تاریخ تحلیلی مغرب

دکتر محمدرضا شهیدی پاک



تاریخ تحلیلی مغرب

مشخصات کتاب

سرشناسه:شهیدی پاک، محمدرضا، 1341-

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ تحلیلی مغرب [کتاب]/ محمدرضا شهیدی پاک؛ [برای] دفتر برنامه ریزی و فن آوری آموزشی.

مشخصات نشر:قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، 1389.

مشخصات ظاهری:516 ص.: مصور (رنگی)، نقشه، نمونه .

فروست:دفتر برنامه ریزی و فن آوری آموزشی؛ 109.

شابک:80000 ریال: 978-964-195-177-3

یادداشت:کتابنامه: ص. [513] - 516؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:اسلام -- مغرب -- تاریخ

موضوع:آفریقای شمالی -- تاریخ

رده بندی کنگره:DT194/ش9ت2 1389

رده بندی دیویی:961

شماره کتابشناسی ملی:2583742

ص :1

اشاره

ص :2

ص :3

ص :4

سخن ناشر

بسم الله الرّحمن الرّحیم برنامه ریزی آموزشی،باید امری پویا و متناسب با دگرگونی هایی باشد که در ساختار دانش و رشته های علمی پدید می آیند.

تحوّلات اجتماعی،نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش،اطلاعات،مهارت ها،گرایش ها و ارزش های نوینی را فرا می خواند که پاسخ گویی به آنها،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می نماید.

گسترش فرهنگ های سلطه گر جهانی و جهانی شدن فرهنگ در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی،مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها،تنها در پرتو آراستن افراد به اندیشه های بارور،ارزش های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیّت های رسمی آموزشگاهی با ایجاد رشته های جدید،گسترش دامنه آموزش ها و مهارت ها و تربیت سازمان یافته صورت گیرد،امکان پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی،در گرو نظام آموزشی استوار،قاعده مند و تجربه پذیر است که در آن،برنامه های آموزشی،متن های درسی و استادان،ارکان اصلی به شمار می آیند؛پویایی برنامه های آموزشی نیز به هماهنگی آن با نیاز زمان،استعدادِ دانش پژوهان و امکانات موجود،وابسته است؛چنان که استواری متن های درسی به ارائه تازه ترین دستاوردهای علم در قالب نوترین شیوه ها و فن آوری های آموزشی بستگی دارد.

بازنگری متن ها و شیوه های آموزشی و روزآمد کردن آنها،به حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی کمک می رساند.

حوزه های علوم دینی به برکت«انقلاب شکوهمند اسلامی»،سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند؛در همین راستا،جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه،به عنوان بخشی از این مجموعه،که رسالت تعلیم و تربیت طلاّب را بر عهده دارد،به پی ریزی دفتر برنامه ریزی و فنّ آوری آموزشی اقدام نمود.

این دفتر،با ارج نهادن به تلاش های صورت گرفته و خوشه چینی از خرمن دانش عالمان گران قدر بر آن شد تا با بهره گیری از شیوه های جدیدآموزشی و تازه ترین دستاوردهای علمی به تهیه متن های آموزشی بپردازد.

تدوین و نشر بیش از صد متن درسی،در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این تلاش است.

نوشتار حاضر که با عنوان«تاریخ تحلیلی مغرب»برای دانش پژوهان دوره کارشناسی ارشد رشته تاریخ نگارش یافته،حاصلِ تلاش علمی و درخورِ تقدیر جناب آقای دکتر محمدرضا شهیدی پاک-دام توفیقه-است که از ایشان و دیگر فرزانگانی که در به ثمر رسیدن این اثر بذل عنایت کرده اند،تشکّر و قدردانی می کنیم.

درپایان،ارباب فضل ومعرفت را به یاری خوانده،چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته ایم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلّی الله علیه و آله

دفتر برنامه ریزی و فن آوری آموزشی

فهرست

مقدمه 17

1.مغرب 19

تقسیمات مغرب 22

2.معرفی اجمالی شهرهای مغربی 25

بَرقه(انطابلس)25

طرابلس الغرب(مدینه ایاس)26

فزان(جرمُه)26

صبره 27

تونس(تونیوتوم)27

اوجله 28

باشو/باشوا 28

رقاده 28

قیروان 29

مهدیّه 30

سوسه 30

صفاقس/سفاقس 31

قابس(تاکاپه)32

باجه 32

بجايه 32

تاهرت(تياره جديد)33

سطيف 33

بلاد نوميديا 34

ص:7

سجلماسه 35
بسکره 35
البرج 36
نفطه 36
طولقه و دوسن 36
بلاد جرید 36
توزر 37
قفصه 37
تا ورغه 38
اقلیم تلمسان 38
الجزیره 38
مستغانم 39
وهران(اوران)39
تلمسان 40
سرزمین فاس 40
تامسنا 41
فاس 41
أَنفاَ 42
المنصوره 42

الرباط 42
شاله 43
معدن عوام 43
تاغیه 43
زرفه 43
سلا 43
مِکناس 44
ولیلی 44
العرایش 44
القصر الکبیر 45
اصیلا(اصیله)45
طَنجَه(تیگنس)45
سَبتَه(ثیوتا)45
ترغه 46
ملیله 46
سرزمین مراکش 47
ص:8

اقلیم حاحا 47

اقلیم سوُّس/سوُّس اقصی 48

اقلیم مراکش 48

اقلیم جزوله 48

اقلیم دکاله 49

اقلیم هسکوره 49

اقلیم تادلا 49

اغمات 50

انمای 50

افزا 50

آیت عتاب 50

آیت عیاض 50

جزایر مدیترانه غربی 50

صقلیه 51

جزیره قبرس(مدیترانه شرقی،آغاز حرکت مسلمانان به غرب اسلامی ه28)52

جزیره ساردنی 52

الجزایر الشرقیه(البالئار)52

رودهای محدوده برقه تا طنجه 53

کوه ها 54

حیوانات 59

پراکندگی بربر 59

پیشینه تاریخی مغرب 62

امپراتوری بیزانس و افریقیّه 64

سقوط افریقیّه 66

فتوحات مغرب 69

فتح افریقیّه و غزوه العبادله السبعه 74

فتنه عثمان؛توقف فتوحات 76

معاویه بن حُدَیج 77

عقبه بن نافع و بنای قیروان 80

عزل عقبه و ولایت ابوالمهاجر 82

فتح مغرب اقصی به وسیله عقبه 83

ولایت زهیر و سقوط قیروان 85

حسان بن نعمان و دوره جدید فتوحات 87

کاهنه 88

بنای تونس 91

موسی بن نصیر 93
ولاه افریقیه پس از سقوط امویان 98
چکیده دوره و الیانِ مغرب 102
نتایج فتح مغرب و دوره ولاه 104
پرسش 105
منابع،برای مطالعه بیشتر 106
3.خوارج 107
انگیزه ظهور خوارج در غرب سلامی 108
مراحل شکل گیری خوارج در غرب اسلامی 110
دوره عمومی شورش و قیام خوارج در غرب اسلامی 111
دولت خوارج صُفریه؛بنی مدرار 113
ب)دوره شورش علنی خوارج صُفریه 115
سقوط قیروان 117
دولت عباسی و خوارج 120
تأسیس دولت بنی مدرار(بنی واسول)-صفریه(208266 ه/977 م)123
روابط خارجی صفریه 125
4.خوارج اباضیه 131
تصرّف طرابلس 132
2.دولت بنی رستم در مغرب اوسط 135

جانشین عبدالرحمن بن رستم 137
افلح بن عبدالوهّاب(208-258ه)138
ابوبکربن افلح(258261ه)139
ابوحاتم(281294ه)141
علل سقوط رستمیان 143
روابط خارجی بنی رستم 144
فرهنگ و تمدن اسلامی در مغرب دوره خوارج 145
چکیده دوره خوارج در مغرب 146
نتیجه دوره خوارج در مغرب 147
پرسش 147
منابع،برای مطالعه بیشتر 149
5.نگاه اجمالی به دولت اغلبی 151
زمینه پیدایش دولت اغلبی 152
ولایت ابراهیم بن اغلب 153
زیاده الله بن ابراهیم(201223ه)157

ابوالعباس(226242ه)159
ابوالغرانیق(250-261ه)161
ابراهیم دوم(261289ه)162
زمینه های سقوط ابراهیم دوم 163
آخرین امرا و سقوط دولت اغلبی 166
6.فرهنگ و تمدن اسلامی در دوره اغلبی 169
تأسیسات 172
علوم و معارف در دوره اغلبی 173
چکیده دولت اغلبی در افریقیّه 175
نتایج دوره اغالبه در مغرب 176
پرسش 177
منابع،برای مطالعه بیشتر 178
7.نگاهی اجمالی به دولت ادریسی 179
زمینه قدرت ادریسیان 180
از مکه تا ولیلی 183
توسعه قدرت ادریسی 186
ادریس اصغر 187
مهاجرت مخالفان 189
علی بن محمدبن ادریس(221-234 ه.ق)و یحیی بن محمد 193

یحیی بن یحیی بن محمّدبن ادریس 194
یحیای چهارم 196
آخرین سردار،حسن الحجام 197
انحطاط دولت ادریسی(موسی بن ابی العافیه)199
گرایش موسی به امویان 200
دولت دوم ادریسیان 203
جوهر و فتح مغرب 205
حسن بین فاطمیان و امویانِ آندلس 206
پایان دولت ادریسی 208
بنای فاس 209
فرهنگ و تمدن اسلامی در مغرب دوره ادریسی 211
چکیده دولت ادریسیان 215
نتایج دوره حکومت ادریسی 215
پرسش 216
منابع،برای مطالعه بیشتر 217

8.فاطمیان در افریقیّه 219
گرایش بربرها به داعی و عکس العمل خلافت عباسی 222
ورود عبیدالله مهدی به افریقیّه 225
آغاز دور جدید دعوت فاطمیان 228
نخستین اقدامات داعی بعد از سقوط دولت اغلبی 230
نسب عبیدالله مهدی 233
قتل ابوعبداللهِ شیعی 236
دولت فاطمی مصر 238
حمله دوم ابوالقاسم به مصر 242
مهدیّه،پایتخت جدید فاطمیان 243
ولایت ابی القاسم بن عبیدالله بر افریقیّه 244
ولایت ابوطاهر،اسماعیل بن ابی القاسم بن عبیدالله(منصور)246
فتح مصر و ولایتِ مَعَدبن اسماعیل(المعزلدین الله)248
امارت ابی الفتح بر افریقیّه 251
ابی مناد بادیس،ناصرالدوله(نصیرالدوله)254
زناته پایگاه امویان در مغرب 256
روابط حاکم و نصیرالدوله 258
عوارض سقوط فاطمیان در مغرب،آغاز ملوک الطوایف 260
صقلیه فاطمی 261

فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر فاطمیان در افریقیه 264
چکیده دولت فاطمیان در مغرب 265
نتایج حکومت فاطمیان در مغرب 266
پرسش 266
منابع،برای مطالعه بیشتر 267
9.دولت بنی زیری و بنی حماد 269
هجوم عرب بنی هلال 271
تمیم بن معز 273
یحیی بن تمیم بن معز 275
علی بن یحیی بن تمیم بن معز،در مهدیّه(509-515ه)276
حسن بن علی بن یحیی ابن تمیم(515-558ه)277
نبردهای زیریان با نرمان ها 277
بنی حمّاد(405547ه)280
محسن بن قائد(446447ه)282
بلکین بن محمدبن حمّاد(447454 ه/10551062 م)282

ناصر بن حمّاد و شکست سبیبه 283
ولایت منصوربن ناصر(481-498 ه/1088-1105 م)287
ولایت یحیی بن عبدالعزیز(547 515ه)289
حکومت موحّدین 291
فرهنگ و تمدن اسلامی در افریقیه دوره زیریان و بنی حماد 293
تونس،قلعه بنی حماد 294
تشکیلات اداری زیریان 295
دیوان ها و نظام اداری زیریان 296
جند 297
تشکیلات مالی زیریان 298
تشکیلات قضایی و دینی زیریان 298
محصولات زراعی و صنعتی در دوره زیریان 300
روابط خارجی بنی زیری 302
مذاهب افریقیّه در دوره زیریان 303
علوم و معارف دوره بنی زیری 305
هنر در دوره زیریان 307
طب 309
نجوم 309
چکیده دوره زیریان و بنی حمّاد در افریقیّه و مغرب اوسط 310

نتایج دوره حکومت بنی زیری و بنی حماد 311
پرسش 311
منابع،برای مطالعه بیشتر 313
10.مرابطین 315
خروج مرابطین و تشکیل دولت 318
بنای مراکش و فتوحات مغرب 321
فتح طنجه و سبته 323
نخستین مرحله سیاست مغربی یوسف در آندلس 325
مرحله سوم سیاست مغربی یوسف در آندلس 329
مرحله چهارم سیاست مرابطی-عباسی 332
امارت علی بن یوسف 333
بربرهای برانس و مسئله قرطبه 337
ظهور ابن تومرت 341
انحطاط دولت مرابطین 342
تاشفین بن علی 344

امارت ابراهیم بن تاشفین 346
فرهنگ و تمدن اسلامی در دوره مرابطین 348
وزیر 349
دیوان های اداری مرابطین 352
امور مالی 354
هزینه های دولت مرابطین 355
کشاورزی و صنعت 356
بازرگانی داخلی و خارجی 357
ترکیب جمعیتی دوره مرابطین 359
طبقات اجتماعی مردم در عصر مرابطین 361
عمران و شهرسازی در عصر مرابطین 363
اوضاع اندیشه در دوره مرابطین 366
معارف و علوم در دوره مرابطین 368
چکیده مرابطین در مغرب 370
نتایج دولت مرابطین 371
پرسش 372
منابع،برای مطالعه بیشتر 373
11.موحّدین(524-667 ه/1130-1269 م)375
ابن تومرت،از آندلس تا بغداد 378

سازمان دهی اصحاب 382
تأسیس دولت موحّدین 384
عبدالمؤمن بن علی 388
فتوحات عبدالمؤمن در افریقیّه 392
شورش های زمان عبدالمؤمن 394
یوسف بن عبدالمؤمن 397
خلیفه امیرالمؤمنین،یعقوب بن یوسف(المنصور بالله)401
محمدبن یعقوب(الناصرلدین لله)404
انحطاط قدرت موحّدین 408
برخورد مأمون با موحّدین 412
دولت ابی محمد،عبدالواحد رشید ابن مأمون 415
ابی الحسن سعید علی و ظهور بنی مرین 417
دولت مرتضی و ابی دبوس 419
فرهنگ و تمدن اسلامی در عصر موحّدین 423
تقسیمات اداری موحّدین 426

اوضاع اقتصادی و دیوان مالی 429
صنعت و تجارت 433
تأسیسات عمرانی 435
جند 436
علوم و معارف در عصر موحّدین(مغرب)438
مغرب،بعد از سقوط موحّدین 442
چکیده دولت موحّدین 443
نتایج دولت موحّدین در مغرب 444
پرسش 444
منابع،برای مطالعه بیشتر 446
12.دولت های مغرب پس از سقوط موحدین 447
اوضاع سیاسی و فرهنگی دولت حفصی 451
اوضاع اقتصادی اجتماعی دولت حفصی 452
فرهنگ و تمدّن دوره حفصی 455
بنی عبدالواد(1236 م/633 ه 1550 م/962ه)457
بنی مرین 459
فرهنگ و تمدن افریقیه در عهد مرینی 462
پیدایش و نضج تاریخ نگاری مغرب در قرن هشتم هجری 463
اوضاع اقتصادی عصر مرینی 465

بنی وطاس(961831ه)468

چکیده دولت های پس از سقوط موحّدین 468

جهاد صوفیان و فقها در غرب اسلامی 469

نتایج 474

پرسش 474

منابع،برای مطالعه بیشتر 475

فهرست منابع 475

ضمائم 479

ص:16

مقدمه

...إِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ... (1)

پیدایش«مغرب بزرگ عربی»پدیده جغرافیایی و تاریخی،مربوط به پایان قرن نخست هجری بود که سرانجام مرزهای امپراطوری روم را به بخشی از اروپا محدود ساخت.این تحوّل سیاسی-نظامی و اجتماعی-فرهنگی؛چهره قرون وسطی را تغییر داده و در پی آن دوره جدیدی از روابط اقتصادی و نظامی بین مسلمانان و مسیحیان آغاز گردید:ده ها مرکز جدید جمعیت شهری شکل گرفت و در نخستین شهر اسلامی مغرب یعنی«قیروان»،دومین مرکز انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی(بیت الحکمه)تأسیس شد که موجی عظیم از علوم و معارف اسلامی را به غرب جهان اسلام منتقل نمود.

طی قرن سوّم تا دهم هجری نیز قدرت سیاسی اسلام در مغرب،بین بیست خانواده حکومتی استمرار پیدا کرد.

در کتاب حاضر تاریخ فرهنگ و تمدن در عصر دولت هایی که از دوره«والیان»تا ورود«خلافت عثمانی»بر«مغرب»حکومت کردند،مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته است.

در پایان ضمن تشکر از مسئولان محترم«جامعه المصطفی صلّی الله علیه و آله العالمیه»،به ویژه مدیر کل دفتر برنامه ریزی و فن آوری آموزشی و همه کسانی را که در تهیه این اثر نهایت کوشش خود را مبذول داشته اند،ارج نهاده و سپاسگزارم.

محمدرضا شهیدی پاک

قم-تابستان 1387

ص:17

1- (1) .رعد،آیه 11.

ص:18

1-مغرب

اشاره

درباره واژه«مغرب»و محدوده جغرافیایی آن در جهان اسلام در متون اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد؛در این بین ابن خلدون که خود از نزدیک با شهرهای مغرب و حدود آن آشنا بوده و مسافرت های طولانی در این دیار داشته،تلاش نموده است تا وصف دقیقی از واژه مغرب ارائه دهد؛ ازاین رو گزارش های وی دراین باره دقیق تر بوده و بر سایر بررسی ها مقدم است؛در یک نگاه اجمالی،دو دیدگاه در مورد مغرب وجود دارد:

1.«مغرب»سرزمین وسیعی است که در اصطلاح جغرافی دانانِ مسلمان از آن با واژه«غرب اسلامی» (1)یاد شده و مغرب و آندلس را دربر می گیرد؛ (2)تاکنون تصوّر بر این بوده است که فرانسوی ها واژه«غرب اسلامی»را ابداع کرده اند؛اما چنان که خواهد آمد،واضع این واژه،جغرافی دانان مسلمان بوده اند.

2.حدّ مغرب با مناقشاتی،از حدود برقه تا طنجه است که با این تعریف،سرزمین آندلس از آن خارج است.

اکنون وصف مقایسه ای چند تن از صاحب نظرانِ جغرافیای اسلامی را در خصوص واژه«مغرب»بررسی می کنیم:

ابن خلدون،مورخ مغربی قرن هشتم هجری در مورد واژه مغرب می نویسد: (3)واژه

1- (1) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 1 مراجعه شود.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 2 مراجعه شود.
3- (3) .اعلم،ان لفظ المغرب،فی اصل وضعه اسم اضافی و....

مغرب در عرف جغرافیایی،اسمی است در مقابل مشرق؛اما در اصطلاح جغرافی دانان،واژه مغرب،بر ناحیه و سرزمین معینی اطلاق شده که حد غربی آن«بحرظلمات»است؛ (1)شهرهای طنجه،سلا،آزمور،انفی،اسفی (2)از شهرهای بزرگ آن است؛حد شمالی مغرب در اصطلاح جغرافی دانانِ عرب،دریای مدیترانه با شهرهای ساحلی،تونس،بجایه،وهران،سوسه،مهدیّه،صفاقص،طرابلس،سواحل برقه و اسکندریه است؛ (3)حد جنوبی و سمت قبله مغرب،رمال،حدفاصل بین بلاد«سودان»و بلاد«بربر»می باشد که شهرهای بلاد جرید(قبله تونس)در آن واقع است؛که از طرف غرب،به«دریای محیط»محدود شده و از سمت شرق آن«نیل»عبور می کند؛ (4)حد شرقی آن«بحر قلزم»در ناحیه سویس (5)است که از این نقطه تا«دریای روم»دو روز راه است و فاصله آن تا مصر سه روز است؛با این وصف،اقلیم مصر و برقه،داخل در حدود مغرب است؛ (6)

اما در عرف جغرافی دانان امروز(روزگار ابن خلدون)اقلیم مصر و برقه (7)داخل محدوده مغرب نیست و حد مغرب از طرابلس است.

ابن خلدون،هم چنین در کتاب خود روایت ابن عذاری در مورد مغرب را آورده است؛او حد مغرب را از ساحل«نیل»در اسکندریه تا شهر سلا در«مغرب اقصی»دانسته است.

جغرافی دانان و مورخین مسلمان بر سرزمین های ماورای مرز غربی مصر تا ساحلِ«اقیانوس اطلس» (8)که در غرب جهان اسلام قرار دارد با عنوان«مغرب»یاد کرده اند؛در بین آنها،تقسیم بندی ابن خلدون و حمیری که هر دو مغربی و معاصر هم بوده اند،

1- (1) .بحرظلمات،اقیانوس اطلس،بحر محیط؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص193.
2- (2) - .Asfie.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص197.
4- (4) .همان،ص198.
5- (5) .السُوَیْس؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ص96،99.
6- (6) .همان،ص206.

7- (7) .برقه،شهری بین اسکندریه و افریقیّه.
8- (8) .بلاذری،فتوح البلدان،ص326؛مونس،فتح العرب المغرب،ص4.

(حمیری جغرافی دان مورخ قرن دهم ساکن سبته (1)و ابن خلدون ساکن تونس)،به صواب نزدیک تر است.حمیری در روایات منسوب به پیامبر صلّی الله علیه و آله در مورد فتح«افریقیّه»،حد آن را از برقه تا طنجه نوشته است.

در بیان ایشان،اقلیم مغرب به حسب دوری و نزدیکی از مرکز خلافت،به سه منطقه مغرب ادنی،مغرب اوسط و مغرب اقصی تقسیم شده است؛ گویا بعد از دوره ولاه،مغرب به سه سرزمین تقسیم شده است. (2)ابوالفداء نیز،با عنوان قطعه از این سه منطقه یاد کرده است؛ (3)در متون جدید،از این منطقه،با نام«آفریقای شمالی»شامل:مراکش،الجزایر،لیبی،تونس یاد می شود. (4)

مورخ دیگر معاصر ابن خلدون و حمیری،ابن عذاری مراکشی،مورخ دربار«موحّدین»است؛ (5)او در پایان کتاب المعجب،وصف جغرافیایی شبیه آن دو از مغرب و آندلس ارائه داده است؛ (6)در بیان رقیق قیروانی،مورخ قرن چهارم هجری نیز از برقه تا طنجه با عنوان«افریقیّه»یاد شده است؛ (7)لئون افریقی (8)هم از این منطقه(غرب)با عنوان افریقیا یاد کرده و آن را به چهار مملکت(مراکش،فاس،تلمسان،تونس)تقسیم کرده است. (9)

اعراب مسلمان در ابتدای فتوحات،آفریقای شمالی و آندلس را باهم مغرب نامیدند؛در این نگرش،مغرب،شامل سراسر شمال آفریقا بود که شاملِ غرب مصر،صحرای

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص47.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص190؛ابوالفداء،تقویم البلدان،ص123.
3- (3) .ابوالفداء،تقویم البلدان،ص123.
4- (4) .مصاحب،دایره المعارف فارسی،ج1،ص177.
5- (5) .ابن عذاری و ابن خلدون به گفته جغرافی دان غرب اسلامی،ادریسی استناد جسته اند.ادریسی بخشی از اثر جغرافیایی خود را به مغرب به عنوان منطقه خاص جغرافیایی اختصاص داده است.دوزی و دوخویه؛این بخش از کتاب ادریسی را به طور مستقل(آمستردام،1969)منتشر کرده است.
6- (6) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص248.

7- (7) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص31،38.
8- (8) - .Leon Afri.
9- (9) .حسن بن محمدبن الوزان مغربی،معروف به لئون افریقی 957 ه،مورخ و سفرنامه نویس قرن نهم و دهم هجری،از جمله مقربان سلطان تلمسان محمد و طاسی بود.او با استفاده از این موقعیت،سفرهایی را به مغرب،سودان و آندلس انجام داد؛لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص36.

بزرگ آفریقا و آندلس می شد؛ (1)این دو سرزمین،معادل یک چهارم جهان اسلام است؛ (2)به روایت اصطخری(346ه)«دیار مغرب،بر درازای«دریای روم»[است]و آن دو نیمه باشد و اما شرقی برقه و افریقیّه و تاهرت و طنجه و سوس و زویله و...و اما غربی این دیار ولایت آندلس است». (3)

در نهایت،موضوع بحث در جلد نخست کتاب،تعیین محدوده جغرافیایی حوادثی است که در حدفاصل برقه تا طنجه رخ داده است که به طور خاص از آن با واژه«مغرب»یاد می کنیم؛این سرزمین در عرف جغرافی دانان مسلمان چنان که بیان گردید در قرون میانه به سه قطعه«ادنی»،«وسطی»و«اقصی»،واقع در غرب سرزمین مصر تقسیم شده که قرن های متمادی نیز،این تقسیم بندی رعایت شده است؛این منطقه،اکنون،لیبی(با سه استان عمده آن برقه،طرابلس،فزّان)و تونس،الجزایر و مغرب که با عنوان کشور مراکش از آن یاد می شود را دربرگرفته است و در اصطلاح جغرافیای سیاسی،از آن با عنوان«افریقای شمالی»یاد می شود.

تقسیمات مغرب

مغرب ادنی:مغرب ادنی یا افریقیّه،دروازه ورود اسلام به غرب اسلامی بوده است؛ (4)این بخش از سرزمین مغرب عربی،به دلیل نزدیکی به سرزمین های عرب و دارالخلافه حجاز،بدین نام،شهرت یافته است؛ابن خلدون،محدوده افریقیّه را طرابلس و برقه (5)و سرزمین«بربرهای نفزاوه»،«بنی یفرن»،«نفوسه»و انبو هی دیگر از بربرها دانسته است؛به

1- (1) .در یک متن عربی که به وسیله جغرافی دان بنام غربی،سیمونه(Simonet)ترجمه شده است،از شش ایالت شبه جزیره ایبری(تاراکونیا،کارتاژینا،لوزیتانیا،گالیسیا،آندالوسیا و تانژیتانیا)نامبرده و از ایالت تانژیتانیا(طنجه)به عنوان ششمین ایالت شبه جزیره ایبری یاد شده است و با عنوان ایالت تنگه و اراضی آن آمده است؛ر.ک:اولاگوئه،هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا،ص249،250.
2- (2) .قره چانلو،جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی،ج2،ص233.
3- (3) .اصطخری،مسالک و ممالک،ص39.

4- (4) .منظور از غرب اسلامی،همه سرزمین های واقع در غرب جهان اسلام،شامل مغرب و آندلس است.
5- (5) .انطابلس؛ر.ک:عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص250.

گفته او،قیروان مرکز آن در گذشته و اکنون تونس،پایتخت آن است. (1)

سرزمین مغرب ادنی،شامل طرابلس،تونس و بخشی از الجزایرِ شرقی است؛لئون در مورد (2)وجه تسمیه«افریقیّه»ریشه آن را از واژه لاتینی Separavit دانسته و تقسیم بندی خاص خود را آورده است؛در بیان او از تونس(شامل:بجایه،قسنطینه،طرابلس الغرب و الزاب) (3)به عنوان مملکت چهارم افریقیّه یاد شده است.

مغرب اوسط: (4)به سرزمین واقع در حدّ فاصل بجایه تا وادی مَلَوِیه، (5)«مغرب اوسط»اطلاق شده (6)و پایتخت آن تلمسان و«جزایر بنی مَزغَنَّه»است؛ (7)این سرزمین،امروزه(1246 ه/1830 م)در اشغال فرانسه قرار دارد؛ (8)حمیری،پایتخت مغرب اوسط را بجایه ذکر نموده است؛ (9)مهم ترین شهر مغرب اوسط، (10)تلمسان به عنوان مرکز فرهنگی و عمرانی این منطقه در منابع،مورد توجه قرار گرفته و قرن ها پایتخت دولت های بزرگ حاکم در مغرب بوده است؛شهر ساحلی بجایه،از شهرهای بزرگ مغرب اوسط،همواره از نقاط بسیار آباد و محل سکونت علما و دانشمندان اسلامی و از مراکز فرهنگی مغرب(پایتخت دولت بنی حمّاد) (11)بوده است.

مغرب اوسط،سرزمین بربرهای«زناته»،«مغراوه»،«بنی یفرن»و...بوده و در زمان ابن خلدون،قبایل عرب بر منطقه سلطه کامل پیدا کرده و بربرها تابع آنها شدند؛ابن خلدون می نویسد:«بلاد بجایه،سرزمین بربرهای«زواوه»،«کُتامه»،«هوّاره»و«عجیسه»

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص204؛سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص77.
2- (2) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص27،28،29.
3- (3) .همان،ج1،ص31.
4- (4) - .al-maqhrib-al-awsat.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص202.
6- (6) .ابوالفداء از شرق بوهران تا آخر حدود بجایه نوشته است؛ ر.ک:ابوالفداء،تقویم البلدان،ص122.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص253.
8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص77.

9- (9) .حميرى،الروض المعطار،ص80.
10- (10) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص3،ص4.
11- (11) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص253.

بود؛اما امروزه سرزمینِ عرب و بقایای بربرها به بالای کوه ها کوچ کرده اند. (1)

مغرب اقصی (2):در منابع،از«رودخانه مَلَوِیه»تا اسفی در ساحل اقیانوس اطلس،با نام مغرب اقصی یاد شده است؛شهرهای مراکش،فاس،سِجلماسَه،همواره از جمله نقاط مهم فرهنگی،اقتصادی و سیاسی مغرب اقصی بوده است؛ (3)«جبال دَرَن»در جنوب مغرب اقصی،از مراکز مهم بربرهای«مصامده»،«برغواطه»،«غماره»،«اوربه»،«صنهاجه»و«مطغره»ا ست و رودخانه بزرگ«اُمّ ربیع» (4)در آن جاری است؛ (5)هم چنین بربرهای«مکناسه»و«زناته»در کنار«رودخانه مَلَوِیه»که از کوه های«تازی»سرچشمه می گیرد (6)و به دریای روم می ریزد (7)به سر می برند؛ابن عذاری،به یازده رودخانه بزرگِ جاری در مغرب اشاره کرده است. (8)

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص203.
2- (2) - .al-maghrib-al-aqsa
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص259.
4- (4) .رودخانه ام ربیع از رودخانه های خروشان و پر آب مغرب اقصی است که گرو هی از بربر در دهکده ای به همین نام در آن جا سکونت می کردند؛ر،ک:مؤلف مجهول،الاستبصار،ص 180؛حمیری،الروض المعطار،ص605.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص201،202.
6- (6) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص262.
7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص202.
8- (8) .واژه مغرب بر هر سه منطقه مغرب اقصی،ادنی و اوسط اطلاق شده است.

2-معرفی اجمالی شهرهای مغربی

اشاره

سخن،پیرامون سرزمین مغرب به دلیل پیشینه تاریخی با اهمیتِ آن در سرزمین های اسلامی،نیازمند بحثی جامع است.ازاین رو،در گفتار حاضر،سعی شده است تا حد امکان،به ابعاد مختلفی چون جغرافیای شهری و طبیعی مغرب پرداخته شود.

چنان که گذشت،در اصطلاح جغرافی دانان مسلمان به سرزمین های حدّفاصل برقه تا طنجه«مغرب»اطلاق شده است؛مهم ترین شهرهای این منطقه که از آغاز فتوحات اسلامی،مسلمانان در آنها ساکن شده و یا شهرهایی که به وسیله آنها تأسیس گردیدند عبارتند از:

بَرقه انطابلس

(1)

سیرناییک، (2)شهری قدیمی بین اسکندریه و افریقیّه،مرز بین مصر و افریقیّه و نخستین توقفگاه در راه مصر به قیروان است؛این شهر بیابانی،در شش مایلی ساحل دریا واقع شده و خاک سرخ و روغن آن،خواص طبی دارد از محصولات آن،پنبه بسیار مرغوب و نیز پشم و عسل است که صادر می شود؛ابن خرداذبه این منطقه را محل سکونت بربر (3)و اصطخری،ادریسی و ابن حوقل آن را شهرکی میانه و آباد دانسته و ناحیه ای وسیع و آباد در احاطه کوه ها معرفی کرده اند؛ (4)به گفته حمیری،بیشتر ذبایح مردم مصر از آن جا تأمین

1- (1) .Pentapolis ، Berka ، Barca ، Baqah.
2- (2) .منطقه سیرنائیک،نام رومی برقه؛ Renaica.
3- (3) .ابن خرداذبه،المسالک و الممالک؛حمیری،الروض المعطار،ص32.
4- (4) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص31،برقه در بیست و یک منزلی،اسکندریه است.

می شود،چون چراگاه های بزرگ و مناسب دارد؛ (1)اوجله،اجلابیه،دان و زویله از دیگر شهرهای حدفاصل برقه تا طرابلس هستند. (2)

طرابلس الغرب(مدینه ایاس)

از شهرهای افریقیّه بوده و شهری باستانی در ساحل دریای مدیترانه است؛ به گفته حمیری دیوارهای آن از بقایای باستانی است واژه طرابلس را به«سه شهر»(تریپولی)و«شهر مردم»معنا کرده اند، (3)طرابلس الغرب از شرق به برقه از شمال به«دریای مدیترانه»و از غرب به تونس و از جنوب به«صحرای فزان»محدود است؛ابن خرداذبه،نخستین جغرافی دان مسلمان است که از آن نام برده است، (4)این شهر،شهری آباد و پرجمعیت و پرنعمت با بازارهای متعدد است،شغل مردم آن جا تجارت در خشکی و دریاست؛ابن حوقل (5)در سفر به طرابلس آن را شهری از سنگ سپید و پر نعمت،با مردمی که در حال دادوستد با روم و مصر هستند و نیز محل سکونت دائمی بربرها معرفی کرده است؛در اطراف شهر،نخلستان ها و باغ بزرگ میوه وجود دارد؛در طرابلس،رباط بزرگی برای عبادت عابدان و زهّاد بنا شده است(مقصود از رباط در غرب اسلامی،به ویژه در افریقیّه،محل مرابطه و عبادت صالحان و صوفیان و جای اقامت مجاهدان است).

فزان(جرمُه)

فزان (6)(کشور باستانی غار امانت)ولایتی وسیع بین فیوم و طرابلس غرب(بین قابس و طرابلس غرب)از نقاط سکونت بربرهای مسلمان(قبیله مزاته)بوده (7)و مرکز آن،زُویله السودان است؛هوای فزان،صحرایی با رطوبت کم و حرارت زیاد،تابستان بسیار گرم و

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص91.
2- (2) .همان،ص38.
3- (3) .قره چانلو،جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی،ص253.
4- (4) .ابن خرداذبه،المسالک و الممالک،ص86،89؛حمیری،الروض المعطار،ص441.
5- (5) .ابن حوقل،صوره الارض،ص69.
6- (6) .Phazanin.

7- (7) .حميرى،الروض المعطار،ص460.

زمستان بسیار سرد دارد؛در هر جای آن نخل خرما به چشم می خورد،قسمت اعظم فزان را بیابان های بی آب و علف تشکیل می دهد.مردم زویله(ربض مهدیّه)به گفته ادریسی،ثروتمند و بازرگان هستند و لباس سفید می پوشند؛ (1)زویله اول مرز سودان است؛ (2)و جلولاء از دیگر شهرهای آن،ناحیه ای سرسبز در افریقیّه با باغ ها و گلزارهای بسیار است که عسل(گل یاسمین)آن شهرت دارد. (3)

صبره

صبره،شهر بزرگی در نزدیکی قیروان است که به دست«فاطمیان»بنا گردید؛فاطمیان این شهر را منصوریّه نامیدند؛صبره به شهری باستانی در ناحیه طرابلس الغرب نیز اطلاق شده است و در متون جغرافیایی با نام«سبرت»و«سبره»(مشتق از نام یونانی، sabrata)آمده است. (4)

تونس

(5)

(تونیوتوم)

تونس«مرز بلاد افریقیّه»،(که در گذشته ترسیس یا ترشیش خوانده می شد)شهری در ساحل مدیترانه میان خلیجی در ده مایلی شهر باستانی قرطاجنه(کارتاژ)قرار دارد،این شهر،از جمله شهرهای بزرگ اسلامی بوده و جامع آن در110 ه/732 م به دست عبیدالله بن حبحاب بنا شده است؛ (6)تونس در کوه پایه کوه«ام عمرو»،قرار دارد؛دیوار تونس به گزارش بکری،بیست و چهار هزار ذراع بوده و چهار دروازه دارد و شریف ترین شهر افریقیّه از جهت آب،زراعت،میوه و هواست؛در منابع به عنوان یکی از دو قیروانین از آن یاد شده است. (7)

1- (1) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص282،283.
2- (2) .بکری،المغرب فی بلاد افریقیه،المغرب،ص610.
3- (3) .حمیری،الروض المعطار،ص168.
4- (4) .همان،ص354؛ادریسی،نزهه المشتاق،ص121،بکری،معجم ما استعجم،ص8،9،ابن عبدالحکم،فتوح افریقیه و المغرب،ص171،172.

5- (5) .تُونِس،تونُسْ،تونیوتوم(به زبان لاتین).
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص143.
7- (7) .همان،ص1432.

«جزیره شریک»،«جزیره شکله»و چندین«ربض» (1)در اطراف تونس وجود دارد؛از جمله«ربض باردو»که باغ ها و قصور متعددی در آن بنا شده است.در تونس هم چنین،انواع متعددی از ماهی صید می شود؛بنای دارالملعب(طیاطر)شامل چندین کاخ و آبگیر(آبگیرهای شیاطین)در آن است؛به فاصله دو تا چهار مایل در اطراف تونس باغ های زیتون گسترده شده است.

اوجله

«اوجله»،شهری کوچک است که در نزدیکی شهر برقه قرار گرفته دارای نخلستان هایی است. (2)

باشو/باشوا

«باشو»شهری است که در«جزیره شریک عبسی»که قبله تونس است قرار گرفته و دارای جامع،بازارها و حمام های متعددی است. (3)

بنزرت (4)مرکز شهرهای«عمل صطفوره»،شهری کوچک در ساحل دریا و در نزدیکی تونس است و از سواحل آن دوازده نوع ماهی صید می شود؛ (5)تینجه نیز از دیگر شهرهای عمل صطفوره است. (6)

رقاده

در چهار مایلی قیروان واقع شده و شهری بزرگ است (7)که بیشترین سرسبزی و بوستان در بلاد افریقیّه را دارد و معتدل تر از آن در افریقیّه وجود ندارد؛رقاده،در سال 263هبنا گردید،هرکس در آن اقامت کند،همواره مسرور و با نشاط است؛اسحق طبیب،یکی از

1- (1) .ربض به معنی«حومه»در متون اسلامی آمده است.
2- (2) .همان،ص64.
3- (3) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص45.
4- (4) - .Benyzert.
5- (5) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276.
6- (6) .همان،ص1041.

7- (7) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج3،ص56.

امرای اغلبی را با استفاده از هوای رقاده معالجه کرد؛این منطقه محل تفریح خاص امراء اغلبی شد و ابراهیم بن احمد اغلبی به دلیل عبید و نظامیان خود،نبیذ را در رقاده،آزاد و در قیروان ممنوع کرد. (1)

«زغوان»از کوه های بزرگ افریقیّه نزدیک جزیره شریک است که آن را به علت راهنمایی مسافران،کلب الرفاق،نامیدند.

«بیاس»محلی در افریقیّه بین قیروان و تونس و«بندر رادس»از دیگر بنادر مشهور تونس است.

سبیطله(قموده)نیز در هفتاد مایلی قیروان،شهری بزرگ و دارای آبادی های متعددی است.

قیروان

(2)

«قیروان» (3)معرّب واژه فارسی«کاروان»،پایتخت ولایت قیروان در نزدیکی شهر قمونیه (4)(قموده) (5)از بزرگ ترین و ثروتمندترین شهرهای مغرب بلاد افریقیّه و تا پایان خلافت«موحّدین»مرکز این بلاد بوده است؛ بندرهای مهم«سوسه»،«المنستیر»و«مهدیّه»در چهل مایلی آن قرار داشته و تجارت آن پر رونق است؛هم چنین این ناحیه از آبگیرهای بزرگ و شگفتی برخوردار است.

معروف ترین علما و فقهای غرب اسلامی از قیروان به پا خاستند.طنبذه(محمدیه)و طبرقه از دیگر بلاد افریقیّه در حدفاصل تونس و قیروان است.قموده نیز در دو مایلی قیروان و در سمت قبله آن واقع شده است. (6)

1- (1) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص360.
2- (2) - .Kairouan
3- (3) .نلینو آن را قورینا؛اسم رومی پیش از اسلام را آورده است و ابن عبدالحکم قُونیه ذکر نموده است.
4- (4) - .Qumunia

5- (5) .در برخی منابع قمونیه را قیروان افریقیه نامیده اند؛اکنون جای آن دهکده ای با نام قرینه در ایالت بنغازی کشور لیبی است و این مطالب دلیل بر بی اصالتی منشأ رومی برای نام قیروان است و مصدر فارسی آن صحیح است.
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص472.

مهدیّه

(1)

شهری اسلامی در ساحل افریقیّه است که در ناحیه ای به نام«حمه»به دستور عبیدالله مهدی ساخته شد؛این شهر محل توقف کشتی های روم و مغرب بوده؛شهری با قلاع،استحکامات استوار و غیر قابل نفوذ است؛کشتی های شرق و غرب(از اسکندریه،صقلیه،آندلس و شام)که کالاهای گوناگونی با خود دارند در آن جا توقف می کنند و پارچه های بسیار مرغوبی در آن جا بافته می شود. (2)

سوسه

(3)

«سوسه»(سوس،یا هادرونتوم) (4)بندر پر رونق افریقیّه،در یک منزلی قیروان در ساحل دریای مدیترانه قرار دارد.این شهر،دارالصناعه بوده و از اماکن معتبر کشتی سازی در مدیترانه است؛دارای کشتزارهای وسیع،با محصولات متنوع بوده و بیشتر مردم آن به بازرگانی مشغولند؛ (5)بافت انواع پارچه های لطیف و ظریف(سوسیه)و تولید نوعی پارچه به نام«بیضا»در آن جا معمول بود؛این شهر به کثرت مساجد و رباطهای عبادی-نظامی معروف است و در نزدیکی آن،حدود پانصد رباط وجود داشته که گرو هی از عابدان و صالحان در آن به عبادت مشغول بوده اند. (6)از جمله معروف ترین این رباطها«رباط المنستیر»بین مهدیّه و سوسه است که همه ساله،انبو هی از مردم،چند روز از جمله در روز عاشورا آن جا تجمع می کنند و هزینه این رباط از محل صدقه های مردمی تأمین می شود؛نزدیک منستیر،دریاچه نمک بزرگی است و«آبگیرهای بزرگ»و«دارالملعب باستانی»در شمار نقاط دیدنی سوسه هستند؛به لحاظ تاریخی همواره بین مردم مهدیّه و سوسه از گذشته اختلافات و مشاجراتی وجود داشته است.

1- (1) - .Mahdia.
2- (2) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276،283.
3- (3) - .susa.

4- (4) - Hadrumete.
5- (5) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج3،ص281.
6- (6) .همان،ص331،551.

لیون افریقی وصف کاملی از تاریخ سوسه و اوضاع بد اقتصادی اجتماعی آن دارد؛سوسه،شهری باستانی،درصد مایلی تونس که رومیان بنا کردند و مسلمانان پس از فتح،آن را پایتخت خود قرار دادند؛کشت گندم،زیتون و انجیر در آن جا معمول بوده است،مردم آن به دریانوردی و تجارت دریایی مشغول و نساجی و گاوداری و سفالگری در آن رواج داشته است؛در زمان لیون(قرن دهم هجری)شهر خالی از سکنه بوده است. (1)

صفاقس /سفاقس

(2)

«صفاقس»(سفاقس)، (3)شهری باستانی در افریقیّه و در ساحل شمالی قابس در سه منزلی قفصه قرار دارد؛این شهر بندری آباد بوده و دارای بازارهای متعدد و دیوارسنگی بزرگ با دروازه های آهنین و پاسگاه های مخصوص نگهبانی و مرابطه بوده؛آب شرب مردم از آب انبارهای بزرگ تأمین می شده است؛ (4)این شهر،در میان جنگلی از درختان زیتون واقع شده و روغن زیتون آن،مرغوب تر از مصر،مغرب،صقلیه و روم است؛ کشتی ها از سراسر دنیا در آن توقف می کنند و بازرگانانی از نقاط مختلف برای خرید روغن زیتون و سایر کالاها به آن جا سفر می کنند. (5)

«جزیره قرقنه»،در مقابل آن قرار گرفته و جزیره«جربه»نزدیک قابس،محل سکونت«خوارج اباضی»بوده است؛مساحت این جزیره به طول شصت مایل و عرض پانزده مایل بوده و جزیره بسیار کوچک«زیزو»(ریزو)به آن متصل است.جزیره از نخلستان و تاکستان پوشیده شده است؛«جربه»(جزیره آباد و پربرکت)میوه هایی بسیار گوارا دارد (6)جزیره کوچک«بسه»در جوار آن واقع گردیده است.

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص83،84.
2- (2) - .Sfaks
3- (3) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276،281،299.
4- (4) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج3،ص223،224.
5- (5) .حمیری،الروض المعطار،ص365،366.
6- (6) .همان،ص158.

قابس (تاکاپه)

(1)

از شهرهای افریقیّه،در چهار منزلی قیروان در جنوب شرقی تونس واقع شده (2)و از جمله بلاد جرید است؛اطراف شهر را خندقی بزرگ فرا گرفته است؛شهر خوش منظره قابس در سه مایلی دریا قرار دارد و درخت توت در آن زیاد است (3)و ابریشم بسیار مرغوبی دارد و در افریقیّه،فقط در قابس حریر تولید می شود و این شهر صحرایی-دریایی را«دمشق مغرب»نامیده اند؛در جنگل های آن،درختان انگور،زیتون،انجیر و خرما وجود دارد و موز افریقیّه،تنها در این شهر به دست می آید؛از جمله دیگر محصولات آن روغن زیتون است که به نواحی دیگر صادر می شود؛ (4)مردم قابس سیاه چرده،کشاورز و ماهی گیرند. (5)

باجه

(6)

شهری باستانی در بیست و پنج مایلی ساحل دریاست؛ (7)جمیع ارباب صنایع در این شهر حضور داشته و کشاورزی آن پررونق بوده و به ارزانی و فراوانی ارزاق مشهور بود؛به گفته لیون:دیوارهای قدیمی باجه تا زمان حضور او در این شهر وجود داشته است؛باجه را به سبب وفور گندم«باجه القمح» (8)و انبار غله افریقیّه(هری افریقیّه)نامیده اند. (9)

بجایه

(10)

«بجایه»منطقه ای کوهستانی (11)به طول صد و پنجاه مایل و به عمق چهل مایل است که

1- (1) - Gab?es.
2- (2) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276،297.
3- (3) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج4،ص290،389.
4- (4) .حمیری،الروض المعطار،ص451،452.

5- (5) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج2،ص91.
6- (6) - B?eja.
7- (7) .ياقوت حموى،معجم البلدان،ج1،ص314،315.
8- (8) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج2،ص664.
9- (9) .ياقوت حموى،معجم البلدان،ج1،ص314،315.
10- (10) .Buji ، Bougie ، Bijayah.
11- (11) .ادريسى،نزهه المشتاق،ج1،ص222؛بجايه الناصريه.

قبایل مختلفی در دل کوه های آن زندگی می کنند.شهر بجایه(بوزی) (1)در ساحل مدیترانه،پایتخت مغرب،در دامنه کوه بلند«مسیول»(امسیول)قرار دارد؛گیاهان دارویی نادری در آن می رویند؛در این بندر،مهم ترین«دارالصناعه»افریقیّه(به دلیل چوب مناسب)قرار دارد؛این شهر تا صقلیه سه گره دریایی فاصله دارد؛بندری بزرگ که کشتی ها از هر سو در آن لنگر می انداخته اند؛در بجایه جایی به نام«لؤلؤه»بر بلندای کو هی مشرف بر دریا وجود دارد که امرای«صنهاجه»در آن کاخ هایی ساختند؛ (2)کوه بزرگ مسیول در ابرها فرو رفته و چشمه های بسیاری از آن جاری است؛ملوک«صنهاجه»پایتخت و مراکز مهم حکومتی خود را در این منطقه بنا کردند (3)تا از شر عرب درامان باشند در مورد ارتفاعات بجایه گفته اند:«بجایه کلها عقاب حل لمن حلها عقاب».

تاهرت(تیاره جدید)

(4)

شهری است در مشرق ولایت وهران که آن را«عراق مغرب»نامیده اند؛ این شهر در دامنه یکی از کوه های اطلس شمالی(کوه جرول:قزول)ساخته شده و از معروف ترین شهرهای مغرب اوسط(در بین راه مسیله (5)و تلمسان)است. (6)

رودخانه بزرگی از ناحیه غرب در آن جاری است و میوه های آن از جمله گلابی تاهرت،مثال زدنی است؛مردم آن به کشاورزی و تجارت اشتغال داشته و گاو و گوسفند زیادی در آن وجود دارد؛از محصولات آن،تولید روغن و عسل فراوان بوده و بازارهای بزرگ و پر رونق از جمله«بازار معصومه»در آن برقرار است.

سطیف

این شهر،ناحیه ای پرجمعیت دردشت جنوب شرقی بجایه در نزدیکی کوه«ایکجان»و

1- (1) -Buji.

2- (2) .حمیری،الروض المعطار،ص82،812.

3- (3) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج1،ص339.
4- (4) - .Tiaret.
5- (5) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص222،252،255.
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص126.

محل سکونت«بربرهای کتامه»است.کوه ایکجان،بین سطیف و قسنطینه،دارای دژهای متعددی است؛ (1)از این شهرِ پر آب و سرسبز،انواع میوه ها،از جمله گردوی بسیار خوب صادر می شود؛ قسنطینه،شهری است کوهستانی که در ارتفاعات بنا شده و صخره های بلند از سمت جنوب بر آن مشرف است و رودخانه«سوفغمار»از دو طرف،به صورت خندقی آن را احاطه کرده است و دیواری سنگی بلند و سیاه رنگ از سمت شمال آن را در خود گرفته و صعود به این شهر را بسیار مشکل کرده است؛در این شهر هشت هزار خانوار(در زمان لیون)زندگی می کنند؛آثار شهرنشینی تا حدزیادی در آن هویداست و جمیع حرفه ها و اصناف در این شهر مشغول به کار هستند؛تجار بزرگ در قسنطینه به تجارت روغن زیتون و پارچه اشتغال دارند.چشمه های آب سرد و آب گرم در این کوهستان جاری است و آب گیرهای بزرگی دارد. (2)

بونه(عنابه)،میله،تیفاش،تبسه،اوربس،باجه،عین رمیت،القصبه،شیرس،نابولی(رادس)،گمرت،المرسی،اریانه،الحمامات،اهر یقلیه،المنستیر از جمله شهرهای مهم اقلیم تونس و بجایه محسوب می شوند.

بلاد نومیدیا

سرزمین نومیدیا،یکی از مناطق بربرنشین در حاشیه«جبال اطلس»است؛ از جمله مناطق آن،تسیت،شهر کوچکی است که«نومیدی ها»آن را در دل«صحرای لیبی»بنا کردند؛ودان و افزان از دیگر شهرهای نومیدیاست؛ ودان شهری در جنوب افریقیه؛ (3)یعقوبی ودان را شهری از توابع برقه می داند.او فزان را نیز از جمله مناطق بربرنشین دانسته است(که بربرهای هواره،مزاته،لواته و...در آن ساکنند)؛درعه نیز،از شهرهای مهم نومیدیاست که از جبال اطلس شروع می شود و حدود دویست مایل در صحرای لیبی امتداد پیدا می کند این شهر در کنار«رود درعه»گسترده شده است.

1- (1) .همان،ص184،713.
2- (2) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص 58،59.

3- (3) .یاقوت حموی،المعجم البلدان،ج1،ص366.

سجلماسه

از جمله شهرهای مهم نومیدیاست که در طول«رودخانه زیز»تا دل صحرای لیبی گسترده شده است؛این شهر،مسکن قبایل مختلف بربر«زناته»،«صنهاجه»و«هواره»بوده است؛به گفته یعقوبی:بیشتر بربر«صنهاجه»از شهر باستانی سجلماسه مرکز ناحیه تافیلالت است؛در نام موسس آن،اختلاف بسیاری وجود دارد.به گفته بکری در سال 143 ه بنا شد. (1)لیون به حسب شیوه خود در معرفی شهرهای افریقیّه که برای همه آنها سابقه رومی درست کرده این شهر را رومی دانسته است؛اما به گفته محققین پیشرفت رومی ها در افریقیّه از جبال اطلس فراتر نرفته است. (2)رود بزرگ زیز از شهر سجلماسه عبور می کند.این شهر خوش آب و هوا بوده و نیز دارای جمعیت زیاد،مدارس،چند جامع و حمام های متعدد و معادن نقره و طلاست.

تقرت و زاب از دیگر شهرهای نومیدیا هستند؛زاب،منطقه ای رملی و بسیار گرم(و کم آب)در وسط بیابان های نومیدیاست،که از غرب در مسیله امتداد پیدا کرده و از شرق در«بلاد جرید»و از شمال به سرزمین بجایه و از جنوب به بیابان هایی که مسیر«تقرت-ورقله»آن را قطع می کند،منتهی می شود؛تعداد نامحدودی نخلستان آن را پوشانده است.مسیله،نقاوس،طنبه،بسکره،تهوده و...از دیگر شهرهای این اقلیم هستند؛در این قلیم پنج شهر عمده وجود دارد که عبارتند از:

بسکره

بسکره شهری باستانی و مرکز«بلاد زاب» (3)است که انبو هی از نخلستان ها (4)و باغ هایی با انواع میوه و از جمله،باغ های متعدد زیتون آن را فرا گرفته و جنگلی به وسعت شش مایل به وجود آورده است؛انواع معروف و مرغوبی از خرما(کبسا،صیحانی و یاوی)از نخلستان های آن به دست می آید و به دلیل وجود نخل های خرما این شهر را«بسکره

1- (1) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص148.
2- (2) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص127.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج1،ص102.
4- (4) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص260،264.

النخل»نامیده اند؛رود بزرگی که از«کوه های اوراس»سرچشمه می گیرد،باغ ها و نخلستان های آن را مشروب می سازد؛این شهر هم چنین چندین حومه آباد دارد؛از بسکره به عنوان دار علم وفقه یاد کرده اند و قبایل بربر،سدراته و مغراوه در اطراف آن به سر می برند.دارای آب گیرهای بزرگی است که با آبِ رود پر می شوند؛در این شهر کوه نمک بزرگی نیز مورد بهره برداری است. (1)

البرج

این شهر در چهارده مایلی غرب بسکره قرار گرفته،شهری است پرجمعیت که مردم آن غالباً صنعتگر و کشاورزند.

نفطه

از شهرهای پرجمعیت و آباد بوده و دارای جوامع،مساجد و حمام هایی است؛مردم آن ثروتمندند و راه های لیبی به سودان از این شهر عبور می کند.

طولقه و دوسن

طولقه و دوسن از دیگر شهرهای بلاد زاب(جرید)و مشتمل بر سه شهر متصل به هم هستند که یک دیوار و خندقی در اطراف آنها قرار گرفته است؛باغ ها و رودهایی اطراف شهر را فرا گرفته است؛وجود باغ های زیتون،انگور،خرما و انواع میوه از ویژگی های آنهاست. (2)

بلاد جرید

(3)

سرزمینی در حدفاصل بسکره تا«جزیره جربه»،با آب و هوای بسیار گرم و خشک است که جز نوعی خرمای مرغوب درآن نمی روید؛ توزر،قفصه،نفزاوه،غدامس،تاورغه از جمله شهرهای این سرزمین هستند.کوه های دَرَن به این شهر مشرف است. (4)

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص113،114.

2- (2) .همان،ص400.
3- (3) - .Jaryd.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج1،ص203.

توزر

(1)

توزر،شهری باستانی در صحرای نومیدیا،در کنار رودخانه کوچکی که از کوه های جنوبی سرچشمه می گیرد، (2)قرار دارد، (3)این شهر،مرکز شهرهای«بلاد جرید»است. (4)

قفصه

(5)

قفصه،شهری باستانی است که به وسیله رومی ها بنا شد (6)و به دست«دوک»های رومی اداره می شد،تا این که عقبه بن نافع آن را گرفت؛ (7)دیواری های بلندِ قفصه به ارتفاع بیست و پنج ذراع و به قطر پنج ذراع از سنگ است،آب و هوای بسیار نامطلوبی دارد و در بیرون شهر انبو هی از نخلستان و باغ های زیتون و لیمو به چشم می خورد؛بهترین خرما در این بلاد به عمل می آید؛قفصه به چهار چیز معروف است:خرما،زیتون،پارچه و سفال، (8)در شهر قفصه،چشمه های متعددی جاری است و آب انبار بسیار بزرگی،آب چشمه بزرگ شهر را در خود جمع می کند و از آب آن آسیاب بسیاری به فعالیت مشغولند؛در این شهر سیب سوسی که مزه و بو و رنگ خاصی دارد می روید؛خرمایی درشت به نام«کسما»که به اندازه یک تخم مرغ است،از تولیدات این شهر است؛هم چنین پسته فراوان در این شهر می روید که به پسته«قفص»معروف است و به بلاد مغرب،آندلس،شام و مصر صادر می شود؛بوستان های متعددِ گل در قفصه به چشم می خورند انواع گل از یاسمن،نرگس،نارنج،آس،بنفشه،سوسن و...در آن می روید؛در قفصه،انواع لباس(طیلسان،عمامه پشمی و...)تهیه می شود (9)و بهترین گلاب در آن جا

1- (1) - .Tozeur/Tuzar
2- (2) .بکری،المغرب،ص48.
3- (3) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ص142.
4- (4) .حمیری،الروض المعطار،ص145.
5- (5) - .Gapsa/Gafsa

6- (6) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276،277،280.
7- (7) .لیون افریقی،وصف افریقیه 143.
8- (8) .همان،ج2،ص145.
9- (9) .حمیری،الروض المعطار،ص478.

تهیه می شود.از دیگر تولیدات آن،ظروف مطلاست؛این شهر،هم چنین دارای مردمی ثروتمند و خیّر است.

تاورغه

تاورغه،شهری در حاشیه صحرای برقه در منطقه طرابلس است که دارای چند آبادی است که اطراف آنها را نخلستان فرا گرفته است.

اقلیم تلمسان

(1)

بعد از خروج رومی ها از سرزمین تلمسان (2)(قیصریه)قبایل«بنی عبدالواد»(از بربرهای مغراوه)در این سرزمین حاکم شدند.مهم ترین شهرهای اقلیم تلمسان،بندر وهران،شهر المرسی الکبیر،شهر تلمسان،قصر تمریز دکت،صحرای انکار،قصر ایسلی،وجده،ندرومه،تبحریت،هنین و ارشکول هستند؛شهرهای این منطقه،انگشت شمار،لکن پرجمعیت،آباد،سرسبز و خرم هستند؛شهر بزرگ تلمسان،مهم ترین شهر منطقه و پایتخت این سرزمین است؛ (3)الجزایر،تقدمت،المدیه و تدلیس از جمله شهرهای اقلیم تلمسان می باشند.

الجزیره

(4)

جزایر بنی مزغنا، (5)محل سکونتِ قبیله قدیمی«مزغنه»است،مزغنان (6)شهری باستانی در ساحل مدیترانه و محل سکونت بربرهاست. (7)دامداری،زراعت و زنبورداری از مشاغل آن بوده و عسل و روغن و دام فراوانی دارد؛کشتی های مغرب وآندلس در ساحل آن توقف می کنند.

1- (1) - Tilimsan/Telemsen.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 3 مراجعه شود.
3- (3) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص15،16،17.
4- (4) - Jezayir/Algiers.

5- (5) .ابوالفداء،تقویم البلدان،ص120،125.
6- (6) .نام دیگر شهر الجزیره است.
7- (7) .اصطخری،مسالک و ممالک،ص41.

آثار باستانی موجود در شهر،حاکی از سکونت اقوام مختلفی در دوران های گذشته در آن است.«دارالملعب»از جمله بناهای باستانی موجود در این شهر است که صحن آن با کاشی های رنگارنگ فرش شده است و نقوش انواع حیوانات در آن وجود دارد که در طی قرن ها سالم مانده است؛در بنادر آن،چشمه ای وجود دارد که آب آن گوارا است؛کوه ها،چون تاج،این شهر را دربر گرفته اند؛در کوه های الجزیره،قبایل بربر زندگی می کنند و به زراعت گندم اشتغال داشته و انواع دام از گوسفند،گاو و..پرورش می دهند؛آنان،در روابط تجاری خود،کالاهایی چون عسل و روغن را به بلاد مجاور صادر می کنند (1)از ویژگی های دیگر آن وجود آبادی های متعدد سرسبز و خرم در حومه شهر است.

مستغانم

(2)

مستغانم،شهری بندری در شمال شرقی وهران در مصب«رود شلف»و محل استقرار گسترده بربرهاست؛رودهای متعددی از جمله رودِ شلف در این شهر جاری است؛شلف با عبور از این شهر،به دریای مدیترانه می ریزد؛مستغانم هم چنین شهری پرجمعیت و آباد،با کشاورزی پررونق بوده و محصول عمده آن پنبه است. (3)

وهران(اوران)

(4)

وهران،شهری ساحلی است و در مقابل شهر المریه آندلس قرار دارد؛این بندر همواره مورد توجه بازرگانان«جنوایی»و«کاتالونیایی»بوده است؛شهر در احاطه کوه هاست (5)و جمعیتی از بربرها در آن جا زندگی می کنند؛به روایتی،گرو هی از بازرگانان آندلسی آن را به سال 290 هجری بنا کردند تا از تعرض بربرهای ساکن در آن منطقه در امان باشند؛در شهر،باغ های بسیاری وجود دارد؛دارای بازارهای متعدد بوده و بیشتر آذوقه شهرهای ساحلی آندلس از آن جا تهیه می شود.

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص163.

2- (2) - Mostaganem.
3- (3) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص271،527.
4- (4) - Oran/Wahran.
5- (5) .ابن حوقل،صوره الارض،ج1،ص78.

وهران دارای چند بندر کوچک و بزرگ برای توقف کشتی هاست و کشتی های کوچک و بزرگ در آن توقف می کنند؛رودخانه بزرگی که از سمت خشکی در آن جاری است،منبع تامین آب آشامیدنی مردم شهر است؛از جمله محصولات شهر،انواع میوه،عسل،روغن،شیره و دام فراوان است؛ برخی،وهران را دارای مردمی متکبر و مغرور دانسته اند. (1)

تلمسان

تلمسان،شهری باستانی و بربرنشین،مرکز«مغرب اوسط»و دروازه ورود به«مغرب اقصی»است. (2)این شهرِ بزرگ و پرجمعیت،در دو منزلی وهران،پایتخت بربر«زنانه»بوده است؛رودخانه بزرگ«سطیف»که از کوه«صخرتین»سرچشمه می گیرد در شهر جاری است و کشتی ها از دریا وارد این رودخانه می شوند؛تلمسان،بعد از فاس،شلوغ ترین و مرفه ترین شهر مغرب است و آبادی ها و روستاهای بسیاری در اطراف تلمسان وجود دارد. (3)ارشکول،اقلیم بنی راشد،مدینه البطحاء،وهران،المرسی الکبیر،مستغانم،بریشک،شرشال،ملیانه،تنس،مازرته و...از دیگر شهرها و نواحی آباد و مسکون مغرب اوسط است.

سرزمین فاس

(4)

این سرزمین،از غرب،به رود«ابی رقراق»و از شرق به«روداوناون»و از شمال به رودخانه«سبو»و از جنوب به کوه پایه های«جبال اطلس»محدود است؛این سرزمین از حیث تولیدِ محصولات کشاورزی بسیار پُر رونق و حائز اهمیت است. (5)

سرزمین فاس متشکل از هفت اقلیم است.اقلیم تامسنا،فاس،ازغار،الهبط،الریف،کرط و الحوز،هر اقلیم در گذشته امارتی خاص داشته است.

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص613.
2- (2) .بکری،المغرب،ص76،77.
3- (3) .حمیری،الروض المعطار،ص135.

4- (4) - .Fez.
5- (5) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 4 مراجعه شود.

تامسنا

نام منطقه ای(از سرزمین فاس)در حدفاصل رودخانه«ام الربیع»(در غرب)و«رود ملویه»(در شرق)و دریای متوسط(در شمال آن)است.

در اقلیم تامسنا،حدود چهل شهر و سیصد کاخ وجود دارد که محل سکونت بربرهاست؛از جمله،انفا شهر بزرگِ آن در ساحل مدیترانه در شصت مایلی شمال اطلس،در نهایت آبادانی و خرمی است که انواع حبوبات و میوه جات در آن می روید و دریا از هرسو آن را احاطه کرده است.

فاس

مشهورترین مجموعه از دو شهر جدا از هم است (1)که به وسیله مغربی ها وآندلسی ها بنا شد؛از بین دو شهر عدوه القرویین و عدوه الاندلسین،رودخانه بزرگ فاس عبور می کند (2)و از این رودخانه،نهرهایی شهرهایی در تمام شهر و حتی در همه خانه های فاس جاری می شود؛شهر فاس در نهایت آبادانی،قطب بلاد مغرب و پایتخت آن است و از همه نقاط به آن رفت وآمد می کنند؛در کوه های به هم پیوسته آن،جمعیت انبو هی زندگی می کنند.

باغ ها و مزارع فراوانی،فاس را احاطه کرده است و سیبِ خوش رنگ و طعم طرابلسی در آن می روید و مس زرد رنگ آن به همه نقاط صادر می شود،رودخانه بزرگ«سبو»(از بزرگ ترین رودخانه های مغرب)در کنار این شهر جاری است که از کوه های«بنی وارتین»و...سرچشمه می گیرد،رودخانه فاس به رودخانه سبو می ریزد و آبادی های خرم و سرسبزی فاس و تلمسان را به یکدیگر پیوسته است،کوه های بلندی اطراف شهر فاس را فراگرفته و شهر در دامنه این کوهستان بنا شده و قلعه فاس در بلندترین نقطه شهر قرار گرفته و شهر دارای سه مسجد جامع است،رودخانه«ماء المبروش»از داخل شهر عبور می کند.

به گفته لیون به علت عبور رودخانه ساف(فاس)از شهر،آن را فاس نامیده اند وجوه

1- (1) .بکری،المغرب،ص115.

2- (2) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص242،243.

دیگری نیز در تسمیه شهر گفته اند؛لیون وصف بسیار کاملی از شهر فاس از جهت مذهبی،اقتصادی،اجتماعی،جغرافیای تاریخی و...دارد. (1)

أَنفاَ

(2)

شهری بزرگ است که بنای آن به دوره حضور رومی ها می رسد؛این شهر در نهایت آبادانی و شکوفایی است و در آن انواع حبوبات و میوه ها می روید و زیباترین مناظر افریقیّه اطراف شهر را فرا گرفته است؛باغ های متعدد(به ویژه تاکستان)در شهر و اطراف آن وجود دارد و مقدار انبو هی میوه(به ویژه هندوانه و خیار)در این شهر تولید و به فاس منتقل می شود.مردم انفا،لباس های فاخر می پوشند و انواع اصناف و مشاغل در شهر به کار مشغولند.

المنصوره

المنصوره،شهر کوچکی است که«منصور موحدی»در دشت زیبایی در دو مایلی«بحر محیط»(در بیست و پنج مایلی رباط)ساخت؛ (3)از جمله شهرهای دیگر این ناحیه شهر النخیله است که شهری کوچک در نزدیک تامسناست؛شهرهای کوچک ادندون،تکیت،عین الحلوف نیز از دیگر شهرهای این ناحیه هستند.

الرباط

(4)

رباط،شهری بزرگ است که«منصور موحدی»در شرق رودخانه«ابی رقراق»بنا کرد؛این رود با عبور از شهر به«بحرمحیط»می ریزد؛شهر مشرف به تنگه«جبل الطارق»بوده و جهت اهداف نظامی ساخته شد تا نظامیانی که مجبور به اقامت چند ماهه در نزدیک تنگه بودند در آن جا سکونت کنند؛رباط دارای تعداد زیادی مسجد،حمام،خانه،کاخ،انبار ادویه و...است و انبو هی از تجار و اصناف مختلف در آن زندگی می کنند.

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص230-241.

2- (2) . Afna/ دارالبیضاء.
3- (3) .بکری،المغرب،ص25؛ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص169.
4- (4) - .Ribat al-Fath/Rabat.

شاله

(1)

شهری کوچک نزدیک رود«ابی رقراق»در دو مایلی«دریای محیط»(و یک مایلی رباط)است؛جامعی دارد که در نهایت زیبایی است؛منصور(خلیفه موحدی)در این شهر دفن شد و شاهان این سلسله،آن جا را مقبره خانوادگی خود ساختند.ملوک«بنی مرین»نیز از آنها پیروی کردند؛لیون افریقی در سفر به شاله،سی قبر از پادشاهان این دو سلسله را شمرده و ثبت کرده است.

معدن عوام

شهری در کنار رود«ابی رقراق»در سی مایلی کوه«اطلس»است؛بین شهر و کوه،جنگل انبو هی فاصله شده است که پلنگ و شیر زیادی دارد؛هتل ها و مساجد و خانه های آن بسیار زیباست.

تاغیه

تاغیه شهری قدیمی است که بربرها،در جبال اطلس ساخته اند و جنگل های انبوه از هرسو آن را احاطه کرده است.این شهر،در بیست و پنج مایلی فاس قرار گرفته است.

زرفه

زرفه شهری کوچک از اعمال تامسناست و در دشت وسیعی واقع شده و رودهای متعددی در آن جاری است و نیز جنگلی از درختان انجیر آن را فرا گرفته است.

سلا

(2)

سلا،شهری باستانی است که«رومی ها»بنا کرده و«گوت ها»مدتی آن را در اختیار گرفتند.این شهر،در ساحل اقیانوس قرار گرفته و بازارهایی آباد دارد.کشتی های اشبیلیه و سایر بلادِ آندلس و نیز جمهوری های ایتالیا در آن جا توقف نموده و انواع کالاها را

1- (1) .بکری از آن با نام شَلّه نام برده است.ر.ک:بکری،المغرب،ص87.
2- (2) - .Sale.

عرضه می کنند. (1)بنادر«وادی شلب»آندلس در فاصله یک روز و شب از آن قرار دارد.این شهر دارای باغ هاَی بسیاری است و پنبه از محصولات عمده آن است؛شهرهای دیگر این ناحیه فنزاره در دشتی زیبا و المعموره،هستند که توسط ملوک«موحّدین»بنا شده اند؛المعموره،در مصب رود سبو(در دوازده مایلی سلا)بنا شده و در کنار آن جنگل انبوه بلوط وجود دارد و حجم عظیمی از بلوط آن به فاس حمل می شود. (2)

مِکناس

(3)

شهر بزرگی است که«قبیله مکناس»آن را در سی و شش مایلی فاس بنا کردند؛این شهرِ پرجمعیت در دشت بزرگی نزدیک رودخانه کوچکی واقع شده است. (4)که باغ و بوستان اطراف آن را فرا گرفته؛میوه های فراوان و ممتاز از جمله گلابی،انار،عناب،انجیر،انگور،هلو و زیتون دارد و حجم انبو هی کتان در آن تولید می شود. (5)

ولیلی

ولیلی را«رومی ها»برفراز کوه«زرهون»بنا کردند (6)و ادریس آن را آباد کرد و ضریح و قبر ادریس در آن واقع است؛ (7)شهر کوچک«قصر فرعون»نیز،در هشتاد مایلی؛ولیلی قرار گرفته است.

العرایش

العرایش،شهری در ساحل مدیترانه است که رود«اللکوس»با عبور از آن به دریا می ریزد؛اطراف این شهرِ پرجمعیت را جنگل های انبوه پوشانده که محل زندگی حیوانات درنده است و محصول عمده آن پنبه و ذغال است.

1- (1) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص231،236.
2- (2) .بکری،المغرب،ص87.
3- (3) - Mekne?s.
4- (4) .بکری،المغرب،ص88،117.
5- (5) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص221.

6- (6) .بكرى،المغرب،ص115،118.
7- (7) .ياقوت حموى،معجم البلدان،ج5،ص5،384.

القصر الکبیر

القصر الکبیر شهر بزرگی است که در زمان«منصورِ موحدی»بنا شده؛این شهر،در مسیر کاروان های نظامی که برای جهاد به آندلس می رفتند قرار داشت؛در اطراف آن بوستان ها،باغ های میوه و انگور به چشم می خورد،شهر بصره،شهر الحمر(تطاوین)از جمله دیگر شهرهای منطقه فاس هستند.

اصیلا(اصیله)

اصیلا،شهری باستانی در ساحل دریای محیط در صد و چهل مایلی فاس است (1)که«رومی ها»آن را بنا کردند و سپس در اختیار«گوت ها»قرار گرفت و در سال 94 ه به دست مسلمانان افتاد؛این شهرِ سرسبز و خرم و پرجمعیت نخستین شهر از سمت غرب است که در دشتی وسیع قرار دارد؛ آب،سمت غرب و بخش میانی شهر را فرا گرفته است؛اصیلا،محلِ سکونت بربر«لواته»و«کتامه»بوده که سه بار در سال بازار بزرگی در آن جا دایر می شود و مردم از همه شهرها در آن حضور می یابند.در اصیلا هم چنین،رباط بزرگی بنا شده است.

طَنجَه(تیگنس)

(2)

طنجه،شهری بزرگ بین محیط و اقیانوس است که آن را نیز رومی ها در سی مایلی«اعمده هرقل»بنا کردند؛این شهر همواره پُرجمعیت و پُررونق و خرم بوده است؛ (3)درختان پرتقال،لیمو و سایر میوه ها در آن به وفور وجود دارد؛این شهر بندری در کنار جبل الطارق واقع شده و مرکز ایالت طنجه است. (4)

سَبتَه(ثیوتا)

(5)

سبته،شهر بزرگی در کنار«جبل الطارق»و واقع میان دو دریا(محیط و اقیانوس)است

1- (1) .بكرى،المغرب،ص113.
2- (2) - .Tingis/Tangier.
3- (3) .بكرى،المغرب،ص104،105.
4- (4) .ياقوت حموى،معجم البلدان،ج4،ص43.
5- (5) - .Septa/Ceuta.

و ابن خرداذبه،نخستین جغرافی دانی است که از آن سخن گفته است.سبته،روبه روی بندر«الخضراء»آندلس قرار دارد و فاصله آن دو،به اندازه پرتاب یک تیر است؛وقتی هوا صاف است،جزیره«الخضراء»را می توان دید؛نام دریای شمالِ آن،«زقاق»و دریای جنوب آن«بسول»است؛ سبته بهترین محلِ توقف کشتی هاست؛هیچ شهر ساحلی در حجم صید ماهی،شبیه آن نیست؛صید مرجان از جمله محصولات دریایی اصلی آن است. (1)

ترغه

ترغه،شهر کوچکی است که بنای آن را به گوت ها نسبت داده اند؛این شهر،در هشتاد مایلی تنگه«جبل الطارق»قرار دارد.بادس،(واقع بین دو کوه بلندی که بنای آن به بربرها و گوت ها منسوب است)و یلیش(محل توقف کشتی ها و در محاصره جنگل صنوبر)است،از جمله دو شهر کوچک دیگر این منطقه واقع بر کرانه دریای مدیترانه هستند. (2)

ملیله

ملیله، (3)شهری بزرگ،پرجمعیت و باستانی است (4)که در رأس خلیجی در دریای متوسط واقع شده؛این شهر،در نهایت سرسبزی و خرّمی بوده و مرکز منطقه بزرگی از سرزمین فاس است؛لیون از ملیله با عنوان«اقلیم کرط»یاد کرده است؛کرط،از سمت غرب به رودخانه«ملولو»(نهرنکور)و از شرق به رودخانه«ملویه»محدود بوده (5)و در جنوب آن کوه هایی که تا صحرای«نومیدیا»کشیده شده است،قرار دارند؛این اقلیم،بسیار خشک،بی آب و علف و کم جمعیت است؛کرط،یکی از بنادر«نکور»است؛منطقه کرط به

1- (1) .بکری،المغرب،ص108؛یاقوت حموی،ج3،ص182.
2- (2) .بکری،المغرب،ص148.
3- (3) . Melilla/ تملیلت.
4- (4) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص222،247.
5- (5) .حمیری،روض المعطار،ص545.

سه قسمت،شهرها،کوه ها و بیابانی بزرگ تقسیم شده است که شمال آن«دریای متوسط»و جنوب آن به صحرای منطقه«حوز»پیوسته است.

منطقه«حوز»را لیون،هفتمین اقلیم از سرزمین فاس دانسته است؛این اقلیم31 سرزمین فاس را به خود اختصاص داده و از شرق به رودخانه«زاع»و از غرب به رودخانه«تیکریکره»منتهی می شود؛شهر تودیرت،مرکز«اقلیم حوز»است که نزدیک رودخانه«زاع»بنا شده است؛این شهر،از شمال به صحرای«کرط»و از جنوب به صحرای«الظهره»و از شرق به صحرای«انکاد»و از غرب به صحرای«تفراطه»در کنار شهر تازا متصل است؛هداجیه،کرسیف،دبدو و تازا از جمله دیگر شهرهای این اقلیم هستند.تازا در پنج مایلی اطلس و پنجاه مایلی فاس قرار دارد؛این شهر،سومین شهر سرزمین فاس از حیث آبادانی و پیشرفت است و به سبب هوای خوب آن مورد توجه ملوک و صاحبان قدرت قرا گرفته است؛ باغ های فراوان،به ویژه تاکستان،شهر را احاطه کرده و بهترین شراب این مناطق در آن جا تولید می شود؛از دیگر شهرهای این ناحیه صفرو،از مراکز تولید روغن زیتون،عین الاصنام و مهدیّه(در مغرب اقصی)واقع در جنگل های کوهپایه«جبال اطلس»هستند.

سرزمین مراکش

(1)

سرزمین مراکش،شامل«اقلیمِ مراکش»،«اقلیم دکاله»،«اقلیم حاحا»،«اقلیم جزوله»،«اقلیم سوس»،«اقلیم تادلا»و«اقلیم هسکوره»است. (2)

اقلیم حاحا

این ناحیه،در غرب سرزمین مراکش واقع شده و منطقه ای خشک و بی آب و علف با کوه های صخره ای است.

شهر تدنست از مهم ترین شهرهای«اقلیم حاحا»است که در دشتی بزرگ قرار دارد.

1- (1) - Marrakesh/Marco/Morocco. مَرَّاکُش.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 5 مراجعه شود.

اقلیم سوُّس /سوُّس اقصی

(1)

این اقلیم در مقابل«حاحا»در آن سوی«جبال اطلس»در اقصی نقاط مغرب قرار گرفته است؛ (2)غرب آن به«دریای محیط»متصل است (3)و از جنوب به رمل های صحرا و از شمال به«جبال اطلس»و از شرق به رودخانه«سوس»محدود است و مهم ترین شهر آن ماسه است که از سه شهر کوچک در میان جنگل انبو هی شکل گرفته است؛ساکنان ماسه کشاورزند.رودخانه ماسّت از شهرهای سوس عبور می کند و به دریای محیط می ریزد. (4)

تییوت از دیگر شهرهای بربر،در نزدیکی رودخانه«سوس»قرار گرفته و محصول عمده آن،حجم انبو هی گندم و جو و سایر حبوبات است؛علاوه بر این از دیگر تولیدات آن شکر،انجیر،انگور و هلوست.

ترودانت نیز از دیگر شهرهای سوس است که بربرهای قدیم آن را بنا کرده اند و در جنوب سلسله جبالِ بزرگِ اطلس قرار دارد.

اقلیم مراکش

(5)

در مغرب این ناحیه،کوهِ«نفیفه»و مشرق آن کوه«انمای»واقع شده و از سمت شمال به رود«تنسیفت»محدود می شود؛در این ناحیه مثلثی شکل،انواع گندم و حبوبات در حد بالا تولید می شود.لیون در نوشته های خود دشت مراکش را به دشت حاصل خیز«لومباردی»در ایتالیا تشبیه نموده است. (6)

اقلیم جزوله

«جزوله»از نواحی پرجمعیت سرزمین مراکش است که از سمت غرب متصل به کوه«سوس ایلدا»و از شمال به«اطلس»محدود شده و در کوهپایه آن قرار دارد و از شرق به اقلیم حاحا پیوسته است و تنها منطقه مسکونی و آبادِ اطلسِ صغیر است.

1- (1) - .Susah.
2- (2) .حميرى،الروض المعطار،ص329.
3- (3) .البكرى،المغرب،ص106،161.
4- (4) .حميرى،الروض المعطار،ص330.
5- (5) - .Marraquech.
6- (6) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج1،ص122.

اقلیم دکاله

اقلیم دکاله از سرزمین مراکش منطقه ای کم جمعیت است،چنان که به جز شهر اسفی مرکز جمعیتی وجود ندارد؛این شهر به وسیله بربرها بنا شد؛دینه و مایه بیر از جمله نقاط آباد ناحیه مذکور هستند.

اقلیم هسکوره

«هسکوره»یکی از اقالیم هفتگانه سرزمین مراکش است که ناحیه ای باستانی محسوب می شود؛از جمله شهرهای این ناحیه،شهر تاریخی بزو،واقع در کو هی بلند است که از شهرهای پرجمعیت ناحیه«هسکوره»محسوب می شود و مردم آن به کشاورزی و باغداری اشتغال داشته،انواع میوه،حبوبات،روغن زیتون،کشمش و انجیر را به مناطق اطراف صادر می کنند. (1)

اقلیم تادلا

ناحیه کوچک تادلا در حد فاصل رودخانه«العبید»و رودخانه«ام الربیع»قرار دارد و از جنوب به سلسله جبال«اطلس»منتهی می شود؛تفزه پایتخت این ناحیه است؛ (2)الجمعه الجدید،تومکلاست،تینیزا و تشرامت از دیگر شهرهای این ناحیه هستند.

بزرگ ترین شهر ناحیه و مرکز آن مراکش،از بزرگ ترین پایتخت های جهان و اشرف شهرهای افریقیّه است که در نزدیکی راه اغمات به صحرا،که از جبال اطلس عبور می کند،واقع شده؛این شهر بر اساس نقشه چند مهندس و صنعتگرِ ماهر و به دستور یوسف بن تاشفین بنا گردید؛رود بزرگ«تنسیفت»از شش مایلی آن عبور می کند و شهر در محاصره باغ های انگور و سایر میوه جات و نخلستان های بزرگ است. (3)آثاری باستانی مربوط به پیش از اسلام در آن وجود دارد. (4)

1- (1) .بکری،المغرب،ص152.
2- (2) .مؤلف مجهول،الاستبصار،ص200.
3- (3) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص271.
4- (4) .حمیری،الروض المعطار،ص127.

اغمات

شهری پر جمعیت در بیست و چهار مایلی مراکش است که در دامنه کوه درن از«جبال اطلس»واقع شده؛این شهر را باغ های انگور فرا گرفته و رودی که از کوه های اطلس سرچشمه می گیرد،از آن عبور می کند. (1)

انمای

انمای شهر کوچکی است که بربرها در دامنه کوه های«اطلس»بنا کردند؛ مردمی ثروتمند و مرفه در آن زندگی می کنند.

افزا

افزا از شهرهای کوچک ناحیه تادلا،روی تپه ای در دامنه جبال اطلس بنا شده و از مراکز تولید لباس پشمی(البرانس)است؛رودخانه ای که از کوه های اطلس سرچشمه گرفته،از حد فاصل شهر تفزا و افزا عبور می کند و به رودخانه«ام الربیع»می پیوندند؛در کنار این رود،باغ های متعدد با انواع میوه ها وجود دارد.

آیت عتاب

آیت عتاب یکی از شهرهای پر جمعیتِ ناحیه تادلا است که در دامنه کوه های اطلس بنا گردیده است.

آیت عیاض

آیت عیاض از دیگر شهرهای این ناحیه در کوهپایه اطلس صغیر واقع شده است و بنای این شهر را به بربرها نسبت داده اند و چشمه های متعددی در آن جاری است.

جزایر مدیترانه غربی

اشاره

چندین جزیره کوچک و تعدادی جزیره بزرگ در مدیترانه غربی وجود دارند؛ برخی

1- (1) .البكرى،المغرب،ص152،153.

منابع،جزایر این ناحیه را حدود بیست جزیره ذکر کرده اند:جربه، (1)صقلیه،سردانیه و قرشقه (2)از جمله جزایر بزرگ آن است.

صقلیه

(3)

صقلیه (4)نام یکی از شهرهای جزیره است که بر کل آن اطلاق شده است؛جغرافی دانان مسلمان،صقلیه را جزیره ای به شکل مثلث متساوی الساقین با زاویه حاده تصویر کرده اند؛ (5)این جزیره بزرگ،به وسیله تنگه«مسینا»از شبهِ جزیره ایتالیا جدا شده است و در هشتاد مایلی جزیره مالطه در شرق آندلس قرار دارد و جزیره کوچک قوصره در جنوب آن واقع شده است.طول جزیره،دوازده روز و پهنای آن چهار روز است. (6)

مهم ترین شهر آن شهر باستانی بلرم (7)است که در دهانه دریا قرار گرفته است و مساجدی متعدد دارد؛کوه«اتنا»، (8)کوه«آتش»،کوه«اخباث»از مهم ترین کوه های این جزیره هستند که هر ده سال یک بار آتشفشانی می کنند. (9)این جزیره همواره سرسبز،دارای سیوسه شهر و سیزده قلعه و کشتزارهای بسیار وسیع است؛ (10) (بندر)مازر، (11)جرجنت،مسینا، (12)قصریانه،پالرمو(بلرم)از شهرهای معروف آن است؛رودخانه بزرگ«روطه»در بلرم جاری است؛قصریانه،بندر مهم صقلیه،کوه هایی پر برف دارد،بندر باستانی سیرالکوز(سرقوسه)از دیگر بنادر قابل توجه صقلیه است.

1- (1) djerba/jerba. -.
2- (2) .با عنوان قرسته،جزیره نزدیک سردانیه آورده که در زمان عبدالرحمن بن حکم اموی در حوزه حکومت امویان آندلس قرار گرفت.ر.ک:حمیری،الروض المعطار،ص455.
3- (3) . sicil/ سیسیل(صقیله).
4- (4) .یاقوت حموی،معجم البلدان،صقیله،ج3،ص127.صقلیه به معنای انجیر و زیتون است.
5- (5) .حمیری،الروض المعطار،ص366.
6- (6) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 6 مراجعه شود.

7- (7) - .Blarm.
8- (8) - .Etna.
9- (9) .ابن جبير،رحله،ص392.
10- (10) .ياقوت حموى،معجم البلدان،ج3،ص416،417.
11- (11) .Mazer.
12- (12) .Mesina.

حجم انبوه رفت و آمد اقوام و ملل مختلف به این جزیره و وقوع خیره کننده فتنه ها و حوادث و تجربه انواع مذاهب و فرق(در دوره باستان و قرون وسطی)به وسیله مردم آن،زمینه های پیدایش فرقه ای بسیار مخفی و مافیایی را ایجاد کرد؛قبر جالینوس در این شهر قرار دارد و دارای معدن گوگرد و چشمه های معدنی فراوان است؛صقلیه دویست سال در اختیار مسلمانان بود.

جزیره قبرس(مدیترانه شرقی،آغاز حرکت مسلمانان به غرب اسلامی 28ه)

(1)

قبرس،جزیره بزرگ،سرسبز و حاصل خیز دریای شام و محل توقف کشتی ها برای مسافرت به سایر نقاط است. (2)محیط آن یک روز راه است و یک مایل تا جزیره«رودس»فاصله دارد.سه شهر معروف آن نمیسون در جنوب و نفقیسه و کرینیه است.

جزیره ساردنی

(3)

ساردنی(سردینیه)جزیره ای کوهستانی است و شهرهای عمده آن،قیطنه،قالمر و قشیلیه هستند.

الجزایر الشرقیه(البالئار)

این منطقه متشکّل از سه جزیره در مدیترانه غربی در مقابل مرز شرقی آندلس است؛جزایر مزبور عبارتند از:میورقه (4)(مایورکا)،منورکا (5)(منورقه)و ایویثا (6)است.این ناحیه دارای کشتزارهای وسیع بوده و ماهیگیری در آن پر رونق است.میورقه در فاصله سه گرهی (7)قبله آن بجایه در مغرب اوسط قرار دارد و تا برشلونه در آراگون یک گره دریایی فاصله دارد و جیزه منرقه در یک گرهی شرق آن است و در شرق آن به فاصله دو گرهی

1- (1) - Kibris/Cyprus.
2- (2) .حمیری،الروض المعطار،ص453.

3- (3) - Sardinia/Sardegna.
4- (4) - Mallorca/Majorca.
5- (5) - Minorca.
6- (6) - Ebusus/Iviza/ يابسه.
7- (7) .حميرى،الروض المعطار،ص567.

جزیره کوچک سردانیه است و در غرب آن جزیره بسیار کوچک یابسه است.میورقه جزیرهِ مادر و دو جزیرهِ دیگر دختران آن هستند.

رودهای محدوده برقه تا طنجه

«تنسیفت»،رود بزرگی است که از«جبال اطلس»نزدیک شهر انمای(در شرق مراکش)سرچشمه می گیرد و در مسیر حرکت خود به سمت شمال،با عبور از دشت هایی در«اقلیم اسفی»در ناحیه دکاله به دریای«محیط»می ریزد؛این رود،پیش از ورود به دریا با رودهای«اسیف المال»که از کوه«هستاته»نزدیک مراکش سرچشمه می گیرد و«نفیس»که از نواحی مراکش از جبال اطلس سرچشمه می گیرد،می پیوندد؛ تنسیفت،رودی کم عمق بوده و در نقاطی از آن ارتفاع آب تا بالای زانوی اسب می رسد.در نزدیک مراکش منصور موحدی بر روی این رود پلی با پانزده قوس بنا نمود (1)که چند سال بعد سیل آن را برد و منهدم کرد. (2)

رود«تساوین»؛متشکل از دو رود است که از کوه غجدامه سرچشمه می گیرد؛

«العبید»؛نام رود دیگری در این ناحیه است که از کوه های بلند و برف گیر«اطلس»سرچشمه گرفته و با عبور از«هسکوره»و«تادلا»در دشتی جاری می شود و سپس به رودخانه«ام الربیع»می پیوندد.

«ام الربیع»،رودخانه بسیار بزرگی است که از کوه های بسیار بلند«جبال اطلس»در ناحیه تادلا و فاس سرچشمه می گیرد و در دشت های ادخسان جاری می شود و با عبور از دره های تنگ آن از پلی که ابوالحسن مرینی روی آن بنا کرد،عبور کرده و در نزدیکی شهر آزمور به دریای«محیط»می ریزد؛کشتی های کوچک روی این رود در رفت و آمد هستند و ماهی معروف«لاتشیه»از آن صید شده و به پرتغال صادر می شود. (3)

«رود ابورقراق»؛این رودخانه که برای کشتیرانی از آن استفاده می شود از یکی از جبال سلسله کوه های اطلس سرچشمه می گیرد و با عبور از دره ها و جنگل متعدد در

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص245.

2- (2) .حميرى،الروض المعطار،ص127.
3- (3) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج2،ص347.

نزدیک شهر سلا و الرباط به دریای«محیط»می ریزد.

«بهت»؛این رود از«جبال اطلس»سرچشمه گرفته و به سمت شمال حرکت می کند و با عبور از یکی از دشت های سرزمین ازغار وارد دریا و آبگیرهای متعددی می شود.

سبو؛این رود،از کوه«سلیلکو»در سرزمین فاس،از چشمه بسیار بزرگی در میان جنگل سرچشمه می گیرد و با عبور از دره ها و جنگل ها وارد دشتی در شش مایلی فاس می شود و با گذر از دشتی در حد فاصل الهبط و ازغار به رودهای کوچکی که از کوه های«غماره»سرازیر می شوند،می پیوندد.

الجواهر؛نام رود دیگری است که با عبور از فاس،به رودخانه«سبو»می ریزد؛در این رود،حجم انبو هی ماهی وجود دارد.مصب سبو در غایت وسعت و عمق است و کشتی های بسیار بزرگ وارد آن می شوند. (1)

رودخانه«لکوس»؛این رود،از جبال«غماره» (2)سرچشمه گرفته و به سمت غرب در جریان است و و با عبور از دشت های الهبط و ازغار،از نزدیک شهر القصر الکبیر عبور می کند و نزدیک شهر العرایش به دریای«محیط»می ریزد.

رودخانه های«ملولو»،«ملویه»،«زا»،«التافنه»،«مینا»،«الشلف»،«الشفه»،«الواد الکبیر»،«السمار»،«یدوغ»،«البربر»،«المجرد»،«قابس»،«سوس»،«درعه» و«زیز»از جمله دیگر رودخانه های افریقیّه هستند. (3)

کوه ها

جبال اوراس یا کوه های کُتامه: (4)سلسله کوه های مرتفع در هشتاد مایلی بجایه(به طول شصت میل)هست که از شمال به بلاد مسیله،سطیف،نکاوس و قسنطینه متصل شده و از جنوب به«صحرای نومیدیا»پیوسته است.قطعه ای از جبال دَرَن و متصل به آن است و نزدیک باغایه به سوس پیوسته است. (5)از نقاط بسیار مرتفع آن،چشمه هایی جاری است

1- (1) .همان،ص483.
2- (2) .البکری،المغرب،ص102.
3- (3) .همان،ص249،255.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج1،ص102.
5- (5) .حمیری،الروض المعطار،ص65.

که به دشت های پایین کوه می ریزد؛به دلیل صعب العبور و ناشناخته بودن مسیر کوه،دسترسی به مردم ساکن در این کوه ها بسیار دشوار است و این مردم نیز دوست دارند راه های آنها ناشناخته بماند تا از شر امرا و اعراب مجاور خود در امان باشند. (1)

کوه های فازار(جبل فاران):از کوه های مشهور بلاد مغرب است که گروه زیادی از بربر در آن زندگی کرده و به پرورش گوسفند،گاو و اسب اشتغال دارند؛شدت برف در فصل سرما به حدی است که آنها به دشت های ساحلی غرب مهاجرت می کنند؛بهترین گیاهان دارویی که برای مداوای بیماری ها مفید است در کوه های فازار می روید.

جبال بجایه:سلسله کوه های بسیار بلند با جنگل های انبوه و چشمه سارهای فراوان است؛این کوهستان محل سکونت قبایل آزاد است که قرن ها در این نقاط کوهستانی به دور از سلطه حکومت های مختلف زندگی کرده اند.

جبال قسنطینه:منطقه واقع در شمال قسنطینه و غرب آن را سلسله جبالی که تعداد آن معلوم نیست فرا گرفته است این کوه ها از بجایه آغاز شده و تا نزدیک عنّابه امتداد دارند.

در این کوه ها محصولات زیادی به دست می آید؛دشت های بین آنها بسیار حاصل خیز است و مردم ثروتمندی در این مناطق زندگی می کنند. (2)

کوه های عنّابه:عنابه از شمال به دریا متصل است و در غرب و جنوب آن سلسله کوه هایی است که به کوه های قسنطینه پیوسته است و در شرق آن کوه های کم ارتفاعی است که دارای زمین های کشاورزی حاصل خیزی است.چشمه های بسیار در این کوه ها جاری است که از دشت میان این کوه ها و دریای مدیترانه عبور می کنند.

کوه های مجاور تونس:تونس در دشتی واقع شده که ارتفاعات قابل توجهی،جز چند ارتفاع کوچک صخره ای در سمت غرب آن،که تا دریا امتداد پیدا کرده وجود ندارد؛تنها کوه بلندِ آن در فاصله سی مایلی(جنوب شرق)تونس،کوه برف گیر زاغوان است که بر فراز آن،قبایل کوچکی که به کشاورزی اشتغال دارند زندگی می کنند؛از کوه های زاغوان آب مورد نیاز تونس تأمین می شود.

1- (1) .ليون افريقى،همان،ص102،103.
2- (2) .همان،ص103-106.

کوه های بنی یفرن:کوه های بسیار بلند بنی یفرن در اقلیمی سرد در سی مایلی جربه واقع شده است.

کوه های بلند غُریان:این کوه ها،در پنجاه مایلی طرابلس قرار دارد،جو،زیتون،خرما و زعفران محصول ممتاز آن است که به اسکندریه و شهرهای مجاور صادر می شود (1)و زعفران آن به لحاظ کیفیت از زعفران یونان،تونس و قاهره مرغوب تر است.

جبل نفوسه:سلسله کو هی بسیار بلند و سرسبز که فاصله آن تا قفصه،شش روز است به جبال درن متصل هستند؛ (2)انجیر،انگور و...از محصولات آن است و بیشتر محصول آن جو است که مردم در طبخ آن مهارت خاص دارند و نان جو آن،بهترین طعام در این بلاد است. (3)جبال نفوسه از نقاط مهم پراکندگی بربر اباضی است.سروس،از مهم ترین نقاط زندگی اباضیه در این کوه هاست. (4)

کوه های منطقه فاس:کوه های بنی کریر،بنی منصور،بقویه،بنی خالد،بنی یوسف،بنی زرویل،بنی دزین،شفاون،بنی جباره،تیزرن،بنی یرزو،بنی بوشیت،بنی ولید،آیشتوم،بنی یدر،لوکای،بنی وزروال،بنی وریاکل،بنی احمد،بنی جنفن،بنی مسکلده،بنی
ومود،غیاته،مطغره،البرانس،تسول،وبلان،بنی یستیتن و زیز،از جمله کوه های منطقه فاس هستند که در گزارش مفصّلِ لیون از فاس،ساکنان و مشاغل آنها،محصولاتی که تولید می کنند و نیز سایر مسائل مربوط به جمعیتِ ساکن در این کوه ها،که همه آنها مسکونی بوده اند،وصف شده است. (5)

از دیگر کوه های فاس،می توان به کوه های الهبط؛سلسله جبالی متشکل از هشت کوه هستند که قبایل غماره در آن به سر می برند و تابع شاه فاس هستند؛کوه رهونه،که مردم بربرِ آن به صابون سازی،شمع سازی و تولید روغن،عسل و انگور مشغولند و شراب های سرخ و سفید برای مصرف شخصی تولید می کنند؛اشاره کرد به گفته لیون

1- (1) .همان،ص106.
2- (2) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص229.

3- (3) .حميرى،الروض المعطار،ص578.
4- (4) .همان،ص316.
5- (5) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج2،ص329-339،343-346،356-370.

مردم این نواحی،علی رغم تحریم دین اسلام،شراب می نوشند. (1)

کوه بنی فنزکار نیز،کو هی بلند به طول بیست و پنج مایل است که مردم بربرِ آن به شغل دباغی پوست گاو و تولید لباس های خشن و صابون سازی مشغول هستند؛آنان در این ناحیه بازار بزرگی را در روزهای شنبه برپا می کنند که حتی«جنوایی ها»به آن می آیند.

کوه های منطقه تلمسان:کوه(بسیار بلند)بنی یزناسن در پنجاه مایلی تلمسان به طول بیست و پنج مایل و عرض بیست و پنج مایل است؛کوهِ مَطغَرَه،کو هی بلند و بسیار سرد است که جمعیت انبو هی در اطراف آن زندگی می کنند؛در این کوه،غیر از جو نمی روید؛کوه های ولهاصه،اغبال،بنی ورنید،مغراوه،بنی بوسعید،ونشریس و کوه های الجزایر که در شرق و جنوب دشت الجزایر کشیده شده است و انبو هی از قبایل در آن زندگی می کنند از جمله کوه های این ناحیه اند. (2)

دیگر کوه های این منطقه عبارتند از:بنی عروس،حبیب،بنی حسان،انجره،وادراس(بین سَبته و تَطّاوین)،بنی کژه فط،زرهون که از دشت«سایس»در ده مایلی فاس،تاسی مایل به سمت غرب امتداد دارد و عرض آن به ده مایل می رسد؛این کوه خالی از سکنه بوده و انبوه درختانِ زیتون آن را پوشانده است؛حدود پنجاه آبادی در اطراف آن وجود دارد؛ فاس در شرق و مکناس در غرب آن واقع است؛زنان زرهون به کار نساجی مشغول هستند.

کوه بلند تات،در هفت مایلی غرب فاس است؛هم چنین کریکره(کو هی در چهل مایلی)مجاور جبال اطلس است؛بحر«محیط»در شمال آن و رود«ابی رقراق»در غرب آن و بخشی از کوه غماره در شرق آن قرار گرفته است.

جبال اطلس: (3)اطلس،سلسله کو هی در سرزمین مراکش است که جماعت انبو هی از بربرها در آبادی های آن سکونت می کنند؛این سلسله،از کوه«ادواو عاقل»در حاشیه بحر محیط شروع می شود؛کوه دمنسره و کوه الحدید نیز،از دریای«محیط»از سمت شمال شروع شده و تا رود«تنسیفت»در جنوب امتداد پیدا می کنند؛از جمله کوه های این ناحیه هنتاته است؛لیون می نویسد:در عمر خود کو هی بلند تر از آن ندیدم،قله آن همواره برف گیر است. (4)

1- (1) .همان،ص320.
2- (2) .همان،ص43-48.
3- (3) - .Atlas.
4- (4) .ليون افريقى،وصف افريقيه،ج1،ص142.

کوه های نفیفه و سمد از کوه های بلند و برف گیر مراکش هستند که بربرها در آن زندگی می کنند،دیگر کوه های این منطقه شیشاوه،سکسیوه و تینمل است که شهر تینمل بر قله آن بنا شد و قبر مهدی بن تومرت و شاگردش عبدالمؤمن در این شهر قرار گرفته است.

بنی ماجر نیز،کو هی در فاصله دوازده مایلی شهر اسفی است؛کوه بلند الجب الاخضر،در کنار رود«ام الربیع»که با درختان بلوط پوشیده شده است قرار دارد.ناحیه«هسکوره»از نواحی پر جمعیت و بزرگ سرزمین مراکش است.شهر المدینه از جمله شهرهای این ناحیه است که در بین جنگلی از زیتون و انگور قرار گرفته است.و در چهار مایلی آن در بین چهار کوه بلند شهر تکود قرار گرفته که هوای بسیار سردی دارد و انواع باغ ها با میوه های متنوّع آن را فرا گرفته اند و چشمه های بسیاری در شهر جاری است شهر الجمعه نیز از دیگر شهرهای کوهستانی ناحیه«هسکوره»است.

کوه تنزیته،از جمله کوه های بلند سلسله جبال اطلس است که حدود پنجاه کاخ در آن وجود دارد که در طول رودخانه«درعه»ساخته شده اند؛جمعیت بسیاری روی این کوه در نقاط مختلف آن زندگی می کنند؛غجدامه و تساوین نیز از جمله کوه های دیگر اطلس هستند.

کوه سکیم(و کوه مغران که قله آن همواره پوشیده از برف است)از کوه های ناحیه«تادلا»و از جمله کوه های پرجمعیت است؛کوه دیگر این منطقه دادس است که از بلندترین کوه های سرد ناحیه تادلا محسوب می شود که از جنگل پوشیده شده است.

کوه های ایکجان،سطیف و قسنطینه که محل سکونت قبیله«کتامه»هستند از قلعه استواری برخوردارند. (1)

صحرای لیبی

(2)

لیون،در کتاب خود فصلی را به صحراهای افریقیّه اختصاص داده است او در کتاب خود،از بیابان های لیبی که بر پنج قسم است،سخن می گوید و از شرح صحرای صنهاجه که بسیار خشک است آغاز می کند؛غرب این صحرا دریای«محیط»و شرق آن تا نمک زارهای«تغزه»و شمال آن تا دل

شهرهای«نومیدیا»(در سرزمین سوس در نزدیکی شهر-اقاو درعه)پیش رفته است.در هر صد تا دویست مایل،آب یافت نمی شود؛آب آن

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص71.
2- (2) - .Libyan Desert.

تلخ و شور و از چاه های بسیار عمیق بیرون می آید.تعدادی از وحوش و مارهای متنوع در این بیابان وجود دارد.فلاتی بسیار خطرناک بین منطقه«چاه ازواد»و«چاه اروان»که در صد و پنجاه مایلی تمبکتو است وجود دارد که افراد زیادی در آن از تشنگی مرده اند.سایر صحراهای افریقیّه نیز به همین شکل است. (1)

صحراهای دیگر این ناحیه عبارتند از:

صحرای قبیله و نزیکه از صنهاجه؛صحرای قبیله تارکه؛صحرای قبیله لمطه؛ صحرای قبیله برداوه؛صحرای قبیله لواته؛شهرهای سرت،برداوه و الواحات از جمله شهرهای مسکونی،صحراهای لیبی هستند. (2)

حیوانات

حیوانات افریقیّه:لیون در کتاب خود به ذکر برخی از حیواناتی که در اروپا وجود نداشته و یا با حیوانات آن جا فرق دارند،اشاره کرده؛از جمله«شتر»که در بیابان های نومیدیا و لیبی و بلاد بربر به وفور یافت می شود و بخشی از ثروت اعراب است؛شتر افریقیّه از شتر آسیا بهتر است؛ چون قادر به حمل بار طی چهل تا پنجاه روز،بدون آب و غذاست.

«اسب مغربی»که در اروپا به آن اسب بربری می گویند و از نسل اسب عربی است و در سراسر افریقیّه پراکنده شده است؛«اسب وحشی»(اللمت)حیوانی شبیه گاو است و از پوست آن،بهترین سپر را درست می کنند؛گاو وحشی،خر وحشی،گاو کو هی،الدمان،گوسفند،شیر و پلنگ،از جمله دیگر حیوانات جنگل های بلادبربر است؛خرگوشِ وحشی در کوه های غماره و انواع میمون در کوه های قسنطینه یافت می شود. (3)

پراکندگی بربر

مقصود از«بربر»، (4)افراد بومی ساکن در سراسر ساحل مدیترانه غربی و اقیانوس اطلس در

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص148،149.
2- (2) .همان،ص154156.

3- (3) .همان،ص257،268.
4- (4) .مردم بومی مغرب عصر قرطاجنی،خود را« Mauri »یا مغاربه و بربر می نامیدند و مورخین لاتین آنها را افریقی« Afri »،خوانده اند.ر.ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص19.

دوره رومی و اسلامی است که در بسیاری از منابع اسلامی از بربر به عنوان ساکنان اصلی مغرب یاد کرده اند؛ (1)اما گذشته این سرزمین،حاکی از مهاجرت نژادها و اقوام مختلف به آن جاست؛نام اقوام مختلفی از جمله:افارقه،بربر، (2)فنیقی، (3)اقوام عبری و رومی،در تاریخ افریقیّه ذکر شده است؛لیون افریقی از نژاد«بربر»به عنوان ساکنان اصلی افریقیّه نام برده است و از آن با عنوان«افارقه البیض»یاد کرده و چنان که پیش تر اشاره شد به پنج گروهِ صنهاجه؛مصموده؛زناته؛هواره و غماره تقسیم نموده و محل سکونت آنها را مشخص کرده است. (4)

از نوشته لیون چنین می توان دریافت که وی این پنج گروه بربر را عامل همه حرکت های سیاسی-اجتماعی-دینی در غرب اسلامی که قدرت سیاسی بازیچه دست آنها بوده است،می داند (5)و به دخالت عناصر بربر در روی کار آمدن دولت های اسلامی از«ادریسیان»(173 تا 300ه)تا«بنی مرین»و«بنی حفص»(625تا983ه)،اشاره کرده است. (6)

بافت جمعیتی بربرها،جز در موارد تشکیل دولت های بزرگ بربری،بافتی قبیله ای بوده است و گویا ابن خلدون نیز که خود در بین بربرها متولد شد و بالید،بنیاد نظریه تاریخی خود را بر مبنای تحول قبایل بربر بنا نهاده است؛ او از زبان گروه های پنج گانه بربر با عنوان«أوال أمزیغ» (7)یعنی:کلام نیل،نام برده و به پراکندگی زبان بربر در مناطق

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص175.
2- (2) . Barbarus/Barbari ؛بربر Barbar در اصطلاح یونانی واژه ای است که معادل جاهلی در اسلام است و در فرهنگ یونان باستان،هر غیر یونانی و یا غیر رومی بربر نامیده شد و واژه Barbar از واژه بربر(Berb ق res)که موضوع کتاب است،به حسب معنی متفاوت است و بر ساکنان بومی مغرب از برقه تا طنجه اطلاق شده است.
3- (3) . Finiqiyye/ فینیقیه/ Feniqiyye ؛سرزمینی مطابق لبنان کنونی،در قرن 9ق.م.مهاجرنشینی در کارتاژ ایجاد کردند و...ر.ک:مصاحب،دایره المعارف فارسی،ص1940،1970.
4- (4) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص39.
5- (5) .همان،ص38،39.

6- (6) .لیون در زمان ملوک بنی حفصی،ابن مرین و ابن زیان،از تونس،مراکش و تلمسان،پایتخت این سه دولت دیدن کرده و وصف مفصلی از این مناطق ارائه داده است.
7- (7) .واژه بربر،ریشه لاتینی دارد و به معنای شخص بی فرهنگ و خارج از محدوده روم و غیر رومی اطلاق شده است و لذا بربرها به مخالفت با این نام گذاری خود را امازیغ یعنی احرار نامیدند.ر.ک:حرکات،المغرب عبرالتاریخ،ج1،ص19.

اطراف و داخل مراکش اشاره کرده و زبان رایج شهرهای افریقیّه در ساحل مدیترانه مانند تونس را زبان عربی دانسته است. (1)

ابن خلدون از جمله مورخین مغربی است که به طور مفصل به بررسی نژاد بربر پرداخته و شاخه های مختلف آنها و نقش هریک از قبایل بربر در تحولات مغرب را ذکر کرده است؛ (2)او بربرها را به دو شاخه اصلی«بربر بُتر» (3)(بدوی)و«بربر بُرانس»(حضری)تقسیم کرده است. (4)ابن خلدون،بیان مورخین گذشته چون یعقوبی و ادریسی (5)که منشأ قوم بربر را فلسطین نوشته و مسیر حرکت آنها را از فلسطین به مصر،نیل و افریقیّه دانسته اند،مردود شمرده و آنها را ساکنان اصلی مغرب معرفی نموده است (6)وی می نویسد:«کلام درست این است که بربرها از اولاد کنعان بن حام بن نوح بوده و نام جدّ اعلای آنها ماذیع است...و این که نَسَب شناسان عرب،بربرها را از عرب دانسته اند باطل است».

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج1،ص41.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص192.
3- (3) .بررسی وضع کنونی بربرها از موضوع کتاب خارج است؛اما بربرها به ساکنین بربری زبان آفریقای شمالی که از 3000ق.م.در این سرزمین سکونت داشتند اطلاق می شود؛جمعیت آنها امروزه،10.000.000 نفر است و عموماً دارای مو و چشمان تیره،پوست روشن،سرگرد و قامت متوسط هستند؛ولی موی بور و چشمان آبی،سر کشیده و قامت بلند نیز استثنائاً در آنان دیده می شود.آنها در ناحیه ممتد از سواحل اقیانوس اطلس تا مصر و از طرف جنوب در صحرای افریقا تا رود نیجر متفرق اند؛ ولی تمرکز آنها در کوه های اطلس و در باریکه معروف به ساحل بربر(باریکه نزدیک مدیترانه بین طنجه و طرابلس غرب)می باشد؛ ر.ک:مصاحب،دایره المعارف فارسی،ج1،ص401؛45%ساکنان مغرب،2%تونس و 30%الجزایر از نژاد بربرند.ر.ک:حرکات،المغرب عبرالتاریخ،ج1،ص23؛در منبع دیگر آمده است.20%الجزیره و 40%مغرب؛ ر.ک: The Berbers ، 3 ، p ، Bret ،(به زبان بربری سخن می گویند...).
4- (4) .اصطخری،مورخ قرن چهارم،به بربرهای بُتر،که در آندلس سکونت گزیده و بربرهای برانس ساکن مغرب اشاره کرده؛ر.ک:اصطخری،مسالک و ممالک،ص46.

5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص68؛یعقوبی،تاریخ یعقوبی،ج1،ص232؛ ادریسی می نویسد:دیار البرابر فلسطین رحلت البربر الی المغرب.ر.ک:ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص222،.
6- (6) .ابن عبدالحکم بربر را از فلسطین و مهاجرت آنها را به داستان جالوت و داود ارتباط داده است.ر.ک:ابن عبدالحکم،فتوح افریقیّه و المغرب،ص27؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص175،191،192.

ناصری سلاوی(مورخ مغربی)نیز سخن ابن خلدون را برگزیده و بخشی از کتاب خود را به تقسیم بربرها،قول حقیقی در نَسَب آنها و اختلاف گسترده نَسَب شناسان درباره آن اختصاص داده است. (1)

سلاوی به نقل از ابن خلدون،«بربر برانس»را به هفت قبیله:اوربه،صنهاجه،کتامه،مصموده،عجیسه،اودیغه و ازداجه؛و نیز«بربر بُتر»را به پنج گروه:ضریسه،نفوسه،ادّاسه،بنولَوَی و مکناسه که«بنی مدرار»از آن برخاستند،تقسیم کرده است؛قبایل«صنهاجه»با بیشترین تعداد،ثلث جماعت بربر را تشکیل می دهند؛چنان که،«بنی زیری»و«مرابطین»از جمله بربرهای صنهاجه بودند.

پیشینه تاریخی مغرب

وصف کامل گذشته سرزمین مغرب،حجم انبو هی از تاریخ جهان را به خود اختصاص داده است؛لذا به ذکر اجمالی نام قدرت هایی که در این منطقه منشأ حوادث بوده اند بسنده می کنیم.

پیشینه تاریخی مغرب در مهم ترین بخش آن،یعنی سرزمین افریقیّه منعکس شده است؛افریقیّه به دلیل موقعیت سوق الجیشی در دریای مدیترانه،مورد نظر دولت ها بوده و سابقه حضور بیشترین تعداد اقوام مختلف را در خود دارد؛افریقیّه،در طی تاریخ طولانی خود،شاهد حاکمیت عقاید و فرهنگ های مختلف و خاستگاه عقاید و فرهنگ خاص بربرها (2)و محل انتشار مسیحیت بوده است؛ (3)رومیان(427 تا 146ق.م)و جانشینان آنها،قرن ها مروّج فرهنگ مسیحیت در غرب اسلامی بودند. (4)

در منابع تاریخی از دولت های متعدّد حکومت گر در غرب اسلامی یاد شده است؛این مطلب،به ویژه در مورد افریقیّه در معنای خاص آن(مغرب ادنی و بخش بزرگی از مغرب اوسط)مصداق دارد و افریقیّه را از این حیث می توان یکی از نادرترین نقاط جهان

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص-73.
2- (2) .بل،الفرق الاسلامی فی شمال الافریقیه،ص56،55.
3- (3) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 7 مراجعه شود.

4- (4) .عبدالوهاب،خلاصه تاريخ تونس،ص2931؛جوليان،تاريخ الافريقيه الشماليه،ج1،ص380.

دانست که بیشترین تعداد تمدن و نژاد و دولت را تجربه کرده است.فهرست اجمالی تعدادی از نژادها و دولت هایی،که به صورت متوالی بر افریقیّه حکومت کرده اند:

بربرها (1)(8143000 ق.م)؛قرطاجنی ها یا کارتاژها (2)(814 یا 880ق.م 146ق.م)؛ (3)رومی ها(146ق.م 427 م)؛ (4)واندل ها (5)(439 م-534 م) (6)بیزانسی ها؛ (7)(534 م 647 م/27ه)؛ (8)اعراب و ولاه عرب (9) (27-184ق/647 م،800 م)؛ (10)اغالبه(296184ق/800 م-900 م)؛ (11)فاطمیان (12)(296-362ق/909 م-972 م)؛ (13)دولت بنی حمّاد و دولت صنهاجی بنی زیری (14)(362-555ق/972 م-1160 م)؛ مرابطین(454ق-541ق)؛موحّدین (15)(555ق-

---

1- (1) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر و اخبارها،ص294؛ابن خرداذبه،المسالک و الممالک،ص83،84؛مؤلف مجهول،الاستبصار فی عجائب الامصار،ص155؛ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص222؛الخوند،الموسوعه التاریخیه الجغرافیه،ج7،ص89؛ابن خلدون،العبر،ج11،ص205،212.
2- (2) .بکری،المسالک و الممالک،ج2،ص699؛الخوند،الموسوعه التاریخیه الجغرافیه،ج7،ص134.
3- (3) .مخلوف،شجره النور الزکیه،ج2،ص103؛حقی،تونس العربیه،ص12؛ لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص68.
4- (4) .عبدالوهاب،خلاصه تاریخ تونس،ص27،29،31؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص251؛حمیری،جغرافی دان دوره موحدی،اهالی«توزر»از شهرهای بزرگ افریقیّه را از بقایای روم به شمار آورده است(ر.ک:روض المعطار،ص144)در دوره حفصی از آثار رومی یاد شده است(لیون،ج2،ص58)الخوند،الموسوعه التاریخیه الجغرافیه،ج7،ص89؛مؤلف مجهول،الاستبصار،ص121.
5- (5) .مخلوف،شجره النور الزکیه،ج2،ص102؛عبدالمنعم،العلاقات بین الشرق و الغرب فی القرون الوسطی،ص19.
6- (6) .عبدالوهاب،خلاصه تاریخ تونس،ص38،39.
7- (7) .عامر،تونس عبرالتاریخ،ص84،85.
8- (8) .ابن ابی دینار،المونس فی اخبار افریقیه و المغرب،ص26.
9- (9) .همان،ص22،84،85؛ابن عبدالحکم،فتوح مصر،ص294.
10- (10) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر،ص294.

11- (11) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص146،147؛ابن ابی دینار،المونس،ص53؛ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب،ص98.
12- (12) .ابن ابی دینار،المونس فی اخبار افریقیه و المغرب،ص54.
13- (13) .همان،ص73.
14- (14) .ابن خلدون،العبر،ج11،ص317.
15- (15) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص132،241.

634ق/1160 م-1237 م)؛حفصیون(627ق-938ق).

در تاریخِ شهرهای افریقیّه،نام های مختلفی ذکر شده است که هرکدام حاکی از حضور اقوام مختلف در این مراکز است.به طور نمونه،بجایه را فنیقی ها ساختند و آن را«صلده»نام نهادند و رومی ها آن را«صلدای»نامیدند و سپس این شهر به دست«واندال ها»و«بربرها»ویران شد؛اما ناصر حمادی در 468 ه آن را مجدداً ساخت و آن را بُجایه،به نام قبایل ساکن در آن جا،نام گذاری کرد؛در دوره موحّدی و حفصی،بجایه از اهمیت خاصی برخوردار شد. (1)

در خصوص تونس نیز،از حضور اقوام مختلف در آن جا سخن رفته است؛به ویژه آن که تونس در دوره حفصی،پایتخت شد و جایگاه سنتی قیروان در افریقیّه را گرفت و به محل برخورد اقوام و مذاهب مختلف تبدیل شد؛ (2)نقشه توسعه امپراتوری«هخامنشی»،حاکی از حضور این سلسله در مرزهای افریقیّه است؛در اواخر عصر«ساسانی»گروه های عمده ای از مردم مناطق مرکزی ایران به صورت های مختلف،از جمله در ضمنِ سپاهیان فاتحِ عرب،در شهرهای مغرب ساکن شدند و آثاری از آنها در فرهنگ و تمدن به جا ماند و بخش عمده ای از هویت این منطقه رنگ ایرانی به خود گرفت.

امپراتوری بیزانس و افریقیّه

«افریقیّه»به معنای وسیع آن،پیش از ورود اسلام به مغرب اطلاق می شد و در تصرف امپراتوری بیزانس بود؛ مسعودی،فرمانروای«صقلیه»و«افریقیّه»(دیار مغرب)را جرجس نامیده است؛ (3)موقعیت سوق الجیشی افریقیّه(از برقه تا طنجه)از حیث سلطه بر مدیترانه و به جهت منابعِ سرشار اقتصادی آن،همواره مورد عنایت خاص امپراتوری بیزانس بود؛رومی ها عنایت ویژه ای به افریقیّه داشتند و افریقیّه یکی از ایالات بزرگ و با برکت امپراتوری روم بود که بخش وسیعی از عایدات دولت روم از آن منطقه تأمین می شد.

1- (1) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ص50.
2- (2) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص251،252.

3- (3) .مسعودى،مروج الذهب،ج1،ص158.

هنگام ظهور اسلام،افریقیّه،بخشی از امپراتوری روم،از مرزهای مصر در حدود برقه،طرابلس،تونس،جبال اوراس،تاطنجه و سبته را شامل می شد؛ (1)سبیطله پایتخت این ایالتِ رومی بود (2)و حضور رومی ها،به ویژه در منطقه افریقیّه به معنای خاصِ آن بیشتر بود؛لذا در منابع جغرافیایی مسلمانان به این مطلب بیشتر توجه شده و ریشه رومی نام های بسیاری از شهرهای افریقیّه در این منابع جغرافیایی ذکر شده که حاکی از حضور قدرتمند و طولانی مدت روم در این منطقه بوده است؛حمیری نیز،در ذکر شهرهای افریقیّه،به سابقه رومی آنها اشاره کرده است؛ (3)در این بین،توجه و تعصب لیون افریقی نیز قابل توجه است؛برونشویک(محقق یهودی فرانسوی)از جمله خاورشناسان قرن بیستم که به تاریخ قوم بربر در افریقیّه پرداخته،به سابقه رومی شهرهای افریقیّه اشاره کرده و از پیوند بربرها با رومی ها و مسیحی ها و مقاومت آنها در برابر پذیرش احکام اسلام سخن گفته است.

افریقیّه،به عنوان یکی از ولایات امپراتوری روم به وسیله«بِطریق ها» (4)و یا حاکمان نظامی،اداره می شد؛این افراد،از بین افراد بلند پایه دولتِ بیزانس و معتمدین و رجال کلیسا انتخاب می شدند.سلطه«بیزانس»بر افریقیّه،به منزله توسعه کلیسای غرب و گسترش مسیحیت بود؛امپراتوری روم،با موفقیّت،مسیحیت را در آسیای صغیر،ارمنستان،آسیای دور و بالکان گسترش داده و افریقیّه را به جرگه مسیحیت وارد کرده بود. (5)

امپراتوری بیزانس در دهه های پایانی قرن هفتم و هشتم میلادی با هجوم اعراب مواجه شد؛در دوره امویان،این امپراتوری موفق شد پیش روی اعراب در آسیای صغیر را متوقف سازد و آنها را در خط«توروس»(رشته جبال جنوب ترکیه)نگه دارد و مرده ریگ آناطولی اش را از استیلای«بنی امیه»حفظ کند؛ (6)اما امپراتوری نتوانست این تهاجم

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1003.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 8 مراجعه شود.
3- (3) .حمیری،الروض المعطار،ص115،142،143،302،303.
4- (4) .بطریق؛معرّب،پاتریسین اصطلاحی است که به هر یک از اعضای خاندان های اولیّه شارمند روم قدیم که سایر مردم موالی آنها بودند اطلاق می شد.ر.ک:مصاحب،دایره المعارف فارسی،ص502.

5- (5) .توین بی،ترجمه آریا،خلاصه دوره دوازده جلدی بررسی تاریخ تمدن،ص225.
6- (6) .همان،ص224.

اعراب را در افریقیّه متوقف سازد و جبهه گسترده ای از نزاع در نوار ساحلی مدیترانه،بین اعراب و روم گشوده شد.

امپراتوری بیزانس،هم چنین،در اوایل قرن هفتم میلادی،با هجوم خسرو پرویز ساسانی که قصد داشت(در سال 618 م)پایتخت خود قسطنطنیّه (1)را به قرطاجنه(در کنار تونس فعلی)انتقال دهد،مواجه شد.

در دهه های اول قرن هفتم میلادی،عنایت امپراتوری روم به افریقیّه شدت گرفت و به همین جهت برای انتشار مسیحیت بین قبایل بربر،گروه های متعدد تبشیری به افریقیّه اعزام می شدند؛ (2)این مذهب،از قرن دوم میلادی وارد افریقیّه شد و دولت روم،همواره در پی گسترش آن در افریقیّه بود؛با مرگ هرقل بزرگ در سال 610 م،برادرش به طریق گریگوریوس و الی افریقیّه شد و مدتی کوتاه بعد از او به طریق قیصریوس و سپس به طریق نقیتاس پسر گریگوریوس ولایت افریقیّه را بر عهده گرفتند (3)و بعد از مدتی،بین خانواده سلطنتی گریگوریوس و اهل افریقیّه،رابطه دوستی پایدار برقرار شد؛قدرت اقتصادی افریقیّه و فراوانی محصولات کشاورزی در دشت تونس،باعث شد قسطنطینِ دوم مدتی(شش سال)پایتخت بیزانس را به صقلیه منتقل کند. (4)

سقوط افریقیّه

پیش از ورودِ اسلام به افریقیّه،نوعی آشفتگی اجتماعی،دامن گیر این منطقه گردید، (5)که در آغاز ماهیّت و رنگ مذهبی داشت؛حرکت دینی راهب مَکسیم در حوالی 640 م سلطه کلیسای غرب را بر افریقیّه مستقر ساخت و مذهب«کاتولیک»را در آن جا برقرار نمود و افریقیّه را به سرعت تسلیم سیاست غرب کرد؛ (6)این حرکت،باعث جدا شدن افریقیّه از

1- (1) .توین بی،خلاصه دوره دوازده جلدی بررسی تاریخ تمدن،ترجمه آریا،ص227.
2- (2) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص36؛ ، OP.Cit.PP.319 ، Diehl .321
3- (3) - .Gregorius
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص40.

5- (5) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 9 مراجعه شود.
6- (6) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص46،45.

کلیسای شرق و ورود آن به اردوگاهِ اطاعت کلیسای پاپی غرب گردید و مرحله ای از شکست مسیحیت ارتدکسی را رقم زد که تا چند قرن استمرار یافت؛ (1)مسیحیت ارتدکسی هر چند از یوغ امپراتوری روم شرقی آزاد شد؛اما در برابر کلیسای غربی(پاپ)،متوقف شده و نفوذ خود در افریقیّه را از دست داد و این سرزمین،چنان که گفته شد در حیطه نفوذ غرب مسیحی قرار گرفت؛ (2)لکن در حقیقت،جدایی افریقیّه از کلیسای شرق،به علت ترس از توسعه غزوات عرب در برقه و طرابلس بود که افریقیّه را تهدید می کرد. (3)ظلم و فشار سنگین مالیاتی روم، (4)شورش دائم بربرها،اضطراب گسترده ای در ولایت افریقیّه به دنبال داشت؛چنان که این سرزمین به عنوان منطقه ای نظامی در اختیار حاکم نظامی قرار گرفت.

به طریق گریگوریوس،از این وضعیت استفاده نمود و اندکی پیش از آغاز فتوحات اسلامی در افریقیّه خود را امپراتور نامید و از دولت مرکزی بیزانس اعلام استقلال کرد؛ (5)با فروپاشی قدرت نظامی بیزانس در افریقیّه،اندکی پیش از ورود اعراب،دولت های کوچکی از بربرهای«لواته»در حد فاصل مصر،برقه و افریقیّه تأسیس گردیدند. (6)

با این اوصاف،حد فاصل سال های 610 تا 717 م مقارن با ظهور اسلام،امپراتوری بیزانس با مشکلات زیادی مواجه بود که موجودیت آن را در افریقیّه تهدید می کرد؛درگیری طولانی رومی ها با ایرانی ها بر سر آسیای صغیر و درگیری بربرها و رومی ها،از جمله مهم ترین آنها بود که بیزانس را در موضع ضعف قرار داده بود.

وجه اهمیت فتح افریقیّه و مغرب،هنگامی که در قالب روابط و جنگ های ایران و روم و شرق و غرب به آن نگریسته شود،به منزله فروپاشی هیمنه مسیحیت در آفریقای

1- (1) .توین بی،خلاصه تاریخ تمدن،ترجمه آریا،ص230،231.
2- (2) .همان،ص226،227.
3- (3) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص47.
4- (4) .همان،ص23،25.
5- (5) .همان،ص21،23.

6- (6) .همان،ص53.

شمالی است؛ (1)امپراتوری روم،یک پارچگی و تمامیّت فرهنگی خود بر بخش بزرگی از سرزمین های تحت پوشش خود را از دست داد؛این توقفِ مسیحیت در مغرب،از سویی،زمینه های تجزیه امپراتوری مقدسِ مسیحیت را نیز،فراهم ساخت و به جدایی مسیحیتِ افریقیّه از مسیحیتِ شرقی کمک کرد و مأموریت امپراتوری روم شرقی در ترویج مسیحیت را با شکست مواجه ساخت.

مقارن با ظهور اسلام،مرگ یوستینین در سال 656 م،نشان سقوط امپراتوری روم در یونان و ایالت های شرقی بود.در جنگ های تقریباً نامتناوبی که در طول صد و هفتاد و پنج سال میان مرگ یوستینین و جلوس لئوایسوریایی رخ داد،امپراتوری قسطنطنیّه،ایالت شرقی و فتوحات افریقایی یوستینین را به اعراب واگذار نمود و در همین زمان،«اسلاوها»و«لمباردها»ایالت های اروپایی آن را در بخش جنوب شرقی اروپا و ایتالیا از آن خود کردند؛بدین ترتیب«امپراتوری بالفعل»روم شرقی،در ایالت های مرکزی و شرقی آن،پس از مرگ یوستینین،چنان نابود شد که پس از مرگ تئودوسیوس در امپراتوری بالفعل روم غربی،از بین رفته بود؛ (2)در زمان امپراتور قسطنطین چهارم،کار نزاع داخلی در امپراتوری به حدی رسید که او گروه خاصی را جهت پایان دادن به نزاع در ایتالیا،افریقیّه،بالکان و...(در سال 680 م)تشکیل داد؛به دنبال اقدامات قسطنطین،روم و بربر در برابر اعراب متحد شدند؛ (3)به گفته ابن خلدون (4)بربرهای متحد با روم،«بتر»و«برانس»و بیشتر از بطون بربر بتر(نفوسه،زناته،مطغره،نفزاوه)بودند؛
بربرهای«اوربه»،«هواره»،«صنهاجه»از برانس بودند؛هنگام فتح افریقیّه سَتَردیدبن رومی بن بارزت بن

1- (1) .از زمان هخامنشیان تا پایان دوره ساسانی ایران و روم تا ظهور اسلام که با شکست ایران در برابر روم مقارن شد،(ر.ک:سوره روم)بارها با یک دیگر مصاف داده و دچار ضعف و در معرض اضمحلال قرار گرفته بودند؛در حقیقت سقوط افریقیه،حادثه ای عظیم در قرون وسطی بود که با سقوط آن دیوار دفاعی و بزرگ ترین خاکریز غرب در برابر شرق فرو ریخت مرهون سابقه جنگ های طولانی ایران با رومی ها در مدیترانه و سواحل افریقیه است و بی دلیل نیست که کینه رومی نسبت به ایرانی ها؛

عقده ای مضاعف است و همواره کوشیده اند با تحریف تاریخ آن را تسکین دهند.
2- (2) .توین بی،ترجمه آریا،خلاصه تاریخ تمدن،ص227.
3- (3) .ابن خلدون،ج6،ص146.
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص160.

بَرزیات، (1)فرمانده بربرهای افریقیّه بود که هفتاد و سه سال از ولایت او می گذشت. (2)

علی رغم اتحاد پراکنده بربرها با روم، (3)فروپاشی قدرت و ضعف امپراتوری بیزانس در افریقیّه به حدی بود که قادر به حفظ افریقیّه نبود و اگر در فاصله سال های 35 تا 45ه(که دولت اسلامی درگیر مسائل داخلی بود)دولت بیزانس از اوضاعی آشفته برخوردار نبود،قادر به بازپس گرفتن افریقیّه بود؛اما این دولت از ضعف و اضطرابی،بیش از دولت تازه بنیادِ اسلامی رنج می برد. (4)

فتوحات مغرب

بعد از فتح مصر،فتح افریقیّه نخستین گام جهت فتح مغرب و«شبه جزیره ایبری»بود.به مجموعه فتوحاتی که در حد فاصل بین سال های 27 تا 50 ه جهت فتح افریقیّه صورت گرفت«فتوح افریقیّه»می گویند؛فتح رسمی مغرب،با اقدام به فتح افریقیّه در زمان خلافت عثمان آغاز شد؛ (5)ابن عبدالحکم،سال بیست و هفتم هجری را سال رسمی فتح افریقیّه ذکر نموده است. (6)

بخش اعظمی از نیروهای عرب،روم و بربر در ده ها برخورد گسترده نظامی در حد فاصل مرزهای مصر و سواحل مدیترانه تا ساحل غربی اقیانوس اطلس،درگیر سلسله جنگ ها و غارت های طولانی شدند؛ (7)از این درگیری ها در قالب برخورد اسلام و مسیحیت،برخورد روم و عرب و ادامه نزاع تاریخی و طولانی شرق و غرب یاد کرده اند؛ (8)اندکی پیش از ظهور اسلام،جنگ بین شرق و غرب در قالب جنگ بین ایران و روم ادامه یافت و آخرین جنگ ها با شکست«امپراتوری ساسانی»همراه شد؛با فروپاشی ایرانِ

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص216،سَکْردَیدبن رومی بن مازرت از اوربه.
2- (2) .همان،ج6،ص146.
3- (3) .همان،ج7،ص15.
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص112.

5- (5) .بلاذری،فتوح البلدان،ص228.
6- (6) .ابن عبدالحکم،فتوح افریقیه و الاندلس،ص45.
7- (7) .غزوات در مدیترانه در برابر نیروهای روم،با غزوه قبرس، (28ه)ذات الصواری(34ه)آغاز شده بود.
8- (8) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 10 مراجعه شود.

ساسانی به دست اعراب مسلمان،روم،تا چند قرن در بخشی از متصرفات شرقی خود باقی ماند؛با این وجود،درگیری در آسیای صغیر با نیروهای شرقی هم چنان به عنوان یکی از معضلات«امپراتوری روم»محسوب می شد؛اعراب که تا دیروز باج گذار«امپراتوری ساسانی»بودند،درگیری های دیرینه ایران و روم را ادامه دادند؛فتوحات مغرب که در حقیقت برخورد عرب با روم بر سر افریقیّه و مغرب بود را می توان به نخستین نبردهای مسلمین در«موته»و«تبوک» (1)با روم که در عصر پیامبر اسلام صلّی الله علیه و آله روی داد،برگرداند.

والیان و فرماندهان مسلمان که به تازگی در سرزمین قبطی ها مستقر شده بودند در مصر،افق های وسیعی را در ادامه فتوحات فرا راه خود دیدند؛لکن با مخالفت عمر،فتوحات در مصر متوقف شد؛اما عمروعاص بعد از فتح اسکندریه با وجود این منع،از مرز مصر گذشت و تحرکاتی را برای فتح افریقیّه انجام داد؛ (2)از نظر محققان،معلوم نیست (3)که علت توقف پیش روی عمروعاص در افریقیّه واقعاً به دلیل مخالفت«خلیفه دوّم»بوده یا به دلیل فقدان آمادگی لازم از جهت نیرو و سلاح و یا مسایل دیگری،عامل این تصمیم بوده است.

عمروعاص،در نخستین حملات خود،شهرهای بَرقَه،زُوَیله،طرابلس،سُرت،لُبَد،صبراته،جبل نفوسه،شروس و...،را در سال بیست ودوم هجری فتح کرد و با بربرها بر اساس پرداخت جزیه صلح نمود؛ (4)با فتح این شهرها،مقدمات اولیه فتح افریقیّه فراهم شد؛ (5)

1- (1) .بلاذری،فتوح البلدان،ص71.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص8؛سیوطی،حسن المحاضره فی اخبار مصر،ج2،ص4.
3- (3) .خلیفه دوم در پاسخ عمرو گفت:تلک المفرقه و لیست بافریقیه،عمروبن عاص امتثال امر عمر کرد و به مصر بازگشت؛این کلام نشان می دهد که علت مهم توقف،دستور عمر بوده است؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص81.سلاوی جمله ای از کتاب الجمان نقل کرده که خلاف مطلب فوق است؛مبنی بر این که زمانی که عمروبن عاص مصر را فتح کرد،شش تن از بربر نزد او آمدند و خواستند اسلام بیاورند و

عمرو آنها را نزد عمر فرستاد و عمر برای آنها روایتی از پیامبر صلّی الله علیه و آله مبنی بر کمک بربرهای مغرب در انتشار و حمایت اسلام خواند.
4- (4) .بلاذری،فتوح البلدان،ص225،226،227.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص8؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص81.

وی،بعد از فتح مصر،ابتدا عقبه بن نافع را جهت اطلاع از اوضاع برقه و طرابلس و بلاد اطراف،اعزام کرد و سپس خود،جهت فتح طرابلس و بلاد مجاور ساحلی،مانند صُرت و صَبرَه حرکت کرد چرا که از ناحیه جنوب که عقبه در آن مستقر بود،خاطرجمع بوده و اطمینان به امنیت آن جا داشت؛ (1)منطقه برقه و طرابلس از مناطق پر آشوب بر علیه بیزانس بود و اخیراً به وسیله حاکمان بیزانسی سرکوب شده و لذا آمادگی پذیرش سپاه عرب را داشت و از اعراب استقبال شد. (2)

اخبار متعددی از اطاعت و ورود اختیاری بربر برقه(انطابلس)به دین اسلام و فتح به صلح برقه به(13 هزار دینار)حکایت می کند. (3)اما فتح طرابلس در سال 22 ه به زور و عنوه بود. (4)در طرابلس رومی ها در برابر عمروعاص عاجز شدند و از طریق دریا،شهر را ترک کردند؛ (5)حمیری،متن روایت محاصره یک ماهه طرابلس،توسط عمروعاص را آورده و نهی عمر از حمله ناگهانی به افریقیّه را به دلیل کافی نبودن نفرات و عدم آمادگی دانسته است. (6)

عمروعاص،سپس گرو هی را در سال 23ه (7)به فرماندهی بُسر،جهت فتح وَدّان و صبره اعزام کرد که از مراکز تجمع بربرهای«نفوسه»بودند؛بعد از فتح صبره،عمرو،با دژهای مستحکم روم و بربر و پادگان های آماده آنها مواجه شد که پیش روی در آنها چندان آسان نبود؛لذا از خلیفه دوم در ادامه پیش روی اذن خواست.

1- (1) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص25.
2- (2) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص54.
3- (3) .بلاذری،فتوح البلدان،ص227،229؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص55؛الجمان فی اخبار الزمان،ورقه،ص122،123؛نسخه خطی دارالکتب المصریه؛علمای مغرب راجع به فتح به صلح یا عنوه افریقیّه(سه قول)،بحث های مسبوط فقهی را مطرح کرده اند؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص109.که جا دارد در ادامه پژوهش به آنها پرداخته شود.
4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص38؛کیفیّت ورود عرب به طرابلس غرب با وجود استحکامات و دیوار آن طی داستانی در متون آمده است.

5- (5) .همان،ص63.
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص354.
7- (7) .بلاذری،فتوح البلدان،ص228.

گریگوریوس (1)حاکم افریقیّه(که ادعای امپراتوری کرده بود)بعد از سقوط صبره خود را برای مقابله بزرگ با عرب آماده کرد؛در نامه ای که عمروعاص برای عمر فرستاد وضعیّت مسلمین و فاصله آنها تا فتح افریقیّه ترسیم شده بود؛عمرو در نامه اش اشاره کرد که:عقبه،را بر مغرب گمارده و خود تا زویله پیش رفته است؛عمرو،بعد از گزارش فتحِ طرابلس،خِطاب به عمر نوشت:فاصله آنها تا افریقیّه نه روز است و اگر رأی امیرالمؤمنین باشد خداوند آن را به دست او فتح خواهد کرد. (2)

پاسخ منفی خلیفه دوّم به درخواست عمرو در این جمله (3)او که«افریقیّه المفرقه ثلاث مرات لا أوجه الیها احدا ما مقلت عینی الماء»منعکس است؛ (4)این پاسخ نشان می دهد که محدوده افریقیّه نزد عرب مبهم بوده و منطقه ای وسیع و نامشخص که فتح آن بسیار دشوار و ناممکن است،برای خلیفه دوم تصویر شده بود؛ (5)قابل توجه این که فتوحات از فلسطین (6)و مصر (7)تا افریقیّه،همواره با منع عمر مواجه بود؛اما انجام گرفته است؛ (8)با عزل عمروعاص در سال 25 ه و بازگشت او به مصر، (9)فتح منطقه طرابلس ناتمام ماند و شهرهای بزرگ این منطقه،مانند جزیره جربه و شهر بزرگ قابس،هم چنان فتح نشده باقی ماندند.

در رابطه با موضوع کشورگشایی مسلمین در این دوره به نوعی می توان از تعارض خواسته های اشرافیت جدید عربی با سیاست تند خلیفه دوم و قتل او ارتباط برقرار کرد؛اشرافیت عرب و در رأس آنها،اموی ها،ادامه فتوحات را مهم ترین عامل تأمین کننده منافع

1- (1) .جرجیر در منابع عربی؛ر.ک:بلاذری،فتوح البلدان،ص231.
2- (2) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر و اخبارها،ص172.
3- (3) .در متن فتوح افریقیّه والاندلس عبارت جواب عمر چنین آمده:لا انهالیست بافریقیه و لکنها المفرقه غادره مغدور بها لا یغروها احد ما بقیت؛ ر.ک:ابن عبدالحکم،فتوح افریقیه والاندلس،ص33،34.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص81.
5- (5) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص24.
6- (6) .بلاذری،فتوح البلدان،ص229.
7- (7) .همان.
8- (8) .همان،ص226.

9- (9) .سلاوى،الاستقصاء،ج1،ص83.

خود می دانستند؛ارتباط این مطلب با مسایل داخلی حوزه خلافت و استفاده بیشتر خلیفه دوم از نیروهای اموی نیز جای تحقیق بیشتر دارد.آیا عمر می خواست با تأخیر در اعزام نیروها به مرزهای دور از مرکز،ابتدا انسجامی حزبی در این نیروها به وجود بیاورد و سپس آنها را وارد عرصه فتوحات کند؟به همین سبب با مرگ عمر در 23 ذی الحجه سال 26 ه و آغاز خلافت عثمان در اوایل محرم سال 26 هجری(نوامبر 644 م)تحرک بنی امیه در محدوده متصرفات روم افزایش یافت؛در آغاز سال 25 (1)یا 26 و 27ه) (2)عبدالله بن سعدبن ابی سرح،سرسپرده متعصب اموی به عنوان و الی مصر در امر خراج و حرب منسوب شد؛ (3)عبدالله ابتدا تحرکات و غزوات پراکنده ای در مرزهای افریقیّه انجام داد؛ (4)او بعد از اعزام شدن به محل مأموریت خود از عثمان برای جهاد در افریقیّه اجازه خواست. (5)

در نامه عبدالله به عثمان،وضعیت جهاد در مرزهای مصر و افریقیّه و براورد نیروهای روم در مقابل اعراب منعکس شده است؛او به عثمان نوشت:«در زمان ولایت عمروبن عاص،مسلمانان در گروه هایی جهت جنگ و گرفتن غنیمت به اطراف افریقیّه لشکر کشیده اند و اکنون وقت انجام کار نهایی فرارسیده و امکان فتح کامل افریقیّه وجود دارد».عثمان با وجود این که هم چنان منع عمر در مورد فتح افریقیّه را به یاد داشت؛با مسئله انبوه مبارزان مسلمان که در مرزهای افریقیّه مستقر و پراکنده شده بودند نیز مواجه بود و جهت تعیین تکلیف آنها موظف بود تصمیم جدیدی اختیار کند؛در چنین وضعیّتی خلیفه سوم با جمع زیادی از صحابه و اصحاب رأی،در مورد افریقیّه مشورت کرد و آنها به جنگ افریقیّه رأی مثبت دادند. (6)عثمان با تدارک هزار شتر،به این سپاه کمک کرد (7)و در پی آن حارث بن حکم از خویشان نزدیک عثمان در رأس جماعتی از صحابه،با لشکری،مدینه را ترک کرد و به مصر رسید. (8)

1- (1) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص49.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص83.
3- (3) .بلاذری،فتوح البلدان،ص227.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص83؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص49.
5- (5) .بلاذری،فتوح البلدان،ص226.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1003.
7- (7) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص9.
8- (8) .الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص50،51.

عبدالله بن سعدبن ابی سرح،والی مصر از این سپاه استقبال نمود و خود را برای فتح افریقیّه آماده کرد؛انگیزه سیاسی او این بود که فتح در زمان عثمان صورت بگیرد؛عبدالله،عقبه بن عامر را به عنوان جانشین خود در مصر انتخاب و با سپاهی بیست هزار نفری،در برقه به سپاه عقبه بن نافع پیوست و سپس به سمت افریقیّه حرکت کرد؛ (1)به علت وجود شمار زیادی از صحابه و تابعین در این لشکر که عبدالله نام داشتند،این غزوه به نام«غزوه العبادله السبعه»معروف شد؛برخی از این شخصیت ها عبارت بودند از:(عبدالله بن سعد،عبدالله بن زبیر،عبدالله بن ابی بکر،عبدالله بن عمر،عبدالله بن زیدبن الخطاب،عبدالله بن عباس،عبیدالله بن عباس و عبدالله بن عمروبن عاص). (2)گریگوریوس (3)حاکم افریقیّه،ابتدا از عبدالله درخواست صلح کرد؛اما خود به زودی صلح را نقض کرد و بنای تجاوز گذاشت؛سپاه مسلمانان در نزدیکی شهر سُبَیطله (4)در هفتاد مایلی قیروان (5)در کنار«دژ عقوبه»با سپاه یکصدو بیست هزار نفری گریگوریوس روبه رو شد و شکست سختی (6)به سپاه روم (7)وارد نمود. (8)

گریگوریوس که علاوه بر دخترش صدهزار دینار به عنوان جایزه جهت قتل

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1003.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص9؛29تن از صحابه و مالکی نام 49 تن از تابعین حاضر در افریقیّه را آورده است؛ ر.ک:المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص،91 189،61؛حمیری،الروض المعطار،ص46؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص81.
3- (3) .گریگوریوس بطریقی بود که از سوی هرقل امپراتوری روم در قسطنطنیّه مستقر بود و حاکم افریقیّه شد و بعد از مدتی ادعای استقلال در افریقیّه کرد.
4- (4) - .Sufetula.
5- (5) .حمیری،الروض المعطار،ص302.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج11،ص215 از جمله اسرای روم در این جنگ رهبر بربر زناته(زمازبن صقلاب بربری بود که در مدینه به دست عثمان مسلمان شد و بربر زناته از این زمان هم پیمان بنی امیه شدند)؛

ر.ک:الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص58؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص84،سلاوی،یکی از ملوک بربر به نام صولات بن وزمار زناتی را ذکر کرده که با هیأتی از اسرا به مدینه اعزام شد و اسلام آورد.
7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1005.
8- (8) .همان،ج7،ص15.

عبدالله بن سعدبن ابی سرح تعیین کرده بود،خود به دست عبدالله بن زبیر کشته شد (1)و سپاه او شکست خورد.پس از این پیروزی،عبدالله بن سعدبن ابی سرح بعد از یک سال و سه ماه اقامت در افریقیّه به مصر بازگشت. (2)اهل افریقیّه در این جنگ با اعراب بر سر پرداخت بیست میلیون و پانصد هزار دینار صلح کردند؛ (3)خبر شکست گرگوریوس حاکم افریقیّه به هرقل که در قسطنطنیّه پایتخت بیزانس به سر می برد رسید. (4)امپراطور روم،از این خبر به خشم آمد و به طریقی دیگر را به قرطاجنه،(پایتخت افریقیّه)فرستاد تا جانشین گریگوریوس باشد.

حادثه سبیطله،موجب سلطه عرب بر افریقیّه و در هم شکستن هیمنه روم از افریقیّه شد؛پانزده شهر افریقیّه در این حمله آزاد شدند (5)اما هم چنان قرطاجنه پایتخت رومی افریقیّه در دست روم باقی ماند و مسلمانان در پی تدارک حمله دیگری جهت تصرف آن برآمدند.

اخبار فتح افریقیّه به مدینه رسید؛مردم مدینه از خبر تقسیم غنایم و کاری که مروان بن حکم در مصادره همه غنایم انجام داد،خشمگین شدند؛ (6)کثرت غنایم افریقیّه و نوع تقسیم و مصادره آن به وسیله آل مروان،موجی از فتنه در مدینه علیه عثمان به همراه داشت؛مخالفت ابن زبیر از فرماندهان عالی رتبه«نبرد سبیطله»و قاتل حاکم افریقیّه،از میدان نبرد با عبدالله بن سعدبن ابی سرح برادر رضاعی عثمان و و الی عثمانی مصر آغاز شد؛ابن زبیر با ورود به مدینه به جمع شورشیان علیه عثمان پیوست.

بنابراین با وجود بقای قرطاجنه و نقاط دیگری از افریقیّه،فتح کامل افریقیّه میسر نشد و حمله عبدالله بن سعدبن ابی سرح در زمره غارت های طویل و پر حادثه قرار 42/25 گرفت؛

1- (1) .همان،ج4،ص1004؛بلاذری،فتوح البلدان،ص226؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص84؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص10،11.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1005.
3- (3) .همان.
4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص59.

5- (5) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص99.
6- (6) .ابن تغرى بردى،النجوم الزاهره،ج1،ص69؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص 103؛ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص8.

ارسال انبوه غنایم توسط عبدالله بن سعدبن ابی سرح به مدینه جهت توجیه و فریب مردم مدینه بود که به آنها نشان دهد فتح افریقیّه موفقیت آمیز بوده و به اتمام رسیده است. (1)

فتنه عثمان؛توقف فتوحات

چنان که گذشت پیوندی ملموس بین فتوحات افریقیّه و حوادث داخلی خلافت اسلامی،وجود دارد؛آیا می توان منع عمر در ادامه فتوحات را به نوعی،پیشگیری از وقوع چنین فتنه ای دانست؟منع عمر از ادامه فتح افریقیّه و دستور بازگشت عمروعاص به مصر،نخستین نشانه های چالش ناشی از فتوحات مغرب در دستگاه خلافت مرکزی است؛آشکار است که گسترش فتوحات در سمت غرب به دلیل این که رأس قدرت در غرب از«امویان»بود،باعث افزایش هرچه بیشتر قدرت امویان می شد.

با وجود این که از حضور عناصر برجسته ای از«شیعه» (2)و«حزب زبیری»در فتوحات گزارش هایی موجود است؛اما عناصر اصلی این فتوحات از وابستگان درجه یک و سرسپردگان قسم خورده«حزب اموی»بودند (3)از جمله عبدالله بن سعدبن ابی سرح،معاویه بن حُدَیج،بسربن ارطاه و...مصر،اردوگاه اصلی فتوحات مغرب،محل استقرار«حزب عثمانی»بود و مهم ترین جلسات سیاسی این حزب در این ناحیه تشکیل می شد؛با وجود آن که عثمان،خود،مجوز اقدام جدی جهت فتح افریقیّه را صادر کرد،اما اقدامات یاران او در جمع غنایم،آتش اختلافی در افریقیّه و مصر افروخت که گدازه های بزرگ آن در مدینه فرود آمد و نخستین کسی که در آن سوخت خود عثمان بود.حضرت علی علیه السّلام؛ از فاتحان مصر با عنوان«فَجَرَه»(صاحبان ظلم)که مانع از اسلام شده اند یاد فرموده اند. (4)

در گزارشی،میان فتوحات و غنایم افریقیّه و نحوه تقسیم آن با فتنه و قتل عثمان،ارتباط برقرار شده است؛عبدالله بن سعدبن ابی سرح بعد از شش ماه توقف در افریقیّه،

1- (1) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص106.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص1001.

3- (3) .در مقاله ای از مؤلف،چهره فاتحان در فتوحات اسلامی،به ویژه در فتح افریقیّه و مغرب و آندلس بررسی شده است.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص231.

چنان که بیان شد،با غنایم به مدینه برگشت؛مروان بن حکم،خمس آن را که به پانصد هزار دینار بالغ می شد برداشت و این از اسباب گفت وگو و اختلاف مردم در مورد عثمان شد و مردم به درستی نهی عمر در مورد ادامه فتوحات پی بردند؛عمر با نهی عمروعاص از فتح افریقیّه آن گونه که پیش تر هم آمد،به او نوشت:افریقیّه،مفرقه و باعث اختلاف امت می شود و آب آن قساوت می آورد؛مسلمانان اگر جرعه ای از آب آن بنوشند دچار اختلاف می شوند؛حمیری می نویسد:«پس مسلمانان وارد افریقیّه شدند و از آب آن نوشیدند و خلیفه خود،عثمان را کشتند». (1)

در این بین،بزرگان حزب عثمانی،معاویه و یاران او بودند که از تشنج در مرکز خلافت اسلامی و اضطراب در مرزهای مصر و افریقیّه به نحو مناسبی جهت کسب قدرت خلافت در آینده بهره برداری کردند؛بین سال های 35 تا 41 ه عبدالله بن سعد و یاران عثمان دچار فتنه و انتقاد و تعریض و شورش مردم شدند؛لذا فتوحات که به دست این گروه اداره می شد،متوقف شد و تا حل مسئله بین معاویه و حضرت علی علیه السّلام و استقرار امور به دست معاویه،هم چنان متوقف ماند؛ (2)معاویه و رجال او با به دست گرفتن خلافت اسلامی،میدانِ بازی در عرصه فتوحات به دست آوردند و دور دوم فتوحات مغرب آغاز شد.

در زمان توقف فتوحات،تحرکاتی پراکنده در افریقیّه انجام می گرفت؛ تعدادی از افراد سپاه عبدالله بن سعدبن ابی سرح به سال 31 یا 33 ه/652 م به نقاطی از افریقیّه یورش بردند (3)و بربرها را مجبور به پرداخت جزیه کردند؛عبدالله،بعد از ده سال فرمانروایی بر افریقیّه،عزل شد و در راه بازگشت به مدینه در فلسطین جان سپرد.تعدادی از افراد سپاه عبدالله،جهت اجرای مفاد پیمانِ صلح اعراب با بربر در افریقیّه باقی ماندند.

معاویه بن حُدَیج

(4)

از جمله چهره های معروف حزب عثمانی که نقش اساسی در امور داخلی حزب

1- (1) .حمیری،الروض المعطار،ص48.
2- (2) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص110.
3- (3) .کندی،الولاه و الفضاه،ص11،12،14؛سیوطی،حسن المحاضره،ص512.
4- (4) .داستان اخراج جُناحه رومی(Gennadius)از کارتاژ و تحریک معاویه بوسیله او برای فتح مجدد افریقیه،ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص16،17؛(حُباحِبه)نخستین متصدی امور مسلمانان در کارتاژ بود.

اموی و امر فتوحات مغرب داشت معاویه ابن حُدَیج است. (1)او بعد از عبدالله بن سعدبن ابی سرح،جهت استقرار نظم و حفظ دست آوردهای فتوحات وارد افریقیّه شد؛ (2)چنان که معاویه،بعد از استقرار و هم زمان با صلح با امام حسن علیه السّلام در ربیع الاول سال 41ه (3)و برقراری آرامش نسبی در حجاز،معاویه بن حدیج (4)را که در رأس حزب عثمانی در مصر قرار داشت به ولایت افریقیّه فرستاد و او همان کسی است که مانع از غلبه یاران علی علیه السّلام بر مصر شد؛این شخص،هم چنین در طرح قتل محمدبن ابی بکر نقش اصلی را داشته (5)و از متعصبان نسبت به معاویه و کینه توزان نسبت به امام علی علیه السّلام بود و به عنوان مزد این کار خود به ولایت افریقیّه رسید؛از جمله اقدامات سیاسی معاویه،اعلام استقلال ولایت افریقیّه از مصر بعد از مرگ عمروعاص در 44 ه بود.

مورخین،انجام سه غزوه را در سال 45،41 یا 50 ه به معاویه بن حُدیج نسبت داده اند؛ (6)یکی از محققین،غزوه سال 45 ه را مقرون به صحت دانسته است. (7)

وظیفه معاویه بن حدیج،استقرار صلح و ثبات و حفظ دست آوردهای فتح برای مسلمین بود؛ (8)او در محل قیروان بناهایی جهت سکونت و استقرار سپاهیان ساخت و چاه هایی حفر کرد که تا سال 1200 هجری هم چنان به«آبار ابن حدیج»معروف بوده است؛ (9)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص311؛ابن خلدون معاویه بن خدیج آورده؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج4،ص398.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص231.
3- (3) .همان،ص271.
4- (4) .تاریخ درست غزوات معاویه بن جدیج در 50،45،41،34 ه و تعداد غزوات او مورد اختلاف است که مورد بحث مفصل«حسین مونس»قرار گرفته است؛ر.ک:مونس،فتح العرب للمغرب،ص119.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص18؛توقف فتوحات در افریقیّه و مصر در شرایط حکمین قرار نگرفت و عمروعاص با استفاده از این فرصت حزب عثمانی را با انگیزه فتوحات متحد ساخت.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص217،216.
7- (7) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص119.

8- (8) .سلاوى،الاستقصاء،ج1،ص87.
9- (9) .الزاوى،تاريخ فتح العربى فى ليبيا،ص63.

ورود معاویه بن حدیج به افریقیّه با تشنج داخلی در دستگاه حکومت روم در افریقیّه و برخورد آنها با مردم همراه بود؛مردم افریقیّه،«أولیمَه» (1)حاکم رومی را عزل و او را از قرطاجنه(کارتاژ)،محل استقرار حکام روم در نزدیکی تونس بیرون راندند و الاطریون (2)را به جای او نشاندند. (3)

در پی تحرکات موفقیت آمیز معاویه بن حدیج در افریقیّه،امپراتور بیزانس،سپاهی بزرگ را به فرماندهی نقفور (4)برای سرکوب شورشیان و مقابله با سپاه معاویه بن حدیج راهی افریقیّه کرد؛در«نبرد قمّونیه»سپاه رومی شکست خورد و به سوسه عقب نشینی کرد؛ابن حدیج بعد از این پیروزی،سپاهیان خود را به شهرهای مختلف افریقیّه فرستاد و رومیان را از سوسه بیرون کرد و موفقیت او به جایی رسید که در سال 46 ه به صقلیه حمله کرد و یک ماه در آن جا اقامت کرد و با غنایم بسیار بازگشت. (5)

رویفق بن ثابت انصاری(53ه)از صحابی پیامبر و ساکن در مصر،به سال 46 ه از سوی معاویه بن حدیج،والی طرابلس شد؛او نیز،ناحیه جربه را در سال 47 ه فتح کرد.از دیگر حوادث جنگی،دوره معاویه بن حدیج،انهدام دیوار شهر جلولا (6)در بیست و چهار مایلی قیروان بود؛ (7)در فتح جلولاء (8)معاویه بن حدیج،جهت کسب رضایت خانواده بنی امیه،جوانی از بنی امیه را فرمانده سپاه خود کرد. (9)

1- (1) - Olympus/ أولَیمه.
2- (2) - Arteion.
3- (3) .بلاذری،فتوح البلدان،ص229.
4- (4) - Neciphore.
5- (5) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر،ص329؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص320؛سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص76،78؛دکتر ابراهیم بیضون،حملات افریقیّه در زمان معاویه بن حدیج و بعد از او را حملات زمینی و در نزدیکی نوار ساحلی دانسته و روایت فتح صقلیه توسط معاویه بن حدیج را علی رغم آنکه مورخین سنتی نقل کرده اند،باطل دانسته است؛ر.ک:بیضون،الدوله العربیه فی اسپانیا،ص36؛پیش از این،معاویه بن حدیج حملاتی را به صقلیه انجام داده بود.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص88؛البیان المغرب،ج1،ص16.
7- (7) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص64.

8- (8) - .Gouloulis.
9- (9) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص122.

با فتوحات معاویه بن حدیج،غزوات عرب در افریقیّه و مغرب بیست و شش ساله شد؛وی سرانجام در 48 یا 50 ه از مقام خود عزل شد و به مصر بازگشت و عقبه بن نافع جای او را گرفت؛ (1)با این وجود وضعیت غرب اسلامی،هم چنان متشنج و بی ثبات بود و مردم بومی بربر به عرب ها به عنوان بیگانه نگاه می کردند و آنان را فاتحانِ جنگجو می دانستند؛ رومی ها و بربرها به طور پیوسته در حال بستن پیمان با عرب ها و شکستن آن بودند؛لذا ادامه منظم غزوات هم چنان ضرورت داشت.

عقبه بن نافع،پیش از این در حد فاصل سال های 41 تا 43 ه مانوری صحرایی داشت (2)و در سال 43 ه سریه ای به غدامس انجام داد و بربرهای«لواته»را در برقه به اطاعت خود درآورد و بربرهای«هوّاره»را مطیع خود ساخت و به مصر بازگشت که عمروعاص را در حال مرگ دید. (3)

در سال 50 ه عقبه بن نافع از سوی معاویه،متولی فتوحات مغرب شد؛ (4)نخستین اقدام عقبه،بنیاد و توسعه شهر قیروان بود (5)که جماعتی انبوه از نیروهای نظامی مسلمانان در اطراف آن سکنی گزیده بودند؛ (6)تخطیطِ منظم و تمصیرِ شهر قیروان به مثابه نخستین شهر اسلامی در افریقیّه را به عقبه نسبت داده اند؛ (7)عقبه گروه های مختلف مجاهدین و قبایل عرب را در جاهای مختلف شهر ساکن گردانید و محل مسجد جامع و دارالاماره را مشخص کرد. (8)

1- (1) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر،ص329؛بلاذری،فتوح البلدان،ص230.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص320.
3- (3) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص66.
4- (4) .بلاذری،فتوح البلدان،ص231؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص7.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص20.
6- (6) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 11 مراجعه شود.
7- (7) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص72؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص89.

8- (8) .عقبه در خواب دید مردی در نقطه ای از قیروان اذان می گوید؛ صبح در همان نقطه جامع قیروان را بنا کرد؛ر.ک:بلاذری،فتوح البلدان،ص231.

قیروان فارسی و معرب کاروان می باشد و در مورد این که واژه«قیروان»ریشه ای عربی و یا فارسی دارد اختلاف است؛ (1)اما باید گفت قیروان واژه ای فارسی است که معرّب«کاروان»می باشد؛با احداث این شهر،پایگاهی در افریقیّه ایجاد شد که کنترل سایر نقاط آن را آسان نمود؛این پایگاه تا مدت مدیدی سیاست ها و مصالح مسلمین جهت ادامه فتوحات در افریقیّه را تأمین می کرد؛بنای این شهر،حاکی از موفقیّت مسلمانان در شهر سازی است،برخی از مستشرقین،مسلمانان را در انتخاب پایتخت ناموفق دانسته اند؛اما موفقیت عقبه در بنای شهر قیروان،رد نظریه کسانی چون بنت (2)و توین بی (3)است که مسلمانان را در شهرسازی ناموفق دانسته اند؛کودل،انتخاب محل قیروان به وسیله عقبه را موفقیت آمیز دانسته است. (4)برخی از محققین به نقشه حساب شده معاویه و عقبه در بنای قیروان اشاره کرده اند؛از جمله فورنل (5)اعتقاد دارد که معاویه در سال 48 ه سپاهی برای محاصره قسطنطنیّه فرستاد (6)و به پایتخت بیزانس حمله کرد تا روم را از افریقیّه غافل کند و عقبه به راحتی و بدون مزاحمت روم،بتواند شهر قیروان را بنا کند؛ (7)به هرحال برپایی این شهر،اهمیت حیاتی برای ادامه فتوحات و بقای اسلام داشت؛این مطلب در کلام عقبه هویداست که وضعیّت متزلزل مسلمانان در افریقیّه را درک کرده بود؛به گفته او ضرورت ساخت یک شهر بزرگ به وسیله مسلمانان در افریقیّه این بود که او بعد از حدود سی سال که از آغاز فتح افریقیّه می گذشت،ملاحظه کرده بود هرگاه امامی و بزرگی وارد افریقیّه می شود،مردم در اسلام خود ثابت مانده و اوضاع آرام می شود؛ (8)اما وقتی او افریقیّه را ترک می کند،مردم از دین برگشته و انتظام امور از بین می رود؛لذا باید شهری ساخت تا مایه عزت مسلمین و اسلام باشد و اهل اسلام در آن جا در امان باشند؛

1- (1) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص153،154.
2- (2) .Benet.
3- (3) .Toynbee.
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص143.
5- (5) .Fournel.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص304.
7- (7) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص160.

8- (8) .حمیری،الروض المعطار،ص486؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج2،ص320،321.

بدین ترتیب بود که عقبه،منطقه ای را در سه مایلی قرطاجنه،پایتخت بیزانس در افریقیّه انتخاب کرد (1)و در وسط ولایت بیزانسی افریقیّه شهری ساخت؛ (2)بنای قیروان در نزدیک پایتخت بیزانس در افریقیّه حاکی از پایان سلطه روم بر افریقیّه بود.

قیروان،جای قرطاجنه،مرکز سنتی قدرت در دوره«فنیقی»و«رومی»را گرفت و محور قدرت در افریقیّه به مرکز خلافت اسلامی نزدیک تر شد.

تهاجم بزرگ عقبه در افریقیّه،علیه نیروهای رومی،در سال 50 ه جهت فتح کامل افریقیّه روی داد؛ (3)مورخان بیزانس در کار عقبه بن نافع مبالغه کرده و اعتقاد دارند (4)که مسیحیان در اوایل حکومت قسطنطین چهارم مورد ستم عقبه قرار گرفتند. (5)

عزل عقبه و ولایت ابوالمهاجر

عقبه تا سال 55 ه در برقه و زویله به سر برد تا این که سرانجام معاویه او را عزل؛ (6)و ابوالمهاجر(دینار)را به ولایت افریقیّه نصب کرد؛البته عقبه،بار دیگر چنان که خواهد آمد در سال 62 ه بعد از حدود ده سال دوری از افریقیّه،به وسیله یزیدبن معاویه به عنوان و الی افریقیّه نصب شد.

ابوالمهاجر،مولی مسلمه بن مُخلّد و الی مصر(سال 47ه)به وسیله مسلمه(اولین کسی که ولایت مصر و افریقیّه با هم به او تفویض شده بود) (7)در سال 55 ه به ولایت افریقیّه رسیده؛ (8)او با استفاده از این وضعیت بنای بدرفتاری با عقبه را گذاشت تا این که

1- (1) .قرطاجنه،سواحل تونس و بنزرت تا قیروان،بهترین موقعیت از لحاظ سلطه بر مدیترانه غربی و دارای بزرگ ترین ناوگان دنیا در عصر فنیقی می باشد و تمدن بسیار قدرتمندی در این منطقه شکل گرفت و در تاریخ افریقیّه به عصر قرطاجنی معروف گردید.
2- (2) .بلاذری،فتوح البلدان،ص231.
3- (3) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص139؛نهایه الارب،ج1،ص68.
4- (4) .مونس،الفتح العرب للمغرب،ص139؛ Fournel:OP.cit.L.P 151 ؛ Rith ، OP.cit.P 842

5- (5) .همان،ص138.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج3،ص320.
7- (7) .همان،ص321؛الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص78.
8- (8) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص148.

خود در امر افریقیّه مستقل باشد؛از جمله اقدامات ابوالمهاجر،تخریب قیروان بود؛گویا مسلمه قصد داشته ولایت افریقیّه از مصر جدا نشود و خود هم چنان و الی هر دو بماند و لذا ابوالمهاجر را در افریقیّه،در برابر عقبه قرارداد؛عقبه در مصر نیز دوام نیاورد و به شام بازگشت و مورد استقبال معاویه قرار گرفت و معاویه از رفتار مسلمه و ابوالمهاجر از او عذر خواهی کرد.

محققین علت عزل عقبه را بر اساس سیره شخصی معاویه ارزیابی کرده اند که او تحمل فرماندهان توانمند در سطح بالا را نداشت و تلاش برای گرفتن مصر از عمروعاص،بعد از خدمات چشمگیر عمروعاص به او در همین راستا بود. (1)

ابوالمهاجر با بربر و روم جنگید و با حمله به«جبل اوراس»بربرها را محاصره کرد؛کَسیلَه (2)رهبر بربرها در زمان او مسلمان شد و پیمان صلح با ابوالمهاجر بسته (3)و با ابوالمهاجر همراه شد و به سپاه او پیوست و ابوالمهاجر از او در تخریب قیروان استفاده کرد؛اما کَسیلَه بعد از این که با حمایت حاکم اسلامی(ابوالمهاجر)توانست نخستین پادگان اسلامی در مغرب را ویران کند؛با استفاده از ضعف ابوالمهاجر با روم هم پیمان شد و با همکاری گروه عظیمی از آنها به مسلمانان حمله کرد و ابوالمهاجر را شکست داد. (4)و در مغرب اقصی بنای ارتداد گذاشت.

ابوالمهاجر در سال 59 ه قرطاجنه پایتخت روم در افریقیّه را محاصره کرد. (5)

فتح مغرب اقصی به وسیله عقبه

عقبه بعد از مرگ معاویه،به وسیله یزید دوباره به ولایت افریقیّه نصب شد؛ (6)دور دوم ولایت وی مرحله جدیدی در فتوحات افریقیّه بود،عقبه دوره دوم حملات خود را با

1- (1) .بیضون،الدوله العربیه فی اسپانیا،ص41.
2- (2) .کَسِیلَه بن لَمْزِم/کسیله بن لیوم؛ر.ک:رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص16،18؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص11؛مجموعه نویسندگان،دایره المعارف التونسیه،عدد خاص،ص62

3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص146؛الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص80.
4- (4) .همان،ص163.
5- (5) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص168.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج3،ص450؛ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص23.

سپاهی به سرداری زهیربن قیس بلوی آغاز کرد؛ابوالمهاجر نیز در افریقیّه در کنار عقبه باقی ماند و در امر غزوات شرکت داشت؛در عین حال،عقبه شهری که ابوالمهاجر ساخته بود را خراب کرد و دوباره به عمران قیروان پرداخت و امور شهرهای در دست مسلمین را تنظیم کرد؛عقبه از بسیاری از بربرهای تازه مسلمان در سپاه خود کمک گرفت. (1)

در نقاط مرکزی افریقیّه که بربرنشین بود،عقبه با مقاومت کمتری روبه رو بود؛«جبل اوراس»یکی از نقاط مقاومت بربرها در زمان عقبه بود؛او در نقاط ساحلی(از قیروان و باغایه (2)تا بلاد زاب، (3)بلیش و لمبیزه)با مقاومتِ روم روبه رو بود.او در طی نوار ساحلی به سمت مغربِ اوسط حرکت نمود و تلمسان را فتح کرد (4)و هم چنان پیش رفت تا به طنجه و سوس اقصی و ساحل غربی«اقیانوس اطلس»رسید (5)و با اسب در آب ساحل دریا رفت و جملاتی با این محتوا را بر زبان جاری ساخت:«خدایا! اگر این بحر ظلمات نبود،تا ملک ذوالقرنین پیش می رفتم...». (6)

عقبه در طنجه با سرداری رومی به نام یلیان،به طریقی رومی صاحب طنجه،طرح دوستی ریخت و در پی آن یلیان او را به«بلاد بربر»راهنمایی کرد؛ (7)در شهر تهوده در«بلاد زاب»که امروزه به سیدی عقبه معروف است؛چنان که در تاریخ آمده بسیاری از بربرها به دلیل رفتار عقبه،مرتد شده و گروه بسیاری از آنان به کسیله پیوستند و تعداد اندک نیروهای عقبه باعث شد تا وی و همراهانش در تهوده در سال 64/63 ه به وسیله بربرها قتل عام شوند. (8)بعد از فاجعه تهوده،دولتی شبهِ بربری-مسیحی در دشت تونس

1- (1) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص163.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص451.
3- (3) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص189؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص185؛ رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص10 8.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص451؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص237.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیّه المغرب،ص15.
6- (6) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص195؛المالکی،ریاض النفوس،ص9.

7- (7) .ابن اثیر،اسد الغابه،ج4،ص42؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص451؛رقیق قیروانی،الیان آورده است؛نویری للیان؛ ر.ک:رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص14.
8- (8) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص80؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص452؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص17؛ابن عبدالحکم،فتوح مصر و اخبارها،ص337 335؛سلاوی،الاستقصاء،ج،ص82،.

شکل گرفت و بربرها بر نواحی برقه تا ساحل اقیانوس اطلس سلطه پیدا کردند؛مسلمین،در پی این حوادث در برقه،منتظر کمک هم کیشان عربِ خود باقی ماندند. (1)

کَسیلَه بعد از قتل عقبه و عقب نشینی اعراب،به مدت پنج سال قدرت را در افریقیّه به دست گرفت؛در این هنگام اعراب به تدارک حمله مشغول شدند و بربرها و رومی ها،بعد از شنیدن خبر لشکرکشی عرب به«جزیره شریک»با یکدیگر متحد گردیدند. (2)

ولایت زهیر و سقوط قیروان

در این مدت،زهیر که بعد از مرگ عقبه بن نافع،ریاست مسلمین در افریقیّه را عهده دار شده بود، (3)جنگ با بربرها را ادامه داد؛اما نتوانست حمله کَسیله برنسی،به قیروان را دفع کند و بدین ترتیب،قیروان بعد از چهارده سال که از تأسیس آن می گذشت،سقوط کرد؛ (4)حلمه کسیله بُرنسی به قیروان،بربرها را متحد و آتش شورش را شعله ور ساخت؛زهیر با انبو هی از صحابه،ناچار به عقب نشینی به برقه شده و هم چنان منتظر کمک خلافت در برقه باقی ماند. (5)

سال 65 ه با مرگ یزیدبن معاویه و فتنه مروانی قیسی،آثار ضعف در خلافت اموی ظاهر شد و در افریقیّه ارتداد بربر«زناته»و«برانس»به اوج خود رسید؛ (6)زمانی که عبدالملک بن مروان به خلافت رسید،مردم از فتنه در افریقیّه به ستوه آمده بودند و از عبدالملک خواستند تا برای انتقام خون عقبه و تنظیم امور افریقیّه اقدام کند؛عبدالملک،زهیر را احق به خون خواهی (7)عقبه دانست و سپاهی به کمک زهیر به برقه فرستاد و دستور داد تا جنگ افریقیّه را دنبال کنند. (8)

1- (1) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص210.
2- (2) .همان،ص182.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص453.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص30،31.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص299.
6- (6) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص83.

7- (7) .رقيق قيروانى،تاريخ افريقيه و المغرب،ص17.
8- (8) .الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص83.

زهیر در سال 67 ه با عبور از راه ساحلی،بدون ممانعت وارد قیروان شد و در روز چهارمِ خروج کسیله از قیروان،زهیر،اداره امور شهر را به دست گرفت؛ (1)کسَیله نیز،سرانجام در نزدیکی قیروان در مَمْس (2)در جنگی بزرگ،به همراه انبو هی از بربر کشته شد. (3)قوم کسیله که از بربرهای برانس بودند،طعمه این جنگ شدند؛و بدین ترتیب،کمر مقاومت بربر و روم در افریقیّه در هم شکسته شد؛ (4)زهیر،بعد از این جنگ،کار فرماندهی جنگ افریقیّه را رها کرد و به مصر بازگشت.

رومی ها از خلأ فرماندهی در قیروان و برقه استفاده،به برقه حمله کرده و مسلمانان را قتل عام کردند و زهیر و یارانش را در سال 71 ه درحالی که زهیر همراه گروه اندکی از یاران خود شهر ساحلی برقه را ترک می کرد،در دریا کشتند؛با قتلِ عقبه و زهیر،چون گذشته،ارتداد،افریقیّه را فرا گرفت؛ (5)بربر و روم متحد شده و شورش بربرها همه جا فراگیر شد. (6)قتل زهیر،بیداری عرب را به دنبال داشت و آنها خطر روم در افریقیّه را جدی گرفتند و بزودی مقاومت رسمی و اتحاد بربر-روم در افریقیّه را برای همیشه از بین بردند.

از علل بازگشت زهیر به مشرق را،مخالفت عبدالعزیزبن مروان(برادر خلیفه عبدالملک بن مروان)ذکر کرده اند؛از سویی،آتش فتنه«زبیریان»و«امویان»به سال 63 ه و 64 ه در مدینه،و توابین کوفه در 65 ه و 70 ه و نیز،قتل مصعب بن زبیر و عبدالله بن زبیر

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص299.
2- (2) . Mamma ،شهری بیزانسی که تا زمان بکری آباد بوده است؛ابن اثیر،«ممش»و ابن خلدون،«میس»آورده اند؛ر.ک:مونس،فتح العرب للمغرب،ص230؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص453،ممس،ر.ک:رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص10،18.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص33؛بلاذری،فتوح البلدان،ص239؛سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص94،95.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص299،300؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص454؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص20.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج3،ص453،454؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص85؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص91؛ابن عذاری

مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص33؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص21.
6- (6) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص86.

در 73 ه،هیأت حاکمه اموی را به خود مشغول کرده بود؛ (1)چنان که امکان پرداختن به افریقیّه و فرستادن نیروهای کمکی را از آنها گرفت و بدین ترتیب،آنان افریقیّه را به حال خود رها کردند؛ (2)در این زمان ژوستنیان که از قیام های داخلی برعلیه خلیفه آگاه شده بود،در سال 70 ه از سمت شرق به قلب دولت عربی-اسلامی حمله کرده و بعد از مصالحه با عبدالملک به پایتخت خود بازگشت. (3)

حسان بن نعمان و دوره جدید فتوحات

حسان بن نعمان از متعصّبان و مقرّبان«بنی امیه»که نزد آنها به«الشیخ الامین»معروف بود از سوی عبدالملک بن مروان،متولی جریان پنجاه ساله فتوحات مغرب شد؛ (4)در مورد سال های ورود و حملات حسان به افریقیّه اختلاف زیادی وجود دارد؛ (5)او بعد از ورود به افریقیّه،تحولاتی اساسی در آن جا به وجود آورد که در نوع خود بی سابقه بود؛اما در پی برخورد با عبدالعزیزبن مروان،برادر خلیفه و و الی مصر،بر سر غنایم و...ناگزیر افریقیّه را ترک کرد و دیگر حاضر نشد به آن جا برگردد؛او در جواب ولیدبن عبدالملک،خلیفه اموی که می خواست حسان به افریقیّه بازگردد گفت:«هرگز برای بنی امیه کار نمی کنم». (6)نزاع بین ولاه افریقیّه و و الیان مصر و خلفا،ویژگی دائم فتوح افریقیّه و مغرب در دوره و الیان بود؛ (7)چنان که کارشکنی عبدالعزیز در امور زهیر و حسان را یکی از عوامل بی نظمی در فتوحات دانسته اند.

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص3-5،27،105،121.
2- (2) .بلاذری،فتوح البلدان،ص230.
3- (3) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص234.
4- (4) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص37؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص135؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص34؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص113،114؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص236.
5- (5) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص113؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص187؛ فتوح ابن عبدالحکم،ص200؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص24.
6- (6) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص265،270؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص39؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و

المغرب،ص36،37.
7- (7) .همان،ص41،42.

حسان بن نعمان از آغاز دوره ولایت خود تا پایان آن با زیاده خواهی عبدالعزیزبن مروان و الی مصر که برادر خلیفه عبدالملک بن مروان نیز بود روبه رو گردید؛عبدالعزیز،همه غنایمی که حسان به دست آورده بود را ضبط کرد و حسان با هدایای کمی نزد خلیفه ولیدبن عبدالملک رفت و از عبدالعزیز شکایت کرد؛چنان که گفته شد،سرانجام این برخوردهای عبدالعزیز باعث شد حسان از کار برای امویان برای همیشه منصرف شود و حسان نیز به عبدالعزیز فهمانده بود که تنها در پی فتوحات و مسئله اسلام و اصلاح امور به افریقیّه آمده و در پی غنایم نیست.

خلیفه اموی،عبدالملک بن مروان در سال 74 ه،بعد از خاموش شدن فتنه زبیریان،مجدداً حسان بن نعمان را و الی افریقیّه کرد. (1)حسان در آغاز ورود به افریقیّه سیاست جدید مسلمین در نابودی آخرین ریشه های روم در افریقیّه را آغاز کرد.او با سپاهی چهل هزار نفری از برقه تا تونس را طی کرد و در سال 76 ه/695 م قرطاجنه (2)پایتخت روم در افریقیّه را تصرف کرد و به قیروان بازگشت و با شنیدن خبر تجمع رومی ها (3)در بنزرت و صطفوره به آن جا حمله کرده با این حملات کار روم در افریقیّه به نهایت رسید و آخرین مقاومت های بربر و روم در هم شکست. (4)

کاهنه

حسان بن نعمان که برای استقرار اوضاع،وارد افریقیّه شده بود،بعد از شکست نهایی روم،سراغ متحد آنها(بربرها)رفت.بزرگ ترین عنصر مقاومت بین بربرها و نقطه امید بربر و روم،زنی به نام کاهنه بود که در«جبال اوراس»به سر می برد؛با قتل کاهنه،مقاومت روم و بربر در هم شکست و مغرب به طور کامل تسلیم شد. (5)ابن اثیر از قول واقدی در مورد آن

1- (1) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص23.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص135.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص114.
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص241.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص32؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص218؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص135؛

بلاذری،فتوح البلدان،ص231.

زن می نویسد:کاهنه به خونخواهی کسیله قیام کرد (1)و در اولین برخورد با حسان،همراه با انبو هی از بربرها در جبال اوراس،اصحاب حسان را قتل عام کرد و هشتاد تن از آنها را به اسارت گرفت؛حسان،ناگزیر به طرابلس و قابس عقب نشینی کرد و پنج سال در آن جا منتظر دستورالعمل جدید عبدالملک بن مروان باقی ماند. (2)در این مدت حسان مراکزی جهت استقرار سپاه خود ساخت که به«قصور حسان»معروف شد. (3)اوضاع افریقیّه در زمان حسان در اثر شورش کاهنه به حدی مضطرب و متشنج بود که حتی مسیحیان و رومی ها هم صدا با مسلمانان و گرو هی از بربرها از قدرت طلبی و فساد کاهنه به ستوه آمده و به حسان شکایت می بردند.عموم بربر از طولانی شدن جنگ خسته شدند و می خواستند از شر کاهنه نجات پیدا کنند.

قیام کسیله،قیام خالص بربری به حمایت روم بود.در قیام کسیله«بربر برانس»در کنار روم بود و در حقیقت قدرت نمایی روم در قالب بربر برانس صورت می گرفت؛اما قیام کاهنه،قیام قبیله ای بربر یهودی از«زناته»بود که در پی حفظ بقایای فرهنگ و تمدن قدیم بود که به طور مستقل و به دنبال ضعف تمدن و حکومت بیزانس و خلأ قدرت عرب،شکل گرفت.

کاهنه خود را از اولیای (4)خدا و مستجاب الدعوه می دانست؛کاهنه،واژه ای«عبری»و به معنای زن جادوگرِ بربر(اهیا بنت مایتا-وَهیا-دهیا دخت)می باشد؛ (5)به کاهنه،«دامیه»نیز می گفتند،ابن اثیر می نویسد:«چون غیب گویی می کرد،کاهنه نامیده شد»؛برخی نیز،او را کاهنه و برخی او را«به طریق یوحنا»دانسته اند.کاهنه به دلیل حاصل خیزی روستاها و ثروت شهرهای به افریقیّه آن جا را ویران نموده تا عرب را از افریقیّه متنفر کند؛ (6)این

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص174.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص35،36؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص26،30؛السراج،الحلل السندسیه،ج1،ص514.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص136؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص242،244،245،250؛بلاذری،فتوح البلدان،ص231.

4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص88.
5- (5) .ابن خلدون،آن را کاهنه دختر...،آورده است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج7،ص17.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص135،136.

سیاست کاهنه افریقیّه را از بین برده و به نابودی کشاند.روم و بربر به جزایر دریای مدیترانه و آندلس مهاجرت کردند؛چون قدرت دفاع از افریقیّه را از دست دادند؛ولی در واقع،کاهنه به حقیقتِ اهداف عرب آگاه نبود و باعث از دست رفتن نظم و امنیت در افریقیّه شد. (1)

رومی ها از فرصت و ناامنی شورش بربرها استفاده کردند و ژوستنیان دوم در سال 74ه(695 م/697 م)با ناوگان«بیزانس»به فرماندهی یوحنا دوباره قرطاجنه را از مسلمانان بازپس گرفت (2)و مسلمانان که به ریاست ابوصالح در قرطاجنه به سر می بردند را اخراج کرد؛بدین ترتیب تحرکات رومی ها در افریقیّه گسترش یافت و رومی ها بعد از این که حسان افریقیّه را ترک کرد پیمان شکستند و برقه را گرفتند؛ابراهیم بن نصرانی از برقه فرار کرد؛زهیربن قیس که در مصر به سر می برد و هم چنان با عبدالعزیزبن مروان و الی مصر درگیر بود،برای مقابله با تحرکات رومی ها،عازم افریقیّه شد و در دَرنه با سپاه اندک هفتاد نفری خود به مقابله با لشکر انبوه روم رفت و در نبردی نابرابر به همراه سپاهش کشته شد؛یکی از محققین روایات مربوط به قتل زهیر را بررسی کرده است؛بعد از قتل زهیر،عطیه بن یربوع،مسلمانان پراکنده در صحرای برقه و حوالی درنه را جمع کرد و هفتصد تن در اطراف او جمع شدند و با حمایت اشراف مصر به روم حمله کردند؛اما این حملات،بی نتیجه بود و مسلمانان منتظر اقدام جدیدی از سوی حسان بودند.

حسان بعد از شکست از کاهنه،نامه ای به عبدالملک فرستاد و از کثرت جمعیت بربر در مغرب سخن گفت (3)و تا سال 84 ه در«قصور حسان»ماند (4)تا این که سرانجام نیروی کمکی و تدارکات لازم برای حمایت از او رسید. (5)هم زمان با وجود شایعاتی مبنی بر اعزام نیروهای جدید عربی به افریقیّه،در اردوگاه کاهنه تزلزل راه یافت،کاهنه از راه کهانت دریافته بود که به زودی عرب بر او غلبه خواهد کرد.

1- (1) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص90،91،92،96،97.
2- (2) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص254؛ P.213.Fournel:
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص219.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص36.
5- (5) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص89،93.

در سال 94 ه چهل هزار نیرو به فرماندهی خالدبن یزید از شام به کمک حسان آمد و حسان از فرصت خرابی و ناامنی در افریقیّه استفاده کرد.آنها در«قصرالجم»(از حصون افریقیّه)، (1)بین صفاقس و سوسه با بربرها مصاف دادند و کاهنه کشته شد و جماعت بربر متفرق گردیدند؛بربرها با حسان به شرط این که دوازده هزار بربر برای جهاد در خدمت لشکر حسان درآیند پیمان صلح بستند؛ (2)حسان دو پسر اسیر کاهنه را آزاد کرد و فرماندهی هر شش هزار تن را به یکی از آن دو پسر داد و آنان را برای ادامه جهاد به مغرب فرستاد؛با این اقدامات نفوذ فرهنگ اسلام در میان بربرها قوی شد و بربرها اعلام اطاعت کردند.

حسان،بعد از آرامش نسبی در افریقیّه،اقدامات اداری و مالی انجام داد؛ دیوان ها را از خط لاتینی به خط عربی برگردانده و بر اراضی خراج قرار داد؛او اراضی متعلق به دولت بیزانس را بین بربرهای فقیر تقسیم و«جامع قیروان»را تجدید بنا کرد.اعمال اصلاحی حسان در افریقیّه،نشان آغاز پایان عملیات جنگی و فتح افریقیّه و مغرب و قطع ریشه روم از مغرب و پایان تحرکات رومی ها و بربرها محسوب می شد؛معاملات مردم که با سکه های لاتینی انجام می شد با ضرب نام اسلامی روی همین سکه ها اصلاح شد؛حسان هم چنین شکل صلیب را از روی سکه ها برداشت و چهره عبدالملک و ولید پسر او را به جای صورت قیصر و پسرش ضرب کرد و کلمه توحید را به خط لاتینی روی سکه خود ضرب نمود.

بنای تونس

از جمله اقدامات مهم حسان،جهت استقرار نهایی ثبات در افریقیّه و به ویژه در ساحل افریقیّه و مغرب،اقدام به ساخت شهر و بندر اسلامی تونس بود.شهری که ساخت آن

1- (1) .قَصر الجَم از حصون بسیار مستحکم رومی افریقیّه با سابقه تاریخی طولانی در قریه رومی«ترسرروس»از منطقه مهدیّه در سر راه سوسه و صفاقس و محل بازی حیوانات و از بزرگ ترین پادگان های جهان در آن زمان بود؛این بنا،هم چنان باقی بوده و جزو آثار سیاحتی است و سالانه از آن بازدید می کنند؛ر.ک:مونس،فتح العرب للمغرب،ص92.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص136.

سی سال به درازا انجامید؛ (1)این شهر،جای شهر باستانی بیزانسی قرطاجنه(کارتاژ)را گرفت و آن را از صفحه تاریخ حذف کرد؛با ساخت این شهر،ارتباط روم و افریقیّه قطع شد و افریقیّه به سرزمین امن اعراب تبدیل شد؛این شهر،دروازه حملات عرب به صقلیه،سردانیه و ایتالیا بود و نقش اساسی در سلطه عرب بر سراسر مدیترانه غربی و کنترل حملات روم ایفا کرد.به دستور حسان آبراهی از دریا تا تونس حفر کردند و دریاچه ای تونس را فرا گرفت.به دستور عبدالملک بن مروان،ساخت (2)دارالصنّاعه در تونس آغاز شد (3)و لشکری هزار نفری از«قبطی ها»ی مصر به تونس اعزام شد.

حسان با غنایمی بسیار،که سی و پنج هزار برده در بین آنها بود به مشرق برگشت؛او بر صدقات،حنش بن عبدالله الصنعانی را گماشت و بر افریقیّه،مردی از سپاه خود به نام صالح را قرار داد؛ (4)وی وقتی از برقه می گذشت،ابراهیم بن النصرانی را بر خراج آن گماشت و به راه خود ادامه داد تا به مصر رسید؛در ملاقات با عبدالعزیزبن مروان و الی مصر،او از حسان خواست که غنایم را تحویل بدهد؛حسان به مخفی کردن بسیاری از غنائم و جواهرآلات اقدام نمود و آنها را با خود به دمشق برد؛او سردار خود زهیربن قیس را در مصر نزد عبدالعزیز گذاشت.عبدالملک از غنائم حسان بسیار خوشحال شد.

برخی مورخان اعتقاد دارند،حسان،بعد از مرگ عبدالملک و در زمان خلافت ولید به دمشق رسید؛ (5)ولید در ازای جواهراتی که حسان آورده بود او را در ولایت افریقیّه ابقا کرد و از او خواست که به افریقیّه برگردد؛اما حسان به جهت زورگویی برادر او عبدالعزیزبن مروان و الی مصر گفت:نه به سوی بنی امیه. (6)

در مورد اختلاف عبدالعزیز و حسان روایتی دیگر آمده که حسان ولایت مغرب را

1- (1) .ابن شماع،الادله البینه النورانیه،ص14؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص113؛بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب؛مونس،فتح العرب للمغرب،ص261،262،263.
2- (2) .المونس،ص15؛حمیری،روض المعطار،ص143،144،145.

3- (3) . Tunisie/Tunisia ؛تونس،به حسب تورات ترسیس(Tharsis)یا طرشیش و....
4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص97،94.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص136.
6- (6) .«لا الی بنی امیه»؛ر.ک:رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص37.

پذیرفت و راهی مصر شد و در مصر از عبدالعزیزبن مروان خواست که طارق بن زیاد را از ولایت درنه عزل کند و عبدالعزیز نپذیرفت و لذا حسان گفت:«من نزد عبدالملک باز می گردم»و ولایت مغرب را رها کرد و به شام رفت. (1)

موسی بن نصیر

به هرحال،حسان از ولایت افریقیّه کنار رفت و اندکی بعد از فتوحات،به سال 85 ه در شام مرد (2)و عبدالملک و یا ولید درصدد برآمدند شخصی چون حسان که مردم او را از اولیای خدا بدانند و فقط در پی جهاد و فتوحات و برپا دارنده سنت مرابطه باشد،پیدا کنند؛ (3)لذا از بین هم رزمان و اصحاب حسان،موسی بن نصیر را که به این اوصاف شهرت داشت انتخاب کردند و به ولایت افریقیّه گماشتند. (4)موسی بن نصیر در سال 88 ه وارد افریقیّه شد (5)و صالح را که حسان بر افریقیّه گماشته بود عزل کرد و خود امور را به دست گرفت؛موسی از تابعین و متولد سال 19 ه بود؛او نخستین کسی بود که به تعلیم قرآن و علوم دینی به بربر پرداخت و اسلام در عهد او در افریقیّه و مغرب استحکام و استقرار یافت و امور طرابلس آرام گرفت.موسی،بکربن عیسی القیسی را و الی طرابلس و پسرش عبدالله را و الی افریقیّه و پسر دیگرش عبدالعزیز را و الی آندلس کرد و همراه صحابی پیامبر،المنیذر جنگ آندلس را پی گیری کرد؛سرانجام منیذر در طرابلس مرد و قبر او در آن جا هم چنان مشهور است؛ (6)منیذر از صحابی پیامبر از قبیله یمنی مذحج یاکنده بود؛فتح آندلس (7)نیز در زمان ولایت موسی بن نصیر رخ داد؛ (8)موسی بن نصیر،پیش از ورود به

1- (1) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص97.
2- (2) .ابن عبدالحکم،فتوح مصر و افریقیه،ص203.
3- (3) .از جمله سنت های فقهی مسلمانان که در ابواب فقهی کتاب جهاد ذکر شده،سنت مرابطه است؛افراد به جهت اقامت در جبهه های جنگ با کفار نذر می کردند که چند ماه و یا چند سال در آنجا بمانند.
4- (4) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص265.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص252؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص38،98،99.

6- (6) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص609.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص264.
8- (8) .بلاذری،فتوح البلدان،ص232؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص41.

افریقیّه،در نبردهای قبرس شرکت کرد،در«جنگ مرج راهط»،در کنار ضحاک بن قیس فهری از«حزب زبیریان»بود و از بزرگان تابعین بود؛او از جمله کسانی است که طرح های بزرگ و نقشه های گسترده در مورد فتوحات ارائه داد و او را می توان سردار بی بدیل فتوحات اسلامی قلمداد کرد؛در عظمت عمل کرد او در فتوحات،اندیشه صائب او در فتح قسطنطنیّه بود؛او به سال 49 ه لشکری را برای فتح قسطنطنیّه اعزام کرد؛چون خطر حقیقی را در بقای بیزانس می دید،چنین سابقه جنگی و اندیشه های بلند در مورد فتوحات،موسی بن نصیر را عنصر مناسبی برای ادامه فتح مغرب و سامان حقیقی آن ساخت؛موسی،ابتدا کوه«زغوان»و نواحی اطراف آن تا قیروان را گرفت و بربرهای آن جا را مطیع ساخت و سپس قبایل بربرِ مغربِ اوسط از«هواره»،«زنادقه»،«کتامه»و«صنهاجه»را به اطاعت خود درآورد و با فتح شهر بزرگ سجومه به سمت مغرب اقصی حرکت کرد و طنجه و شهرهای سجلماسه و وادی درعه را به تصرف خود درآورد و با فرماندار رومی سبته یولیان وارد مذاکره شد،او با توسعه دارالصناعه تونس و تقویت ناوگان آن،زمینه های نبرد دریایی و حفاظت از سواحل افریقیّه را فراهم ساخت.

با ورود موسی و پسرانش به آندلس،دوران ولایت موسی بن نصیر در افریقیّه به اتمام رسید و اوضاع افریقیّه بعد از وی وارد مرحله جدیدی از حاکمیت خلافت اسلامی در مغرب شد؛آغاز فتح آندلس به وسیله موسی به منزله استقرار فتوحات افریقیّه و پیش روی موفقیت آمیز مسلمانان بود؛ ابن خلدون ولایت موسی بن نصیر را آغاز ثبات اسلام در افریقیّه دانسته و می نویسد:«از آغاز فتح تا قبل از ورود موسی بن نصیر و فتح آندلس،بربر،دوازده بار از طرابلس تاطنجه،مرتد شده و اسلام آنها متزلزل بود،تا این که طارق و موسی بن نصیر وارد آندلس شدند». (1)

بعد از موسی بن نصیر و پسران او،چندین تن از اعراب بر افریقیّه حکومت کردند؛ویژگی این افراد،سرسپردگی محض به دستگاه خلافت بود؛در عهد آنها،حوادث بی شماری رخ داد؛چگونگی به قدرت رسیدن این افراد و فهرست پاره ای از رخ دادهای مهم دوران آنها عبارت است از:

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص220؛سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص119.

1.بعد از عزل عبدالله بن موسی بن نصیر، (1)محمدبن یزید قرشی در سال(99/97ه)از سوی سلیمان بن عبدالملک،والی شد (2)و حکومت وی دو سال و یک ماه طول کشید؛ (3)سلیمان بن عبدالملک،طی نامه ای به او خواستار مجازات خانواده موسی بن نصیر شد؛در آن زمان آندلس نیز در اختیار و الی افریقیّه بود.

2.اسماعیل بن عبیدالله بن ابی المهاجر،از سوی عمربن عبدالعزیز،در محرم سال 100 ه به ولایت رسید؛ (4)از او به عنوان بهترین و الی افریقیّه نام برده اند؛ (5)چرا که در زمان او همه بربرها مسلمان شدند و عمربن عبدالعزیز،اقدامات اصلاحی دینی خود را در زمان ولایت وی انجام داد و ده تن از فقهای تابعین و علمای آشنا به امر دین را به ریاست فقیه عبدالله بن یزید معافری که جامع رباط را ساخت،راهی افریقیّه کرد. (6)در آغاز سال 100 ه سراسر افریقیّه،از برقه تا سوس زیر سلطه اسلام قرار گرفت و مسیحیان و بربرها دیگر قادر به انجام هیچ کاری نبودند و مجبور شدند اسلام بیاورند و یا جزیه بدهند و باقی مانده نصارا در چند آبادی کوچک جمع شدند.

3.یزیدبن ابی مسلم،از سوی یزیدبن عبدالملک،در سال 102ه (7)والی افریقیّه شد؛ (8)این شخص مولی حجاج بن یوسف و مانند او ظالم بود؛او نسبت به بربرها سخت گرفت؛اما آنها او را دو ماه بعد از ولایتش کشتند و محمد بن یزید را برای بار دوم و الی خود کردند؛در پی این حوادث،خلیفه یزیدبن عبدالملک،مجبور شد از رفتار و الی خود عذرخواهی کند؛قتل یزیدبن ابی مسلم با ظهور فتنه خوارج در افریقیّه مقارن شد. (9)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص300.
2- (2) .ابن عبدالحکم،فتوح افریقیا والاندلس،ص86.
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص58،59،60.
4- (4) .همان،ص62.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص323.
6- (6) .الزاوی،تاریخ فتح العربی فی لیبیا،ص100103.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص353.
8- (8) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص64.
9- (9) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص102.

4.بشربن صفوان؛یزیدبن عبدالملک او را در سال 103ه (1)والی افریقیّه نمود؛او با خاندان موسی بن نصیر رفتار زشتی انجام داد. (2)با مرگ یزیدبن عبدالملک،جانشین او(هشام بن عبدالملک)او را در ولایت افریقیّه ابقا کرد؛بشر پس از آن،به جنگ صقلیه رفت (3)و سرانجام به سال 109 ه در قیروان درگذشت. (4)

5.عبیده بن عبدالرحمن،که در محرم سال 110ه (5)از سوی هشام بن عبدالملک و الی افریقیّه و آندلس شد؛المنستیر بن الحبحاب الحرشی،عامل او در جنگ صقلیه بود که به دلیل تأخیر در جنگ و فرارسیدن سرما و غرق شدن سپاهیان،مورد توبیخ قرار گرفت و عزل شد. (6)

6.عبیدالله بن حبحاب،این شخص از سوی هشام بن عبدالله (7)در اوخر سال 116 ه یا 114 ه از ولایت مصر عزل و و الی افریقیّه شد؛ (8)او دارالصّناعه جامع تونس را ساخت و در سال 123 ه از مقام خود عزل گردید؛ (9)وی جنگ های گسترده ای را در مغرب سامان داد و به جنگ صقلیه پرداخت و فتوحات آن جا را ادامه داد. (10)

عبیدالله بن حبحاب،حبیب بن ابی عبیده بن عقبه بن نافع را برای ادامه جهاد و سرکوب بربرها به مغرب فرستاد؛حبیب،تا سوس اقصی و سودان پیش رفت؛او قسم خورد که در کنار هر دژ بربر،خیمه یک عرب«قیسی»یا«تمیمی»را برپا کند؛ (11)چنان که اشاره گردید عبیدالله بن حبحاب،پیش تر و الی مصر بود؛اما به فرمان هشام،مصر را ترک کرد و پسر

1- (1) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیّه و المغرب،ص65،66.
2- (2) .ابن عبدالحکم،فتوح افریقیا والاندلس،ص90.
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص66.
4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص109.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص68.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص403.
7- (7) .همان،ج4،ص411.
8- (8) .ابن عبدالحکم،فتوح افریقیا والاندلس،ص94.

9- (9) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص71.
10- (10) .همان،ص72-75.
11- (11) .همان،ص74.

خود را جانشین و الی مصر نمود؛او در سال 117 ه چند کشتی را به جزیره«سردانیه»فرستاد و در 122 ه سپاهی به صقلیه فرستاد. (1)ظهور خوارج در زمان او رخ داد. (2)

7.با شکست عبیدالله،کلثوم بن عیاض،توسط هشام بن عبدالملک در 123 ه و الی افریقیّه شد. (3)فعالیت جنگی طی دو دهه،از 102 تا 123 ه کند شد و گرو هی از بربرها سر بر شورش برداشته و مسلمانان را در موضع ضعف قرار داده بودند که هشام؛کلثوم را همراه نامه ای با جماعتی بزرگ از شام فرستاد تا بربرهای شورشی را سرکوب کنند؛ (4)آنها در طرابلس به و الی آن(صفوان بن ابی مالک)پیوستند و با سی هزار نفر به جنگ بربر شورشی رفتند(ده هزار نفر از امویان و بیست هزار نفر از سایر اعراب).

در سال 122 ه بربرهای پیاده،سپاه سواره نظام(خیاله)کلثوم را در هم شکستند و این شکستی مفتضحانه برای اعراب بود؛کلثوم نیز سرانجام،خود در این جنگ کشته شد. (5)اختلاف بین بَلج بن بشر قیسی و حبیب بن ابی عبیده (6)که در تلمسان به سر می برد، (7)باعث تضعیف سپاه کلثوم گردید؛بعد از مدتی درگیری و اختلاف،بلج،حبیب و کلثوم،برای جنگ با بربرها متحد شدند؛ (8)اما جماعت انبوه بربر،سپاه قیروان را متوقف و پراکنده ساخت و سپاه شام،همراه بلج به آندلس رفت. (9)به روایتی،عبدالملک بن قطن و الی آندلس،برای سرکوب بربرهای آندلس،بلج را به آندلس فراخواند (10)و او بعد از مدتی عبدالملک را کشت و خود و الی آندلس شد.

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص416.
2- (2) .همان،ص416،417.
3- (3) .همان،ص417؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص76.
4- (4) .طبری،تاریخ الامم و الملوک،ج4،ص210.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص457.
6- (6) .همان،ج4،ص417.
7- (7) .ابن عبدالحکم،فتوح افریقیا والاندلس،ص98.
8- (8) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص76،77،79.
9- (9) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص458.
10- (10) .همان،ص459.

به دنبال ضعف اعراب،مردی بربر به نام عکاشه از«خوارج صفریه»خروج کرد. (1)بربرها به ریاست عکاشه بن ایوب فزاری در جنگ با اعراب ابتدا شکست خوردند؛اما با اجتماع مجدد آنان در اطراف او،بر و الی قیروان،عبدالرحمن بن عقبه،غلبه کرد و قیروان در معرض سقوط قرار گرفت. (2)

8.حنظله بن صفوان؛هشام ابن عبدالملک با در خطر قرار گرفتن قیروان در سال 124 ه او را و الی افریقیّه کرد تا در برابر«خوارج صفریه»از این شهر دفاع کند؛ (3)سیصد هزار بربر در سپاه عکاشه بودند. (4)در جنگ بزرگ بین مسلمین و خوارج در سال 124 ه 180/170 (5)هزار تن کشته شدند؛ (6)چنان که این جنگ به نام«واقعه القرن»معروف شد. (7)عبدالواحدبن یزید از جمله رهبران بربر در این جنگ کشته و عکاشه اسیر شد؛ (8)لیث بن سعد،غزوه«قرن»را به جنگ«بدر»تشبیه کرده و گفته بود:«بعد از بدر،هیچ جنگی سخت تر از جنگ عرب در الاصنام(قرن)نبوده است».

ولاه افریقیه پس از سقوط امویان

پس از سقوط دولت اموی در شام خلافت نو بنیاد عباسی که در ایران و ماوراءالنهر و سند با مشکلاتی روبه رو بود کوشید تا سیاست امویان در حفظ ولایت افریقیه را دنبال

1- (1) .همان،ص417.
2- (2) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص78.
3- (3) .طبری،تاریخ الامم و الملوک،ج4،ص271.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص418.
5- (5) .در تاریخ فتوحات مغرب و آندلس،ارقام بسیاری از جنگ ها به ویژه به وسیله ابن عذاری مراکشی ذکر شده است؛بحث در مبالغه آمیز بودن این ارقام،جای خاصی را می طلبد،اما به هرحال این ارقام می تواند در مقایسه با ارقام سایر جنگ ها مفید باشد.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص418.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،در البیان المغرب،«قیروان»آورده؛ حمیری،نویری و تجانی،هم چون رقیق قیروانی،«قرن»آورده اند؛ابن

عبدالحکم،فتوح افریقیا والاندلس،ص103؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص80.
8- (8) .رقیق قیروانی،فتوح افریقیه والاندلس،ص96103.

کند ویژگی دوره ولاه عباسی در افریقیه این است که ولایت افریقیه پس از قدرت نمایی چند فرصت طلب،به دو خاندان بزرگ نظامی؛آل مهلب و خاندان اغلبی رسید.

1.عبدالرحمن بن حبیب بن ابی عبیده بن عقبه بن نافع؛او نخستین قدرت طلب بعد از سقوط«امویان»و ظهور دولت«بنی عباسی»،در افریقیّه بود که حکومت را از حنظله بن صفوان گرفت و سفاح او را ابقا کرد؛ (1)وی بعد از مرگ سفاح،به منصور پیوست.

عبدالرحمن بن حبیب،بعد از ده سال قدرت در سال 137 ه به قتل رسید؛ (2)قتل او به وسیله برادرش،الیاس صورت گرفت چون عبدالرحمن هر پیروزی در جنگ با بربر را به پسرش نسبت می داد درحالی که فرماندهی جنگ با الیاس بود و لذا الیاس او را کشت؛در زمان عبدالرحمن،دولت اموی با قتل مروان بن محمد سقوط کرد.

2.الیاس بن حبیب؛که پس از به قتل رساندن برادر خود(عبدالرحمن)شش ماه در افریقیّه حکومت کرد. (3)

3.عمروبن حفص بن حفص ابوالاحوص عجلی؛وی نخستین و الی بود که منصور عباسی برای افریقیّه تعیین کرد.

4.محمدبن اشعث خزاعی؛هنگام شکست ابوالاحوص،والی مصر بود و به دستور منصور با چهل هزار تن عازم افریقیّه شد؛اغلب بن سالم،جد«اغالبه»نیز همراه او بود؛او برای مقابله با یک صدو بیست هزار بربر وارد طرابلس شد.ابوالخطاب،والی شورشی افریقیّه از خوارج،کشته شد و سر او به سال 144 ه برای منصور فرستاده شد؛او هم چنین عبدالرحمن بن رستم(والی اباضیه)را از قیروان بیرون کرد. (4)قبیله«ورفجومه»،گرو هی از خوارج بربر مستعربه به رهبری عاصم بن جمیل(خواهر زاده طارق بن زیاد)بودند که قیروان را اشغال کرده و به غارت و کشتار و هتک نوامیس مردم پرداختند؛ (5)«خوارج اباضیه»به رهبری ابوالخطاب معافری

1- (1) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص9597.

2- (2) .الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص113117.
3- (3) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج5،ص195.
4- (4) .همان،ص196.
5- (5) .مونس،معالم تاريخ المغرب و الاندلس،ص69.

وارد قیروان شدند و خوارج«ورفجومه»را سرکوب و از قیروان راندند و از اعمال آنها تبرّی جستند. (1)این اخبار به منصور(خلیفه عباسی)رسید.

5.عیسی بن موسی خراسانی؛دیگر فرماندهی است که توانست در 148 ه با زور به مدت سه ماه زمام امور افریقیّه را بر عهده گیرد. (2)

6.اغلب بن سالم،همراه محمدبن اشعث و الی افریقیّه (3)شد و با بازگشت محمدبن اشعث به شرق،منصور در سال 148 ه ولایت افریقیه را به اغلب بن سالم واگذار کرد.بعد از مرگ اغلب،به دنبال جنگ او با خوارج در سال 150 ه،او را شهید نامیدند.

7.با درگذشت اغلب بن سالم،مردم افریقیّه،مخارق بن غفار طایی را به ولایت انتخاب کردند. (4)

در این دوره،«آل مهلب»قدرت را به دست گرفتند.آل مهلب از خانواده های اصیل عربی بودند که در دولت اموی و عباسی از و الیان افریقیّه بوده و مقام اول را در جنگ با خوارج داشتند.این خاندان،حدود سی سال در خدمت دولت عباسی،امرایی را تقدیم کردند که در شرایط حساس مغرب که شورش و هجوم بربر قطع نمی شد،نقش اساسی را در قلع و قمع بربر ایفا کردند؛ (5)نخستین و الی آنها،عمربن حفص(هزار مرد)بود که در سال 151 ه،وارد افریقیّه شد؛آن گاه پس از وی یزیدبن حاتم(155170ه)،کشتار گسترده ای از بربر ترتیب داد؛ (6)سومین و الی مهلبی روح بن حاتم(171-174ه)بود و سپس،فضل بن روح(174177ه)از جمله کارگزاران مهلبی خلافت عباسی بودند که در ذیل به و الیان آل مهلب می پردازیم:

8.عمروبن حفص بن قبیصه(هزار مرد)؛عمروبن حفص،(عمربن الاحوصی،العجلی العبدی)نخستین و الی از آل مهلب در افریقیّه بود که منصور به سال 151 ه او را

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص196؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص246،247.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص179.

3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص125،186.
4- (4) .همان،ج2،ص126،187.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص187.
6- (6) .همان،ص185،186.

منصوب کرد. (1)او حمیدبن بشار اسدی را و الی طرابلس نمود و در زمان او خوارج از هرسو هجوم می آوردند. (2)

9.یزیدبن حاتم بن قبیصه ابن المهلب؛خلیفه ابوجعفر منصور عباسی در سال 155 ه ولایت افریقیّه را به او داد. (3)او ابوحاتم(اباضی مذهب)را همراه سی هزار تن از اصحابش کشت و جماعت بربر را پراکنده نمود (4)و توانست بر طرابلس حاکم شود؛یزید،بعد از ترک طرابلس،سعیدبن شدّاد را بر آن جا گمارد و خود بدون جنگ وارد قیروان شد. (5)در سال 156 ه ابویحیی بن فانوس الهواری در طرابلس شورید و یزیدبن حاتم،شخصی به نام عبدالله بن السمط الکندی را به جنگ او فرستاد و فانوس و اصحاب او کشته شدند و افریقیّه به اطاعت کامل یزیدبن حاتم در آمد؛او بدین ترتیب شورش بربر«ورفجومه»در 157 ه و شورش بربر«نفزاوه»را در 161 ه سرکوب نمود و سرانجام در رمضان(171/170ه)در قیروان درگذشت. (6)

10.روح بن حاتم(174ه)؛وی برادر یزیدبن حاتم و ابتدا و الی فلسطین بود؛ بعد از مرگ یزیدبن حاتم،هارون الرشید در سال 171 ه ولایت مغرب را به او داد؛دوره ولایت روح بن حاتم با پنج خلیفه عباسی مصادف شد،ورود ادریس بن عبدالله به مغرب نیز در زمان او صورت گرفت. (7)

11.نصربن حبیب مهلبی؛وی بعد از روح بن حاتم،در 174 ه به مدت سه ماه و الی افریقیّه گردید. (8)

12.فضل بن روح بن حاتم؛آخرین امیر مهلبی بود که در محرم 177 ه و الی

1- (1) .همان،ص127.
2- (2) .همان،ص183.
3- (3) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص129.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص197.
5- (5) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص131،132.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص210.
7- (7) .همان،ص282؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص135.
8- (8) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص135.

افریقیّه شد؛وی،یحیی بن موسی را به ولایت طرابلس گمارد. (1)

13.عبدالله بن جارود،بعد از فضل،والی افریقیّه شد و جنگ های بزرگی را با بربرهای افریقیّه تدارک دید. (2)

14.هرثمه بن اعین هاشمی؛او توسط هارون الرشید در 179 ه و الی افریقیّه شد. (3)سفیان بن ابی المهاجر،توسط هرثمه به عنوان و الی طرابلس انتخاب شد؛در زمان او اوضاع،به طور نسبی آرام بود؛اما بربرها از هر موقعیت،جهت حمله و انتقام از اعراب استفاده می کردند؛در این دوره عیاض بن وهب هواری و کلیب بن جمیع بر او شوریدند. (4)عاقبت او در سال 181 ه به شرق بازگشت و مأمون او را به اتهام همراهی با ابراهیم بن مهدی دستگیر و به زندان افکند و در 200 ه در زندان درگذشت.

15.محمدبن مقاتل بن حکیم الُعَکّی؛هارون الرشید (5)او را در سال 181 ه به ولایت افریقیّه گماشت؛به سال 183 ه او با شورش تمّام بن تمیم تمیمی در تونس روبه رو شد که قیروان را تصرف کرد.ابن مقاتل،دو سال و ده ماه در افریقیّه حکومت کرد. (6)

16.در محرم سال 184 ه تمّام،تسلیم ابراهیم بن اغلب که به وسیله هارون به ولایت«زاب»رسیده بود شد و او امارت قیروان را به دست گرفت.

چکیده دوره و الیانِ مغرب

در دوره«راشدین»نیروهای عرب(اعراب فاتح)به عنوان فاتح و جنگجو وارد افریقیّه شدند و به طور منظم به دفعات متعدد حملات گسترده ای را در افریقیّه و مغرب انجام دادند.با عبور نخستین فاتحان از برقه و فتح افریقیّه،جهان اسلام شکل جغرافیایی جدیدی پیدا کرد.در دوره ولاه هیچ گونه سازمان اداری در کار نبود.در دوره اموی و

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص297،رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص149.
2- (2) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص158.

3- (3) .همان،ص168،ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص299.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص300.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص169.
6- (6) .همان،ص170،ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص312.

عباسی فتوحات با استقرار قدرت و نظم خاصی انجام شد و نظام خلیفه-والی؛حاکم بود.والی تعیین شده از سوی خلیفه در دارالاماره در مرکز افریقیّه،قیروان مستقر بود و عمّال را در استان های مختلف افریقیّه تعیین می کرد.دواوین خراج،برید،جند،مقدم العماره(وزیر البحریه)دیوان رسائل و قاضی،از جمله مشاغل دوره ولاه بود.

در دوره ولاه که 134 سال؛از50 ه تا 184 ه به طول انجامید از عقبه بن نافع تا محمدبن مقاتل العکی؛سی و شش تن(در دوره اموی و عباسی)امارت کردند.نزاع بین قیسی و یمنی و تصیفه وابستگان به هر طایفه،از گرایش های غالب در طول دوره ولاه بود و بلاد مغرب مانند سایر بلاد اسلامی بیشترین خسارت را از فتنه های سیاسی ناشی از جنگ بین قیسی و یمنی متحمل شد.غالب اعراب فاتح در مغرب از اعراب یمنی بود.جمع اموال شخصی و ارضای خلفا موجب می شد،ولاه همواره در پی کسب غنایم باشند.بدرفتاری ولاه با بربر به ویژه محروم ساختن آن دسته از بربر که با اعراب همکاری کردند از غنایم جنگی و گرفتن جزیه سنگین آنها را به ستوه آورد.به طوری که عمربن عبدالعزیز مجبور شد دستورالعمل خاصی را اعلام کند که شاید از شدت ستم عمّال علیه بربر بکاهد.

دوره ولاه در مغرب با عملیات نظامی سعدبن عبدالله بن ابی سرح و معاویه بن حدیج رهبر حزب اموی در مصر هم زمان با فتح افریقیّه آغاز شد.معاویه بن حدیج 26 سال از عمر خود را در فتوحات مصر و مغرب و جزایر مدیترانه سپری کرد.بعد از او عقبه بن نافع به سال 48 هجری فتوحات مغرب را ادامه داد.بنای شهر قیروان در ساحل مدیترانه به وسیله او استمرار فتوحات را امکان پذیر ساخت.با سقوط قرطاجنه پایگاه امپراتوری روم شرقی در افریقیّه از دست رفت و شهرهای مغرب به تدریج رنگ اسلامی گرفت.

به سال 55 ه ابوالمهاجر جای عقبه را گرفت.مغرب در سال 55 ه با ارتداد و شورش انبو هی از بربرها به رهبری کسیله روبه رو شد.سرانجامِ این شورش ها سقوط قیروان در 65 ه بود.حسان بن نعمان به فتوحات ِجان تازهای بخشید.او با بنای تونس موقعیت مسلمانان در افریقیّه را تثبیت کرد.شورش بربرها به رهبری کاهنه که نیروی مسلمان و حتی بربرها و مسیحیان را به ستوه آورده بود،به کمک سپاه چهل هزاری نفری اعزامی از

شام به سال 95 ه در هم شکست.ورود موسی بن نصیر به عرصه فتوحات مغرب شکل

ص:103

نوینی به فتوحات داد.نشر اسلام و قرآن و استقرار امنیت و آرامش از دست آوردهای او بود.خاندان مهلبی از جمله خانواده های مستقر در مغرب بودند که چند تن از افراد آن در خدمت به خلافت و پیشرفت فتوحات نقش اساسی ایفا کردند.نخستین و الی خاندان مهلبی عمربن حفص(هزارمرد)و آخرین آنها فضل بن روح بود.

نتایج فتح مغرب و دوره ولاه

1.پیروزی مسلمانان در غرب اسلامی،باعث نهایی شدن تجزیه امپراتوری روم و جدایی ارزشمندترین متصرفات آفریقایی از پیکره آن گردید.

2.غنایم فتوحات مغرب به شکل ناعادلانه ای به«حزب اموی»تعلق گرفت.

3.چهره فتوحاتِ دوره اموی،با فاجعه قتل امام حسین علیه السّلام ننگین شد.

4.توسعه فتوحات به وسیله حزب اموی علی رغم مخالفت خلیفه دوم و حوادث خونین در مرکز خلافت،وسیله ای جهت کسب مشروعیت و تحصیل قدرت سیاسی بود.

5.فضای جغرافیایی جدیدی،جهت گسترش اسلام و زبان عربی ایجاد شد.

6.پیروزی مسلمانان در غرب اسلامی،باعث شکل گیری مغرب کبیر شد؛ این منطقه،بین اروپا و شرقِ جهان اسلام قرار گرفت و جهان مسیحیت به اروپا محدود شد.

7.با فتح مغرب،مسلمانان بر مدیترانه غربی مسلط شدند.

8.امویان،گرو هی از نظامیان بلندپایه سرسپرده خود که در شرق،در نابودی اهل بیتِ پیامبر صلّی الله علیه و آله خوش خدمتی کرده بودند را به صورت دانه های تسبیح در فتوحاتِ مصر،افریقیّه و مغرب به کار گرفتند و معاویه بن حدیج،سازمان مخفی امویان در مصر را شکل داد و در پوشش فتوحات،مخالفان امویان را حذف می کرد و امر فتوحات،توجیه روانی سیاست های داخلی امویان،نزد عوام و خواص بود؛آنها با فتوحات مشروعیت حقوقی و فقهی کسب می کردند و عوام و خواص را با پرچم داری فتوحات و معرفی خود به عنوان چهره مجاهدِ فی سبیل الله فریب

می دادند؛در عین حال،در کنار فاتحین،گرو هی از صحابه و تابعین نیز بودند که نقشی اساسی در گسترش اسلام در بین مردم سرزمین های فتح شده ایفا می کردند.

ص:104

9.کارکرد تعصّب عربی اموی در غرب اسلامی،مانند کارکرد منفی این تعصب در شرق،شورش های موالی بربر را در پی داشت و خلافت عباسی نیز،همین سیاست اموی را در استمرار فتوحات دنبال کرد.

پرسش

1.«محدوده مغرب»را در اصطلاح جغرافی دانان مسلمان بنویسید.

2.«تقسیمات مغرب»را در اصطلاح جغرافی دانان مسلمانان بیان کنید.

3.نقش«موسی بن نصیر»در فتح مغرب را بررسی کنید.

4.سیاست امویان در فتح مغرب را بنویسید.

5.علل شورش بربرها در دوره«والیان»را شرح دهید.

6.علل گرایش بربرها به اسلام را بررسی کنید.

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.ابن عبدالحکم،فتوح مصر و المغرب،از منابع اساسی فتح مغرب.

2.الزاوی،الطاهر احمد؛تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،مؤلف،تحرکات مسلمانان از اسکندریه تا برقه و طرابلس را بررسی کرده است.

3.خطاب،محمد شیث؛قاده الفتح المغرب العربی،(از نقاط قابل ذکر این کتاب،توجه به نقش شخصیت انسانی و اسلامی سرداران به نام فتح است؛ لذا نویسنده در کتابِ خود،هر فاتح را تحت عنوانی با اسم«انسان»آورده و در ذیل آن به سجایای اخلاقی و معنوی آن سردار پرداخته است).

4.موسی بن نصیر،مؤسس المغرب العربی،ابراهیم احمد العدوی.

5.فیلیپ،تاریخ عرب،حتی وجه اهمیت آن در استفاده از منابع متعدد لاتین.

6.حسن حسنی،عبدالوهاب،خلاصه تاریخ تونس.

7.کندی،محمدبن یوسف،الولاه و القضاه.

8.دینوری،ابن قتیبه،الامامه و السیاسه.

9.حسن احمد محمود،انتشار الاسلام و الثقافه العربیه فی افریقیه.

3-خوارج

نگاه اجمالی به خوارج

«خوارج»در تاریخ غرب اسلامی از نیمه قرن دوم تا قرن چهارم هجری از نقشی اساسی در زمینه های سیاسی،اجتماعی و اقتصادی مغرب برخوردار بودند؛با اقبال گسترده مغربی ها نسبت به مذهب خوارج،چند دولتِ مستقلِ خوارج در مغرب تشکیل شد؛خوارج در اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم در شرق دچار ضعف شده و مضمحل شدند و فعالیت آنها در نقاط مرکزی عالم اسلام محدود گردید. (1)مبارزه حضرت علی علیه السّلام با خوارج اساسی ترین برخورد با آنها در شرق و در مرکز دینی سیاسی و اسلامی حجاز و کوفه بود که باعث ریشه کن شدن جریان مزبور در نواحی مرکزی گردید؛حضرت علی علیه السّلام،چشم فتنه خوارج را کند؛ (2)اما با این وجود آنان مجدداً پس از آن حضرت در غرب جهان اسلام سر برآوردند؛ نویسنده کتاب«الاستقصاء»پیش گویی حضرت علی علیه السّلام در مورد خوارج که علی رغم قلع و قمع در شرق در مغرب گسترش پیدا کردند را آورده و می نویسد:

«وقال علیه السّلام:لما قتل الخوارج فقیل له یا امیرالمؤمنین هلک القوم باجمعهم!»کلاّ و اللّه...؛

1- (1) .علل ضعف خوارج در شرق:الف)تندروی در زمینه عقاید سیاسی؛ ب)اختلاف بین خوارج و تقسیم آنها بر سر مسائل مذهبی و عقیدتی؛ ج)کاربرد زیاد خشونت؛د)برخورد قاطع خلافت اسلامی با خوارج؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص28.
2- (2) .حضرت امام علی علیه السّلام،نهج البلاغه،ص65،حکمت شماره 9.

سخنی است از آن حضرت؛پس از سرکوبی خوارج کسی به حضرتش گفت:«آنان به تمامی نابود شدند!»و مولا در پاسخ فرمود:نه هرگز،به خدا سوگند که خوارج نطفه هایی در صلب مردان و زهدان زنانند،بدان سان که اگر شاخه ای از آنان بریده شوند،دگرباره برویند و سرانجام به هیأت گروه هایی دزد و راهزن سربرآورند؛در نسخه مزبور قطعه پایانی حدیث متفاوت است و عبارت«لصوصاً»را دارد.

«فقال علی 8 والذی نفسی بیده،انهم لفی اصلاب الرجال و ارحام النساء! لاتخرج خارجه،الاّ خرجت بعدها مثلها»! (1)

شکل فعالیت های خوارج در نقاط مختلف شرق و غرب یک وجه مشترک داشت و آن تند روی و از هم گسیختگی مثال زدنی شورش های آنان بود؛ شورش هایی که سامان مناسبی پیدا نمی کرد و گسترش فتنه خوارج به فروپاشی اساس جامعه اسلامی منجر می شد؛اهمیت مبارزه حضرت علی علیه السّلام با خوارج،حقیقتی غیر قابل انکار در تاریخ اسلام است که مورد توجه محققین قرار گرفته است؛ (2)حرکت خوارج به شکل نوعی«آنارشیسم» (3)کور در شرق ظهور کرد و در غرب،فضای مناسبی جهت فعالیت های خود یافت و سرانجام،در قالب سه دولت در غرب اسلامی،سامان یافت؛با این وصف،از حرکت خوارجِ مغرب می توان با عنوان شورش های سازمان یافته یاد کرد؛به طور نمونه،وقتی که عبدالرحمن بن رستم بنیان گذار دولت«بنی رستم»شهر تاهرت را بنا می کرد گفت:«این شهر همواره با فتنه و جنگ و خون همراه خواهد بود». (4)

انگیزه ظهور خوارج در غرب سلامی

در بلاد مغرب،اندکی پیش از ظهور خوارج،رفتار امویان خشم مردم در غرب اسلامی را برافروخته بود؛خوارج از این فرصت استفاده کردند و دعوت خود را در مغرب گسترش

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص140.
2- (2) .از جمله سلاوی با نقل جملاتی در مورد قلع و قمع خوارج به اهمیت کار حضرت علی علیه السّلام توجه کرده است؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص139،140.

3- (3) . anarchism موقعیتی اجتماعی-سیاسی که هر کسی خود را صاحب قدرت و حکومت بداند.
4- (4) .حمیری،الروض المعطار،ص126.

دادند؛بربرها خیلی زود به تناقض آشکار بین تعالیم اسلام و مبادی عدالت خواهانه آن با سیاست امویان پی بردند؛لذا به سادگی به مذهب خوارج که شعار اساسی آن عدالت و دموکراسی بود روی آوردند؛ (1)نمود دموکراسی خوارج در مسئله امامت بود که آن را به طور مساوی،حق همه افراد امت می دانستند.جواز شورش و قیام علیه ظلم و وجوب امر به معروف و نهی از منکر،باعث موضع مشترک«خوارج»و«بربر»علیه امویان شد و مواضع خوارج با طبیعت بربرها موافق افتاد؛ (2)ازاین رو،خوارج پرچمدار عقیدتی و سیاسی بربرها شدند.

به گفته برخی از محققین،انگیزه واقعی بربرهای مخالف در مغرب،مبارزه با مبادی اسلام (3)و انتزاع حکومت از دست اعراب به هر قیمتی بود؛لذا در برابر حکومت اموی در سراسر مغرب سر به شورش برداشتند.تمام رهبران خوارج به جز،ابوالخطّاب معافری که نسب عربی داشت،از بربرها بودند:میسره مطغری و خالدبن حمید (4)از«زناته»،عکاشه از«ورفجومه»،ابوقره از«مغیله»و عبدالله بن مسعود و ابوحاتم از«هواره»بودند؛ (5)گروه های مختلف بربر در شورش خوارج حضور داشتند و منحصر به قبیله خاصی نبود؛این وضعیت،دیدگاه برخی خاورشناسان که انقلاب خوارج در غرب را به قبیله زناته محدود کرده اند،نقض می کند. (6)

چنانکه گذشت،این حقیقت که حرکت خوارج در عراق آغاز شد و سرانجام در نقطه دیگری از جهان اسلام سربرآورد و چون بیماری در سراسر غرب شایع شد،در کلام حضرت علی علیه السّلام آمده است؛چنان که آن حضرت،خود در جایی فرمودند:«چشم فتنه خوارج را درآوردم»؛اصحاب او نیز بعد از سرکوب خوارج گفتند:«خدا ریشه آنها را برای همیشه قطع کرد؛ اما آن حضرت اصحاب و مسلمانان را متوجه حقیقتِ اندیشه

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص34.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج5،ص11.
3- (3) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص105.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص141.
5- (5) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص75،80.
6- (6) .همان،ص80.

خارجی و ماهیت جریان خوارج نمود؛در دیدگاه حضرت علی علیه السّلام خارجی گری،جزو ذات و ماهیت قدرت در حوزه خلافت اسلامی و نوعی بحران دائمی در حوزه امامت و خلافت است.درباره این مطلب درکلام حضرت علی علیه السّلام که فرمود: (1)«والذی نفسی بیده،انهم لفی اصلاب الرجال و ارحام النساء لاتخرج خارجه،الاّخرجت بعدها مثلها»،سلاوی می نویسد:«علی 8 درست گفت؛چون خداوند طوایفی از خوارج را در نقاط مختلف به وجود آورد و آنها به صورت بیماری در آمدند و خلفا از درمان این درد لاعلاج،ناتوان و درمانده شدند». (2)

استفاده«خوارج»و«شیعه»از وضعیت بربرها در مقابل و الیان اموی،غرب اسلامی را جولانگاه مناسب اندیشه های خوارج«صفریه»و«اباضیه»ساخت و با شورش های متعددی همراه بود؛این جریان قدرت دولتی در مغرب ادنی،اوسط و اقصی را بین شیعه و خوارج تقسیم نمود و بدین ترتیب،چند دولت خارجی و شیعی در غرب اسلامی به وجود آمد و افریقیّه و مغرب را از نفوذ قدرت خلافت مرکزی آزاد کرد. (3)قیام های پراکنده و نامنظم و سازمان خوارج در دوره اموی به سرعت از سوی امویان سرکوب می شد و فرقه هایی چون«ازارقه»و«النجدات»از عمده ترین فرق خوارج در عراق در معرض نابودی کامل قرار گرفتند (4)و به مغرب روی آوردند و دعوت سرّی و سازمان یافته خود را در این بلاد آغاز کردند.

مراحل شکل گیری خوارج در غرب اسلامی

تاریخ آغاز ورود خوارج به مغرب،مورد اختلاف است؛بنابه روایتی:عبدالله بن وهب الراسبی و عبداللّه بن اباض در سال 38 ه بعد از«معرکه نهروان»به«جبل نفوسه»گریختند و آن جا را«دارالهجره»ساختند و خوارج در اطراف آن ساکن شدند؛قدر مسلّم آن که

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص140.
2- (2) .همان،ص140.
3- (3) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص79،80.
4- (4) .مهمترین فرق خوارج را در چهار فرقه،اباضیه،صفریه،ازارقه و نجدیه،برشمرده اند؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص58.

خوارج از دهه های پایانی قرن اول هجری،وارد مغرب شدند (1)و به نشر سِرّی عقاید خود پرداختند؛بلاد مغرب اقصی و برخی نواحی مغرب اوسط؛ مرکز پراکندگی«خوارج صفری»و مغرب اوسط و مغرب ادنی محل پراکندگی«خوارج اباضی»شد.

با توجه به بررسی های تاریخی،حوادث خوارج در مغرب در سه شکل متمایز صورت گرفته است:

1.دوره دعوت سری؛

2.دوره شورش و قیام؛

3.دوره استقرار،کسب قدرت و تشکیل دولت.

پیش از آن که دولت های خارجی مغرب را در قالب این سه مرحله بررسی کنیم،ویژگی های مشترک شورش های خوارج افریقیّه و محدوده عمومی آنها و عناصر اصلی و نتایج کلی شورش ها را به اختصار بررسی می کنیم:

دوره عمومی شورش و قیام خوارج در غرب اسلامی

مخالفت خوارج با حکّام و و الیان افریقیّه و مغرب در دوره عبیدالله بن حبحاب به سال 121 ه به بیشترین حدّ خود رسید.شرایط مغرب از سال 121122 ه از هر جهت آماده شورش بود. (2)ابن خلدون به شدّتِ مقاومت بربرها در برابر اعراب فاتح اشاره کرده و می نویسد:بربرها،دوازده بار در افریقیّه مرتد شدند و اسلام آنها ثابت نبود؛ابن عذاری از سال 122 ه با عنوان سال شورش همه بربرها در مغرب یاد کرده است؛او علت شورش بربر در سرزمین مغرب را رفتار و الیان و ستم مالیاتی در صدقات و عُشر و این که عاملان مغرب،زنان پسندیده بربر(البربرّیات السنیّات)را به عنوان هدایای ارزشمند،برای خلفا به مشرق می فرستادند،دانسته است؛این ستمِ عرب،خشم بربر در سراسر افریقیّه را برافروخت. (3)

ابن خلدون،سیر مکانی(و پراکندگی)انقلاب خوارج را به اجمال ترسیم کرده است؛ (4)

1- (1) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص105؛اسماعیل،خوارج فی المغرب الاسلامی،ص36.
2- (2) .مونس،فتح العرب للمغرب،ص294؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص47.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص52.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص215.

شورشِ خوارج،از منطقه طنجه و در بین بربرهای«زناته»آغاز شد و در طول ساحل،از طنجه تا قیروان گسترش یافت؛آغاز شورش با معرکه اشراف در«وادی شلف»و سپس در«وادی سبو»و سپس در«القرن»در نزدیکی قیروان بود و سرانجام،شورش خوارجِ طرابلس به وقوع پیوست. (1)این شورش ها در سال های 125 تا 135ه(743-752 م)بین طرابلس،تونس و تلمسان؛و نیز در 140 ه تا 141 ه در اطراف قیروان و بعد در سال 153 ه در طنجه جریان داشت و از سال 154 تا 170 ه دوره ای از استقرار و آرامش در مغرب حاکم شد.

قبایل مختلف بربر،بزرگ ترین شورش خود را در زمان خلیفه هشام بن عبدالملک به رهبری میسره مطغری (2)از بزرگان«خوارج صفریه»که اعلام خلافت نمود،انجام دادند؛سپاه عرب به سرداری حبیب ابن ابی عبیده و کلثوم و بلج بن بشر،آنها را سرکوب نمود؛ (3)گروه«خوارج اباضیه»نیز در دروه حکومت مروان بن محمّد در اواخر حکومت امویان،در سال 126ه(746 م)در طرابلس به رهبری عبدالله بن مسعود تجیبی شوریدند که سرانجام به قتل او انجامید.

با این اوصاف،خوارج در مغرب،بیشترین شورش ها را در پنج دهه از قرن دوم ایجاد کردند و زلزله ای در مغرب به وجود آوردند که سراسر مغرب را به کام نابودی کشاند و اضطراب و آشوب در همه جا حاکم شده،امور مغرب مختل گردیده و امور از دست و الیان اموی خارج شد؛ابن خلدون از این پدیده با عنوان«و اعضل امر الخارجیه...؛کار خوارج مسئله لاینحلی شد...»یاد کرده است. (4)

«بنی امیه»و سپس«عباسیان»قادر به کنترل مرزهای دوردست خود نبودند (5)در پایان دوره اموی،حوادث مشرق امور مغرب را از دستور کار خلافت اموی بیرون برد؛در اوایل دوره عباسی،هم چنان مسئله شرق از اهمیت بالاتری نسبت به مغرب برخوردار بود

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص77.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص53.
3- (3) .همان،ص54،55،56؛ابن اثیر،ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص417.

4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص220،221.
5- (5) .اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص71.

و سراسر خلافت سفاح(اولین خلیفه عباسی)به مسئله شرق گذشت؛اما جانشین او منصور(دومین خلیفه عباسی)از آن جا که مغرب را در حال سقوط به دست خوارج دید،اقدامات گسترده ای برای حفظ آن انجام داد.منصور و هارون الرشید در اجرای این سیاست و الیان خود در مغرب را از بین افراد سیاست مدار و اصیل و صاحب رأی انتخاب می کردند و به و الیان مصر اختیار تام در حمایت مالی و نظامی از و الیان مغرب داده بودند؛اما تلاش آن دو،در این زمینه با موفقیت همراه نشد و اوضاع مغرب به نفع«شیعه»و«خوارج»تمام شد و همه سرزمین های میان تاهرت و طنجه تا بلاد سودان و آندلس از سلطه خلافت عباسی خارج شد و تنها کاری که خلافت عربی در برابر قیام بربر انجام داد،تشکیل دولت«اغالبه»در افریقیّه در 181ه(800 م)برای جلوگیری از پیش روی دو دولت خارجی«صفریه»(140ه)و«رستمی»(161ه)بود.

از خصوصیات خوارج در غرب اسلامی،پراکندگی آنها و کشمکش و مقابله دائم بین خوارج صفریه و اباضیه بود،این دو،هیچ گاه سیاست واحد و دوستانه ای نسبت به هم اتخاذ نکردند و همواره با هم در حال نزاع بودند؛ ازاین رو جنگ بزرگی در سال 141ه(757 م)برای مالکیت قیروان بین آنها در گرفت. (1)

دولت خوارج صُفریه؛بنی مدرار

الف)مرحله دعوت سری تشکیل دولت صفریه

«خوارج صُفریّه»بعد از انجام دوره ای از دعوت سری و شورش علیه و الیان اموی،نخستین دولت خارجی در غرب اسلامی را بنیاد نهادند؛تحول فکری در عقاید صفریّه مبنی بر«جوازِ تقیه»باعث شد تا آنها به دعوت سری در مغرب روی بیاورند. (2)

عَکَرمَه بربری مغربی(م150ه)از موالی ابن عباس (3)و از فقهای صفریه در سال های اول قرن دوم هجری وارد قیروان شد؛ (4)او با بزرگان صحابه،فقها و محدثینی چون

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص71.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص38.

3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص267.
4- (4) .ابوعبدالله عکرمه مولی ابن عباس او را اعلم به ابن عباس دانسته اند؛المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص146.

ابوهریره و عایشه در شرق ملاقات کرده و از آنها حدیث شنیده بود؛ (1)وی در قیروان با رؤسای قبایل بربر از جمله میسره رئیس قبیله«مطغره»ارتباط برقرار کرد و عقاید خود را بین آنها انتشار داد؛ (2)او هم چنین با ابوالقاسم سکموبن واسول(شیخ مکناسه) (3)در قیروان ارتباط برقرار کرد و عقاید خود را به او انتقال داد،به طوری که بعد از وفات عَکرَمه(107/105ه)از ابوالقاسم بن واسول به عنوان پیشوای صفریه در مغرب نام برده اند؛ابوالقاسم،مذهب صفریه را بین قبیله«مکناسه»و در مناطق جنوبی مغرب اقصی،به طور مخفی رواج داد و به«وادی تافیلالت»رفت و مذهب خارجی را بین قبایل بربر کوخ نشین منتشر ساخت.بربر«برغواطه»،عقاید صفریه را به دنبال ملاقات طریف بن شمعون با عکرمه در قیروان،پذیرفتند و نقشی اساسی در گسترش عقاید صفریه در مغرب اقصی ایفا کردند.قبیله بربر«بنویفرن»از«زناته»در مغرب اقصی و برخی از وابستگان آن در مغرب ادنی،به مذهب صفریه روآوردند.

برخی از اعراب مقیم افریقیّه و مغرب نیز،به آنان پیوسته و در انتشار آن مؤثر واقع شدند؛حتی برخی از و الیان اموی نیز به این مذهب گرایش یافتند و صفریه بر همه قبایل بربر سلطه پیدا کرد؛ (4)از جمله یزیدبن مسلم متهم به تقیه شده و از خوارج صفری محسوب گردید؛ (5)مذهب صفری در بین گرو هی از بربرهای رومی شده که به مسیحیت گرویده بودند،نیز گسترش یافت.این گروه از بربرها که در اثر آمیزش با روم،از فرهنگ بالاتری نسبت به سایر بربرها برخوردار بودند (6)به دلیل حفظ جایگاه اجتماعی خود اسلام آوردند؛ولی و الیان اموی با آنها هم چون دیگر بربرها رفتار کردند؛عبدالاعلی بن حُدَیج رهبر این دسته از«افارقه»مغرب اقصی(که مذهب صفریه را از عکرمه دریافت کرده بود)

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص171.
2- (2) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 1 مراجعه شود.
3- (3) .ابوالقاسم سمغون بن واسول مکناسی؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص156؛ابن خلدون،نام او را سمکوبن مصلان بن ابی یزول آورده است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص267.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص267؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص42.

5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیّه و المغرب،ص64،65،66؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص40،؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،مبرد،الکامل،ج3،ص949.
6- (6) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص91؛محمود،انتشار الاسلام،ج1،ص167.

در شورش میسره شرکت کرد و رهبری شورش در طنجه را به عهده،گرفت.

عقاید صفریه با تلاش ابوالقاسم سمکوبن واسول (1)در سودانی های مقیم جنوب صحرا نیز انتشار یافت؛چون قوافل تجاری،بین بلاد مغرب و سودان از وادی«تافیلالت»رد می شدند که ابوالقاسم در حال تبلیغ مذهب صفری در آن جا بود.انتشار مذهب صفری در بین سیاهان سودان،به حدّی بود که بعد از برپایی دولت صفری در سجلماسه در 140 ه نخستین امام خود(عیسی بن یزید الاسود)را از بین سیاهان انتخاب کردند. (2)چگونگی انتشار سریع و وسیع مذهب صفریه در افریقیّه از جمله مسائلی است که مورد توجه ابن خلدون قرار گرفته است. (3)

ب)دوره شورش علنی خوارج صُفریه

در زمان عبیدالله بن حَبْحاب،در سال های 117121 ه آتشفشان شورش خوارج،فوران کرد؛خصومت های قبیله ای قیسی-یمنی،بین اعراب و ستم اقتصادی،سیاسی و اجتماعی و الی عرب،عمربن عبدالله مرادی که از سوی عبیدالله بن حبحاب،والی طنجه بود،آتش شورش بربر را برافروخت؛ این و الی،رفتار بسیار بدی در طَنجه با بربرها داشت؛بربر را«فیء»مسلمین دانست و می خواست بربرهای مسلمان را تخمیس کند؛ (4)چنان که رقیق قیروانی آن را زمینه نخستین فتنه بربر در دوران اسلامی در افریقیّه شمرده است. (5)

اسماعیل،پسر عبیدالله بن حبحاب نیز در ولایت«سوس اقصی»،نسبت به بربرها ستم پیشه کرد؛عبیدالله بن حبحاب،حبیب بن ابی عبید را مأمور عملیات جنگی گسترده ای در سراسر مغرب کرد؛این حمله،انبو هی از غنایم و شمار زیادی اسیر به دنبال داشت و رعب و وحشت را بر افریقیّه حاکم ساخت؛عبیدالله بن حبحاب،گرو هی از بربرها را در

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص268.
2- (2) .الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص41؛البکری،المغرب،ص149.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص267،268.

4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص416؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص221.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص73.

حمله به صقلیه و سردانیه اجیر کرد و این کار خشم بربرها را بر علیه اعراب برانگیخت؛ (1)فرصت حمله حبیب بن ابی عبیده به صقلیه باعث شد تا بربرها،پیمان صلح خود با عبید الله بن حبحاب را شکستند و در افریقیّه شوریدند؛بربر«طنجه»،میسره السقاء مدغری(نامی که به سبب فروش آب به وی دادند)را به رهبری خود برگزیدند و عمربن عبدالله،کارگزار طنجه را کشتند و میسره را خلیفه و امیرالمؤمنین خواندند؛ (2)عبیدالله بن حبحاب،در پی این رویداد،یکی از سرداران خود به نام خالدبن حبیب را به جنگ میسره فرستاد و حبیب بن ابی عبیده را از صقلیه فرا خواند و به طنجه فرستاد.

اختلافی که بین بربرها با میسره بروز کرده بود سرانجام منجر به قتل او شد؛ (3)بربرها پس از آن،خالدبن حُمَیْد زناتی را رهبر خود کردند؛او سال 117 ه در نبردی معروف به«غزوه الاشراف»با خالدبن حبیب و اعراب جنگید و با وارد کردن شکستی سخت به بزرگان عرب،آنان را کشت.خبر شکست غزوه الاشراف و پیروزی بربر،موجی از شورش را در افریقیّه و مغرب به دنبال داشت و امور را از دست عبیدالله بن حبحاب خارج نمود،هشام،خلیفه اموی،در پی این ماجرا عبیدالله بن حبحاب را احضار کرد و کلثوم را به جای او فرستاد.غزوه الاشراف،نزاع نژادی میان بربر و عرب را وارد مرحله اساسی کرد و ریشه های عمیقی از این نزاع در افریقیّه به جا گذاشت.به گفته رقیق:«وقتی هشام،خبر شکست عرب در حادثه غزوه الاشراف را شنید گفت:به خدا قسم با خشمی عربی،لشکری به جنگ آنها می فرستم که سرِلشکر نزد آنها و انتهای آن پیش من باشد». (4)

با رسوخ مذهب خوارج در بین بربرها،زمینه شورشِ بزرگ علیه اعراب آماده شد؛ (5)خوارج«صُفری»،زودترِ از خوارج«اباضیه»برای خروج از مرحله دعوتِ سرّی،به مرحله ظهور آماده شدند؛نخستین قیام«صفریه»به رهبری میسره مطغری (6)در 121 ه رئیس قبیله

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص48.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص416.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص119.
4- (4) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص75.
5- (5) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص48.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص221؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج4،ص416.

مطغره، (1)پیشوای (2)صفریه،انجام شد. (3)او ابتدا هیئتی از بربرها را به دربار هشام بن عبدالملک فرستاد تا از رفتار ابن حبحاب و تقسیم غنایم شکایت کند.

خوارج صُفریه به تقلید از خوارج شرق،به صورت سر تراشیده،عریان و تنها با شلوار و سردادن شعار تحکیم(لاحکم الالله)به جنگ می رفتند. (4)جمعیت صفریه بی شمار بود؛آنان در معرکه«قدوره»در سال 123ه(741 م) (5)سپاه عرب به رهبری کلثوم را شکست داده،بر مغرب اقصی سلطه پیدا کردند؛پس از آن آماده تصرف قیروان شدند و فعالیت های خود را در مغرب ادنی و اوسط متمرکز ساختند. (6)قبایل مغرب اوسط و ادنی،(نفزه و هواره و...)به رهبری خالد بن حُمَیْد زناتی(رئیس انقلاب صفریه در افریقیّه)عقاید صفریه را در مغرب اوسط و ادنی،منتشر می کردند. (7)

در این نهضت،بربر«برانس»و«بتر»با هم همکاری داشتند(زناته از بُتر و هوّاره از بُرانس)عکّاشه و عبدالواحد رهبر بربر«هوّاره صُفریه»در مغرب ادنی به کمک بربر«زناته»مغرب اوسط،قابس را تصرف کردند و قیروان را در محاصره گرفتند؛اما کار آنها با مقابله عامل طرابلس(صفوان بن مالک)با شکست مواجه شد.عکاشه و عبدالواحد (8)جهت استمرار مبارزه،صفریه اقلیم زاب را سازمان دادند و از بربر زناته به رهبری ابی قره کمک گرفتند. (9)

سقوط قیروان

در برابر هجوم بربرها،سی هزار نفر از سوی هشام بن عبدالملک به سرداری حنظله بن

1- (1) .مضغری،(معروف به حقیر،فقیر،خفیر)از بربر،بتر؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص140.
2- (2) .مَیْسَره المَدْغَری؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص52.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص139.
4- (4) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص52.

5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص86.
6- (6) .همان،ص53.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص53.
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص222.
9- (9) .منطقه ای بسیار گرم در کنار صحراء در سمت بلاد جرید در افریقیه.

صفوان برای دفاع از قیروان وارد افریقیّه شدند؛ (1)هشام از سقوط قیروان به دست«خوارج صفریه»بعد از سقوط مغرب اقصی به شدت بیم ناک بود؛چرا که سقوط قیروان به منزله حاکمیت خوارج بر سراسر مغرب تلقی می شد؛عبدالرحمن بن عقبه در اقلیم زاب و معاویه بن صفوان در«طرابلس»و حنظله در قیروان،در پی مقابله با«صفریه»و خنثی کردن اقدامات آنها در مغرب اوسط و ادنی بودند؛با این وجود،تحرکات خوارج در اطراف قیروان شدت گرفت؛عکاشه بن ایوب با سپاه خود در محل قَرْن در نزدیک قیروان مستقر شد و عبدالواحدبن یزید،با سپاهی بزرگ از«صفریه تلمسان»به رهبری ابوقره و برخی قبایل مغرب اقصی به سوی قیروان حرکت کرد و در محلی به نام الاصنام (2)نزدیک قیروان استقرار یافت؛ بدین ترتیب این شهر در محاصره خوارج صفریه قرار گرفت.

حنظله،گرداگرد قیروان خندقی حفر نمود و سعی کرد تا عکاشه را تطمیع کند؛اما سودی نداشت، (3)او با خلیفه(هشام ابن عبدالملک)در این خصوص مکاتبه کرد با این همه سرانجام،نبرد بین خوارج صفریه و حنظله آغاز گردید؛عکاشه،اسیر و صفریه شکست خوردند و جماعت انبو هی از آنها کشته شدند؛ (4)عبدالواحد نیز در این نبرد کشته شد و سپاه او متواری گردید. (5)

ابن خلدون،کشته های این جنگ را صدو هشتاد هزار تن نوشته است. (6)بدین سان حنظله در دو جنگ قرن و الاصنام کمر صُفریه در مغرب ادنی و اوسط را شکست و اعتباری برای خلافت اموی بعد از شکست(غزوه الاشراف)کسب کرد. (7)

با مرگ هشام بن عبدالملک در 125 ه/743 م دولت اموی در مغرب ضعیف شد.عبدالرحمن بن حبیب به زور،ولایت افریقیّه را تصاحب کرد. (8)و خلیفه اموی

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص221.
2- (2) .همان،ص223
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص79.
4- (4) .تاریخ ابن خلدون،ج6،ص222.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص149.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص222.
7- (7) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص85.
8- (8) .همان،ص86،93.

(مروان بن محمد)،مشروعیت او را به ناچار پذیرفت؛عبدالرحمن با حیله،نهضت صفریه در مغرب ادنی و اوسط را در هم شکست؛ (1)وی هم چنین،انقلاب عروه بن ولید صدفی را در تونس سرکوب کرد (2)و اتحاد بین عبدالله بن سکردید و ثابت بن وردیدن صنهاجی را در باجه به هم زد. (3)

با مرگ عبدالرحمن بن حبیب و اشتغال خلافت عباسی به امور داخلی و جنگ اعضای خانواده عبدالرحمن بن حبیب برای ولایت بر افریقیّه؛ (4)نهضت صفریه مجدداً قوت گرفت؛آنها در سال 139 ه شهر قیروان را تصرف کردند و بر افریقیّه و سراسر مغرب اوسط و اقصی مسلط شدند؛ و بدین ترتیب«خوارج اباضی»تنها در نقاطی از مغرب ادنی باقی ماندند؛ این وضع،باعث شد تا ابوالخطاب معافری برای دور کردن صفریه از قیروان قیام کند. (5)درگیری بین خوارج بر سر قیروان در سال 140 ه آغاز شد.منابع سنی و اباضی می نویسند:ابوالخطاب در پاسخ به تقاضای مردم قیروان برای نجات آنها از ستم صُفریه قیام کرد (6)اما در حقیقت اباضیه به خاطر اعلام ورود به مرحله امامت ظهور،به قیروان حمله کردند. (7)ابوالخطاب در 141 ه وارد قیروان شده و عبدالرحمن بن رستم را و الی قیروان نمود (8)و آن گاه برای جنگ با سپاه منصور عباسی حرکت کرد. (9)

شکست صُفریه در افریقیّه،باعث از بین رفتن قدرت آنها در مغرب اوسط و محدود شدن آن در مغرب اقصی شد.ابوقره صفری،امارت کوچکی در تلمسان بپا کرد؛وی رهبر صفریه مغرب اوسط و اقصی(بعد از خالدبن حُمَیْد زَناتّی)بود و در محاصره قیروان در سال 124 ه با عبدالواحد هوّاری همراه گردید.

1- (1) .همان،ص87.
2- (2) .همان،ص88.
3- (3) .همان،ص89.
4- (4) .همان،ص97-99.
5- (5) .همان،ص104،105
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص225؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص58.
7- (7) .همان،ص58

8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص225.
9- (9) .اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص58.

با استفاده از فرصت اختلاف خوارج«اباضی»و«صُفری»،محمدبن اشعث خزاعی،جایگاه خلافت عباسی در افریقیّه را مستحکم ساخت (1)و اباضیه را از قیروان بیرون راند و آتش فتنه بربر را خاموش نمود؛این امر،آغاز عملیات دولت عباسی جهت باز گرداندن مغرب اوسط و ادنی بود؛منصور عباسی با دستورالعمل خاصی در سال 148 ه،اغلب بن سالم تمیمی را مأمور این کار کرد.اغلب؛ابوقره را در اقلیم«زاب»شکست داده و مجبور به عقب نشینی به تلمسان کرد؛وی آن گاه در تلمسان با چند حمله او را ضعیف کرد؛اغلب،تصمیم داشت،سراسر مغرب تا طنجه را از خوارج پاک سازی کند؛اما سپاهیان او در 150 ه بر وی شوریده و او را کشتند (2)و مأموریت اغلب ناتمام ماند.با قتل اغلب بن سالم،منصور،عمربن حفص را در سال 151 ه و الی مغرب نمود؛ (3)در این هنگام،خوارج مغرب از هر سو شوریدند؛این شورش ها،بزرگ ترین شورش خوراج بعد از میسره بود. (4)

عمربن حفص در مدت ولایت خود،سیصدو هفتاد و پنج بار با بربرها مصاف داد. (5)والی قیروان،عمربن حفص به اقلیم«زاب»و«حصن طُبنه» (6)رفت تا مانع از هجوم صفریه به قیروان شود و بتواند از آن جا به تلمسان مرکز عملیات جنگی صفریه حمله کند؛اباضیه و صفریه برای محاصره«طُبنه»متحد شدند؛خوارج در دوازده لشکر متحد،به مواضع عمربن حفص در طُبنه حمله کردند. (7)خلافت عباسی،سرکوب خوارج را به عهده عمربن

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص225.
2- (2) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص103،104.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص183.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص193،195.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص197.
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص387؛بزرگ ترین شهر بلاد زاب؛با قلعه ای باستانی که در فاصل قیروان تا سجلماسه شهری آبادتر از آن نیست.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص196؛ابوقره یفرنی با 40 هزار نفر از صفریه؛عبدالرحمن بن رستم صاحب تاهرت با 15 هزار تن از

اباضیه؛مسوربن هانی زناتی با 10 هزار اباضی؛عبدالملک بن سَکَرَدید با 2000 تن از بربر صنهاجه صفری...؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص223،225،226؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص105.

حفص گذاشت؛وی با پانزده هزار عرب در سال 153 ه در محاصره طُبنه قرار گرفت؛محاصره طُبنه به دلیل اختلاف«اباضیه»و«صفریه»شکست (1)و ابوقره به تلمسان بازگشت و عمربن حفص،موفق شد عبدالرحمن بن رستم اباضی را شکست دهد (2)و سردار او(مهنابن مخارق بن غفار طائی)؛ابوقره خارجی را سرکوب کرد. (3)عمرحفص،سردار خود(مهنا)را به عنوان عامل طبنه قرار داد و به قیروان بازگشت؛چرا که ابوحاتم یعقوب بن لبیب اباضی،هشت ماه بود که قیروان را در محاصره داشت؛عمربن حفص که از طُبنه به سمت قیروان حرکت می کرد از اربس و تونس گذشت و در قیروان خود را برای شکستن محاصره ابوحاتمِ اباضی آماده کرد؛ (4)تعداد زیاد خوارج،سیصدو پنجاه هزار تن(هشتادَ و پنج هزار سوار)از عوامل عمده مقاومت و پیروزی آنها بود. (5)

منصور عباسی با شنیدن خبر محاصره قیروان،یزیدبن حاتم پسر عموی عمربن حفص را با شصت هزار نیرو اعزام کرد؛ (6)اما پیش از رسیدن او(در ذی الحجه)عمربن حفص در اواسط ذی القعده سال 154 ه کشته شد و ابوحاتم اباضی،قیروان را تصرف کرد؛ (7)سپاه یزید و همراهان،با شعار خون خواهی عمربن حفص(یا لثارات عمربن حفص)به جنگ ابوحاتم رفتند؛یزیدبن حاتم در سرت به جمیل بن صخر پیوست؛ (8)ابوحاتم ناگزیر،به«جبل نفوسه»گریخت در نبردی که بین آنان در گرفت،سالم در مقدمه سپاه یزیدبن حاتم،از ابوحاتم اباضی شکست خورد؛ (9)در پی این نبرد،یزیدبن حاتم،خود

1- (1) .برخی محققین تأکید کرده اند که عمربن حفص موفق شد تا سپاه 40 هزار نفری ابوقره صفری را از محاصره طُبنه منصرف کند؛اما گرو هی دیگر اختلاف بین اباضیه و صفریه را دلیل شکست محاصره طُبنه دانسته اند؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص.
2- (2) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص105.
3- (3) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص61.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص183؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص227.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص108.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص197.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص184.
8- (8) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص110،123.

9- (9) .همان،ص123-125.

به مصاف ابوحاتم اباضی رفت و در سال 155 ه با آنها مصاف داد و خوارج را قتل عام کرد؛سی هزار تن از خوارج اباضی،در این جنگ کشته شدند.

بربر«ورفجومه»در سال 157 ه شوریدند و ابوزرجونه را به رهبری خود برگزیدند؛یزیدبن حاتم،سردار خود،یزید ابن مجزات مهلبی را برای سرکوب آنها فرستاد؛ (1)او بربرهای ورفجومه را قتل عام نمود و قیروان را آزاد کرد. (2)

اقدامات خلافت عباسی در مهارِ جریانِ خوارج،در مغرب،منجر به محدود شدن خوارج در حد فاصل مغرب اقصی و بخشی از مغرب اوسط شد و دولت عباسی در مغرب ادنی،حاکمیت متزلزلی را اداره می کرد؛که یک دهه بعد،مجبور شد تن به استقلال«خاندان اغلبی»بدهد و این حادثه از سویی نشان شکست اقدامات خلفای عباسی در حفظ مغرب و جلوگیری از تجزیه امپراتوری آنان در آغاز خلافت عباسی از سمت غرب بود.

صفریه در افریقیّه و مغرب ادنی،توسط یزیدبن حاتم(170ه)قلع و قمع شدند؛شورش«ورفجومه»در 157 ه به دست مهلب بن یزید (3)و حرکت صفریه در«بلاد زاب»به رهبری ایوب هواری در 164 ه سرکوب شد؛ (4)«ادریسیان»با کمک خوارج صفریه،موفق به تشکیل دولتی در مغرب اقصی شدند (5)و صفریه نیز خود،دولت بنی مدرار را در سجلماسه تشکیل دادند. (6)نزاع«ادریسیان»و«رستمی ها»بر سر تلمسان،باعث از بین رفتن قدرت صفریه در مغرب اوسط شد و انبو هی از صفریه به سجلماسه که پناه گاه اصلی آنها بود مهاجرت کردند؛عبدالرحمن بن رستمِ اباضی نیز،با پذیرشِ اطاعت و الی عباسی،دولتی در مغرب اوسط تشکیل داد. (7)

اختلاف اباضیه و صفریه و اقدامات دولت عباسی برای مهار جریان خوارج در

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص198.
2- (2) .همان،ج4،ص503؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص126؛ سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص167.
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص125،126.

4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص198.
5- (5) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص61.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص208؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص225.
7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص228.

مغرب،از جمله انتخاب و الیان با کفایت چون:ابن اشعث،اغلب بن سالم،عمربن حفص و یزیدبن حاتم،باعث از بین رفتن نفوذ خوارج در قیروان و روی کار آمدن خانواده«بنی مهلب»در افریقیّه شد؛خوارج صفریه و اباضیه از نواحی شهری مغربِ ادنی دور شدند و به مناطق صحرایی و ارتفاعات دور مغرب اقصی و اوسط پناه بردند:خوارج صفریه در مناطق جنوبی مغرب اقصی و خوارج اباضی در مناطق محدودی از مغرب اوسط ساکن شدند؛بدین ترتیب تحرکات خوارج از حالت شورش به حالت ثبات درآمد و به تشکیل دولت انجامید؛تشکیل دولت خارجی در مغرب،تحقق اهدافی بود که در شرق جهان اسلام سرکوب شده بود و مبارزات خوارج،بعد از نیم قرن به ثمره مطلوب خود رسید؛از این رو،پیروزی خوارج و تشکیل دولت خارجی،نشانه حاکمیت روح قوم گرایی و استقلال طلبی بربر در برابر عرب بود و آثار اقتصادی،سیاسی؛اجتماعی بسیاری را به همراه داشت.

تأسیس دولت بنی مدرار(بنی واسول) -صفریه(208266 ه /823 977 م)

(1)

خوارج صفریه در تأسیس دولت(141ه)و آغاز شورش(121ه)مقدم بودند؛ برخی از محققین،از دولت آنها با عنوان«دولتک»نام برده اند. (2)دولت محلی سجلماسه،هنگامی که کارگزاران خلافت در مغرب،مشغول ولایت های غربی و جنوبی بودند،توسط صفریه در وادی ملویه تأسیس شد؛ (3)اقلیم تافیلالت در دورترین نقطه صحرا که دور از مغرب و دور از عمران در سمت جنوب و غرب بود و نیز،راه ورود به آن دشوار و از لحاظ طبیعی خودبه خود از دشمن محفوظ بود؛مورد انتخاب بربر«مکناسه»از گروه بربرهای«بُتر»قرار گرفت؛دولت«بنی مدرار»تنها از بربرهای مکناسه شکل گرفت و بربر«زناته»و«نفوسه»در آن دخالتی نداشتند؛ (4)بربر«صنهاجه»،«زویله»و«زناته»و نیز سیاهان و«اهل ربضِ»آندلس در برپایی این دولت،کمک کردند؛از کلام«یعقوبی»استنباط می شود که عناصر

1- (1) .همان،ص267
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص82؛ Biquet:OP.cit.P.47.Cautief:OP.cit.P.292

3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص171.
4- (4) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص83.

مختلفی در«سجلماسه»مستقر شده بودند؛ (1)بربر«زویله»در جنوبِ«سجلماسه»،واسطه کاروان های تجاری بین سجلماسه و بلاد سودانِ بودند.

ابوالقاسم بن سمکو(ملقب به مدرار)از بربرها و سیاهانِ اهل بادیه که به تدین معروف و علاقمند به زراعت و کسب علم و نیز شجاع و قوی جثه بودند،در تأسیس دولت خود استفاده کرد.ابوالقاسم در 138ه(755 م)وارد سرزمین تافیلالت شده،به چوپانی مشغول گردید؛ (2)و اصول مذهب صُفریه را به مردم آموخت؛خیمه ابوالقاسم،محل تجمع یاران او بود؛ (3)وقتی یاران او به چهل تن رسیدند،موجودیت دولت خود را اعلام کرد (4)و با عیسی بن یزید اسود(یکی از موالی عرب)براساس رسم خوارج صفری بیعت نمود و او را به امامت برگزید؛در دوران امامت عیسی،تحول چشم گیری در زمینه زراعت و آبیاری پدید آمد و سجلماسه رو به آبادانی و عمران گذاشته (5)و نقشی اساسی در تجارت منطقه ایفا کرد؛به دنبال این تحولات،مردمِ سجلماسه ثروتمند و مرفه شدند؛این شکوفایی اقتصادی،باعث استحکام دولت«بنی مدرار»شد و جماعت صفریه از هر سو به سجلماسه شتافتند؛اما با این وجود بعد از مدتی،مردم بر علیه امام عیسی بن یزید شوریدند وابوالقاسم بن سمکو را به امامت برگزیدند.

به روایتی،صفریه،بعد از قتل عیسی بن یزید در 155 ه به دستور ابوالقاسم،ابوخطاب صُفری را به امامت برگزیدند. (6)برخی عبدالرحمن بن رستم زعیم اباضیه را در قتل عیسی بن یزید دخیل دانسته اند؛به هر شکل،عیسی بن یزید چون از خط امامت در مذهب صُفری منحرف گردید و در تطبیق احکام آن افراط کرد،او را عزل نموده و کشتند.بعد از قتل عیسی بن یزید که امامت وی پانزده سال به طول انجامید،امامت در خانواده ابوالقاسم بن سمکو،موروثی شد و مراسم بیعت آنها در حضورِ جمهور صفریه و در سجلماسه برگزار

1- (1) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 12 مراجعه شود.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص156.
3- (3) .مؤلف مجهول،الاستبصار،ص201.
4- (4) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص85؛المالکی،ریاض النفوس،ص93.

5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص268.
6- (6) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص87؛ابن خطیب،اعمال الاعلام،ج3،ص139.

می شد.دولت بنی مدرار،دولتی صحرایی و همواره در عزلتی که طبیعت صحرا به آن تحمیل می کرد،به سر می برد و روابط سیاسی محدودی با دول مجاور داشت.

تا سال 168 ه/782 م ابوالقاسم به نام منصور و مهدی عباسی بر سجلماسه حکم راند (1)و بعد از او،پسرش الیاس(ابالوزیر)تا سال 170 ه حکومت کرد و بعد برادر او یسع بن ابی القاسم حاکم شد که دولت سجلماسه در عصر او به اوج قدرت خود رسید؛پس از یسع،پسرش مدرار(المنتصر)به قدرت رسید.دو پسر او مدتی بر سر قدرت دچار نزاع بودند. (2)بعد از مرگ مدرار در 253 ه/857 م،میمون بن مدارا ملقب به«الامیر»قدرت را به دست گرفت و تا سال 263 ه/877 م حکومت کرد؛ سپس پسرش محمدبن میمون به سال 270 ه به قدرت رسید؛بعد از او،یسع بن منتصر بر سجلماسه حاکم شد؛در زمان این حاکم بود که او عبیدالله مهدی وارد سجلماسه شده و زندانی گردید.

با به قدرت رسیدن«فاطمیان»،عبیدالله(مهدی)سجلماسه را تصرف کرد و در پی آن،یسع حاکم سجلماسه در 296 ه کشته شد؛بعد از او فتح بن میمون(اباضی مذهب)و سپس احمدبن میمون و بعد از وی محمدبن یسع (3)که از اطاعت فاطمیان سرپیچیده و خود را خلیفه خواند و«معتز»لقب گرفت؛پس از معتز پسرش منتصر،به سال 321 ه و سپس محمدبن فتح به نام«عباسیان»خطبه خواند.سرانجام خزرون بن فُلفول وابسته دولت اموی به سال 366 ه/976 م،سجلماسه را تصرف و دولت بنی مدرار در پی آن سقوط کرد.

روابط خارجی صفریه

به طور کلی،روابط دولت«بنی مدرار»براساس دشمنی با«عباسیان»،«اغالبه»و«ادریسیان»و دوستی با«بنی رستم»و«امویانِ»آندلس استوار بود.مورخان خاورشناس معاصر اعتقاد دارند که دولت بنی مدرار تبعیت رسمی دولت عباسی را پذیرفته بود و خطبه به نام آنها می خواند؛ (4)اما،این نظر از حقیقت به دور است؛چون دو مورد نص ابن خلدون مبنی بر

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص171.
2- (2) .همان،ص157.
3- (3) .همان،ص172،173
4- (4) .باسورث،سلسله های اسلامی جدید،ترجمه بدره ای،ص84؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص95.

تبعیت از دولت بنی عباس را باید حمل بر تقیه کرد که در مذهب صفریه جایز بود. (1)از سویی بنی مدرار سکه به نام خود زدند و بدون ذکر نام خلفای عباسی خود را امیرالمؤمنین نامیدند.بنابراین سخن،گفته سلاوی نیز،مبنی بر این که:«بنی مدرار در آغاز،خطبه به نام منصور و سپس مهدی می خواندند.»، (2)قابل تأمل است و باید در مستندات آن تجدیدنظر نمود؛ از جمله روایتی که می گوید:«یسع بن مدرار برای رعایت مصالح دولت عباسی،عبیدالله مهدی را در سجلماسه زندانی کرد»،دچار اضطراب بوده و در صحت آن جای تردید است؛ (3)خوارج،هیچ گاه خلافت و امامت«بنی عباس»را نپذیرفتند و همه گروه های خوارج،مقابله با خلفای عباسی را واجب اعلام کردند؛بنی عباس نیز،بارها خوراج صفریه را قتل عام و نابود کردند. (4)

چگونگی سیاست بنی مدرار در قبال«اغالبه»،تابع سیاست آنها با«عباسیان»بود اما اغالبه نیز به علت درگیری در مدیترانه،مغرب را رها کردند و این دلیل دوستی متبادل آنها نیست؛زندانی شدن عبیدالله مهدی با نامه زیاده اللهِ اول اغلبی به فرض صحت این خبر، (5)حاکی از تابعیت بنی مدرار از اغالبه نیست؛ (6)چون بنی مدرار جهت کنترل تجاوز اغالبه،مجبور بودند با امویان آندلس از در دوستی درآیند؛ستم اغالبه در قیروان نسبت به پیروان صفریه،به ویژه در زمان قضاوت امام سحنون که فتوا به منع فعالیت های دینی و آموزشی صفریه داد،یکی از عوامل کدورت و برخورد بین اغالبه و بنی مدرار بود. (7)

روابط«صفریه»و«ادریسیان»به طور اجباری،مسالمت آمیز بود و«دولت ادریسی»(172 ه/789 م)که با کمک صفریه در مغرب اقصی که تحت نفوذ صفریه بود،روی کار

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص267.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص171.
3- (3) .اسماعیل،الخوارج فی بلاد المغرب الاسلامی،ص95،97.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص61،67.
5- (5) .ابن اثیر،با نقل این خبر می نویسد:یسع بن مدرار با مهدی،رابطه صمیمی پیدا کرد؛سپس نامه زیاده الله،مبنی بر دستگیری مهدی به او

رسید و مهدی تا تصرف سجلماسه به دست داعی در حبس بسر می برد؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص.
6- (6) .اسماعیل،الخوارج فی بلاد المغرب الاسلامی،ص98.
7- (7) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص58؛دباغ،معالم الایمان،ج2،ص55.

آمدند؛بعد از این که ادریس اول موفق شد دولت خود را که رنگ صفریه داشت بنیاد کند،آنها را رها کرد و صفریه از جانب«آل ادریس»مورد ستم قرار گرفتند؛این نزاع را اختلاف سنتی بین«شیعه»و«خوارج»دامن می زد؛ البته موانع طبیعی موجود بین ادریسیان و بنی مدرار و اختلاف داخلی ادریسیان،باعث جلوگیری از جنگ بین دو دولت بود؛اما خطی ارتباطی بین پایتخت صفریه و پایتخت ادریسیان از طریق تجاری که از فاس آغاز می شد(فاس،صُفروی،قلعه مهدی،تادله،وادی شعب الصفا،جبل الکبیر،سجلماسه)برقرار بود و بسیاری از خوارج صفریه در فاس به سر می بردند؛فعالیت های ادریسیان نیز در این دوره،تنها در جهت کنترل و سرکوب صفریه در مراکز پراکندگی آنها در مغرب اقصی،تلمسان و نواحی اطراف آن بود.

ادریس دوم،در سال 173 ه و عبدالله بن ادریس،اقداماتی نظامی برای کنترل صفریه انجام دادند؛عبدالله و یحیی بن ادریس،اغمات،سوس اقصی،بلاد نفیس،تا مدلت و درعه را از نفوذ بنی مدرار خارج ساخته (1)و معادن طلا و نقره درعه را از دست آنها بیرون آوردند. (2)

صفریه مغرب اقصی،به رهبری عبدالرزاق صُفری؛بر علی بن عمربن ادریس در فاس شوریدند و در شهر صفروی در جنوب فاس،اعلام استقلال کردند و سپس عبدالرزاق وارد فاس شد و در منابر«عدوه الاندلسیین»،خطبه به نام او خوانده شد و حکومت ادریسی به«عدوه القرویین»در فاس محدود شد و خطبه به نام محسن بن قاسم بن ادریس(العدام)خوانده شد؛ (3)العدام به زحمت توانست عبدالرزاق صفری را ازفاس خارج کند؛اما در سجلماسه،یسع بن مدرار از فرصت قیام صفریه در مرکز دولت ادریسی استفاده نمود و سپاهی برای جنگ با دولت ادریسی آماده کرد؛اما پیش از حرکت،ابوعبدالله شیعی وارد سجلماسه شد و یسع ناچار به عقب نشینی شده و مجبور به صرف نظر از حمله به فاس گردید. (4)عبدالرزاق نیز در سال 293 ه/907 م کشته شد و شورش آنها به تدریج فروکش کرد.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص55.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص102.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص57.

4- (4) .ابن خطيب،اعمال الاعلام،ج3،ص146؛اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص102.

روابط بنی مدرار و دولت رستمی،روابطی با ثبات نبود؛پیش از تشکیل دولت رستمی،با وجود اختلاف صفریه و اباضیه،روابط دوستی بنی مدرار با بنی رستم در مغرب ادنی به سبب دشمنی بنی عباس با این دو،برقرار بود؛ اما بعد از مرحله تشکیلِ دولت رستمی و پراکندگی خوارج اباضیه در محدوده دولت خوارجِ صفریه و انتشار گسترده آنها در نقاط مختلف مغرب و در محدوده دولتِ اباضیه،مشکلاتی را برای این دو دولت به دنبال داشت.گرو هی از اباضیه در سجلماسه،در حوادث داخلی دولت بنی مدرار دخالت می کردند؛چنان که گرو هی از خوارج صفریه نیز در«قلعه تالغمت»مشرف بر شهر تاهرت،به سر می بردند که در حوادث داخلی دولت اباضی سهیم بودند (1)و نقش اساسی در شورش ابی حاتم یوسف بن محمد داشتند؛ (2)اما حکام سجلماسه و تاهرت،نمی خواستند در این گونه شورش ها و دخالت های خوارج دخالت کنند و می کوشیدند از طرق مختلف،روابط دوستی دو دولت را حفظ کنند.یسع بن مدرار،دختر عبدالرحمن بن رستم به نام«اُروی»را برای پسرش(مدرار)خواستگاری کرد؛ (3)البته این ازدواج نتوانست اهداف سیاسی مورد نظر را به دنبال داشته باشد و منافع دو دولت را تأمین کند. (4)

از سوی دیگر روابط دولت سجلماسه و امویانِ آندلس،همواره ثابت و به صورت حفظ منافع متقابل بود،بنی مدرار با امویان آندلس علی رغم دوری مسافت،روابط بسیار دوستانه ای داشتند؛بین سجلماسه و قرطبه،به خاطر روابط اغالبه و بنی عباس که دشمن مشترکِ بنی مدرار و امویان آندلس بودند،منافع مشترکی،به ویژه در مدیترانه وجود داشت؛عبدالرحمن دوم خلیفه اموی(206-238ه)علی رغم دشمنی سنتی بین خوارج و سنیّان اموی،روابط دوستانه ای با بنی مدرار برقرار کرد.بنادر بنی مدرار در دریای مدیترانه مورد استفاده دولت اموی آندلس بود که نسبت به سلطه کامل اغالبه بر مدیترانه نگران بودند؛عناصری از خوارج صفریه به شهرهای آندلس مهاجرت کردند و گرو هی از آندلسی ها نیز

1- (1) .المالکی،ریاض النفوس،ج2،ص69؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص104.

2- (2) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ترجمه جودی،ص51،52؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص104.

3- (3) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص157؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص267؛سلاوى،الاستقصاء،ج1،ص171.
4- (4) .المالكى،رياض النفوس،ج2،ص94؛اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص105.

در سجلماسه ساکن شدند. (1)بعد از«شورش ربض»در عهد حکم بن هشام(180-206 ه/797-821 م)جمع کثیری به سجلماسه پناه بردند.میمون بن مدرار(ملقب به امیر)،هنگام قحطی آندلس،مقادیر انبو هی گندم،شکر و خرما به دولت اموی آندلس کمک کرد.در زمان امیر محمدبن عبدالرحمن بن حکم که عصر او به استقرار سیاسی معروف است،روابط دوستی امویان آندلس و امرای سجلماسه به اعلا درجه خود رسید،به طوری که مورخین از سیادت امیر محمد اموی بر امرای سجلماسه،میمون و یسع المنتصر سخن گفته اند. (2)

ظهور ابوعبدالله شیعی در منطقه،روابط امویان و خوارج بنی مدرار را مستحکم تر ساخت و عملیات مشترکی از سوی امویان آندلس و امرای سجلماسه،بعد از سقوط اغالبه به دست شیعه،برای حفظ دولت بنی مدرار صورت گرفت؛ (3)ولی مؤثر نبود و دولت سجلماسه در 297 ه توسط ابوعبدالله شیعی سقوط کرد؛امیر قرطبه نتوانست کاری انجام دهد و بنی مدرار با وابستگی به خلافت«فاطمیان»به حکومت خود ادامه دادند.

با انکار مذهب صفریه،توسط محمدبن واصل و پذیرش تبعیت امویان آندلس،فاطمیان بار دیگر سجلماسه را تصرف کردند.

ظهور«شیعه»و«دولت فاطمی»در 297 ه آغازِ پایان نهایی خوارج در مغرب است.ابوعبدالله شیعی،از سال 280 ه وارد مغرب شد و مبارزه برای سرنگونی دو دولت خارجی«بنی رستم»و«بنی مدرار»را آغاز کرد؛ هنگام عبور عبیدالله مهدی از سجلماسه،یسع بن مدرار،مهدی را با نامه (4)امیر اغلبی(زیاده الله اول)که مجری دستور خلیفه عباسی معتضد (5)مکتفی بود، (6)دستگیر کرد؛برخی،یهود سجلماسه را در این کار دخیل دانسته اند. (7)دولت

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص106؛ابن بشکوال،الصله،ج2،ص418؛ابن فرضی،تاریخ العلماء و الولاه،ج1،ص123.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص116؛ابن خطیب،اعمال الاعلام،ج2،ص22.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص150؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص107.

4- (4) .قاضی نعمان،افتتاح الدعوه،ص44؛ابن اثیر،الکامل ابن اثیر،ج8،ص13.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص26.
6- (6) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص108؛الخلاصه النقیه،ص37.
7- (7) .مؤلف مجهول،الاستبصار،ص202.

بنی مدرار،معادن نقره و طلای درعه را در اختیار داشت و انحصار تجارت طلا با جنوب در دست آنها بود.یهود نیز ظهور«جنبش شیعی»را خطری برای منافع خود می دیدند و لذا امرای سجلماسه را بر علیه آنها تحریک کردند و با سقوط سجلماسه متعرض آنها شدند.یسع،عبیدالله مهدی را مورد بازجویی قرار داد و از نسب و کار او پرسید و به زندان افکند،بعد از سرنگونی دولت بنی مدرار،عبیدالله مهدی دستور داد،یسع را دستگیر و در سجلماسه به قتل رساندند. (1)

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص153.

4-خوارج اباضیه

1-مبارزه سرّی و مرحله شورش

اشاره

شورش و مبارزات«اباضیه»در مغرب،به دلیل نزدیکی به قیروان(مرکز امارت)و استقرار نیروهای نظامی خلافت،دیرتر از«صفریه»شروع شد؛اما پیروزی مبارزاتِ صفریه در مغرب اقصی،اباضیه را تشویق کرد تا در قیام خود تعجیل کنند. (1)در سال 126 ه/744 م اباضیه به رهبری عبدالله بن مسعود تجیبی،در طرابلس شوریدند که با قتل عبدالله بن مسعود به شکست انجامید. (2)در سال 131 ه نیز هوّاره در اطراف،عبدالجباربن قیس مرادی و حارث بن تلید حضری به خون خواهی عبدالله بن مسعود تجیبی جمع شدند و طرابلس را محاصره کردند؛ (3)عبدالرحمن بن حبیب،والی افریقیّه با حیله،آن دو را شکست داد و کشت؛در سال 132 ه،اسماعیل بن زیاد نفوسی قابس را تصرف کرد؛ولی عبدالرحمن بن حبیب او را شکست داد و به قتل رساند. (4)

شکست های خونین قیام های اباضیه در طرابلس و قابس در فاصله سال های 126 تا 132 ه اباضیه را به فکر انداخت تا شورش های خود را در شکل مؤثری سازمان دهند؛آنها با مهاجرت به بصره،با ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه و رهبران اباضیه در این خصوص

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص62.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص223.
3- (3) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 2 مراجعه شود.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص223.

مشورت کردند و بعد از آمادگی،جهت انجام انقلابی سازمان یافته به مغرب بازگشتند.بنا به توصیه ابوعبیده:

1.رهبری مذهب باید به یکی از افراد عرب که به فنون سیاست و حکومت آگاه باشد،سپرده می شد؛

2.پیش از اقدام به انقلاب،از حیث نیروی انسانی و امکانات مادی،در حد مطلوب باشند؛

3.برخی از افراد هیئت اعزامی به بصره در فقه و علوم شریعت تبحر پیدا کنند تا بتوانند در مسایل مربوط به انقلاب و مرافعات دخالت کنند.

تصرّف طرابلس

هیئت اعزامی به بصره در سال 141 ه وارد افریقیّه شد و در اولین اقدام خود با رؤسای قبایل بربر،به طور سری ارتباط برقرار کرد؛ابوخطاب عبدالاعلی بن سمح معافری به اشاره ابوعبیده،به«امامت ظهور»اباضیه برگزیده شد و انبو هی از قبایل«نفوسه»،«هواره»و«زناته»گرد او جمع شدند. (1)ابوالخطاب به طور ناگهانی طرابلس را تصرف نمود و عامل شهر(عمروبن عثمان قرشی)را بیرون کرد؛سپس«اباضیه»طرابلس را پایتخت و محل مرکزی فعالیت خود قرار دادند و ابوعبیده را از مسئله ظهور امامت آگاه ساختند.ابوالخطاب«جزیره جربه»و«جبل دمر»و«قابس»را در سال(140 ه/757 م)گرفت و بلاد مغرب ادنی،تحت سلطه او در آمد.

حرکت ناگهانی اباضیه در مغرب ادنی که دوره«امامت ظهور»نام گرفت،بر خلافتِ نوپای عباسی،بسیار گران آمد و منصور برای جلوگیری از سقوط نهایی مغرب ادنی،لشکری به استعداد 140/150 هزار نفر با هدایت بیست و هشت نفر از زبده ترین سرداران خود،از جمله اغلب بن سالم،عازم افریقیّه کرد؛ (2)این لشکر به فرماندهی محمدبن اشعث خزاعی در سال 142 ه وارد بلاد مغرب شد؛طلایه سپاه،با فرمانده خود(ابوالاحوص عمروبن اباحوصِ عجلی)،به سمت قیروان حرکت کرد؛ابوالخطاب نیز،به سرعت

1- (1) .همان،ص224

2- (2) .سلاوى،الاستقصاء،ج1،ص177.

قیروان را ترک کرد،اما در مغمداس در ناحیه«سُرت» (1)با ابوالاحوص روبه رو شد.

ابوالخطاب،در رأس هفتاد هزار اباضی در سرزمین سُرت به مصاف ابوالاحوص رفت؛ابن اشعث نیز وارد معرکه شد و بخش هایی را به تصرف خود درآورد؛در این نبرد،اباضیه به شدت سرکوب شدند و کارگزار ابن اشعث در زویله و ودان،(اسماعیل بن عکرمه خزاعی)و عامل او در طرابلس(مخارق بن غفار)،اباضیه را قتل عام کردند.اباضیه«زناته»نیز،به دست ابن اشعث به قتل رسیدند و اباضیه مغربِ ادنی،منکوب شده و سر به طاعت و الیان عباسی نهادند. (2)نبرد«تاورغا»در 144 ه پایان دوره ناموفق«امامت ظهور»بود و اباضیه وارد دوره«امامت دفاع»،یعنی:مبارزه پنهانی شدند؛مسئولیت«امامت دفاع»را بعد از قتل ابی الخطاب،یعقوب بن حبیب معروف به«ابوحاتم ملزوزی»که از بربرهای«هُوّاره»بود در سال 145 ه/762 م به عهده گرفت؛ (3)در این دوران،صدقات مغرب اوسط به عبدالرحمن بن رستم که از سوی اباضیه مغرب ادنی،زمینه را برای برپایی دولت اباضی،آماده می کرد،ارسال می شد.

در سال 150 ه/767 م در زمان ابوحاتم(امام دفاع)،عامل طرابلس از اباضیه خواست که وفاداری و اطاعت خود را از خلافت عباسی اعلام کنند؛ در اثر امتناع آنها،جنگ در گرفت و منجر به تصرّف طرابلس در سال 151 ه به وسیله اباضیه شد؛عمربن حفص،سه سپاه به فرماندهی جنیدبن بشار ازدی فرستاد تا اباضیه را از طرابلس بیرون کنند؛اباضیه هر سه لشکر را در هم شکستند.

در سال 153 ه ابوحاتم،قیروان را برای پیوستن به حلقه محاصره«طبنه»،با لشکری بزرگ متشکل از اباضیه و صفریه(ابی قُرّه در رأس ده هزار نیرو و عبدالرحمن بن رستم با پانزده هزار نیرو)ترک کرد،اختلاف اباضیه و صفریه باعث شکست محاصره شد.

ابوحاتم،دوباره به قیروان رفت و آن جا را محاصره کرد؛عبدالرحمن بن رستم به تهوده بازگشت و عمربن حفص او را شکست سختی داد؛ ابوحاتم،قیروان را با صد و پنجاه هزار نفر در محاصره داشت؛با تشدید محاصره،بسیاری از مردم به اباضیه پیوستند.

1- (1) - .Sort
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص225.
3- (3) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص79؛اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص66،67.

عمربن حفص،«طبنه»را رها کرد (1)و برای شکستن محاصره قیروان عازم شد؛اما بعد از تلاش زیاد به موفقیتی دست نیافت و جان خود را از دست داد. (2)سرانجام برادر و جانشین عمروبن حفص (3)(جمیل بن حفص)،محاصره قیروان را شکست.اختلاف در سپاه ابوحاتم و حمله بزرگ یزیدبن حاتم، (4)علی رغم پیروزی اولیه ابوحاتم در مغمداس و شکست طلایه سپاه یزیدبن حاتم(به سرداری سالم بن سواد تمیمی)،باعث عقب نشینی اباضیه به ارتفاعات«جبل نفوسه»شد؛آنها در دژی مستحکم در پشت خندقی که به سرعت حفر کردند،پناه گرفتند.یزیدبن حاتم در تعقیب آنها از خندق گذشت و سپاه اباضیه را شکست سختی داد و جماعت عظیمی از آنها(حدود،سی هزار تن)از جمله ابوحاتم و سایر سران اباضیه را کشت و یکی از عمّال خود را در طرابلس به ریاست منصوب کرد در 155 ه به قیروان بازگشت. (5)

این ضربه یزیدبن حاتم،ضربه نهایی و کاری بر خوارج اباضیه بود و به فعالیت آنها در مغرب ادنی پایان داد؛به طوری که در دوران ولایت وی،اباضیه هیچ کاری نتوانستند انجام دهند؛ابن عذاری،از وضع خوارج در دوره ولایت یزید،با عبارت:«افریقیّه در زمان یزیدبن حاتم آرام شد»،یاد کرده است؛ (6)اما در زمان جانشین او(داودبن حاتم)،اباضیه قبیله«نفزه»در«جبال باجه»به رهبری صالح بن نصیر،شوریدند و داوود را شکست دادند؛اما یکی از فرماندهان صالح،به نام سلیمان بن الصمه،اباضیه را در نبرد«شقنباریه»شکست داد و شورش بربرهای«هُوّاره»را در 180 ه در هم شکست؛بدین ترتیب،اباضیه در مغرب ادنی و افریقیّه در هم شکستند (7)و تنها عبدالرحمن بن اوسط در 161 ه با پذیرش حاکمیت

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص76.
2- (2) .طبری،تاریخ الامم و الملوک،ج4،ص504
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص76.
4- (4) .نیروهای نظامی یزید بن حاتم،مرکب از سپاه شام،خراسان و عراق بود؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ص80،81.
5- (5) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص124.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص78.
7- (7) .در حوادث سال 161 ه ابن خلدون از فروپاشی هیمنه خوارج در افریقیّه یاد کرده(رکدت ریح الخوارج من البربر من افریقیه و تداعت

بدعتهم الى الاضمحلال...)؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص228.

نماینده دولت عباسی در افریقیّه موفق شد تا دولت اباضیه را در مغرب اوسط تأسیس کند و در پی آن قلمرو اباضیه به آن جا محدود شد.

2-دولت بنی رستم در مغرب اوسط

اشاره

عبدالرحمن بن رستم جزو معدود رهبران غیر بربر بود که موفق شد در مغرب اسلامی دولت تأسیس کند؛اکثر منابع عبدالرحمن بن رستم را فردی ایرانی معرفی کرده اند و نَسَب او را به طبقه ای از بزرگان ایران رسانده اند؛ابن خلدون او را از فرزندان رستم(سردار ایرانی جنگ قادسیه)شمرده است؛بکری نیز،او را به شاپور ذی الاکتاف نسبت داده (1)و منابع خوارج (2)او را به کسری انوشیروان رسانده اند؛ (3)باید اذعان نمود که روایت ابن خلدون درست نیست؛چون رستم در شانزدهم هجری و عبدالرحمن بن رستم در 168 ه کشته شد؛برخی،پدر عبدالرحمن را مولی عثمان(خلیفه سوم)دانسته اند که در پی پیش گویی روایتی که امر مغرب به زودی به«فرس»(ایرانیان)واگذار خواهد شد، (4)در اواخر قرن اول هجری به حجاز و مکه رفت و با یکی از زنان حاجیه مغربی ازدواج کرد و با او به مغرب بازگشت.

عبدالرحمن بن رستم،جهت فراگیری اصول مذهب اباضی،در سال 135 ه/752 م با هیئتی پنج نفره،به بصره رفت (5)و به حلقه ابی عبید مسلم بن ابی کریمه (6)وارد شد و پنج سال نزد او اصول مذهب را آموخت و فروع آن را نیز،در محضر مشایخ مذهبی اباضی

1- (1) .بکری،المغرب،ص67.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی؛ابوزکریا:ورقه 5؛ الدرجینی،ورقه 9؛الشماخی،السیر،ص138.
3- (3) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص246.
4- (4) .همان،ص247؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص108؛ الدرجینی،ج1،ورقه 9.
5- (5) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص248؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص112.

6- (6) .تمیمی(145ه)ایدئولوگ اباضیه،از شاگردان امام جابربن زید از بنیان گذاران اندیشه اباضیه بود،او مدرسه ای سرّی در سرداب،نزدیک بصره به پا کرد و مشاهیر ائمه اباضیه مغرب از آن بیرون آمدند؛ ر.ک:همان،ج2،ص418؛وقتی که ابوعبیده مرد،منصور عباسی گفت:آیا او مرد؟اناالله و انا الیه راجعون،اباضیه از دست رفت؛ر.ک:همان،ج2،ص419.

فرا گرفت و زمانی که ابوالخطاب معافری در سال 140 ه امامت اباضیه را به عهده گرفت، (1)عبدالرحمن رستم را به عنوان قاضی طرابلس انتخاب و سال 141 ه او را جانشین خود در قیروان کرد. (2)

به دنبال شورشِ مردم قیروان علیه اباضیه و ورود سپاه ابن اشعث به اطرافِ قیروان،عبدالرحمن مجبور شد،قیروان را ترک کرده و به سرزمینی که بسیاری از اباضیه در آن زندگی می کردند،برود؛ (3)عبدالرحمن بن رستم با اباضیه مغربِ اوسط،روابط نزدیکی داشت و از آنها در محاصره عمربن حفص در«طُبنه»در 151 ه/768 م استفاده کرد؛خطر دائم هجوم و الیان عباسی،و وضعیت متزلزل اباضیه در قیروان،باعث شد تا عبدالرحمن بن رستم،در مغرب اوسط شهری را که پایگاه ثابت و مطمئن اباضیه باشد،تأسیس کند؛تاهرت (4)جهت کشاورزی و دامداری مناسب بود (5)و در ناحیه ای کوهستانی و مناسب با روحیه اباضیه که بیشتر از اهالی کوهستان بودند،قرار داشت؛شهر تاهرت با کمک مالی اباضیه طرابلس بنا شد؛از تاهرت به عنوان شهر فتنه و شورش های داخلی یاد کرده اند؛بانی شهر،عبدالرحمن بن رستم نیز هنگام تأسیس تاهرت گفت:«شهری است که از خون و فتنه و جنگ جدا نیست». (6)

علی رغم مخالفت بربرهای«صنهاجه»ساکنِ مغرب اوسط،بعد از مرگ ابی الخطاب در سال 144 ه/761 م با عبدالرحمن بن رستم به عنوان«امام دفاع»بیعت شد؛ (7)بار دیگر در سال 162 ه/779 م بعد از تأسیس شهر تاهرت،به عنوان امام ظهور با او بیعت شد.عبدالرحمن بن رستم،با بهره مندی از هوش و سرشت ایرانی خود،موفق شد دولتی

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص225.
2- (2) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص247؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص81.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص377.
4- (4) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج2.
5- (5) .فورنیل (Fournel)آغاز مشروعیت حکومت عبدالرحمن را از سال بنیان تاهرت دانسته است؛ر.ک:ناصر و مجموعه مؤلفان،تاریخ بنی رستم،ص250.
6- (6) .حمیری،الروض المعطار،ص126،127.

7- (7) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص247؛ اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص111؛بکری،المغرب،ص68.

قدرتمند که حدود یک قرن و نیم استمرار یافت،در مغرب اوسط و بخش اعظمی از مغرب ادنی بر پا کند. (1)

جانشین عبدالرحمن بن رستم

عبدالرحمن بن رستم،پیش از وفات،دولتی ائتلافی را از عناصر مختلف،در قالب نوعی مجلس شورا،جهت انتخاب امام بعد از خود تعیین کرد؛انتخاب عبدالرحمن(امام اول رستمی)بر اساس اتفاق«اهل حل و عقد»و با اجماع اکثر شیوخ قبایل اباضی و براساس مساوات و اصول مذهب اباضی بود؛اما بعد از او،اوضاع متشنج شد و آتش اختلافات سیاسی،مذهبی،نژادی و نزاع بین اعضای خانواده عبدالرحمن بر سر قدرت،شعله ور گردید.

عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم(171-208 ه/788824 م)دومین امام اباضیه،بر اساس امامت موروثی به قدرت رسید؛ (2)و این نوع انتخاب،مخالف اصول مذهب اباضی بود؛لذا اباضیه را با اختلاف مذهبی مواجه ساخت که تا سقوط دولت اباضیه،منشاء مشکلات بود؛شورش یزیدبن فندین در رأس جماعت«نکاریّه»از اولین تحرکاتی بود که علیه عبدالوهاب و در موضوع«امامت»به راه افتاد. (3)اعتراض ابن فندین با عکس العمل فقهای اباضیه شرق در مکه،بصره و مصر مواجه شد:فقهای مشارقه بر حقانیت قول ابن فندین در انحراف عبدالوهاب از اصول مذهب اباضی در امامت رأی دادند و به ابن فندین پیوستند.

نکاریّه،دوبار کوشیدند تا عبدالوهاب و پسر او میمون بن عبدالوهاب را ترور کنند؛اما عبدالوهاب در جنگ بزرگی،جماعت نکاریّه را قتل عام کرد.جماعت اباضیه نکاریه استان«زاب»هم مرز با دولت«اغالبه»،از سوی این دولت حمایت و تحریک می شدند. (4)حدود سی هزار تن از واصلیّه که زیر سلطه دولتِ اباضی در اطراف تاهرت زندگی می کردند،از این موقعیت استفاده کرده و به بهانه غصبِ امامت به وسیله عبدالوهاب،شوریدند؛

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص114.
2- (2) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص283.
3- (3) .همان،ص284.
4- (4) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص119.

مخالفت«واصلیّه»(بربرهای قبیله زناته)که از دیرباز عناد فکری با اباضیه داشتند به شکل شورشی بزرگ در سال 195 ه/811 م در اطراف تاهرت آغاز شد؛گویا انگیزه آنها،پیوستن به دولت«ادریسی»بود؛باقیمانده واصلیه به اطاعت امام اباضی در آمدند.

شورش دیگر از قبیله«هواره»و در جنوب تاهرت از سوی دولت رستمی سرکوب شد. (1)یکی از بزرگ ترین شورش ها علیه دولت رستمی که دوّمین شکاف بین اباضیه محسوب می شد و حدود بیست سال طول کشید،شورش خلف،یکی از نوادگان ابی الخطاب،عبدالله بن عبدالاعلی ابن سمح،اولین«امام ظهور»و پسر سمح بن ابی الخطاب وزیر امام عبدالوهاب و عامل امام در جبل نفوسه بود؛اباضیه مغربِ ادنی با خلف بن سمح بیعت کرده و بر امام عبدالوهاب خروج کردند و به دلیل فاصله زیاد بین تاهرت و بخش شرقی دولت رستمی،طرابلس و جبل نفوسه تحت حکومت خلف بن سمح بود.

پیروان،اباضی خلف بن سمح در مسئله امامت،به ازدواج امامت(وجود دو امام اباضی در زمان واحد)و حقوق رعیت در تعیین امام اعتقاد داشتند و بر این مبنا به مخالفت با عبدالوهاب برخاستند و امامت او را انکار کردند؛ (2)این دیدگاهِ اباضیه،پیرو خلف بن سمح،باعث جدایی سیاسی،مبتنی بر دیدگاه فقهی شد؛اکثر اباضیه شرق،به نفع عبدالوهاب و بر ضد خلف،فتوا دادند.عبدالوهاب،شخصی به نام اباعبیده عبدالحمید الجناوی را بر پیروان خلف گمارد،بعد از مرگ عبدالوهاب،پسر او افلح بن عبدالوهّاب،به قدرت رسید و او نیز،هم چنان درگیرِ مسئله خلف بود.

افلح بن عبدالوهّاب(208-258ه)

سوّمین امام اباضی(افلح بن عبدالوهاب) (3)مانند پدر،بر خلاف اصول امامت در مذهب اباضی به طریق موروثی به امامت رسید.مهم ترین مسائل زمان او،اختلاف فقهی-سیاسی گذشته در زمینه امامت بود که نزاع سومی نیز پیرامون مسئله امامت در عهد او اضافه شد.مسئله سوم به دنبال نزاع در مشروعیت امامت و حد اختیارات عمّال او در جمع آوری

1- (1) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ترجمه جودی،ص77.

2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص121.
3- (3) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص60.

حقوق شرعی از مردم بود؛عالم و شیخ اباضی فرج بن نصربن نفاث، (1)سیاست افلح را انکار کرد و قریه قنطراره را مرکز فعالیت بر ضد افلح قرار داد. (2)مشکل دیگری که افلح با آن مواجه شد،وقوع برخوردها و اختلافات قبیلگی بود.افلح با سیاست(فَرّق تَسُد)بین آنها تعادل برقرار نمود و قدرت آنها را کنترل کرد. (3)از دوران افلح،علی رغم افزایش آشوب ها و شورش های دینی با عنوان دوران طولانی دولت بنی رستم یاد کرده اند؛ او همه شورش ها را سرکوب و آرامش و امنیت را برقرار ساخت.بعد از وفات او،شورش ها دوباره با شدت بیشتری بروز کردند؛آتش اختلاف و تعصّب نژادی و قبیلگی شعله ور شد؛ایرانیان،قبایل نفوسه و وابستگان خانواده«رستمی»،«سمحیه»(پیروان خلف بن سمح)؛«عرب»و قبایل«بربر»ساکن در اطراف تاهرت چون:«کلواته»،«هواره»و«مزاته»،طرف های این نزاع بودند.

در دولت رستمی،مناصب دولتی و سرداری سپاه و مقامات عالی نظامی و دولتی،بنابراین که نژاد ائمه رستمی از نژاد فارسی است،به ایرانی ها سپرده می شد. (4)

ابوبکربن افلح(258261ه)

ابوبکربن افلح،امور حکومت را به دست وزیر خود محمدبن عرفه (5)سپرد و خود به ملذات و آداب و تواریخ روی آورد؛امارت به نام ابوبکر و در حقیقت به دست محمدبن عرفه اداره می شد. (6)عموی ابوبکر،محمدبن افلح(ابو یقظان)که پاره ای از امور را به دست داشت،کینه توز محمدبن عرفه و حزب او بود.قتل محمدبن عرفه و شورش های بعد از آن را از عوامل اساسی ضعف دولت رستمی شمرده اند. (7)قبایل«نفوسه»و«رستمیه»

1- (1) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ترجمه جودی،ص79.
2- (2) .همان،ص78؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب العربی،ص124.
3- (3) .همان،ص78؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص126.
4- (4) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص127؛ Lewcki:melages Berberes.P.273
5- (5) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص389.

6- (6) .ابن الصغير،تاريخ بنى رستم،ترجمه جودى،ص80.
7- (7) .ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضيه،ج2،ص387.

نیز با ابویقظان همراه بودند؛ابویقظان(261281ه)پسر افلح،با اجازه پدر با کاروانی به حج رفت و در سعی صفا و مروه گرو هی از عباسیان (1)او را شناختند و گفتند پسر جلودار«شراه»به مکه آمده و او را در بغداد زندانی کردند؛با این وجود او ارتباطی دوستانه با خلیفه(متوکل)برقرار کرد و آزاد شد.هنگامی که ابویقظان در بغداد بود،افلح درگذشت و مردم،ابوبکر،پسر دیگر او را به امامت برگزیدند؛بعد از مدتی ابویقظان از عراق به مغرب باز گشت و نزد برادرش مشغول به کار شد.

محمدبن عرفه،که همه امور دولتِ ابوبکربن افلح را در اختیار داشت،مورد حسد و خشم ابویقظان قرار گرفت.ابویقظان برای دفاع از میراث قدرت در خانواه رستمی محمدبن عرفه را مخفیانه ترور کرد. (2)عرب و نیروهای جند،پیروان محمدبن عرفه به خون خواهی او،به رهبری،محمودبن ولید بر ابویقظان شوریدند،جنگ بین جند و عرب از سویی و امام و رستمی ها از سوی دیگر درگرفت و انبو هی از دو طرف کشته شدند؛فارس ها در این فرصت کوشیدند تا بر تاهرت مسلط شوند؛ (3)در این بین اعراب و جند با رستمی ها بر علیه فارس ها متحد شده و سرانجام بر آنان مسلط شدند و در پی آن ابویقظان مجبور به ترک شهر تاهرت شد؛او ناگزیر،به«رستمیّه»متوسل شده،در جنوبِ تاهرت،در مکانی به نام اسکیدال ساکن گردید و شهر تاهرت به دست عرب و جند افتاد؛اما بلافاصله بربر«هوّاره»،محمدبن مسئله (4)را به امارت برگزیده و شهر را تصرف کردند و هفت سال آن را در اختیار گرفتند. (5)اختلاف بربر«هوّاره»و«لواتّه»موجب طرد لواته،به خارج از شهر شد. (6)یعقوبی معاصر دولت رستمی به مخالفت و جنگ ابن مسئله اباضی از بربرهای هواره با ابن افلح رستمی اشاره کرده است. (7)با این وصف،لواته با ابویقظان

1- (1) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ترجمه جودی،ص71،75،85،79.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،129؛ابن عرفه شوهر خواهر ابوبکر و ابوبکر شوهر خواهر ابن عرفه بود و بیش از ابوبکر،مورد توجه عام و خاص بود.
3- (3) .همان،ص121.
4- (4) .همان،ص305؛الازهار الریاضیه،ج2،ص236.
5- (5) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ترجمه جودی،ص40،89،91،92.

6- (6) .اسماعيل،الخوارج فى المغرب الاسلامى،ص130.
7- (7) .يعقوبى،البلدان،ص135.

متحد شد و سایر قبایل نیز امامت ابویقظان را پذیرفتند و محمد مسئله را انکار کردند.«نفوسه»و«رستمی ها»با ابویقظان بیعت کردند؛ابویقظان مورد استقبال مردم تاهرت قرار گرفت و خانه او محل اجتماع مردم شد؛ ابن خلدون با بررسی بربر لواته از شاخه های بزرگ بربر«بُتر»به دخالت تاریخی آنها در برخی حوادث سیاسی مغرب اشاره کرده است. (1)

ابویقظان،پس از استقرار در تاهرت،اباعبدالله،محمدبن عبدالله بن ابی شیخ را قاضی تاهرت نمود و مردی از اهالی نفوسه را مسئول بیت المال کرد و گرو هی را هم به«امر به معروف و نهی از منکر»گماشت.ابویقظان،سیاست عدم تعصب نسبت به قبیله ای خاص را در پیش گرفت؛او مجلس مشورتی از روسای قبایل انتخاب کرد؛امور دولت رستمی را چنان به نظم آورد که برخی او را با عبدالرحمن بن رستم بینان گذار دولت اباضیه،مقایسه کرده اند. (2)مردی پارسا به نام عیسی بن فرناس از نفوسه و مردی فقیه از هُواره و فقیهی به نام ابوعبیده همواره نزد ابویقظان بودند. (3)ابویقظان زندگی بسیار ساده داشت و مانند مردم زندگی می کرد و در بین مردم محبوب و مطاع بود.او به سال 281 ه از دنیا رفت و هفده دینار از او باقی ماند؛بعد از مرگ او،مردم عادی،بدون مشورت با بزرگان قبایل،ابوحاتمِ نوجوان را به امامت برگزیدند؛غزاله مادر ابوحاتم،عهده دار کارهای ابویقظان بود.

ابوحاتم(281294ه)

یوسف ابوحاتم،پسر محمد از سرداران ابویقظان بود؛از جمله مشاغل او را امین قافله های حج و مشرق دانسته اند. (4)ابوحاتم ششمین امام رستمی،پسر ابویقظان،در یکی از مراسم حج خبر مرگ پدر را شنید،مردم در کاروان با او بیعت کردند؛دو روز بعد،او به شهر رسید و مردمِ شهر به استقبال او آمدند؛سران قبایل و خویشان،با او بیعت کردند؛در زمان ابوحاتم،سه عالم غیر اباضی در پی خاموش کردن مذهب اباضی بودند.

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص234،235.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص131؛الازهار الریاضیه،ج1،ص240.

3- (3) .ابن الصغیر،ترجمه جودی،تاریخ بنی رستم،ص100،101،111،112،114.
4- (4) .همان

دوره ابوحاتم،دوره سوم دولت اباضیه و دوره ضعف این دولت نام گرفته است در این دوره،نزاع خانوادگی و فتنه طوایفِ غیر اباضی،تاهرت را فراگرفت؛انبو هی از علمای مالکی،علمای کوفه،شیعیان،خوارج صُفریه(در دژ تالغمت در اطراف تاهرت زندگی می کردند)جماعتی از معتزله(واصلیه)در اطراف تاهرت به سر می بردند و در آتش انتقام از ضرباتی که از عبدالوهاب بن رستم خورده بودند،لحظه شماری می کردند؛ (1)سیاست تسامح ابویقظان در آخرِ حکومت خود که با همه فرقه ها مماشات می کرد،این اوضاع را به وجود آورده بود.

در دوره او و در دوره ابوحاتم در منابر تاهرت،خطبه های نهج البلاغه قرائت می شد؛ (2)علمای کوفی و دیگر طوایف مذهبی،مردم عامه را بر علیه ابوحاتم شوراندند و ابوحاتم مجبور شد از قبایل«صنهاجه»که غیر اباضی بودند کمک بگیرد؛ابوحاتم قبایل را با پول بر علیه مردم شهر برانگیخت و به وسیله آنها شهر را محاصره کرد؛قبایل«لواته»،«صنهاجه»،گرو هی از«عجم»،«نفوسه»و«رستمی»در این محاصره شرکت و به شهر حمله کردند؛مردم شهر در پی تسلیم و قبول امامتِ ابوحاتم بودند؛اما شیوخ،مردم را به جنگ و مقاومت دعوت می کردند؛آنان یعقوب بن افلح برادرزاده ابوحاتم را که تاکنون از امور کناره گرفته و با ابوحاتم مدتی درگیر بود را به تاهرت فرا خواندند و در 282 ه به امامت او بیعت کردند. (3)

با سقوط ابوحاتم،قبایل«لواته»،او را رها کردند و به یعقوب پیوستند و ابوحاتم با هجوم به تاهرت آنها را مجبور به انعقاد پیمان صلح نمود؛ (4)ابوحاتم تا سال 186 ه در پی تطمیع سران فرق و قبایل بود و آنها را به امامت خود معتقد کرد و وادار به بیعت نمود و در سال 186 ه وارد شهر تاهرت شد و یعقوب بن افلح،همراه شیوخ کوفی از شهر فرار کرد و میان قبایل ذواغه در منطقه طرابلس رفت و به طیب بن خلف بن سمح پیوست؛

1- (1) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص132.
2- (2) .همان،ص132،133.
3- (3) .همان،ص133-135.
4- (4) .ابن الصغیر،تاریخ بنی رستم،ص113،114،131.

سرانجام ابوحاتم یوسف در سال 294 ه توسط یکی از برادرزادگانش کشته شد (1)و دولت رستمی،به نهایت ضعف خود رسید و در سراشیبی سقوط قرار گرفت.

علل سقوط رستمیان

با همکاری سمحیه و توطئه گران داخلی در خانواده«رستمی»و عنایت یعقوب بن افلح،ابوحاتم یوسف کشته شد و شخصی از خاندان رستمی به نام یقظان بن ابی یقظان به امامت رسید. (2)دوران او،سراسر فتنه و آشوب بود؛خانواده ابوحاتم(دختر و برادر او)برای انتقامِ خون وی به ابوعبدالله شیعی پیوستند و از او خواستند کهَ به تاهرت بیاید.مالکیه،واصلیه،شیعه و صفریه،نیز از یقظان بن ابی یقظان در به قدرت رساندن فارسها،انتقاد داشتند.اختلاف داخلی و هجوم«داعی فاطمی»،کار دولت رستمی را ساخت و ابوعبدالله شیعی در 297 ه به امامت یقظان بن ابی یقظان پایان داد و کار دولت رستمی به نهایت رسید.

دولت رستمی به جهت موقعیت جغرافیایی مهم و هم مرز بودن با«اغالبه»و«بنی مدرار»برسر مسائل دینی در تضاد و دشمنی با یکدیگر بودند؛آنها«بنی عباس»و اغالبه سنّی و ادریسیان شیعی را از جهت مذهبی،دشمن خود می دانستند و در این دشمنی،با فاس،قیروان و بغداد (3)با دولت«بنی مدرار»مشترک بودند؛هدف بغداد،سرنگونی دولت تاهرت بود و مخالفان دولت رستمی،بغداد را پناه گاه خود می دانستند؛نفاث بن نصر بعد از شکست در قیام علیه افلح بن عبدالوهاب به بغداد گریخت (4)و مورد استقبال قرار گرفت.

گروهِ علمای کوفی موجود در تاهرت در حوادث داخلی دولت رستمی نقش اساسی ایفا کردند (5)و ابوبکربن حمّاد تاهرتی،برادر عمربن حماد،رهبر شورشیان تاهرت،اندکی پیش از شورش تاهرت،در بغداد به سر می برده است و این حاکی از توطئه دولت عباسی و شورشیان،علیه بنی رستم است. (6)

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص278.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص135.

3- (3) .همان،ص139.
4- (4) .همان،ص139؛ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام،ج1،ص36،37.
5- (5) .مؤلف مجهول،الاستبصار،ص179.
6- (6) .همان،ص140؛المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص409؛دباغ،معالم الایمان،ج2،ص192.

دولت رستمی،از شرق،غرب و جنوب،دولت اغالبه را در احاطه داشت و قبایل بدوی در مناطق مرزی دو دولت،رفت و آمد می کردند؛در نواحی زاب،درگیری دائم بین علمای مالکی و اباضیه وجود داشت؛جماعتی از«اباضیه نکاریّه»از بربر«هوّاره»در جنوب تونس،از سوی اغالبه حمایت می شدند و دشمن اباضیه،(بنی رستم)بودند؛ (1)«اباضیه قسطیلیه»نیز از ستم اغالبه در امان نبودند؛ (2)منطقه طرابلس تابع دولت اغالبه و مسکن شماری از اباضیه،همواره محل نزاع بین اباضیه و عامل اغلبی منطقه بود. (3)در سال 267 ه در حمله سپاه عباسی احمدبن طولون از مصر به طرابلس(881 م)،اباضیه نفوسه با سپاه اغلبی در برابر آن سپاه جنگیدند. (4)

دوستی«بنی رستم»با«امویانِ»آندلس و«بنی مدرار»،(دشمنان ادریسان)باعث شد که بنی رستم در موضع دشمنی با دولت ادریسی قرار گیرد؛با این وجود در تلمسان و مغرب اقصی،اکثر قبایل بربر که با ادریس اول بیعت کردند،خارجی مذهب و اباضی بودند. (5)در سال 173 ه تلمسان،که مرکز خوارج اباضیّه و صفریّه بود،به اطاعت دولت ادریسی درآمد و دولت رستمی قادر به تصرف تلمسان نبود.قبیله بربر«اوربه»و برخی از هم تباران«زناته»که پیرو مذهب«واصلیه»بودند؛در زمان ادریس دوم در سال 195 ه با حمایت دولت ادریسی واصلیّه،بر عبدالوهاب رستمی شوریدند.بعد از وفات ادریس دوم در 203 ه،تلمسان و اطراف آن،به«آل سلیمان»(سلیمان بن عبدالله،برادر ادریس بزرگ)رسید و به صورت ولایت مستقل،حایل بین دو دولت درآمد. (6)

بنی رستم،علی رغم اختلاف مذهبی با امویان آندلس،روابط سیاسی دوستانه ای با آنها داشتند؛چون هر دو با اغالبه و عباسیان دشمن بودند؛ عبدالرحمن اموی،هنگام فرار از

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص167.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص141.
3- (3) .همان،ص142؛المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص216.

4- (4) .همان،ص144؛الازهار الریاضیه،ج2،ص255؛سیره الائمه الرستمیین،ص37.
5- (5) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص147،148،149،150.
6- (6) .بکری،المغرب،ص77.

شرق،پس از ورود به آندلس،به خانواده بنی رستم پناه برد. (1)روابط تاهرت و قرطبه،در سراسر دورانِ حکومت رستمی برقرار بود؛امیر اموی(عبدالرحمن حکم)،از بین رستمی ها وزرا و حاجبان خود را انتخاب می کرد؛امرای آندلس به مناسبت امامت ائمه رستمی،برای آنها هدیه می فرستادند و زمانی که افلح بن عبدالوهاب به امامت رسید،امیر محمد اموی،هدایایی برای او فرستاد؛در زمان افلح،شهر عباسیه(که اغالبه تأسیس کرده بودند)به دست رستمیان سوزانده شد؛امیر محمد،با شنیدن این رویداد،صدهزار دینار برای افلح فرستاد؛خطر اختلاف داخلی و بی ثباتی دولت رستمی،باعث شد تا ابویقظان(امام رستمی)خود را دست نشانده و تحت اطاعت امیرمحمد اموی قرار دهد. (2)با ظهورِ خطر شیعی،دولت اموی،جاسوسان خود را برای حمایت دولت رستمی در بلاد پراکند؛اما این اقدامات،برای حفظ دولت رستمی بی ثمر بود و این دولت سرانجام در 297 ه سقوط کرد و بلاد مغرب در اختیار فاطمی ها قرار گرفت؛امویان تنها در زمان حکم المستنصر موفق شدند با«اباضیه نکاریه»،جهت مقاومت در برابر«فاطمی ها»ارتباط برقرار کنند.

فرهنگ و تمدن اسلامی در مغرب دوره خوارج

پیدایش مناطق جدید شهرنشینی و عمران و رفاه در جاهایی که خوارج دولت تشکیل دادند از عمده ترین مطالبی است که در مورد فرهنگ در عصر حاکمیت خوارج می توان ذکر نمود.

بنیان شهر تاهرت و سجلماسه،دو شهر بزرگی که«خوارج بنی مدار»و«اباضیه»در مغرب اقصی و مغرب اوسط بنا کردند،باعث رونق تجارت و کشاورزی و رفاه عمومی در این دو منطقه شد؛شهر تاهرت،از حیث آبادانی،به عراقِ مغرب معروف شد؛در منطقه مغربِ اوسط،خوارج اباضی،عامل انتقالِ فرهنگ خوارج اباضی بودند؛شهر سجلماسه را عراق مغرب نامیدند.

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج2،ص62؛اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص153؛ابن ابار،الحله السیراء،ج1،ص5.
2- (2) .اسماعیل،الخوارج فی المغرب الاسلامی،ص156،157.

نظریه خاص اباضیه راجع به امامت در مغرب به ظهور رسید؛آنان برای حفظ مذهب خود که با مخالفت شدیدِ فقها و متکلمین سنی مالکی همراه بود،آثار کلامی زیادی به سبک جدل و مناظره پدید آوردند؛نظریه کلامی آنها،راجع به امامت،مورد تأیید سایر گروه های خوارج در مغرب قرار گرفته و بدان معترف بودند و ائمه رستمی را امامان حقیقی می شمردند. (1)قدیمی ترین کتاب کلامی اباضیه را عیسی بن علقمه المصری(م150ه)از مشایخ مغرب و داعیان اباضیه با نام کتاب التوحید الکبیر (2)نوشت.

افلح بن عبدالوهاب(م258ه)و خواهر او از بزرگان علم حساب،فلک،فقه و کلام بودند که حوزه درسی پر رونقی در تاهرت داشتند. (3)ائمه و بزرگان اباضیه،انبو هی از کتب شرقی را به مغرب آوردند و کتابخانه«معصومیه»را در تاهرت بنیاد نهادند که مرکز نشر اباضیه بود.در زمینه آموزش و تعلیم و تربیت،اباضیه،نظام خاص آموزشی به نام نظام«عزابه» (4)ایجاد کردند،که محل تعلیم و پرورش فرزندان اباضیه از پایین ترین مراحل آموزش تا عالی ترین مراتب آموزش بود؛این نظام آموزشی،عقاید و فرهنگ اباضیه را در طول قرن ها حفظ کرده است؛این نظام آموزشی و تربیتی،نظام عام و گسترده بود که همه ارتباطات اجتماعی اباضیه را تحت سیطره خود داشت.

چکیده دوره خوارج در مغرب

جامعه نیمه اول قرن اول هجری،اجازه بقا به خوارج را نداد و آنها به نقاطی در شرق وغرب گریختند.اختلاف داخلی بین گروه های خوارج به این مهاجرت دامن زد و آنان در نقاط مختلف جهان اسلام به ویژه مغرب پراکنده شدند.از عکرمه مولی ابن عباس به عنوان نخستین کسی که اندیشه خوارج صفریه را وارد مغرب کرد نام برده اند.قبایل بربر از جمله زناته و مکناسه اندیشه های خوارج را پذیرفتند.نفوذ خوارج در مغرب به حدی بود که آنها نخستین مهاجران مسلمان شرقی بودند که موفق شدند در افریقیّه دولت

1- (1) .ناصر و مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ج2،ص410.
2- (2) .همان،ج2،ص333.

3- (3) .همان،ج2،ص60.
4- (4) .تطور الفكر الاباضى التربوى،ص151،128،129،146،153.

تأسیس کنند.خوارج صفریه دولت بنی مدرار را بنا کردند و خوارج اباضیه،دولت بنی رستم را در مغرب اوسط تأسیس کردند.عمران و آبادانی در سجلماسه و تاهرت مرهون فعالیت های سیاسی-اقتصادی خوارج در این نواحی است.خوارج اباضیه جزو اصیل ترین و ماندگارترین خوارج مغرب بودند.خوارج از آغاز پیدایش دشمنی ادریسیان و اغالبه وابستگان دولت عباسی را به همراه داشتند.پیش روی فاطمیان در متصرفات آنها نیز از دهه پایانی قرن سوم آغاز شد و طومار خوارج را در مغرب ادنی و اوسط درهم پیچید.

نتیجه دوره خوارج در مغرب

1.برخورد میان تسنن،تشیع و خوارج،آثار خود را در غرب جهان اسلام نشان داد و ظهور خوارج در افریقیّه،باعث تغییرات اساسی در تاریخ سیاسی،فرهنگ و تمدن افریقیّه گردید.

2.«دولت اباضی»عبدالرحمن بن رستم،نوع خاصی از سیستم حکومتی را که در رأس آن،«امام اباضیه»قرار داشت عرضه کرد.

3.دولت های خوارجِ مغربی،در گسترش فرهنگ اسلام و زبان عربی در غرب جهان اسلام سهمی به سزا دارند.

4.پدیده خوارج در غرب اسلامی،روندی غیر از خوارج در شرق را دنبال کرد و سرانجام شورش آنها به حکومتی با ثبات انجامید.

5.شر خوارج،به بهانه گسترش افکار خود در مغرب،از مرکز خلافت اسلامی کم شد.

6.پیش گویی حضرت علی علیه السّلام در مورد خوارج محقق شد؛محققین معاصر مغربی به این نکته توجه کرده اند.

7.قدرت اسلامی در غرب اسلامی،به دلیل ریشه دار شدنِ خوارج در آن جا،برای همیشه تقسیم شد.

8.خلأ قدرت و نظم اجتماعی در میان بربرها،باعث استقبال آنها از هرگونه حرکت تند علیه خلافت اسلامی گردید.

پرسش

1.علل پیدایش پدیده«خوارج»در جامعه اسلامی صدر اسلام چه بود؟

ص:147

2.زمینه های گسترش خوارج در غرب اسلامی را ذکر کنید.

3.رئوس افکاری که خوارج در مغرب منتشر می ساختند را بیان نمایید.

4.مناطقِ پراکندگی خوارج در غرب اسلامی را ذکر کنید.

5.علت بقای«خوارج اباضیه»در مغرب را بنویسید.

6.روابط خوارج با«دولت اموی آندلس»را بررسی کنید.

ص:148

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.الاباضیه فی موکب التاریخ،علی یحیی معمر؛

2.اعلام لیبیا از الطاهر احمد الزاوی الطرابلسی؛رجال اباضیه در لیبی از ورود اسلام به آن جا تا عصر مؤلف را آورده است.

3.الفرق الاسلامیه فی الشمال الافریقی،الفرد بل،ترجمه عبدالرضا بدوی؛ مؤلف به تفصیل فرقه های حاکم در شمال افریقا،از هنگام فتح تا عصر مؤلف را ذکر کرده است.فرق خوارج و عقاید آنها را تحلیل و مقایسه کرده و فرق صوفیه را معرفی نموده است.

4.الاباضیه بالجرید،صالح باجیه.

5.الازهار الریاضیه فی ائمه و ملوک الاباضیه،سلیمان پاشا بارونی.

ص:149

ص:150

5-نگاه اجمالی به دولت اغلبی

اشاره

دولت«اغلبی»و چهار دولت«ادریسی»،«رستمی»،«بنی مدرار»و«ابوقره»در تلمسان،دولت هایی بودند که در قرن دوم هجری در مغرب روی کار آمدند؛ (1)تفاوت و ویژگی اساسی دولت اغلبی،نسبت به دولت های«شیعی»و«خارجی»معاصرش،محلی بودن دولت های مزبور بود؛ این دولت ها در عزلت سیاسی قرار داشته و به امور داخلی،اجتماعی و اقتصادی خود مشغول بودند؛ (2)اما اغالبه بر مدیترانه غربی غلبه کامل پیدا کردند و روابط گسترده ای در سراسر حوزه مدیترانه ایجاد نمودند؛ آنان،سلسله جنگ هایی را با مسیحیان منطقه انجام دادند و سپاهیان آنان برای نشر اسلام،وارد مناطق جنوب ایتالیا شدند؛بازرگانی دریایی در کنترل آنها قرار گرفت و وارث موقعیت بیزانس در مدیترانه گردیدند؛بدین ترتیب قیروان،مرکز انتشار عقاید و معارف اسلامی شد و مشرقی ها (3)و آندلسی ها برای کسب معارف و تحقیق علوم اسلامی به قیروان هجوم آوردند؛با توجه به این تحولات باید اذعان نمود که بخش اعظم تاریخ روابط بیزانس با مسلمانان،مربوط به مناسبات و روابط با اغالبه است.

1- (1) .به قسمت ضمائم تصویر شماره 13 مراجعه شود.
2- (2) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص3-5.
3- (3) .مقصود از مشرقی در درجه نخست ایرانیانی هستند که به بهانه های مختلفی،(در ضمن سپاه خراسان،دانشمندان مهاجر از درباره عباسیان و...)وارد قیروان شدند،در مقاله ای از مؤلف به نفوذ ایرانیان و سهم آنها در شکل گیری تمدن غرب اسلامی و تأسیس بیت الحکمه قیروان اشاره شده است.

وخامت و آشفتگی اوضاع مغرب،به علت حضور دولت اموی آندلس،شیعیان و خوارج(خطر دولت های رستمی و ادریسی)به گونه ای بود که بیم از دست رفتن سراسر مغرب از حیطه حاکمیت بغداد بر خلاف عباسی مستولی شد. (1)مغرب اوسط و مغرب اقصی از پیکره خلافت عباسی جدا شده و بغداد،در برابر شورش های دائم خوارج بربر و سرکشی و استقلال طلبی قبایلِ عرب و و الیان عباسی سررشته امور (2)در افریقیّه را از دست داد؛ (3)در این دوره،دولت رستمی،دولت ادریسی و امویان آندلس(دشمنان خلافت عباسی)در پی حذف عوامل بغداد از افریقیّه بودند.

آخرین و الی عباسی(عکی)،در سال 183 ه نتوانست از سقوط قیروان و تونس به دست تمام بن تمیم جلوگیری کند (4)و با شورش گسترده خوارج در طرابلس

1- (1) .وخامت و آشفتگی اوضاع مغرب به حدی بود که هرثمه بن اعین از ولایت آنجا استعفا داد و نزد رشید بازگشت؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص89؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص300،299؛عبدالرحمن اموی،برای انتقام از خلافت عباسی،بربر را به شورش در برابر و الیان عباسی تحریک می کرد؛بعد از اینکه محمدبن اشعث،والیان و خانواده مهلبی،شورشِ خوارج را به شکل گسترده ای سرکوب کردند،خوارج،شکل مبارزات خود را از شورش به تشکیل دولت تغییر دادند؛این تغییر شکلِ مبارزه،نفوذ خلافتِ عباسی را از مغرب بر انداخت؛ر.ک:اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص11.
2- (2) .سرکشی عبدالله بن جارود(عبدویه)بر هرثمه بن اعین و بر فضل بن حاتم،والی عباسی و تصرّف قیروان در سال 177 ه و رها شدن سر رشته امور از دست و الیان عباسی،از عوامل آشوب در اواخر دروه و الیان بود؛از جمله شورشیان،یکی از اعراب خراسان به نام محمدبن فارسی بود که در بیان اوضاع قیروان می گفت:«هر جماعت بدون رئیس به هلاک نزدیکتر است».
3- (3) .رفتار و الی عباسی عبدالرحمن بن حبیب که اطاعت خلافت را رد کرد و لباس سیاه عباسی را کند و روی منبر گفت:این لباس اهل آتش در

جهنم است و...همه التزامات مالی و معنوی خلافت عباسی را رد کرد،نمونه اوضاع و الیان در پایان دوره ولاه نسبت به خلافت بغداد است.این وضع به همه گروه های مخالف،صحنه بازی برای مبارزه داد.ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص67؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص297،299؛یعقوبی،تاریخ،ج2،ص412؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص86،87.

4- (4) .یعقوبی،تاریخ،ج2،ص412؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص86،87؛شورش تمام بن تمیم تمیمی بر علیه محمدبن مقاتل عکی در سال 183 ه اتفاق افتاد؛او در رأس جماعتی از عرب و جنود و اهالی شام و عجمِ فارس از خراسان قیام کرد و مردم در استقبال از شورشیان با خروج عَکی از قیروان می گفتند:«الحمدالله از دست عکی راحت شدیم».ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،90،91.

روبه رو شد. (1)ابراهیم بن اغلب و الی«زاب»از طرف هارون الرشید،برای نجات قیروان و تونس وارد قیروان شد (2)و در سال 184 ه در مسجد قیروان،به عنوان و الی جدید،خطبه خواند.خلافت بغداد در سال 177 ه با قتل ادریس اول به وسیله سلیمان بن جریر که جهت انجام دو قتل(ادریس و راشد)وارد مغرب شده بود به ظاهر از جانب«ادریسان»آسوده شد؛ (3)اما راشد،دولت ادریسی را برپا نگه داشت؛از آن جا که عکی از عهده قتل راشد بر نیامد،هارون،قتل راشد را از ابراهیم بن اغلب خواست و ابراهیم در 188 ه راشد را به قتل رساند.بدین سان،ابراهیم بن اغلب،مورد اعتمادِ کامل خلافت بغداد قرار گرفت؛استمرارِ سلطه ادریسیان در مغرب اقصی و سایر عواملی که منافع دولت عباسی در افریقیّه را تهدید می کرد،این دولت را مجبور به اتخاذ تصمیم جدیدی در رابطه با آن جا کرد تا حاکمیت خود بر مغرب ادنی را به هر شکل ممکن حفظ کند؛کار حاکمیت بغداد در مغرب به جایی رسیده بود که به حفظ سلطه اسمی خود در آن جا رضایت داد و همه قدرت در افریقیّه را به توصیه هرثمه بن اعین به ابراهیم بن اغلب سپرد؛بدین ترتیب ابراهیم،به سه شرط ولایت افریقیّه را پذیرفت: (4)

1.در اداره امارت افریقیّه مستقل باشد و خلیفه بغداد در امور داخلی او دخالت نکند؛

2.بعد از او امارت افریقیّه در فرزندانش بماند؛

3.افریقیّه از پرداخت سالیانه صدهزار دینار به مصر معاف شود و در عوض،سالیانه،چهل هزار دینار به خلیفه بغداد بپردازد.

ولایت ابراهیم بن اغلب

هارون در سال 184 ه با شروط ابراهیم بن اغلب بن سالم بن عقال تمیمی موافقت کرد و او را به عنوان و الی افریقیّه به رسمیت شناخت. (5)عمده ترین مسئله او غلبه بر خوارجِ اباضی

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص88.
2- (2) .طبری،تاریخ الامم و الملوک،ج4،ص648.
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص178.

4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص313،314،یعقوبی،تاریخ،ج2،ص416،417،418.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص93.

طرابلس بود؛ابراهیم بن اغلب،سفیان بن ابی مهاجر را که از زمان هرثمه بن اعین،عامل طرابلس بود در محل خود ابقا کرد؛مردم طرابلس،از سفیان بن ابی مهاجر،ناراضی بوده و در سال 189 ه به زعامت ابراهیم ابن سفیان تمیمی بر علیه او شوریدند و ابراهیم بن سفیان را به عنوان و الی طرابلس تعیین کردند؛اما ابراهیم،آن را نپذیرفت و پسرش عبدالله را به سال 196 ه به عنوان عامل طرابلس فرستاد؛ولی مردم وجند،بر او شوریدند و او را از طرابلس اخراج کردند؛ابراهیم بن اغلب ناگزیر،بار دیگر سفیان بن ابی مهاجر را به عنوان و الی طرابلس منصوب کرد. (1)

در این دوران،اباضیه طرابلس از قبیله بزرگ«هوّاره»و از ابی منصور(صاحب جبل نفوسه)اطاعت می کردند که تابع امامت اباضیه تاهرت بود؛آنان در 196 ه بر عامل طرابلس شوریدند و اقدامات او را برای سرکوب قیام اباضیه،با شکست مواجه ساخته و طرابلس را تصرف کردند. (2)خبر این رویداد به ابراهیم بن اغلب رسید؛او پسرش عبدالله را با سپاهی،جهت بازپس گرفتن طرابلس فرستاد؛وی شهر را بازپس گرفت و اوضاع طرابلس آرام شد؛ (3)اما اباضیه طرابلس از ستم عبدالله،به عبدالوهاب بن رستم(امام اباضی)در تاهرت پناه بردند و از او کمک خواستند؛بدین ترتیب قبایل مختلف اباضی بربر متحد شدند و طرابلس را در محاصره گرفتند. (4)در حین محاصره،خبر مرگ ابراهیم بن اغلب رسید (5)و عبدالله مجبور شد تا با اباضیه مصالحه کند؛بنابر پیمان صلح قرار شد که شهرِ طرابلس در سمتِ داخلِ دیوار واز سمت دریا محدوده حکومت عبدالله بن ابراهیم بوده و خارج از دیوار تاسُرت از آن اباضیه باشد؛بدین سان،همه اراضی طرابلس در اختیار اباضیه قرار گرفت.

عبدالله بن اغلب،سفیان ابن ابی مهاجر را برای بار سوم به عنوان عامل طرابلس تعیین کرد و در سال 197 ه به قیروان رفت و برادرش(زیاده الله)حکومت را تسلیم او کرد. (6)

1- (1) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 3 مراجعه شود.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص93.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص339.
4- (4) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص146.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص391،392.

6- (6) .الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص146؛ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج5،ص339.

از نخستین اقدامات دولتِ اغلبی،جهت تثبیت حاکمیت خود،بنای شهرِ جدید بود تا از تعرض مخالفان جدی داخلی خود در امان باشد؛ابراهیم بن اغلب از فقها و سرداران نظامی(عمران بن مجالد و حمزه بن سَبَّال و عامربن معمر)که همواره در حال کارشکنی پنهانی و برپایی شورش علیه او بودند،رنج می برد و لذا شهر جدید عباسیّه را در سال 184 ه ساخت و مخفیانه به آن شهر رفت. (1)و بعد از دوازده سال و چند ماه در سن پنجاه و شش سالگی در قیروان درگذشت. (2)

از ابراهیم بن اغلب به عنوان حافظ قرآن،فقیه،دانشمند و ادیب و شاعر نام برده اند. (3)

عبدالله بن ابراهیم بن اغلب بعد از مرگ ابراهیم به ولایت رسید و از آغاز،بنای ستم با رعیت را گذاشت. (4)او با امان نامه و تطمیع و حیله و وساطت فقیه(یحیی بن سلاّم)،سردار اغلبی(عمران بن مجالد)را پذیرفت؛ ولی او را در سال 200 ه به قتل رساندو لذا یحیی بن سلاّم افریقیّه را ترک کرد و به مصر رفت. (5)ظلم مالیاتی عبدالله اول،باعث شورش گسترده مردم شد و آنها به رهبری حفص بن حمیدبن جزری قیام کردند؛ (6)شدت مظلومیت مردم به حدی بود که ناله و نفرین آنها را در مرگ زودرس این امیر ظالم اغلبی مؤثر دانسته و آن را علت اصلی مرگ او نوشته اند؛گفته شد با نفرین ابن حمید و پیروان او قرحه ای در پشت گوش آن امیر اغلبی پیدا شد که سرانجام باعث مرگ او در شانزده ذی الحجه سال 201 ه بعد از پنج سال و یک ماه حکومت گردید؛سراسر حکومت اغلبیان،شاهد شورش های فراگیر و مستمر و مزمن داخلی است که بخش اعظمی از هزینه این دولت نظامی را به خود اختصاص داده بود و اساساً فلسفه وجودی دولت اغلبی،حفظ حاکمیت خلافت عباسی در منطقه ای

1- (1) .الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص153؛بلاذری،فتوح البلدان،ص235؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص92،93؛ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص7ص10،105،106؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص187.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص95.
3- (3) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص176؛ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص13.

4- (4) .الاغالبه،ص36.
5- (5) .ابن ابّار،الحله السيراء،ج1،ص105.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج5،ص314؛ابن ابّاز،الجله السيراء،ج10،ص163؛البيان المعرب،ج1،ص95.

شورش خیز بود که هیچ کس قادر به حل نهایی آن و کنترل و رفع شورش نبود؛چنان که گذشت،چند خاندان در این منطقه از سوی عباسیان،عهده دار این امر بودند؛خانواده اغلبی،موفق ترین آنها بود که تأسیس دولت به نام عباسیان در چنین وضعیتی را پذیرفت و در حقیقت،وجه اهمیت اغالبه-که هنوز جای پژوهش دارد-بررسی سازوکار آشکار و یا پنهانی است که این دولت برای تأسیس دولت بر فراز امواج شورش ها به کار گرفت و چنان که خواهد آمد،ویژگی هر حاکم اغلبی در تعداد شورش هایی است که با آن مواجه بوده است؛با این وصف،از جمله اوصاف کلی در مورد دولت اغلبی این است که نظامیان اغلبی،حجم انبو هی از ثروت،قدرت،مشروعیّت،علم و هنر علمای مهاجر(به ویژه ایرانیان)را با استفاده از قدرت فائقه نظامی در سازمان دولت خود در محدوده دولت اغلبی(از برقه تا بجایه)به کار گرفتند و مانندِ دولت های نظامی شرق اسلامی،چون:«غزنویان»و«سلاجقه»منشأ خدمات تمدنی شدند.

دوران ابراهیم بن اغلب با شورش های زیادی همراه شد،مهم ترین این شورش ها عبارتند از:

1.قیام حمدیس کندی(186ه)از خاندان های اصیل عرب؛ (1)

2.شورش مردم طرابلس از 189 تا 196ه؛طرابلس در دوره حکومت بنیان گذار«دولت اغلبی»آشفته و کانون قدرت نمایی مردم ناراضی،بربرهای اباضی رستمی و نیروهای نظامی شورشی بود؛این وضع،منجر به سقوط شهر به وسیله بربرها شد و هزینه گزافی بر دولت ابراهیم و پسرش عبدالله بن ابراهیم(زیبا)تحمیل کرد؛عبدالله در طی پنج سال حکومت خود(196-201ه)طرابلس را به بربرها واگذار کرد؛

3.قیام عمران بن مجالد(194ه) (2)از سرداران دولت اغلبی؛او فقهای افریقیّه،از جمله اسدبن فرات را بر ضد دولت اغلبی تحریک و قیروان را تصرف کرد؛ (3)بعد از یک سال

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص313؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص33؛رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص189،190.

2- (2) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص104،106؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص313،عمران بن مخلد؛همان،ج5،ص369.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص369؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص32.

نبرد،ابراهیم بن اغلب با کمک مالی خلیفه عباسی توانست شورش ابن مجالد را سرکوب کند که در پی آن سران شورش به ناحیه زاب گریختند. (1)

زیاده الله بن ابراهیم(201223ه)

زیاده اللهِ اول در زمان مأمون(خلیفه عباسی)به سال 201 ه به ولایت رسید (2)و مأمون حکومتش را به وی تبریک گفت و آن را مورد تأیید قرارداد؛از او به عنوان اعلم خانواده اغلبی نام برده اند؛ (3)او در طی پنج سال امارت برادرش(ابوالعباس عبدالله) (4)همه زورگویی های او را با احترام تحمل کرد. (5)

بیشترین شورش های دولت اغلبی در عصر زیاده اللهِ اول به وقوع پیوست؛ عمده ترین این شورش ها عبارت بودند از:

1.شورش ابن صقلبیه؛در سال 217 ه زیادبن سهل صقلبی(معروف به ابن صقلبیّه)قیام کرد و به سرعت سرکوب شد؛ (6)

2.قیام عمروبن معاویه؛وی که پیش تر در سال 194 ه بر ابراهیم بن اغلب شوریده بود؛در سال 208 ه در شهر قصرین بر علیه زیاده اللهِ اول قیام کرد و سرانجام توسط ابوهارون موسی،سردار اغلبی دستگیر و کشته شد. (7)

3.قیام طُنْبُذی؛منصوربن نصر طُنْبُذی و الی طرابلس در زمان اغالبه،در سال 209 ه به خون خواهی عمروبن معاویه قیام کرد و مردم به او پیوستند؛زیاده اللهِ اول،بارها به طُنْبُذه لشکر کشید؛ولی طنبذی او را شکست داد و موفق شد در کنار دولت اغلبی،دولت

1- (1) .همان،ج5،314؛بلاذری،فتوح البلدان،ص235؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص145.
2- (2) .همان،ص432،433،ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص95.
3- (3) .الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص147؛ابن ابّاز،الحله السیراء،ج1،ص163.

4- (4) .رقیق قیروانی،تاریخ افریقیه و المغرب،ص199.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص95.
6- (6) .عبدالوهاب،ورقات،ج3،ص282.
7- (7) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص110؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص97،98؛الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص191.

کوچک مستقلی ایجاد کند و به نام خود سکه بزنند؛ (1)شورش طنبذی به علت اختلاف بین سران آن و در پی قتل منصور،در سال 211 ه ناکام ماند.

4.فتح صقلیه؛جزیره صقلیه (2)همواره از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود؛مسلمانان از آغاز ورود به مدیترانه،ده ها غزوه دریایی برای تصرف صقلیه انجام دادند. (3)در دوره اغلبی اولین بار در سال 189ه(805 م)ابراهیم بن اغلب با حاکم صقلیه-کنستانتین-پیمان صلح ده ساله بست. (4)در سال 196 ه امپراتوری بیزانس پیمان صلح را نقض و با سپاهی به فرماندهی حاکم صقلیه به جنگ اغالبه رفت. (5)

در سال 198 ه پیمان صلح جدید منعقد شد (6)و در سال 212 ه زیاده اللهِ اولِ اغلبی،با استفاده از موفقیت شورش توماس صقلابی (7)علیهِ بیزانس و همکاری فیمی(وفیمه) (8)فرمانده ناوگان بیزانس در مدیترانه (9)(و پناه بردن او به اغالبه)با سپاهی به فرماندهی اسدبن فرات از«بندر سوسه»به صقلیه حمله کرد؛ (10)در این زمان،بندرگاهِ سوسه و دارالصناعه آن،از مراکز بزرگِ عملیات نظامی در سراسر مدیترانه غربی و اروپا بود؛در دوره اغلبی تا عمق ایتالیا و سواحل مدیترانه غربی،تحت نفوذ نیروهای اغلبی قرار داشت؛آنها یک بار وارد رُم شدند و بعد از دو ماه توقف،آن جا را ترک کردند و سه روز بعد در«بندر مازر» (11)نیروهای مسلمان پیاده شده (12)و در جنگ بزرگی،رومیان را شکست

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص433،435؛ ورقات،ج3،ص283،ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص99-102.
2- (2) - .Sicil.
3- (3) .همان،ج5،ص436،437.
4- (4) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص183.
5- (5) .سالم و عبادی،تاریخ البحریه الاسلامیه فی حوض البحر الابیض المتوسط،ص987.
6- (6) .الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص456؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص183.
7- (7) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص185.
8- (8) - .Euphemius.
9- (9) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص188.

10- (10) .به قسمت ضمائم تصویر شماره 6 مراجعه شود.
11- (11) .Mazer.
12- (12) .الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص473،475.

دادند و صقلیه را فتح کردند؛فتح صقلیه،باعث شد تا بسیاری از شورشیان افریقیّه،عزم جهاد کنند و این ناحیه،روی آرامش به خود ببیند؛صقلیه در دوره اغلبی به وسیله و الیان منصوب از سوی دولت اغلبی اداره می شد.

5.سرکوب قیام فضل بن ابی عَنبر؛این رویداد،در سال 218 ه در«جزیره شُریک»، (1)(از جزایر تونس)به وقوع پیوست که با کشتار گسترده مردم به دست نظامیان اغلبی همراه بود.

ابوالعباس(226242ه)

محمدبن ابوعقال اغلب بن ابراهیم بن اغلب(223226ه)ملقب به«خزر»در پنجاه سالگی به امارت رسید؛محمدبن اغلب،شورش قفصَه را در سال 224 ه سرکوب نمود؛ (2)او هم چنین خرید و فروش نبیذ(شراب)را در قیروان ممنوع کرد. (3)بعد از مرگ ابوعقال در 226 ه پسر او،محمدبن ابوعقال اغلب بن ابراهیم،معروف به ابوالعباس(226-242ه)در سن بیست سالگی به امارت افریقیّه رسید و بر مسند قدرت تکیه زد؛امور دولت او در اختیار خاندان«بنی حُمید»بود؛ (4)فتح قصریانه(مرکز قدرت رومی ها در صقلیه)از جمله حوادث مهم دوره امارت ابوالعباس به سال 238 ه بود؛ جهاد در صقلیه در سراسر دوران اغلبی هم چنان ادامه داشت؛ (5)در این دوره،نیروی های رومی صقلیه،هم چنان از سوی«بیزانس»حمایت می شدند.

عمده ترین شورش های زمان محمدبن اغلب عبارتند از:

1.شورش ابوجعفر،احمدبن اغلب(برادر امیر اغلبی:محمدبن اغلب)؛این قیام،در 231 ه بر علیه خاندان«بنی حُمید»رخ داد که منجر به قتل محمدبن علی بن حمید(وزیر

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص105؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص40.
2- (2) .همان،ج1،ص107.
3- (3) .خرید و فروش و استفاده از نبیذ از مسائل جنجالی دوره اغلبی است که در محافل عمومی،سیاسی،نظامی و فقهی،همزمان مطرح بود؛ یکی از امرای اغلبی،خرید و فروش آن را در«رقاده»شهر سلطنتی،برای

نظامیانش آزاد گذاشت تا آنها صفا کنند؛اما در«قیروان»به فتوای برخی فقها برای عموم مردم،حرام شمرده شد.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص107،108.
5- (5) .غزوه السریه به سال 251ه(سریه الف فارس)و غزوات 252 و 254-257ه؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص114،115؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص113،114.

ابوعقال)و برافتادن نفوذ خاندان بنی حمید از دولت اغلبی شد و همه امور افریقیّه به دست ابوجعفر افتاد؛ (1)رفتار ستمگرانه ابوجعفر احمد،خشم مردم و فقهای مالکی را برانگیخت و در پی آن،آنان در سال 232 ه بر علیه او قیام کرده،او را به عراق تبعید نمودند و بدین ترتیب،امور افریقیّه به محمدبن اغلب بازگشت. (2)

2.شورش سالم بن غلبون(233ه)؛سالم از خانواده اغلبی و حاکم زاب بود؛ امیر افریقیّه،خفاجه بن سفیان را برای سرکوب او فرستاد و سالم در پی وقوع جنگ کشته شد. (3)

3.شورش قُوَیْبَع در تونس(234236ه)؛این شورش نیز،مانند سایر شورش های دوره اغلبی،از حمایت مردم و فقهای مالکی برخوردار بود که از ظلم اغالبه به ستوه آمده بودند؛ (4)محمد اول،لشکری به سرداری خفاجه بن سلیمان به تونس فرستاد و شورش قویبع را سرکوب کرد. (5)

4.شورش«بربرها»؛طرابلس از آغاز حکومت اغلبی،کانون شورش بربرها بود و امرای اغلبی با آنها مدارا و گاهی به شدت آنها را سرکوب می کردند؛بربرهای«هوّاره»در طرابلس به سال 245 ه از پرداخت مالیات خودداری کرده و بر علیه حکومت شوریدند؛اما به وسیله نیروهای عبدالله بن محمدبن اغلب(عامل طرابلس)قیام آنان سرکوب شد.

محمدبن اغلب،بعد از شانزده سال حکومت،سرانجام در سی و شش سالگی در دوم محرم سال 242 ه وفات یافت و حکومت به برادرزاده او،احمدبن محمدبن ابی عقال اغلب (6)(242-249ه)که جوانی بیست ساله بود رسید؛ساخت پادگان های ساحلی برای جلوگیری از حملات رومیان،آبگیرها و آب انبارها،از جمله اقدامات عمرانی او بود؛انجام این گونه خدمات از او چهره ای مقدس در نزد مردم ساخت؛ (7)ابوابراهیم احمد

1- (1) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص169،170،182،ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص107-109.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص108.

3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص99؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص109،110.
4- (4) .الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص276.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص102؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص110.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص112.
7- (7) .ابن عذاری می نویسد:ابوابراهیم،در سال 245 ه،اموال زیادی را صرف خدمات عمرانی کرد تا کفاره کلمه کفرآمیزی که در حال مستی گفت،باشد؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص113.

سرانجام در سال 249 ه درگذشت. (1)و بعد از مرگ وی،برادر او زیاده اللهِ دوم(ابومحمد زیاده الله بن محمدبن اغلب،(249-250ه)حدود یک سال حکومت کرد و در سال 250 ه درگذشت و حکومت اغلبی به برادرزاده او ابوعبدالله محمدبن احمد(ابوالغرانیق)که تنها چهارده (2)سال داشت رسید.

ابوالغرانیق(250-261ه)

ابوالغرانیق،در آغاز حکومت،با شورش داخلی بربرها و هجوم نیروهای بیزانس در دریای مدیترانه مواجه شد؛دوران طولانی او به جنگ های خارجی و شورش های داخلی گذشت؛ابن عذاری می نویسد:اشتغال به لذات،بر او غلبه کرد؛اطلاق لقب«ابوالغرانیق»بر او مؤید چنین مطلبی است؛امارت ده ساله او،معاصر چند خلیفه عباسی(مستعین بالله،المعتز،المهتدی و المعتمد)بود (3)و مهم ترین حادثه دوران وی،شورش بربرهای ولایت زاب بود که لشکر ابوخفاجه محمدبن اسماعیل،برای سرکوب آن رفت و شکست خورد؛ (4)و ابوخفاجه کشته شد.

«جزیره مالطه»در 255 هجری فتح شد. (5)ابن اثیر در حوادث 257 ه از لشکرکشی به مالطه،به وسیله نیروی محمدبن خفاجه(صاحب صقلیه)خبر داده،که باعث شکست محاصره روم و آزادی این جزیره شد؛عیاشی امیر اغلبی و ستم او بر مردم،به جایی رسید که مردم و علما علیه او شوریدند؛ محمد دوم،بر اثر بیماری طولانی به«میت»معروف شد و به سال 261 ه در 24 سالگی مرد (6)و امارت اغلبی به ابراهیم بن احمدبن محمدبن اغلب بن ابراهیم بن اغلب(ابراهیم دوم)رسید.

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص66.
2- (2) .به دلیل شدت علاقه او به شکار پرنده ای به نام غرانیق چنین لقبی به او اطلاق شد؛ر.ک:ابن ابّار،اکله السیراء،ج1،ص171.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص116.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص143.
5- (5) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج2،ص281؛الزاوی،تاریخ فتح العرب فی لیبیا،ص150؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص145.

6- (6) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص116؛سراج،الحلل السندسيه فى اخبار التونسيه،ج2،ص10؛الزاوى،تاريخ الفتح العربى فى ليبيا،ص150.

مورخان،حکومت ابراهیم دوم را به دو دوره عادلانه و ظالمانه تقسیم کرده اند. (1)او شهر رقادّه را در 264 ه ساخت و پایتخت دولت اغلبی را از قیروان به آن جا منتقل ساخت؛ (2)ابراهیم دوم،به سال 281 ه،تونس را پایتخت دولت اغلبی قرارداد و در سال 283 ه دوباره به پایتخت سابق(رقاده)بازگشت؛ (3)بدین سان،دوران بیست و هشت ساله حکومت او،آینه اعمال متضاد و رفتار متناقضِ ابراهیم دوم است؛ادامه جهاد با«روم»بر سر صقلیه،سرکوب بربرها،ظهور داعی فاطمی،سه جریان حاکم بر دولت اغلبی در دوران زمامداری او بود.

سراسر دوران ابراهیم دوم،با برخوردهای گسترده مردمی و قتل عام مواجه بود؛از علل عمده این شورش ها،علت اقتصادی بود؛اسراف در هزینه های لشکرکشی و عیّاشی و شهرسازی باعث قحطی در افریقیّه شد و اوضاع فلاکت باری را برای دولت اغلبی به وجود آورد،به طوری که منجر به جنون ابراهیم دوم شد. (4)

مردم زاب در سال 268 ه در اثر ناتوانی از پرداخت مالیات به دولت اغلبی به دستور ابراهیم دوم قتل عام شدند؛ (5)در سال 280 ه زیاده الله دوّم،فرمان داد تا مردم،بردگان و اسب های خود را به دربار اغلبیان تحویل دهند؛بدین ترتیب،شورش سراسر افریقیّه را فرا گرفت؛اما ابراهیم دوم،شورش سراسری افریقیّه را طی سال های 280 و 281 ه با قدرت تمام سرکوب کرد. (6)

از جمله مشکلات دولت اغلبی،بربرها بودند که در دوره ابراهیم دوم،چند بار با این دولت درگیر شدند؛بربرهای افریقیّه،به ویژه در منطقه زاب و طرابلس در سراسر

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص132؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص239.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص273؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص117.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص129؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص154.

4- (4) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص319،221؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص119؛فاسی،الانیس المطرب،بروض القرطاس،ص96.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص312؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص116،119.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص123،124،129؛ اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص241.

حکومت اغلبیان با این دولت درگیر بودند و در مواردی،با دولت مرکزی همکاری می کردند از جمله در موارد ذیل:

1.در حمله عباس بن احمدبن طولون در سال 266 ه به طرابلس،بربرهای«اباضی»قبیله«نفوسه»به فرمانده سپاه اغلبی(احمدبن قُرهُب)پیوستند و سپاه ابن طولون را قلع و قمع کردند و از طرابلس متواری ساختند؛ (1)

2.بربرهای منطقه باجه در سال 268 ه در سپاهی به فرماندهی حاکم باجه(حسن بن سفیان)شوریدند؛ (2)که در پی آن محمدبن قُرهُب،حاجب ابراهیم دوم اغلبی،قبایل بربر باجه را سرکوب کرد. (3)

3.بربرهای«لواته»در باجه در سال 269 ه شوریدند و پیش از آن در سال 268 ه شهر قَرنِه را تصرف کردند؛ابن قُرهُب که برای سرکوب آنها رفته بود در مصاف با بربرها کشته شد. (4)

زمینه های سقوط ابراهیم دوم

نابسامانی اقتصادی و اختلال در امرِ سکه،باعث شورش عمومی مردم شد؛ آنها،بازارها را تعطیل کردند،آن گاه دسته جمعی به رقاده رفته،در مسجد جامع گرد آمدند و بر علیه ابراهیم شعار دادند و فرستاده او را سنگ باران کردند؛این شورش به«قیام دراهم»معروف شد.

اصلاحات مالی ابراهیم دوم و ضرب سکه نقره ای جدید،باعث ایجاد آشوب بین بازرگانان شد. (5)ابراهیم دوم بعد از مذاکراتی که به همراه جانشین خود نَصربن صَمصامَه با شورشیان انجام داد،قائله دراهم را پایان داد (6)و دینار جدیدی به نام«عاشریه»ضرب کرد.گویا حبس و قتل قاضی القضات افریقیّه با این شورش مرتبط بود.

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص282،283؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص119.
2- (2) .همان،ص312؛یاقوت حموی،معجم البلدان،ص106.
3- (3) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص324،325،ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص118،احمدبن قُرْهب.

4- (4) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص325،326.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص120؛الزاوی،تاریخ فتح العربی فی لیبیا،ص150.
6- (6) .همان،ص120،121؛ابی الضیاف،اتحاف اهل الزمان،ج1،ص142،143.

قتل عام غلامان پایتخت و فقها،علمای بزرگ و رجال سیاسی نزدیک به ابراهیم دوم،به دستور این امیر اغلبی،حکایت از ترس او از جناح های مختلفِ قدرت در مغرب که در افریقیّه فعال شده بودند می کرد،که او را مجبور به تصمیم های عجولانه و از روی هوی و هوس در حذف نیروهای نزدیک به خود کرد: (1)قتل طبیب مخصوص و حاجب دربار از این جمله است.

روی آوردن ابراهیم دوم به پیروی از قول منجمان در امور سیاسی،وجود تشنج و اضطراب حاکم بر دارالاماره اغلبیان را تأیید می کند؛ابراهیم دوم،به پیش گویی منجمان که او به دست یکی از غلامان خود کشته خواهد شد (2)ترتیب اثر داده و دستور داد تا تمام غلامان صقلبیه شهر رقاده را در سال 280 ه قتل عام نمودند و بردگان سیاه را جانشین آنها کردند؛ (3)از جمله اقدامات نابخردانه سیاسی ابراهیم،کشتار فقها و امرای دربار بود.او در طول سال های 278،277،276،275 و 279 ه گرو هی، (4)از جمله قاضی القضات،حاجب،دبیر و پزشک مخصوص خود را کشت؛ (5)از جمله قتل عام های سیاسی او کشتار مردم تونس به سال 280 ه است؛ (6)قتل عام مردم و سرکوب شورش های بزرگ،اوضاع متزلزلی را برای دولت اغلبی به وجود آورد؛از جمله حوادثی که نقش اساسی در سقوط دولت اغلبی داشت،قتل عام«بَلَزْمه»بود:کشتار عرب های ساکن در قلعه بلزمه را مورخان از مهم ترین عوامل فروپاشی دولت اغلبی می دانند. (7)

ستم ابراهیمِ دوم به حدی رسید که معتضد(خلیفه عباسی)طی نامه ای تهدیدآمیز به او اخطار داد که اگر از کارهایش دست نکشد،امارت افریقیّه را به پسر عموی او،

1- (1) .ابن عذاری می نویسد:ابراهیم دوم،گرو هی از اهل افریقیّه را بَطَراً و شهرةً کشت؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص112.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص132،123؛ابی الضیاف،اتحاف اهل الزمان،ج1،ص143.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص122.
4- (4) .اسحاق بن عمران،طبیب معروف به تسم ساعه و حاجب خود،فتح را به وضع بدی کشت.

5- (5) .ابن خطیب،اعمال الاعلام،ج3،ص30،32؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص321،322.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص123،124.
7- (7) .عبدالرزاق،الاغالبه،ص240.

ابوالعباس محمدبن زیاده الله دوم،عامل طرابلس خواهد داد. (1)ابراهیم دوم،کمر به نابودی جانشین احتمالی خود بست و هنگامی که در مسیر حمله به طرابلس بود با بربرهای«نفوسه»درگیر شد و در کنار قلعه قدیمی«مانو»جنگی رخ داد که طی آن،خلق انبو هی از«بربرهای اباضی»و بزرگان آنها کشته شدند. (2)

فرستاده خلیفه بغداد،در سال 288 ه وارد تونس شد و از ابراهیم خواست که امارت افریقیّه را به پسرش واگذار کند و خود،راهی حج شود و گویا هدف واقعی مأموریت فرستاده خلیفه بغداد،مذاکره با ابراهیم دوم در خصوص فعالیت های«داعی شیعی»(ابوعبدالله صنعانی)در بین قبایل«کُتامه» (3)بوده است؛ (4)ابراهیم دوم،بعد از این مذاکره از قدرت کناره گرفت و توبه کرد و امارت را در 289 ه به پسرش ابوالعباس عبدالله داد و به قصد جهاد به صقلیه رفت و در 289 ه در قلوریه درگذشت. (5)

ابوالعباس عبدالله(289290ه)سعی کرد تا حدی آثار جنایت و فساد پدرش را جبران کند و حکام ولایات را تغییر داد.در زمان این امیر،داعی شیعی(ابوعبدالله حسین بن احمد محمد)معروف به مُعلم صنعانی یا مشرقی،در سال 280 ه همراه حجاج قبیله«کُتامه» (6)وارد افریقیّه شد و در شهر إکجان(ایکجان)مستقر (7)و به تبلیغ و دعوت فاطمیان پرداخت؛ حاکم میله(موسی بن عباس)از فعالیت های او با خبر شد؛اما پنداشت که او معلمی بیش نیست. (8)

1- (1) .فقها و بزرگان افریقیّه نیز او را تهدید می کردند؛از جمله نامه شیخ ابی الاحوض به او است که خطاب به ابراهیم نوشت:یا فاسق!یا جائر!یا خائن...و عن قریب یعایق مقعدک من جهنم...؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص130.

2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص130،129؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص154.

3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص133،131؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص160؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص68؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص357.

4- (4) .ابن الضیاف،اتحاف اهل الزمان،ج1،ص147؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص48.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ص256،257؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص160.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص124؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص246.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص451؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص680.
8- (8) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص248.

فعالیت های ابوعبدالله در اکجان و تازرُوت (1)مؤثر واقع شد و او توانست شهر میله را تصرف کند. (2)

داعی فاطمی در 290 ه در مقابل نخستین حمله عبدالله دوم،امیر اغلبی به فرماندهی برادرش ابوعبدالله محمد معروف به احول(حَوَال)،نتوانست مقاومت کند و شهر میله از تصرف او خارج شد. (3)«اغلبیان»از هر راهی درصدد کنترل پیشرفت«شیعیان»بودند؛از جمله ابن معتصم(منجم دربار اغلبی)کوشید تا داعی فاطمی را با تطمیع از ادامه تبلیغ در افریقیّه منصرف کند؛اما ریشه های تبلیغ شیعی،چنان استوار بود که در کنار اوضاع بسیار متشنج دولت اغلبی زمینه گسترش هر چه سریع تر نهضت«فاطمیان»را فراهم ساخت و ماشین جنگی اغالبه که تاکنون بر همه شورش ها غلبه کرده بود؛در برابر این فاطمی شکست خورد و طلسم آن باطل شد.

آخرین امرا و سقوط دولت اغلبی

با مرگ ابراهیم دوم،مردم با عبدالله دوم،پسر او بیعت کردند؛ (4)«اغلبیان»در دومین حمله به داعی شیعی در 290 ه از او شکست خوردند. (5)احول در سومین نبرد خود در سال 290 ه با داعی شیعی نیز،نتوانست کاری از پیش ببرد و به شهر طُبنه عقب نشینی کرد. (6)عبدالله دوم در سال 290 ه،به وسیله پسرش زیاده الله فرمانده سپاه مستقر در صقلیه کشته شد این امر اوضاع دولت اغلبی را دگرگون کرد؛ اختلاف خانوادگی سقوط اغالبه را آسان نمود.

زیاده الله سوم؛زیاده الله بن عبدالله بن ابراهیم(290-296)با قتل پدر به قدرت رسید و با وعده و وعید از خویشان خود و بزرگان دربار بیعت گرفت (7)و سپس،همه اعضای

1- (1) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص699.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص452،455.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص414،415؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص613.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص133.

5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص44.
6- (6) .همان،ص44؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص716.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص135؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص243.

خاندان اغلبی را به جزیره«کَرّاث»تبعید نموده و به قتل رساند. (1)در این بین،قتل ابوعبد الله(احول)به وسیله پسرش زیاده الله سوم،برای داعی فاطمی بسیار خوشایند بود. (2)

زیاده الله بعد از قتل عامِ خاندان اغلبی به جلب رضایت مردم و فقهای مالکی پرداخت و خود را مدافع«مذهب مالکی»اعلام کرد (3)و به اصلاحات اداری و دیوانی و عزل و نصب وزرا اقدام کرد؛او کوشید تا از نیروی فتوای فقهای اهل سنت،«فاطمی ها»را محدود کند و اهل سنت را از«شیعیان»بترساند؛وی به همین منظور،فقها را وادار کرد به کفر ابوعبدالله شیعی داعی فاطمی،فتوا دهند:خطرِ داعی فاطمی،موجودیتِ دولت اغلبی را تهدید می کرد؛آخرین امیر اغلبی زیاده الله سوم،همه فقهای افریقیّه را به پایتخت دعوت کرد و در سال 291 ه در جلسه ای از آنان در مقابله با«داعی فاطمی»کمک خواست؛آنها نیز،داعی را کافر و مردم را به جهاد علیه او فرا خواندند؛ (4)با وجود شدت ظلم و فساد زیاده اللهِ سوم و جاذبه شعارهای مهدویتی ابوعبدالله شیعی،این رأی شورای فقهای قیروان،مورد توجه مردم افریقیّه قرار نگرفت؛ (5)داعی،یکی پس از دیگری شهرهای افریقیّه را تصرف می کرد؛سطیف را در اواخر سال 291 ه گرفت و در نبردی در روستای کیونَه،چهل هزار نیروی اغلبی را در هم شکست؛ (6)دولت اغلبی در آخرین نفس های عمر خود،پس از شکست سطیف و کیونَه،به خلافت عباسی متوسل شد و امیر اغلبی دو هیئت به سال 291 ه و 295 ه به بغداد فرستاد؛اما هیچ زمینه ای برای نجات دولت اغلبی از سراشیبی سقوط باقی نمانده بود و داعی شیعی،هم چنان با قدرت،آخرین دژهای مستحکم دولت اغلبی را تسخیر می کرد:طبنه،باغایه و سپس أُربُس،از جمله دیگر شهرهای افریقیّه نیز سقوط کردند؛در سال 293 ه داعی شیعی،شهر طنبه مرکز ایالت زاب

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص444.
2- (2) .ابن خطیب،اعمال الاعلام،ج3،ص37،38؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص243؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص444.
3- (3) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص625.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص135-137.
5- (5) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص726،727.

6- (6) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص148،149؛اسماعيل عبدالرزاق،الاغالبه،ص354.

را تصرف کرد؛او در سال 296 ه در نبرد اربُس در کنار«قلعه اربُس»با سپاه اغلبی(به فرماندهی ابراهیم بن احمد اغلبی)پسر عموی زیاده الله سوم به جنگ پرداخت (1)و شکست سختی به سپاه اغلبی وارد کرد؛زیاده الله سوم،با خبر شکست اربس،در سال 296 ه،همراه سه هزار تن از همراهانش از رقّاده گریخت. (2)ابراهیم بن احمد،سردار سپاهِ شکست خورده در جنگ اربس نیز،به او پیوست؛ (3)پس از شکست اربس،بزرگان قیروان در 29 جمادی الثانی سال 296 ه نزد ابوعبدالله شیعی رفته و شهر را تسلیم وی کردند و زیاده الله به قاهره فرار کرد؛با مرگ زیاده اللهِ سوم که در مصر به امید کمک خلیفه عباسی به سر می برد،«اغلبیان»از صحنه روزگار محو شدند. (4)

1- (1) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ص106؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص445؛ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص175؛سراج،الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،ج2،ص11.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص147،152؛الزاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبیا،ص158.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص458،459.
4- (4) .همان،ص445،446.

6-فرهنگ و تمدن اسلامی در دوره اغلبی

اشاره

عصر دولت اغلبی را که صد سال به درازا کشید،باید نخستین دوره شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی در افریقیّه دانست؛«اغلبیان»،دربارِ باشکو هی داشتند و در کاخ های متعددی که بنا کردند،امور افریقیّه را دور از چشم عموم مردم اداره می کردند؛منابع متعدد،گزارش های مفصلی از اوضاع کاخ های امرای اغلبی،عیّاشی و می گُساری آنها نقل کرده اند. (1)

اغلبیان،امور کشور را از طریق شخصیت های برجسته اداره می کردند و آنها را«وزیر»می نامیدند. (2)جانشین امیرِ اغلبی،«بدیل»نام داشت. (3)منصب وزارت،سال ها در خاندان«بنی حُمید»امری موروثی بود؛ (4)«حاجب»،امور کاخ امرای اغلبی را به عهده داشت؛نصربن صَمْصَامَه،از جمله حاجبانِ مشهور دوره اغلبی بود؛ (5)امور شهر نیز به دست«عمّال»که از سوی امیر اغلبی و از بین اعضای خانواده او تعیین می شدند،اداره می شد. (6)

دواوینِ خراج،سکه،برید،جند،خاتم،کشف و دارالطراز از جمله دواوین مطرح در دولت اغلبی بود (7)و مرکز آن در کنار جامع قیروان قرار داشت؛دیوان خراج،از مهم ترین

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص143؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص263.
2- (2) .عبدالوهاب،بساط العقیق،ص47.
3- (3) .همان.
4- (4) .مخلوف،شجره النور الزکیه،ج2،ص119.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص120،121؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص77.
6- (6) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص165.
7- (7) .همان،ص783؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص75،76.

دواوین افریقیّه محسوب می شد؛ (1)خراج افریقیّه در زمان«مأمون»خلیفه عباسی،سالانه به سه میلیون دِرهَم می رسید؛ (2)در دیوانِ سکه(از دواوین اصلی اغلبیان)،سکه هایی مشترک که روی آن کلمه«اغلب»و در طرف دیگر آن نام«خلیفه عباسی»حک شده بود ضرب می شد. (3)در سال 189 ه ابراهیمِ اول اغلبی سکه خاصی زد که روی آن فقط کلمه«الخلیفه»و نام امیر اغلبی ضرب شده بود. (4)

ناوگان دریایی اغالبه که مانع بزرگی در برابر رومیان بود؛همه جزایر مدیترانه را تصرف کرد و بر سراسر مدیترانه مسلط شد. (5)در بین امرای اغلبی،ابراهیم اول،بیشترین تلاش را صرف توسعه نیروی دریایی انجام داد؛ (6)بسیاری از شهرهای افریقیّه از جمله تونس،بجایه و سوسه از مهم ترین مراکز کشتی سازی و عملیات دریایی بودند.

در رأس«دیوان قضا»،قاضی افریقیّه که مقام«قاضی الجماعه»را برای خود قائل بود،قرار داشت؛قاضی افریقیّه توسط امرای اغلبی،از بین فقهای«مالکی»و«حنفی»تعیین می شد و دارای مسئولیت گسترده ای بود؛ (7)معمولاً قضات افریقیّه این منصب را با کراهت و گاهی به زور می پذیرفتند. (8)در عین حال،رقابتی پنهان نیز،بین آنها در جریان بود؛ (9)سحنون(م240ه)امام مالکی،از جمله مشهورترین«قاضی الجماعه»های افریقیّه در دوره اغلبی بود؛ (10)قاضی الجماعه،ریاست مظالم و حسبه را نیز به عهده داشت و در دارالقضاه،کنار دارالاماره و مسجد قیروان به قضا می نشست. (11)صاحب الصلاه دستیار قاضی القضات

1- (1) .زاوی،تاریخ الفتح العربی فی لیبی،ص141،142.
2- (2) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص784.
3- (3) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص410،411؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص785؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص76.
4- (4) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص75.
5- (5) .غنیمی،موسوعه المغرب العربی،ج2،ص176.
6- (6) .طالبی،الدوله الاغلبیه،ص436.
7- (7) .محفوظ،عنوان الاریب،ج1،ص64؛طالبی،الدوله الاغلبیه،ص785.
8- (8) .اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص110.

9- (9) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص97،109،110؛ الطالبى،تراجم اغلبيه،ص222،243.
10- (10) .الطالبى،تراجم اغلبيه،ص105؛سراج،الحلل السندسيه فى الاخبار التونسيه،ج1،ص271.
11- (11) .الطالبى،الدوله الاغلبيه،ص786.

و در حد مقام او بود. (1)صاحب المظالم،قاضی الانکحه،دبیر قضات،امناء،صاحب السوق،ناظر السوق» (2)(محتسب)،از دیگر کارگزاران دستگاه قضایی اغلبی بود.

«صاحب مظالم»،قاضی دستیار و شخصی غیر از قاضی القضات بود که بر اجرای عدالت نظارت می کرد،اسدبن فرات(213ه)از بزرگ ترین قضات افریقیّه از سال 203 تا 213 ه،قاضی الجماعه دولت اغلبی، (3)در مذهب«حنفی»و«مالکی»مسلط بود (4)و مذهب حنفی را مانند بغداد،مذهب رسمی دولت اغلبی ساخت؛اما افریقیّه،بیشتر شاهد گسترش مذهب مالکی بود چرا که در این سرزمین،بزرگ ترین حاملان فقه مالکی،چون:ابوالحسن علی بن زیاد تونسی (5)و عبدالله بن فروخ فارسی (6)و بهلول بن راشد زندگی می کردند؛امام سحنون قاضی الجماعه دولت اغلبی،مذهب مالکی را مذهب رسمی دولت اغلبی نمود؛اندیشه اعتزال سحنون با نوشتن«المدّونه»بزرگ ترین روح مذهب مالکی در افریقیّه شد. (7)

اندیشه«اعتزال»در دوره اغلبی از محبوبیت زیادی بین مردم و رجال دربار اغلبی برخوردار بود (8)و تکفیر،مجادله و درگیری با حنفی مذهبان معتزلی و پیروان مذهب مالک از جمله مسائل مطرح در عصر اغلبی بود؛مسئله خلق قرآن، (9)رؤیت خدا (10)و حلیّت نوشیدن شراب (11)از مهمترین موضوعاتِ مناظره های عصر اغلبی بود؛مأمون،در سال

1- (1) .قضاه قرطبه و علماء افریقیه،ص180،181.
2- (2) .عبدالوهاب،ورقات،ج2،ص413.
3- (3) .سراج،الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،ج1،ص724،737،عبدالوهاب،ورقات،ج2،ص376.
4- (4) .المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص266،267.
5- (5) .همان،ص234.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص122،159؛ الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص786.
7- (7) .المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص345،346؛اسماعیل عبدالرزاق،الاغالبه،ص108،109.

8- (8) .الطالبی،الدوله الاغلبیه،ص264؛المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص204.
9- (9) .الطالبی،ریاض النفوس،ج1،ص287.
10- (10) .همان،ص264؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص119.
11- (11) .همان،ص268؛چند نسخه از کتاب ابوسحق ابراهیم بن قاسم رقیق قیروانی،به نام«قطب السرور فی شرح الانبذه و الخمور»به جا مانده است.

218 ه از زیاده الله اول خواست تا فقها و علمای افریقیّه را در مسئله خلق قرآن امتحان کند، (1)سحنون،از جمله پیشوایان مخالف با مسئله خلق قرآن بود و در عین حال با دولت اغلبی همکاری می کرد و به سال 234 ه قاضی الجماعه دولت اغلبی شد.

تأسیسات

شهرسازی و پیش رفت معماری در دوره اغلبی،در آغاز متأثر از هنر اموی و سپس هنر رومی و ایرانی بود؛گسترش شهرسازی از جمله پدیده های بارز عصر اغلبی است؛اغالبه دو شهر عباسیه(عباسیه اول و دوم)و رقّاده را ساختند و قیروان را به حد اعلای توسعه و شکوفایی رساندند:حفر قنات،ساخت آبگیرها، (2)مساجد،برج ها، (3)قلعه های مرزی،رباطها،جاده ها و ده ها قصر،از جمله کارهای عمرانی دوره اغلبی است. (4)

از مهم ترین تأسیسات عمرانی دوره اغالبه،ساخت«دارالصناعه»در شهر سوسه و تونس بود،زیاده الله اول در شهر سوسه در سال 205 ه،کارخانه ساخت کشتی جنگی احداث کرد؛او از این شهر،در سال 206 ه،برای فتح جزیره«ساردنی» (5)و در سال 212 ه برای فتح صقلیه حرکت کرد؛ (6)کارخانه کشتی سازی تونس نیز،مرکز ساخت کشتی سازی در عصر اغلبی،به ویژه در دوره زیاده اللهِ اول بود. (7)

«رباط»(قلعه نظامی و عبادی در مرزها)از مهم ترین تأسیسات دوره اغلبی است؛احمدبن محمد اغلبی،حدود (8)صد هزار رباط و قلعه مرزی ساخت«رباط المنستیر»که در سال 180 ه ساخته شد،از بزرگ ترین رباطهای اولیه است که تاکنون پابرجاست؛این برج های نگهبانی،نوعی«برید»بود که بر فراز آنها آتش می افروختند،و اخبار از سبته تا

1- (1) .همان،ج2،ص47.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 14 مراجعه شود.
3- (3) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 15 مراجعه شود.
4- (4) .مقدسی،احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم،ص187؛ عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص48.

5- (5) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ص105؛مؤلف مجهول،الاستبصار،ص119.
6- (6) .ابوالفداء،تقویم البلدان،116؛عبدالوهاب،ورقات،ج2،ص22،23.
7- (7) .تیجانی،الرحله التیجانیه،ص6.
8- (8) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص66؛الطالبی،الدوله الاغلبیه،284.

اسکندریه در طول یک شب با آتش منتقل می شد، (1)و تعداد زیادی از این برج ها در عهد ابراهیم دوم بنا شد.

مسجد جامع قیروان،کهن ترین مسجد در غرب اسلامی در سال 50 هجری،توسط عقبه بن نافع ساخته شد و در سال 221 و 248 ه توسط زیاده الله اول،احمدبن محمّد اغلبی و ابراهیم دوّم،بازسازی شد؛مسجد جامع زیتونه در سال 248 ه توسط احمدبن محمد اغلبی و زیاده اللهِ دوم،بازسازی و توسعه داده شد. (2)

علوم و معارف در دوره اغلبی

پیدایش و پیشرفت علوم و معارف دوره اغلبی،مرهون علوم و معارف بیزانسی و یونانی موجود در افریقیّه و هم چنین انتقال علوم و معارف و نهضت علم خواهی و تولید علم از مشرق(بغداد)به افریقیّه بود؛نهضت ترجمه و تأسیس«بیت الحکمه»در دارالخلافه بغداد،در قیروان نیز مورد تقلید امرای اغلبی قرار گرفت و دومین بیت الحکمه جهانِ اسلام در این شهر توسط امرای اغلبی،تأسیس شد؛مهم ترین مأموریت این بیت الحکمه،جمع آوری و ترجمه کتب لاتینی و یونانی به ویژه در زمینه طب به زبان عربی بود؛چند تن از امرای اغلبی که خود مسلط به زبان لاتینی بودند،در این امر نقش بسزایی داشتند؛ (3)اما در حقیقت،مهاجرت انبو هی از دانشمندان ایرانی به قیروان،در تأسیس مرکز علمی بیت الحکمه قیروان تأثیر فراوانی داشت؛چنان که«ایرانی ها»همین نقش را در رابطه با بیت الحکمه بغداد ایفا نمودند و این روح ایرانی بود که در دو نقطه مهم از جهان اسلام منتشر شد و آثار علمی ایرانی از همین طریق در شرق و غرب جهان اسلام منتشر گردید.

«نهضت ترجمه»منجر به شکوفایی علم در زمینه طب،فلسفه،کلام و نجوم شد؛ابن خُنُبس،مترجم زبان یونانی به عربی در دربار زیاده الله سوم اغلبی بود؛ (4)در بیت الحکمه

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص256.
2- (2) .ابن ابی زرع قیروانی،المونس فی التاریخ افریقیه،ص12،17؛ عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص116،118،الدوله الاغلبیه،ص382.

3- (3) .المالکی،ریاض النفوس،ج2،ص159.
4- (4) .عبدالوهاب،العمر،ج1،ص381،40؛ عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص27،30.

کتابخانه بزرگی برپا شد و ابراهیم دوم،جهت خرید و جمع آوری کتب،افرادی را به مشرق فرستاد؛ (1)کتابخانه جامع قیروان و چندین کتابخانه خصوصی دیگر،از جمله کتابخانه ابن جَزَّار،از مراکز بزرگ کتاب در افریقیّه به شمار می رفتند.

در رأس علومِ دوره اغلبی،باید از علم«طب»،«صَیْدَله»و«داروشناسی»نام برد که با پیشرفت های چشم گیری در افریقه روبه رو شد؛طب افریقیّه،حاصل مهاجرت طبیبان ایرانی به افریقیّه و میراث سنتی طب رومی بود؛امرای اغلبی،توجه خاصی به علم پزشکی و نیز پزشکان داشتند و پزشکان حاذق و کتب پزشکی زیادی را از بغداد و مصر به افریقیّه آوردند.اسحق بن عمران، (2)یوحنابن ما سویه؛اسحق بن سلیمانِ یهودی، (3)از اولین اطبای ایرانی بودند که از بغداد وارد قیروان شده و طب افریقیّه را پی ریزی کردند؛حاصل آموزش های طبی در افریقیّه،ظهور تعداد زیادی پزشک در افریقیّه (4)و تربیت افرادی بود که تا حدود زیادی با پزشکی سنتی و انواع داروها آشنا بودند و به فقهای بدن شهرت داشتند. (5)

«اغلبیان»تأسیسات بیمارستانی خاصی که از لحاظ معماری شکل ویژه خود را داشت،در سراسر افریقیّه در حومه شهرهای بزرگ بنا کردند؛ اولین«دمنه» (6)را زیاده الله اول در اطراف قیروان ساخت؛دمنه سوسه در اطراف شهر سوسه توسط ابراهیم دوم و دمنه سفاقس در 235 ه ساخته شد؛مکتب خاصی در علم«صیدله»به وسیله پزشک معروف دوره اغلبی،احمدبن جزّار بنیاد شد؛ (7)«زاد المسافر»کتاب او،در علم صیدله،قرن ها مورد استفاده محافل پزشکی بود و علم داروشناسی با ترجمه این کتاب به ایتالیا

1- (1) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص327؛عبدالوهاب،العمر،ج1،ص74،75.
2- (2) .عکاوی،الموجز فی التاریخ الطب عند العرب،ص244،245.
3- (3) .همان،ص245
4- (4) .همان،ص262؛عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص85.
5- (5) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص372؛بن میلاد،الطب العربی التونسی فی عشره قرون،ص40.
6- (6) .نوعی بیمارستان؛رجوع به مقاله ای از مؤلف در خصوص دمنه.

7- (7) .عكاوى،الموجز فى التاريخ الطب عند العرب،ص255،بن مراد،بحوث فى التاريخ الطب و الصيدله عند العرب،ص7.

منتقل گردید؛ (1)بیشترین منابع اصلی این کتاب ایرانی است و حجم قابل توجهی از واژه های آن فارسی هستند.

در زمینه جغرافیا، (2)تاریخ (3)در علم هیئت و نجوم و احکام نجوم، (4)در ادبیات، (5)نحو، (6)شعر، (7)علوم قرآنی (8)و حدیث (9)(هم زمان با گسترش زبان عربی در افریقیّه)،عصر اغلبی با رونق فوق العاده این علوم مواجه شد؛فلسفه و کلام در افریقیه دوره اغلبی،با وجود تعصب فقهای مالکی،رواج داشت و حتی مکتب ترکیبی خاصی در قیروان،آمیخته از پزشکی و فلسفه،به وجود آمد؛ (10)اسحق بن عمران (11)از جمله بنیان گذاران این شیوه بود؛دوره اغلبی مرحله ای اساسی در شکل گیری کلام متعصب تسنن در افریقیه و مغرب بود.که با حجم انبو هی از جدل همراه است.ابن فرّاء(سلیمان بن حفص) (12)(269ه)،و نیز،ابوبکر قموّدی(300ه)مشهور به فیلسوف، (13)از جمله متکلمان معروف دوره اغلبی بودند که آثاری از آنها به جا مانده است.

چکیده دولت اغلبی در افریقیّه

استقلال دولت اغلبی،آخرین تلاش خلافت عباسی جهت حفظ مغرب از سقوط کامل

1- (1) .عکاوی،الموجز فی التاریخ الطب عند العرب،ص256.
2- (2) .المالکی،ریاض النفوس،ج1،ص381.
3- (3) .سراج،الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،ج1،ص737،742؛ الدیباج المذهب،ج1،ص217؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص108،129،139؛معجم مؤلفین التونسیین،ج5،ص126،127،ج3،359.
4- (4) .عبدالوهاب،العمر،ج1،ص38،39؛ عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص252،254.
5- (5) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص95
6- (6) .سیوطی،بغیه الوعاه،ج1،ص586.
7- (7) .عنوان الاریب،ج1،ص82،83؛عبدالوهاب،العمر،ج1،ص634،635.
8- (8) .عبدالوهاب،العمر،ج1،ص95،105.

9- (9) .تراجم مؤلفين التونسيين،ج4،ص96؛سراج،الحلل السندسيه فى اخبار التونسيه،ج1،ص743،747.
10- (10) .العمر،ج1،ص38؛ورقات،ج1،ص27،28.
11- (11) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص234.
12- (12) .محفوظ،تراجم المؤلفين التونسيين،ج5،ص246؛ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج6،ص330.
13- (13) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص151،159.

در برابر هجوم شیعه و خوارج بود.ابراهیم بن اغلب و الی زاب در 184 ه در قیروان خطبه به نام عباسیان خواند و با قتل ادریس و راشد سرسپردگی محض خود به خلافت بغداد را اعلام کرد و امارت را با این کار در خاندان اغلبی پایدار ساخت.

ابراهیم بن اغلب با بنای شهر عباسیه وضعیت سیاسی جدیدی در افریقیّه ایجاد کرد.ابراهیم بن اغلب بعد از ده سال حکومت و سرکوب همه مخالفان از دنیا رفت وحکومت را به زیاده الله اول داد.عصر زیاده الله عصر شورش ها و تهاجم نیروهای بیزانس بود.بعد از زیاده الله اول ابوعقال و پسرش از 223242 ه با شورش های متعددی روبه رو شدند و بعد از ابوعقال حکومت به احمدبن محمد 249243 ه برادرزاده او رسید که اقدامات عمرانی زیادی انجام داد.بعد از او پنج تن از امرای اغلبی بر قیروان حکومت کردند.فتح جزایر مهم مدیترانه در زمان اغلبیان انجام شد.با گسترش تبلیغات فاطمیان در مغرب اوسط و تحرکات نظامی آنها پایه های حکومت اغالبه سست شد و آخرین امیر اغلبی زیاده الله سوم نتوانست از حمایت خلافت عباسی در مقابل تهاجم فاطمیان برخوردار شود و به مصرگریخت و افریقیّه به تصرف فاطمیان در آمد و رقاده پایتخت اغالبه سقوط کرد.اغالبه در ایجاد تأسیسات نظامی ودفاعی مانند قلاع و تأسیسات آب رسانی پیشرفت فوق العاده ای ازخود نشان دادند. (1)چهره های معروف علم طب و صیدله که آثار ماندگاری از خود به جا گذاشتند در دوره اغلبی پدید آمدند.موجی از ترجمه آثار لاتینی به عربی در دوره اغالبه روی داد.

نتایج دوره اغالبه در مغرب

1.با تاسیس«دولت اغلبی»،فعالیت«دولت اموی»آندلس در مدیترانه محدود شد.

2.میزان فعالیت های بین المللی در مدیترانه غربی افزایش یافت.

3.پیدایش«اغالبه»،مرحله ای اساسی از تعالی سیاسی و استقرار امنیت در افریقیّه بود.

4.کانون جدیدی جهت انتقال فرهنگ وتمدن اسلامی در قیروان ایجاد شد که آثار ماندگاری از آن به جا مانده است.

1- (1) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 16 مراجعه شود.

5.اعطای استقلال به اغالبه،ناتوانی و ضعف«خلافت عباسی»را در اداره استان های ماورای بحار نشان داد.

پرسش

1.نقش«اغالبه»در مدیترانه غربی چه بود و فلسفه وجودی اغالبه در افریقیّه را بررسی کنید.

2.رشد علوم و فنون و انتشار معارف اسلامی و زبان عربی در«عصر اغلبی»را ذکر کنید.

3.علل سقوط«اغالبه»را بررسی کنید.

4.روابط دولت اغلبی با دولت بیزانس و دولت های اروپایی را بنویسید.

5.علل شکست سیاست اغالبه در برابر«داعی فاطمی»و«ادریسیان»چه بود؟

ص:177

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.الخلاصه النقیه فی امراء افریقیه،محمدالباجی المسعودی.

2.تاریخ المغرب العربی،سعد زغلول.

3.الاغالبه،محمود اسماعیل عبدالرزاق.

4.احکام السوق،یحیی بن عمر الکنانی.

5.الامامه و السیاسه،ابن قتیبه دینوری.

6.بحوث فی تاریخ الطب و الصیدله عندالعرب،ابراهیم بن مراد.

7.تاریخ صقلیه الاسلامیه،عزیز احمد.

8.تراجم اغلبیه،محمد الطالبی.

9.تونس،عبرالتاریخ،احمدبن عامر.

10.سهم اغالبه در فرهنگ و تمدن اسلامی،عبدالستار عودی.

11.البلدان،یعقوبی.

12.تاریخ مملکه الاغالبه،ابن وردان.

ص:178

7-نگاهی اجمالی به دولت ادریسی

اشاره

مؤسس دولت ادریسی،باتوجه به شرایط به وجود آمده ناشی از استقلال طلبی بربرها در مغرب اقصی و با بهره گیری از محبت مردم به اهل بیت علیهم السّلام و روحیه آزادی خواهی آنها تشکیل دولت داد.محدوده دولت ادریسی (1)از سوس اقصی تا شهر وهران در مغرب اوسط بود.ادریسیان در طول حکومت خود(172 ه/787 م-375 ه/985 م)از مداخله دو دولت قدرتمند«فاطمیان»مصر و«امویان»آندلس رنج می بردند و دخالت های این دو دولت،سرانجام موجب سقوط دولت ادریسی شد. (2)ادریسیان،خدمات قابل توجهی در عرصه فرهنگ و تمدّن اسلامی انجام دادند.

حکومت ادریسی در مغرب،از عوامل اساسی گسترش زبان عربی شد.«جامع قرویین»قرن ها محل آموزش و انتشار فرهنگ و تمدّن اسلامی بود.آخرین امیر ادریسی،اوضاع متشنجی را در مغرب تجربه کرد؛چرا که با دخالت و نفوذ زیاد دربار فاطمی و امویان آندلس مواجه بود.وجه اهمیّت اساسی ادریسیان،تشکیل دولت براساس نظام امامت شیعی در منطقه ای بود که مهد اوّلیه«خوارج»در مغرب به شمار می رفت.دولت ادریسی به خلاف دو دولت خارجی تاهرت و سجلماسه که دولت های صحرایی بودند، (3)دولتی شهری بود.

1- (1) - Idrisides.

2- (2) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 4 مراجعه شود.

3- (3) .زغلول عبدالمجید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص422،423،441،491.

بنا به یک احتمال دولت ادریسی،دولت شیعه زیدی از نوع معتدل و نزدیک به اهل سنت بود. (1)یکی از وجوه اساسی اختلاف این دولت با دول خارجی مغرب این بود که این دولت بدون زمینه دعوت قبلی که در مورد دول خارجی مغرب،معهود بود،روی کار آمد و پیدایش آن،تنها به دوش شخصی واحد از خانواده اهل بیت علیهم السّلام بود که به خاطر احترام بربرها به مناقب اهل بیت علیهم السّلام،موفّق به در دست گرفتن حکومت شد.«امویانِ»آندلس و«عباسیان»هر دو از جریان امامتِ علوی در مغرب در رنج بودند.امویان آندلس کوشیدند با ارتباط با اروپا،ادریسی ها را از شمال و هم چنین با ایجاد رابطه دوستی با«رستمیان»،ادریسیان را از جنوب،کنترل کنند.نزاع بر سر امامت،شورش«خوارج»و ظهور«فاطمیان»و توطئه امویان آندلس،دولت ادریسی را به سقوط کشاند.

منابع معاصر غربی از«ادریسیان»به عنوان قدیمی ترین امارت زیدیان پای بند به تسنن نام برده اند که کشوری پادشاهی در منطقه ولوبیلیس (2)تأسیس کردند. (3)بعد از حکومت محمد المنتصر،قلمرو ادریسی تجزیه شد و به تصرّف بربرهای«مکناسه»در آمد و شاخه های کوچکی از آنها در جاهایی چون«تمدولت»در جنوب و شاخه اصلی آنها (4)در ریف مراکش شمالی،زیر سلطه«امویان»آندلس قرار گرفته و گاهی نیز هم پیمان با«فاطمیان»شدند.در 353 ه حسن،آخرین دولتمردِ ادریسی،به دست امویان کشته شد و حیات سلسله ادریسی خاتمه یافت.

زمینه قدرت ادریسیان

ریشه های قدرت ادریسیان به استفاده از نَسَب،باز می گردد.در این هنگام،نَسَب گرایی و بهره گیری از آن،به روند رایجی در غرب اسلامی و سایر نقاط جهان اسلام،جهت کسب قدرت و تشکیل دولت درآمده بود.«شیعیان»با ادعای نَسَب علوی،چند دولت علوی در

1- (1) .در زیدی بودن یا تسنن و تشیع و حقیقت مذهب ادریس،محققان تحقیقات گسترده ای انجام داده اند.ر.ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص122،123.
2- (2) - .Volubiles
3- (3) .میکل،ترجمه فروغی،اسلام و تمدن اسلامی،ج1،ص157.

4- (4) .باسورث،ترجمه بدره ای،سلسله های اسلامی،ص79،78.

شرق(یمن،مصر)و غرب جهان اسلام تأسیس کردند و اهل سنت نیز با ادعای نسب«قرشی»و انتساب به یکی از قبایل عربی به ویژه قبایل حجازی با استفاده از نسب عربی،در نقاط مختلف جهان اسلام به ویژه در غرب اسلامی دولت های کوچک محلی ایجاد کردند.ادریسیان در صدر گروه هایی قرار دارند که با استفاده از نَسَب روی کار آمدند و این مسئله جزو ارکان اصلی نظام آنها بود،به طوری که پس از سقوط آنان،هم چنان،تاکنون،جایی برای استفاده از«نَسَب ادریسی»در عرصه قدرت سیاسی در مغرب باقی مانده است.

در مورد نسب ادریسیان،مانند نسب فاطمیان اختلاف وجود دارد.ابن خلدون در این زمینه به بحث پرداخته و عقیده کسانی که نسب ادریسیان و فاطمیان را انکار کرده اند،مغرضانه دانسته است. (1)وی در ذکر«طالبیان»،نسب ادریسیانِ مغرب اقصی:بنو ادریس بن ادریس بن عبدالله را الکامل آورده است. (2)او در جای دیگری می نویسد:«عباسیان هنگامی که نتوانستند قیام ادریسیان در مغرب را کنترل کنند،مراتب کینه و بغض خود را در انکار نسب ادریسیان نشان دادند». (3)او این تلاش بیهوده آنها را به بافندگی با تار عنکبوت تشبیه کرده است.

با انقراض دولت«بنی امیه»،قدرت به«بنی عباس»رسید و آنها در مقابل اهل بیت علیهم السّلام قرار گرفتند.جاسوسان منصور گزارش کردند که داعیان محمدبن عبدالله در خراسان برای او تبلیغ می کنند.منصور به عامل خود در مدینه«ریاح عثمان»دستور داد تا آل حسن بن علی و عبدالله بن حسن را دستگیر کردند.منصور،در سفر حج همان سال،چهل و پنج تن از بزرگان آل حسن را با خود به عراق برد و در قصر«ابن هبیره»در شهر کوفه محبوس نمود تا هلاک شدند. (4)محمدبن عبدالله و ابراهیم از شمار محبوسین خارج بودند.در این فرصت محمدبن عبدالله به سال(145 ه/762 م)در مدینه خروج کرد.

1- (1) .برخی از محققان معاصر معتقدند که:«ذکر نسب علوی ادریسیان و عبیدیان به وسیله ابن خلدون،انگیزه ای غیر از هواداری او از این دو طایفه دارد»؛البته این دیدگاه جای بسی تأمل دارد.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص244.
3- (3) .همان،ص27.

4- (4) .سلاوى،الاستقصاء،ج2،ص10.

همراه با سقوط دولت بنی امیه و پیش از انتقال خلافت به بنی عباس،مردم با(نفس زکیه)محمدبن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن السبطبن علی بن ابی طالب علیه السّلام از بزرگان اهل بیت علیهم السّلام در روزگار خود بیعت کردند.مردم مدینه از مالک و ابوحنیفه در خصوص بیعت با«نفس زکیه»فتوا خواستند.آن دو نیز رأی به جواز بیعت با وی دادند و به همین دلیل،در دوره خلافت منصور عباسی دچار محنت شدند. (1)

منصور،ابتدا برای محمدبن عبدالله،امان نامه فرستاد و او را به اطاعت خود خواند.محمد دعوت منصور را رد کرد و مکاتباتی بین این دو در خصوص استحقاق خلافت برقرار شد. (2)سرانجام،منصور سپاهی به فرماندهی،عیسی بن موسی برای جنگ با نفس زکیه(مهدی)فرستاد.در نبردی که بین آنان رخ داد،وی در نیمه رمضان 145 ه کشته شد (3)و برادر او(ابراهیم)نیز که در ذی القعده همان سال در بصره شورش کرده بود،به دست عیسی بن موسی به قتل رسید.بدین ترتیب شورش اولاد حسن،به طور موقّت فروکش کرد؛اما زمان،آبستن حادثه ای عظیم بود که بخش اعظمی از عرصه تاریخ و جغرافیای جهان اسلام را برای همیشه به خود اختصاص داد.

بیست سال بعد از سرکوب قیام«آل حسن»بار دیگر یکی از اولاد نفس زکیه در سال 169ه(786 م)در مدینه قیام کرد.حُسَین بن علی بن حسن بن مثلث بن حسن المثنی بن حسن السبطبن علی بن ابی طالب علیه السّلام،به همراه برادران«نفس زکیه»:ادریس،یحیی و سلیمان(فرزندان عبدالله بن مثنی)،در مدینه اعلام حکومت نموده و مردم مدینه با او بیعت کردند.آنان عمر بن عبدالعزیزبن عبیدالله بن عبدالله بن عمربن خطاب(والی مدینه)را شکست دادند و راهی مکه شدند؛مردم مکه نیز با او بیعت کردند.سرانجام،در روز هشتم ذی الحجه روز«ترویه»؛وجوه بنی عباس در سه مایلی شهر مکه در محل«فخ»با او جنگیدند و او را همراه با صد تن از یارانش کشتند و سپاه فراری حُسین،همراه با حجاج

1- (1) .همان،ص9(ضرب ملک،حبس ابوحنیفه)؛جامع القرویین،ص43.
2- (2) .ابن خلدون،متن کامل این مکاتبات را آورده است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج4،ص8.

3- (3) .منصور،خیال می کرد با قتل نفس زکیه برای همیشه از دست علویان و ادعای خلافت آنها آسوده شد؛اما خبر دولت ادریسی،بیست سال بعد،خواب را از چشم منصور ربود.چون بخش اعظمی از محدوده خلافت وی از دست رفت.ر.ک:جامع القرویین،ص43.

به هر سو گریختند.برخی مصیبت واقعه فخ را به دلیل شدّت قساوت و کشتاری که به عمل آمد برتر از کربلا دانسته اند. (1)سرهای کشتگان را همراه سر حسین (2)برای هادی عباسی بردند. (3)یحیی و ادریس(دو پسر عبدالله بن حسن)از این معرکه گریختند:یحیی به شرق گریخت و در«بلاد دیلم»مورد استقبال مردم قرار گرفت و سرانجام دستگیر شد (4)و در زندان هارون الرشید درگذشت؛اما برادرش(ادریس)سرنوشتی متفاوت داشت. (5)

از مکه تا ولیلی

ادریس،ابتدا به مکه و از آن جا به مصر گریخت و سپس به جایی رفت که در امان باشد.فرار ادریس به مغرب می توانست موفقیت آمیز باشد.این فرار که شکل مهاجرت پیدا کرد،دو سال طول کشید.والی مصر(علی بن سلیمان هاشمی)که مأمور دستگیری حسنی ها از سوی هارون الرشید بود به اهل بیت علیهم السّلام گرایش داشت و از دستگیری ادریس امتناع کرد؛ به آن دو امان داد و وسایل فرار او و راشد را فراهم کرد؛آن دو در لباس متصوّفه به برقه،قیروان،تلمسان و سپس به بلاد طنجه و سرانجام به ولیلی رفتند.ادریس از طریق«دریای سرخ»وارد بلاد نوبه (6)در سودان شد و سپس به مصر گریخت (7)و با کمک صاحب برید مصر(واضح مولی صالح بن منصور)که به تشیّع گرایش داشت و از وضع ادریس مطّلع بود،همراه راشد،در پوششِ«برید»به مغرب رفت.داستان ادریس در مصر و فرار او را،به طور مفصّل و با روایات متعدد،بسیاری از منابع نقل

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص12.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص268.
3- (3) .منصور از قتل نفس زکیه و دیدن سر او،متغیر نشد؛اما هادی از دیدن سر حسین(صاحب فخ)به خود لرزید؛ر.ک:جامع قروییین،ص43؛ اعلام،ج2،ص256.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص23.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص15.
6- (6) .جامع القروبین،ص43.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج5،ص268؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص24؛سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص16.

کرده اند. (1)ادریس در اوّل ربیع الاوّل سال 172 ه وارد شهر ولیلی شد (2)و مورد استقبال بربرهای«برانس»از قبیله«اوربه»قرار گرفت. (3)

اسحق ابن عبدالحمید،از بربرهای محب اهل بیت بزرگ ولیلی آنها را پناه داد و کمر همت به خدمت آنها بست.آن دو نفر،شش ماه نزد اسحق(رئیس بربر اوربه)به سر بردند. (4)آن گاه در رمضان سال 172 ه اسحق بن عبدالحمید قبایل اوربه را جمع کرد و آنها را با نسب ادریس آشنا ساخت و از این که ادریس در بین آنهاست خدا را سپاس گفت و احساس افتخار و غرور خود را بیان نمود و ادریس را سرور قوم خود معرفی کرد و گفت:«ما بندگان او هستیم و او از ما بیعت می خواهد».چنان چه گفته اند:اسحق بن عبدالحمید اوربی،رهبر اوربه به مذهب اعتزال بود و سال ها از اسلام اجداد او که اسامی عربی داشتند،می گذشت. (5)هم چنین گرایش او به اعتزال را دلیل بر تعصب و اهمیّت او نسبت به عقاید دینی دانسته اند. (6)

1- (1) .نقشه فرار ادریس به مغرب با موفقیت صورت گرفت.روایت بکری و ابن عذاری می گوید:«ادریس از راه غیر معمول که گویا مخصوص برید بوده و راشد از راه معمول قافله و حجاج رفت»؛بکری و سلاوی تصریح می کنند که ادریس از آن دسته شهرهای افریقیّه که تحت سلطه خلافت بود،عبور نکرد و از بلاد بربر عبور کرد؛ر.ک:زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص426.

2- (2) .شهر ولیلی،شهری باستانی در دامنه کوه زرهون در بیست و هشت کیلومتری شهر مکناس در گذشته به قصر فرعون شهرت داشت.

3- (3) .بربر اوربه،از بربرهای برانس شامل قبایل(دیقوسه،رغیوه،زهجوکه،لجایه،مزیاته،نفاسه،نیجه)بود؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص19؛ابن خلدون،العبر،ج4.

4- (4) .ادریس در نخستین بیانیه های خود عواطف مردم مغرب را برانگیخت،متن یکی از آن بیانیه های را علال فاسی در 1974 میلادی در مجله التضاس منتشر کرد.ر.ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص115117.

5- (5) .بنابه نقل اکثر منابع،مذهب ادریس اکبر،مذهب اهل سنت و جماعت بود؛اما(ر.ک:بکری مسالک الممالک،ص18)،(ر.ک:مقدسی،احسن التقاسیم،ص43)ابن فقیه همدانی،(ر.ک:البلدان،ص83)او را شیعی معتزلی

دانسته اند البته اعتزال ادریس به مفهوم اعتزال مدرسه بغداد و بصره که صاحب فلسفه خاص متافیزیکی بوده اند،نبود بلکه اعتزال پیش از قرن دوم(قبل از براه افتادن جریان کلامی اعتزال)بمفهوم فرقه سیاسی مخالف خوارج در قتال مسلمین بود.(ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص18)به هرحال،اعتزال و تشیعِ بدون غلو،تکفیر و رفض و بدون اعتقاد به خلق قرآن در مغرب وجود داشت.با توجه به عدم تصریح منابع اولیه به تشیع ادریس،و توثیق امام رضا علیه السّلام از ادریس زمینه هایی برای قائل شدن به تشیع امامی ادریس وجود دارد.

6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص16،19.

قبایل بربر اوربه در روز جمعه چهارم رمضان سال(172ه)با ادریس بیعت کردند.قبیله اوربه،از بزرگ ترین قبایل بربرهای مغرب اقصی در خدمت اهداف ادریس قرار گرفت و این باعث شد تا به تدریج بربرهای زناته،بربرهای زواغه،زواره،سدراته،غیاثه،مکناسه،غماره و همه بربرهای مغرب اقصی به ادریس پیوسته،امامت او را بپذیرند (1)و دعوت عباسیان را رد نمایند.

بعد از مدتی کار ادریس بالا گرفت و قدرت او بر سراسر مغرب اقصی سایه افکند.برادر او،سلیمان بن عبدالله(بنابه قولی در حادثه فخ کشته شد)وارد مغرب شد و در تلمسان بین قبایل زناته فرود آمد.

در اواخر سال 172ه (2)ادریس بن عبدالله با جمع بزرگی از بربر زناته،اوربه،صنهاجه و تامسنا به قصد ساحل اقیانوس اطلس که بربرهای آن جا به دین یهود و مسیحی بودند حرکت کرد و بربرهای این ناحیه به دست ادریس اسلام آوردند.ادریس در اوایل سال 173 ه به عملیات خود در مغرب ادامه داد و ده ها قلعه و دژ،که بربرهای مجوس در آن به سر می بردند را فتح کردند و آنها نیز اسلام آوردند.او بعد از فتح حصن فندواوه،دژ مدیونه،بهلوله،قلعه غیاثه و بلاد فازاز را گرفت و در نیمه جمادی الثانی 173 ه وارد ولیلی شد. (3)ادریس،در نیمه رجب سال 173 ه به قصد تلمسان از شهر ولیلی خارج شد. (4)محمد جزر(صاحب تلمسان)،رئیس قبایل بربر«مغراوه»و«بنی یفرن»با او بیعت کرد و ادریس به آسانی وارد تلمسان شد و به اهالی آن امان داد. (5)او سپس مسجد تلمسان را بنا کرد و منبری در آن نهاد که روی آن،نام او حک شده بود.ابن خلدون این منبر را دیده و می نویسد:«نام ادریس روی این منبر تا این زمان موجود است». (6)

1- (1) .همان،ص19.
2- (2) .همان،ص21.
3- (3) .همان.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص24.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص23.
6- (6) .بسم الله الرحمن الرحیم.هذا ما امر به الامام ادریس بن عبدالله بن حسن بن الحسن بن علی 8 و ذلک فی شهر صفر سنه اربع و سبعین و

ماتهِ؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص24؛حمیدی،جذوه المقتبس،ص21.

ادریس بعد از این که در تلمسان با استقبال قبایل بربر روبه رو شد و بربرها به فرمان او درآمده و مغرب به دست او افتاد،تصمیم به فتح افریقیّه گرفت.در این هنگام،اخبار قدرت ادریس به هارون الرشید رسید.هارون از ترس این که با سقوط افریقیّه،سراسر مغرب از چنگ دولت عباسی خارج خواهد شد،به فکر مقابله جدی با وی افتاد.چون اقدام نظامی و ارسال نیرو به مغرب دشوار بود،هارون،به اشاره مشاور عالی خود(یحیی بن خالد برمکی)؛مردی از موالی مهدی پدر هارون الرشید را به حضور طلبید و در این مورد با او گفت وگو کردند. (1)شمّاخ،از جمله اعراب مهاجری بود که به طور معمول به مغرب هجرت می کردند؛او مردی عالم،فاضل و مسلط به صناعت جدل بود؛وی مأموریت قتل ادریس را پذیرفت و با مال و افرادی که از او حمایت کنند،همراه با نامه هارون به ابراهیم بن اغلب راهی مغرب شد. (2)

شمّاخ،عالم و ادیب،وارد مغرب شد و اعلام کرد که از«عباسیان»بیزار است؛او به عنوان داعی فاطمی نزد ادریس رفت (3)در مدّت کوتاهی،با حضور در جلسات بحث و گفت وگو در حضور ادریس،خود را از محبّان اهل بیت معرفی کرد و جزو مقربان ادریس شد؛ (4)به سال 177 ه در اول ربیع الآخر،شمّاخ در فرصتی مناسب،زمانی که راشد،نزد ادریس نبود،با استفاده از عطر یا مسواک مسموم،ادریس را کشت.به روایتی،شمّاخ شیشه ای عطر به ادریس داد و گفت:«این بهترین عطر مشرق است»و چون ادریس از شیشه عطر بویید به مجرد این که سمّ به مشام او رسید،بی هوش شد و شمّاخ با اسبی تندرو که از پیش آماده کرده بود،فرار کرد.به روایتی،وی با ماهی و به روایتی با انگور او را مسموم کرده است؛ (5)شمّاخ بعد از انجام مأموریت مهم خود درحالی که در درگیری با

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص25.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص24.
3- (3) .ابن قاضی،سلیمان بن جریر آورده؛ر.ک:حمیدی،جذوه المقتبس،ص22.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص25،26.
5- (5) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص54 50.

بربرها مجروح شده بود گریخت. (1)بعدها او را در بغداد با یک دست دیدند.امام«ادریس اکبر»را در صحن رباطی در دروازه شهر ولیلی دفن کردند و تربت او زیارتگاه مردم شد.

ادریس اصغر

قتل ادریس،آغاز ماجرایی بود که قرن ها سرنوشت تاریخ و جغرافیایی غرب اسلامی را تغییر داد و در حوزه های متعددی تحت نفوذ خود گرفت.ترورهای خلافت عباسی،در مورد امویان آندلس کارساز نبود و در مورد ادریسیان مغرب اقصی نیز با وجود حذف ادریس،این حادثه،هیمنه فرعونی خلافت عباسی در غرب جهان اسلام را در هم شکست.فرزندی که از ادریس به جا ماند؛دولتی بر اساس تعصب به نسب و حسب قبیله ای تأسیس کرد.قدرت نسب علوی ادریسی با قدرت تعصب قبیله ای بربرهای کینه توز اعراب اموی و عباسی،چنان قدرت مستحکمی را ایجاد کرد که زیرساخت های قدرت در مغرب برای قرن ها شیعی شد و حتی با حاکمیّت مذهب تسنن بر جامعه شیعی ادریسی؛هم چنان نسب علوی،رکن اصلی کسب قدرت در مغرب باقی ماند و خانواده حاکم،از بین صاحبان این نسب انتخاب می شدند.

در واقع،ماجرای ادریسیان،با قتل ادریس آغاز شد و توطئه دولت عباسی،ثمره مثبتی برای این دولت به بار نیاورد.امام ادریس،زنی بربر به نام کنزه (2)را در حباله نکاح خود داشت؛هنگام مرگِ ادریس،این زن هفت ماهه باردار بود.رؤسای بربر در اجتماع خود راجع به جانشین ادریس در مورد فرزند ادریس مشورت کردند که اگر پسر باشد او را به امامت برگزینند و اگر دختر بود از بین خود شخصی را به امامت انتخاب کنند.برخی محققین مانند کوتیه،این گفت وگو را انکار کرده اند؛ (3)البته انکار کوتیه (4)و موارد مشابه در مورد ادریس دوم را باید در زمره اقوال مطروحه و باطل در مورد نسب ادریسیان قرار داد.ابن خلدون از جمله مورخینی است که این گونه اقوال را باطل اعلام کرده و می نویسد:«مردم با ادریس اصغر،در

1- (1) .حمیدی،جذوه المقتبس،ص23؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص25.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص26.

3- (3) .همان،ص27؛ Le Passe de L Afrique ، P 300.
4- (4) - .Cautier.

شکم مادر و سپس زمانی که شیرخواره بود و در کودکی بیعت کردند،تا این که به سن 11 سالگی رسید (1)و در این زمان،بربرها در جامع شهر ولیلی در سال 188 ه از روی اخلاص با او بیعت کردند. (2)دو ماه بعد از وفات ادریس،کنزه،کودکی به دنیا آورد که او را تینما نامید که همان ادریس بن ادریس بود. (3)مردم چند سال بعد نیز بار دیگر در شهر فاس که تازه تأسیس بود،در سال 192 ه با او بیعت کردند.

ادریس بن ادریس بن عبداللّه روز دوشنبه سوم رجب سال 173ه (4)متولد شد و راشد(مولای پدرش)تربیت او را به عهده گرفت. (5)او در هشت سالگی حافظ قرآن بود.سپس سنّت،حدیث،فقه،عربی،شعر و امثال عرب و ایام الناس را آموخت.ادریس هنوز در سن یازده سالگی بود که در بسیاری از فنون و معارف به مهارت رسید،در سواری،تیراندازی و فنون حرب و امر سیاست فردی آزموده شد و برای بیعت و فرمانروایی آماده گردید. (6)

صاحب افریقیّه(ابراهیم بن اغلب)کوشید تا با گرو هی از بربرها علیه ادریس و راشد متحد شوند و آنها را سرانجام وادار به قتل راشد در سال 186 ه نمود. (7)بعد از او ابوخالد،یزیدبن الیاس عبری،سرپرستی ادریس اصغر را به عهده گرفت.قتل راشد را در سال 188 ه/808 م سال بیعت با ادریس اصغر نوشته اند. (8)بیعت با ادریس در روز جمعه اول ربیع الاول سال 188 ه بیست روز بعد از قتل راشد صورت گرفت.

1- (1) .سن او را هنگام بیعت امامت را سیزده سالگی نیز نوشته اند،دکتر سعد زغلول روایات مختلف در مورد سن امامت ادریس اصغر را بررسی و جمع کرده است.ر.ک:زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص43؛ ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص210؛ سلاوی،الاستقصاء،ص196.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص26؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص24.
3- (3) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص438؛بکری،مسالک و ممالک،ص122.
4- (4) .بکری،تولد او را سال 175ه ر.ک:مسالک الممالک،ص12؛و ابن ابی زرع سال 177 ه نوشته اند.

5- (5) .ابن ابی زرع،روض القرطاس،ص11؛ابن ابّار،الحله السیراء،ج1،ص53،100.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص26.
7- (7) .در عرب و یا بربر بودن راشد و حر یا بنده بودن او بحث هایی صورت گرفته است؛ر.ک:همان،ص29.
8- (8) .راشدبن منصه الاوربی مولا ادریس،او را از عرب مولدین،بربر،حبشی دانسته اند؛ر.ک:حمیدی،جذوه المقتبس،ص18؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص25.

ابراهیم بن اغلب که به واسطه قتلِ راشد،اخلاص خود را به خلافت عباسی ثابت کرده بود،به ولایت افریقیّه رسید.او در نامه ای به رشید،قتل راشد را به خود نسبت داد و مراتب دوستی خود با عباسیان و دشمنی با ادریس را اعلام کرد. (1)صاحب برید نیز طی نامه ای به هارون،حقیقت قتل راشد را گزارش کرد و ابراهیم ابن اغلب را عامل آن معرفی کرد و کذب و الی افریقیّه(محمدبن عکی)را روشن ساخت؛لذا رشید،عکی را عزل و ابراهیم بن اغلب را و الی افریقیّه نمود اما این روایت،دچار اشکال است؛چون عزل عکی در سال(184 ه/800 م)؛چهار سال پیش از قتل راشد ثبت شده است.

مهاجرت مخالفان

اعلام رسمی دولت ادریسی،مهاجرت انبوه گروه های مخالفت دولت عباسی از مغرب و آندلس به محل سکونت ادریس اصغر را به دنبال داشت.ادریس اصغر،در روز جمعه،هفتم ربیع الاول سال 188 ه در مسجد جامع ولیلی به منبر رفت و خطبه خواند و مردم را تحت تأثیر خود قرار داد و مردم نیز با او بیعت کردند. (2)بربرهای مغرب به سوی ادریس شتافتند.رؤسای قبایل به او پیوستند و اموال زیادی به او تقدیم کردند.در سال 189 ه گروه های متعددی از عرب افریقیّه (3)و آندلس،از جمله اعراب«قیس»،«مذحج»،«یحصب»و«الصّدف»در خدمت او قرار گرفتند.بدین ترتیب،شهر ولیلی چهره شهر عربی به خود گرفت و شهر گنجایش اعراب را نداشت و تعداد عرب بر بربر،غلبه کرد. (4)

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص31.
2- (2) .الحمدالله احمده و استغفره واستعین به و اتوکّل علیه،اعوذ به من شر نفس و من شر کل ذی شر و اشهد ان لا اله الاالله و ان محمداً عبده و رسوله المبعوث الی الثقلین بشیراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجا منیراً صلّی الله علیه و آله و علی آل بیته الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. ایها الناس،انا قد ولینا هذا الامر الذی یضاعف فیه للمحسن الاجرو علی المسیء الغرور.و نحن و الحمدلله علی قصد.فلا تمدوا الی غیرنا فانّ الذی تطلبونه من إقامه الحق،انما تجدونه عندنا...؛ ر.ک:حمیدی،جذوه المقتبس،ص26،27.

3- (3) .حدود پانصد سوار از بنی یحصب نزد ادریس هجرت کردند،ادریس از آنها استقبال کرد چون بین بربر تنها بود.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص26.

ادریسِ اصغر،بسیاری از بزرگان عرب را که نزد او آمده بودند،جهت تشکیلِ دولت با خود همراه کرد.او عمیربن مصعب ازدی معروف به ملجوم (1)و عامربن محمدبن سعید قیسی را وزیر و اباالحسن عبدالله بن مالک خزرجی را کاتب خود نمود. (2)

ابراهیم بن اغلب،کوشید تا بزرگان عرب و بربر را به انحای مختلف از اطراف ادریس پراکنده کند.او بهلول بن عبدالواحد مضغری و اسحق بن محمد اوربی از خواص و ارکان دولت ادریس را با مال و حیله به«اغلبیان»نزدیک و از ادریس دور نمود.ادریس برای بهلول بن عبدالواحد نامه نوشت و او را مورد ملاطفت قرار داد و پیوند نزدیک خود با رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در نسب خود متذکر شد؛ (3)اما بهلول هم چنان متمایل به اغالبه باقی ماند و با رشید بیعت کرد (4)و مراتب استنکاف خود را در نامه ای (5)بیان نمود. (6)ادریس در سراسر مغرب پیروانی داشت هر ناحیه که از سلطه قدرت«عباسیان»و«خوارج»خالی بود،دعوت ادریس را پذیرفت و قدرت ادریس از محدوده مغرب اقصی فراتر رفت (7)و حتی گرو هی از مسیحیان و یهودیان و مجوس دوگانه پرست نیز با او بیعت کردند. (8)

تعداد زیاد عرب ها در اطراف ادریس و انجام امور ادریس به وسیله اعراب،باعث

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص31.
2- (2) .ابن ابی زرع،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص29.
3- (3) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص456.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص27.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص32.
6- (6) . أبهلول قد حملت نفسک خطه تبدلت منها ضله برشاد أظلل ابراهیم مع بُعد داره فاصبحت منقاداً بغیر قیاد کأنک لم تسمع بمکر ابن اغلب و قد ماد من بالکید کل بلاد و من دون ما منتک نفسک خالیاً و مَنّاک ابراهیم شَحوْک قتاد
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص31.
8- (8) .همان،ص31.

نگرانی بربرها شد؛به گفته ابن خلدون (1)ابن ابی زرع:او اعراب مهاجر (2)را بطانه و حاشیه خود قرار داد و اعراب،صاحب سِرّ او شدند؛از نظر این تاریخ پژوهان،ادریس در امر دولت به بربرها توجهی نکرد. (3)این که بتوان بین قتل رهبر بربر«اوربه»و توجه بیشتر ادریس به عرب ها رابطه ای برقرار کرد،نیاز به تأمل بیشتر دارد؛قتل رهبر بربر«اوربه»،اسحق بن محمد(که دولت ادریسی بر پایه مساعی او استوار شد)به وسیله اباخالد،یزیدبن الیاس،جانشین راشد انجام گرفت؛ (4)اتهام اسحق،همکاری با دولت عباسی بود؛ (5)سرنوشت او را به ابومسلم خراسانی و ابی عبداللهِ شیعی تشبیه کرده اند.

ادریس دوم در سال 197 ه،شهر نفیس و اغمات از جمله بلاد مصامده را گرفت؛او در سال 199 ه بربرهای خارجی قبایل«نفذه»در مغرب اوسط را مطیع خود ساخت و وارد تلمسان شد؛او سه سال در این شهر به سر برد و در این مدت به اصلاح شهر و اطراف آن پرداخت و هم چنین چندین جنگ با خوارج صفریه در این شهر را تجربه کرد. (6)ادریس دوم،بعد از این که بربرها را زیر پرچم خود متحد ساخت و از مذاهب خوارج جدا کرد،در سال 213 ه/828 م در سی و شش سالگی درحالی که دوازده فرزند پسر از خود به جا گذاشته بود،درگذشت. (7)

محمدبن ادریس بن ادریس بن عبدالله،جانشین ادریس دوّم (8)شهرهای مغرب را بین هشت تن از برادران خود تقسیم کرد؛این گونه توزیع قدرت،تجزیه سیاسی دولت ادریسی را به دنبال داشت و زمینه های سقوط آن را فراهم ساخت؛بر مبنای این تقسیم قدرت،شهرهای تحت نفوذ هریک از برادران به شرح زیر بود:

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص26.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص29.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص32؛جولیان،تاریخ افریقیا الشمالیه،ج2،ص43.
4- (4) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص444؛ البکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص90،108،117.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص32.
6- (6) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص50.

7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص39.
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص27.

قاسم: (1)سبته،طنجه،قصر مصموده،قلعه حجر النسر،تطوان و قبایل آن؛

عمر:تیکساس،ترغه و بین آن دو از قبایل صنهاجه و غماره؛

داود:بلاد هواره،ورغه،و بین آن دو از مکناسه و غیاثه؛

یحیی:اصیلا،عراتش،بصره،بلاد ورغه و...؛

عیسی:سلا،شاله،آزمور،تامسنا و قبایل آن؛

حمزه:ولیلی و اعمال آن؛

احمد:مکناسه،تادلا و ما بین آن دو و بلاد فازاز؛

عبدالله:اغمات،نفیس،جبال مصامده،بلاد لمطه،سوس اقصی.

محمد بن ادریس،هم چنین شهر تلمسان را که در زمان پدرش به عیسی بن ادریس رسیده بود،به عموی خود(سلیمان بن عبدالله)واگذار کرد و تا هنگام ورود«عبیدیان»به تلمسان،عموزادگان او در آن جا حکومت می کردند. (2)

چنان که اشاره شد،بعد از تقسیم شهرهای مغرب،بین فرزندان ادریس بن ادریس،به شکلی که محمدبن ادریسِ دوم انجام داد،انتظار اختلاف و آشوب می رفت؛ (3)این چنین بود که ابتدا عیسی بر برادرش محمد خروج کرد؛محمد،قاسم،صاحب طنجه و عمر را به جنگ او فرستاد؛عمربن ادریس،مناطق تحت سلطه عیسی را نیز در اختیار گرفت و دامنه حکومتش وسعت یافت (4)و عیسی بن ادریس از دور خارج شد؛ (5)بعد از مرگِ عمر،در سال 220 ه،قدرت وی به پسرش علی رسید. (6)

سرانجام،محمدبن ادریس در سال 221 هجری درگذشت و در شهر فاس در کنار پدر و برادرش دفن شد.

1- (1) .ابن ابّار،الحله السیراء،ج10،ص131؛مونس در ذیل الحله السیراء در مورد این تقسیم بحث کرده است.

2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص51.
3- (3) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص459.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص28.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص52.
6- (6) .عمربن ادریس،جدِ بنی حمود که مدتی بعد از سقوط بنی امیه،آندلس را در اختیار گرفتند،بود.سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص45.

بعد از مرگ محمدبن ادریس،مردم با پسر او علی بن محمدبن ادریس بیعت کردند و او را«حیدره»لقب دادند؛ (1)علی،در روز بیعت،تنها نه سال و چهار ماه داشت به همین دلیل،بزرگان عرب و بربر امور او را به عهده گرفتند؛ایام او را روزگار خیر و برکت نوشته اند.بعد از مرگ وی در 234 ه،برادرش یحیی حکومت را به دست گرفت؛ (2)ایام یحیی روزگار قدرت و عظمت ادریسی ها بود و آثار خوبی از دوران او به جا ماند (3)و فاس به درجه بالایی از عمران و آبادی رسید؛وی حمام ها و هتل های متعدد ساخت و چند حومه در اطراف فاس بنا کرد و مردم از جاهای دور از آندلس،افریقیّه،فاس و...به آن جا مهاجرت می کردند.

مهم ترین حوادث دوران یحیی،بنای«مسجد قرویین»در فاس توسط فاطمه قیروانی و ظهور یک«متنبّی»است؛فاطمه فهریه،مکنی به«ام البنین»مال هنگفتی به ارث برد و خواست مسجدی بنا کند که از ثواب خداوند برخوردار باشد؛ (4)به همین منظور،وی زمین سفید رنگی که متعلق به مردی از قبیله هواره بود خرید.روز شنبه اول رمضان سال 245 ه/856 م بنای مسجد آغاز شد؛به دستور فاطمه،مصالح مسجد باید از داخل زمین مسجد تأمین می شد،لذا؛زمین مسجد را تا عمق بسیار زیادی حفر کردند و چاه آبی که در مسجد ایجاد شد،برای مصرف بنّایی و مصارف بعدی مسجد،مورد استفاده قرار گرفت.طول«مسجد قرویین»در آغاز،150 شبر(حدود 35 متر)بود. (5)بخش های متعددی در زمان ادریسیان و بعد از آنها،به مسجد افزوده شد.

بعد از«ادریسیان»،احمدبن ابی بکر زناتی(عامل امویان در مغرب در سال 344ه)،در مسجد،اصلاحات اساسی به عمل آورد؛او در بالای مناره مسجد،شمشیر امام ادریس بن ادریس را به عنوان تبرک قرارداد؛از آن جا که،گرو هی از نوادگان ادریس بر سر شمشیر با

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص47.
2- (2) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص463.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص53.
4- (4) .همان،ص56.

5- (5) .سلاوى،الاستقصاء،ج2،ص49.

هم اختلاف داشتند،امیر احمدبن ابی بکر به آنها گفت:من شمشیر را می خرم و آن را بر فراز مناره قرار می دهم؛آنها نیز شمشیر را به رایگان به وی دادند و او آن را برای تبرّک،بر فراز مناره قرار داد. (1)این شمشیر،یکی از شمشیرهای حضرت علی علیه السّلام (2)بود که ادریس با خود به غرب آورد. (3)میزان تأثیر وجود شمشیر حضرت علی علیه السّلام در مغرب اقصی به حدی بود که وصف آن از چارچوب روایت های تاریخ خارج شد و به صحنه ادب آمد و شعرا در مدح و وصف آن،دیوان هایی پدید آوردند که با عنوان«ادب السیف»معروف شد؛چنان که حدود پنجاه و پنج شاعر در مورد آن شعر سرودند.هم چنین در تاریخ آمده در زمان استعمار فرانسه در سال 1945 م شمشیر مفقود شد. (4)زمان وضع سیف بر فراز مناره از آغاز تا زمان مقری،هفتصد و پنجاه و دو سال و هفت ماه و هفت روز بود.

ماجرای دیگری که در ایام یحیی بن محمد در سال 237 ه رخ داد این بود که مردی در ناحیه«تلمسان»ادعای نبوت کرد و قرآن را تأویل نادرست نمود و جماعتی کثیر در اطراف او جمع شدند و غوغایی به پا خاست.او شعائر و دستورات و آداب مخصوصی آورد؛از جمله هرگونه زینت و طهارت را با این استدلال که لاتغیر لخلق الله ممنوع اعلام کرد؛امیر آندلس او را احضار کرد و گرو هی را به منظور توبه دادنِ وی فرستاد؛او توبه نکرد؛لذا او را کشتند،درحالی که می گفت:«آیا مردی را می کشید که می گوید خدا پروردگار من است».

یحیی بن یحیی بن محمّدبن ادریس

ششمین امام ادریسی،بعد از پدرش،حکومت را به عهده گرفت؛ (5)شیوع فساد در فاس از خصوصیات دوران حکومت اوست.او بنای کج رفتاری گذاشت، (6)ابن ابی زرع،داستانی

1- (1) .همان،ص50.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص57.
3- (3) .تازی،جامع القرویین،ص58.
4- (4) .همان،ص61؛زهره الآس،ص54.
5- (5) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص463،469.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص30.

را از این گونه رفتار او نقل کرده که باعث مرگ او و انقطاع دولت ادریسی از نسل محمدبن ادریس شد. (1)حادثه ای که باعث شورش عامه و سلطه عبدالرحمن بن ابی سهل جذامی بر فاس و سقوط موقت دولت ادریسی شد؛در این ماجرا،عاتکه(دختر علی بن عمربن ادریس)زن یحیی،شوهر خود را در عدوه الاندلسین مخفی کرد و یحیی همان شب از ننگ جان سپرد. (2)عاتکه بنت عمر به پدرش صاحب ریف و سواحل نامه نوشت و از او کمک خواست؛عمر نیز،با سپاهی از عرب و بربر به فاس آمد و بر آن مسلط شد و دولت ادریسی از این زمان،بین اعقَاب محمدبن ادریس و قاسم بن ادریس به نوبت تقسیم شد و مردم در فاس با علی بن عمربن ادریس بیعت کردند.

«خوارج صفریه»با استفاده از ضعف دولت ادریسی،تحرکات گسترده ای را در مغرب اقصی آغاز کردند؛آنان به رهبری عبدالرزاق فهری از وشقه (3)شهری از ایالت سرقسطه آندلس و کمک خوارج بربر مدیونه،فاس و قریه صفرون(امروزه در سی کیلومتری فاس است)دولت فاس را متزلزل ساختند؛ (4)علی بن عمر به مقابله با آنها برخاست؛ (5)و اما سرانجام با شکست وی،فاس به دست عبدالرزاق افتاد؛ (6)او«عدوه الاندلسین»را تصرف کرد و در آن جا خطبه خواند.مردم«عدوه القرویین» (7)از یحیی بن قاسم بن ادریس کمک خواستند؛در پی هجوم آنان،علی بن عمر ناگزیر به بلاد اوربه گریخت.

شورش«خوارج صفریه»در زمان یحیی بن یحیی نشان داد که حرکت آنان در مغرب اقصی،علی رغم گرایش بربرها به«تشیع»،هم چنان آتش زیر خاکستر است. (8)

بعد از سقوط فاس به دست عبدالرزاق فهری،یحیی بن قاسم(جد اشرف جوطیین در

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص53.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص78.
3- (3) - .Huesca.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص78.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص38.

6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص55.
7- (7) .بخشی از شهر فاس که بدست مهاجران قیروانی و مغربی بنا شده بود.
8- (8) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص472.

فاس)برای نجات فاس به جنگ عبدالرزاق (1)رفت و او را از«عدوه الاندلسین»بیرون راند. (2)او خاموش ساختن فتنه خوارج از مغرب را پیشه خود ساخت.مردم آندلسی ربض«عدوه الاندلسیین» (3)با او بیعت کردند؛او ثعلبه بن محارب بن عبدالله ازدی ربضی از اهالی شذونه را به فرماندهی آنان برگزید؛بدین سان قدرت در عدوه الاندلسین بین این خانواده باقی ماند. (4)یحیی با خوارج صفریه تا قتل او به دست ربیع بن سلیمان در سال 292 ه/905 م هم چنان در جنگ بود. (5)در حد فاصل سال های 253-285 ه حوادث طبیعی بزرگ و فراگیر،چون زلزله سال 267 ه و قحطی سال های 285،260،253 ه،و بیماری وبا در سال 260 ه سراسر مغرب و آندلس را فراگرفت؛کسوف سال 254 ه در مغرب و سرخی آسمان این سرزمین در 266 ه،از حوادث مهم مغرب در این دوران بود.

یحیای چهارم

بعد از قتل یحیای سوم ملقب به«مقداد جوطی»،مردم،با یحیی بن ادریس بن عمربن ادریس(یحیای چهارم)بیعت کردند و او امارت«ادریسیان»را به دست گرفت؛ (6)یحیای چهارم،حلقه واسطه خاندان ادریسی بود و قدرت و شکوه دولت ادریسی زمان او به بالاترین حدّ خود رسید؛ (7)مهم ترین حادثه دوران یحیی،حمله مصاله بن حبوس مکناسی(سردار عبیدالله مهدی)صاحب تاهرت و مغرب اوسط به مغرب اقصی بود. (8)«عبیدیان»،در پایان قرن دوم هجری به عمر دولت اغلبی و دول خارجی در مغرب ادنی و اوسط پایان داده و خود را برای براندازی«ادریسیان»آماده کردند. (9)

1- (1) .المقدم،ر.ک:ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص78.
2- (2) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص474.
3- (3) .بخشی از شهر فاس که بوسیله اندلسی های مهاجر ساخته شد.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص79.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص58،57.
6- (6) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص80.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص59.
8- (8) .همان،ص64.

9- (9) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص81.

مصاله در سال 305 ه به فاس رسید؛ (1)یحیی بن ادریس در جمع انبو هی از عرب،بربر و موالی به مقابله با او شتافت و در نزدیک مکناسه شکست خورد.مصاله،فاس را محاصره کرد و یحیی بن ادریس مجبور شد (2)با پرداخت مال و قبول بیعت با عبیدالله مهدی و استقرار مصاله در فاس و تسلیم مناطقی از مغرب به پسر عموی مصاله(موسی بن ابی المعافیه مکناسی)،موافقت کند. (3)موسی،صاحب تسول،بلاد تازا،طنجه،بصره...و بزرگِ مکناسه در مغرب اقصی بود. (4)با این صلح،مغرب اقصی زیر نگین«فاطمی ها»قرار گرفت و دولت ادریسی وابسته دولت فاطمی شد.

بعد از خروج مصاله بن حبوس از فاس،موسی بن ابی العافیه،بنای استبداد گذاشت:یحیی بن ادریس را به زندان افکند و با وضع بدی او را شکنجه داد و اموالش را مصادره نمود و به نواحی اصیلا تبعید کرد. (5)یحیی در بلاد ریف،به بنی عم خود پیوست و با کمک مالی آنها به افریقیّه رفت و در آن جا موسی بن ابی العافیه او را توقیف کرد و در شهر الکای زندانی نمود.یحیی بعد از بیست سال آزاد شد و در فقر و ذلت به مهدیّه رفت که در آتش فتنه ابی یزید مخلدبن کیداد یفرنی می سوخت و در محاصره او بود.سرانجام یحیی،غریب و گرسنه در سال 332 ه درگذشت.

آخرین سردار،حسن الحجام

(6)

کار دولت ادریسی به پایان خود نزدیک شد و جنگ قدرت بین ادریسیان و فاطمیان به مراحل نهایی خود نزدیک شد و آخرین تلاش دولت ادریسی برای استقرار مجدد دولت با شکست مواجه شد.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص65.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص80.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص64.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص83.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص32.
6- (6) .وجه تسمیه او به حجّام را ابن ابی زرع ذکر کرده است؛ر.ک:ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص82.

مصاله بن حبوس،پس از دستگیری یحیی بن ادریس و مصادره اموال او،عامل خود(ریحان کتامی)را بر فاس گماشت و خود به قیروان بازگشت.سه ماه از حکومت او بر فاس نگذشته بود که حسن بن محمدبن سلاوی قاسم بن ادریس معروف به حجّام بر او شورید.با شورش حجّام بر علیه ریحان در سال 310 ه/922 م ریحان کشته شد و مردم با حجّام بیعت کردند (1)و اکثر قبایل بربر مغرب به اطاعت او درآمدند و او بیشتر شهرهای مغرب را تصرف کرد.در سال 311 ه/923 م،امیر حسن حجام به جنگ موسی بن ابی العافیه رفت و در«فحص الزاد»در نزدیکی«وادی المطاحن»بین فاس و تازا دو سپاه با هم روبه رو شدند؛جنگی که در تاریخ دولت ادریسی بی نظیر بود.در این نبرد،از سپاه ابی العافیه،هزار و سیصد تن و از سپاه حجّام،هفتصد تن کشته شدند و موسی بن ابی العافیه بر حجّام غلبه کرد و سپاه حجام شکست خورده و پراکنده شدند؛ (2)در پی این شکست،حجّام به فاس بازگشت؛در این هنگام عامل او،حامدبن حمدانِ همدانی به او خیانت کرد و شبانه او را در خانه اش دستگیر کرد و درهای شهر را به روی سپاه حجّام بست و موسی بن ابی العافیه را به فاس فراخواند. (3)موسی بن ابی العافیه که مترصد این فرصت بود به فاس شتافت و«عدوه القرویین»را اشغال کرده و اهل«عدوه الاندلسیین»را قتل عام کرد و وقتی همه شهر فاس را متصرف شد،از حامدبن حمدان خواست که حجّام را احضار کند.حامد از کرده خود پشیمان شده بود و در برابر موسی ایستاد و فرمان او را اجرا نکرد (4)و از او مهلت خواست و موسی را از عاقبت ریختن خون اهل بیت ترساند. (5)شب هنگام حامد؛حسن را آزاد کرد و او را از دیوار شهر بیرون برد؛ساق پای حجّام در اثر سقوط از دیوار شهر،شکست و حجّام سه سال بعد در«عدوه الاندلسیین»درگذشت.موسی ابن ابی العافیه،بعد از این ماجرا قصد قتل حامدبن حمدان را داشت که او به مهدیّه فرار کرد.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص65.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص32.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص67.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص33.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص84.

ابن خلدون از شکست حجّام در برابر موسی بن ابی العافیه با عنوان«ذهاب ملک ادارسه»یاد کرده است.حجّام دو سال در فاس و اعمال آن حکومت کرد و بعد از سقوط دولت او،فاس و همه مغرب اقصی و اعمال آن بین«عبیدیان»و«امویان»آندلس دست به دست می شد؛قبایل مغرب و بزرگان آن با ابی العافیه بیعت کردند و او آنها را به بیعت«فاطمیان»فرا خواند. (1)در سال 317 ه موسی در نخستین اقدام خود بعد از سلطه کامل بر فاس و مغرب،همه پیروان و خانواده ادریس را از شهرهای فاس،اصیلا،شاله و بلادی که محل اصلی زندگی آنها بود، (2)اخراج و در قلعه«حجرالنسر» (3)جمع کرد. (4)و سردار خود اباالفتح تسولی را با هزار سوار مأمور محافظت از قلعه نمود و خود به فاس برگشت؛او بدین ترتیب،تصمیم گرفت ریشه آنها را در مغرب بکند؛او هم چنین،عامل عدوه الاندلسیین(عبدالله بن ثعلبه بن محارب بن عبّود ازدی)را کشت و به جای او طوال بن یزید را منصوب کرد. (5)قلعه حجر،قلعه بلندی بود که محمدبن ابراهیم بن محمدبن قاسم بن ادریس آن را بنا کرده بود و تا زمان حاکمیت ابن ابی العافیه بر فاس او و الی این قسمت از شهر بود.

موسی،پسر خود مدین بن میمون بن موسی بن ابی عافیه را جانشین خود در مغرب اقصی نمود و خود به طرف«تلمسان»حرکت کرد که هنوز در اختیار و الیان ادریسی بود؛او در سال 319 ه وارد تلمسان شد؛حاکم تلمسان در این زمان،حسن بن ابی عیش از اعقَاب سلیمان بن عبدالله(برادر ادریس اکبر)بود. (6)با ورود موسی به شهر،حسن به ملیله فرار کرد و در دژی متحصن شد.

در شعبان سال 320 ه ابن ابی العافیه به شهر نکور حمله برد و آن را تصرف کرد و

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص71.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب،ص84.
3- (3) .قلعه حجر،قلعه بلندی بود که محمدبن ابراهیم بن محمدبن قاسم بن ادریس آن را بنا کرد.

4- (4) .سلاوى،الاستقصاء،ج2،ص73.
5- (5) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص84.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص33.

سپس حسن را محاصره کرد و با او پیمان صلح بست.موسی بن ابی العافیه بعد از این که مغرب اقصی و اوسط را تحت سلطه خود درآورد،به فاس برگشت. (1)

گرایش موسی به امویان

خبر سقوط«دولت ادریسیان»به عبدالرحمن ناصر اموی(صاحب آندلس)رسید؛او جهت تحقق آرزوی دیرینه«امویان»در تملک مغرب اقصی؛ سبته را از بنی عصام که از جمله داعیان ادریسیان بودند،گرفت و بعد با موسی بن ابی العافیه که بر مغرب اقصی سلطه پیدا کرده بود،مکاتبه کرد و از او خواست خطبه به نام«امویان»بخواند و اطاعت«فاطمیان»را رها کند؛موسی،پذیرفت و خطبه به نام ناصر خواند.خبر گرایش موسی بن ابی العافیه به«بنی مروان»به خلیفه فاطمی عبیدالله مهدی،رسید.او سردار خود،حمیدبن یصلتین مکناسی(صاحب تاهرت)را در رأس ده هزار تن(به سرداری مصاله بن حبوس)به جنگ موسی بن ابی العافیه فرستاد.موسی و حمید در«فحص مسون»مصاف دادند (2)و جنگ سختی در گرفت.حمید به موسی شبیخون زد و موسی و اصحاب او شکست خورده،پراکنده شدند و موسی به«عین اسحق»از بلاد تسول گریخت؛حمید در سال 321 ه به سوی فاس حرکت کرد و هنگامی که نزدیک فاس رسید،مدین بن موسی گریخت و به پدرش پیوست و حمید به راحتی وارد فاس شد و حامدبن حمدان همدانی را به عنوان عامل خود در فاس منصوب کرد و به افریقیّه بازگشت. (3)

وقتی خبر شکست موسی بن ابی العافیه و فرار پسرش از فاس و ولایت حامدبن حمدان در فاس به گوش محصورین در قلعه«حجر النسر»رسید،دست به شورش زدند و فرمانده قلعه،ابوالفتح تسولی را کشتند و بعد از تحمل چهار سال زندگی در قلعه از آن جا گریختند.

با این همه«امویان»به تحرکات خود در مغرب اقصی ادامه دادند؛احمدبن بکر جُذامی بعد از مرگ عبیدالله مهدی؛در سال 322 ه در فاس بر حامدبن حمدان شوریده،او را به قتل

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص75.

2- (2) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص85.
3- (3) .سلاوى،الاستقصاء،ج2،ص79.

رساند و سرش را برای موسی بن ابی العافیه فرستاد (1)و موسی نیز،آن را برای عبدالرحمن ناصر اموی به قرطبه ارسال کرد و بار دیگر،«مروانی ها»بر مغرب مسلط شدند.

در سال 323 ه صاحب افریقیّه(ابی القاسم بن عبیدالله مهدی)،سردار خود میسور خصی را به مغرب فرستاد تا احمدبن بکر جذامی را سرکوب نموده و فاس را از دست او نجات دهد؛میسور،فاس را چند روز محاصره کرد؛ والی آن(احمدبن بکر)مجبور شد با میسور بیعت کند و با هدایایی نفیس از شهر خارج شد؛ (2)با این وجود،میسور او را دستگیر نموده،به مهدیّه فرستاد.مردم شهر که حیله میسور با احمدبن بکر را دیدند،درهای شهر را به روی میسور بستند و از باز کردن آن امتناع کردند. (3)میسور،هفت ماه فاس را در محاصره داشت؛مردم،از طول محاصره به ستوه آمدند و با دادن شش هزار دینار و نیز مقداری لباس،زره و...با او صلح کردند و با ابی القاسم شیعی بیعت نمودند (4)و نام وی را در سکه ضرب کرده و به نام او خطبه خواندند؛میسور،حسن بن قاسم لواتی را بر آنها گماشت؛حسن تا سال 341 ه یعنی هجده سال از سوی عبیدیان و الی فاس بود؛اما؛به گفته ابن خلدون:احمدبن بکر در سال 335 ه از افریقیّه به فاس آمد و بر حسن بن قاسم لواتی شورید و او را از فاس بیرون کرد.

میسور،بعد از صلح با مردم فاس،به جنگ ابن ابی العافیه رفت و البوری بن موسی بن ابی عافیه را دستگیر و به مهدیّه تبعید نمود و موسی را از مغرب به نواحی ملوّیه و ماوراء آن،از بلاد صحرا دور کرد و به قیروان بازگشت. (5)فرزندان ادریس،بدین ترتیب جنگ های متعددی را با موسی بن ابی العافیه ترتیب دادند و او را به صحرا راندند.ابن ابی عافیه تا سال 341 ه هم چنان در بلاد صحرا از شهر اکرسیف تا نکور را در اختیار داشت و سرانجام در سال 341 ه در اطراف بلاد ملویه به قتل رسید.

به گزارش ابن خلدون:موسی ابن ابی العافیه از صحرا به مغرب بازگشت و فاس را

1- (1) .همان،ص81.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص85.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص83.

4- (4) .همان،ابن ابی زرع فاسی،انیس المطرب بروض القرطاس،ص87 .85
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص85،87.

تصرف کرد و ابایوسف بن محارب ازدی را بر«عدوه الاندلسیین»،گمارد؛او عدوه الاندلسیین را تمصیر کرد و آن را از حالت دژهای متعدد به صورت شهر درآورد؛وی هم چنین در سال 325 ه به«تلمسان»حمله کرد و آن را به تصرف خود درآورد؛دامنه حکومت موسی بن ابی عافیه تا قلمرو حکومت محمدبن خزر(شاه مغراوه و صاحب مغرب اوسط)رسید و دعوت اموی را در سرزمین وی نیز منتشر ساخت.

بعد از مرگ موسی بن ابی العافیه،پسرش،ابراهیم،حکومت مغرب را به دست گرفت و تا سال 360 ه حکومت کرد،پس از وی،عبدالرحمن بن ابراهیم به حکومت رسید و بعد از او پسرش(محمد)حاکم شد تا این که دولت«آل ابی العافیه»سرانجام در سال 363 ه منقرض شد.

برخی از مورخین،دولت ابی العافیه را بعد از مرگ محمد که در«جنگ بالمتونه»اتفاق افتاد،تا قاسم بن محمد رسانده اند؛قاسم در سال 445 ه به دست یوسف بن تاشفین کشته شد و کار آل ابی العافیه،بعد از صدو چهل سال؛به پایان رسید.دولت این خاندان در فاس با ورود میسور خصی(سردار فاطمی)برافتاد.و تنها در اطراف فاس تا ظهور«مرابطین»حاکمیت داشتند.

در اوضاع آشفته مغرب اقصی،مدعیان قدرت از هر سو سر برآوردند:در سال 313 ه/925 م حامیم در«جبال غماره»که مردم آن دور از شریعت و در جهل به سر می بردند،ظهور کرده و ادعای پیامبری کرد؛او خود را«حامیم بن مَنّ الله»و از قبیله مجکسه دانست؛گروه زیادی از مردم غماره گرد او جمع شده،نبوت،شریعت و اعمال عبادی او را پذیرفتند. (1)او قرآنی به زبان بربری آورد. (2)او هم چنین برای پیروان خود،در

1- (1) .روزه روز دوشنبه و پنج شنبه را تا ظهر و روز جمعه و روزه ده روز از ایام رمضان و دو روز از شوال را واجب کرد و کفاره کسی که در روز پنج شنبه به عمد افطار کند را صدقه سه گاو نر قرار داد،کفاره افطار عمومی روزه روز دوشنبه،دو گاو نر بود،او هم چنین پرداخت زکاه را در عُشر از هر چیز واجب کرد؛حج،وضو،غسل از خباثت را ساقط کرد و گوشت خوکِ ماده را حلال کرد و گفت که ماهی بدون تزکیه را نخورید؛او تخم مرغ و کله پاچه را نیز حرام نمود.

2- (2) .آیه ای از قرآنی که او آورد: خلنی من الذنوب یا من خلی النظر ینظر فی الدنیا.اخرجنی من الذنوب یامن اخرج یونس من بطن الحوت و موسی من البحر»؛پیروان او در رکوع نماز می گفتند:امنت بحامیم و بأبیه ابن یخلف من الله و آمن رأسی و عقلی و ما یکنه صدری و ما احاطه به دمی و لحمی و آمنت بتالیه عمه حامیم اخت ای یخلف من اللّه.ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص91.

هر روز،دو نماز در طلوع و غروب خورشید که هر نماز سه رکعت داشت،مقرر کرد؛در حال سجده کف دست روی صورت قرار می گرفت و در این حال به سجده می رفتند؛خواهر وی نیز،زنی ساحره و کاهنه بود که در جنگ ها و قحطی به او پناه می بردند؛در سال 315 ه عبدالرحمن ناصرِ اموی،صاحب آندلس،گرو هی از نظامیان خود را برای سرکوبی او فرستاد؛ آنها در«قصر مصموده»در اطراف طنجه،حامیم را کشتند و سر او را برای ناصر فرستادند و پیروان حامیم اسلام آوردند.

دولت دوم ادریسیان

بقایای«ادریسیان»بار دیگر در منطقه ریف،دولت غیر مستقلی تشکیل دادند؛ (1)بلاد ریف،بین مروانی ها و شیعیان قرار داشت و از دیرباز،محل پراکندگی فرزندان عمربن ادریس بود؛با انقراض دولت ادریسی فاس،به دست موسی بن العافیه،آنها نزد عموزادگان خود به بلاد ریف رفتند و دولتی کوچک بین دولت امویان آندلس و دولت شیعیان فاطمی تأسیس کردند. (2)بعد از فرار موسی بن ابی العافیه در جنگ با قائد میسور،ریاست مغرب به پسرش محمدبن قاسم بن ادریس رسید؛ قاسم،ملقب به کنون و برادرش ابراهیم،از جمله برادران حسن حجام بودند؛«بنی ادریس»با قاسم بیعت کردند؛او قلعه«حجر النسر»را پایگاه خود ساخت و سراسر بلاد مغرب به جز فاس را تحت سلطه خود درآورد و تا سال وفاتش(337ه)وابستگی خود به دولت فاطمی را حفظ نمود؛بعد از مرگ کنون،پسرش احمدبن قاسم(ابوالعیش)،به حکومت رسید؛وی را فقیهی پرهیزکار و شجاع شمرده اند که عارف به اخبار ملوک و ایام الناس و انساب قبایل عرب و بربر بود. (3)او در میان بنی ادریس به«احمد فاضل»معروف شد و به«امویان»گرایش داشت. (4)در زمان او،دعوت«عبیدیان»از سراسر قلمرو او در مغرب قطع شد؛او با عبدالرحمن ناصر اموی بیعت کرد؛در همه منابر قلمرو او خطبه به نام ناصر خوانده شد و همه اهل مغرب تا

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص33.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص93.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص88.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص95.

سجلماسه با او بیعت کردند.بیشتر،مردم مغرب اقصی،متمایل به«ادریسیان»بودند؛ (1)عبدالرحمن ناصر اموی،سراسر بلاد مغربِ اقصی را زیر نفوذ خود گرفت (2)و در همه شهرهای این ناحیه به نام اَو خطبه خوانده شد؛ناصر از ابوالعیش خواست،طنجه و سبته را به«امویان»واگذار کند؛ابوالعیش،از این امر امتناع کرد و ناصر ناوگانی به جنگ او فرستاد؛ ابوالعیش که توان جنگ دریایی را نداشت،تسلیم شد (3)و سبته و طنجه را رها کرد و دولت ابوالعیش و برادران و عموزادگان او تحت الحمایه امویان شدند و محدوده حکومت آنها به شهر بصره و اصیلا،محدود شد.

سرداران اموی،بربرهای مخالف«ادریسیان»در مغرب را سرکوب می کردند و قبایل زناته و بربر با ناصر بیعت کردند و در منابرِ مغرب از تاهرت تا سجلماسه،خطبه به نام ناصر اموی خوانده شد؛تنها سجلماسه،تحت حکومت مناذر بربری باقی ماند؛ناصر اموی،محمدبن خیر مغراوی را بر مردم فاس که با او بیعت کرده بودند،گماشت. (4)محدوده حکومت و قدرت او اندک بود؛اما او جزو بزرگان ملوک زناته و نزد امویان از محبوبیت و احترام بالایی برخوردار بود.قبیله«بنی یفرن»و«مغراوه»از جمله قبایل«زناته»،محبوب«امویان»بودند.

چون جد آنها(صلوات بن وزمَّار مغراوی)از موالی عثمان،(خلیفه سوم)بود که با هیئتی از بربرها به مدینه نزد عثمان رفت و به دست عثمان مسلمان شد؛ (5)محمدبن خیر،که و الی هر دو شهر فاس بود برای جهاد به آندلس رفت و پسر عموی خود،احمدبن بکربن احمدبن عثمان را جانشین خود گذاشت؛ابی العیش نیز،به دنبال غلبه ناصرِ اموی بر بلاد عدوه،بقای خود در مغرب را بی اثر دید و برای جهاد در آندلس از ناصر اذن خواست؛او حسین بن کنون آخرین امیر ادریسی را جانشین خود نمود و عازم شد. (6)ناصر

1- (1) .همان،ص97.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص33.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص88.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ص99
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص88.
6- (6) .همان،ص101.

به او اجازه داد تا ورود به آندلس در هر منزل برای او قصری بسازند.هزار دینار خرج هر روز او قرار داد و دستور داد تا همه اسباب و طعام لازم در هر قصر که او توقف می کند را تأمین کنند؛او از جزیره خضرا تا قرطبه را در سی منزل طی کرد.او در سال 348 ه در جهاد با فرنگی ها کشته شد.

جوهر و فتح مغرب

حضور مسلطِ«امویان»در مغرب و بیعت سراسر مغرب با ناصر(خلیفه اموی)و بیعت قبایل«زناته»و انبو هی از دیگر قبایل بربر با«امویان»،باعث وحشت«فاطمیان»شد و خلیفه فاطمی،معزالدین لله بن معدبن اسمعیل،سردار خود جوهر (1)را با سپاه بزرگ،مرکب از صدهزار بربر از قبایل«کتامه»،«صنهاجه»و...برای تصرف و آزادسازی مغرب از چنگال«امویان»،راهی مغرب کرد؛جوهر در سال 347 ه به قصد بلاد مغرب حرکت کرد؛خبر حرکت او به صاحب طنجه؛(علی بن محمد یفرنی)،جانشین ناصر اموی در بلاد مغرب رسید؛او قبایل«زناته»را جمع کرد و برای جنگ با سردار فاطمی سامان داد.دو سپاه در«تاهرت»در مقابل هم قرار گرفتند؛ جوهر با صرف اموال زیاد،بین سران قبایل«کتامه»آنان را به قتل امیر«زناته»یعلی بن محمد ترغیب نمود.جنگ بین سپاه جوهر و یعلی بن محمد شدت گرفت. (2)گرو هی از«کتامه»یعلی بن محمد را کشته و سر او را برای جوهر بردند و او سر را به قیروان فرستاد.

جوهر به سمت سجلماسه حرکت کرد؛امیرِ مدراری آن جا(محمدبن فتح بن میمون بن مدرار)معروف به الشاکرللَه،مدعی خلافت شده خود را امیرالمؤمنین نامید (3)و در مقابل جوهر ایستاد؛ (4)جوهر،سجلماسه را با سه روز محاصره تصرف کرد؛خوارج صفری سرکوب شدند و الشاکرلله کشته شد؛او در سال 349 ه/960 م به ماسه رسید و آن جا را پانزده روز به محاصره خود درآورد و سرانجام آن را به وسیله زیری بن مناد صنهاجی

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص261.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص103.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص90.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص261.

گرفت؛زیری بن مناد،شبانه،دیوار شهر را سوراخ کرد و وارد شهر شد و کشتار وسیعی از بربرها انجام داد و امیر زناتی آن(احمدبن بکر)را دستگیر نموده و شهر را غارت کرد؛ (1)جوهر در صبح روز پنج شنبه،بیست رمضان سال 349 ه وارد فاس شد؛بعد از سقوط این شهر،جوهر به پاک سازی بزرگان اموی در مغرب مشغول شد و بربرهای هوادارِ آنها را سرکوب نمود و پس از آن به مدت سی ماه در مغرب حکومت کرد؛او تا نقطه انتهایی مغرب،ساحل اقیانوس اطلس پیش رفت و در آن جا ماهی صید کرد و آن را در ظروف آبِ مخصوصی برای خلیفه فاطمی مغرب فرستاد. (2)جوهر هم چنین موفق شد در این مدت دعوت اموی در مغرب را قطع کند و در همه منابر مغرب خطبه به نام«فاطمیان»بخواند.جوهر،همراه احمدبن ابی بکر یفرنی و ده تن از بزرگان آنها و نیز،محمدبن ابی الفتح،امیر سجلماسه درحالی که آنها را در قفس های چوبی،به روی شتر قرار داده بودند،وارد مهدیّه،پایتخت«عبیدیان»شد؛آنها،کاروان اسرا را در قیروان و بلاد افریقیّه گرداندند. (3)

حسن بین فاطمیان و امویانِ آندلس

در سال 349 ه بعد از این که جوهر مغرب را ترک کرد، (4)حسن بن کنون که در بیعت«عبیدیان»بود (5)بیعت خود را شکست و به«مروانیان»گرایید و از ترسِ«امویان»به خاطر نزدیکی به سرزمین آنها با ناصر اموی بیعت کرد. (6)بعد از ناصر،پسر او حکم المستنصر(خلیفه اموی)سردار محمدبن قاسم را برای سرکوب حسن بن کنون که بیعت خود را شکسته بود،راهی مغرب کرد و حسن ناچار به بیعت با آنها شد. (7)

خلیفه فاطمی(معدبن اسماعیل)یکی از وابستگان خود به نام بلکین بن منادبن زیری را

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص103،104.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص261،262.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص104.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص91.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص262.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص105.

7- (7) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص91.

برای انتقام به مغرب فرستاد؛حسن،از ترس به او پیوست و بلکین بن زیری بعد از قتل عام زناته و گرفتن انتقام پدرش به افریقیّه بازگشت.طملس در ربیع الاول سال 362 ه از جزیره خضرا به سبته رفت و حسن در جمع قبایل بربر به جنگ با او شتافت؛در اطراف طنجه در محل«فحص بنی مصرخ»جنگ سختی بین آنان در گرفت و در این جنگ محمدبن قاسم(سردار اموی)و انبو هی از نیروهای او کشته شدند و سپاه او به سبته متواری گردیدند و از حَکَم(خلیفه اموی آندلس)کمک خواستند؛حکم نیز،صاحب حرب خود(غالب بن عبدالرحمن) (1)که از بزرگان دولت و از سرداران به نام آندلس و امرای بحر بود را به جنگ حسن فرستاد و نیرو و اموال زیادی نیز بدین منظور،در اختیار او قرارداد؛مأموریت غالبِ اموی ریشه کنی و پاک سازی کامل«آل ادریس»از مغرب بود؛حکم در دستور خود (2)به غالب گفت:«آل ادریس را از پناه گاه های خود بیرون بیاور و از بذل مال و...دریغ نکن،حرکت کن؛هم چون کسی که اذن رجوع ندارد؛مگر زنده و پیروزمند یا مرده و مغرور...»؛غالب در آخر ماه شوال سال 362 ه از قرطبه خارج شد؛خبر حرکت غالب به حسن بن کنون رسید؛او از«جزیره خضرا»وارد قصر مصموده شد و حسن بن کنون با انبو هی از بربر به جنگ او رفت.غالب با دادن اموال زیاد به سران بربر،آنها را از اطراف حسن پراکنده ساخت و تنها خانواده و خواص حسن در اطراف او باقی ماندند.

حسن از ترس،شهر بصره را ترک کرد و با خانواده و اموال به«قلعه نسر»،نزدیک سبته رفت و در قلاع آن پناه گرفت.

غالب قلعه را محاصره کرد.نیروهای کمکی از اعراب آندلس در اول محرم سال 363 ه به غالب ملحق شدند؛چون محاصره شدت گرفت،حسن از غالب امان خواست و دژ را به او تسلیم کرد و همراه با غالب،با خانواده و خواص خود به قرطبه رفت.

غالب همه علوییِن سرزمین«عدوه»را از دژها بیرون آورد و هیچ گونه جای پایی برای آنها در مغرب باقی نگذاشت و ریشه دعوت«فاطمیان»را در مغرب قطع کرد.غالب،محمدبن ابی علی بن قشوش در«عدوه القرویین»و عبدالکریم بن ثعلبه را در

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص105.

2- (2) .همان،ص106،107.

عدوه الاندلسیین قرار داد و خود،همراه با حسن و بزرگان و امرای ادریسی به سمت آندلس حرکت کرد و در اول محرم سال 364 ه وارد قرطبه شد و حسن را به حکم المستنصر تسلیم کرد. (1)

پایان دولت ادریسی

مجموعه ای از علل داخلی (2)و خارجی دولت (3)ادریسی را در سراشیبی سقوط قرارداد و آن را بازیچه دو قدرت بزرگ غرب اسلامی ساخت،سرنوشت حسن بن کنون حاکی از این مطلب است.

حسن بن کنون،تا سال 365 ه در قرطبه به سر برد؛مخارج او و همراهانش بر خلافت اموی سنگین بود لذا حکم دستور داد آنها را از قرطبه اخراج کرده و به سمت شرق راندند؛حسن و همراهان،ابتدا به تونس و بعد به مصر رفتند و در آن جا مورد استقبال خلیفه فاطمی(العزیزبالله نزاری)قرار گرفتند.حسن بن کنون تا سال 373 ه در مصر در دربار خلافت فاطمی به سر برد؛در ایام هشام المؤیّدباللهِ اموی،که اوضاع«امویان»آشفته شد،حسن،به دستور خلیفه فاطمی(نزار)،به مغرب رفت؛نزار به عامل خود در افریقیّه(بلکین بن زیری بن مناد)دستور داد،حسن را با سپاه یاری دهد. (4)حسن با سه هزار نیروی نظامی،وارد بلاد مغرب شد؛ (5)قبایل بربر به او پیوستند و او دعوت خود را آشکار کرد. (6)

منصوربن ابی عامر(حاجب دولت اموی آندلس)،سپاهی بزرگ به فرماندهی،

1- (1) .همان،ج2،ص109.
2- (2) .علل داخلی عبارت بودند از:1.تقسیم مملکت بین افراد خانواده سلطنتی؛2.عدم سلطه ادریسیان به برخی مناطق مهم مغرب مانند سجلماسه و تامسنا و حتی فاس؛3.اهمال در نابودی مذاهب مختلف؛ 4.اکتفاء به نفوذ معنوی نسب و عدم تشکیل سپاه.
3- (3) .علل خارجی عبارت بودند از:1.دخالت دائم فاطمیان در امر ادارسه؛2.دخالت امویان؛3.عدم تأسیس خلافت و حکومت.ر.ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص108.

4- (4) .نزار،خلیفه اموی،قصد داشت یوسف بلکین را و الی مغرب قرار دهد؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص334.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص111.
6- (6) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص92.

ابوالحکم عمروبن عبدالله بن ابی عامر معروف به«عسکلاجه»به مغرب فرستاد که در مقابله با نیروهای حسن،شکست خورد؛منصور،نیروهای نظامی جدیدی را به فرماندهی پسرش عبدالملک به مغرب فرستاد که حسن بن کنون از مقابله با آنها عاجز شد و طلب امان کرد و تسلیم شد و از ابوالحکم درخواست کرد که او را امان داده و مانند بار اول او را به قرطبه ببرد،ابوالحکم در این خصوص به منصور نوشت و منصور،امان پسر عموی خود ابوالحکم را قبول نکرد و دستور داد حسن بن کنون را در سال 375 ه به قتل برسانند؛سر او را به قرطبه نزد منصور بردند با مرگ حسن،دولت علوی بعد از صد و هفتاد و سه سال حکومت در مغرب منقرض شد و کسانی که نَسَب علوی داشتند،خود را مخفی کردند،تا این که هنگام سقوط دولت اموی دو تن از«آل ادریس»که در آندلس به سر می بردند،بار دیگر دعوت«علویان»را آشکار کردند. (1)

بنای فاس

(2)

شهرسازی (3)از وجوه بارز فرهنگ و تمدن اسلامی در«دوره ادریسی»است؛شهر فاس که قرن ها مرکز تمدن بود به دست«ادریسیان»تأسیس شد و به دنبال افزایش مهاجرت اعراب به ولیلی (4)این شهر گنجایش آنها را نداشت. (5)ادریس دوم،شهری ساخت که محل سکونت او و خواص و وجوه دولت باشد؛عمیربن مصعب ازدی(ملجوم)همراه با گرو هی،در جاهای مختلفِ مغرب اقصی جست وجو کردند تا این که مکانی را نزدیک«فحص سایس»،نزدیک شهر مکناس که زمین هایی حاصل خیز داشت،در کنار چشمه آبِ گرمی پیدا کردند؛جنگل انبو هی از درختان مختلف در اطراف این

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص112.
2- (2) - .Fez.
3- (3) .شهرهای بصره[بصره الکتان]،بصره الحمراء،اصیلا،جراوه،حجرالنسر،تامیدلت،اقلام،حمزه،قلعه سوق عکاشه،ماسنه و نکور در شمار شهرهای شیعی التأسیس به وسیله دولت ادریسی در قرن سوم و نیمه چهارم هجری است.

4- (4) .جوثیه،علت انتقال از ولیلی به فاس را سیاسی دانسته است؛ ر.ک:تاریخ المغرب العربی،ج2،ص444؛ماضی شمال افریقیا،ص307،308.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص29.

چشمه بود. (1)گرو هی از بربر«زواغه»،چادرنشین(بنوخیر)نیز پیرامون آن زندگی می کردند؛بدین ترتیب،شهر فاس را کنار آن چشمه بنا کردند؛فاس به تدریج،شکل شهر پادشاهی به خود گرفت؛بنای فاس در منطقه خاص بربرهای بیابانگرد نشان استقرار و قدرت«ادریسیان»درمغرب بود. (2)

در این محل،پیش تر گرو هی از بربر«زناته»معروف به«بنی یرغش»که پیرو دین مجوس بودند و آتش کده آنها در محل شیبوبه قرار داشت، (3)زندگی می کردند؛چنان که ابن خلدون می نویسد:«هنگام بنای فاس،«شیبوبه»محل استقرار آتش پرستان بود». (4)برخی از بربرهای یهودی و مسیحی نیز در این محل زندگی می کردند؛بعد از بنای فاس،«بنی خیر»در«عدوه القرویین» (5)و«بنی یرغش»در«عدوه الاندلیسین»منزل گرفتند. (6)بنی یرغش و بنی خیر دائماً در حال جنگ با یک دیگر بودند؛ ادریس به آن جا رفت و بین آن دو قبیله،صلح برقرار کرد و آنها به دست ادریس مسلمان شدند؛ادریس آن بیشه را به قیمت ششصد هزار درهم از بربرها خرید؛اما آنها مبلغ را به ادریس بازگرداندند.

به دستور ادریس،بنای شهر فاس را با ساختن بخش آندلسی شهر از«عدوه الاندلسیین» (7)در اول ربیع الاول سال 192 ه آغاز کردند. (8)سه سال بعد«عدوه القرویین»ساخته شد.گرو هی از اصحابِ ادریس و عده ای از مردم همراه او به آن جا منتقل شدند.دیواری در اطراف«عدوه الاندلسیین»کشیدند و جامع معروف به«جامع الاشیاخ»را در آن جا بنا کردند. (9)ادریس،سپس

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص33.
2- (2) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص454.
3- (3) .وجود عناصر ایرانی در فاس در عهد ادریسی در منابعی گزارش شده است و در وجه تسمیه یکی از دروازه های فاس به دروازه فارس همین موضوع مطرح است.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص26.
5- (5) .عُدوه،عدِوهَ:مکان مرتفع،ساحل رودخانه؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص34.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص34.

7- (7) .عدوه الاندلسیین در سال 192 ه و عدوه القرویین در 193 ه ساخته شد.
8- (8) .شهر اول را ادریس اول در سال 172 ه و شهر دوم(عدوه القرویین)را ادریس دوّم در سال 192 ه ساخته است.
9- (9) .معروف به جامع انوار،ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص34.

به«عدوه القرویین»رفت و«جامع شرفا»را در آن جا ساخت (1)و به مردم دستور داد تا در اطراف آن،خانه سازی کنند.گرو هی نیز از عراق به آن منطقه مهاجرت کرده و ساکن شدند. (2)به علت استقرار اعرابِ مهاجر از قیروان و آندلس،بعد از حادثه ربض،شهر فاس به دو منطقه«عدوه القرویین»و«عدوه الاندلسیین»تقسیم شد. (3)چهار هزار و هشتصد تن از (4)اعراب بعد از واقعه ربض در 202 ه به این شهر هجرت کردند؛ نهری،شهر فاس را به دو نیمه تقسیم می کرد و دو بخش شهر،با پل به هم وصل می شدند؛این پل به«قنطره بین المدن»معروف بود. (5)هم چنین در خیابان ها و اماکن شهر،رودخانه های متعددی جریان داشت. (6)

فرهنگ و تمدن اسلامی در مغرب دوره ادریسی

در دوره ادریسی،اقتصادِ مغربِ اقصی،شکوفا گردید و فاس،در ملتقای روابط گسترده تجاری دولت های اسلامی با اروپا قرار گرفت و تأسیسات عمرانی،خانه ها،جوامع و مراکز عمرانی متعددی در آن ساخته شد؛بدین سان،فاس،پایتخت«ادریسیان»و مرکز تمدن و فرهنگ اسلامی،با چند مرکز علمی و فرهنگی،مانند مسجد قرویین،جامع اشراف (7)و تعداد قابل توجهی کاخ و...در زمره شهرهای با شکوه قرار داشت.ابن حوقل با نگاه مثبت به ادریسیان وصف خوبی از آبادانی فاس و تلمسان و سایر شهرهای دوره ادریسی دارد و آمار اجمالی از صنعت،کشاورزی،دوره ادریسی ارائه نموده است. (8)

حضور ادریسی ها در«تلمسان»،این شهر را با بهبود وضعیت اقتصادی روبه رو

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص38.
2- (2) .همان،ص39.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص35.
4- (4) .بن عبدالله،فاس منبع الاشعاع،ج2،ص788.
5- (5) .تازی،جامع القرویین،ص197.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص36.
7- (7) .جامع شرفا،به وسیله ادریس دوم به سال 193 ه در محله قرویین بنا شد و ضریح ادریس در آن است و تاکنون زیارتگاه است.

8- (8) .ابن حوقل،صوره الارض،ص90 87.

ساخت،آنان هم چنین چند شهر جدید مانند:سوق ابراهیم، (1)مدینه العلویین،اصیلا،نکور، (2)حجر النسر،ملیله،البصره،القصر الصغیر و جراوه را بنا کردند.رونق کشاورزی در فاس و سایر نقاط مغرب اقصی،پدیده ای رایج در پایتخت های تازه تأسیس در مغرب بود؛ (3)در عهد دولتِ ادریسی،اهل تجارات و صناعات،از هر سو به فاس هجرت کردند و همه برکاتِ زمین در آن جا جمع شد؛ (4)فقها،علما،شعرا،ستاره شناسان،ترانه سرایان،موسیقی دان ها و جویندگان دانش،از مشرق و آندلس در فاس سکونت گزیدند. (5)

مذهب«مالکی»،در محدوده دولت ادریسی،به دلیل فعالیت گسترده داعیان مالکی در سراسر مغرب،شکوفا شد و ادریسیان با وجود آن که خود به روایتی به مذهب«زیدی»بودند،پایتخت آنها،محل سکونت بزرگان مذهب مالکی بود. (6)این هم زیستی مذهب مالکی در مملکت شیعی ادریسی،تا حدودی به حمایت تاریخی«مالک»از دعوت و انقلاب«نفس زکیه»در مدینه و مخالفت او با دولت عباسی بازمی گشت. (7)

«تلمسان»دوره ادریسی نیز،محل سکونت بزرگان مذهب مالک بود؛با این وصف،ادریسیان،کسانی بودند که اسلام سنی را در قالب مذهب مالکی انتخاب کردند و در انتشار این مذهب به مغرب کوشیدند و فاس،مرکز اصلی رواج مذهب سنی مالکی شد و حرکت مالکیّه فاس،مغرب اقصی را از فساد تحرکات فرهنگی خوارج و متنبّیان در مغرب اقصی که اسلام را به شکل تحریف شده ای عرضه می کردند نجات داد؛چنان که

1- (1) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص513.
2- (2) .حمیدی،جذوق المقتبس،ص48.
3- (3) .در زراعت زیتون،مغرب در عصر ادریسی به حدی از پیشرفت رسید که شهر مکناس در عصر آنها،به مکناسه الزیتون معروف شد.
4- (4) .صنایع مختلفی از جمله نساجی و رنگرزی در فاس و سجلماسه رشد فوق العاده پیدا کرد.سعدون نصرالله در سفر به مغرب در کتابخانه رباط دست نوشته ای راجع به ادریسیان پیدا کرده است که محتوی آمار اقتصادی مراکز صنعتی فاس عهد ادریسی است.ر.ک:دوله الادارسه ملوک تلمسان و فاس و قرطبه.

5- (5) .عثمان اسماعیل،تاریخ العماره اسلامیه و الفنون التطبیقیه،ج1،ص285،290،291.
6- (6) .زغلول عبدالحمید،تاریخ المغرب العربی،ج2،ص519 517.
7- (7) .طنجه هم زمان با شهر قم دو مرکز شهری با غلبه تشیع امامی بر آن ها در قرن سوم هجری شد،چنان که در کتاب مقالات الاسلامیین به آن تصریح شده است.

پیش تر بدان اشاره شد،کسانی چون:حامیم بن مَنَّ اللهِ و ابی الیاس،نصوص اسلام را تحریف کردند و به زبان بربری محلی قرآن و شریعت عرضه کردند.علمای قیروان و آندلس در خط مقدم مقابله با تحریف فرهنگی اسلام در فاس حضور داشتند؛جامع القرویین (1)و جامع شرفا،مظهرِ واقعی این حرکت فرهنگی در فاس بود.این مسجدِ جامع اسلامی،از جمله نخستین دانشگاه ها در قرون وسطی است که علوم ادبی،قرآن،حدیث و علوم تجربی در آن تدریس می شد.

«جامع قرویّین» (2)قدیمی ترین جامع در جهان اسلام بود (3)که در سال 245 ه به دست فاطمه فهریّه ساخته شد. (4)در نقشه این جامع،چهار شبستان که هرکدام شامل دوازده قوس است،دیده می شود. (5)مَأذنه«جامع قرویین»،قدیمی ترین مأذنه مربع مستطیل شکل در جهان اسلام است که از زمان«ادریسیان»تاکنون باقی است. (6)مناره مکعبی شکلِ«جامع قرویین»در فاس را مستشرقان،تقلیدی از صومعه کلیسا،می دانند؛اما دکتر عبدالهادی تازی،آن را تقلید مستقیم از«کعبه»دانسته و دکتر عثمان عثمان اسماعیل آن را به سبک برج های مربع شکل در معماری قدیمِ بربرها که از بناهای یمن جنوبی در عهد باستان تقلید شده است،می داند. (7)

«جامع آندلسیین»به تقلید از ساختمان مسجد قرویین در سال 245 ه توسط مریم(دختر محمدبن عبدالله فهری)بنا شد. (8)از جمله خصوصیاتِ معماری ادریسی،کاربردِ قوس های موازی در قبله است که در مساجد اولیه شرق اسلامی در مسجدهای ابن طولون مصر،مسجد دمشق و بعلبک رایج بوده است؛نظام عقود موازی برای تنظیم صفوف

1- (1) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 17 مراجعه شود.
2- (2) .قرویین،تخفیف لفظ قیروانیین منسوب به قیروان.
3- (3) .به گزارش قلقشندی انواع علوم و معارف،از ریاضی و طب و فلسفه و...در جامعه قرویین فاس تدریس می شده است.ر،ک:صبح الاعشی،ج5،ص151.
4- (4) .عثمان اسماعیل،تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطلبیقیه،ج1،ص268.
5- (5) .تازی،جامع قرویین،ص202.

6- (6) .همان،ص203؛عثمان اسماعیل،تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه،ج1،ص271،273.
7- (7) .عثمان اسماعیل،تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه،ج1،ص267،268،269؛بنای کعبه با این بناها هماهنگ بوده است.
8- (8) .همان،ج1،ص276،277.

نمازگزاران مناسب بوده است؛مهاجران شرق،این شکل معماری را به غرب اسلامی بردند. (1)کاربرد قوس های نعل اسبی شکل (2)که در شهرهای اغالبه و شهرهای امویان آندلس نیز رایج بود،از دیگر ویژگی های معماری عصر ادریسی است؛ (3)منشأ این قوس از شرق بود،بروکلمان،منشأ این قوس را برگرفته از معماری گوتی دانسته؛اما دکتر اسماعیل این نظر را مردود شمرده است. (4)

برخی صنایع و کاربرد چوب و فلز در مغربِ عصر ادریسی گزارش شده است؛ابن خلدون در ضمن بیان آثار به جا مانده از عصر ادریسی از منبر چوبی ادریس اکبر در«تلمسان»و لوح تأسیس«جامع قرویین»در فاس نام برده است. (5)«ادریسیان»سکّه هایی (6)به شکل سکّه های«عباسیان»ضرب می کردند؛روی سکّه های ادریسی،علاوه بر لقب امرای ادریسی،و شعائر شیعی برخی علایم و نمادها(نخل و خاتم سلیمان (7)و...)حک شده بود.

سازمان حکومت ادریسی بر پایه امامت بود و از آن ها با لقب امام یاد کرده اند از نقاط ضعف آنها عدم تأسیس نظام خلافت بود و امور اجرایی خود را به افرادی به عنوان وزیر مستشار می دادند،وزارت در عهد آنها وزارت تنفیذ بود. (8)چند کاتب معروف مغربی در خدمت نگارش نامه های اداری دولت ادریسی بود.از بین هیئت های آندلسی و افریقیه که بدیدن ادریس دوم آمده بودند چند نفر به عنوان قاضی دولت ادریسی انتخاب شدند،نیروهای نظامی بدون انسجام در دوره ادریسی در مواردی پیشرفت چشم گیر داشت و به سرعت عمل و مقاومت و فداکاری در جنگ و تأمین امنیت داخلی و ساخت و تعمیر

1- (1) .عثمان اسماعیل،تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه فی المغرب الاقصی،ج1،ص297.
2- (2) - Holle Shoe..
3- (3) .همان،ج1،ص297.
4- (4) .آثاری از بناهای رومی در مغرب اقصی به جا مانده است؛از جمله در ولیلی رومی ها آن را اشغال کرده و Volubilis نامیدند؛حاکم رومی قدیم در آنجا به سر می برد و بقایای بناهای رومی در آنجا به جا ماند؛از

جمله بناهای معروف رومی ها که تا کنون(زمان سلاوی)پا برجا بوده است قوس کاراکالّا Caracalla نام دارد.ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص16.
5- (5) .تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه،ج1،ص305.
6- (6) .در موزه کتابخانه ملی پاریس و موزه خارکوف،چند سکه دوره ادریسی وجود دارد.
7- (7) - .Sceau Salomon
8- (8) .نصرالله،دوله الادارسه فی المغرب العصر الذهبی،ص121.

سازه های عمرانی و عبادی و قلاع نظامی معروف شد.دولت ادریسی نقش اساسی در گسترش فرهنگ اسلام و زبان عربی و مغرب ایفا کردند.ادریسیان سازمان مالی بسیار مفید و منظمی ایجاد کردند و با ضرب نخستین سکه در 198 ه استقلال مالی خود را اعلام کردند.جزیه،زکات،فیء و غنایم از اهم موارد دولت ادریسی بود.

چکیده دولت ادریسیان

یکی از نوادگان حضرت علی علیه السّلام بعد از قتل عام فخ به سال 169 ه/789 م از ترس ستم بنی عباس به مغرب گریخت و در ناحیه شمال مغرب اقصی در شهر ولیلی به سال 172 ه ساکن شد.افراد دیگری از این خانواده در سایر نقاط مغرب اقصی پراکنده شدند.ادریس اول به نام خود سکه زد،بعد از قتل ادریس اول،پسر او ادریس دوم در 11 سالگی در 183 ه به قدرت رسید.ادریس اصغر در سال 188 ه در جامع ولیلی موجودیت دولت ادریسی را اعلام کرد.با افزایش پیروان،شهر فاس را به عنوان مرکز تبلیغ و دعوت و پایتخت دولت خود ساخت.ادریس دوم بارها تهاجم خوارج را دفع کرد.با مرگ ادریس دوم در 213 ه کار ادریسیان به دست محمدبن ادریس افتاد.

تقسیم قدرت توسط او ادریسیان را با چالش جنگ خانوادگی مواجه ساخت و دولت ادریسی تجزیه شد.با ظهور فاطمیان در افریقیّه منافع ادریسیان مورد تهاجم قرار گرفت و ادریسیان از ناحیه خوارج،فاطمیان و امویان آندلس مورد تهدید قرار گرفتند.آنها ابتدا تابع فاطمیان شدند سردار فاطمی در 347 ه مغرب اقصی را تصرف کرد.در سال 353 ه/974 م تسلیم امویان آندلس شدند و دولت ادریسی منقرض شد.مذهب و فقه مالکی در دوره ادریسی رواج پیدا کرد و فاس از مراکز تبلیغ آن شد.جوامع دوره ادریسی از مراکز بزرگ علم در مغرب شد و جلوه های شکوهمندی از فرهنگ و تمدن اسلامی پدید آمد.

نتایج دوره حکومت ادریسی

1.«ادریسیان»به گسترش اسلام و زبان عربی در مغرب اقصی و اوسط کمک کردند.

2.عمران و آبادانی و تجارت با بنای شهر فاس در مغرب اقصی رونق گرفت.

ص:215

3.بزرگ ترین مراکز علوم دینی و فرهنگ اسلامی در دوره ادریسی،در شهرهای مغرب اقصی بنا شد؛«جامع قرویین»را از حیث سطوح آموزشی با دانشگاه های بزرگ مقایسه کرده اند؛این جامع،از جمله جوامع اسلامی بود که الگوی نخستین دانشگاه های اروپایی شد.

4.تأسیس نخستین دولت شیعی متمایل به تشیع امامی و خارج از شعار مهدویت و مورد تأیید امام رضا علیه السّلام.

پرسش

1.زمینه های استقبال از ادریس اکبر در مغرب اقصی را ذکر کنید؟

2.پراکندگی«ادریسیان»در مغرب را بنویسید؟

3.روابط«دولت ادریسی»با«دولت اموی آندلس»را بیان کنید؟

4.سهم«ادریسیان»در نشر فرهنگ و تمدن اسلامی در مغرب را بررسی نمایید؟

5.علل سقوط دولت ادریسی را ذکر کنید؟

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.زهره الآس فی بیوتات اهل فاس،الکتانی.

2.دوله الادارسه ملوک تلسمان و فاس و قرطبه،اسماعیل عربی.

3.فاس،منبع الاشعاع،عبدالعزیزبن عبدالله.

4.دوله الادارسه فی المغرب،سعدون عباس نصرالله العصر الذهبی(217-223 ه/788-835 م).

5.المغرب الکبیر،عبدالعزیز سالم.

6.المغرب عبر التاریخ،ابراهیم حرکات.

7.الادارسه،محمود اسماعیل عبدالرزّاق.

8.مقاتل الطالبیین(در مورد نسب طالبیان)ابوالفرج اصفهانی.

9.التاریخ المعماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه بالمغرب الاقصی،عثمان عثمان اسماعیل.

ص:217

ص:218

8-فاطمیان در افریقیّه

زمینه قدرت فاطمیان

قدرت سیاسی در مغرب،پیش از ظهور«فاطمیان»،بین«ادریسیان»،«خوارج رستمی»،«خوارج صفری»سجلماسه،«خوارج برغواطه»و«دولت اغلبی»تقسیم شده بود؛ اما«دولت اموی آندلس»و«دولت عباسی»نیز،در این قدرت سیاسی،سهمی داشتند و در حوادث مغرب دخالت می کردند؛

با آغاز کشمکش ها اضطراب و آشوب،سراسر مغرب را فرا گرفت و دولت های حاکم در مغرب متزلزل شدند و در برابر هجوم فرهنگی-نظامی دعاه فاطمی مستأصل مانده و سقوط کردند. (2)تا این هنگام،قبایل (1)بربر کوهستانی«کُتامَه»،«صِنهاجَه»،«ضرسیه»و«زواوه»از بربرهای بُتر،وارد مسائل سیاسی مغرب نشده بودند (3)و خوارج اباضی و صفری،هنوز در بین بربر کُتامه جای پایی به دست نیاورده بودند؛از سوی دیگر،رواج اندیشه خوارج،بین بربرهای«زناته»که از دشمنان«کُتامه»بودند مانع از گرایش کتامه به خوارج شد؛شیخ حُجّاج«کُتامه»در مکه با ابوعبدالله شیعی ملاقات کرد؛او به مذهب«اباضیّه نکاریّه»، (4)یا به نقلی به اهل بیت علیهم السّلام متمایل بود. (5)

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص133،139،140،141،143،144،145.
2- (2) .مقریزی،اتعاظ الحنفاء،ج1،ص65.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص177،179،180.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص2،3.
5- (5) .مقریزی،اتعاظ الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء،ج1،ص55؛ قاضی نعمان،افتتاح الدعوه،ص63.

ابن عذاری از قول ورّاق آورده: (1)«شیعه»بعد از رحلت علی علیه السّلام هم چنان مبلّغینی را به اطراف بلاد می فرستاد،تا آنان را به امام معصوم بخوانند؛ (2)آنها در این راستا تصمیم گرفتند داعیانی را به مغرب بفرستند تا مردم را به حب اهل بیت علیهم السّلام فرا بخوانند؛به همین منظور مردی فصیح و صاحب کمال و عالمِ به جدل به نام ابوعبدالله صنعانی را با مالی انبوه به مغرب اعزام کردند. (3)ابوعبدالله ابتدا به حج رفت؛ (4)او حج را فرصتی مناسب برای آشنایی با اهالی مغرب و آگاهی از اوضاع آنها و شناخت تمایلات ایشان به شمار آورد،در آن جا با رجال قبیله«کتامه»متعصب به مذهب«اباضی نکاریّه»آشنا شد و به تدریج آنها را به خود جذب کرد. (5)او هم چنین خود را مردی عراقی و معلم قرآن کودکان معرفی کرد که به دلیل روزی حلال،خدمت سلطان را رها کرده و برای انجام این منظور بهترین جا را مصر تشخیص داده و هم اینک عازم مصر است.با این وصف او با کاروان حُجاج مغرب،تا مصر همراه شد در راه آنها را به مذهب خود متمایل ساخت. (6)از جمله دیگر افرادی که پیش از ورود داعی فاطمی به تبلیغ ریشه های دعوت فاطمی پرداخت محتسب بود؛او با شیوخ«کتامه»ارتباط برقرار کرد.

ابن اثیر،نیمه ربیع الاول سال 280 ه را تاریخ ورود«داعی»به سرزمین«کتامه»ذکر کرده و کیفیّت آن را به طور اجمال آورده است.داعی به حجاج مغرب گفت:«اگر در مصر به حاجت خود رسیدم،می مانم و اگر حاجت من برآورده نشد،چه بسا با شما تا قیروان همراه شوم»؛او در مصر،به بهانه انجام کارش،ناگهان آنها را ترک کرد و جماعت مغربی از غیبت او نگران شدند و به دنبال او بودند که او را یافتند و اصرار کردند که

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص124.
2- (2) .ابن خلدون،داستان ورود داعیان اسماعیلی به مغرب مانند حُلوانی و سُفیانی از اصحاب امام صادق علیه السّلام را ذکر کرده است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج7،ص64،65.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص450.
4- (4) .ابن عذاری به سبک خاص خود در سراسر کتاب،در موارد متعددی شیعه را به اباحیگری متهم نموده است؛او می گوید:«لان الحج لیس من مذهبهم الفاسد بل تکلف حضوره لیتسبب فی مراده».
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص66.

6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص450،451.

همراه آنها به قیروان بیاید؛او گفت:«در مصر،زمینه مناسب برای کار خود پیدا نکردم،پس با شما می آیم؛آنها نیز تعهد کردند که شغل معلمی را برای او در مغرب تضمین کنند؛بدین ترتیب ابوعبدالله در قیروان مستقر شد.

ابو عبدالله،در مدت اقامت خود در قیروان از احوال قبایل بربر و تعداد افراد آنها و موقعیّت و قدرت آنها آگاه شد و دریافت که قبیله«کتامه»بزرگ ترین قبیله بربر از این حیث است. (1)افراد قبیله کتامه او را ابوعبدالله شیعی یا«المشرقی»نامیدند و در قیروان در منزل«شیخ کتامی»جا دادند (2)او با یکی از معلمین کودکان،در مسجدی نزدیک منزل«شیخ کتامی»آشنا شد (3)و آنها او را به امامت جماعت آن مسجد انتخاب کردند؛بدین ترتیب شیخ کتامی،مسجد را به ابوعبدالله واگذار کرد و ابوعبدالله به امامت نماز و تعلیم کودکان در آن مسجد مشغول شد؛از تعلیم کودکان،چهل دینار جمع آوری شد و شیخ،آنها را به ابوعبدالله داد؛اما ابوعبدالله آن چهل دینار را همراه با کیسه ای که در آن پانصد دینار بود به شیخ بازگرداند و گفت:«من معلم کودکان نیستم!بلکه حقیقت آن است که برای تو می گویم،خوب گوش کن:ما یاران اهل بیت علیهم السّلام هستیم؛ روایتی درباره قبیله کتامه آمده و شما را انصار اهل بیت علیهم السّلام معرفی کرده و خداوند،دین خود را به واسطه شما ظاهر خواهد کرد. (4)شیخ گفت:«من مشتاقِ چیزی هستم که تو مرا به آن دعوت کردی و جان و مال خود و پیروانم را در راه آن فدا می کنم؛ما مطیع اوامر تو هستیم». (5)

ابوعبدالله از طریق شیخ و پسر او،نزد قبایل کتامه رفت و کار تبلیغ خود را در آن جا آغاز کرد؛او در اولین گام از شیخ خواست:«نزدیک ترین خواص از عموزادگان خود را به میهمانی دعوت کن»؛شیخ نیز،چنین کرد و ابوعبدالله دعوت خود را بین آنها مطرح نمود؛ابوعبدالله در مدت اقامت در قیروان،از طریق این شیخ(معارک)و پسر او(تمّام)،عقاید«شیعه»را در بین

1- (1) .ادریسی،آماری از نفرات«کتامه»ارائه داده که کثرت قبیله را نشان می دهد؛او می نویسد:هنگام نگارش این کتاب،افراد کتامه چهار هزار تن بودند؛ر.ک:ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص296.
2- (2) .در محله فج الاخیار؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج7،ص67.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص126.

4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص451.
5- (5) .ابن خلدون،نام شخصیت های بزرگ کتامه که در آغاز با ابوعبدالله همکاری می کردند را ذکر نموده است.

مردم رواج می داد؛وی در ماه رمضان،از مردم خواست تا بر خلافِ سنت معمول،که شب ها نماز تراویح می خواندند،انجام دهند؛ابوعبدالله به آنها گفت:«این سنت عمر بوده و ما به جای آن سوره های طولانی در نماز عشا می خوانیم»؛شیخ گفت:«ما مطیع تو هستیم».

گرایش بربرها به داعی و عکس العمل خلافت عباسی

ابوعبدالله،بربرها را انصار اهل بیت علیهم السّلام خواند و مخالفان خود را به واسطه شیخ و اصحاب او از میان برداشت؛ (1)از جمله این مخالفان،برادر شیخ بود.شیخ،به مدت هفت سال با بنی عم خود درگیر بود؛ تا این که سرانجام،هنگام وفات،همه خویشان و اصحاب خود را جمع کرد و به آنها توصیه کرد که پیرامون وجود ابوعبدالله متحد شوند؛با مرگِ شیخ،«کتامه»به پیروی از ابوعبدالله ملتزم شدند و قبایل بسیاری به او پیوستند؛ابوعبدالله آنها را در پوشش دیوانی،در سازمانی نظامی سامان داد و نیّت و هدف واقعی خود را که دعوت به امام معصوم علیه السّلام بود برای آنها آشکار ساخت.او به آنها گفت:«من شما را به خود نمی خوانم،بلکه به امامی می خوانم که چنین صفاتی دارد (2)و صاحب این امر است»؛ (3)او اظهار داشت که تاکنون آن امام معصوم علیه السّلام را ندیده و تنها اخبار او را در روایات شیعه خوانده و مراتب اعتقاد و ایمان صحیح خود را به آنها اظهار داشت تا این که قبایل بربر را به اطاعت محض خود درآورد.

دولت اغلبی،به دنبال فعالیت های«داعی»؛نیروهای بومی را بر علیه او بسیج کرد؛ابو عبدالله مشرقی،ابتدا در«جبل ایکجان»فرود آمد و سپس به«تازورت»،نزد«قبیله غسّان»،یکی از شاخه های کتامه رفت و از آن جا عازم«سطیف»شد و در پی حملات امیر اغلبی(احمدبن ابراهیم)،ناگزیر به«ملوسه»هجرت کرد و سرانجام در کوهستان«ایکجان»ساکن شد؛و آن جا را مرکز تبلیغی خود ساخت و آن را دارالفجر نامید (4)و از همان جا،

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص128.
2- (2) .ابوعبدالله مشرقی،کراماتی چون احیاء اموات و...را به مهدی نسبت داد و مردم و حتی وزرای اغلبی را به خود متمایل می ساخت؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص452.

3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص128.
4- (4) .ادریسی،ایکجان را نزدیک سطیف و محل پراکندگی وسیع بربر کتامه دانسته است؛این ناحیه کوهستانی،دژ بزرگی داشت که برای اقدامات شیعی جای بسیار مناسبی بود؛ر.ک:ادریسی،ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص269.

داعیان خود را به سراسر مغرب فرستاد؛با استقرار ابوعبدالله شیعی در ایکجان در حدود سال 289 ه اوضاع دولت اغلبی(با قتل ابراهیم بن احمد و حکومت پسرش زیاده الله و انتقال پایتخت اغلبی از تونس به قاهره)رو به آشفتگی گذاشت و داعی با استفاده از این فرصت،نیروهای خود را در سراسر بلاد پراکنده ساخت و اعلام کرد ظهور مهدی نزدیک است.

توسعه قدرت شیعی،دولت عباسی را سخت نگران ساخت؛چرا که داعی بعد از مدتی نبرد و مقاومت در برابر دولت اغلبی،سرانجام،جای خود را در افریقیّه پیدا کرده و با استقرار در ایکجان،شهری جدید را بنا نهاده و آن جا را به عنوان نقطه ای جایگزین سلمیه که مهدی در آن به سر می برد به عنوان دارالهجره جدید معرفی کرد.استحکام قدرت شیعی و اضمحلال دولت اغلبی،دولت عباسی را وادار به اتخاذ تصمیم های جدّی کرد.پیروان شیعه ابوعبدالله که در شکل گیری اوضاع متشنج دولت اغلبی نقش اساسی داشتند به وسیله دولت اغلبی سرکوب شدند.شدت نارضایتی مردم از دولت اغلبی در زمان امیر ابراهیم بن احمد به حدی رسید که در سال 283 ه معتضد(خلیفه عباسی)نامه ای (1)به او نوشت و از ستم او بر مردم تونس انتقاد کرد و به او هشدار داد که اگر از اعمال خود دست بر ندارد جای او را به پسر عمویش(محمدبن زیاده الله)خواهد داد. (2)

قتل عام مردم طرابلس،در 284 ه و قتل عام مردم نفوسه،از جمله اقدامات سرکوب گرانه امیر اغلبی بود.

ابن عذاری داستانی را نقل کرده که ابراهیم بن احمد،سیصد تن اسیر نفوسه را پذیرفت و شیخ آنها را فراخواند و از او پرسید:«آیا علی بن ابی طالب را می شناسی!؟»؛او به ابراهیم گفت:«لعنت خدا بر تو ای ابراهیم! به سبب ظلم و ستم و کشتار تو!»؛ابراهیم وی را گردن زد و سینه اش را شکافت و قلب او را با دست خودش در آورد و دستور داد تا با بقیه اسرا چنین کنند؛آن گاه همه قلب ها را به بند کشید و دستور داد تا در دروازه تونس نصب کنند؛در سال 289 ه کار ظلم دولت اغلبی به جایی رسید (3)که خاصّه و عامّه

1- (1) .محتوای این نامه در حقیقت دستور خلیفه،مبنی بر کنترل اوضاع و جلوگیری از گسترش قدرت شیعی بوده است.

2- (2) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص129.
3- (3) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص130،131.

مردم بر او شوریده و به عبدالله شیعی(داعی علوی)پیوستند و بدین ترتیب دعوت وی در بین«کتامه»استوار گردید.دولت اغلبی،جهت جلب توجّه مردم،تدابیر جدیدی اتخاذ کرد؛ابراهیم بن احمد،تلاش کرد با شعار عدالت خواهی،خشم مردم را از خود دور کند؛لذا در اقدامی نمایشی،سال 289 ه را سال«عدل»نامید و به اقدامات عدالت خواهانه دست زد.او قصد داشت با این کار قلوب خواص را متوجه خود کرده و عموم را خشنود سازد.او از اعمال گذشته خود توبه و رد مظالم نمود و گرفتن عشر از غذا را ترک کرد (1)اموال زیادی را به فقهای قیروان بخشید تا بین فقرا پخش کنند؛اما در حقیقت،اقدامات ابراهیم بن احمد و توبه او تنها برای مهار موج گرایش مردم به تشیع و توقّف پیشرفت ابوعبدالله شیعی انجام گرفت؛ (2)نکته ای که ابن عذاری نیز به آن تصریح کرده که ابراهیم بن احمد،به خاطر بالا گرفتن امر شیعی در بین مردم،توبه کرد. (3)

ابراهیم بن احمد،بعد از بی اثر ماندن نمایش توبه،سرانجام حکومت را به پسرش،ابی العباس بن ابراهیم بن احمد داد،او نیز نه ماه بعد از پدرش کشته شد و حکومت اغلبی در سال 291 ه به زیاده الله بن ابی العباس(زیاده الله سوم)رسید؛اولین اقدام او برای توقف فعالیت ابوعبدالله شیعی در افریقیّه،دعوت از فقهای بلاد جهت صدور رأی علیه داعی بود.فقهای افریقیّه در تونس جمع شده و درباره فعالیت های داعی مذاکره کردند؛این جلسه در حضور عبدالله بن صائغ(صاحب برید دولت زیاده الله اغلبی)تشکیل شد؛وی از سوی امیر اغلبی،موضوع جلسه را برای آنها تشریح نمود و دیدگاهِ دولت اغلبی را در مورد داعی،برای فقها اعلام کرد؛او عبدالله شیعی را متهم کرد که«کتامه»را به شورش فراخوانده و مردم را به لعن ابوبکر و عمر دعوت کرده است و این که به اعتقاد او،همه اصحاب پیامبر بعد از او مرتد شده اند؛او هم چنین به آنان گفت که داعی اصحاب خود را

1- (1) .ابن عذاری در شدت خوی ابراهیم بن احمد،اخبار زیادی را در مورد قتل عام افراد خانواده و اطرافیان،به بهانه های واهی آورده است؛ ر.ک:البیان المغرب،ج1،ص132،133.
2- (2) .ابوعبدالله شیعی،بعد از استقرار در بین کتامه،شهرهای میله و ناصرون را گرفت؛سپس لشکر دولت اغلبی،این دو شهر را تصرف کرده و

سوزاندند که منجر به هجرت ابوعبدالله به ایکجان و بنای دارالهجره در آنجا شد؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص452.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص131.

مؤمنین و مخالفان خود را کافر نامیده و خون مخالفان خود را مباح دانسته است.فقها با شنیدن اظهارات ابن صائغ،برائت و بی زاری خود را از ابوعبدالله اعلام کردند و به قتل او فتوا داده و مردم را به مبارزه با او تشویق کردند و به جهاد با او فتوا دادند. (1)

رؤسای«کتامه»از اقدامات امیر اغلبی بیم ناک شدند و از قبیله موسی بن خریث،خواستند تا ابوعبدالله شیعی را به آنها تحویل دهد و یا او را اخراج کند؛اما رئیس آنها مخالفت کرد. (2)

دولت اغلبی نتوانست بین کتامه و داعی فاصله بیاندازد،لذا خود را برای اقدامات نظامی گسترده بر علیه او آماده کرد.به سال 291 ه لشکری به فرماندهی ابراهیم بن حبشی،جهت سرکوب داعی بسیج شد.

در سال 292 ه ابوعبدالله شیعی که از حرکت دولت اغلبی خبردار شده بود، (3)«کتامه»و یاران عرب و بربر خود از رؤسای قبایل را فراخواند.جمع انبو هی در اطراف او جمع شدند و داعی،آنها را به جنگ ترغیب و تخلّف از آن را حرام دانست؛سرانجام نیروهای دو طرف،در محلی به نام«کینونه»(کبونه)باهم مصاف دادند؛جنگ بزرگی در گرفت و انبو هی از دو طرف کشته شدند؛سرانجام بعد از یک روز جنگ،سپاه اغلبی متحمل شکست سختی شد و باقی مانده سربازان اغلبی در ظلمت شب متواری شدند؛قبیله کتامه و بربرها،غنایم انبو هی از سپاه اغلبی به دست آوردند؛این نخستین پیروزی بزرگی بود که نصیب داعی شد و تأثیر به سزایی در روحیه پیروان او داشت و باعث سستی دشمن گردید.

ورود عبیدالله مهدی به افریقیّه

بعد از مرگ محمدبن حبیب،مردم با پسر او عبیدالله بیعت کردند و وی به«مهدی»ملقب

1- (1) .همان،ص137.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص68.
3- (3) .ابن عذاری،این بزرگ ترین حمله و مقابله آغازین ابوعبدالله شیعی با سپاه اغلبی را که نقش سرنوشت سازی در ادامه حیات و بقای ابوعبدالله و نهضت او در افریقیه داشت را با ظهور ستاره دنباله دار جدی

در ماه رجب آن سال برابر دانسته و می نویسد:در این سال ستاره ذوالذؤابه فی الجدی در جهت شمال در نزدیکی بنات نعش ظهور کرد؛ ر.ک:البیان المغرب،ج1،ص138.

شد.این خبر،به داعیان افریقیّه رسید و ابوعبدالله شیعی،مردانی از«کتامه»را نزد او فرستاد و خبر پیروزی خود در افریقیّه را به او رساند و اعلام کرد که در انتظار آمدن وی به سر می برند. (1)در همین اثنا مکتفی بالله(خلیفه عباسی)دستور دستگیری مهدی را صادر کرد.مهدی شام را به قصد مصر و پیوستن به ابوعبدالله شیعی در لباس بازرگانان ترک کرد.به گفته ابن خلدون عامل دولت عباسی در مصر،(عیسی نوشری)،مأمور دستگیری مهدی بود که با وجود حبس موقتِ مهدی و پسرش(ابوالقاسم)در تشخیص هویّت آنها به یقین نرسید و آن دو را رها کرد؛برخی منابع نیز،تشیعِ عیسی نوشری را در این اقدام وی دخیل دانسته اند؛ (2)مهدی بدین ترتیب به حرکت خود ادامه داد و به طرابلس رسید و از آن جا،ابوالعباس را نزد برادر ابوعبدالله شیعی فرستاد؛زیاده الله(کارگزار خلیفه در منطقه)که اخبار آنها را دنبال می کرد،ابوالعباس را دستگیر کرد و شخصی را برای دستگیری مهدی به طرابلس فرستاد،مهدی ناگزیر از طرابلس به قسنطینه و از آن جا به سجلماسه گریخت. (3)مهدی خبر فتح داعی و کسب غنایم را مخفیانه در سجلماسه دریافت می کرد؛ (4)او در این شهر،تا مدتی در میان گرو هی از هواداران شیعی،به صورتی پنهانی زندگی می کرد و از یاران خود می خواست که شرایط اختفا را رعایت کنند.

یکی از اشرافِ همراه عبیدالله شیعی،به نام احمدبن محمد که در سجلماسه به سر می برد در این مورد گفت:«عبیدالله مهدی،مقدار زیادی دینار به من داد که در آن بلاد این مقدار یافت نمی شد؛وقتی تعجب زیاد من از این مطلب را فهمید و از امانت و صداقت من آگاه شد،نامه ابوعبدالله شیعی در مورد پیروزی او بر سپاه اغلبی را برای من خواند و از من خواست تا آن را برای کسی آشکار نکنم و گفت جاسوسانی در لباس مخفی مراقب اوضاع و احوال ما هستند».اضطراب عبیدالله مهدی،بی جهت نبود؛چون او شناسایی شد و مکتفی نامه ای به زیاده الله نوشت و عبیدالله را همان مهدی که داعی او در کتامه به سر می برد،دانست.زیاده الله از یسع بن مدارا،دستگیری مهدی را خواست؛

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص70،71.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص453،454.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص71.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص139.

بدین ترتیب مهدی و پسرش(ابوالقاسم)در سجلماسه زندانی شدند. (1)

اسارت مهدی در سجلماسه با اوج درگیری ابوعبدالله شیعی با نیروهای اغالبه مقارن شد؛شهرهای افریقیّه در برابر داعی تسلیم می شد و اقدامات اغالبه بی نتیجه بود.در سال 293 ه،زیاده اللّه،سپاهی به فرماندهی مدلج بن زکریا و احمدبن مسرور،برای جنگ با داعی فرستاد؛آن دو در روز دوشنبه،دهم جمادی الآخر به راه افتادند و در روز پنج شنبه سیزده جمادی الآخر به قیروان رسیدند؛اما این سپاه با قتل مدلج و یاران او شکست خورد. (2)مکتفی بالله نامه ای خطاب به مردم افریقیّه نوشت و آنها را به یاری زیاده الله و جنگ با داعی شیعی تشویق کرد.

ابن عذاری این لحظه تاریخی و بحرانی در افریقیّه و در نتیجه تزلزل و سقوط دولت اغلبی و ظهور«فاطمیان»را با یک حادثه نجومی بزرگ مقارن دانسته و می نویسد:«زمانی که نامه مکتفی به افریقیّه رسید،کسوفی در سراسر افریقیّه روی داد و مردم نماز کسوف خواندند».دولت اغلبی در برابر پیش روی نیروهای شیعی مستأصل شد و به اقدامات بدون نتیجه ای جهت متوقف ساختن داعی روی آورد. (3)از جمله،زیاده الله در شهر اربس با پخش اموال بسیار،نیروی نظامی قابل توجهی گرد آورد؛او سپاهی به«باغایه»نزدیک شهر طبنه فرستاد که انبو هی از بربرهای کتامه را قتل عام کردند.اما با این وجود،کار شیعی هم چنان رو به پیشرفت بود.

در سال 293 ه داعی،شهر بَلَزْمه و طُبنِه را تصرف و با امان دادن وارد این دو شهر شد؛او پس از ورود،مأموران مالیاتی دولت اغلبی را مورد مؤاخذه قرار داده و دستور داد تا زکات به سنت پیامبر از شتر و گاو و گوسفند اخذ شود.

زیاده الله هم چنان در پی جمع آوری نیرو و تدارک جنگ با داعی بود،او دستور داد تا داعی را بر منابر لعن کنند.در سال 294 ه ابراهیم بن حبشی(سردار زیاده الله)با سپاهی بزرگ اِرْبُس را به قصد جنگ با داعی ترک کرد و در نیمه محرم سال 294 ه در طبنه با سپاه داعی برخورد نمود؛ در ماه شعبان 294 ه داعی با سپاه،وارد باغایه شد و به مردم امان

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص72.

2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص139.
3- (3) .همان،ص137،140،141،142،143.

داد؛ (1)بدین ترتیب دولت اغلبی،نهایت کار خود را نزدیک دید،زیاده الله،در مشورت با ابن صائغ،در پی چاره امر داعی بود.ابن صائغ به او پیشنهاد کرد که پنهانی به مصر فرار کرده و فرماندهی نظامی را جانشین خود کند و اموال خود را نزد او قرار دهد؛زیاده الله به رأی ابن صائغ عمل کرد و دستور داد تا پانصد شتر برای این کار خریدند.فرار زیاده الله به مصر به گوش سردار او(ابراهیم بن حبشی)رسید،او به سرعت خود را به زیاده الله رساند تا مانع از فرار او شود؛او مقاومت در برابر شداید و محاصره های چندین ساله را گوش زد کرد و گفت:«اهل افریقیّه و ثروت بی حساب آنها در اختیار تو است،درحالی که تو محبوب مردان خود هستی یک شیخ ناشناس که جایگاهی در بین بربر ندارد علیه تو قیام کرده و تو در دژی استوار قرار داری». (2)

بدنه اصلی سپاه ابوعبدالله شیعی را جمع انبو هی از بربرها تشکیل می داد که آنها را به خیل عظیم ملخ ها تشبیه کرده اند. (3)شمار آنها را حدود سیصد هزار تن برآورد کرده اند.

آغاز دور جدید دعوت فاطمیان

مورخین از دوره فعالیت و تبلیغ سِرّی نخستین«داعیان فاطمی»در مغرب به«دوره شخم زدن»یاد کرده اند. (4)این دوره را می توان بخشی از دوره«پیش اسماعیلیان»تلقی کرد که در اواسط قرن دوم فعالیت می کردند؛آغاز این دوره به اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام و زمان رحلت آن حضرت علیه السّلام(148 ه/765 م)برمی گردد؛البته برخی آن را به رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و پیدایش دو فرقه تسنن و تشیع مربوط دانسته اند؛از«اسماعیلیّه»دو شاخه عمده«مستعلویه»(اسماعیلیّه مغرب)و«نزاریّه»(اسماعیلیان شرقی،یا همان اساسین در بیان خاورشناسان)، (5)جریان اسماعیلیّه را به پیش بردند. (6)

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص72.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص144.
3- (3) .همان،ص152.

4- (4) .ابن اثیر می نویسد:ان ارض کتامه من المغرب،قد حرث ها الحلوانی و...؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص450.
5- (5) .حشاشین Hashishin ، Heyssessini ، issini ، assasins ،رابطه میان الصیصه(صخره)و الصصیانی، assissath.
6- (6) .برخی از محققین،ارتباط و پیوستگی بین اسماعیلیه قرن سوم و اسماعیلیه اولیه را انکار کرده اند.

آغاز قرن دوّم هجری،نقطه عطفی در تحقق انتظارات مسیحایی شیعی از سوی گروه هایی که به ظهور منجی ایمان داشتند بود؛این گروه های شیعه،در پایان حکومت«بنی امیّه»شکل گرفتند؛نقطه مشترک این فرقه ها در مفهوم«امام موعود»به عنوان محور قدرت دینی و سیاسی،رابط بین مردم و خدا و جانشین پیامبر و تأکید بر نَسَبِ فاطمی او بود؛چنان که اشاره شد،رحلت امام صادق علیه السّلام و اختلاف در جانشینی را آغاز رسمی کار«اسماعیلیه»دانسته اند؛از سال 148 ه تا روی کار آمدن«فاطمیان»(297ه)را دوره کمون و شکل گیری نهضت«اسماعیلیه»دانسته اند.

حملات نیروهای شیعی در سال 296 ه شدت گرفت و قدرت«اغالبه»به پایتخت آنها رقاده محدود شد؛سپاه ابوعبدالله شیعی در سال 296 ه به شهر قسطیلیّه رسید و شهر را تصرف کرد؛ (1)آنها دو ماه در شهر به سر بردند،بدون این که کاری انجام دهند؛لذا در افریقیّه شایع شد،داعی مریض شده یا مرده است؛اما وقتی که خبر حرکت سپاه بزرگ داعی به تونس رسید،همه جا را ترس و اضطراب فرا گرفت و دولت اغلبی متزلزل و اوضاع پایتخت آنها مختل گردید؛ (2)داعی،در سال 296 ه وارد اُربس شد؛ ابراهیم بن ابی اغلب،والی اُربس آن،همراهِ یاران خود آن جا را ترک کرد. (3)و اهالی اربس و سپاهِ اغلبی به مسجد جامع پناه بردند؛ابن عذاری می نویسد:«مردم از سر و دوش هم بالا رفته و از ترس قتل عام شیعی به مجامع پناه می بردند»؛به گفته او:سی هزار تن تنها بعد از نماز عصر تا شب در مسجد کشته شدند؛هنگام اذان صبح،او اُربس را به قصد باغایه ترک کرد و (4)روز یکشنبه،پنج روز به آخر جمادی الآخر،خبر سقوط اربس و باغایه به زیاده الله که در رقّاده به سر می برد،رسید؛ابن صائغ(صاحب البرید دولت اغلبی)،هم چنان در کتمان اخبار می کوشید و برای امیر اغلبی دروغ می بافت و اوضاع را عادی جلوه می داد و می گفت آنها بر شیعی غلبه کرده اند.با این حال ابن صائغ دستور داد در دروازه های

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص145.
2- (2) .تعداد نیروهای تحت امر شیعی در این زمان را ابن اثیر،دویست هزار تن نوشته است؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص458.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص146؛ابن خلدون،العبر،ج7،ص74.

4- (4) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص147.

رقاده با وعده پول نیرو جمع کنند؛سرباز پیاده،ده دینار و سرباز سواره بیست دینار؛وقتی این اخبار به مردم رسید و فهمیدند کار امیر اغلبی به سر رسیده است،دسته دسته شروع به فرار کردند.

زیاده الله که اوضاع را چنین دید،روز دوشنبه،چهار روز مانده به پایان جمادی الآخر 296 ه با انبوه جواهرات و اموال،همراه جمعی از اهالی قیروان،از فقها و رجال دربار و بزرگان به طرابلس رفت.ابن صائغ،در این مدت،امور او را هم چنان به عهده داشت؛او میزان اموالی که زیاده الله با خود همراه می برد را به میزان سی حمل مال که در هر حمل،پانزده هزار مثقال بود،برآورد کرد؛اما اموال در شهر سوسه،توسط عامل آن مصادره و در«قصر رباط»،نگه داری و سرانجام به«شیعه»رسید.مردم،شهر رقاده و کاخ های اغلبی را غارت و دولت اغلبی،بعد از یازده سال و سه ماه سقوط کرد؛ابن صائغ از راه دریا به طرابلس-که زیاده الله در آن جا به سر می برد-گریخت؛زیاده الله ابن صائغ را مسئول چنین عواقبی دانست و دستور داد او را به قتل رساندند.خبر فرار زیاده الله به داعی رسید و از اربس به قیروان رفت؛مردم قیروان به وحشت افتادند و فقها و بزرگان خود را به استقبال شیعی فرستادند.

نخستین اقدامات داعی بعد از سقوط دولت اغلبی

ابوعبدالله شیعی(داعی)اقدامات گسترده نظامی،اقتصادی و فرهنگی،جهت کنترل اوضاع افریقیّه انجام داد؛او شخصی به نام ابوعبدالله غَرَوَیْه بن یوسف ملوسّی (1)را با گرو هی سوار به شهر رقّاده فرستاد تا اموال به جا مانده از«اغالبه»را جمع کند. (2)او در روز جمعه،آخر جمادی الآخر با لشکری بزرگ وارد رقاده شد؛ (3)ابتدا دستور داد هیچ کس از افراد خارج از شهر،حق ورود به شهر را ندارد و همه افراد شهر باید دست خالی شهر را ترک کنند؛در این سال،داعی،با هفت لشکر به تعداد سیصد هزار تن به سمت قیروان حرکت کرد؛فقها

1- (1) .ابن اثیر،«عروبه»آورده است؛ضبط ابن عذاری به صواب نزدیک است،قاضی نعمان در افتتاح الدعوه،«غزویه»آورده است و....
2- (2) .همان،ج1،ص149.

3- (3) .ابن اثیر می نویسد:روز شنبه اول رجب 296 ه وارد رقاده شد؛ ر.ک:الکامل فی التاریخ،ج6،ص459.

و بزرگان قیروان به استقبال او شتافتند؛او روز شنبه اول رجب وارد قیروان شد و آنان در«ساقیه مَمْس»با او ملاقات کرده و از او امان خواستند و به تشکیل دولت ترغیب کردند. (1)او به آنها امان داده و وعده احسان و نیکی و اجرای عدالت داد.پیش از این،همین وعده ها را به رجال کتامه داده بود.

او سپاهیان خود را در حوالی شهر رقاده مستقر کرد (2)و خود درحالی که قاری قرآن این آیه را قرائت می کرد: هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ ؛ (3)وارد قصر معروف به«کاخ صحن»شد؛وی سپس غَرَوَیه بن یوسف را به شهر سوسه فرستاد؛او در سوسه به مردم امان داد و با خود بیست و هشت حمل مال غنایم را به قیروان آورد؛ (4)داعی،اغالبه قیروان و سردارانی که با زیاده الله همکاری نکرده بودند را امان داد و دستور داد،موالی«بنی اغلب»از جمله ابراهیم بن بربربن یعقوب تمیمی،معروف به«قوس»را به قتل رساندند. (5)

به دستور ابوعبدالله،برادرش ابوالعباس محظوم (6)و ابی جعفر حزّری و مادر ابوعبدالله شیعی را که در طرابلس زندانی بودند به قیروان آوردند. (7)ابوالعباس محظوم،فردی عجول و پرحرف و ضعیف الرأی و العقل بود؛ از جمله اقدامات نادرست او این بود که او از برادر خود ابوعبدالله خواست همه فقهای مالکی را از قیروان تبعید کند؛اما برادر او نپذیرفت؛ ابوعبدالله شیعی،نوعی حکومت نظامی در قیروان برقرار کرد و حسن بن احمدبن علی بن کُلیب(معروف به ابن ابی خنزیر)را عامل آن جا قرار داد و دستور داد تا هر که شب از خانه خارج شود و یا شراب بنوشد یا شراب حمل کند و یا نزد او شراب

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص150.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص74.
3- (3) .سوره حشر،آیه 2.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص150.

5- (5) .ابوعبدالله شیعی در مورد قتل قوس گفت:در افریقیّه ایمن نبودم،مگر وقتی که قوس را کشتم.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص74.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص151.

پیدا شود را به قتل رسانند؛وی هم چنین دستور داد اموال غارت شده از شهر رقاده را جمع کردند؛کنیزها و بردگان زیاده الله را جمع نموده و آنها را وقف کرد؛او ابوبکر(فیلسوف)معروف به قَمّودی را مأمور و مسئول ضرب سکّه کرد؛روی سکه عبارت الحمدالله رب العالمین را نگاشت و آن را«الحیدریّه»نامید.ابن اثیر می نویسد:داعی؛ابتدا سکّه بدون نقش نام زد؛ روی سکّه«حجه الله»و پشت آن«تفرّق اعداءالله»ضرب شد. (1)نقش خاتم،ابوعبدالله،عبارت«فتوکل علی الله»بود؛هم چنین نقش خاتم اداری که با آن نامه ها را مهر می کرد آیه: وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ؛ (2)بود.روی ران اسب ها،«الملک الله»و روی پرچم های سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ ...وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً ؛ (3)و آیات بسیاری از قرآن نوشته شده بود. (4)

ابوعبدالله شیعی بعد از سقوط«اغالبه»،برادر خود ابوالعباس را در افریقیّه جانشین خود نمود و با سپاهی بزرگ به سمت سجلماسه حرکت کرد. (5)عبیداللّه مهدی و پسرش ابوالقاسم در سجلماسه زندانی بودند؛ ابوعبداللّه شیعی در راه مغرب،مردم را به عبیدالله مهدی که او را امامی از آل علی علیه السّلام می دانست،دعوت می کرد؛او در مسیر سجلماسه از تاهرت عبور کرد و دولت«بنی رستم»که صد و سی سال از عمر آن می گذشت را برانداخت و افراد خانواده رستمی و وابستگان دولت آنها را کشت و سرهای آنها را برای برادرش فرستاد تا در قیروان بچرخانند؛ (6)وی پس از تصرف تاهرت،به سمت سجلماسه حرکت کرد. (7)ابوعبدالله در روز شنبه،شش ذی الحجه،سجلماسه را محاصره و در روز یکشنبه هفتم ذی الحجه آن را فتح کرد و درحالی که از خوش حالی می گریست،عبیدالله مهدی و پسرش ابوالقاسم را که در اطاقی نزد

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص459؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص75.
2- (2) .سوره انعام،آیه 115.
3- (3) .سوره القمر،آیه 45؛اسراء،آیه 81.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص151.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص460.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص153.

7- (7) .همان،ص154.

مریم بنت مدرار زندانی بودند،آزاد کرد. (1)امیر سجلماسه«الیسع»با خویشاوندان خود از شهر گریختند و از دوّاس خواستند که به تاهرت بیاید. (2)

ابوعبدالله شیعی بعد از چهل روز اقامت در سجلماسه؛ (3)ابراهیم بن غالب مزَّاتی را بعنوان و الی آن جا تعیین کرد و دو هزار سرباز از«کتامه»را در اختیار او قرار داد (4)و سپس همراه عبیدالله و پسرش ابوالقاسم به افریقیّه رفتند؛در پیشاپیش آنها غنایم و اسرای«بنی مدرار»حرکت می کردند.در نزدیکی شهر أربا،عبیدالله دستور داد تا یسع بن مِدرار را کشتند. (5)در ربیع الاول سال 296 ه مردم سجلماسه بر امیر فاطمی آن(ابراهیم بن غالب مزّاتی)شوریده،او و شیعیان همراه او را کشتند و امیری از«بنی مدرار»به نام«واسول بن میربن مِدرار»را و الی آن جا ساختند.

در سال 296 ه عبیدالله مهدی همراه پسرش ابوالقاسم و حاجب خود جعفربن علی و ابوالحسن طَیب بن اسماعیل(معروف به حاضن)با همراهی ابوعبدالله به شهر رقاده رسید.بزرگان فقها و اهالی قیروان با شادمانی به استقبال او شتافته و با او تجدید بیعت کردند.ابوعبدالله شیعی به آنها و فرزندان آنها امان داد؛اما حرفی از امان در اموال ایشان نزد. (6)عبیدالله مهدی،سوار بر اسبی سرخ و ابوالقاسم پشت سر او سوار بر اسبی کبود و ابوعبدالله در پیشاپیش آنها سوار بر اسب کمیت درحالی که مردم اطراف آنها را فرا گرفته و سلام می کردند،وارد رقاده شدند و عبیدالله در کاخ معروف به«الصحن»و پسرش ابوالقاسم در کاخ«ابی الفتح»مستقر گردیدند.

نسب عبیدالله مهدی

میزان مخالفت دولت عباسی با«شیعه»به حدی بود که با حرکت سیاسی شیعه با شدت و

1- (1) .همان،ص153.
2- (2) .همان،ص137.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص460.

4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص155.
5- (5) .همان،ص156؛یسع بن مدرار،بیست و هفت سال حکومت کرد و با قتل او دولت بنی واسول بعد از 160 ه سال حکومت در سجلماسه،سقوط کرد.
6- (6) .همان،ص158.

به صورت ریشه ای مقابله می کرد؛قادر(خلیفه عباسی)جلسه ای را از علمای بلاد تشکیل داد. (1)تا علما،به ویژه علمای علوی،صحت نسب او را انکار کنند. (2)مورخان،از جلسه انکار نسب عبیدالله مهدی که جمع کثیری از علما در آن حضور داشتند با عنوان«المحضر»یاد کرده اند. (3)تصمیم این محضر،بر شدت اختلافات افزود و جای بحثی تاریخی را باقی گذاشت.

بدین ترتیب نسب عبیدالله مهدی مورد اختلاف مورخان قرار گرفت. (4)ادعای او در مورد این که نسبش به حضرت علی علیه السّلام می رسد را ابن عذاری مراکشی باطل دانسته است.خبری از ابن طباطبای علوی نقل شده که:به خدا قسم او از ما نیست و بین ما و او نسبی نیست.مقاتل نیز،دراین باره می گوید:او عبیدالله محمدبن عبدالرحمن بصری است و قاضی ابوبکر باقلانی،نسب واقعی عبیدالله را در کتاب کشف الاسرار و هتک الاستار افشا کرده و او را از«قرامطه»دانسته و ادعا کرده که عبیداللّه مهدی بنیان گذار مذهب قرامطه است.

انکار نسب«فاطمیان»معیار خوبی برای نقد«عباسیان»و مورخان مغربی در تاریخ است.سخن ابن عذاری دراین باره،دیدگاه حاکم در منابع مغربی و اکثر منابع شرقی است. (5)از بین منابع شرقی،ابن اثیر،نظر کاملاً مخالفی با ابن عذاری دارد و نسب او را تا علی علیه السّلام ذکر کرده است. (6)از بین منابع غربی،ابن خلدون نیز بر این دیدگاه است.او منکرین نسب عبیدالله مهدی را نقد کرده و تعریض آنها به نسب«عبیدیان»را ناشی از کینه و عداوت«بنی عباس»با«شیعه»و سفه و گناه شمرده است؛او ظهور«عبیدیان»را

1- (1) .ابن اثیر سال 402 ه را زمان تشکیل این جلسه شمرده که در آن مرتضی،رضی و گرو هی از علمای علوی و شیعه و سنی حضور داشتند؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،8،ص 73؛همان،ج6،ص446.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص64.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص446؛ابن خلدون،العبر،ج7،ص64،65.
4- (4) .ابراهیم حسن،تاریخ سیاسی اسلام،ج2،ص501.
5- (5) .جرجی زیدان،از محققان معاصر می نویسد:مورخین در انتساب فاطمیان به حسین بن علی علیه السّلام اقوال متناقض دارند و به نظر من

انتساب آنها درست است و متعصبین بنی عباس،جهت تحقیر شیعه چنین کرده اند؛ر.ک:زیدان،فتاه القیروان،ص6.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص446.

در مکه،بهترین دلیل بر صحت نسب آنها شمرده است. (1)

ابن عذاری از دیدگاه خاص ضد شیعی خود،در مورد تشیع عبیداللّه مهدی می نویسد:«او تشیع را اظهار و دستور سبّ اصحاب نبی را صادر کرد؛به اعتقاد او همه اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله بعد از او به جز علی بن ابی طالب علیه السّلام سلمان،اباذر،مقداد،عمار یاسر،مرتد شدند؛او فقهای مغرب را مجبور کرد،تنها به رأی و مذهب جعفربن محمد(امام جعفر صادق علیه السّلام)فتوا دهند». (2)ابن عذاری دیدگاه گرو هی از مخالفان مغربی عبیدالله که در ادبیات مغرب منعکس شده را ذکر کرده است.جنبه برجسته شخصیت عبیدالله،ادعای«مهدویّت»او بود؛لذا ابن عذاری از مخالفت شدید برخی مغربی ها؛با این ادعای او سخن گفته و شعری از محمدبن بدیل،کاتب ابن قضاعه آورده که عبیدالله مهدی را به علت ادعای مهدویّت،متهم به کفر کرده است. (3)

وصفی که ابن عذاری از عبیدالله مهدی دارد،گزارش یکی از مخالفان اندیشه مهدویّت و متعصبان به مبادی تسنن است؛ابن عذاری در ادامه مواضع مخالفان عبیدالله مهدی دو بیت شعر را از زبان برخی جوانان قیروان آورده که آن را مخفیانه به عبیدالله مهدی رساندند: (4)در سرزمین«کتامه»شخصی به نام بَباب،همراه سایر قبایل بربر،بر علیه عبیدالله شوریدند؛عبیدالله،گرو هی انبوه از کتامه را مأمور جنگ با شورشیان کرد؛اکثر شورشیان کشته شده و بَباب اسیر گردید. (5)گزارش این فتح در قیروان بر مردم خوانده

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص64.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص160.
3- (3) . حل برقاده المسیح کان بها آدم و نوح حل بها احمد المصطفی حل بها الکبش و الذبیح حل بها اللّه ذوالمعالی و کل شیء سواهُ ریح
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص160؛ الجور قدر ضینا لا الکفر و الحماقه! یا مدعی الغیوب مَنْ کاتبُ البطاقَه؟
5- (5) .همان.

شد.زناته بار دیگر به تاهرت بازگشتند و دوّاس بن صولات(والی فاطمی)را محاصره کردند؛عبیداللّه مهدی،سرداری به نام شیخ المشایخ را به جنگ آنان فرستاد و آنها زناته را در هم شکستند.ابوعبداللّه شیعی در سال 297 ه،همراه با سرداران خود از کتامه برای سرکوب قیام قبایل مغربی و فساد و ناامنی راه ها،به مغرب لشکر کشید و شورشیان را سرکوب و آبادی ها و شهرهای زیادی را فتح کرد.در پی آن نامه های متعدد تبریکِ فتح از نقاط مختلف به او رسید و در افریقیّه قرائت شد.

قتل ابوعبداللهِ شیعی

در ذی الحجه سال 297 ه،در شهر تَنَس بزرگان کتامه نزد ابوعبدالله شیعی جمع شدند و در مورد خلع عبیدالله مهدی به مشورت نشستند.(1)او در این جلسه به آنها گفت:رفتار عبیداللّه مهدی شباهتی به رفتار مهدی که تاکنون مردم را به او می خواند ندارد و نگرانی خود را از این که در مورد او به اشتباه رفته،اعلام نمود و برای روشن کردن اظهارات خود داستان حضرت ابراهیم را ذکر کرد که هنگام شب ستاره ای بر او طلوع کرد و گفت این پروردگار من است؛آن گاه ادامه داد که بر من و شماست که عبیدالله مهدی را آزمایش کنیم (2)و علایم امام مهدی(المهدی رسول اللّه در بین دو کتف او است چنان که مهر نبوت«خاتم النبوه»در بین دو کتف پیامبراکرم صلّی الله علیه و آله،بود و نشانه ها و معجزات آشکار مهدی که نزد نقبای او معروف بوده را در او جست وجو کنیم.جماعت حاضر،هم پیمان شده،برای امتحان عبیدالله مهدی (3)به رقّاده رفتند.

در سال 298 ه ابوعبداللّه شیعی در جنگ با بربرهای زناته،چند شهر را تصرف کرد و اهالی آنها را به اسارت گرفت.گزارش فتوحات به عبیدالله رسید؛ابوعبداللّه بعد از انجام این عملیات که چندین ماه طول کشید،به رقاده رسید؛درحالی که خبر اجتماع ابوعبدالله شیعی با بزرگان کتامه و تصمیم آنها به خلع عبیدالله را به او رساندند.اندیشه خلع عبیدالله مهدی،از سوی قبیله بربر«هوّاره»در طرابلس استقبال شد و جماعتی از«زناته»،«لمایه»و

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص77.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص161.

3- (3) .همان،ص162.

سایر قبایل طرابلس را در محاصره گرفتند.جمع انبو هی از آنها کشته و سرها در رقاده نصب شد. (1)عبیدالله بعد از حادثه سرکوب بربر هوّاره به عامل (2)خود در طرابلس(عَروبه)دستور داد تا ابی زاک تمّام بن مُعارک الأُجَّانی و ابوعبداللّه شیعی را به دلیل نیت قتل او بکشند. (3)ابوعبدالله شیعی و برادر او ابوالعباس را نزدیک کاخ عبیدالله مهدی،با نیزه کشتند.زمانی که ابوعبدالله و ابوالعباس به محل کمین رسیدند،افراد عَروبه از محل خود بیرون پریدند.ابوعبدالله به عَروُبه فریاد زد،فرزندم ما را نکش.عروبه گفت:کسی که مردم را به اطاعت او،امر کردی به من فرمان قتل تو را داده است.این حادثه در ظهر روز سه شنبه اول ذی الحجه سال 298 ه روی داد. (4)عبیدالله در مرگ آن دو گفت:رحمک الله یا اباعبدالله!و خداوند جزای نیکو در آخرت به شما عنایت کند و خداوند ترا رحمت نکند ای ابالعباس!چون تو راه حقیقت را سد کرده ای. (5)

عبیدالله مهدی انگیزه قتل این دو را به مشرق نوشت:«اما بعد،شما از مقام ابی العباس و ابی عبدالله در پیشگاه اسلام آگاهی دارید؛شیطان،این دو را گمراه کرده و من آنها را با شمشیر پاک کردم؛والسلام».ابوعبدالله شیعی در ضمن داستانی،وقوع قتل خود توسط عَرُوبه،را پیش گویی کرده بود.قتل این دو با تشنج گسترده در طرابلس و تاهرت و نقاط دیگر همراه شد و ادعای مهدویّت چند نفر بربر را به دنبال داشت.

عبیدالله بعد از قتل ابوعبدالله،چند روز از چشم«کتامه»مخفی شد و سپس به آنها امان داد و به طور متفرق و با احتیاط آنها را پذیرفت و سپس گرو هی از آنها را به اشکال مختلف کشت.از جمله اقدامات عبیدالله مهدی در سال 298 ه این بود که لشکری برای سرکوب«لُواتَه»فرستاد.در سال 299 ه،انبو هی بی شمار از«زناته»نیز کشته شدند.عبیدالله مهدی،سپس شورش مردم تاهرت که بر عامل فاطمی آن،دوّاس شوریده بودند و شورش طرابلس را سرکوب کرد؛او در 300 ه مارِطی(الملوطی-کادوک بن مُعاک)که

1- (1) .همان،ص163.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج 6،ص462،463.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج 1،ص 164
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص463.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص165

مدعی شد مهدی منتظر است و بر سراسر«زاب»حاکم شد را به وسیله ابوالقاسم شیعی وادار به تسلیم نمود. (1)

در سال 300 هجری عبیدالله مهدی،حبّاسه بن یوسف را مأمور دستگیری بقایای«اغالبه»نمود،او شهر سُرت را از نیروهای وابسته به دولت عباسی آزاد کرد و با دادن امان،وارد شهر اجدابیه شد و نیروهای عباسی از این شهر فرار کردند؛او سپس شهر برَقه را پاک سازی نمود؛ (2)ابن عذاری می نویسد:«عبیدالله مهدی،دست حبّاسه بن یوسف را در انجام هر امری باز گذاشته بود». (3)اخباری که ابن عذاری در این مورد نقل کرده،حاکی از شدّت قساوت و برخورد نظامی حبّاسه بن یوسف در شهرهای فتح شده است.چند سپاه مصر در جنگ با حباسه شکست خورد.در شهر برقه،در ادامه پاک سازی اغالبه و وابستگان آنها به دستور حباسه بن یوسف،خانواده حارث و نزار و نیز،دو پسر ابن حّمال مزّاتی را به علت توهین و اتهام دزدی به عبیدالله مهدی هنگام عبور از برقه قتل عام کردند.مردم برقه در شکایتی به عبیدالله،جنایات حباسه به بنی حّمال مزّاتی را گزارش کردند.عبیدالله مهدی اعلام بی اطلاعی کرد و گفت (4)من فقط در مورد سه نفر دستور قتل دادم و از مردم عذرخواهی کرد؛به دستور او حبّاسه برقه را به سمت مصر ترک کرد و در«جبل مقته»فرود آمد؛او در سر راه خود دژها و نقاط آباد را تصرف می کرد.

دولت فاطمی مصر

«دولت فاطمی»با پیروزی در افریقیّه،سلسله تلاش های منظمی برای فتح مصر آغاز کرد؛هدف اصلی آنان تأسیس خلافت فاطمی در مصر بود.عبیدالله بعد از حمله بزرگ دوم به مصر،به مکه نامه نوشت و از آنها خواست با او بیعت کنند؛ (5)این کار او،حاکی از نیّت واقعی عبیدالله از حمله به مصر است که سرانجام به فتح کامل مصر منجر شد.علل

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص80.
2- (2) .همان،ص78.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص170.
4- (4) .همان،ص171.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص501.

انصراف«فاطمیان»از غرب جهان اسلام و توجه آنها به شرق،هنوز جای تحقیق دارد؛همکاری«ادریسیان»با دولت اموی آندلس و فعالیت خوارج و افزایش تعصب بربرها برای تشکیل دولت مستقلِ بربر و اختلاف در صفوف بربرهای حامی«فاطمیان»و نیز افزایش فعالیت های فرهنگی تسنن در مغرب،از عوامل عمده هزینه سنگینی بود که فاطمیان برای تصرف مصر تحمل کردند؛از جمله ماهیت متزلزل فاطمی بود که کار را دشوار می ساخت و این دولت،با تأسیس شهر قاهره به عنوان پایتخت،آخرین آزمون خود(انتخاب مرکز استقرار و آرامش)را با موفقیّت پشت سر گذاشت؛در نهایت،فتحِ مصر به وسیله فاطمیان توازن قدرت در مدیترانه را بین امویان آندلس و فاطمیان برقرار ساخت.

در سال 301 ه،ابوالقاسم پسر عبیدالله مهدی،رقاده را با لشکری عظیم به سمت مصر ترک کرد،تحرکات نیروهای«اغلبی»و«عباسی»مصر،هم چنان ادامه داشت،سردارِ عبیدالله مهدی(حسن بن احمدبن ابی خنزیر)،به شکل فجیعی به دست محمدبن قُرهُب اغلبی کشته شد و شش صد تن از یاران او اسیر شدند و ناوگان او به آتش کشیده شد. (1)

لشکر ابوالقاسم بن عبیدالله در سال 302 ه به اسکندریه رسید.در این سفر حباسه بن یوسف همراه او بود.مردم اسکندریه از ترس سپاه ابوالقاسم،شهر را ترک کرده و به دریا گریخته بودند.ابوالقاسم و حباسه،اموال موجود در شهر را به غنیمت گرفتند و ابوالقاسم به سمت قَیّوم حرکت کرد و لشکر او در آن جا مستقر شد.سپاهی از عراق از طرف خلیفه بغداد،به سرداری مونس الفتی به جنگ ابوالقاسم آمد. (2)در این هنگام،حباسه بن یوسف به دلیل اختلاف با ابوالقاسم به مغرب گریخت؛ مونس الفتی در روز دوشنبه نیمه رمضان 302 ه به مصر رسید و ابوالقاسم،ناگزیر،مصر را به سمت افریقیّه ترک کرد؛سپاه مصر در برقه متلاشی شد؛ (3)حبّاسه به برادر خود عروبه در تاهرت،نامه نگاری کرد و به او وعده داد که بعد از پیروزی با او هم پیمان خواهد شد؛عبیدالله مهدی که از تبانی آنها مطلع شد،دستور داد حباسه را دستگیر کنند.حباسه در راه فرار به مغرب به حوزه برقه رسید و سپس وارد شهر نفزاوه شد؛امّا در آن جا او و اصحابش مورد تعقیب قرار گرفتند و حبّاسه

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص171.

2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص494.
3- (3) .همان،ص483.

دستگیر شد و او را نزد عبیدالله بردند و همراه خانواده و نزدیکانش حبس کردند. (1)دستگیری و قتل حبّاسه شورش بزرگی را از سوی عروبه در مغرب به همراه داشت. (2)

مهدی به سال 297 ه،علی بن عمر را و الی صقلیه کرد.مردم او را عزل و احمدبن قرهب را و الی کردند.احمدبن قرهب در سال 300 ه اطاعت مهدی را رها کرد و خطبه به نام مقتدر عباسی خواند. (3)در سال 303 ه اوضاع جزیره صقلیه آشفته شد و مردم بر ابن قُرَهب شوریدند و برخی با عبیدالله مهدی در مورد خلع ابن قرهب مکاتبه و اطاعت خود از عبیدالله مهدی را اعلام کردند؛مردم صقلیه با این تصمیم،به دو گروه مخالف و موافق عبیدالله مهدی تقسیم شدند؛ابن قُرهُب،چند کشتی اجاره و اموال زیادی را در آنها جمع کرد و تصمیم گرفت از صقلیه به آندلس فرار کند؛ مردم متوجه فرار او شدند و او،پسرش و نیز افراد همراه او را اسیر کردند و نزد عبیدالله مهدی فرستادند. (4)در پی این رویداد مردم جزیره به عبیدالله نامه نوشتند و از او خواستند برای آنها عاملی تعیین کند؛آنان در نامه خود شرایطی را برای عبیدالله گذاشتند که او را عصبانی کرد. (5)ابن قُرهب و اصحاب او با غل و زنجیر،در محرم سال 304 ه وارد شهر سوسه که عبیدالله مهدی در آن به سر می برد شدند؛عبیدالله آنها را پذیرفت و به او گفت:«چه چیز باعث شد علیه ما قیام و حق ما را انکار کردی؟»او گفت:«اهل صقلیه به زور مرا و الی کردند و به زور نیز خلع کردند».عبیدالله مهدی آنها را به رقاده فرستاد و سپس روی قبر حسن بن ابی خنزیر در باب سالم آنان را کشتند. (6)

عبیدالله در ماه ربیع الاول سال 303 ه ناوگان نظامی را به صقلیه فرستاد؛ فرماندهی این ناوگان با اباسعید معروف به الضیف بود.ناوگان چند ماه صقلیه را در محاصره داشت.مردم صقلیه با مشاهده لشکر و ناوگان بزرگ فاطمی،امان خواسته و تسلیم شدند.

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص172.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص79.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص475.
4- (4) .همان،ص476.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص174.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص79.

الضیف،خبر فتح صقلیه را،برای عبیدالله مهدی نوشت،او به مردم امان داد و دیوار شهر را خراب کرد و اسلحه و اسب ها و بردگان را مصادره کرد و آن گاه غنایم را با کشتی برای عبیدالله فرستاد.الضیف،سالم بن ابی راشد را با گرو هی از«کتامه»بر جزیره مستولی ساخت و خود به قیروان بازگشت؛سالم بن راشد در سال 313 ه چند شهر را در صقلیه فتح کردند،با این وصف صقلیه در طول حکومت اغالبه و فاطمیان صحنه نزاع بود.

ابن اثیر درباره اوضاع این شهر می نویسد:«صقلیه،همواره محل شورش و جنگ بود و مسلمانان،در نقاطی که در تصرف رومی ها بود پیوسته جنگ داشتند». (1)

هم زمان با صقلیه،متصرّفات«فاطمیان»در سراسر نقاط مغرب اقصی،اوسط و ادنی،در معرض سقوط قرار گرفت و دشمنانِ عنودِ آنها،کینه های گذشته را زنده کرده و آتش مخالفت با مبانی دعوت فاطمیان را برافروختند؛ابن عذاری مراکشی که خود از مخالفان سرسخت«تشیع»است گزارش های متعددی را-چنان که گذشت-از برخورد با مبانی دعوت فاطمیان به وسیله برخی رجال مغرب،روایت کرده است؛«دولت اموی»،مسئولیت و هدایت این مخالفت ها را به عهده داشت.

عبیدالله مهدی بعد از پیش روی در مغرب،برای بزرگان آن جا نامه نوشت و آنها را به خود خواند؛ (2)وی از جمله برای سعید بن صالح،نامه نوشت و او را به قبول دعوت فاطمی فرا خواند؛اشعاری که در نامه مهدی به سعیدبن صالح آمده،نشان می دهد که او را با قهر و زور به امامت خود خوانده است؛سعید،با پاسخی تند،امامت عبیدالله را رد کرد؛در سال 304 ه ابی مدین شهر برقه را بعد از هجده ماه جنگ و در سال 305 ه مصاله بن حبوس شهر نکور را،فتح نمودند و در پی آن،سعیدبن صالح(رئیس نکور)کشته شد.بنی صالح از ترس،نکور را ترک کرده و به آندلس گریختند و به خلیفه اموی(ناصر)پناه بردند؛آنها در شهر بندری مالقه مستقر شدند و ناصر،قول همکاری و کمک مالی به آنان داد.

مصاله،مردی به نام ذلول را و الی نکور ساخت و خود به تاهرت بازگشت؛ اما

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص25.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص81.

صالح بن سعید،از بندر مالقه به قصد او،حرکت کرد و او را به قتل رساند و خود حکومت نکور را به دست گرفت (1)و برای امیر اموی هدایایی از اسب و شتر فرستاد. (2)

حمله دوم ابوالقاسم به مصر

در آغاز ذی القعده سال 306 ه ولی عهد دولت فاطمی(ابوالقاسم)برای بار دوم به مصر لشکر کشید. (3)جماعتی از«کتامه»،عرب افریقیّه و بربرهای سایر قبایل او را در این تهاجم همراهی کردند.عبیدالله مهدی،منّ الله بن حسین را از حکومت قیروان عزل و همراه ابوالقاسم راهی مصر کرد و قیروان را به اباسعید الضیف،داد.در آغاز سال 307 ه ابوالقاسم،یکی از سرداران خود به نام سلیمان بن کافی که مسئول مقدمه لشکر بود را با گرو هی از کتامه و دیگران به اسکندریه فرستاد و آنها شهر را تصرف کردند.سپاه ابوالقاسم،وارد شهر اسکندریه شد و ابوالقاسم خبر فتح را برای پدرش نوشت؛او بعد از فتحِ اسکندریه،سلیمان بن کافی را جهت فتح فَیُّوم،فرستاد؛او پس از نبردی شهر را تصرف کرد،سپاهیان افریقیّه پی درپی وارد مصر می شدند و نیروی انبو هی در اطراف ابوالقاسم جمع شد؛ وی پس از فتح اسکندریه،آن جا را به قصد فیّوم ترک کرد و در الاشمونین فرود آمد. (4)به گزارش ابن عذاری؛با ورود انبوه لشکر فاطمی به مصر قحطی،وبا،آشوب و اضطراب در آن مناطق حاکم شد. (5)

مصر در زمان حمله ابوالقاسم از نیروهای نظامی خالی بود و ابوالقاسم از این موقعیت استفاده مطلوب را برد.چند تن از وابستگان فاطمی در مصر،به نام محمدبن علی مادرایی و برادرش ابی زنبور،ضعف مصر را مخفیانه برای ابوالقاسم گزارش و زمان مناسب تصرف مصر را به او اعلام کردند و از او اعلام اطاعت نمودند؛اما مادرایی از

1- (1) .ورود صالح بن سعیدبن صالح به نکور و رقابت برادران او؛ هادی،ادریس،معتصم،در تصرّف نکور،به صورت داستانی آمده است؛ ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص178،179.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص175.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص80.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص501.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص182.

طرف دیگر نامه ای به«خلیفه عباسی»مقتدر نوشت و اخبار ورود سپاه افریقیّه به مصر را گزارش کرد.در حقیقت به گفته ابن عذاری نقشه مادرایی این بود که تا آمدن و الی مصر از بغداد،خود را هوادار ابوالقاسم نشان دهد.اهالی اسکندریه،به دنبال تصرف شهر به دست نیروهای فاطمی،از شام درخواست کمک کردند و ثمل الفتی با ناوگانی به طرف اسکندریه حرکت کرد تا از مردم آن جا حمایت کند؛او ناوگان فاطمی را در هم شکست و گرو هی از کتامه کُشته و گرو هی اسیر شدند؛برخی از اسرا از سرداران معروف فاطمی بودند؛ثمل،اسرا را با وضع خاصی سوار بر شتر در خیابان های فسطاط گرداند. (1)

مهدیّه،پایتخت جدید فاطمیان

بنای شهر سلطنتی مهدیّه،نخستین اقدام حیاتی عبیدالله مهدی بود.افریقیّه از آغاز ورود اسلام تا زمان عبیدالله مهدی سرزمین شورش های دائم بود؛ چنان که عبیدالله،خود با استفاده از این وضعیت در آن جا موفق به برپایی حکومت شد؛بنابراین،عبیدالله،بعد از استقرار نسبی در افریقیّه در اندیشه حفظ حکومت خود از شورش هایی بود که موجودیت او در افریقیّه را تهدید می کرد.آتش شورش«خوارج»بر افروخته تر می شد.عبیدالله در ساحل تونس تا قرطاجنه،به دنبال مکانی بود که مرکز مناسبی جهت استقرار سازمان اداری حکومت او باشد؛ابن اثیر و ابن خلدون،اضطراب عبیدالله مهدی از هجوم خوارج را به صورت پیش گویی ذکر کرده اند. (2)ساخت مهدیّه از 303 تا 306 ه طول کشید.در روز پنج شنبه هشتم شوال سال 308 ه عبیدالله مهدی به همراه خانواده،اصحاب،اموال و همه مایحتاج زندگی به مهدیّه رفت و در آن جا ساکن شد.او در آن جا چند کاخ و خانه هایی برای سران دولتی ساخت. (3)خانه های قیروان و رقاده به علت بارندگی زیادِ سال 308 ه دچار ویرانی شده و عبیدالله،مجبور بود در انتقال به مهدیّه تعجیل کند. (4)منابع،از مهدیّه به عنوان شهر حصین و دژ نام برده اند.عبیدالله با استقرار در پایتخت جدید،موجودیت

1- (1) .همان،ص183.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص489؛ابن خلدون،العبر،ج7،ص79.
3- (3) .همان.

4- (4) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص184.

دولت فاطمی را اعلام کرد و دارالصناعه بزرگی را در ساحل مهدیّه ساخت و ناوگانی متشکّل از دویست کشتی جنگی به وجود آورد. (1)شعرای افریقیّه در وصف مراسم انتقال عبیدالله به مهدیّه،اشعار مختلفی سروده اند.

عبیدالله مهدی با انتقال به مهدیّه به طور موقّت از شورش خوارج و سایر مخالفان در امان ماند؛عمده ترین مراکز تجمع خوارج،ناامن بود و عملیات نظامی دولت فاطمی در آنها استمرار داشت.

عبیداللّه مهدی در کنار عملیات نظامی در مغرب،داعیانی را به نقاط مختلف مغرب می فرستاد؛از جمله این نقاط،تاهرت(از اماکن استقرار خوارج)بود.ابوعبدالله داعی،هنگام خروج از سجلماسه ابوحُمِیْد دَوّاس را و الی خود قرارداده بود.او شش ماه در سجلماسه ماند تا سپاه افریقیّه به وی پیوستند و آن جا را در سال 299 ه به طور کامل فتح کردند.مصاله بن حبوس مکناسی سیزده سال و الی آن جا بود تا این که،محمّدبن خَزَر الزناتی در شعبان سال 312 ه او را به قتل رساند.بعد از او برادرش(یَصَل)بن حبوس تا سال 319 ه و الی و سپس ابومالک بن یغمراسن و الی شد.اهالی شهر بر او شوریدند و در سال 323 ه او را اخراج کردند (2)و ابوالقاسم الاحدب ابن مصاله بن حبوس را بر خود مقدم داشتند.با قتل ابوالقاسم بن مصاله؛داودبن ابراهیم و الی تاهرت شد.بعد از او حمیدبن یصل در جمادی الآخر 323 ه تاهرت را به دست گرفت.حمیدبن یَصَل تاهرت را در جمادی الآخر سال 323 ه ترک کرد و به آندلس رفت.سرانجام اسماعیل،شهر تاهرت را تصرف کرد و میسور فتی را و الی آن قرار داد.مردم شهر علیه میسور شوریدند و از میسور به محمدخزر زناتی شکایت بردند و او را به تاهرت دعوت کردند.«بنو خزر»و«زناته»دژ عظیم تاهرت را تصرف کردند و هم چنان اوضاع تاهرت ناآرام بود و یعلی بن محمد الیفرنی الزناتی بر آن دست یافت.تا این که جوهر سردار شیعی در سال 349 ه در تاهرت مستقر شد.

ولایت ابی القاسم بن عبیدالله بر افریقیّه

عبیداللّه مهدی،در دوره زمامداری خود موفق شد سراسر افریقیّه،طرابلس،برقه و صقلیه

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص489.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص198.

را تحت سلطه خود درآورد.در زمان او،مصر به دست پسرش(ابوالقاسم)فتح شد.عبیدالله دارای شش پسر بود؛پسر بزرگ و ولی عهد او ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبیدالله بود؛عبیدالله مهدی،در سن شصت و سه سالگی در سال 322 ه در مهدیّه درگذشت. (1)مردم،در سوم ربیع الاول سال 322 ه با ابوالقاسم بن عبیدالله بیعت کردند. (2)دوران ابوالقاسم،سراسر،دوران فتح بود؛درباره او گفته اند که بر هیچ مرکبی از دروازه قصرش سوار نشد،مگر این که با پیروزی بازگشت؛ شهرهای زیادی از روم در ایام او گشوده شد و شورش های متعدّدی سرکوب شد.از جمله دو شورش ابن طالوت و صاحب الحمار. (3)

در ناحیه طرابلس،ابن طالوت قرشی،علیه ابوالقاسم شورید؛او خود را پسر مهدی می دانست. (4)گرو هی از بربرها از او حمایت کردند.با این وجود،ابوالقاسم شورش او را سرکوب و ابن طالوت و اصحابش را کشت. (5)

در دوران حکومت فاطمی در مغرب«خوارج»همواره در جناح مخالف این دولت بودند و شورش هایی را برپا می کردند؛ (6)از جمله بزرگ ترین این شورش ها که چندین سال دولت فاطمی را به خود مشغول کرد،شورش مخلد پسر کَیدادبن عثمان بن وُریمت بن تبقراسن بن سمیداربن یَفرَن(پدر کاهنه)بود؛ (7)او بعد از مرگ عبیدالله مهدی و در آغاز حکومت ابوالقاسم،مذهب خود را آشکار کرد و علیه«شیعه»قیام نمود و به تخریب شهرهای افریقیّه پرداخت و تعداد نامحدودی از اهالی آن را کشت.در سال 332 ه ابوالقاسم مجبور شد رقاده را ترک کرده و به مهدیّه برود. (8)

در سال 333 ه ابویزید،توانست سردار بزرگ فاطمی مسیره الفتی را نیز شکست

1- (1) .همان،ص208.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص83.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص99.
4- (4) .همان،ص99،100.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص209.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص188.

7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص84؛ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص216.
8- (8) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج7،ص191.

دهد. (1)بین آن دو جنگ های بسیاری صورت گرفت؛اما جنگ بزرگ بین آنان،در«وادی الملح»روی داد که در آن،انبو هی از اصحاب ابوالقاسم کشته شدند. (2)در سال 333 ه،ابوالقاسم،سپاهی به فرماندهی زیدان به برقه فرستاد و عامربن مجنون و ابازراره را با او همراه کرد.جماعتی از سپاهیان برقه از«کتامه»با این سپاه همراه بودند؛لشکر به سمت مصر حرکت کرد و اسکندریه را تصرف نمود؛محمدبن اخشید سپاهی بالغ بر پانزده هزار تن را به مقابله با سپاه فاطمی فرستاد؛اما شکست خورد و جمع انبو هی از آنها اسیر شدند. (3)فاس که در اختیار احمدبن ابی بکر جذامی بود؛به سال 334 ه به دست میسور تصرّف شد، (4)او احمد را دستگیر کرد و به مهدیّه اعزام نمود.مردم فاس حسن بن قاسم لواتی را به ولایت برگزیدند و در جنگ با میسور،هفت ماه مقاومت کردند. (5)

شورش دیگر،به رهبری ابویزید که یکی از ائمه مذهب«اباضی»از فرقه نکاریّه(صاحب الحمار،شیخ المؤمنین)بود به وقوع پیوست؛ابن عذاری او را ستوده و می نویسد:فقها و عبّاد به او پیوستند و در ماه صفر سال 332 ه قیروان را تصرف کردند،او با ورود به قیروان،مردم را به جهاد علیه«شیعه»و اطاعت از مذهب«مالکی»فرا خواند؛سرانجام در شوال سال 334 ه ابوالقاسم در محاصره ابویزید،کشته شد. (6)

ولایت ابوطاهر،اسماعیل بن ابی القاسم بن عبیدالله(منصور)

کنیه او«ابوطاهر»و لقب او«منصور»بود؛وی در رمضان سال 302 ه در مهدیّه متولد شد و در سی و دو سالگی حکومت را به دست گرفت؛مهم ترین مسئله زمان او،شورش صاحب الحمار بود؛کار صاحب الحمار در افریقیّه رو به پیشرفت بود؛او در سال 335 ه،

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص86.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص218.
3- (3) .همان،ص209.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص83.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص209.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص84،89؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص190؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص218.

شهر مهدیّه و سپس سوسه را محاصره کرد. (1)در سوسه او را از شهر بیرون کردند (2)وی آن گاه به مهدیّه رفت و وارد شهر شد؛یکی از سربازان اسماعیل،این خبر را برای او برد؛اسماعیل در حال بازی با لاک پشت در استخر کاخ بود،به او گفتند:بازی می کنی؟درحالی که صاحب الحمار وارد مهدیّه شده!او با خون سردی گفت:«مرگ او فرا رسیده؛قسم به خدا،هرگز به آن جا باز نخواهد گشت»؛و در همان لحظه،دستور جنگ با او را صادر کرد. (3)

منصور در سال 336 ه شهر صبره را در نزدیکی قیروان ساخت و«فاطمیان»و اصحاب آنها مهدیّه را ترک کردند و در شهر جدید مستقر شدند و آن را«مَنصُوریه»نامیدند.منصور همه همت خود را صرف نابودی ابویزید کرد. (4)ابویزید که در برابر حملات منصور تاب مقاومت نداشت،به قلعه کتامه فرار کرد. (5)سپاهیان منصور او را دستگیر و در قفس آهنی گذاشته،نزد منصور به مهدیّه بردند (6)و در همان دروازه شهر مهدیّه که ابویزیدِ خارجی،نیزه خود را در آن زده بود،مصلوب کردند.

حمیدبن یصلتن(عامل مغرب)دعوت«شیعه»را کنار گذاشت و به«امویان»پیوست و تاهرت را در سال 336 ه تصرف کرد؛اما منصور با کمک نیروهای زیری بن مناد،تاهرت را باز پس گرفت و به یعلی بن محمد یفرنی سپرد و خود برای سرکوب بربرهای«لُوَاته»حرکت کرد و آنها نیز،ناگزیر به صحرا گریختند.منصور بقایای صاحب الحمار از جمله پسر او(فضل)را در 336 ه و معبِدبن خزر حامی ابویزید را در سال 341 ه از بین برد.

فرج صقلی به همراه ناوگان بزرگی،حمله فرنگی ها به صقلیه را در هم شکستند؛منصور امارت صقلیه را به سال 339 ه از خلیل بن اسحق گرفت و به حسین بن علی کلبی واگذار کرد. (7)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص191.
2- (2) .همان،ج1،ص196.
3- (3) .همان،ص219.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص197.
5- (5) .همان،ج7،ص200.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص92،93.
7- (7) .همان،ج4،ص94،95.

بعد از مرگ منصور در سال 341ه (1)پسر او مَعَد،معروف به«المعزلدین اللّه»ریاست دولت فاطمی را در سن بیست و دو سالگی به عهده گرفت؛ (2)او سیاست و دل جویی از بربرها را پیشه خود ساخت. (3)در پی مرگ کافور اخشیدی(امیر وابسته به عباسی دولت مصر)،اوضاع مصر متشنج شد، (4)ناگزیر،خلیفه فاطمی،لشکری را به سرداری اباالحسن جوهر صقلی به مصر فرستاد. (5)او مصر را فتح کرد.بزرگان دولت اخشیدی به شام فرار کردند و دعوت دولت فاطمی به نام المعزلدین اللّه (6)در روز جمعه بیستم شعبان 358 ه در جامع عتیق و در خطبه نماز جمعه به امامت ابومحمد الشمنشاطی خوانده شد. (7)فتح مصر برای دولت عباسی گران تمام شد؛چنان که در مقابله با آن قادر به انجام هیچ کاری نبود؛ابن هانی شاعر بزرگ آندلسی،موقعیّت این فتح را به شعر سروده: (8)

یقول بنوالعباس قد فُتحت مصر فقل لبنی عباس قد قضی الأَمرُ

در مکه در جریان مراسم حج سال 358 ه،خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد. (9)در مدینه نیز،ابومسلم العلوم به نام المعز خطبه خواند.جعفرفلاح به شام رفت و حسین بن عبدالله را دستگیر و نزد جوهر فرستاد؛جوهر نیز،جماعت اخشیدی را به معز هدیه کرد.آنها در رجب سال 359 ه وارد افریقیّه شدند.به سال 361 ه،بعد از فتح مصر،مَعَد،منصوریّه را به قصد مصر ترک کرد (10)و در اواخر شوال سال 361 ه،

1- (1) .منصور در سال هفتم خلافت،در اثر آسیب ناشی از سرمای زیاد و سرپیچی از دستور طبیب خود(اسحق بن سلیمان اسرائیلی)مرد؛ابن خلدون،العبر،ج4،ص95،99.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص309.
3- (3) .همان،ج7،ص243.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص99.
5- (5) .جوهر،غلام پدر اسماعیل بود.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص309.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص221.
8- (8) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص315.

9- (9) .خطبه حج سال 365 ه به نام عزیزبالله فاطمی خوانده شد؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص362.
10- (10) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص330.

وارد مصر شد. (1)او ابی الفتوح(یوسف بن زیری بن مناد صنهاجی)را در افریقیّه جانشین خود قرار داد و به همه عمّال،دستور داد تا از ابی الفتوح اطاعت کنند؛بدین ترتیب ابی الفتوح،بعنوان امیر مغرب و افریقیّه امور دولت فاطمی را در غرب سرزمین های اسلامی به دست گرفت.به قدرت رسیدن ابی الفتوح در افریقیّه و مغرب،آغاز بالقوه شکل گیری حکومت بربری«زیریان»بود؛زیرا معد،سرداری بربرها را از بُلُکین گرفته و به یوسف زیری واگذار نمود؛بلکین سیزده سال به عنوان امیر و وابسته به فاطمیان امور را به عهده داشت.

مغرب اقصی همواره مورد نزاع«ادریسیان»،«امویان»آندلس و«فاطمیان»بود.حاجب دولت اموی(منصوربن ابی عامر)بارها کوشید تا بُلکین را به خود جذب کرده و در جناح«امویان»وارد سازد؛این امر،تا حدودی،بعد از وفات بلکین در سال 373 ه محقق شد.برادران او در قرطبه مورد استقبال ابن ابی عامر قرار گرفتند (2)و آمادگی خود را جهت جنگ،زیر پرچم«بنی امیه»اعلام کردند. (3)در سال 347 ه،جوهر(سردار خلیفه فاطمی)به سمت مغرب حرکت کرد و فاس را تصرف نمود؛او بدین ترتیب،عملیات«فاطمیان»در مغرب را شروع کرد.

جوهر،سپس به سمت سبته رفت و موفق به فتح آن نشد؛لذا به قصد تصرّف سجلماسه به راه افتاد؛امیر سجلماسه،محمدبن فتح،(الشاکرلله)با اموال،اصحاب و خانواده خود،شهر را ترک کرد (4)و در دوازده میلی،سجلماسه در دژی متحصّن شد؛ (5)جوهر بدین ترتیب،سجلماسه را گرفت و محمدبن فتح را در رجب سال 347 ه کشت. (6)

نیروهای ادریسی و خوارج مغرب،در برابر جوهر قادر به مقاومت نبودند؛ یکی از

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص228.
2- (2) .نخستین خدمات برادران زیری،شرکت در جنگ های شمال آندلس بود؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص413.
3- (3) .الدوله الصنهاجیه،ج1،ص95.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج7،ص97؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص261.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص222.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج7،ص262.

بقایای ادریسیان در فاس(حسن بن کنون)از ترس جوهر در سال 347 ه به دربار عبدالرحمن ناصر اموی رفت. (1)صاحب سبته در سال 348 ه اخبار فتوحات جوهر در غرب را برای امیر اموی(عبدالرحمن ناصر)گزارش کرد. (2)در سال 368 ه،ابوالفتوح(یوسف بن زیری بن مناد)در ادامه تحرّک فاطمی ها در مغرب،از طرف العزیزبالله،شهر بصره را منهدم و در چهارشنبه آخر شعبان 368 ه وارد فاس شد (3)و آن جا را تصرّف کرد؛او سپس،سجلماسه و بلاد هبط را گرفت و«بنی امیه»را از آن جا بیرون راند. (4)ابن عذاری می نویسد:«ابوالفتوح بصره،از شهرهای آباد مغرب را منهدم کرد چنان که امروز،هیچ آثاری از آن در مغرب باقی نمانده است».

ابوالفتوح در ادامه تحرکات خود در مغرب،به دستور خلیفه فاطمی،بعد از فتح بصره به بلاد برغواطه رفت؛ (5)سرزمین برغواطه در اختیار صالح برغواطی بود؛او با چند جنگ،صالح را کشت و اصحاب او را به اسارت گرفت (6)و آنها را به سال 371 ه در منصوریّه و قیروان گرداند.

گزارش ادامه تحرّک«بنی امیه»در مغرب و تصرّف بلاد آن جا به دربار عزیزبالله فاطمی در مصر رسید؛او به سال 371 ه/982 م با دیس بن زیری را با نامه ای به افریقیّه،نزد ابی الفتوح فرستاد؛عزیز،در این نامه،دستور داده بود که ابی الفتوح،لشکری مرکب از هزار تن از ابطال«صنهاجه»از جمله حبوس،ماکَسنَ وزاوَی و حَمَامَه و از«بنی زیری»و«بنو حمامه بن مناد»وزاوی بن مناد و افراد شبیه آنها را انتخاب و برای دفع«بنی امیه»به طرف غرب حرکت کنند.

تحرکات سپاه فاطمی در شرق،موفقیت آمیز بود؛آنها در دو جبهه،تحرکات نظامی گسترده ای داشتند و به علت همین عملیاتِ شرق،متصرّفات غربی آنها سقوط کرد؛

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص222.
2- (2) .همان ص223.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص262.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص231
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص362.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص237.

جوهر(سردار فاطمی)در سال 367 ه به شام لشکر کشید و از افتکینِ ترکی،شکست خورد. (1)لذا عزیزبالله،خود در 368 ه با سپاهی بزرگ به شام رفت (2)و در الرمله با افتکین روبه رو شد و در جنگ های عظیمی،سپاه شام را شکست داد؛افتکین ترکی اسیر شد؛عزیزبالله او را در مصر مورد عفو قرارداد؛ولی وی اندکی بعد از آن،درگذشت.

از جمله نتایج بلند مدت نبردهای چند جانبه«فاطمیان»،«امویان»،«ادریسیان»و قدرت های محلی«خوارج»در غرب اسلامی را باید از دست رفتن تدریجی قدرت مسلمانان در مدیترانه غربی دانست؛به ویژه بر افتادن«فاطمیان»از مغرب که در سایه اتحاد مغرب،قدرت بی بدیل و شکست ناپذیری ایجاد کرده بودند؛زمینه های سقوط متصرّفات آندلسی مسلمانان را فراهم نمود؛سقوط صقلیه،چنان که شرح آن خواهد آمد،به این امر سرعت بیشتری بخشید.

امارت ابی الفتح بر افریقیّه

بعد از مرگ یوسف بن زیری(ابوالفتوح)پسر او ابوالفتح منصُور در اوایل سال 374 ه ولایت افریقیّه را به عهده گرفت؛او برادر خود یَطّوفت را از شهر أشیر فراخواند و او را مأمور دستگیری عبداللّه کاتب،(عامل مهدیّه)کرد؛ (3)عبدالله دستگیر شده و چند روزی در منصوریه زندانی گردید؛ (4)اما بعد از مدتی دوباره به قدرت بازگشت؛چنان که وی شخصیت های قیروان،اعم از قضات،علما و شیوخ را جمع کرده و برای عرض تبریک حکومت و تسلیت فوت پدر منصور نزد او رفتند،آنها در شهر أشیر به حضور منصور رسیدند؛منصور نیز،خطاب به آنان گفت که منصور از دیدن آنها مسرور شده (5)و مراتب سپاس خود را نیز،نسبت به عبدالله کاتب اعلام و کار برادرش در حق او را محکوم کرد و به عبدالله دستور داد تا به کسانی که به دیدار او آمده اند،به هرکدام ده هزار دینار بدهد؛

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص310.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص231.
3- (3) .همان،ص239.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص415.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص240.

او هم چنین خطاب به مردم گفت:«پدر و جد من،با مردم با شمشیر رفتار کردند و من با آنها با احسان برخورد می کنم».

شرح ماجرای این ملاقات به گونه ای دیگر نیز آمده؛چنان که در رجب سال 375 ه،منصور به رقاده رفت؛عبدالله کاتب با انبو هی از اهالی قیروان به ملاقات منصور آمدند و او هدایای زیادی بین آنها تقسیم کرد؛عبدالله کاتب هم هدیه ای ارزشمند به منصور تقدیم نمود.منصور نیز هدیه ای به ارزش یک میلیون دینار برای خلیفه فاطمی مصر فرستاد. (1)

در سال 374 ه منصور،لشکری بزرگ به فرماندهی یَطُّوفت به دو شهر فاس و سجلماسه فرستاد؛هدف یَطُّوفت بازگرداندن شهرهایی بود که هنگام مرگ ابی الفتوح از سلطه حکومت صنهاجه خارج شده بودند؛ (2)اما لشکر وی در جنگی بزرگ با سپاه زیری بن عطیّه الزناتی(قرطاس)شکست خورده و سپاه وی متفرق شد (3)و فاس هم چنان در مالکیت زیری بن عطیّه باقی ماند.خبر شکست سپاه یَطُّوفت،به مَنصُور رسید و او سپاهی را همراه عبدالله کاتب به تاهرت فرستاد و بعد از این شکست،منصور دیگر متعرض بلاد«زناته»نشد.

منصور،در سال 377 ه با لشکری بزرگ وارد منصوریّه شد و در کاخی که برای (4)او ساخته بودند مستقر گردید. (5)عبدالله کاتب نیز در این سفر،همراه او بود؛عبداللهِ کاتب،در سال 377 ه به بهانه جمع اموال و قدرت طلبی در دولت منصور و در حقیقت از حسدورزی بزرگان دولت،کشته شد.

گفته اند منصور وقتی تغییر حال عبدالله را نسبت به خود دید به او گفت از امر سیاست کناره گیرد و به کتابت بپردازد؛اما جواب او این بود:«قتل و نه کناره گیری»؛در ماه رجب سال 377 ه درحالی که عبدالله جزوی از قرآن را در دست داشت،بین او و

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص415.
2- (2) .همان،ص414،415.
3- (3) .همان،ص425.

4- (4) .ساخت کاخ منصوریّه به وسیله صاحب المظله،شفیع صقلبی،یکسال طول کشید و صد هزار دینار خرج شد؛ر.ک:البیان المغرب،ج1،ص241.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص242.

منصور مجادله لفظی تندی روی داد و منصور او را با نیزه زد و...جسد عبدالله را در اصطبل دفن کرد.

با قتل عبدالله کاتب،شورش همه جا را فرا گرفت،راه ها ناامن شد؛ازاین رو یوسف بن ابی محمد،از سوی منصور برای اصلاح امور به ولایت افریقیّه برگزیده شد. (1)از جمله بزرگ ترین شورش های سامان یافته دوره زیریان،شورش خراسانی بود:قتل عبدالله کاتب در سال 377 ه خروج ابی فهم خراسانی(الداعی)را به دنبال داشت. (2)یوسف بن عبدالله جانشین پدرش در مهدیّه،اموال،حشم و سپاه بزرگی در اختیار ابوالفهم قرار داد و به بلاد«کتامه»فرستاد،بربرهای کتامه دعوت ابوالفهم را اجابت کردند.او سپاه بزرگی از کتامه ترتیب داد،پرچمی را تعیین کرد و به نام خود سکه زد. (3)

منصور در سال 378 ه با سپاهی بزرگ برای سرکوب«کتامه»و خاموش کردن شورش ابوالفهم عازم بلاد کتامه شد؛ (4)وی شهر میله را ویران کرد و اهالی آن را به شهر باغایه تبعید نمود. (5)ابن عذاری می گوید:منصور در این سفر از نقطه ای عبور نکرد،مگر آن که آن را خراب کرد؛هنگامی که به کتامه رسید،انبو هی از آنها را به قتل رساند؛کتامه تسلیم شدند و ابوالفهم(رهبر شورشیان)به کوهستان گریخت؛اما سپاهِ منصور او را تعقیب نمود و پس از دستگیری،نزد منصور بردند؛او را پس از دستگیری مضروب کرده و ریش او را کندند و عاقبت،او را به شکل بدی کشتند.

در سال 379 ه،عموی منصور،(ابوالبهاربن زیری)،در تاهرت بنای مخالفت گذاشت؛منصور به تاهرت لشکر کشید و به جای وی برادر خود(یطّوفت)را و الی شهر نمود. (6)

1- (1) .همان،ص242،243.
2- (2) .داعی شیعه،عبدالله کاتب(المختال)به دلیل مبالغه در حیله و تکبر با اولاد زیری و دعوت به مذهب شیعه و ارتباط با خلیفه فاطمی(نامه نگاری با یعقوب بن کَلِس وزیر العزیز بالله فاطمی)کشته شد؛ادریس،ترجمه ساحلی،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص105.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج7،ص440.
4- (4) .همان،ص431.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص243.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج7،ص441.

ابوالبهار به غرب گریخت و از ابن ابی عامر،حاجب دولت اموی درخواست کمک کرد؛ابن ابی عامر به او نوشت:اگر حرف تو صحّت دارد،فرزند خود را به گروگان نزد ما بفرست،او فرزند خود را همراه با کاتب خود میمون(معروف به ابن الدّایه)با یک کشتی به آندلس فرستاد،کشتی در راه غرق شد و همه سرنشینان آن از جمله فرزند ابوالبهار مردند.ابن ابی عامر برای ابوالبهار وجو هی از اموال،لباس و...فرستاد و از زیری بن عطیّه(حاکم وابسته اموی در فاس)خواست تا ابوالبهار را یاری دهد؛با رسیدن نامه به زیری بن عطیّه،ابوالبهار خود را به فاس رساند و با زیری بن عطیّه(صاحب فاس)طرح دوستی ریخت. (1)

اوضاع افریقیّه چنان متزلزل شد که زمینه ای جهت ادامه سلطه مصر در بخش غربی دولت فاطمی باقی نماند.ابن عذاری در گزارشی از حیف و میل عامل افریقیّه،یوسف بن ابی محمد سخن گفته است؛چنان که او از شدت اشتغال به اکل و شرب و استفاده از گُل و عیش و نوش به«شیخ الورد»معروف شد؛در چنین حال و هوایی،یوسف امور افریقیّه را به ابن البونی سپرد؛اوضاع افریقیّه را ابن عذاری در این زمان تصویر کرده و موقعیت مردم شهر و مردم بادیه و ارتباط دولت با این دو را ذکر کرده است؛او می نویسد:با اداره مملکت به وسیله بونی،اهل پایتخت در امن و عافیت و مردم بادیه در عذاب،رنج و ورشکستگی زندگی می کردند؛او جبّار و سرکش و در عین حال بخشنده و با سخاوت بود؛در همه آبادی ها و شهرهای افریقیّه می گشت و خراج جمع می کرد و همه پول ها را صرف دوستان و مجالس عیش و نوش و سپاه یوسف می کرد.او در هر روز به خواص اطراف یوسف پنج هزار درهم می داد،هزینه مطبخ و میوه روزانه او به همین اندازه بود.سرانجام،بونی و پسرش را دستگیر کرده و گردن زدند و یوسف بن ابی محمد را از افریقیّه عزل و محمدبن ابی العرب را جانشین او ساختند.

ابی مناد بادیس،ناصرالدوله(نصیرالدوله)

با مرگ ابوالفتوح منصور در روز پنج شنبه سوم ربیع الاول سال 386 ه پسر او بادیس بن منصور،امور دولت را به دست گرفت. (2)مردم از نقاط مختلف افریقیّه برای عرض تسلیت

1- (1) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص245.
2- (2) .همان،ص247؛ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج7،ص485.

و تهنیت به حضور او شتافتند.با آغاز حکومتِ بادیس،نزار فاطمی(العزیز بالله)در مصر درگذشت و حاکم بامرالله جانشین او شد. (1)ابومناد در صفر سال 387 ه ولایت شهر أشیر را به عموی خود حمادبن ابی الفتوح(یوسف بن زیری بن مَناد)داد.در سال 387 ه فرستاده مخصوص خلیفه فاطمی مصر(قاضی الباهری)به منصوریّه رسید و ابومناد با لشکری بزرگ و جمیع رجال کشور به استقبال او شتافتند.او حامل سه نامه از خلیفه فاطمی بود؛دو نامه،در جامع قیروان خوانده شدند؛مضمون نامه ها،حکم ولایت ابومَناد و ملقب شدن او به«نصیرالدوله»و نامه دوم،خبر مرگ العزیزبالله و اعلام خلافت الحاکم بامرالله بود؛نامه سوم نیز،عقد پیمان دوستی با بادیس و خانواده بنی مناد با حاکم بالله(خلیفه فاطمی)بود.در سال 388 ه،هدایای خلیفه فاطمی،شامل جواهرآلات و گردن بندها و آویزها؛به دست بادیس رسید. (2)

زیری بن عطیّه(قرطاس)صاحب فاس،وابسته خلافت اموی آندلس در سال 389 ه تحرّکاتی را در غرب آغاز کرد؛از جمله،تاهرت را محاصره نمود.یطّوفت بن یوسف بن زیری(صاحب تاهرت)جریان را به پسر برادرش(امیر افریقیّه)گزارش کرد و از او کمک خواست؛محمدبن ابی العرب،با لشکری به کمک او شتافت.وقتی نامه یطوفت به بادیس نصیرالدوله رسید به محمدبن ابی العرب،دستور داد که به جنگ«زناته»برود، (3)ابی العرب به بادیس(نصیرالدوله)رسید و در آن جا حمادبن یوسف بن زیری با لشکری عظیم به او پیوست و دو لشکر تاهرت به سپاه یطّوفت ملحق شدند؛زیری بن عطیّه در دو مرحله ای تاهرت در محلی به نام آمَّسار اردو زده بود.سپاه یطوفت در روز شنبه چهارم جمادی الاول سال 389 ه به او حمله کرد و بعد از چند روز،سپاه افریقیّه منهدم (4)و زیری بن عطیّه بر افریقیّه مسلط شد؛ (5)در این نبرد،گروه کثیری از سپاه افریقیّه کشته و اسیر شدند و زیری بن عطیّه،تاهرت را تصرف کرد؛ بدین ترتیب،

1- (1) .همان،ص248.
2- (2) .همان،ص249.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص7.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص250.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص8.

ابن ابی العرب،حمّاد و یطّوفت عقب نشینی نموده و در أشیر مستقر شدند.

خبر شکست بادیس به منصوریّه رسید و نصیرالدوله صاحب افریقیّه،روز شنبه دوم جمادی الآخر سال 390 ه برای مقابله با زیری بن عطیّه از منصوریّه،خارج شد.او برای استفاده از نیروی فُلفُل بن سعید زناتی که در طُنبه صاحب قدرتی بود به آن جا رفت؛فُلفُل از پیوستن به او عذر خواست و سرانجام در مقابل ولایت طنبه،درخواست او را پذیرفت.نصیرالدوله،حکم ولایت طبنه را برای فلفل نوشت و او را ترک کرد.فلفل در پیوستن به نصیرالدوله تأخیر کرد و وقتی مطمئن شد که وی به اندازه کافی از طنبه دور شده،به قتل و غارت مناطق اطراف پرداخت و باغایه را محاصره کرد؛ نصیرالدوله،یطّوفت را در اشیر گذاشت (1)و پسر او ایوب را با چهار هزار سوار در تاهرت نهاد و خود برای سرکوب فُلفُل حرکت کرد.خبر محاصره باغایه توسط فلفل در بَلَزمه به او رسید.چهل و پنج روز از محاصره باغایه به وسیله فلفل می گذشت. (2)نصیرالدوله در ده ذی القعده سال 389 ه با فُلفُل برخورد کرد جنگ های متعددی بین آنها درگرفت،انبو هی از بربرها در اطراف فلفل جمع شده بودند؛امّا با این همه،فلفل شکست خورد و به کوه«الحناش»گریخت و سپاه نصیرالدوله او را تعقیب کردند؛قابل توجه این که در این جنگ،هفت هزار تن از«زناته»کشته شد.

در سال 390 ه،نصیرالدوله برای دستگیری فلفل بار دیگر به راه افتاد،نامه عامل او،شش روز مانده به پایان رجب به قابس رسید که فلفل قابس را به سمت طرابلس ترک کرده است.وقتی فلفل به طرابلس رسید،یحیی بن علی و گرو هی از یاران او به استقبالش شتافتند و او را در طرابلس جا دادند. (3)هر روز که از عمر دولت فاطمی در مصر می گذشت پایه های قدرت آنها در افریقیّه سست تر می شد.شورش بربرها و استقلال طلبی آنها توسعه پیدا می کرد و سرانجام نیز،قدرت در افریقیّه،بین بربرها تقسیم شد.

زناته پایگاه امویان در مغرب

«زناته»از جمله قبایل بربر در مغرب بودند؛بنا به روایتی جد آنها خزربن صولات به دست

1- (1) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص251.
2- (2) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج8،ص8.
3- (3) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص252.

عثمان بن عفان اسلام آورد و بعدها آنان از هواداران«امویان»در مغرب شدند.زیری بن عطیه مَعراوی(صاحب فاس و مناطق اطراف آن)امیر زناته در عصر خود،از وابستگان خلافت اموی آندلس و در ارتباط دایم با قرطبه بود؛وی در سال 379 ه در خدمت ابن ابی عامر(حاجب دولت اموی آندلس)قرار گرفت و مجری اوامر او در مغرب شد.این دوستی با«امویان»تا سال 387 ه ادامه داشت تا این که روابط زیری بن عطیّه و امویانِ آندلس در زمان مظفربن ابی عامر به هم خورد و بین او با مظفر،جنگ های متعدد در گرفت.

به همین دلیل،وی بر علیه ابن ابی عامر با هشام المؤید متحد شد.ابن ابی عامر،لشکری به فرماندهی واضح و پسرش عبدالملک به جنگ او فرستاد،عبدالملک در«جزیره خضرا»فرود آمد و سپس به طنجه رفت و جنگ های گسترده ای بین او و زیری بن عطیّه رخ داد که به شکست زیری بن عطیّه منجر شد.سلطه عبدالملک بن ابی عامر بر همه مغرب تا تلمسان و تاهرت و آن سوی سجلماسه گسترده شد.عبدالملک بعد از این پیروزی،راهی آندلس شد و واضح را جانشین خود در بلاد فاس کرد.او نیز،هنگام ترک فاس،عبدالله بن ابی عامر را و الی فاس قرارداد. (1)بعد از مرگ محمدبن ابی عامر،پسر او عبدالملک مظفر،حکومت فاس را به معزبن زیری بن عطیّه داد به شرط آن که،در سال،تعدادی اسب و سلاح به دربار اموی قرطبه ارسال کند و پسر خود مُعَنصر را در قرطبه گروگان بگذارد.با انقراض دولت عامریه در آندلس،معنصر نزد پدرش بازگشت و قرطبه دچار فتنه شد.

در روایت دیگری از ابن عذاری مراکشی،بعد از مرگ زیری(حامی سیاست امویان آندلس)در سال 391 ه،معز پسر او توسط عموزادگان خود امور حکومت را به دست گرفت و از مظفرابن ابی عامر خواست که ولایت مغرب را بر اساس تعهدات مالی از اسب و سلاح و دیگر چیزها به او واگذار کند؛معز دو پسر خود حمامه و مُعنصر را نیز نزد مظفر،گروگان گذاشت.با مرگ مظفر،برادر او عبدالرحمن،حاجب هشام المؤید شد؛معز هدایایی مرکب از هفتصد اسب و تعدادی شتر،اموال،اسلحه و هدایای ارزشمند دیگری،همراه دو جوان از عموزاده های خود و گرو هی از شیوخ قبایل و بزرگان فاس

1- (1) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص253.

برای عبدالرحمن فرستاد.عبدالرحمن از آن هدایا خوش حال شد و به همه فرستادگان معز،هدایایی از لباس و...داد و ولایت مغرب به جز شهر سجلماسه را برای معز نوشت. (1)او ولایت سجلماسه را پیش تر برای واضح الفتی نوشته بود.معز تا پایان دولت عامری،ولایت مغرب را در دست داشت؛در این دوره انقراض دولت مروانی و ایجاد فتنه و اختلاف در مغرب و آندلس،باعث پراکندگی جامعه مسلمین گردید.

معزبن زیری با این اوضاع آشفته تا سال مرگش 416 ه مدارا کرد.بعد از او پسرش ابوالعَطّاف حمامه که اهل ادب و سیاست بود،به حکومت رسید.شهر فاس در ایام او آرام و ادبا،شعرا و علما از هر سو به سوی آن شهر شتافتند.بعد از مرگ ابوالعطاف در سال 433 ه پسرش،دوناس بن حمامه حاکم شد که از آغاز کار با مخالفت عموزادگان خود روبه رو شد و اختلاف داخلی،امور آنها را چنان ضعیف کرد که در فاس دو امیر،کار را به دست داشتند و همواره بین آنها جنگ بود؛این وضع در مغرب تا ظهور مرابطین،بدین شکل ادامه داشت.

عَبداللّه بن یاسین از فرماندهان«مرابطین»با تصرف شهر اغمات و اطراف آن،باعث هراس«زناته»شد و آنها از سمت شرق عقب نشینی کردند.با مرگ عبدالله بن یاسین،زناته دوباره به مغرب بازگشتند و همه افراد متهم به همکاری و ارتباط با مرابطین را کشتند.طی این جنگ ها،در سال 444 ه بلاد مغرب را قحطی فرا گرفت و سال(444ه)به سال«سَنَه اوقیه بدرهم» (2)معروف شد.

روابط حاکم و نصیرالدوله

در سال 403 ه کاروان هدایای خلیفه فاطمی حاکم بامرلله به نصیرالدوله بادیس(صاحب افریقیّه)و پسر او منصور عزیزبالله،وارد مهدیّه شد؛ منصور،همراه با اهالی قیروان هیئت را در«قصر الماء»پذیرفتند.حاکم بامرلله،ولایت برقه و اعمال آن را به نصیرالدوله داد. (3)در سال

1- (1) .همان،ص254.
2- (2) .اوقیه واحد سنجش وزن،برابر با 121 رطل(7/5 مثقال)در زمان های اخیر در کشورهای عربی حدود دویست گرم،سالی که گرانی به حدی

رسید که قیمت یک اوقیه از کالا به یک درهم درسید.
3- (3) .همان،ص259.

404 ه،احکامی از حاکم به نصیرالدوله رسید که طی آن،عنوان ولایت عهدی خود را به پسر عموی خود(ابی القاسم عبدالرحمن بن الیاس)داده بود؛نامه حاکم در جامع قیروان و منصوریّه خوانده شد و نام ولی عهد،همراه با نام حاکم در بنود و سکه (1)وارد شد. (2)نصیرالدوله از این کار حاکم ناراحت شد و گفت:اگر امام(حاکم بامرلله)از این تدبیر اعلام نارضایتی نمی کرد برای او می نوشتم که ولایت عهدی را از پسر خود به پسر عمویش منتقل نکند.

در سال 405 ه،نصیرالدوله،هدیه ای جلیل برای حاکم فرستاد.این هدیه در کاروانی بزرگ و با تشریفات رسمی حرکت کرد و با عبور از قیروان از طریق دریا راهی مصر شد.این هدیه متشکل از صد اسب،زین های محلاه،پارچه های سوسی مُذَهَّبِ نفیس،ده کنیزِ صقلبی و بیست وصیفه(خدمت کار)زیبا روی و...بود؛هم چنین سیده ام مَلّال(خواهر نصیرالدوله)نیز،برای دختر حاکم هدایایی فرستاد که این هدایا در برقه به وسیله اعراب غارت شد. (3)حاکم در 405 ه منصوربن نصیرالدوله را به«عزیزالدوله»ملقب ساخت و ولایاتی را به حکومت او افزود.افزایش قدرت منصور؛درگیری بین حمّاد و بادیس و نیز،تشنج در افریقیّه را به دنبال داشت.افریقیّه از آغاز قرن پنجم هجری با وضعیت متزلزلی مواجه شد،چنان که انتظار سقوط قدرت«فاطمیان»در آن جا می رفت.در پایان سال 406 ه/1016 م تحرکات دائم«زناته»در جنوب افریقیّه و خطر تفرقه و نبرد بین«بنی حماد»و«بنی زیری»،بقای حاکمیت فاطمیان در افریقیّه را تهدید می کرد.

در گیرودار کشمکش بین حمّاد و بادیس،مرگ بادیس فرا رسید و پسر او معز به سآل 406 ه در مهدیّه جانشین پدر شد و مردم با او بیعت کردند. (4)دولت فاطمی مصر کوشید روابط خود را با معز مستحکم سازد؛بدین منظور در سال 411 ه ابوالقاسم بن یزید را به عنوان سفیر حاکم بامرالله(خلیفه فاطمی)با هدایایی از شمشیر جواهر نشان و لباس های فاخر نزد وی فرستاده و او را به عنوان«شرف الدوله»ملقّب ساخت و حکم ولایت او را تقدیم کرد.حاکم،هم چنین پانزده پرچم مُذَهَّب برای معز فرستاد.محمدبن

1- (1) .اصطلاح تشکیلات اسلامی به معنای پرچم ها و نشانه های خاص دولتی است و سکه،پول رایج است.
2- (2) .همان،ص260.
3- (3) .همان،ص261.
4- (4) .همان،ص267.

عبدالعزیز نیز نامه ای دیگر از حاکم،نزد معز برد که پاسخ نامه معز در مورد اخبار آندلس(انقراض دولت اموی و حکومت قاسم بن حمود)بود.

دوره معز،با اوج ثروت،قدرت و شکوفایی«زیریان»همراه شد. (1)وصف عروسی بی نظیر معز در 413 ه را رقیق قیروانی در کتاب خود آورده است.در سال 414 ه خلیفه بن وَرُّو (2)و همراهان او از طرابلس به معزالدوله پیوستند (3)و در سال 414 ه،محمدبن عبدالعزیز سفیرِ ظاهر(فاطمی مصر)،احکام جدید و هدایایی از طرف خلیفه برای معز برد. (4)مهمترین حادثه دوره زیریان که نقطه عطفی در تاریخ غرب اسلامی و حادثه ای بزرگ در تاریخ اسلام به حساب می آید که سرنوشت تاریخ اسلام را عوض کرد و آثار بین المللی به همراه داشت،قطع رابطه معز با مصر (5)و گرایش کامل او از«تشیع»به«تسنن»بود که آغازی برای قطع دائمی ریشه«تشیع»از افریقیّه شد.اعلام«استقلال زیریان»پیروزی مجددی برای«عباسیان»در افریقیّه به حساب می آمد که با حذف خونین جمعیت«شیعه»همراه شد. (6)

عوارض سقوط فاطمیان در مغرب،آغاز ملوک الطوایف

شروع حقیقی ملوک الطوایفی در غرب اسلامی را باید به سقوط«فاطمیان»برگرداند؛خلأ

1- (1) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص163،164.
2- (2) .زناته جنوب شرقی افریقیّه،در طول دوره زیریان،مانعی بزرگ و پرهزینه بودند؛دولت فاطمی نیز،بعد از تجربه اعراب بنی هلال،کوشید از زناته طرابلس بر علیه زیریان استفاده کند.در دوره زیری،موارد متعددی از جنگ و صلح بین زیریان و زناته گزارش شده است؛(ر.ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص194204).
3- (3) .همان،ص270.
4- (4) .همان،ص271.
5- (5) .حادثه،قطع رابطه با مصر،در روابط دولت زیری با دولت بیزانس مؤثر واقع شد.
6- (6) .داعیان و جاسوسان خلافت عباسی در افریقیّه سخت مشغول تغییر گرایش زیریان از فاطمیان به عباسیان بودند.از جمله شخصی به

نام«ابن دمنه»شرایط را جهت پیوستن معز به خلافت عباسی آماده کرد.وزیر قائم عباسی علی بن حسین بن احمد هدایایی برای معز فرستاد و او را به خروج از اطاعت فاطمیان تشویق کرد.منابع فاطمی،از این وزیر با کنیه ابن دمنه یاد کرده اند؛ر.ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص216؛دیوان المؤید،ص259،260.

قدرتِ دولت فاطمی در غرب اسلامی،خسارت جبران ناپذیری برای جهان اسلام به بار آورد که نخستینِ آنها از دست رفتن ریشه های قدرت اسلامی در مدیترانه غربی و عقب نشینی نیروهای اسلامی از مرزهای جنوبی ایتالیا بود که بخشی از خط مقدم نبرد را تشکیل می داد؛سقوط این خطوط به نیروهای مسیحی اجازه فعالیت از خشکی و دریا در درون متصرّفات اسلامی را می داد.سقوط صقلیه،مهاجرت سیل آسای انبو هی از اعراب به افریقیّه،فعال شدن بربرهای«صنهاجه»و تشکیل چند دولت کوچک بنی زیری،بنی حماد،بنی خراسان،بنی حبوس،بنی جامع،بنی رند و ظهور قدرت«نرمان ها»در صقلیه و هجوم دائم آنها به سواحل افریقیّه و نیز،دخالت در امور داخلی دولت های افریقیّه و تحریک بربرها و عرب ها و استمرار دخالت های خلافت عباسی در امور مدیترانه،در کنار سقوط خلافت اموی در آندلس و...،از عناصر تشکیل دهنده چنین وضعیتی بود که افریقیّه را به سرزمین نزاع و جنگ داخلی خانمان سوز بین اعراب،بربرها و دولت های کوچک آنها تبدیل ساخت؛این وضعیت،حتی با ظهور«مرابطین»نیز،ادامه پیدا کرد و تنها در ایام پیدایش«موحّدین»تا حدودی از شدت آن کاسته شد.فوران تفرقه و نزاع داخلی در مغرب و نبودن قدرت واحد در آن جا،آندلس را تحت تأثیر قرار داد و زمینه های فروپاشی و پیدایش نخستین دوره ملوک الطوایف در آندلس را فراهم ساخت و این حادثه،عبرتی است برای مسلمانان که اگر موجودیت جهان اسلام در غرب اسلامی،در شکل تقسیم آن به«افریقیه فاطمی»و«آندلس اموی»حفظ می شد،به منزله سیادت مسلمانان تا مرزهایی بود که از قلب اروپا عبور می کرد؛لکن این تصوری است ناشدنی،چون نیروهای اموی و فاطمی نمایندگان جناح های کاملاً مخالف و متضاد شرق جهان اسلام بودند که درونی ترین لایه های آن به دورترین نقاط جهان اسلام فرو جَستند،تا این که در غرب اسلامی،در برابر یک دیگر قدرت نمایی کنند و به عبارتی:سراسر نُه قرن حکومت مسلمین در غرب اسلامی،علی رغم برپایی تمدن و انتقال فرهنگ اسلامی،چیزی جز قدرت نمایی و اختلاف تشیع و تسنن نبوده است.!!

صقلیه فاطمی

(1)

دو دهه پایانی نیمه اول قرن نخست هجری به سال 31 ه مسلمانان به طور موقت به

1- (1) - .Sicil.

صقلیه،بزرگ ترین جزیره دریای مدیترانه غربی پا گذاشتند؛مشکلات امپراتوری بیزانس در جنوب ایتالیا (1)در برابر«لومباردی ها» (2)و قتل کنستانتین دوم (3)در سرقموسه(سیراکوز)اوضاع این منطقه از مدیترانه را متشنّج ساخت.مسلمانان به سال 47 ه/668 م،74 ه/695 م و 77 ه/698 م حملاتی به صقلیّه داشتند؛با سقوط آندلس،صقلیه به سال 85 ه و سپس سال های 91،110،111،113،115،116،122 و 135 ه از سوی ناوگان مسلمانان مورد حمله قرار گرفت بیزانس در عصر قسطنطین پنجم ناوگان بزرگی برای حفاظت از سیسیل فرستاده و از 135 ه به استحکام بنادر سیسیل پرداختند و در مدیترانه حملات خود به کشتی های مسلمانان را افزایش دادند و امنیت آبراهه های مدیترانه را از بین بردند.نیروهای دریایی«ادریسی»،«اموی»و«اغالبه»در طول سال های 190،197،201،204،205 و 223 ه حملاتی را به صقلیه مرکز فعالیت دریایی«فرانک ها» (4)در مدیترانه انجام دادند.اختلاف فیمی و امپراتوری بیزانس میخائیل دوم صقلیه را برای تصرف«اغلبیان»آماده ساخت.در 212 ه ناوگان اسدبن فرات وارد این شهر شد و در طول حکومت اغلبیان،مسلمانان به تدریج در مقابل حمله بی امان ناوگان بیزانس به صقلیه مقاومت کردند و حملاتی را به جنوب ایتالیا انجام دادند.سازمان اداره مسلمانان در مغرب در سیسیل شکل گرفت و شهرها و نواحی صقلیه در«سازمان جماعه»نظم داده شد که زیر نظر امیر یا و الی عرب صقلیه بود.با ظهور«فاطمیان»،علی بن احمدبن ابی الفوارس قدرت را به نام آنها در جزیره به دست گرفت و سپس«فاطمیان»به سال 297 ه حسن بن محمدبن ابی خنزیر(از بربرهای قبیله کتامه)را و الی صقلیه کردند.با شورش مردم صقلیه،مهدی فاطمی ابن قرهب را به این شهر فرستاد و مردم او را عزل کرده،به خلیفه عباسی مقتدر اعلام وفاداری کردند و سپس سعیدبن احمد و الی صقیله شد و پس از مدتی او نیز عزل شد و سالم بن راشد،والی گردید؛با شورش های گسترده صقلیه،منصور(خلیفه فاطمی)،عطاف ازدی را به عنوان و الی صقلیه تعیین کرد و مردم صقلیه در روز عید فطر 335 ه بر او شوریدند و وی از خلیفه کمک

1- (1) - Haly.
2- (2) - Lombards.
3- (3) - Constantin.

خواست؛ (1)خلیفه نیز،حسن بن ابی الحسن کلبی را با گرو هی از کتامه به صقلیه فرستاد؛ (2)حسن کلبی،در 340 ه شورشی را که به رهبری خانواده«بنو الطیر»به وقوع پیوسته بود،سرکوب کرد و به تدریج آرامش را در شهرهای صقلیه برقرار ساخت«کلبیان»حدود نود سال،سلسله ای نیمه مستقل در صقلیه تشکیل دادند و زیر پرچم خلافت فاطمی حکومت کردند و به نام آنها خطبه خواندند و سکه زدند.در طول مدت حکومت حاکمان فاطمی،صقلیه با هجوم دائم ناوگان بیزانس مواجه بود که با کمک ناوگان فاطمی،دفع می شد؛آنان گاهی اوقات با بیزانس علیه فرانک ها متحد می شدند و در صفوف متحد علیه آنها جنگ می کردند.

ترکیب جمعیتی صقلیه به علت دشمنی دائم عرب ها با هم و با بربرها و وجود شورش های دائم«مولدان»شکل واحدی پیدا نکرد:در برخی مناطق،اکثریت با مسلمانان و در برخی مناطق،غلبه با مسیحیان بود.مسلمانان در طول دوره حضور خود در صقلیه،فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی را در زمینه های مختلف رواج داده و حاکم ساختند.صقلیه،عمده ترین راه انتقال دانش و فرهنگ مسلمانان به اروپا شد.دانشکده طب پالرمو،الگوی دانشکده پزشکی«سالرنو»در ایتالیا بود و اطبّای آن به روش اطبّای مسلمان تربیت می شدند؛بسیاری از واژه های عربی و فارسی در واژگان سیسیلی به جا مانده است. (3)در آثار معماری،«نمازخانه پالاتینا»در برخی نوشته های تزیینی سقف آن به زبان عربی،نسخ کوفی فاطمی غلیظ با حروف درشت،با نوعی خطوط ظریف در هم بافته شده است.معماری قسمت اعظم سیسیل تا پایان قرن دوازدهم میلادی،هم چنان به مهر اسلامی ممهور بود. (4)

«دولت کلبی»سرانجام بعد از حاکمیّت ده تن از خانواده کلبی،پس از نود و پنج سال حکومت بر صقلیه به سال 464 ه منقرض شد و خورشید اسلام در صقلیه غروب کرد. (5)

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص442،443.
2- (2) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 5 مراجعه شود.
3- (3) .واژه فارسی بازار؛به صورت bazzariou(باتساریوتو)از راه زبان عربی به زبان سیسیلی راه یافت و هم چنین واژه عربی قهوه،به سیسیلی

cafe و...؛ر.ک:عزیز،ترجمه لطفی و یاحقی،تاریخ سیسیل در دوره اسلامی،ص145.
4- (4) .همان،ص156.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج4،ص451.

دوره جدید شهرسازی و عمران افریقیه با ورود،فاطمیان در افریقیه آغاز شد،فاطمیان چند شهر بزرگ سلطنتی،بندر مهدیه،و منصوره و شهر زویله را بنا کردند.استحکامات نظامی و مراکز عبادی و آموزشی متعددی از جمله مسجد جامع بزرگ مهدیه را که تاکنون باقی است.تأسیس نمودند،بیشترین توسعه جامع قیروان در عهد فاطمی صورت گرفت،سبک معماری آن ها در ایجاد دروازه های بسیار بزرگ،سبک خاصی در عمران و شهرسازی است.بندر مهدیه از عمده ترین نقاط تجاری و صدور فرهنگ و تمدن اسلامی در مدیترانه غربی بود و کشتیهای بزرگی از هند،ایران،اندلس،یونان بسیاری از ملل مسلمان و مسیحی همواره در آن توقف داشتند و کالاهایی را به اقصی نقاط جهان حمل می نمودند.فاطمیان را می توان بنیانگزار نیروی دریایی مسلمانان در مدیترانه دانست،ناوگان عظیم فاطمی بسیاری از تحرکات مخالفان در مدیترانه را تحت سلطه داشت و بر مدیترانه حکومت می کرد.بنیانگزاران مکتب طبی قیران از جمله طبیب شیعه احمدبن جزّار، (1)شیبانی ادیب و متفکر ایرانی در عصر اغلبی از حامیان فاطمیان بودند و در سایه حمایت آن ها علم طب و ادبیات و فرهنگ عربی و اسلامی توسعه پیدا کرد.پیشرفت فوق العاده ای در ساخت سلاح های جدید نظامی در عصر فاطمی در افریقیه پدید آمد،از جمله کارهای ابن القیّار در ساخت«النار المحرقه»است.

طبیب دونش بن تمیم(360 ه/971 م)آثار بسیاری در طب تألیف کرد از اطبای دربار منصور و قائم فاطمی در افریقیه بود.بناهای جدید فرهنگ و تمدن اسلامی که فاطمیان در افریقیه بنا نهادند در عصر زیری و بنو حماد دنبال شد و در تهیه و ضرب سکه،چندین دارالضرب فاطمی از جمله مهدیه،منصور و سیسیل تأسیس شد.در سکه های عصر فاطمی،سکه های شیشه ای سیسیل در نوع خود بی نظیر است.در صنعت شیشه و ساخت ظروف بلورین توسعه قابل توجهی در عصر فاطمی پدید آمد که برخی از آثار آن ها در موزه های اروپایی موجود است؛صقلیه عصر فاطمی که زیر سلطه خاندان کلبی بنی حسین بود که از سوی فاطمیان حدود صد سال در سیسل حکومت کردند،خاطره

1- (1) .عبد الوهاب،العمر،71 و 23.

دوره طلایی فرهنگ و تمدن اسلامی را در عرصه های مختلف در خود دارد.نظام آموزشی و تشکیلات اداری و حکومتی فاطمیان در افریقیه از نخستین سازمان های پیشرفته در قرون وسطی است؛فاطمیان نخستین سازمان دهی مخفی برای تأسیس دولت و خلافت موفق را در غرب جهان اسلام سامان دادند.

چکیده دولت فاطمیان در مغرب

«داعیان اسماعیلی»با ورود به مغرب زمینه را برای ظهور مهدی آماده کردند و اوصاف او را در بین بربرها ذکر کردند و مردم را شیفته ملاقات با او ساختند؛ابوعبدالله شیعی،مسئولیت مستقیم تبلیغ عقاید«اسماعیلیّه»را در مغرب به عهده داشت.عبیدالله مهدی هنگامی وارد مغرب شد که در اثر تبلیغات شیعی انبو هی از مردم و سران و علمای دینی به او پیوستند.

دولت اغلبی به دستور معتضد عباسی به مقابله با تحرکات اسماعیلیه برخاست.با مردمی شدن حرکت عبیدالله مهدی اجازه هر گونه اقدامی را از دولت وابسته اغلبی گرفت و مغرب شاهد گسترش روز افزون محبوبیت عبیدالله مهدی بود.مهدی تهاجم نظامی اغالبه را با کمک مردم دفع کرد و وارد اقدامات نظامی علیه آنها شد.در 293 ه داعی سطیف،بلزمه و طبنه را گرفت و با تصرف شهرهای افریقیّه در 296 ه دولت اغلبی را ساقط کرد به همین ترتیب موج پیام داعی و عبیدالله مهدی،دولت خارجی سجلماسه را هم از میان برداشت و عبیدالله مهدی در قیروان مستقر شد و سپس در سال 308 ه مهدیّه را به عنوان پایتخت امن بنا کرد.عبیدالله مهدی درمغرب اوسط به پیش روی ادامه داد و پسرش ابوالقاسم را مامور حمله به مصر کرد.ابوالقاسم در آغاز سال 306 ه برای بار دوم به مصر لشکر کشید.بعد از مرگ عبیدالله مهدی در سال 322 ه مردم با ابوالقاسم بیعت کردند.در دوران او حملات به مصر ادامه پیدا کرد و فاطمیان فاس را در محاصره گرفتند.اسماعیل در 336 ه شورش صاحب الحمار خارجی را درهم کوبید.پسر او معدبن اسماعیل،فاس و مصر را فتح کرد و پایتخت از مهدیّه به قاهره منتقل شد.

فاطمیان شام را به سال 368 ه فتح کردند.فاطمیان بعد از خروج از افریقیّه،آن جا را به دست زیریان سپردند و خانواده بنی زیری به نام فاطمیان خطبه می خواندند.تا این که

فاس و شهرهای مغرب سر به شورش برداشتند و از دایره حکومت فاطمیان خارج شدند و امویان در متصرفات آنها نفوذ کردند.روابط زیریان با فاطمیان در عهد معزبن بادیس تیره شد و او با مصر قطع رابطه و اعلام استقلال کرد و نام فاطمیان را از سکه و خطبه انداخت و خطبه به نام عباسیان خواند و قتل عام شیعیان را آغاز کرد.سرانجام اعراب بنی هلال افریقیّه را درنوردیدند و حکومت فاطمیان بر مغرب برای همیشه از دست رفت.

نتایج حکومت فاطمیان در مغرب

1.سلطه«فاطمیان»در مغرب،پیروزی واقعی«تشیع»در برابر تهاجم«تسنن»در مشرق بود و نوعی تصفیه حساب عقیدتی به حساب می آمد.

2.پیروزی«فاطمیان»در مغرب،باعث تجزیه«خلافت عباسی»در مغرب و مشرق شد و ضربه ای اساسی بر پیکر این خلافت وارد نمود.

3.تلاش«فاطمیان»در ایجاد اتحاد سیاسی یک پارچه در سراسر مغرب،با شکست مواجه شد.

4.«فاطمیان»نیروی دریایی بسیار بزرگ و نیرومندی در«مدیترانه»ایجاد کردند و زیر ساخت های اساسی و ماندگارقدرت مسلمانان را برای چند قرن در این منطقه بنیان نهادند.

5.تجارت،اقتصاد،عمران و آبادانی در عصر فاطمی در افریقیّه از رشد فوق العاده ای برخوردار شد و بغداد را تحت تأثیرالشعاع خود قرار داد.

6.«تشیع»شکل خاص امامت و حکومت ولایتی را در برابر نظام خلافتی«تسنن»در مغرب و مصر تجربه کرد و خلافت عباسی را فاقد مشروعیت دانست.

پرسش

1.زمینه های پیدایش«فاطمیان»در افریقیّه را ذکر کنید؟

2.علت سقوط دولت های خارجی مغرب را در برابر«فاطمیان»بررسی کنید؟

3.چگونگی روابط«فاطمیان»با«ادریسیان»را توضیح دهید؟

4.مراحل فتح مصر به وسیله«فاطمیان»را بنویسید؟

ص:266

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.مقریزی،السلوک لمعرفه دول الملوک.

2.مقریزی،المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الاثار.

3.صنهاجی،ابن عبدالله محمد(626ه)،اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء.

4.ابن حماد،محمدبن علی،اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم(که با عنوان تاریخ فاطمیان به فارسی ترجمه شده است).

5.قاضی نعمان(کارگزار بلند پایه دولت فاطمی)،رساله افتتاح الدعوه(تاریخ رسمی فاطمیان).

6.العبادی،احمد مختار،سیاسه الفاطمیین نحو المغرب و الاندلس.

7.کنون،عبدالله،نظم الفاطمیین و رسومهم فی مصر.

8.شعیره،محمد عبدالهادی،الاسکندریه من العصر الاسلامی الی نهایه العصر الفاطمی.

9.طاهری،عبدالله ناصری،زمینه های پیدایش فاطمیان از تاریخ سیاسی اجتماعی شمال آفریقا از آغاز تا ظهور عثمانی.

10.هنر و معماری اسلامی،ا.الگ گرابر؛جلد اول،این اثر به هنر اسلامی فاطمیان در شمال آفریقا و مصر پرداخته و به حفاری در کاخ فاطمیان در مهدیّه اشاره شده است و از مسجد تعمیر شده ای از فاطمیان که در مهدیّه باقی است سخن گفته است.

11.جمال الدین،محمد عبدالله،الدوله الفاطمیه قیام ها بالمغرب و انتقال ها الی مصر.

ص:268

اعلام استقلال معز(شرف الدوله)از عبیدیان

قتل عام شیعیان در افریقیّه،در روایت ابن اثیر (1)و ابن عذاری انعکاس تقریباً یکسانی دارد؛ابن اثیر (2)می نویسد:«در محرم سال 407 ه در سراسر افریقیّه«شیعه»قتل عام شد»؛وی علت قتل عام را گزارش ها و مشاهدات معزبن بادیس از لعن«عمرین»در قیروان به وسیله شیعه و طمع مردم و نظامیان افریقیّه به قتل و غارت بود؛عامّه مردم به منازل شیعه هجوم بردند و عامل قیروان نیز،آنها را بر این کار تحریک می کرد؛ قتل عام شیعه در افریقیّه،مرحله ای از نزاع خونین تشیّع و تسنّن در غرب اسلامی به شمار می رود.ابن عذاری به علّت گرایشات خاص خود،با ایراد اتهاماتی به شیعه،آنها را مسبب قتل عام شیعه در افریقیّه شمرده است. (3)برخی محققانِ معاصرِ مغربی،کوشیده اند تا سفّاکی«زیریان»در واقعه قیروان،طرابلس و مهدیّه را به شکلی توجیه کنند و آن را به وضعیّت قحطی و تنگ دستی اقتصادی مردم نسبت داده اند.

چنان که اشاره شد،ماجرای این کشتار به استناد تاریخ از معزبن بادیس شروع شد؛معز که نزد،ابن ابی الرجال،با فرهنگ مذهب مالکی،متعصب به سنت و جماعت و نیز علاقه مند به ابوبکر و عمر تربیت شده بود؛در نوجوانی در یکی از اعیاد نزدیک مصلی

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص114.
2- (2) .ابن اثیر،در موارد متعدد به قتل عام شیعه اشاره کرده است؛ ر،ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص205.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص274.

اسب او رم کرد؛معز،نام ابوبکر و عمر را بر زبان آورد و از آن دو کمک خواست؛شیعیانی که این سخن را شنیدند،قصد قتل او را کردند؛اما گرو هی از مردم قیروان که تسنّن خود را مخفی کرده بودند،هجوم آورده و او را نجات دادند و حدود سه هزار تن از شیعه را کشتند. (1)به گفته ابن عذاری محل آن واقعه تاکنون به«برکه الدم»شهرت دارد.از قتل عام شیعه توسط معز،داستان های زیادی نقل شده است. (2)معز تا سال 440 ه تمام همّت خود را صرف قطع کامل عرب فاطمی و شیعه از افریقیّه کرد (3)و مذهب تسنن را که از سال 140 ه نفوذ آن از افریقیّه قطع شده بود،دوباره برقرار ساخت. (4)

قیروان و مهدیّه از جمله نقاط اختفای شیعیانی بود که به وسیله نیروهای نظامی معز در سال های 406-409 ه قتل عام شدند؛در سال 409 ه گرو هی از این شیعیان،قصد مهاجرت به صقلیه را داشتند که قتل عام شدند. (5)به گزارش ابن عذاری،اهل قیروان نخستین گروه از مردم افریقیّه بودند که دعوتِ به«فاطمیان»را از خطبه نماز جمعه قطع کردند؛آنان در نماز جمعه به تقیه شرکت می کردند و نماز جمعه را بالاخره به تعطیلی کشاندند. (6)معز،این وضعیت را در قیروان دید و دستور داد که در سراسر افریقیّه نام خلیفه فاطمی(المستنصربالله)را از خطبه انداختند (7)و آنها را لعن و نفرین کردند.سکه ها را تغییر و نام«عبیدیان»را از سکه انداختند. (8)آنان هم چنین،پرچم ها،طرازها و نشان ها را تغییر دادند.

معز در خطبه جمعه قیروان به سال 442 ه تمیم را ولی عهد معرفی کرد؛ او در سال 443 ه دستور داد تا مردم قیروان لباس سیاه بپوشند؛ (9)او ابتدا گروه زیادی از رنگرزها را

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص274؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص114.
2- (2) .برخی محققین در صحت این روایات تردید جدی وارد کرده اند؛ ر.ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص184،186.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص274.
4- (4) .همان،ص296،297.
5- (5) .همان،ص269.
6- (6) .همان،ص277.

7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص295.
8- (8) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص278.
9- (9) .همان،ص280.

جمع و پارچه سیاه از کتان تهیه کرده و خیاطهای قیروان را دستور داد تا لباس های سیاه بدوزند.او قضات،فقها و بزرگانِ قیروان و خطبا را لباس سیاه پوشاند و خود به منبر رفت و به نام ابی جعفر عبدالله قائم بامرالله(خلیفه عباسی)دعا کرد و«بنی عبید»و«شیعه»را لعن و خطبه به نام«عباسیان»خواند. (1)او با خلیفه عباسی بغداد،مکاتبه نمود و از او خلعت و لقب گرفت. (2)هم زمان با واقعه قیروان و قتل عام شیعه در آن جا،به سال 407 ه واقعه«مشارقه»در طرابلس الغرب با قتل عام شیعه همراه شد. (3)

هجوم عرب بنی هلال

کار معز در اعلام اطاعتِ«عباسیان»و خلع دعوت«فاطمیان»؛فتنه ای عظیم را در افریقیّه به دنبال داشت؛ابوالقاسم جرجانی،وزیر مستنصر فاطمی،ابتدا معز را از عواقب توهین به مذهب«شیعه»بر حذر داشت؛اما معز در نامه ای با تعریض و توهین به خلفای فاطمی،آن را پاسخ داد. (4)

فاطمیان که تاکنون عبور اعراب را از نیل به افریقیّه ممنوع کرده بودند،راه را در ازای پرداخت یک دینار برای هر نفر گشودند. (5)ناگهان جمعیتی انبوه،از نیل عبور کرده و در برقه ساکن شدند.خلیفه فاطمی(المستنصر)که شاهد قطع دعوت فاطمی از افریقیّه و اقدامات معز در سنی سازی افریقیّه بود با مشورت وزیر خود(یازوری)از نیروی عرب«بنی هلال»جهت سرکوب«زیریان»استفاده کرد؛به کارگیری اعراب توسط دولت زیری

1- (1) .همان،ص297.
2- (2) .سفیر خلیفه عباسی،ابوالفضل بغدادی،حدود سال 443 ه در عهد معز در قیروان به سر می برد و زمانی که بیعت معز به دست خلیفه عباسی رسید،خلعت را به وسیله ابوالفضل برای معز فرستاد.با قطع ارتباط با فاطمیان،نام شهر منصوریّه به صبره تغییر کرد و ضرب سکه به نام المستنصربالله فاطمی قطع شد و پرچم های سفید فاطمیان،جای خود را به پرچم های سیاه عباسی داد و دستور داد در خطبه های جمعه بنی عبید را لعن کردند.در متن یکی از خطبه ها بعد از توحید،به فضیلت خلفای راشدین به ترتیب و سپس لعن عبیدالله اشاره شده است؛ر.ک:روجی

ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص230،231،232،236؛نفائس عربیه،ج1،ص186.
3- (3) .تیجانی،الرحله تیجانیه،ص265.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص325.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص281.

نیز انجام شد.معز،برای سرکوب«بنی حماد»به گرو هی از اعراب«بنی ریاح»متوسل شد؛مونس بن یحیای ریاحی از جمله این اعراب بود که معز با او در مورد به کارگیری عرب بنی ریاح،در سپاه خود مشورت کرد. (1)مونس گفت:چنین نکن،عرب بنی ریاح اطاعت پذیر نیستند. (2)در عید قربان سال 442 ه عرب«بنی هلال»(ریاح،زغبه،اثبج)به لشکر سلطان حمله کرد،گرو هی کثیر از بردگان سلطان که جلوی سپاه بودند،کشته شدند و شکست سختی به«صنهاجه»وارد ساختند و ناگزیر صنهاجه و«بنومناد»از مقابل اعراب گریخته،و اعراب با ورود به لشکر سلطان معز،اموال و خانه های آنها را غارت کردند. (3)غنایم اعراب در این تهاجم،پانزده هزار شتر،ده هزار چادر و لباس و...بود.تلفات حمله اعراب را ابن عذاری هشتاد هزار سوار از سپاه معز و حدود همین مقدار پیاده نظام نوشته است. (4)هجوم اعراب به افریقیّه،فروپاشی دولت زیری و تقسیم بلاد تونس را به دنبال داشت و در نتیجه،دولت های کوچک محلی مانند«بنی خراسان»بربر در تونس (5)و«ابن الرند»در قفصه و«ابن الورد»عرب در بنزرت پدید آمدند.بدین ترتیب افریقیّه تا ظهور دولت موحّدین،دو دولت«بنی حماد»(بجایه)و«بنی زیری»(تونس)را تجربه کرد. (6)

اعراب در هفدهم ذی الحجه سال 446 ه به نزدیک قیروان رسیدند و«صنهاجه»در جنگ«حیدران» (7)از آنان شکست خوردند. (8)در پی این رویداد،اعراب قیروان را غارت و مردم را به اسارت گرفته و در مقابلِ فدیه آزاد می کردند؛تعداد اعرابی را که از شرق به افریقیّه آمدند،هفت هزار تن نوشته اند. (9)در 446 ه سلطان عرب(مونس بن یحیی)باجه را

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص14،15.
2- (2) .زیریان،عرب بنو ریاح و زغبه را راندند و این از جمله موارد استفاده از آنها بود؛ر،ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص294.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص296.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص290.
5- (5) .بروتشویک،تاریخ افریقیّه فی عهد الحفصی،ج1،ص31.
6- (6) .همان،ص34؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص297.
7- (7) .این نبرد به جنگ حیدران معروف شد.
8- (8) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص 292.
9- (9) .همان،ص293.

تصرف کرد؛هجوم عرب«بنی هلال»،دولت بنی زیری را در معرض فروپاشی کامل قرار داد؛عرب و زناته نتوانستند در افریقیّه در کنار هم زندگی کنند و اعراب،زناته را به جنوب مغربِ اوسط راندند. (1)بعد از حمله اعراب،قیروان اهمیت خود را از دست داد؛در جمعیت و عظمت قیروان دوره فاطمی نوشته اند که هر روز هفتصد گاو در آن ذبح می شد.در سال های 450-453 ه درگیری هایی بین عرب و قبایل بربر روی داد که پیروزی در آن با عرب ها بود. (2)به گفته محققین،در آغاز قرن ششمِ هجری،افریقیّه تابع«عربِ هلالی»شد. (3)

از جمله حوادث دوره معز،گسترش قدرت دریایی مسلمین در مدیترانه بود.ناوگان معز به سال 411 ه/1020 م و 416 ه/1025 م تحرکاتی را در جنوب ایتالیا انجام داد. (4)از جمله مشکلات مدیترانه،مسئله صقلیّه بود که در دوره«فاطمی»و«زیری»جریان داشت.جنگ های دریایی ناوگان زیری با ناوگان«بیزانس»و«نرمان»در مدیترانه،در مواردی با شکست و در چند مورد نیز با پیروزی همراه بود. (5)از جمله موارد جنگ دریایی،بین سردار زیریان(ابن الحّواس)در مقابل اتحاد حاکم صقیله(ابن الثمنه)و نرمان ها در رجب 444 ه/دسامبر 1051 م بود.معز به سال 454 ه در پنجاه و شش سالگی درگذشت و در مقبره بنی زیری در المنستیر دفن شد.

تمیم بن معز

تمیم در روز دوشنبه سیزدهم رجب 422 ه در منصوریّه متولد شد؛وی فردی اهل ادب و شعر بود؛چنان که عماد اصفهانی به دیوان شعر او اشاره کرده است. (6)به قدرت رسیدن تمیم،با زور و با قتل هفتصد تن از بزرگان دربار،نزدیکان و خواص پدرش همراه شد.

1- (1) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص288.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص294.
3- (3) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص355.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص145.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص211.
6- (6) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص297؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص119.

تمیم،قابس را در سال 489 ه گرفت و برادرش را از آن جا اخراج کرد. (1)او در 445 ه مهدیّه و در 455 ه سوسه را متصرف شد (2)و در 456 ه حمله حَمُّودبن ملیّل برغواطی (3)را به مهدیّه دفع نمود (4)و در 458 ه به تونس حمله کرد (5)و ابن خراسان صاحب تونس مجبور شد با تمیم صلح کند. (6)در سال 448 ه رومی ها به طور ناگهانی وارد مهدیّه شده و مهدیّه و زویله را غارت کردند (7)و در سال 488 ه،شاه مالک غز ترک (8)به تمیم خیانت کرد و تمیم او را شکست داد. (9)تمیم در پانزدهم رجب سال 501 ه در هفتاد و نه سالگی درگذشت (10)و سیصد تن اولاد ذکور از خود باقی گذاشت. (11)

مسئله اعراب،هم چنان مشکلی بزرگ برای دولت بنی زیری بود و تمیم با تدبیر و سیاست توانست اعراب را کنترل کند.او امور دولت را به«صاحب الاشغال»(جرجیر)که فردی مسیحی بود سپرد. (12)درگیری با«بنی حمّاد»از جمله جنگ با ناصربن علنّاس بن حمّاد که هم زمان با تمیم به حکومت رسید جریان داشت.ناصر به سال 457 ه با لشکری

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص4.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص295.
3- (3) .حمودبن ملیل برغواطی از اضطراب ناشی از هجوم اعراب بنی هلال استفاده کرده و در سوسه و صفاقس اعلام استقلال کرد؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص173.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص299.
5- (5) .تمیم به سال 491 ه،جربه،قرطبه،تونس و صفاقس را گرفت؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص17،28.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص299.
7- (7) .همان،ص301.
8- (8) .شاه از اتراک فراری از بلاد شرق به مصر و سپس به طرابلس غرب بود که به وسیله اهالی آنجا و الی طرابلس شد و تمیم با حمله به طرابلس،شاه ملک را به سال 488 ه مطیع خود ساخت و جزو مرتزقه تمیم در آمد.او منتظر فرصت مناسب جهت انتقام از تمیم بود؛ ر.ک:تیجانی،الرحله التیجانیه،ص70،71؛الدوله الصنهاجیه،ج1،ص346.
9- (9) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص302.
10- (10) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص119.

11- (11) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص302.
12- (12) .تيجانى،الرحله التيجانيه،ص333.

از عرب و بربر،مهدیّه را محاصره کرد و در جنگ بزرگی که در اطراف قیروان روی داد،بنی حمّاد شکست خورده (1)و با ناصر پیمان صلح بستند؛ ناصر به سرعت تجدید قوا کرد و در سال 460 ه شهر أریس را محاصره و سپس به سمت قیروان حرکت کرد. (2)او حمایت اعراب«اثبج»را با خود داشت؛اما اعراب به حدی قدرتمند بودند که«زیریان»و«بنی حماد»با هزینه هنگفتی با آنها صلح کردند. (3)ناوگان تمیم،چند جنگ دریایی با ناوگان«نرماندی»و ناوگان«جنوا»و...انجام داد. (4)سقوط صقلیه به سال 484 ه/1092 م در عهد تمیم رخ داد؛مهدیّه به سال 480 ه به وسیله سیصد کشتی و سی هزار نیروی مسیحی اشغال شد و نیروهای مسیحی با پرداخت صد هزار دینار از سوی تمیم به آنها پس از غارتِ مهدیّه،شهر را ترک کردند. (5)

یحیی بن تمیم بن معز

از دوران پانزده ساله بعد از مرگ تمیم،که سه تن از«زیریان»:علی،یحیی و حسن حکومت کردند، (6)به«دوره احتضار دولت زیری»یاد کرده اند. (7)مشکل اعراب و شورش های پیاپی آنها،ظهور«ابن تومرت»و حمایت شاه نرمان(رجار دوم)از شورش اعراب و تصرف اکثر شهرهای ساحلی افریقیّه به وسیله نرمان ها،از حوادث مهم دوره احتضار است؛یحیی بن تمیم در چهل و سه سالگی به حکومت رسید. (8)وی در 504 ه با ناوگانی مرکب از پانزده غراب به بلاد روم حمله کرد (9)و در 507 ه ناوگان مهدیّه،سواحل روم را غارت کرده و تعدادی اسیر گرفت.در 505 ه سفیر خلیفه فاطمی مصر،پیام تبریک

1- (1) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص301،306،307،308.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص299.
3- (3) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص323،324.
4- (4) .همان،ص332336.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص328.
6- (6) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 6 مراجعه شود.
7- (7) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص357.
8- (8) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص304.
9- (9) .همان،ص305.

و هدایایی را برای یحیی بن تمیم با خود آورد؛یحیی،روابط خوبی با امپراتور بیزانس و صقلیه داشت.

یحیی در 508 ه،پسرش علی را و الی صفاقس و برادرش عیسی را و الی سوسه کرد.

رومی ها،در 508 ه بار دیگر به میورقه که در اختیار موالی ابن مجاهد(مبشرالفتی)بود حمله کرد و علی بن یوسف بلافاصله آن را پس گرفت؛مهم ترین مسئله دوران هشت ساله حکومت یحیی(501-509ه)جنگ با«نرمان ها»بر سر صقلیه و حاکمیت بر«مدیترانه»بود.یحیی،شورش ابن محفوظ در اقلیبیه را سرکوب کرد و آن جا را گرفت و اهل صفاقس را که به دعوت«فاطمیان»بازگشته بودند را به اطاعت از«زیریان»درآورد و نبردهای دریایی متعددی با ناوگان های مسیحی انجام داد و«جنوا»و سردینیه را باج گذار خود نمود. (1)

ظهور ابن تومرت و عبور او از افریقیّه در زمان یحیی رخ داد.وزیر نصرانی پدر او(جرجی انطاکی)به یحیی پیوست؛دو تن با توطئه،یحیی و وزیرش را به قتل رساندند؛سلطان که به شدت مجروح شده بود،در اثر این جراحات در روز عید قربانِ سال 509 ه درگذشت.

علی بن یحیی بن تمیم بن معز،در مهدیّه(509-515ه)

پس از مرگ یحیی،مردم و دولت مردان،نامه بیعت را با علامت یحیی(بحمدالله وحده له)برای علی(والی صفاقس)نوشتند.علی،در سی سالگی حکومت را به دست گرفت و تدبیر دولت را به گرو هی خاص سپرده و خود،به عیّاشی روی آورده بود.او در 520 ه ناوگانی به جربه فرستاد و اهالی آن را وادار به اطاعت نمود. (2)

علی بن یحیی،سال 510 ه به کمک اعراب بنی خراسان(احمد ابن خراسان)را در تونس سرکوب کرد. (3)علی،آن گاه قابس و مهدیّه را در سال 511 ه محاصره کرد و به دنبال آن،رافع در آن جا اعلام استقلال کرده و با شاه صقلیه ارتباط برقرار کرده بود،به قیروان گریخت. (4)

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص329.

2- (2) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص306.
3- (3) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج9،ص165.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص329،330.

صاحب مصر نیز در 511 ه هدیه ای برای او فرستاد.علی در سال 512 ه در نبردی،اعراب را در هم شکست.در 512 ه نامه ای از رجار(شاه صقلیه)به او رسید و امیر زیری با علی،تجدید پیمان کرد.رجار که مدت ها از مهدیّه باج می گرفت،از علی درخواست تمدید آن را نمود؛اما علی،سفیر او را بدون جواب بازگرداند.

روابط حسنه بین علی بن یحیی و رجار(شاه صقلیه)به علت حمایت وی از رافع،تیره شد و این موضوع،باعث شد تا علی در مقابل خطر احتمالی نرماندی ها(شاه رجار)با«مرابطین»متحد شود و با مرابطین،صقلیه را تهدید کرد،این کار علی،باعث توقّف تهدیدات رجار گردید.

حسن بن علی بن یحیی ابن تمیم(515-558ه)

حسن،پسر علی بن یحیی،در رجب سال 502 ه در سوسه متولد شد؛وی در دوازده سالگی پس از مرگ پدرش به حکومت رسید. (1)در زمان حکومتِ حسن بن علی امور دولت او را صندل خصی به عهده گرفت. (2)در 516 ه عبدالله بن میمون،قائد علی یوسفِ مرابطی،به دنبال توافق قبلی با علی بن یحیی،به صقلیه حمله کرد (3)و شهر نقوطره را از حاکم صقلیه(رجار)باز پس گرفت. (4)

یکی از وقایع عصر حکومت حسن بن علی،تداوم نبردهای«زیریان»با«نرمان»ها بود،که در ادامه به این موضوع می پردازیم.

نبردهای زیریان با نرمان ها

در 517 ه ناوگان فرنگی ها به جزیره«الاخامسی»حمله کرده (5)و عده بی شماری از آن جا به سوی دریا گریختند؛در روز دوّم حمله،بیست و سه«شینی»(کشتی جنگی)به مهدیّه

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص307،308.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص207.
3- (3) .همان،ص222.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص308.
5- (5) .همان،ص309.

حمله کردند؛اما اعراب،مانع از اقدامات آنان شده،مواضع آنها را در هم کوبیدند. (1)به دستور رجار(شاه صقیله)رومی ها وارد جزیره شده،قصر را گرفتند؛ (2)اما مسلمانان،بعد از شانزده روز فرنگی ها را در جزیره و قصر«دیماس»از دریا و خشکی،محاصره کردند. (3)سرانجام فرنگی ها،از حسن بن علی بن یحیی بن تمیم،امان خواستند؛اما اعراب زیر بار نرفته و خود،بدون توجه به دیدگاه سلطان افریقیّه،فرنگی ها را در مهدیّه و قصر دیماس قتل عام کردند. (4)و از آنها سیصد کشتی و هزار اسب به غنیمت گرفتند.

ابن عذاری از قول ابوصلت می نویسد:«مردی فرنگی را در دروازه رجار در صقلیه دیدم که به انجیل قسم می خورد که از ریش های خودش هرگز یک مو نمی کند،مگر این که انتقام قتل فرنگی ها را در مهدیّه،از اهل مهدیّه بگیرد».همکاری صقلیه و بنی زیری در دوره حسن ادامه پیدا کرد.نیروهای حسن،با کمک شاه صقلیه(رجار)،به سال 529 ه،حمله یحیی بن حمّاد(صاحب بجایه)را دفع کردند؛ (5)اما در سال 536 ه رجار خیانت کرد و کشتی هایی که از مصر برای ملاقات با حسن می رفتند،را توقیف کردند؛حسن به دلیل قحطی افریقیّه،ناچار بود از صقلیه گندم وارد کند؛لذا از رجار درخواست تجدید پیمان صلح کرد.

در این دوره،بار دیگر نیروهای فرنگی از صقلیه به طرابلس یورش بردند و آن را تصرف کرده و در سال 539 ه سواحل افریقیّه را غارت کردند.به دنبال این موارد،حسن،چند سفیر را به دربار رجار فرستاد و پیمان های گذشته را متذکر شد؛اما او عذر وی را خواست و تجاوزات رجار گسترش پیدا کرد؛چنان که وی در سال 542 ه قابس را تصرف کرد.قابس و«بنی مطروح»در طرابلس،از رجار اعلام اطاعت کردند و از او خلعت گرفتند،حسن،به سال 542 ه قابس را گرفت و یوسف(صاحب قابس)که رجار را دعوت کرده بود،در مهدیّه به وسیله مردم سنگ سار شد.

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص223.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص309.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص223.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص309.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص285،286.

ابوصلت می گوید:«روم بعد از شکست،بار دیگر در 543 ه،مهدیّه را گرفتند؛صاحب مهدیّه(حسن بن علی بن یحیی بن تمیم بن معزبن بادیس)مهدیّه را ترک کرد.مسئولیت حمله صقلیه را جرجی(که پدر کافر او از علوج سلطان تمیم بود)بر عهده داشت». (1)این علج از اسرار مسلمین آگاه بود و لذا با هدایت او،روم بر مهدیّه سلطه یافتند.ابن اثیر نیز،داستان خیانت جرجی را نوشته است. (2)

تا ظهور«موحّدین»،شهر مهدیّه در اختیار صقلیه بود. (3)موحّدین در دهم محرم 555 ه مهدیّه را باز پس گرفتند.شاه صقلیه؛صفاقس را اشغال کرد و وارد بونه(عنابه)شد و مردم را به اسارت گرفت.مردم تونس،از ترس حمله رجار(شاه صقلیه)مسلح شدند و خود را برای مقابله با او آماده کردند.سرانجام سراسر افریقیّه به وسیله نیروهای نرماندی ها تصرف شد.رجار دوّم،به مردم افریقیّه امان داد و پس از آن جرجی،در مهدیّه ساکن شد.با سقوط مهدیّه به دست رجاربن رجار(رجار دوم)و تصرّف سواحل شرقی افریقیّه به وسیله نرمان ها،حسن از مهدیّه فرار کرد (4)و مغرب اوسط به دست موحّدین افتاد.خلیفه فاطمی(حافظ)و اعراب«بنی هلال»با رجارِ دوم،علیه عبدالمؤمن هم پیمان شدند (5)و حسن،ابتدا به بزرگ اعراب ریاح(محرزبن زیاد)فادعی(صاحب قلعه)متوسل شد؛اما آنها را پناه مناسبی ندید و قصد فرار به مصر،نزد حافظ که خطبه به نام او می خواند،نمود (6)جرجی،به قصد سفر او پی برد و به همین خاطر حسن از قصد خود منصرف شد (7)و عزم رفتن به نزد عبدالمؤمن را کرد؛اما به دلایلی نزد او نیز نرفت (8)و سرانجام با اولاد و یاران خود در شهر الجزایر ساکن شد؛با این حادثه،دولت صد ساله«زیریان»با حکومت

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص313.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص350،351.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص313.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص352.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص437.
6- (6) .همان،ج1،ص422؛تیجانی،الرحله التیجانیه،ص342.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص352.
8- (8) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص423.

نه امیر به پایان رسید. (1)حسن،با تصرّف مهدیّه به وسیله عبدالمؤمن به او پیوست و در حملات او به مهدیّه و سایر جنگ های او با رجار شرکت کرد و سرانجام عبدالمؤمن حکومت در مهدیّه را به صورت اقطاع به او واگذار کرد؛حسن،هشت سال در آن جا به سر برد تا این که یوسف بن عبدالمؤمن او را به مراکش فراخواند و وی در مسیر رفتن،به سال 563 ه در تامسنا درگذشت. (2)

بنی حمّاد(405547ه)

حکومت بنی حمّاد از جمله دولت های صنهاجه و شعبه ای از دولت بنی زیری است که در تاریخِ حاکمان قبائل صنهاجه از آنها یاد شده است. (3)شکل گیری این حکومت بدین گونه بود که بادیس(نوه بُلُکین)بخش غربی حکومت خود را به عمویش حمّادبن بُلکین سپرد و به او آزادی دخالت در همه امور داد.نخستین اقدام حمّاد،کوچاندن«زناته»از مغرب اوسط و آماده کردن زمینه،جهت تمرکز قدرت«بنی حمّاد»در این ناحیه بود.اقدام دیگر حمّاد،بنای پایتخت بود،او در سال 398 ه/1007 م قلعه بنی حمّاد را در دامنه کوه«المعادید»(نزدیک مسیله)مرکز قدرت خود قرار داد. (4)حمّاد،با بادیس درگیر شد و از اطاعت«عباسیان»سرباز زد و در قلعه«بنی حماد»اعلام استقلال نمود. (5)در حقیقت،صنهاجه غربِ افریقیّه که دور از بساط طرب و خوشی زیریان در افریقیّه(تونس)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص351.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص333.
3- (3) .ملوکِ صنهاجه را به سه فرقه«البلکانیه»،که مشتمل بر ملوک افریقیه،بجایه مغرب اوسط و آندلس در ایام طوائف بودند و جمیع آنها به بیست و پنج گروه بالغ می شدند؛ده گروه در افریقیّه که اول آنها مناد صنهاجی و سپس ده گروه در بجایه که اول آنها حمادی بلکین بن زیری بن مناد مختط شهر قلعه حماد و در مغرب اوسط یک گروه و در آندلس چهار گروه؛فرقه دوم از ملوک صنهاجه«مرابطین»که در مغرب اقصی و اوسط و عدوه الاندلس با دوازده امیر حکومت کردند؛و فرقه سوم«الغانیه»که ما بین آندلس،بجایه و قابس حکومت کردند و پنج حاکم بودند؛(ر.ک:طلوع سعد السعود،ج1،ص138،140).
4- (4) .باسورث،ترجمه بدره ای،سلسله های اسلامی جدید،ص92.

5- (5) .شماخی از حمّاد،با عنوان دشمن خدا نام برده و به چهره مستبد و ستمگر وی توجه کرده است که حتی از انداختن عموی خود در جلوی سگ،خودداری نکرد؛ر.ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص143؛ الشماخی،ص403.

می زیستند به همان عادت سختِ بیابانگردی خود ماندند و چون ژاندارمی،به عنوان حافظ مرزهای غربی برای دولت زیریان عمل می کردند. (1)

حمّاد در جنگ هایی که از سال 406 ه شروع شد،سعی کرد بر مغرب اوسط سلطه پیدا کند.او باغایه،مسیله و اشیر را تصرّف کرد.معز در جنگی که در 408 ه به وقوع پیوست،اصحاب حمّاد را قتل عام کرد (2)و سپس با او صلح نمود. (3)حمّاد پسر خود(قائد)را در پانزدهم شعبان 408 ه نزد معز فرستاد و معز او را و الی مسیله،طبنه،بندر الدجاج و...قرار داد. (4)صلح بین«بنی زیری»و«بنی حماد»با مصاهره مستحکم شد. (5)با مرگ حمّاد در رجبِ سال 419 ه،امور بنی حمّاد به دست قائد افتاد،قائد در آغاز بنای مخالفت با معز را گذاشت (6)و سپس دیگر فرزندان حمّاد در سال 434 ه/1040 م نیز به او پیوستند و معز،دو سال قلعه بنی حمّاد را در محاصره گرفت (7)و آنان در سال 434 ه مجبور شدند با معز صلح کنند.به سال 438 ه سفیر قائدبن حمّاد در قیروان مستقر شد.معزبن بادیس با«فاطمیان»و«بنی حمّاد»قطع رابطه کرد و به«عباسیان»پیوست؛اما قائدبن حمّاد بعد از سلطه«اعراب هلالی»بر افریقیّه،بلافاصله به خیال این که لقب«شرف الدوله»را که خلیفه فاطمی به معز داده بود بگیرد،دوباره به«فاطمیان»پیوست؛ (8)ولی عمر قائدبن حماد،کفاف نداد و در رجب 446 ه/6 اکتبر 1054 م بعد از بیست و هفت سال حکومت درگذشت. (9)وصیّت مهم قائد به فرزندان و اصحابش این بود که به عموزادگان خود احسان کنند و تا سه سال از قلعه خارج نشوند. (10)

1- (1) .تاریخ افریقیا الشمالیه،ص93.
2- (2) .الدوله الصنهاجیه،ج1،ص192؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص10.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص158،172.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص100؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص158.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص90.
6- (6) .خروج فاطمیان از افریقیّه،سرزمین وسیع را بین ملوک الطوایف تقسیم کرد.بنوهلال در قابس،بنوالرند در فقصه،بنومليل در

صفاقس،بنوخراسان در تونس،بنووزلی در بترزت و بنی حمّاد در قلعه و اطراف آن؛ر.ک:عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص451.
7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص351.
8- (8) .همان،ص353.
9- (9) .همان،ص352.
10- (10) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص285.

محسن بن قائد(446447ه)

محسن پسر قائدبن حمّاد که حاکمی ستمگر بود از آغازِ حکومت،برخلاف وصیّتِ پدرش،عموزادگان را کنار گذاشت.عموی او(یوسف بن حماد)با او به مخالفت برخاست و با جمع عظیمی از عرب به محسن حمله کرد. (1)یوسف،قلعه«طیّاره»را مرکز عملیات خود،علیه محسن قرار داد.یوسف بن حمّاد در طی دوره انتقالِ قدرت از قائد به محسن،در کار غارت اشیر بود.محسن پس از قتل چهار تن از عموزادگان خود به جنگ یوسف بن حمّاد(عموی خود)رفت.سرانجام نامه ای به یوسف نوشت و او را نزد خود فرا خواند و به او امان داد؛امّا یوسف در پاسخ نوشت:«چگونه به تو اطمینان کنم درحالی که چهار تن از عموزادگان خود را کشته ای!»؛عموی دیگر محسن(بلکین بن محمد،والی افریون)نیز دعوت محسن را نپذیرفت و به جنگ او رفت (2)و سرانجام،در نبردی در ربیع الاول 447 ه محسن را کشت و قلعه«بنی حماد»(پایتخت دولت حمادی)را تصرّف کرد و بدین سان،حکومت محسن،پس از نه ماه،به بلکین رسید. (3)

بلکین بن محمدبن حمّاد(447454 ه /10551062 م)

بلکین،امیری ماهر،دور اندیش و صاحب رأی و درعین حال،سفاک بود.مهم ترین حوادث دوران او،شورش بسکره و نزاع بین«زناته»و«بنی هلال»و جنگ با«زناته»و«مرابطین»بود. (4)در عهد حماد،شیوخ بنی رُمّان که در بسکره حکومت می کردند به سال 450 ه/1058 م شوریدند و فرمانده جنگ بلکین(خلف بن ابی حیدره)بزرگان«بنی رمان»را دستگیر و اعدام کرد و اداره بسکره،به اعراب«بنی سندی»که با بلکین پیمان صلح بسته بودند،رسید.عروس بن سندی رئیس طایفه«بنی سندی»تا زمان ورود«موحّدین»حاکم بسکره بود و سپس،جای خود را به خانواده«بنی زیان»داد. (5)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص317.
2- (2) .همان،ج1،ص287.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص352.
4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص287،289.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص352.

جنگ عرب«بنی هلال»و بربرهای«زناته»در افریقیّه امری اجتناب ناپذیر بود؛این دو،هرگز قادر به زندگی در کنار هم در افریقیّه نبودند؛«بنی هلال»،بربرهای«زناته»را مجبور کردند تا از جنوب افریقیّه به مغرب اوسط کوچ کنند؛لذا قبایل زناتی،یعنی:مجموعه«بنی یاسین»به تحریک«بنی یعلی»در تلمسان به رهبری اباسُعدَه خلیفه یفرنی وارد جنگ با«بنی هلال»شدند و بنی حمّاد نیز،در این میان با عرب ها همراه گردیدند و در 449 ه/1058 م بلکین برای جنگ با بربرهای زناته لشکر کشید.

سقوط سجلماسه (1)در 452 ه،1061 م به دست«مرابطین»باعث شد تا«بنی حماد»از فرصت استفاده کرده و هجوم گسترده ای را به مغرب اقصی آغاز کنند.از جمله اهداف بنی حماد،سلطه بر راه تجاری طلا بود.یکی از راه های مهم تجاری سودان از سجلماسه می گذشت و اهمیت آن با قطع راه جرید و طرابلس به وسیله اعراب«بنی هلال»،بیشتر شده بود.بلکین نیروهای خود را به سمت مغرب بسیج کرد (2)و در 454 ه/1062 م فاس (3)را تصرف کرد؛اما سرانجام،در اوّل رجب 454 ه کشته شد و با قتل وی،افریقیّه دچار آشوب گردید و فقط شهر مهدیّه برای تمیم بن زیری باقی ماند.

ناصر بن حمّاد و شکست سبیبه

پس از بلکین،حکومت به ناصر رسید؛ناصربن حمّاد که قدرت را در شمال و بخش میانی مرتفعات مغرب اوسط در دست،داشت با حمایت اعراب هلالی که مغرب اوسط را در اختیار داشتند،در برابر زناته،جبهه مقاومتی را تشکیل دادند.

دولت«بنی زیری»در اوضاع آشفته مغرب اوسط و ادنی کوشید تا پایه های خود را محکم کند؛اما آنها در برابر اقدامات ناصر(از امرای قدرتمند بنی حماد)کاری از پیش نبردند.

ناصربن حمّاد از آغاز حکومت با انجام حملاتی به متصرفات«زیریان»اقدام به توسعه ارضی«بنی حمّاد»نمود.ناصر مناطق مهم را به چهار تن از برادران خود داد.او بَسْکَره را به وسیله وزیرش(خلف بن ابی حیدره)تصرف کرد و اعیان این شهر را به قلعه

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص329.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص353.
3- (3) .همان،ص377.

تبعید نمود؛با مرگ بلکین بن حماد،علی بن رکّان با کمک دایی های خود«بنی عَجِیسَه»از فرصت دوری ناصر از پایتخت استفاده کرده و شبانه قلعه«بنی حماد»را غارت و تصرف کرد؛اما ناصر به سرعت از مسیله خود را به پایتخت رساند و آن را پس گرفت. (1)

تمیم بن معز،نیم قرن(454501ه)کوشید تا بین اجزای پراکنده دولت صنهاجه(زیریان)اتحاد ایجاد کند؛ (2)تلاش کرد تا اختلاف بین اعراب«بنی هلال»را دامن بزند؛ (3)بدین منظور،از«بنی ریاح»و«بنی عدی»بر ضد اثبج و زغبه،کمک گرفت.بعد از مدت کوتاهی از پیروزی بر صاحب صفاقس،حمّودبن ملیل(455ه)سوسه را گرفت.در مقابل،ناصربن حماد،مجموعه ای از بربر و بنی هلال را متحد ساخت؛اما سرانجام،تمیم با کمک اعراب«بنی ریاح»،سایر اعراب را از اطراف ناصربن حمّاد پراکنده ساخت و ناصر را در جنگ«سبیبه»شکست داد؛معرکه نبرد سبیبه،عواقبی وخیم چون عواقب معرکه حیدران بر«بنی زیری»داشت.

ماجرا از این قرار بود که ناصر با تعداد زیادی از رؤسای قبایل از جمله حمّودبن ملیل برغواطی،یحیی بن قُرطّاس(بزرگ قسطیلیه)که به او پیوستند، (4)احساس کرد در مغرب اوسط قدرتی بزرگ شده و بنابراین،به فکر فتح مغرب ادنی افتاد.وجود اختلافات و رقابت قبیلگی،باعث شد تا ناصر خیال کند می تواند بر این اساس یاران زیادی پیدا کند و لذا در سال 457 ه او به تحریک شیوخ عرب«اثبج»جنگی بین بربر و عرب ایجاد کرد؛در جناح ناصر:عرب«بنی هلال»،«اثبج»،«بنی عدی»و«زناته»و در جناح مقابل:بنی ریاح،زغبه،بنی سلیم و بنی زیری صف کشیده بود. (5)ناصر،مهدیّه را با لشکری انبوه در محاصره گرفت.تمیم با اقدامات وسیع مالی و نظامی این محاصره را درهم شکست و اطرافیان ناصر از عرب و بربر را با وعده و وعید و تخویف و تطمیع پراکنده ساخت؛در این بین خیانت عرب«بنی ریاح»هم در شکست ناصر مؤثر واقع شد.سرانجام دو گروه در 457ه

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص373.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص373.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص355.
4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص293،304.

5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص372.

در دشت«سبیبه»مصاف دادند.به گفته ابن خلدون،در اثر توطئه پنهانی بین«بنی ریاح»و«زناته»،معزبن زیری و زناتی ها به ناصر پیوستند و امیر مغراوه با ناصر بود؛اما در حین جنگ،ناگهان با تحریک تمیم،از ناصر جدا شده (1)و به تمیم پیوستند.

سپاه شکست خورده ناصر،به وسیله اعراب غارت شد و در نتیجه این جنگ،اعراب بر بلاد مسلط شدند.در این نبرد،دوازده هزار تن از سپاه صنهاجه کشته شدند؛ناصر بعد از شکست،وزیر خود،ابن ابی الفتوح (2)را مأمور انجام مذاکرات صلح با شورشیان کرد. (3)سراسر مملکت«بنی حماد»را آشوب فرا گرفت و عرب در هرجا به آن دامن می زد؛آنان هم چنین مرکز بنی حمّاد(قلعه)را غارت کردند؛شکست صنهاجه در معرکه سبیبه،سلطه بنی هلال را بر سراسر مغرب ادنی و اوسط،آسان نمود؛بدین ترتیب،اعراب بنی ریاح حاکم افریقیّه شدند و قبیله«اثبج»که«بنی حماد»آنها را بر سایر اعراب برتری داده بود،پراکنده شده و نفوذ خود را از دست دادند.بعد از شکست«سبیبه»و خراب شدن پایتخت«بنی حماد»،اعراب در اطراف دیوارهای قلعه مستقر شدند و بدین ترتیب امنیت قلعه از دست رفت؛ناصر به فکر پایتخت جدیدی افتاد و بدین منظور به بازسازی بجایه پرداخت.محمدبن بجیع،همراهِ سفیر ناصر و برخی از کشاورزان بربر از یکی از قبایل صنهاجه (4)در سال 460 ه به مکان زندگی قبیله بجایه رفتند که در دامنه کو هی بلند و پر آب،در ساحل دریا قرار داشت و تصمیم به بنای شهری بندری گرفتند.این شهر علی رغم توطئه های بسیار به سرعت ساخته شد و به نام ناصربن حمّاد«الناصریه»نامیده شد.با ساخت این شهر جدید،ناصر در آن جا به تجدید قوا پرداخت. (5)

اعراب«اثبج»هم پیمان«بنی حماد»در برابر اتحاد زیری-ریاحی،ناصر را در این کار همراهی می کردند.او از پایتخت جدید،ابتدا به شهر اربس حمله کرد و آن را در سال 460 ه محاصره و اهالی را امان داد و عامل آن ابن مجزار را کشت و سپس قیروان را

1- (1) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص307.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص355.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص373.

4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص355.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص318،321.

گرفت.والی قیروان(قائدبن میمون)به«بنی حماد»پیوست و قیروان سقوط کرد. (1)ناصر،قیروان را در 461 ه به قصد قلعه ترک کرد.تمیم،بلافاصله لشکری بزرگ به قیروان فرستاد،قائدبن میمون نیز که یارای مقابله با لشکر تمیم را نداشت،بلافاصله قیروان را رها نمود و در قلعه به ناصر پیوست.او پس از شش سال همراهی با ناصر نزد حمّودبن ملیل برغواطی(والی صفاقس)رفت (2)و به تحریک او،موفق شد تا امیر عرب زغبه(یبقی بن علی)را وادار کند که قیروان را به مخدوم او بفروشد؛ یبقی،قیروان را در مزایده ای علنی به بنی حمّاد فروخت.قائدبن میمون،به سبب وساطت در فروش قیروان به وسیله حمّودبن ملیل بر غواطی به ناصربن حماد،دشمن بنی ریاح و بنی زیری،بار دیگر به سال 470 ه و الی قیروان شد. (3)

پیروزی دشمنان تمیم به انعقاد معاهده صلح،بین بنی زیری و بنی حمّاد در 470 ه/1077 م کمک کرد؛چون افزایش قدرت اعراب،نسبت به«بنی حماد»و«بنی زیری»،تمیم را نگران ساخت؛زیرا تفوّق«بنی ریاح»آغاز سودجویی اعراب از وضعیت اختلاف بین بنی حمّاد و بنی زیری به حساب می آمد؛لذا در مراسمی در 470 ه پیمان صلح بین«بنی حماد»و«بنی زیری»منعقد شد.

وبا و قحطی در سال 469 ه افریقیّه را فرا گرفته و جمعی عظیم را در کام مرگ فرو برده بود؛این وضعیت نیز به انعقاد پیمان صلح بین آن دو کمک کرد؛تمیم،برای استحکام صلح،دختر خود بلّاره را به عقد ناصر در آورد.بدین منظور ناصر نیز«قصر بلّاره»را به نام نامزدش(دختر تمیم)بنا کرد. (4)

ناصر برای ایجاد امنیت و آرامش به بربرهای زناته مغربِ اوسط دست دوستی داد؛او بنی ومانو سردار زناتی(المنتصربن خزرون)که در سال های 460 ه،470 ه به طرابلس آمده و در صحرا به قتل و غارت مشغول بودند را با اقطاع«وادی زاب»و«ریفه»تطمیع نمود و هم زمان به عروس بن سندی(هندی)دستور داد تا به مجرّد رسیدن منتصر به بسکره او را بکشد. (5)

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص299.

2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص376.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص160.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص300.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص323،325،327.

سپس رهبر زناته(مغراوی)را از میان برداشت و در پی آن،شیوخ«بنی ورسیفان»را از بین برد؛هم چنین زناته«بنی تونس»را سرکوب کرد و امرای آنها را کشت و زناته«مغراوه»و«بنی غمرت»را که با اعراب«بنی عدی»مردم زاب را به وحشت انداخته بودند، (1)سرکوب کرد.اقدامات ناصر در سرکوب شورش ها و قتل عام بربرهای زناته و اعرابِ هم پیمان آنها و نیز دستگیری و قتل سران زناته،حاکی از میزان آشوب در مغرب اوسط است؛ابن خلدون،دوران ناصر را دوران شورش دانسته و در عین حال آن را عهد عظمت«بنی حماد»به حساب آورده است. (2)

ولایت منصوربن ناصر(481-498 ه /1088-1105 م)

منصور در کودکی در سال 481 ه/1088 م جانشین ناصر شد.یوسف بن تاشفین(امیر مرابطین)و تمیم بن معز(جد مادری اش)،ولایت او را تبریک گفتند.او کاتب و شاعر بوده و به تصوف گرایش داشت؛منصور بعد از مدتی اقامت در قلعه بنی حمّاد به بجایه رفت؛او خانواده بدوی«بنی حماد»را وارد زندگی شهری کرد؛بنای بجایه را به منصور نسبت داده اند؛به همین جهت آن را المنصوریه نامیدند. (3)او در بجایه کاخ ها،باغ ها،دارالصناعه و خانه های بزرگ و زیبایی ساخت؛از جمله قصر«مُلک»، (4)قصر«کوکب»و قصر«السلام»را در قلعه بنی حمّاد و قصر«اللؤلؤ»و قصر«أمیمون»را در بجایه بنا گذاشت.او نخستین فرد از بنی حمّاد بود که سکّه زد. (5)در سال 487 ه،والی قسنطینه(عموی منصور)بر او شورید،او ولایت منصور را نپذیرفت و با«مرابطین»،«زیریان»(تمیم)و اعراب مخالف«بنی حماد»،هم پیمان شد؛منصور،با لشکری بزرگ او را شکست داد. (6)

از جمله خطراتی که«بنی حماد»را تهدید می کرد،دولت مراکش بود؛یوسف بن

1- (1) .همان،ص324.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص357.
3- (3) .الناصریه؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص363.
4- (4) .همان.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص326؛ Hazard ،ص53،56.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص359.

تاشفین در سال های 473 و474 ه حملاتی را به بخش غربی مملکت بنی حمّاد(مسکن مغراوه)انجام داد.او تلمسان وهران و دیگر شهرها تا شهر الجزایر را گرفت و در 475 ه به سمت مغرب اقصی حرکت کرد.منصور با فرستادن لشکری به فرماندهی پسرش(امیر عبدالله)،مرابطین را مجبور به عقب نشینی به مغرب اقصی نمود.وی در 469 ه/1103 م در رأس بیست هزار عرب،و بربر از«زناته»به تلمسان حمله برد و در سال 470 ه یوسف بن تاشفین را مجبور به صلح کرد.منصور پس از حمله به تلمسان،شورش بربرهای«زناته»را در زاب سرکوب کرد و به بجایه بازگشت و قبایل اطراف بجایه را مجبور به مهاجرت به کوهستان های دور افتاده کرد.منصور هفت ماه بعد از حمله به تلمسان،در ربیع الثانی 498 ه درگذشت.با مرگ منصور در 498 ه پسرش،بادیس به حکومت رسید.(1)او در نخستین روز حکومت،وزیر پدرش(عبدالکریم بن سلیمان)را کشت و عامل بجایه را سرکوب کرد و هنوز یک سال از حکومتش نگذشته بود که درگذشت. (2)

بعد از مرگ بادیس،برادرش عبدالعزیز(498-515ه)به حکومت«بنی حماد»دست یافت؛پیش تر بادیس او را از ولایت الجزایر عزل و به جیجل فرستاده بود.او سردار خود(علی بن حمدون)را از بجایه به قلعه فرستاد و در آن جا با او بیعت شد؛بربرهای زناته نیز با او بیعت کردند؛او با ناوگانی جربه را به اطاعت«بنی حماد»در آورد.عرب را که فساد آنها بالا گرفته بود با سپاهی از بجایه به وسیله پسرش(یحیی)و سردارش(علی بن حمدون)سرکوب کرد و آنها را از اطراف قلعه دور کرده و خود در آن جا ساکن شد.ابن خلدون،ایام او را عصر آرامش و امنیت دانسته است.از حوادث مهم زمان عبدالعزیز عبور ابن تومرت از بجایه است. (3)او در ملاله اقامت کرد و به تدریس پرداخت. (4)عبدالعزیز او را احضار و وادار به ترک آن جا کرد و در نتیجه ابن تومرت به مغرب رفت.عبدالعزیز سرانجام در 415 ه مرد.

1- (1) .همان،ص360.
2- (2) .همان،ص361.
3- (3) .برخی از محققین،روایات مربوط به عبور ابن تومرت از افریقیّه و حوادثی که در این روایات به وی نسبت داده اند را نقد کرده اند.ر.ک:روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص384.

4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص362.

ولایت یحیی بن عبدالعزیز(547 515ه)

بعد از مرگ عبدالعزیز،پسرش(یحیی)به حکومت رسید؛ابن خلدون می نویسد:«ایام طولانی حکومت او به شهوترانی و حرص شکار گذشت»؛وی از او با عنوان مستضعف و مغلوب زنان یاد کرده است.دوران او به ضعف و انقراض دولت«بنی حماد»و سست شدن قدرت قبایل«صنهاجه»منتهی شد.

یحیی در سال 533 ه برای بازدید از قلعه و انتقال اشیای آن به بجایه به آن جا رفت.در این هنگام ابن مروان در توزر شورید و مطرّف بن علی بن حمدون او را سرکوب نموده و در الجزایر به زندان افکند. (1)مطرّف پیش تر در سال 529 ه برای فتح مهدیّه که در اختیار حسن بن علی بن تمیم بن معز بود،لشکر کشید؛اما در هنگام جنگ،نیروهای مطرّف از خشکی و دریا محاصره شده و در نتیجه مهدیّه را رها کردند؛ناوگان دریایی رجار(صاحب صقلیه)با بیست کشتی جنگی به کمک حسن شتافتند. (2)مطرّف هم چنین تونس را در سال 522 ه گرفت و احمدبن خراسان شهر را تسلیم مطرّف کرد. (3)او شهرهای مسیر خود را مطیع«بنی حماد»ساخت و کرامه بن المنصوربن حمّاد(عموی یحیی بن عبدالعزیز)را به ولایت تونس گماشت و بعد از مرگ او برادرش و سپس پسرش(مَعّدبن منصور)تا(543 ه/1148-1149 م)والی تونس بودند.بعد از سقوط مَعّد،اوضاع تونس متشنج شد و مردم بار دیگر امور را به یکی از«بنی خراسان» (4)سپردند تا این که عبدالله بن عبدالعزیز(پسر برادر ابی بکر)به او خیانت کرد و ده سال بر تونس،تا زمان فتح تونس به دست«موحّدین»بر آن حکومت کرد.

یحیی بن عبدالعزیز کوشید در سال 536 ه با خلیفه فاطمی مصر،از نو رابطه دوستی برقرار کند و بدین منظور هدیه ای برای صاحب مصر فرستاد.یحیی قصد داشت با توجه به تشنج ایجاد شده بین حسن و مصر به خلیفه فاطمی نزدیک شود(کشتی حسن«صاحب مهدیّه»،دشمن یحیی،به وسیله صاحب دیوانِ مصر در«بندر اسکندریه»به خاطر

1- (1) .همان،ص362،363.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص286.

3- (3) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص310؛روجى ادريس،الدوله الصنهاجيه،ج1،ص398.
4- (4) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص314.

مسائل چندی که بین حسن و صاحب مصر بود،توقیف شده بود).

در سال 540 ه قحطی مهیبی(537542ه)افریقیّه را فرا گرفت و صاحب صقلیه(رُجار)که ادعای دوستی با مسلمین را داشت،فرصت را برای مداخله نظامی در افریقیّه مناسب دید.و در 537 ه به طرابلس یورش برد.در 540 ه ناوگان صقلیه با دویست کشتی به فرماندهی جرجی انطاکی از خشکی و دریا طرابلس را محاصره کرد و در شنبه،ششم محرم 541 ه/1146 م طرابلس را گرفته و غارت کرد.بار دیگر در سال 542 ه،رجار دوم،از توازن قوا بین بیزانس و صقلیه استفاده کرد و سیصد کشتی را به فرماندهی جرجی انطاکی،برای تصرّف مهدیّه فرستاد،این ناوگان،دچار طوفان شد و مدتی بعد از طوفان،مهدیّه را تصرف نمود.ناوگان جرجی،بعد از استقرار در مهدیّه به سمت سوسه و صفاقس حرکت کرد و در بیست و سوم صفر 542 ه این شهرها را فتح کرد؛اندکی بعد،رجار،بر سراسر سواحل افریقیّه مسلط شد.

رجار،به دول ساحلی،نوعی استقلال داد و با این سیاست،آنها را تحت نفوذ خود قرارداد.از جمله محمدبن رُشید از سوی صاحب صقلیه بر قابس حکومت می کرد؛بدین ترتیب رجار،حاکمیت مطلق بر مدیترانه غربی را به دست آورد و رقیب خود(بیزانس)را نیز از صحنه قدرت در مدیترانه خارج کرد.

در طول سال های جنگ بین صقلیه و قسطنطنیّه(بیزانس)،در همه موارد،پیروزی با صقلیه بود.با مرگ جرجی انطاکی امیرالبحر صاحب صقلیه،جانشین او شد.

«بنی حماد»از دو سو در معرض هجوم«موحّدین»و«رجار»قرار داشتند،سرانجام به سال 543 ه موحّدین،بجایه را گرفتند (1)و سپاه یحیی بن عبدالعزیز را در هم شکستند. (2)آخرین امیر«بنی حماد»به قصد سفر به بغداد به صقلیه گریخت؛اما منصرف شد و به بونه نزد برادرش(حارث)رفت؛برادر،او را نپذیرفت و او را تقبیح کرد و یحیی ناگزیر،به قسنطینه نزد برادر دیگرش(حسن)رفت و امور دولت«بنی حماد»را به دست او سپرد.موحدین در این زمان قلعه«بنی حماد»را تصرف کردند (3)و افرادی چون جوشن بن

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص363.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص69.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص372.

عبدالعزیز و ابن الدجامیس از اثبج را کشته و قلعه را ویران کردند. (1)

یحیی سرانجام مجبور شد با عبدالمؤمنِ موحدی در سال 547 ه بیعت کند؛ او نزد عبدالمومن به مراکش رفت و در آن جا ساکن شد و سپس در 588 ه به سلا رفت و در قصر«بنی عشیره»ساکن گردید و در آن سال مرد.

حارث بن عبدالعزیز برادر یحیی و صاحب بونه نیز به صقلیه گریخت و بعدها بونه را با کمک شاه صقلیه باز پس گرفت؛در روایت ادریسی،رجار دوم،ناوگانی را در 548 ه به فرماندهی فیلیپ مهدوی (2)جهت تصرّف عنابه(بونه)فرستاد؛آنها بونه را گرفتند و حارث بن عبدالعزیز را امیر آن جا ساختند؛ولی موحّدین بونه را مجدداً تصرف کردند و او را کشتند و دولت«بنی حماد»بدین ترتیب منقرض شد. (3)

موحّدین،در سال 551 ه به منظور فتح تونس حرکت کردند و در 552 ه،سرانجام عبدالمؤمن،این شهر را با سپاهی بزرگ از عرب و مصامده(موحّدین)فتح کرد.منابع اسلامی بر استقلال تونس در این هنگام تأکید کرده اند؛درحالی که منابع غربی(میشل آماری)و برخی از منابع اسلامی،آن را تابع صقلیه دانسته اند. (4)

حکومت موحّدین

در حد فاصل سقوط«بنی حماد»و«زیریان،»تا ظهور سلسله«موحّدین»،مردم افریقیّه از آشفتگی اوضاع داخلی صقلیه و اضطراب حکومت غلیوم اول(شاه صقلیه)به ویژه وخامت اوضاع در جنوب ایتالیا،استفاده کردند و در شهرهای افریقیّه بر حاکمان مسیحی افریقیّه شوریدند؛ (5)از جمله این شورش ها،آشوب صفاقس بود: (6)عمر فریانی که از سال

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص364.
2- (2) .فیلیپ مهدوی،از اهالی مهدیّه،از خواجگان دربار رجار دوم(شاه صقلیه)و دوست و همکار رجار،امیرالبحر صقلیه بود؛او در حمله نظامی رجار به شهر عنّابه،به شهر خود خیانت کرد و به رجار پیوست.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص364.

4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص440؛استوریا،ص435-437؛ مراکشی معتقد است:زمانی که عبدالمومن،تونس را در 1159 م.گرفت،این شهر تابع صقلیه بود.
5- (5) .همان،ج1،ص442.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص169.

543 ه/1143 م کارگزار این شهر بود،در فرصت مناسبی،مردم را بر علیه مسیحیان تحریک کرد و در 548 ه جمعی از مردم به خانه های اهالی صقلیه در صفاقس هجوم بردند.ابن اثیر این حادثه را در ذکر حوادث سال 551 ه آورده است.غلیوم با شنیدن این خبر،ابوالحسن(پدر عمر فریانی که در صقلیه گروگان بود)را احضار و دستور داد نامه ای به پسرش بنویسد و او را از این گونه امور نهی کند؛وی هم چنین او را به قتل ابوالحسن تهدید کرد و پس از آن ابوالحسن را به زندان انداخت و بعد از مدتی او را کشت؛تیجانی،نویسنده الرحله التیجانیه خود در صفاقس شاهد عزاداری،عمر فریانی برای پدرش بوده و جزئیات حادثه را گزارش کرده است. (1)

عمر فریانی بعد از حادثه صفاقس و اخراج نصاری از صفاقس،مردم افریقیّه را به شورش و قیام علیه مسیحیان تحریک کرد.در این بین،شورش مردم زویله،منجر به محاصره مهدیّه به وسیله ناوگان صقلیه شد.مردم زویله و مهدیّه مجبور شدند به دریا فرار کنند (2)و در پی آن،مسیحیان در مهدیّه مستقر شدند و چند سال مهدیّه مرکز مستقل و پناهگاه همه مسیحیان افریقیّه شد.

مردم طرابلس نیز با سرپیچی از دعوت نرمان(شاه صقلیه)که از آنان خواسته بود روز جمعه در منابر دعوت موحّدین را انکار نمایند و از آنها بدگویی کنند،به طرابلس حمله کردند و اشغالگران مسیحی آن جا را فراری دادند و شیخ ابویحیی بن مطروح را حاکم کردند. (3)او تا آمدن عبدالمومن موحدی به طرابلس،بر سر قدرت بود.به دنبال پیروزی مردم طرابلس بر نرمان،مردم قابس هم،به رهبری محمدبن رُشید بر نرمان شوریدند و بدین سان سراسر افریقیّه به جز مهدیّه و سوسه از حاکمیت صقلیه رهایی یافت. (4)

به سال 553 ه وقتی اخبار فروپاشی«زیریان»و هجوم صقلیه به افریقیّه به گوش عبدالمؤمن که راهی آندلس بود رسید،با لشکری بزرگ،متشکل از هفتاد و پنج هزار

1- (1) .تیجانی،الرحله التیجانیه،ص75.
2- (2) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج1،ص445.

3- (3) .همان،ص242،243،483،484.
4- (4) .همان،ص447،449.

سوار و پانصد هزار پیاده در هفتاد روز خود را به تونس رساند و با تصرف تونس (1)در چهارشنبه دوازدهم رجب 554 ه/سی ام جولای 1159 م به مهدیّه رفت و بعد از شش ماه محاصره آن را آزاد کرد. (2)

فرهنگ و تمدن اسلامی در افریقیه دوره زیریان و بنی حماد

قیروان

قیروان،در دوره«بنی زیری»پایتخت سیاسی،اقتصادی و فرهنگی افریقیّه بود.این شهر در دوره زیریان دارای چهارده دروازه و دیواری دو جداره به موازات هم به فاصله نصف میل بود. (3)هفت دژ نظامی حفاظت شهر را به عهده داشتند. (4)وجود چندین مقبره بزرگ و جامع عظیم و حدود سی مسجد آباد (5)حاکی از رونق زندگی شهری در قیروانِ دوره زیری است.قصرهای متعدد حکومتی در مرکز دارالاماره(قصر الفتح،قصر الحمص،قصر الماء،دارالضیافه سلطنتی و...)از جمله بناهای معروف دوره زیری هستند؛هم چنین چندین خیابان بزرگ و بازارهای متعدد در شهر قیروان وجود داشت:خیابان اصلی السماط،خیابان ابن المعتب بازار بزرگ قیروان (6)و بازارهای اطراف آن (7)سوق العبر(البرکه)،سوق الدجاج،سوق الغَزل،سوق الخّرازین،سوق السماعیل،سوق الکعک،سوق الجواهریّین،سوق الصّیارفه،سوق الضرب،سوق البزازین،سوق السراجین،سوق الرهادنه،سوق الجرّارین،سوق العطّارین،سوق الطعام،سوق الزجاجین؛چهل و هشت حمام عمومی و ده ها حومه آباد،در اطراف شهر،پانزده آبگیر و حوض بزرگ (8)جهت تأمین آب

1- (1) .تیجانی،الرحله التیجانیه،ص 346.
2- (2) .سراج،الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،ج1،ص251.
3- (3) .بکری،المغرب،ص25.
4- (4) .همان،ص144.
5- (5) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص 10،11،17،18.
6- (6) .همان،ص21؛المالکی،ریاض النفوس،ص44،46؛عبدالوهاب،بساط العقیق،ص5،6،10.
7- (7) .همان،ص17.
8- (8) .همان،ص24؛بکری،المغرب،ص25،26؛المالکی،ریاض النفوس،ص86.

آشامیدنی مردم قیروان و نیز تفریح گاهی برای اوقات فراغت،مورد استفاده مردم بوده است. (1)اطراف شهر قیروان،وجود دشت های وسیع و سرسبز،آب و هوایی مطبوع را ایجاد کرده بود.

تونس،قلعه بنی حماد

شهر تونس در زمانی که قیروان در اثر هجوم«بنی هلال»ویران شده بود،رو به آبادانی و رونق گذاشت؛تونس،شهری با پنج دروازه بود (2)و چندین منطقه مسکونی در اطراف آن وجود داشت؛سطفوره و نوار ساحلی از بنزرت تا بونه،جزیره«شریک»،نوار ساحلی از نابل تاسوسه،منستیر،مهدیّه،زویله،نوار ساحلی از مهدیّه تا صفاقس و از صفاقس تا قابس و از قابس تا طرابلس،قسطیلیه(توزر)،جریده،نفزاوه،قفصه،مهم ترین نقاط و مراکز شهری آباد در بخش شرقی افریقیّه در دوره«زیریان»بودند؛شهرهای کاف(شقنباریه)،اربس أبَّه،مرماجنّه،ممّس نیز از جمله نقاط آبادِ غرب افریقیّه در دوره«بنی زیری»محسوب می شدند.

از دیگر شهرهای تحت نفوذ و سلطه دولت بنی زیری که در مغرب اوسط قرار داشتند عبارتند از:تبسّه،باغایه،مجّانه،تیفاش،مسیله،بلزمه،تیجس،المهریین،دکمه،اوراس،الزّاب،الحضینه،أشیر،ملیانه،مدینه حمزه،بونه،قبایل صفری،جیجل،قسنطینه،میله،سطیف،الجزایر،تنس و بجایه.

در تقسیم اماکن جغرافیایی،بخشی از مغرب اوسط،حوزه حاکمیت«بنی حماد»،خویشاوندان نسبی و سببی و سیاسی«بنی زیری»بود.از جمله اقدامات«بنی حماد»تأسیس دژ شهری بود که به قلعه«بنی حماد»معروف شد و مرکز عملیات آنها گردید.پایتخت دولت بنی حماد (3)به سال 398 ه/1008 م در شمال مسیله در کوه پایه کوه«کیّانه»در نقطه استراتژیکی خاصی نسبت به منطقه اطراف خود قرار داشت؛از وجود چندین قلعه بزرگ در این کوه خبر داده اند که همواره پناه گاه شورشیان بود.قلعه بنی حماد،دارای سه

1- (1) .همان،ص20،24؛المالکی،ریاض النفوس،ص44.

2- (2) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص39،40.
3- (3) .همان،ص49.

دروازه بود و تأسیسات مختلفی در قلعه و در اطراف آن وجود داشت:چند قصر و دارالاماره،چندین مسجد و اماکن اقامتی مختلف؛همواره مقدار زیادی گندم و میوه جات نیز در قلعه نگهداری می شد؛صنایع مختلفی چون:تولید زین اسب،تولید انواع پارچه و لباس های پشمی و حریر و...در قلعه دایر بود.

تشکیلات اداری زیریان

«بنی زیری»امرای دست نشانده«فاطمیان»بودند. (1)اما در این بین،معزبن بادیس به«عباسیان»پیوست و به نام آنها بر افریقیّه حکومت کرد.«زیریان»در بسیاری از تشکیلات اداری،مانند«فاطمیان»بودند.استفاده از پرچم و عمامه های سفیدِ تاج مانند در بین آنها مرسوم بود. (2)نام خلیفه فاطمی در پرچم ها و لباس های رسمی آنها نوشته شده بود.معزبن بادیس در بیعت با خلیفه عباسی،پرچم سیاه را در دستگاه اداری خود معمول کرد.دربار امرای بنی زیری،محل تشریفات مفصل جشن ها و مراسم با شکوه بود؛در این جشن ها،معمولاً از حیوانات،مانند فیل،زرّافه،ببر و شترهای اصیل استفاده می شد. (3)معزبن بادیس یک باغ وحش اختصاصی داشت.امرای بنی زیری علاقه مند به شکار و شکارگاه های اختصاصی متعددی در اطراف قیروان داشتند. (4)

در دربار آنها شعرا و مورخین رسمی حضور داشتند تا در وصف و مدح و عظمت«زیریان»بنویسند و بسرایند.امرای بنی زیری و بنی حماد،امور دولت خود را به وزرا که معمولاً از بین افراد مورد اعتماد آنها انتخاب می شدند،می سپردند:امور دولت در اختیار وزیر اکبر بود که به ان«متولی امور الدوله»می گفتند؛ (5)عبدالله بن محمد کاتب،از جمله

1- (1) .بنی حماد،تا پایان،وابسته به خلافت عباسی باقی ماندند.عبارت سکه بنی حمّاد که ابن خلدون آن را نقل کرده(یک روی سکه،نام امیر یحیی بن عبدالعزیز همراه آیه: وَ اتَّقُوا یَوْماً و...است و روی دیگر سکه،نام خلیفه عباسی،مقتضی و تاریخ ضرب سکه است)این مطلب را نشان می دهد؛ ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص363.
2- (2) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص117،122.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص249.

4- (4) .همان،ج1،ص266.
5- (5) .همان،ص301.

وزرایی بود که وزارت دو امیر زیری را به عهده داشت؛ابی الحسن بن احمد فهری صقلی،وزیر یحیی بن تمیم بود. (1)امرای زیری در هر شهر عاملی داشتند که اداره امور آن جا را به عهده داشت؛قدرت مالی در هر شهر در اختیار شخص دیگری که مستقیم با امیر زیری مرتبط بود قرار داشت.«بنی حماد»نیز،قدرت مالی را از قدرت اداری در هر شهر جدا می کردند و امور وزارت«بنی حماد»در دست خانواده«بنی حمدون»بود.به علت وجود قبایل مختلف،ولایت هر منطقه به صورت اقطاعی در اختیار عامل قرار می گرفت. (2)

دیوان ها و نظام اداری زیریان

مجموعه ای از خواص ادبا،چون:ابوالحسن علی بن ابی رجال،ابن رشیق (3)و ابن شرف از مشهورترین کاتبان دربار زیریان بودند.آنها نامه های اداری خود را با علامت رسمی«الحمدالله وحده»می نوشتند. (4)دیوان انشا را در عهد«زیریان»،«الکتابه»می گفتند و متصدی آن«خاتم»را در اختیار داشت.مکاتبات بین«زیریان»و«فاطمیان»با عناوین«یا مولای»،«عبد»و یا«ضیعتی»صورت می گرفت.در هریک از شهرهای افریقیّه،شخصی به عنوان صاحب برید«برود»مستقر بود و اخبار را به امرای زیری منتقل می کرد.استفاده از کبوتر نامه بر در حد گسترده ای در افریقیّه و در کشورهای ساحل مدیترانه معمول بود؛ (5)چنان که در سال 480 ه/1087 م،تمیم به وسیله کبوتر نامه بر از سقوط قوصره آگاه شد.

شخصی به نام صاحب خبر سلطان،وضع سیاسی و اخبار بلاد را به سلطان می رساند؛ (6)اما«صاحب برید»مسئول نامه ها،اخبار سرّی و اخبار جواسیس بود. (7)نظام ساده ای،متشکل از و الیان،کنترل و امنیت هر شهر را به عهده داشتند.نگهبانان و گشت

1- (1) .همان،ج2،ص126.
2- (2) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص127.
3- (3) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص350.
4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص134.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص164.
6- (6) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص136.

7- (7) .همان،ص137.

شبانه و سگ در مجموعه ای با مسئولیت (1)صاحب المحرس عهده دار امنیت و حفاظت از شهر بودند. (2)

جند

امرای بنی زیری،مردان جنگی بودند که خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفته و در نبردها شرکت می کردند.سرداران آنها بیشتر از میان اعراب افریقیّه انتخاب می شدند.عالی ترین مقام نظامی آنها«المقدم»یا قائدالجیش بود.فرمانده سواره نظام«قائد الاعنه»نام داشت.به یک دسته نظامی،«العرافه»اطلاق می شد (3)و هر عرافه را یک«عریف»فرماندهی می کرد؛به فرمانده عالی رتبه سپاه،در سپاه بنی زیری«عنبر»می گفتند.هر یک از امرا و خواص از خانواده زیریان،نگهبان مخصوصی از بردگان سیاه داشت که به آنها«حاشدالسودان»می گفتند.حمادّ بعد از شکست در شلف در 406 ه در رأس پنج هزار تن از بردگان خود فرار کرد.سپاه«زیریان»متشکل از قبایل اعراب افریقیّه،مزدور اتراک و اعراب«بنی هلال»که مُعّز آنها را در سپاه زیری سازمان داد،بود.حدود سی هزار سوار و سی هزار پیاده تعداد نیرویی است که«زیریان»قادر به تأمین آن در هر جنگ بودند.

در اسلحه خانه یا«بیت السلاح»،سلاح های سبک،مانند:انواع شمشیر،خنجر،نیزه بلند،انواع سپرِلمطی(پوست آهو)و تیرهای پردار با نوک فولادی و نوعی تیر و کمان به نام«قوس البندق»وجود داشت.زیری ها مجبور بودند نیروی دریایی قدرتمندی داشته باشند.ناوگانی که معز در سال 416 ه به جنگ صقلیه فرستاد،شامل چهارصد قطعه،که سه هزار نیروی سوار و سه هزار نیروی پیاده در خود جا داده بود می شد؛«قائد الاسطول»یا«مقدم الاسطول»فرماندهی نیروی دریایی را به عهده داشت؛ انواع کشتی جنگی و غیر جنگی در ناوگان حضور داشت؛برخی از کشتی ها مخصوص پرتاب نفت(آتش یونانی)بودند.

1- (1) .عبدالوهاب،بساط العقیق،ص28.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص186.
3- (3) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص139.

تشکیلات مالی زیریان

مسئول سازمان مالی زیریان،صاحب«الاشغال»یا«والی الاشغال»نام داشت. (1)مهم ترین وظیفه او جمع آوری انواع مالیات از خراج،جزیه و مُکُوس (2)بود؛دولت بنی زیری،ضرب سکه را به طور کامل در اختیار داشت. (3)زیریان،در ابتدا به نام خلیفه فاطمی سکه می زدند.روی سکه با خط کوفی زیبا،نام خلیفه و شعارهای شیعی بود.معزبن بادیس(کارگزار عباسی)در شعبان 441 ه دستور داد نام خلیفه فاطمی را از سکه های زیری برداشته و به جای علائم شیعی،علائم سنّی روی سکه ها ضرب کردند. (4)مهدیّه،قیروان،منصوریّه،صفاقس،طرابلس،زویله،از مهم ترین شهرهای محل ضرب سکه بودند.«صاحب السکه»همراه با گرو هی از افراد در«دارالسکّه»مسئولیت ضرب سکه را به عهده داشتند؛دینار،درهم و سکه نحاسی در افریقیّه دوره زیری رایج بود.زیریان در سال 399 و441 ه نقود افریقیّه را اصلاح کردند. (5)نصف درهم(قیراط)،ربع و ثمن درهم و نصف ثمن درهم(خرنوبه،خرویه)،دینار تمام تجاری(یک مثقال)،نصف دینار(رباعی)ثمن دینار(ثمانی)سدس دینار(سدسیه)؛هم چنین الثلثیه،اللوانیه،دینارهای صفاقسی معروف الرُبعیه و طرابلسیه،از جمله دینارهای دوره زیریان است.مبالغ هنگفتی از مالیات ها،از خراج،عشر،صدقات و المراعی به بیت المال زیریان می رسید. (6)به جمع کننده مُکُوس،«مَکّاس»می گفتند که از مسافران،تجار و کالاهای صادراتی و وارداتی در دروازه شهرها گمرک دریافت می کرد.برخی از فقهای دوره زیری ازدواج با مَکّاس را شرعی نمی دانستند.

تشکیلات قضایی و دینی زیریان

تشکیلات قضایی زیریان به عهده قاضی خاصی به نام«صاحب المظالم»یا حاکم بود.

1- (1) .همان،ص228.
2- (2) .انواع مالیات های غیر شرعی.
3- (3) .همان،ج2،ص148.
4- (4) .همان،ص149.
5- (5) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص447.
6- (6) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص136،220-223.

حاکم مسئولیت«صاحب السوق»یا«محتسب»را نیز به عهده داشت.از حاکم در دوره زیری با عنوان«مالک سیف»و«سوط سلطان»یاد کرده اند.در افریقیه دوره زیری قضاوت به طور موروثی و تنها مربوط به خاندان حاکم بود و قاضی،طی مراسمِ خاصی در دارالاماره یا جامع اعظم با سجل سلطانی معرفی می شد.در طول دوره«صنهاجی»فقها در هیچ یک از شهرهای افریقیّه متصدی امر قضا نشدند؛اما قاضیان مأمور تطبیق احکام خود با فتوای فقها بودند. (1)

در سال 424 ه/1033 م از سوی خلیفه فاطمی،قاضی قیروان،«قاضی القضات»نامیده شد.یک قاضی سنّی در کنار یک قاضی شیعی در صبره(المنصوریه)محل دارالاماره مستقر بود.مسئولیت قاضی القضات قیروان از سال 334 تا 399 ه به عهده خانواده«بنی هاشم»بود و نخستین بار،یکی از افراد این خانواده(عبدالرحمن بن محمدبن عبدالله بن هاشم)در سال 424 ه از خلیفه فاطمی،لقب قاضی القضات گرفت که به معنای استقلال قاضی قیروان از قاضی قاهره بود؛بعد از انتقال پایتخت«زیریان»به مهدیّه،قاضی مهدیّه نیز،لقب قاضی القضات گرفت.«قضاه الانکحه»و قضات سایر شهرهای افریقیّه از دیگر کارگزاران دستگاه قضایی زیریان بودند.

قضاوت بر اساس شهادات و ایمان بود و قاضی،حکم خود را به کمک شاهدان عادل و با تکیه بر فتاوای فقها صادر می کرد.قاضی،مهر خاصی داشت که در موارد صدور حکم و نیز تأیید اوزان مورد استفاده بود.یکی از فقها یا قضات،مقام«صاحب الصلاه و الخطبه»را به عهده داشت.معمولاً قضات،بین شغل قضاوت و امامت جامعِ اعظم،جمع می کردند. (2)مسئول نگهداری مساجد و اوقافِ مربوط به مساجد،«نقیب»نام داشت و به مسئول انجام امور روزمره مساجد،«قیم الجامع»می گفتند.

هجوم اعراب به افریقیّه و نقل و انتقال بربرها،دوره زیری را با جابه جایی و ترکیب جمعیتی قابل توجهی روبه رو ساخت و طبقات اجتماعی جدیدی در عهد بنی زیری پدید آمد که مسئولیت های دینی و سیاسی و قضایی را به عهده می گرفتند.گرو هی از بربرهای

1- (1) .همان،ص166،179-183.

2- (2) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج1،ص280.

«صنهاجه»،شیعه،عرب اصیل و از رؤسای قبایل«هلالی»بودند که جزو کارگزاران عالی رتبه دولت بنی زیری به شمار می آمدند.این گروه،طبقه اشراف افریقیّه را شکل می دادند؛در مقابلِ آنها،جماعت انبو هی از کشاورزان،روستاییان و مردم قبایل بیابانگرد در سطح پایینی از وضعیتِ معیشتی زندگی می کردند؛لازم به ذکر این که دوره بنی زیری با رواج برده داری هم زمان بود.

محصولات زراعی و صنعتی در دوره زیریان

کشاورزی پررونق افریقیّه،باعث می شد که اقلام عمده ای از محصولات زراعی،در شهرهای افریقیّه با قیمت ارزان در اختیار مردم قرار گیرد.تجارت داخلی بین شهرهای افریقیّه،براساس این محصولات بود؛گندم و جو (1)دو محصول اصلی افریقیّه به شمار می آمد و باجه،تیفاش و قسنطینه از جمله مراکز مهم تولید این دو محصول بودند.جنگل صفاقس،سوسه،طرابلس،دشت قیروان و بسکره،از مراکز مهم تولید«زیتون»بود؛«خرما»در قابس،قسنطینه،تونس،بسکره و توزر تولید می شد. (2)

«گردو»و«بادام»در تونس و بجایه به خارج از افریقیّه صادر می شد.«لیمو»،«گلابی»،«سیب»،«موز»،«هلو»،«انجیر»،«انار»،«انگور»و«نی شکر»از جمله میوه هایی بودند که به وفور در شهرهای افریقیّه تولید می شد.

پرورش چارپایان(گوسفند و گاو)در قسنطینه در دشت نوبه،«اسب»در دشت قموده،«شتر»در اکثر مناطق،«سگ»در قسنطینه،قفصه،توزر و افریقیّه معمول بود؛ (3)هم چنین صنعت خاصی که به وسیله آن از هسته خرما،غذای مخصوصی برای چارپایان تهیه می کردند از جمله صنایع پرمشتری در بازارهای افریقیّه بود؛مردم از سر و صدای ناشی از تولید این محصول ناراضی بودند و به همین علت خواستند،این صنعت به خارج از شهر منتقل شود. (4)

1- (1) .برونشویک،تاریخ افریقیه فی العهد الحفصی،ج2،ص225.
2- (2) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص59.

3- (3) .ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص276-282.
4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص245؛المعیار،ج8،ص278.

سواحل افریقیّه،به ویژه بنزرت و تونس،مراکز مهم صید ماهی(غذای اصلی و مهم مردم افریقیّه،به ویژه در مناطق ساحلی)بود؛المنستیر یکی از مراکز صید ماهی«تن»در مدیترانه غربی محسوب می شد؛منابع جغرافیایی،اطلاعات مبسوطی راجع به انواع ماهی و صید ماهی و مسائل مربوط به تجارت ماهی و تغذیه مردم افریقیّه از انواع ماهی گزارش کرده اند.

گیاهان مورد استفاده در صنعت نساجی،از جمله موارد محصولاتی بود که در سطح وسیع و به مقدار زیاد در افریقیّه کشت می شد:«پنبه»،در مسیله،نقاوس،طبنه،قفصه و قرطاجنه،تولید می شد؛«سماق»،«زعفران»،«حنا»و«قرطم»(عُصفر)که در قرون وسطی در رنگ رزی و صباغی کاربرد داشت،در شهرهای افریقیّه کشت و صادر می شد؛هم چنین چوب لازم برای تولید کشتی نیز از جنگل های صنوبرِ بجایه تهیه می شد.

صنعت بافندگی و نساجی،از پشم و حریر، (1)پنبه،کتان،از رونق فوق العاده ای در عصر زیریان در افریقیّه برخوردار شد.پارچه خاصی به نام«المُخَیَّر»بهترین پارچه ای بود که در افریقیّه تولید می شد که مخصوص استفاده در دربار حکومتی بود؛هم چنین پارچه ای به نام«الغزل»نیز که با نخ هایی از طلا مزین شده بود و در سوسه تهیه می شد از دیگر محصولات نساجی این ناحیه محسوب می شد. (2)عمامه،ملحفه،کیسه(دورمدیه)،از دیگر صنایع مربوط به نساجی در افریقیّه بودند و در این میان قابس تنها مرکز تولید حریر نازک در افریقیّه بود. (3)

ساخت کاغذ در دوره«اغلبی»در قیروان،تونس و مهدیّه معمول بود؛این محصول در دوره زیریان از افریقیّه به اروپا منتقل شد. (4)«صنعت الرّق»و جلدسازی در قیروان دوره زیری از صنایع پررونق بود. (5)تونس و قفصه،مرکز ساخت ظروف سفالی مسی و فلزی

1- (1) .روجی ادریسی،نزهه المشتاق،ج1،ص279.
2- (2) .مؤلف مجهول،الاستبصار،ص34،105.
3- (3) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص17.
4- (4) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص207.

5- (5) .روجى ادريس،الدوله الصنهاجيه،ج2،ص251.

بودند.نوعی ظروف بسیار شفاف سفالی به نام«الهوائیه»در تونس ساخته می شد. (1)صنعت شیشه سازی در افریقیّه،به ویژه در قفصه که بهترین نوع شیشه در آن ساخته می شد،رواج داشت.استخراج معادن(مس،طلا،نقره،سرب،آهن و...)در افریقیّه در سطح وسیعی معمول بود؛در این بین،معادن آهن و نقره منطقه«مجّانه المعادن»شهرت زیادی داشت چنان که جغرافی دانان از آن یاد کرده اند. (2)

از جمله صادرات افریقیّه«مرجان»بود،مرجانِ افریقیّه که در سواحل آن،به ویژه در سواحل القل صید می شد،به مصر و بسیاری از کشورهای هم جوار صادر می شد.

روابط خارجی بنی زیری

بیشترین روابط خارجی دولت بنی زیری در زمینه تجارت دریایی با دول اروپایی از جمله:صقلیه،ونیز،پیزا،جنوا و مرسیلیا که رقابت شدیدی در سلطه بر تجارت دریایی مدیترانه داشتند،بود؛صقلیه نزدیک ترین و مهم ترین طرف تجاری دولت بنی زیری بود و زیریان،«روغن زیتون»و«قماش»به صقلیه صادر کرده و مقدار زیادی گندم وارد می کردند.آنها هم چنین روابط تجاری گسترده ای را با مصر برقرار کردند؛ ازاین رو،کشتی های تجاری در افریقیّه از مهدیّه تا اسکندریه در رفت و آمد بودند.یک کاروان دائمی نیز،بین مصر و افریقیّه از طریق برقه در حرکت بود.قافله های مصری در قابس(از جمله بنادر افریقیّه که از سراسر جهان به آن جا رفت و آمد می کردند)توقف می نمودند. (3)«روغن زیتون»مصرفی مصر،از صفاقس وارد می شد.دولت زیری از سودان و از طریق صحرا«طلای خالص»وارد می کرد. (4)روابط تجاری زیریان با آندلس،پررونق بود و بنادر افریقیّه،نقشی واسطه ای در تجارت آندلس با شرق داشتند. (5)جمهوری های ایتالیا،بندقیه،جنوا و پیزا،با بنادر افریقیّه(طرابلس و مهدیّه)روابط تجاری گسترده ای داشتند.

1- (1) .بکری،المغرب،ص40.
2- (2) .همان،ص52.
3- (3) .بکری،المغرب،ص17.
4- (4) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص280،291.

5- (5) .همان،ص294.

شهرهای جمهوری پروانس،در جنوب فرانسه،مانند مرسیلیا،دارای منافع زیادی در بنادر افریقیّه بوده و رقابتی دائمی با هم داشتند. (1)بیزه و جنوا دو جمهوری رقیب در روابط با تونس و رعایای آنها،از امتیازات چشم گیری در تونس برخوردار بودند.سفیر بیزه در تونس(ابی تمیم بن عَلیوم)شخصی تازه مسلمان بود.ابن خراسان در پیام خود به رئیس جمهوری بیزه او را رئیس و شیخ خواند؛در مقابل،شخصی مسیحی به نام جرجی انطاکی،به عنوان سفیر در خدمت دولت«بنی زیری»بود.

مقدسی فهرستی از کالاهایی که بین تونس و سایر کشورها حمل و نقل می شد را ارائه کرده است:صادرات افریقیّه زیتون،پسته،زعفران،بادام،خشکبار،هلو،پوست،پارچه های مغربی،به ویژه سوسیه،روغن،پشم،حریر،شمع،پارچه،مرجان و...؛نیز واردات آن از کشورهای اسلامی و اروپایی،چوب،مواد معدنی،توابل و گندم در سال های قحطی بود.

خرید و فروش«برده»از جمله اقلام عمده تجاری«زیریان»بود؛بازار بزرگ خرید و فروش برده در تونس و قیروان وجود داشت که به آن«البرکه»می گفتند. (2)بردگان سیاه،بردگان سفید صقلبی و خواجه های سودانی،کنیزهای زیبای رومی در این بازار عرضه می شد؛با توجه به رونق تجارت بردگان،بخشی از فتاوای فقهای دوره«بنی زیری»به مسائل خرید و فروش برده مربوط بوده است.

مذاهب افریقیّه در دوره زیریان

تا زمان معزبن بادیس،به لحاظ مذهب،افریقیّه بخشی از جهان اسلام محسوب می شد که در تاریخ خود،شاهد کشمکش بین مذاهب بود.در این عصر،مذاهب«حنفی»،«شیعه»و«مالکی»،در افریقیّه رواج داشتند:ابتدا مذهب حنفی(مذهب حنفی مذهب خواص اغالبه بود)،سپس مذهب تشیع و سرانجام مذهب مالکی،یکی پس از دیگری حاکم شدند.در بخشی از دوره زیریان که به دولت شیعی«فاطمی»وابسته بودند،مذهب شیعه در افریقیّه رواج داشت؛بعدها به دنبال قطع رابطه«زیریان»و«فاطمیان»مذهب مالکی بر سراسر افریقیّه حاکم شد.

1- (1) .همان،ص296.
2- (2) .همان،ص300.

انتشار اندیشه های«اشعری»،نیز،به واسطه مذهب«شافعی»و به همّت دو فقیه تونسی:ابیانی(م361ه)و السیوری(م462ه)که از جمله فقهای شافعی دوره زیریان بودند و در انتشار مذهب اشعری در افریقیّه نقش اساسی داشتند،صورت گرفت؛بدین ترتیب آثار مذهب اشعری،به صورتی موقت و جزئی در افریقیّه بعد از قرن سوم هجری وجود داشت.

چنان که پیش تر اشاره شد فقه و مذهب مالکی در دوره زیری در افریقیّه رواج گسترده ای یافت و علمای مالکی،آثار متعددی در فقه مالکی پدید آوردند.از جمله این متفکران ابن اللبّاد(م333ه)،سعیدبن الحدّاد(م320ه)،الممّسی(م333ه)،ابیانی(م361ه)که به فقه شافعی هم گرایش داشت،ابومحمد عبدالله بن ابی زید(م386ه) (1)که از بزرگان فقه مالکی در افریقیّه و از عوامل پیروزی نهایی مذهب مالکی در افریقیّه بودند.کتاب وی الرساله از نصوص کلاسیک فقه مالکی شد که قرن ها در غرب اسلامی،مورد تحقیق،بررسی و تدریس قرار گرفته است.هم چنین،ابواسحاق تونسی(م443ه)دارای تعلیقه ای به نام«تعلیقیّه تونسی امام مازری»(امام مذهب مالکی در شهر مهدیّه عصر«صنهاجی»(م536ه)،پیرامون موارد حل خصومت و نزاع بین پیروان و علمای مذهب شیعه و مالکی بود.

دو کتاب دعائم الاسلام از قاضی نعمان و الرساله ابن ابی زید منبع ذکر اختلاف عقیدتی و مبارزه دینی مذهب شیعه و مذهب مالکی در افریقیّه محسوب می شدند.از جمله موارد مورد منازعه«جواز مسح بر خفین»،«عدم جهر به بسم الله در نماز»و«شرب مسکرات»(نبیذ)بود:ابن ابی زید در الرساله بابی را به جواز مسح بر خفین اختصاص داد؛او جهر به«بسم الله»را در همه نمازها واجب می دانست؛ولی قاضی نعمان،این عادت عامیانه را انکار و تحریم کرد.عدم تأخیر بین نماز ظهر و عصر از سوی شیعه،با معارضه اهل سنت مواجه شد و به خاطر مخالفت با شیعه،در افریقیّه بین دو نماز ظهر و عصر فاصله انداختند. (2)

1- (1) .همان،ص332.
2- (2) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج1،ص223.

در دوره زیریان،«مالکیه اباضی مذهب»،در«جزیره جربه»طرابلس به سر می برند.آنها در حالت قطع رابطه با اهل سنت افریقیّه زندگی می کردند و از هرگونه ارتباط با مالکیه افریقیّه پرهیز می کردند.فتوای فقهای سنی مالکی افریقیّه نیز،حاکی از طرد«خوارج اباضی»از جامع اهل سنت افریقیّه است.بنابه فتاوای فقهای مالکی،تعلیم قرائت و کتابت قرآن به کودکان خوارج ممنوع بوده است (1)و در منابع مالکی ازدواج با خوارج منع شده است.مساجد محل تجمع«اباضیه»نیز توسط اهل سنتِ مالکی،تخریب می شد.

محل استقرار اصلی و اولیّه«اباضیه»در غرب اسلامی،افریقیّه بوده است؛«مذهب اباضی»در افریقیّه قدمت و ریشه ای تاریخی داشت.فعالیت گسترده فکری علمای اباضیه در افریقیّه،همواره مورد توجه بزرگان دولت«فاطمی»و«زیری»قرار می گرفت.معزلدین الله در مناظرات علمای«اباضیه»،«مالکی»و«شیعه»حاضر می شد.از جمله بزرگان اباضیه افریقیّه در عهد زیریان،ابوالقاسم،یزیدبن مخلد،ابوخزر یعلی بن ثاقب و ابانوح مقیم(الحامد)بودند. (2)مناظرات عقیدتی اباضیه،در این عصر،منجر به نزاع های خونین می شد.بسیاری از شیوخ اباضیه همکاری با امرای دولت زیری در شهرهای مختلف را محکوم می کردند.محمدبن بکر(م504ه)از علمای بزرگ اباضی،ساکن شهر تمسولت بود که بیست و دو جلد کتاب در فرهنگ اباضی نوشت؛این روایت بر اهمیت فرهنگ اباضیه در عصر زیری تأکید می کند.آثار این نویسنده اکنون باقی است و مورد بررسی و تحقیق خاورشناسان علاقمندان به فقه و اصول قرار گرفته است.

علوم و معارف دوره بنی زیری

میراث گرانبهای«اغلبی»و«فاطمی»زمینه بسیار مناسبی جهت تعالی فرهنگی در افریقیّه ایجاد کرده بود.انبوه کتاب در زمینه های مختلف،بخشی عظیم از این میراث بود که در مساجد،رباطها و جوامع افریقیّه به جا مانده بود؛«جامع قیروان»از این جهت،مورد توجه امرای زیری قرار گرفت و«زیریان»در توسعه کتابخانه جامع قیروان،تلاش زیادی انجام دادند.حارث بن مروان و پسرش یحیی از جمله معروف ترین ناسخان کتب در دربار

1- (1) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص359؛المعیار،فتاوای این ابی زید قیروانی،ج8،ص150.
2- (2) .همان،ص361؛اخبار ابی زکریا الترجمه،ص288،295.

معزبن بادیس در قیروان بودند که در شناخت خطوط مختلف تخصص داشتند.عصر معزبن بادیس،دوره طلایی خط افریقی در عصر زیریان بود؛ چنان که دُرّه از زنان خطاط معروف دوره زیری،مصحفی شگفت آور در جامع قیروان،به دستور و با سرمایه فاطمه(یکی از افراد خانواده حاکم بنی زیری)،پدید آورد. (1)

در دوره زیری،تعلیم کودکان در مکتب خانه اهمیت زایدالوصفی پیدا کرد؛ بهترین آثار مربوط به تعلیم کودکان،در این دوره به دست آمده که از جمله آنها الرساله المفصله لاحوال المتعلمین و المعلمین،اثر قابسی(م403ه)از آثار ماندگار در زمینه آموزش مکتب خانه ای بود.هم چنین در این دوره،آموزش مبادی فقه در کنار قرآن،رواج یافت.

در این عصر،ادبیات عرب نیز رواج بی سابقه ای پیدا کرد؛دربار زیریان،محل رفت و آمد شعرا و ادبای بزرگ بود؛از جمله آنان شاعر مشهور مغرب و آندلس،ابی هانی(م362ه)بود که بین دربار امویان آندلس،زیریان افریقیّه و فاطمیان مصر رفت و آمد می کرد؛او در زمینه ادبیات عرب درخشید و دیوان ارزشمندی از خود به جا گذاشت؛وی معاصر متنبّی در شرق اسلامی بود؛چنان که بزرگان علم و ادب عصر زیری،او را«متنبّی مغرب»لقب داده بودند.

ابوالقاسم،ابراهیم بن قاسم کاتب(معروف به رقیق)،نویسنده و مورخ رسمی دولت«صنهاجه»نیز،از فحول شعرا و بزرگان ادبای عصر بنی زیری بود.البحبور و اسحاق بن ابراهیم را جزو شعرای«شیعه»افریقیّه نام برده اند.از جمله چهره های ادبی این عصر ابوزکریا الشقراطسی(م429ه)شاعر و ادیب شهر توزر بود؛وی از شعرای دربار معزبن بادیس(که همواره صد شاعر در اطراف او بود)محسوب می شد.پسر او(الشقراطسی)صاحب قصیده«الشقراطسیه»در مدح پیامبر صلّی الله علیه و آله است که ده ها بار در افریقیّه تا دوره متأخر شرح و چاپ شده است. (2)

ابوعبدالله محمدبن عطیه کاتب از دیگر شعرای قیروان در عصر زیری بود که در برای بادیس و پسر او معز شعر می سرود.طارقی از کاتبان و خطاطان دربار (3)بنی زیری در نثر و

1- (1) .همان،ص386؛نفائس عربیه،ج1،ص28.
2- (2) .همان،ص401.
3- (3) .همان،ص414.

نگارش«رسائل سلطانیه»و«مکاتبات اخوانی»بود.ابن رشیق قیروانی(م456ه)در کتاب خود (1)فهرستی از شعرای قیروان و برخی شعرای تونس،مهدیّه،قفصه و...را آورده است.ابن رشیق خود،شاعر،نویسنده و کاتب معاصر دوره زیری،صاحب اثر ماندگار الانموذج الزمان فی شعراء قیروان است.او را خورشید ادبیات افریقیّه دانسته اند که در سراسر تاریخ افریقیّه می درخشد؛وی در قیروان در دربار بادیس و سپس در خدمت معز بن بادیس قرار گرفت و با انتقال معز به مهدیّه،به آن جا رفت.شهرت او به جهت نقد ادبیاتِ زمان خود از شعر و نثر بود.بر این اساس او کتاب مشهور خود در صنعت شعر را به نام العمده را در 420 ه نوشت.او کتاب قراضه الذهب فی نقد اشعار العرب را نیز نوشت.شرحی بر موطّأ مالک از دیگر آثار ابی رشیق است.از طریق کتاب الانموذج می توان به میزان فعالیت ادبی در افریقیه دوره زیری پی برد. (2)

از دیگر شعرای عصر زیری،ابن نحوی توزری(م513ه)است که در قلعه«بنی حماد»مستقر شد.او با سرودن«قصیده منفرجه»که ده ها شرح در نقاط مختلف جهان اسلام بر آن نوشته شده،معروف گردید. (3)

هنر در دوره زیریان

تاریخ نگاران هنر،از سبک خاص و جداگانه ای از سبک های هنری فاطمی رایج در افریقیّه در دوره«بنی زیری»یاد کرده اند.دست کم می توان به سبک هنر زیری-فاطمی در افریقیّه اشاره نمود. (4)«زیریان»و«بنی حماد»در طی حکومت خود،قصرها و کاخ ها و تأسیسات متعددی در چندین شهر افریقیّه بنا کردند.تأثیر عناصرِ هنرِ«معماری ایرانی»در سازه های بناهای دوره زیری در قوس ها،گنبدها و تزیینات ظاهری بنا به چشم می خورد. (5)انواع تزئینات روی گچ با روغن اندود شده،در سطح وسیعی در بناهای دوره زیری رواج

1- (1) .ابن رشیق قیروانی،الانموذج،صفحات متعدد.
2- (2) .روجی ادریس،الدوله الصنهاجیه،ج2،ص412.
3- (3) .نفیر،عنوان الاریب،ج1،ص50،52.

4- (4) .روجى ادريس،الدوله الصنهاجيه،ج2،ص431؛الهندسه المعماريه الاسلاميه فى المغرب،ص68،90.
5- (5) .همان،ج2،ص432-435.

داشت.سبک استحکامات نظامی«دوره فاطمی»،هم چنان در«دوره زیری»حفظ شد،با این وجود،«زیریان»در أشیر،«قلعه بنی حماد»و بجایه،استحکامات نظامی جدیدی ایجاد کردند؛این بناها،تا حد زیادی متأثر از استحکامات نظامی و قلعه های نظامی«ایرانی»بود.کاربرد خط کوفی تزیینی در مقابر و کتیبه ها از دیگر خصایص هنر فاطمی-زیری است.کاربرد نقوش گل و گیاه،حیوانات و نقوش انسانی در همه بناها به جز مساجد،به سبک هنر ایرانی در این زمینه معمول بود؛حضور انبوه«ایرانیان»در افریقیّه مؤید چنین امری است.

کاربرد چوب در بناها و تزیینات دوره زیری در سطح گسترده ای به چشم می خورد؛«منبر بلکین»به تقلید از«منبر جامع فاس»در سال 369 ه زمانی که بلکین مغرب را گرفت،ساخته شد؛در این منبر،علاوه بر تقلید از منبرِ«ادریسیان»،نوعی خاصی از نجّاری به کار رفته بود.که اولین نمونه از این نوع نجاری در غرب اسلامی محسوب می شد.«مقصوره» (1)معزبن بادیس با نجاری خاصی،شکل جدیدی از«مشربیات» (2)را در خود به کار برده بود.

ساخت چراغ های بزرگ مسی،ساخت زیورآلاتِ مسی و برنزی و شیشه سازی،ساخت ظروف شیشه ای در«قلعه بنی حماد»در بجایه به شکل فنی و تخصّصی رواج داشت.در صبره،چراغ هایی شیشه ای پیدا شده اند که با زنجیر در اطاق ها آویزان می شده و به نظر می رسد از مصر یا از یکی از کشورهای مشرق وارد افریقیّه شده اند.در صبره هم چنین،گلوله های کوچک تزیینی شیشه ای زیادی پیدا شده که گویا به عنوان تزیین در ظروف بزرگ به کار رفته است.

«بنی زیری»و«بنی حماد»،در مهدیّه،صبره و قیروان ظروف شیشه ای تولید می کردند.کاسه،شیشه،ظروف عطر که با صور حیوانات و سایر تزیینات،مزین شده بود،از ویژگی های صنعت شیشه سازی در دوره زیری است.در این عصر،«قلعه بنی حماد»و بجایه،مرکز اصلی صنعت شیشه سازی در افریقیّه محسوب می شدند.

صنعت جلد سازی،در عصر«صنهاجی»در قیروان به حدی از توانایی رسید که از سبک مستقل جلد سازی قیروانی نام برده اند.

1- (1) .نوعی سازه در معماری اسلامی که بین امام و نمازگزاران فاصله ایجاد می کند.
2- (2) .نوعی پنجره مشبّک چوبی و....

هنر موسیقی به خاطر توجه معزبن بادیس که خود آشنا به الحان موسیقی بود،رواج یافت.عبدالوهاب بن حسین جعفر الحاجب،یکی از معاصران رقیق قیروانی(نوه جعفربن علی،صاحب سه تن از خلفای نخستین فاطمی در افریقیّه)،یگانه زمان خود در موسیقی و آواز خوش و اعلم زمان در نواختن عود و...بود.هنر موسیقی زیری،تحت تأثیر موسیقی شرقی قرار داشت و در این عصر،موسیقی آندلسی به وسیله اباصلت امیه بن عبدالعزیز(م529ه)وارد افریقیّه شد.

طب

مدرسه طبی قیروان در دوره زیری،تحت سلطه دو طبیب اسرائیلی: (1)اسحق بن سلیمان و دونش بن تمیم بود. (2)احمد بن جَزَّار شاگرد اسحق بن سلیمان،صاحب کتاب«زادالمسافر»و کتاب«طب الفقراء و المساکین» (3)از بزرگان و مراجع طب در دوره زیری است.ابراهیم ابن عطای یهودی،طبیب مخصوص معزبن بادیس بود.همچنین،طبیب مشهور آندلسی(ابومروان عبدالملک بن محمدبن مروان بن زُهر)در قیروان به کار طب مشغول بود. (4)ابوصلت امیه بن عبدالعزیز که در طب یونانی متبحّر بود از طبیبان معروف افریقیه دوره زیری است.قسطنطین افریقی، (م480ه)متولد قرطاجنه نیز،از اطبای افریقیّه و عامل اصلی انتقال طب از افریقیّه به اروپا بود.مراکز درمانی دوره اغلبی و مراکز مخصوص بیمارانی که می بایست دور از اجتماع،نگه داری شوند(دمنه) (5)در عهد«زیریان»گسترش یافت.دِمنه نوع خاصی از بیمارستان با معماری ویژه بود.

نجوم

مربی معزبن بادیس(ابوالحسن علی بن ابی رجال کاتب شیبانی)که در علم فلک و نجوم

1- (1) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص237.
2- (2) .همان،ص305.
3- (3) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص313.
4- (4) .ابن جلجل،طبقات الاطباء،ص86،88.
5- (5) .ر.ک:مقاله ای از مؤلف در خصوص دمنه.

ماهر بود (1)در یک عملیات رصدی در بغداد در 378 ه شرکت کرد و کتابی در فلک به نام الباع فی احکام النجوم تدوین کرد که در سال 1256 م به لاتین ترجمه شد.او منظومه ای نیز،در علم فلک تدوین کرد.فقیه ابوطبیب عبدالمنعم بن محمدبن ابراهیم کندی(م435ه)که در علوم مختلف کار کرده بود در این فکر بود که قیروان را به دریا متصل کند. (2)امیر زیری(یحیی)از علاقمندان به فلک و کیمیا،مرکزی مخصوص جمع آوری گزارش های مربوط به این علوم در قصر خود به نام«دارالعمل»تأسیس کرد.معزبن بادیس نیز به اهدای کتاب های نادر به دانشمندان معروف بود. (3)

چکیده دوره زیریان و بنی حمّاد در افریقیّه و مغرب اوسط

زیریان از فروع دولت فاطمیان بودند که اعلام استقلال کردند.بزرگ خاندان زیری،زیری بن مناد صنهاجی از آغاز تأسیس دولت فاطمی در افریقیّه نقش اساسی داشت و دولت فاطمی را از شر خوارج پیرو صاحب الحمار نجات داد.زیری به پاس خدماتش شهر أشیر را در مغرب اوسط ساخت و مرکز فعالیت های خود قرار داد و سپس شهرهای جزائر بنی مزغنه و ملیانه و المدیه را در 349 ه بنا کرد.او در هر یک از این شهرها یکی از فرزندان خود را قرار داد و به نام آنها سکه زد.زیری بن مناد جانشین خلیفه فاطمی در منطقه ای که از اهمیت مذهبی،سیاسی،اقتصادی فوق العاده ای برخوردار بود،گشت.بعد از انتقال فاطمیان از مهدیّه به قاهره خلیفه معزلدین الله فاطمی امور افریقیّه را به بلکین بن زیری سپرد.بلکین اشیر را به فرزندش حمّاد داد و در شهر منصوریّه مستقر شد.به تدریج امرای بنی زیری در امور افریقیّه با آزادی کامل تصمیم گرفتند،با این حال بلکین هم چنان پای بند به رسوم خلافت فاطمی بود و خطبه به نام آنها می خواند.با مرگ بلکین در 373 ه پسرش منصور همین سیاست را به شکل کم رنگ تری ادامه داد.پس از منصور پسر او بادیس بنای مخالفت با خلافت فاطمی گذاشت.زیریان از زمانی که با مشکل استقلال طلبی حمّاد روبه رو شدند،نتوانستند از حمایت نظامی خلیفه فاطمی استفاده کنند

1- (1) .نفیر،عنوان الاریب،ج1،ص57،58؛او در اروپا به Albohace Albihazen معروف بود.

2- (2) .روجى ادريس،الدوله الصنهاجيه،ج2،ص429.
3- (3) .عبدالوهاب،ورقات،ج1،ص347.

و از سال 375 ه مجبور شدند تسلیم قدرت طلبی بنی حمّاد در مغرب اوسط شوند.زیریان از فرصت ضعف خلافت اموی که از اوائل قرن پنجم هجری روبه فروپاشی می رفت و مشکلات خلافت فاطمی بعد از مرگ حکم در 411 ه نهایت استفاده را بردند و به خلافت عباسی که در ایام قادر380 422 ه و قائم قدرت گرفته بود،پیوستند.نرمان ها از دریا به سواحل افریقیّه هجوم می بردند و مهدیّه و تونس به وسیله رجار دوم شاه صقلیه اشغال شد و پیش روی موحّدین از خشکی به شهرهای بنی زیری،این دولت را به ورطه نابودی کشاند.آخرین حکمران بنی زیری حسن بن علی در 547 ه تسلیم موحّدین شد و دولت بنی زیری سقوط کرد.

نتایج دوره حکومت بنی زیری و بنی حماد

1.جنگ«بنی حماد»و«بنی زیری»،مغربِ اقصی را به میدانی خالی برای«امویانِ آندلس»تبدیل ساخت و حَکَم دوم در 362 ه فاس،بصره و حجرالنسر،از مراکز تجمع«ادریسیان»را اشغال کرد.

2.مشغول شدن«فاطمیان»به شرق،عراق و شام،باعث شد آنها از افریقیّه و مغرب غافل شده و متصرّفات مغربی خود را برای همیشه از دست بدهند.

3.قدرت طلبی و تأسیس پیاپی حکومت های محلی در افریقیّه و مغرب اوسط،ریشه های اتحاد و یک پارچگی قدرت مسلمین در مغرب را از بن خشکاند.

4.«بنی زیری»تا حد بسیار زیادی،فرهنگ اسلامی و زبان عربی را در مغرب ادنی و اوسط منتشر ساختند.

5.«زیریان»و«بنی حماد»در معماری،هنر،علوم و معارف اسلامی،دست آوردهای درخشانی عرضه کردند.

6.درگیری بین«بنی حماد»،«بنی زیری»و مرابطین و سرانجام،تهاجم موحّدین به مملکت زیریان،باعث از دست رفتن جزایر مدیترانه غربی شد.

پرسش

1.فلسفه وجود دولت«بنی زیری»را بیان کنید.

2.رابطه دولت زیریان با خلافت«فاطمی»و خلافت«عباسی»و«امویان»آندلس را ذکر کنید.

3.علت تأسیس شهر«قلعه»به وسیله دولت«بنی حماد»چه بود؟

4.نتایج نزاع«بنی حماد»و«بنی زیری»را ذکر کنید.

5.نقش اعراب«بنی هلال»در روابط بین«زیریان»و«بنی حماد»چه بود؟

6.علل اعلام استقلال«زیریان»از«خلافت فاطمی»را بررسی کنید.

ص:312

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.انموذج الزمان فی شعراء القیروان،رقیق قیروانی.

2.ورقات من حضاره العربیه بقیروان،حسن حسنی عبدالوهاب.

3.الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،وزیر سراج.

4.المغرب الاوسط ایام الزیریین،لویس گولفن.

5.الحیاه الادبیه فی افریقیه ایام بنی زیری،بویحیی.

6.دوله بنی حماد،عویس عبدالحلیم.

7.دوله بنی حماد،اسماعیل العربی.

8.الصراع المذهبی بافریقیه،الی قیام الدوله الزیریه،عبدالعزیز المجذوب.

9.الدوله الصنهاجیه،روجی ادریس،ترجمه حمادی الساحلی.

ص:313

ص:314

10-مرابطین

آغاز مرابطین

(1)

نَسَبِ«مرابطین»مانند نسب سایر حکومت های بربر و عربِ غرب اسلامی،مورد تردید و اختلاف جدّی مورخین قرار گرفته است. (2)لمت،نیای قبیله بربر«لمتونه»؛جدال،جدّ قبیله«جداله»؛لمط جد قبیله«لمطه» (3)و مسوف جَدّ«مسوفه»از قبایل صحراگرد در حد فاصل سرزمین های اسلامی و سودان در رفت و آمد بودند؛ (4)این قبایل،اصل خود را به یمن (5)و به قبیله«حمیر»می رساندند (6)که به علت غلبه کفر در یمن،مجبور شدند با زدن«لثام»(دهان بند)مانند زنان فرار کنند؛ (7)آنان،از یمن به مغرب اقصی رفتند و در صحراهای آن جا در کنار بربرها سکونت گزیدند (8)و به تدریج

1- (1) - Al moravids.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص373،374.
3- (3) .همان،ص183،184.
4- (4) .همان،ص373.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء اخبار دول المغرب الاقصی،ج1،ص159.
6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه فی اخبار المراکشیه،ص16،17.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص328.
8- (8) .کوچ انبوه عشایر و اقوام و قبایل چادرنشین به سرزمین های کشاورزی و شهرهای جدید،فرایندی در سراسر جهان اسلام بود که در قرن پنجم و ششم هجری رخ داد و باعث شکل گیری مراکز بزرگ شهری و قدرت های جدید شد؛در غرب اسلامی،بربرها از کوه های اطلس و ساکنان صحرای افریقا از همان صحرا به طرف شمال،یعنی مراکش و آندلس هجوم آوردند؛ر.ک:تاریخ مردمان عرب،ص157؛ (البته باید توجه داشت که این مهاجرت و تجمع در دشت مراکش،به وسیله ابن عذاری مورد تصریح قرار گرفته است؛او می نویسد:بعد از گردهمایی از صحرا به این دشت شهر مراکش را ساختند و بعد از استقرار در مراکش و تأسیس دولت بربرهای شهری،به آندلس هجوم بردند و بدنبال آن حکومت بربرها در

مراکش و آندلس در دوره موحّدین استمرار یافت؛لذا بیان حورانی در خصوص کوچ بربرها و مقایسه آن با سایر نقاط جهان اسلام،چندان خالی از مسامحه نیست...).

زبان آنها بربری شد. (1)قول مورد اتفاق مورخان در کلام ابن خلدون آمده است: (2)او«مرابطین»را طبقه دوم بربر«صنهاجه»دانسته است.«صنهاجه»از قبایل«برانس»و هفتاد قبیله تحت پوشش آن بود.یکی از دولت هایی که به وسیله بربر«صنهاجه»شکل گرفت،دولت«ملثمین»در مغرب اقصی بود که در آندلس،مغرب اقصی و اوسط،از بجایه تا«جبل الذهب»در سودان گسترش یافت. (3)از زمان ظهور مرابطین،مغرب ادنی در اختیار«بنی زیری»و«بنی حماد»،بخش اعظم مغرب اقصی در اختیار ملوک«مغراوه»،بلاد تامسنا (4)در دست«برغواطه»و بقیه مغرب در اختیار گروه ها و قبایل شورشی بود. (5)

آغاز دعوت«مرابطین»به صورت سرّی و به دنبال ملاقات و مذاکره مخفیانه یکی از بزرگان مرابطین و فقیهی از فاس انجام گرفت. (6)یکی از افراد قبیله«بنی جداله»به نام یحیی بن ابراهیم کدالی که برای ادای فریضه«حج»در سال 440 ه به حجاز سفر کرده بود (7)بعد از بازگشت از حج،در قیروان،و در مجلس درس فقیه ابوعمران فاسی(م439ه)تحت تأثیر افکار وی قرار گرفت. (8)ابوعمران نیز،او را مردی خیرخواه دید و از قبیله او پرسید؛گفته شد:از قبایل«صنهاجه»صحرا و از«جداله»است. (9)فقیه از وی پرسید:

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه فی اخبار المراکشیه،ص19.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص327.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص155.
4- (4) .همان،ص159.
5- (5) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 7 مراجعه شود.
6- (6) .گویا مرابطین به دلیل فعالیت های سرّی بویژه در آغاز کار خود؛ تاریخی سرّی نگاشتند و مرحله ای اساسی از تاریخنگاری در مغرب را رقم زدند.
7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص374.
8- (8) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص328.
9- (9) .کداله،ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص163.

«مذهب شما چیست»؟او پاسخ داد:«جهل،بر قبایل ما حاکم است؛ما از دانش و مذهب دور هستیم». (1)ابی عمران به او گفت:«چرا در پی کسب دانش نمی روند؟»؛او پاسخ داد:«چون در صحرا عالمی در بین ما نیست و جز با چند بازرگانِ بی سواد که حرفه ای غیر از تجارت ندارند،با کس دیگری ارتباط نداریم؛اما،مردم ما شیفته قرآن،طالب علم و علاقمند تدبّر در دین هستند»؛ (2)ابی عمران در پاسخ گفت:«مشکل شما را بررسی می کنم».سپس ابی عمران مشکل را با گرو هی از طلاب خود در میان گذاشت؛ولی دوری از وطن و انزوا در صحرا و تحمل مشقت صحرا،اجازه همکاری به هیچ کس نمی داد؛ (3)ابی عمران،ناگزیر یحیی بن ابراهیم را به یکی از فقهای مغرب اقصی(واکاک بن زلّو)که در سوس ساکن بود،معرفی کرد. (4)او در میان عشیره خود به«صلاح»معروف بود؛یحیی جریان قوم خود را با او در میان گذاشت.واکاک یکی از طلاب خود به نام عبدالله بن یاسین کزولی را همراه یحیی به بلاد بنی جداله،در صحرا فرستاد؛ (5)هفتاد تن از شیوخ جداله،نزد او به تحصیل و تهذیب پرداختند.و با او ارتباط مرید و مراد برقرار کردند؛ (6)این گروه،در قبیله

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص163؛ابن خلدون مذهب مرابطین پیش از اسلام را مجوس دانسته است.ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص373.
2- (2) .ابن سیماک،الحلل الموشیه،ص19.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص163؛ابی عمران بن عیسی بن الحاج الفاسی از بنی غفجوم،از قبیله طروه از زناته،متولد فاس،از فقهای مذهب مالکی،تحصیلات اولیّه را در فاس فرا گرفت و بعد به آندلس و سپس به بغداد رفت و در درس ابوبکر باقلانی اصول آموخت و به قیروان بازگشت؛ او تعلیقه ای بر مدونه مالک نوشت؛ر.ک:سراج،الحلل السندسیه،ج1،ص272؛مخلوف،شجره النور الزکیه،ج1،ص206.
4- (4) .واجّاج بن زلّو اللمطی از اهالی سوس اقصی؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص164؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص20.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص328؛جزولی،کزولی؛ واجاج،فقیهی از شهر نفیس،از شاگردان ابی عمران بود.ابی عمران نامه ای به واجاج نوشت.یحیی،همراه با نامه،نزد واجاج رفت؛در متن نامه،ابی عمران نوشته بود:«زمانی که حامل نامه من(یحیی بن ابراهیم کدالی)به تو

رسید،یکی از شاگردان خود را همراه او بفرست تا به مردم قبیله قرآن و شرایع بیاموزد»،یحیی در رجب سال 430 ه/1030 م به شهر نفیس رسید.واجاج در شهر نفیس مردی مستجاب الدعوه بود و در آنجا رباطی داشت(رباط نفیس)که عبدالله بن یاسین در آن تربیت شد.واجاج یکی از طلاب خود به نام«عبدالله بن یاسین جزولی»را همراه یحیی به صحرا فرستاد؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص164.

6- (6) .برای عبدالله بن یاسین،منابع مغرب،کراماتی را ذکر کرده اند؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص182.قبر او در قریه کریفله به عنوان ضریح مهدی مرابطین،زیارتگاه آنها است.

خود به تبلیغ پرداختند. (1)به تدریج جمع انبو هی از قبایل جداله به حمایت عبدالله بن یاسین برخاسته و قبیله«لمتونه»را مجبور به پذیرش دعوت وی نمودند و رفته رفته سایر قبایل صحرا نیز به آنها پیوستند. (2)از جمله یکی سرسپردگان عبدالله بن یاسین،رهبر قبیله لمتونه(امیر ابوزکریا یحیی بن عمر)بود. (3)افراد قبایل به فرمان عبداللّه یاسین که خود را معلم دینی می دانست و در مقام امر و نهی بود،گردن نهاده و آماده انجام هر کاری بودند.آنها مراتب وفاداری خود را به عبدالله بن یاسین در نخستین جنگ ها با قبایل مشرک،نشان دادند.محققین چند علت از جمله درگیری سنتی بین بربر«بتر»و«برانس»و تمایل«مرابطین»به غلبه«برانس»بر«بتر»و نیز،انگیزه های اقتصادی و افزایش جمعیت بربرهای برانس در صحرا که نیاز به فضای بیشتری برای زندگی داشته و به همین دلیل،با اقدام به هجرتی بزرگ و تاریخی وارد مغرب اقصی شدند را از عوامل عمده کشمکش های مداوم در این منطقه برشمرده اند.

حرکات سه عامل اقتصادی،مذهبی و سیاسی را باعث پیدایش مرابطین دانسته است که عزم کردند دولت قدرتمند غانه در جنوب را مهار کنند و در 432 ه در تصرف او دغشت شکست خوردند و تشنج سیاسی شمال صحراء باعث قیام مرابطین شد. (4)

خروج مرابطین و تشکیل دولت

عبدالله بن یاسین که به وفاداری یاران متعصب خود،پی برده بود،آنها را«مرابطین» (5)نامید،

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص167.
2- (2) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص21.
3- (3) .بعد از مرگ یحیی بن ابراهیم جدالی،رهبر مرابطین به فکر انتخاب جانشین او بود؛لذا یحیی بن عمر ابن عمر ابن تکلاکین لمتونی را که از سرسپردگان متعصب(عبدالله بن یاسین)بود به فرماندهی جنگ مرابطین برگزید؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص169.
4- (4) .المغرب عبر التاریخ،ج1،ص156.
5- (5) .عبدالله بن یاسین از سنت مرابطه که در فقه جهادی اسلام مطرح است،جهت پرورش نیروهای خود استفاده کرد،او رباط خود را در ناحیه ای

از رود سنگال که نزدیک سرزمین مشرکین غانه بود قرار داد.ابتدا هفت نفر و...به تدریج رباط سنگال،محل تربیت نیروی ملثمین شد.کلمه رباط ریشه قرآنی و حدیثی داشته و از مفاهیم عبادی اسلامی است،چرا که توصیه به ارتباط با خداوند و مرابطه،به معنای نماز آمده و سپس به عنوان اصطلاح سیاسی-عبادی-نظامی به کار رفته درآمد.وجه اهمیت سیاسی مسئله مرابطه به حدی است که بزرگانی از خاورشناسان،پاره ای از عمر خود را به تحقیق در امر مرابطه و بنای ساختمان عبادی-نظامی رباط در غرب اسلامی صرف کردند و در این زمینه کتاب و مقاله مستقل پدید آوردند.مفهوم مرابطه،چند قرن پیش از مرابطین در سواحل افریقیّه در حد گسترده ای به ویژه در عصر اغالبه و فاطمیان مطرح شده بود و چنان که در متون اسلامی آمده در کتاب فقهی جهاد و منابع فقهی شیعه و سنی«کتاب المرابطه»وجود دارد که به احکام فقهی و قواعد مرابطه پرداخته است.

که بیش از هزار تن بودند؛ (1)سپس او دستور خروج از صحرا را صادر کرد.آنها ابتدا به سجلماسه و درعه،که در اطاعت امرای«مغراوه»زناته بودند،رفتند. (2)امیر مغراوه(مسعودبن وانودین)دعوت مرابطین (3)و رهبری عبدالله بن یاسین (4)را نپذیرفت؛ابوزکریا(از فرماندهان مرابطین)نیز،هنگامی که وارد سجلماسه شد،مسعود را تبعید کرد. (5)ابوزکریا همراه عبدالله بن یاسین،با سپاهی بزرگ لمتونه،مسوفه،لمطه،هزرجه و بلاد درعه را گرفتند. (6)آنان در محرم 448 ه در بلاد سوس با فتح شهر ماسه و تارودانت«شیعیانِ»آن جا را قتل عام کردند. (7)سرانجام سجلماسه و درعه نیز،با عبدالله بن یاسین بیعت کرده و پس از آن،مرابطین با لشکری عظیم به سمت بلاد مصامده و أغمات به راه افتادند.با مرگ ابوزکریا

1- (1) .به علت ارتباط مستحکم آنها و تسلیم محض نسبت به دستورات عبدالله بن یاسین در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص167.

2- (2) .در حقیقت،عبدالله بن یاسین از مفهومی که در غرب اسلامی از چند قرن پیش رایج شده بود استفاده کرد و موفق شد با به کارگیری عناصر عبادت و اعتکاف در رباطها و آمادگی نظامی،نیروهای وفاداری پدید آورد که هسته های بنیادی و نخستین پیام او را در بین مردم پیاده کنند؛او برای اینکه وجهه مردمی پیدا کند،با وجود تعصب شدید نسبت به مذهب تسنن،از مفاهیم شیعی نیز استفاده کرد؛به طوری که در متون مغرب از او با عنوان مهدی مرابطین یاد شده است.این مقوله در مقاله ای از مؤلف،با عنوان«مهدویّت در غرب»مورد توجه قرار گرفته است.

3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص171.

4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص22.

5- (5) .مسعودبن وانودین(صاحب سجلماسه)سپاهی گردآورده و به جنگ عبدالله بن یاسین آمد و در جنگ کشته شد و مرابطین غنایم زیادی به دست آوردند و وارد سجلماسه شدند و مظاهر فساد از آلات موسیقی و مراکز فروش خمر و...را سوزاندند؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص171،172.

6- (6) .ناصری می نویسد:شیوخ و فقهای سجلماسه در سال 447 ه/1055 م وقتی خبر ظهور مرابطین و مبارزه آنها با فساد را شنیدند،نامه

ای به عبدالله بن یاسین نوشته و از او خواستند که به بلاد آن ها بیاید و آنجا را از فساد پاک کند؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص23.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص173.

در 447 ه برادر او ابوبکربن عمر به فرماندهی جنگ مرابطین انتخاب شد. (1)در طول مسیر،قبایل مختلفی از«وریکه»،«وهیلانه»،«هزمیره»به او پیوستند و در سال 450 ه/1449 م (2)با استقبال شیوخ مصامده،او به آرامی وارد شهر اغمات شد و در 452 ه آن جا را به قصد،بلاد تامسنا(جهت دعوت بیعت آنها با عبدالله بن یاسین)ترک کرد؛وی در آن جا با برغواطه جنگید (3)و عبدالله بن یاسین،در جنگ با اهالی سوس کشته شد و ابوبکربن عمر با دوازده هزار بربر«زناته»این ناحیه را تسخیر کرد. (4)

پس از حدود ده سال جنگ و کشورگشایی،سرانجام،مرابطین در شهر اغمات مستقر شدند؛در این هنگام هیئت هایی از صحرا و دیگر نقاط به لشکر مرابطین پیوستند و جمعیت بسیار بزرگی را ایجاد کردند که زمینه تأسیس شهری در دشت مراکش را فراهم نمود.ابوبکربن عمر در 453 ه به علت درگیری«لمتونه»و«جداله»در صحرا، (5)پسر عموی خود یوسف بن تاشفین (6)را عهده دار امر مغرب نمود (7)و خود،با دو سوم سپاه (8)به صحرا رفت. (9)تا یک سال،امور مغرب به دست یوسف بن تاشفین اداره می شد و کار او بالا گرفت؛او قلعه ای بزرگ(قصر الحجر)ساخت.به سال 464 ه،ابوبکربن عمر،پس از فتح مناطقی،به بلاد سودان که هنوز اسلام نیاورده بودند رفت.تا لحظه مرگ(شعبان 480 ه/نوامبر 1061 م)در جنگ بود و سراسر بلاد صحرا تا جبل الذهب را تسخیر کرد. (10)

1- (1) .همان،ص172.
2- (2) .همان،ص177.
3- (3) .همان،ص175؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص23.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص329.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص23.
6- (6) .مطالب مختلفی راجع به علت ترک اغمات توسط ابوبکربن عمر و سکونت گزیدن وی در صحرا ذکر کرده اند؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص185.
7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص24.
8- (8) .ناصر می نویسد:نصف سپاه مرابطین را ابوبکربن عمر با خود به صحرا برد و نیم دیگر،همراه یوسف بن تاشفین؛سجلماسه را ترک کردند.
9- (9) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص189.
10- (10) .همان،ص186.

ابوبکربن عمر در سال 465 ه به مغرب بازگشت و لشکر او در اطراف اغمات مستقر شد؛یوسف در آن جا با گرو هی به دیدن ابوبکربن عمر رفت؛آنان در محل ملاقات،بین اغمات و مراکش،روی«بُرنسی» (1)نشستند و آن محل به«فحص البرانس»معروف شد.ابوبکربن عمر،شکوه و جلال یوسف و قدرت حکومت او را دید و به یوسف تبریک گفت و در این محل،فقها و امرای«مصامده»،اعیان دولت،کتّاب،شیوخ«لمتونه»،خواص و عوام مردم،جمع انبو هی گرد آمدند و ابوبکربن عمر به طور رسمی در حضور همه،امور مغرب را به یوسف واگذار کرد. (2)یوسف،هنگامی که به مراکش بازگشت،هدایای ارزشمندی برای ابوبکر فرستاد(بیست و پنج هزار دینار طلا،هفتاد اسب،بیست و پنج اسب با زین طلا،هفتاد شمشیر مزین به طلا،صدو پنجاه قاطر،صد عمامه مقصوره،دویست برانس،صد خادم،و... (3)

بنای مراکش و فتوحات مغرب

در سال 454 ه/1062 م،یوسف بن تاشفین در محلی (4)به نام«مُرّاکُش»(به زبان بربری به معنی تند راه برو)شهر مراکش را بنا نهاده و سپس مسجد مراکش را ساخت؛ (5)بعدها پسر یوسف(علی بن یوسف بن تاشفین)نیز،دیوار شهر مراکش را در 526ه-1131 م بنا نهاد. (6)

سپاه مرابطین،در سال 454 ه/1062 م،قبایل مغرب را مطیع خود ساختند (7)و پس از آن،عملیات فتح فاس توسط فتوح بن دوناس آغاز گردید. (8)سپاه یوسف در راهِ فاس،ابتدا در قلعه«فاز»از(قلعه مهدی)فرود آمدند. (9)مهدی بن یوسف کزنائی(صاحب بلاد

1- (1) .نوعی لباس خاص مردم بربر در مغرب بزرگ عربی.
2- (2) .همان،ص26.
3- (3) .همان،ص28.
4- (4) .همان،ص192.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص377،378.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص193.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص195.
8- (8) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص28.

9- (9) .قلعه مهدی بعد از نه سال محاصره درسال 465 ه به صلح فتح شد؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص378.

مکناسه)دشمن معنصر مغراوی(صاحب فاس)به سپاه مرابطین پیوست؛اما در جنگ با تمیم بن معنصر کشته شد؛ (1)به دنبال قتل او،مرابطین،تمیم بن معنصر را به قتل رساندند و قاسم بن محمد مکناسی و الی فاس گردید؛ (2)او قبایل«زناته»را جمع کرد و به جنگ مرابطین رفت و در وادی صغیر آنها را شکست داد و جماعتی از بزرگان مرابطین را کشت. (3)

سرانجام یوسف بن تاشفین با لشکری عظیم در 462 ه/1069 م،بعد از این که سراسر مغرب به جز سبته را تصرف کرده بود،فاس را در محاصره گرفت (4)و با جنگ وارد شهر شد. (5)فتح دوم فاس در پنج شنبه بیستم جمادی الثانی 462 ه/مارس 1070 م انجام شد.جمعیتی انبوه از«مغراوه»،«بنی یفرن»و«مکناسه»کشته شدند؛ (6)یوسف،با ورود به فاس،شکل ظاهری شهر را به سرعت تغییر داد.دیوارهای میانی شهر(عدوه القرویین و عدوه الاندلسیین)را برداشت و فاس را به صورت شهر واحدی درآورد و دستور داد در هر کوچه و خیابان،مسجدی بسازند و هر کوچه که فاقد مسجد بود اهالی آن سرزنش می شدند. (7)

در سال 464 ه/1071 م،یوسف بن تاشفین،امرای«مغراوه»،شیوخ قبایل«زناته»،«غماره»و«مصامده»و سایر قبایل بربر را فراخواند. (8)در اجتماعی عظیم،سران قبایل،به طور رسمی با یوسف بیعت کردند و یوسف به آنان خلعت داد؛اعیان دولت و شیوخ قبایل،در این اجتماع،یوسف بن تاشفین را که تا این زمان امیر خوانده می شد،امیرالمؤمنین نامیدند. (9)او در سال 465 ه شهر الدمنه (10)و در سال 468 ه تلمسان را فتح کرد (11)و در سال 467ه«جبال

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص196.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص379.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص196.
4- (4) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 7 مراجعه شود.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص379،380.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص196.
7- (7) .همان،ج2،ص197
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص380.
9- (9) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص29.

10- (10) .همان،ص28.
11- (11) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص197.

غیاثه»،«بنی مکود»و«بنی رهینه»را تحت سلطه خود در آورد. (1)

یوسف به سال 467 ه،بزرگان دولت خود را به نقاط مختلف روانه ساخت:سیربن ابی بکر را به ولایت مکناسه،مکلاته و فازاز،گماشت و عمربن سلیمان را بر فاس و اطراف آن و داودبن عکاشه را بر سجلماسه و درعه (2)و پسر خود(تمیم بن یوسف)را بر مراکش،اغمات،سوس و مصامده،تادلا و تامسنا گمارد و بدین صورت سراسر مغرب،به جز طنجه و سبته تسلیم یوسف گردید.یوسف،در سال 472 ه/1079 م،تلمسان،اگرسیف،ملیله و همه بلاد ریف و شهر نکور را گرفت.او در 473 ه به نام خود سکه زد ودر 477 ه شهر وجده و بلاد بنی یزناسن،تنس،وهرات و همه اعمالِ جزایر را فتح کرد (3)و در 475 ه به مراکش برگشت. (4)وی در همین سال،از اعمال مغرب بازدید کرد و به بررسی احوال مردم و عمل کرد کارگزاران خود پرداخت.

فتح طنجه و سبته

دو شهر بندری طنجه و سبته،نقش اساسی در سلطه بر«مدیترانه غربی»و«دریای ظلمات»و دست یابی به ساحل آندلس ایفا می کردند.این دو شهر در زمان حکومت«امویان»به دو تن از سرداران وابسته به حکومت اموی آندلس سپرده شد.این دو تن،از نوادگان«ادریس»بنیان گذار دولت ادریسی بودند که بعد از سقوط دولت اموی،دولت«بنی حمود»را بنا کردند و در سبته و طنجه یکی از«برغواطه»(به نام سکوت)را عامل خود قرار دادند.سکوت برغواطی،به وسیله عبدالشیخ(موالی بنی حمود)در بازار برده فروشان خریداری و نزد علی بن حمود بزرگ شده (5)و مراتب وفاداری خود را نشان داده بود (6)و به همین سبب علی او را عامل سبته و طنجه قرار داد.قبایل«غماره»به او پیوستند و دایره

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص381.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص197.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص381.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص201.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص380.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص199.

حکومت او بر بلاد«غماره»نیز گسترده شد.ولایت او با ظهور«مرابطین»و انتشار قدرت آنها هم زمان شد. (1)یوسف بن تاشفین،زمانی که شهر الدمنه را تصرف کرد راهی سبته شد. (2)پسر او(معز)،سبته را فتح کرد. (3)

ماشین جنگی مرابطین،در طی چند دهه،به مرزهای آندلس رسید و آنها خود را برای توسعه متصرفات خود در آندلس آماده کرده بودند؛از سویی نیز،فتوحات مرابطین در مغرب،مورد توجّه مسلمانان آندلس قرار گرفت و این مسئله به عملیات مرابطین در آندلس سرعت بخشید و یوسف،منتظر شنیدن درخواستی از سران ملوک الطوایف بود تا به ورود خود به آندلس شکل شرعی بدهد.همین وضعیت را در شمال آندلس،دولت قشتاله در خود حس می کرد.ماشین جنگی قشتاله،خط مقدم جبهه نبرد با مسلمانان را به نواحی مرکزی آندلس نزدیک کرده و منتظر موقعیت های مناسب،برای تصرّف آندلس بود و این امر،از وجوه مشترک دولت قشتاله و دولت مرابطین محسوب می شد.سیاست مرابطین در آندلس،از یک سو بخشی از سیاست و استراتژی بلند مدت مغربی آنهاست که مورد حمایت«خلافت عباسی»بود و از سویی دیگر،منافع ملی قوم«بربر» (4)را نیز تأمین می کرد؛با این وصف،حوادث آندلس،که از نیمه قرن پنجم هجری به دست«مرابطین»رقم می خورد را به عنوان بخشی از تاریخ مغرب قلمداد می کنیم.

یوسف،از سوی معتمدبن عباد(صاحب اشبیلیه)،برای جهاد در آندلس دعوت شد (5)و در پاسخ او نوشت که بعد از فتح سبته و طنجه به آندلس می آید. (6)معتمدبن عباد،یوسف را در دروازه شهر بندری طنجه،در جایی به نام بلیطه در سه منزلی سبته ملاقات کرد (7)و او را

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص381.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص199.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص382.
4- (4) - .Belber
5- (5) .در گزارش ابن اثیر،مشایخ قرطبه با قاضی محمدبن ادهم در خصوص تجاوز الفونسو و قصد او در مسیحی کردن آندلس مشورت کردند؛ ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،445.

6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص199.
7- (7) .مراکشی،ملاقات معتمد با یوسف را در مراکش به سال 479هنوشته است؛ر.ک:عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص92؛ابن خلدون می نویسد:معتمد،یوسف را در فاس ملاقات کرد؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص382.

از اوضاع آندلس آگاه ساخت و از ترس و اضطراب حاکم بر جامعه مسلمانان در این ناحیه خبر داد. (1)معتمدبن عباد در نامه ای (2)اوضاع آندلس و اخبار تحرکات الفونس ششم(شاه قشتاله (3)و لیون (4)ملقب به«کبیر»که محورِ همکاری دولت های مسیحی شمال آندلس بود)را گزارش نموده بود.الفونس ششم،در 477 ه/1084 م طلیطله (5)را بعد از هفت ماه محاصره،از حاکمیّت قادربن ذی النون خارج کرده و آن جا را پایتخت قشتاله ساخت. (6)فروپاشی دولت امویان آندلس در آغاز قرن پنجم هجری،وضعیت نابسامانی را در آندلس حاکم ساخت و آندلس بین رؤسای آن تقسیم شد:هنوز زمان کوتاهی از جانشینی دولت«بنی حمود»از دولت«بنی امیه»نگذشته بود که ابن عباد در اشبیلیه،ابن افطس در بطلیوس،ابن ذی النون در طلیطله،ابن هود در سرقسطه و مجاهد عامری در دانیه اعلام استقلال کردند.الفونس شاه قشتاله از این وضعیت بهترین استفاده را برد و به تخریب بلاد مسلمین پرداخت و در 478 ه سرقسطه را تصرف کرد.

نخستین مرحله سیاست مغربی یوسف در آندلس

یوسف،با نماینده ملوک الطوایف،مذاکراتی درباره چگونگی ورود مرابطین به آندلس انجام داد.آنان در روز پنج شنبه،نیمه ربیع الاول سال 479 ه/1086 م در«جزیره خضرا»فرود آمدند (7)و آن جا را قرارگاه اصلی(رباط) (8)عملیات خود قرار دادند.با ورود یوسف،معتمدبن عباد،ابن افطس و سایر ملوک آندلس در جزیره خضرا به استقبال وی شتافتند.این خبر،به الفونس که سرقسطه را در محاصره داشت رسید؛وی آن جا را رها کرد و

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص206.
2- (2) .او در نامه خود،یوسف را امام و امیرالمؤمنین و محیی دعوه المسلمین و...خواند؛ر.ک:ابن سیماک،الحلل الموشیه،ص45.
3- (3) - .Gastilla
4- (4) - .Leon
5- (5) - .Toledo
6- (6) .ارسلان،الحلل السندسیه فی الاخبار الآثار الاندلسیه،ج1،ص160؛ سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص205.

7- (7) .معتمد،طی مراسمی،جزیره خضرا را به یوسف بن تاشفین هدیه کرد؛بعد از این مراسم بود که یوسف سبته را ترک و با لشکر انبو هی وارد جزیره شد؛در یک منزلی جزیره،معتمد به استقبال یوسف رفت و سلام کرد و خواست دست او را ببوسد؛ولی یوسف با او معانقه کرد؛ر.ک:ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص51.
8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص207.

ابن رُدُمیر،اهالی قشتاله،جلیقیه و...را نزد خود فراخواند؛او بدین ترتیب،جمعیت انبو هی از مسیحیان جزیره را فراهم آورد و به جنگ یوسف شتافت. (1)

آوازه قدرت مرابطین در مغرب،موجب وحشت امرای مسیحی آندلس شده بود.الفونس،نامه ای به معتمدبن عباد نوشت و تهدید به جنگ کرد (2)و متذکر که:«صاحب شما(یوسف بن تاشفین)خود را به رنج و عذاب انداخته که از دریا عبور کرده و وارد آندلس شده است و من او را از تحمل رنج بیشتر خلاص می کنم و به زودی در شهرهایتان شما را ملاقات خواهم کرد».یوسف نیز،سپاهیان خود را که در«جزیره خضرا»مستقر کرده بود،به طور منظم به سوی اشبیلیه حرکت داد (3)و ملوک الطوایف را به همکاری با خود فراخواند.صاحب غرناطه،صاحب مالقه و...به او پیوستند؛اما صاحب المریه به دلایلی از همکاری عذر خواست. (4)برخی از سران ملوک الطوایف به معتمدبن عباد(سرپرست کسانی که از یوسف دعوت کرده بودند)هشدار دادند که:از آینده ورود مرابطین به آندلس بترسد؛ چون:الملک عقیم و السیفان لایجتمعان فی غمد؛ابن عباد نیز در پاسخ گفت: (5)«شترچرانی برای مرابطین بهتر از خوک چرانی برای مسیحیان است»!

اباسلیمان داوودبن عایشه (6)سردار سپاه یوسف از ابطال مغرب که با ده هزار سپاه از مرابطین و همراهی برخی از ملوک الطوایف حرکت می کرد،عازم جنگ با الفونس شدند.الفونس نامه ای به یوسف نوشت (7)و اوضاع ملوک الطوایف در آندلس را تشریح و به او گوش زد کرد که:«دفاع از اینها نفعی به حال تو ندارد»؛یوسف پاسخ داد:«جواب تو آن

1- (1) .همان،ص207،208.
2- (2) .همان،ص213.
3- (3) .همان،ص212.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص52.
5- (5) .رعی الجمال خیر من رعی الخنزیر.
6- (6) .جنگ زلاقه متداولین،جنگ مرابطین در آندلس بود؛ سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص213.معتمد،از اینکه مردم،یوسف را امیر

المسلمین بخوانند ناراحت بود؛از این جا آینده را پیش بینی می کرد؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص58.
7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص43.

است که می بینی،نه آن که می شنوی»! (1)نیروهای مسلمانان در بطلیوس مورد استقبال و پذیرایی صاحب بطلیوس(محمدبن افطس) (2)قرار گرفتند.سپاه صاحب المریه(ابن صمادح)،سپاه صاحب غرناطه(ابن حبوس)،سپاه صاحب ثغراعلی(ابن مسلمه)و...حضور پیدا کردند. (3)سپاهیان ملوک الطوایف و سپاه مرابطین در یک فرسخی سپاه الفونس (4)در جایی به نام زلاّقه مستقر شدند.یوسف در نامه ای الفونس را به اسلام و یا جزیه و یا جنگ فرا خواند. (5)سرانجام نبرد آغاز شد و الفونس،با حمله ای سریع،سپاه ملوک الطوایف را در هم شکست؛الفونس در ابتدا تصور می کرد سپاه مرابطین تار و مار شده است؛اما ناگهان،سپاه یوسف ظاهر شد و شکست سختی بر الفونس وارد ساخت. (6)انبو هی از افراد او کشته و اسیر شدند. (7)یوسف همه غنایم جنگ را به سران ملوک الطوایف بخشید و نظر مثبت آنها را به خود جلب کرد؛وی هم چنین،ده هزار سر از کشتگان سپاه الفونس را به اشبیلیه (8)و چهل هزار از آنها را به مغرب فرستاد،تا مردم،پیروزی را از نزدیک مشاهده کنند.

بنابه روایتی،یوسف در همین روز ملقب به«امیرالمسلمین»گردید. (9)خبر فتح،به همه نقاط افریقیّه رسید و یوسف،آندلس را ترک کرد و سیربن ابی بکر،سردار خود را در آندلس برای ادامه جهاد باقی گذاشت (10)و از او خواست هر شهر و منطقه ای را که فتح

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص446.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص213.
3- (3) .همان،ج2،ص215؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص383؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص92،93.
4- (4) .همان،ج2،ص216.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص53.
6- (6) .ابن سیماک،مالقی زلاقه را به فتح قادسیه ویرموک تشبیه کرده است که خدا مسلمانان را حمایت کرد؛خبر پیروزی در جنگ را معتمد توسط کبوتر نامه بر در دو خط برای پسرش رشید نوشت:«بدان جمع مسلمان با طاغیه الفونس لعین جنگیدند و خدا مسلمانان را پیروز گردانید و به دست آنها مشرکین را نابود کرد و الحمدالله رب العالمین...»؛ر.ک:ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص63،66.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص216،217.

8- (8) .همان،ص217.
9- (9) .همان،ص218.
10- (10) .سیربن ابی بکر از سرداران بنام مرابطین است که در مجموع سکه های مرابطین،نام او روی برخی سکه ها ضرب شده است.

کرد،امیری از سپاه خودش را بر آن شهر بگمارد و تا فتح کامل شهرهای آندلس متعرض ابن عباد نشود.مراکشی به این حقیقت تصریح کرده که یوسف،سیاست ابتدایی خود را نجات آندلس از دست روم اعلام می کرد و هر روز به تعداد سپاهیان خود در آندلس می افزود تا این که سراسر آندلس را متصرف شد سپس حقیقت نیت خود را آشکار ساخت و دولت مرابطین را توسعه داد.

یوسف به سال 481 ه/1088 م برای بار دوّم وارد آندلس شد. (1)ورود دوّم او به آندلس،گام دوّم در اجرای نیت واقعی وی و اجرای سیاست مغربی او بود که نام اصلاحات به خود گرفت.یوسف در ورود دوم کوشید تا ملوک الطوایف را به عنوان نیروهای رسمی دولت مرابطین به اطاعت محض خود وادار کند و برای اطمینان خاطر خویش آنها را در سرسپردگی به خود امتحان کند.

مسیحیان بعد از شکست زلاقه در دژ«حصن لبیط» (2)اجتماع کردند و از آن جا دست به حملاتی به اشبیلیه و شهرهای اطراف آن زدند.یوسف،ملوک الطوایف را به جهاد دعوت کرد و از آنها خواست در اطراف«حصن لبیط»تجمع کنند.سپاه مسلمانان چهار ماه دژ لبیط را در محاصره داشتند.فصل زمستان فرا رسید و نزاع بین ابن عبدالعزیز و ابن عباد باعث ضعف و سستی اردوگاه مسلمین شد و الفونس از این موقعیت استفاده کرد و با سپاه بزرگی از مسیحیان،محاصره را شکست. (3)سپاه یوسف محاصره دژ را رها کرد و به لورقه و مرسیه رفت و سپس آندلس را ترک نمود و به مغرب بازگشت؛چرا که آمادگی تصرف دژ لبیط را نداشت،سرانجام این حمله یوسف،به دلیل عدم همکاری ملوک الطوایف در جهاد،شکست خورد. (4)ابن رشیق،(صاحب مرسیه)از جمله کسانی بود که معتمد از یوسف خواست او را سرکوب کند؛یوسف نیز او را دستگیر کرد و از آن جا

1- (1) .همان،ص221.
2- (2) .لبیط،دژی بر کوه بلند در وسط بلاد مسلمین بود و دشمن از فراز آن کوه به طور دائم سرایایی می فرستاد و به شهرهای مختلف مسلمانان تجاوز می کرد؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص67؛همان دژ Aledol

که تاکنون بین مرسیه و لورقه باقی ماند؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص221.
3- (3) .یازده هزار سواره و دوازده هزار پیاده از سپاهیان روم در این حصن بودند؛ر.ک:الحلل الموشیه،ص69.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص222.

که او اسلام آورد،از مرگ رهایی یافت. (1)ابن خلدون به اصلاحات اقتصادی یوسف در آندلس در سفر دوم اشاره کرده است،وی از جمله در همین ارتباط،ملوک الطوایف را در مورد گرفتن مالیات های غیرشرعی و...از مردم،توبیخ کرد. (2)

مرحله سوم سیاست مغربی یوسف در آندلس

نزاع بین مسلمانان و مسیحیان بر سر آندلس،که شهرهای آن،بین گرو هی قدرت طلب از مسلمانان،مسیحیان،عرب ها،بربرها و مولدین تقسیم شده بود به رویارویی مستقیم طرفین اصلی نزاع«مرابطین»و«قشتاله»منجر شد؛یوسف برای این که دست ملوک الطوایف و نیز قشتاله را از آندلس کوتاه کند،مجبور بود در دو جبهه بجنگد؛او با حمله به طلیطله دولت قشتاله را در موقعیت انفعالی قرار داد و او را مجبور به مذاکره با یوسف در خصوص آندلس و سپس همکاری با آنها نمود.

یوسف بن تاشفین در سال 483 ه در سومین مرحله ورود خود،قلب مملکت قشتاله را نشانه گرفت و یک راست سراغ طلیطله رفت؛او بدین ترتیب پایتخت الفونس را در محاصره گرفت و اطراف آن را با جنگ تسخیر کرد؛در حمله سوم،هیچ یک از ملوک الطوایف به کمک یوسف نیامدند؛ (3)این مسئله باعث شد تا شورای فقهای مغرب و آندلس (4)به خلع ملوک الطوایف (5)فتوا دادند.رفتار ملوک الطوایف در آندلس باعث گردید تا علمای شرق(غزالی و طرطوشی)نیز،فتوا به خلع آنها دهند. (6)

آن چه باید به آن اذعان نمود این که در حقیقت،پیدایش«مرابطین»بر اساس طرحی از«خلافت عباسی»بود و یوسف در سومین مرحله ورود خود،همه نیروهای مغربی را در آندلس بسیج کرد و زمینه های پیوستن آندلس به مغرب را فراهم ساخت.

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص69.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص383.
3- (3) .یوسف بن تاشفین،پیش از اقدام به براندازی ملوک الطوایف،از فقها استفتا کرد؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص224.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص224.

5- (5) .همان،ص222.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص386.

یوسف بن تاشفین،بعد از جنگ طلیطله،به سمت غرناطه حرکت کرد. (1)امیر غرناطه(عبدالله بن بلکین بن بادیس بن حبوس)به خاطر مقابله با اقدامات یوسف از در صلح با الفونس در آمده بود. (2)یوسف،غرناطه را محاصره کرد؛عبدالله بن بلکین،دروازه های شهر را بست و دو ماه محاصره را تحمل کرد و سپس شکست را پذیرفته و تقاضای امان نمود.یوسف به او امان داد و عبدالله بن بلکین و برادرش(تمیم بن بلکین،صاحب مالقه)را همراه با خانواده هایشان به مراکش فرستاد و حقوق ماهیانه ای برای آنها قرار داد و بدین ترتیب«بنی بادیس»به دست«مرابطین»سقوط کردند و غرناطه،مالقه و سایر شهرهای دولت بربری غرناطه در اختیار مرابطین قرار گرفت.

غرناطه،پیش تر،مورد طمع ابن عباد بود و وی سودای تصرّف آن را در سر داشت؛متعمدبن عباد و متوکل بن افطس(برای عرض تبریک و تعظیم)به غرناطه،نزد یوسف رفتند تا تصرّف ملک غرناطه و مالقه را به وی تبریک بگویند؛اما یوسف آن دو را نپذیرفته،از آنها روی برگرداند و با لشکری به سمت بلاد آنان به راه افتاد. (3)در این هنگام،پشیمانی در ابن عباد،به سبب فرا خواندن یوسف بن تاشفین به آندلس بروز کرد و به متوکّل بن افطس گفت:«ما نیز به ناچار از جامی که عبدالله بن بلکین نوشید،می نوشیم».ابن عباد،از ترس حمله یوسف،به ساخت دیوارهای مستحکم و پل پرداخت؛پسرش،

1- (1) .ابن اثیر می نویسد:عبدالله بن بلکین(صاحب غرناطه)در بازگشت از اشبیلیه با یوسف همراه بود که یوسف به او خیانت کرد و غرناطه را گرفت.این دیدگاه ابن اثیر،به واقعیت نزدیکتر است و ما را به این نظریه رهنمون می شود که:سقوط ملوک الطوایف در آندلس به دست یوسف،مرحله ای از توطئه مستمر خلافت عباسی،جهت توسعه سلطه خود بر آندلس بود که چند قرن از عمر آن می گذشت و جملات عبدالواحد مراکشی که یوسف از آغاز به فکر تسخیر آندلس بود آن را تأیید می کند؛ در حقیقت،ملوک الطوایف،قربانی توسعه طلبی مسیحیان،در مسیحی ساختن آندلس و سلطه طلبی روز افزون خلافت عباسی که در پی گرایش تسنن بود،شدند.در مقاله«تحولات کلامی دوره مرابطین،در بستری از نزاع تشیع و تسنن»نوشته مؤلف،بر نقض این نظریه که مرابطین در آندلس مفید واقع شدند،تأکید شده است؛(ر.ک:فصلنامه تخصصی تاریخ

اسلام،ش8)یوسف بن تاشفین با براندازی مرابطین از خلیفه عباسی مقتدی بامرالله به سال 479 ه لقب امیرالمسلمین و ناصرالدین و خلعت و اعلام و تقلید گرفت؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص448؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص71.

2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص222.

3- (3) .ابن سیماک،الحلل الموشیه،ص72.

ابوالحسن به او گفت:«آیا نگفتم این بیابانی ما را از سرزمین خود بیرون خواهد کرد!».یوسف در 484ه (1)چهار لشکر«لمتونه»را از سبته (2)به قصد محاصره و سرکوب و از میان برداشتن ملوک الطوایف،به آندلس فرستاد و مأموریت هریک را به سرداری واگذار کرد:

-لشکر عبدالله بن حاج،که مأمور تسخیر قرطبه بود؛ (3)

-لشکری به فرماندهی سیربن ابی بکر که مأمور براندازی«بنی عباد»بود؛

-لشکر ابا زکریا بن واسینو،مأمور براندازی معتصم(صاحب المریه)بود.

-لشکر جؤذر حشمی،مأمور براندازی یزید الراضی،(پسر معتمدبن عباد،حاکم رنده)بود. (4)

یوسف در سبته مستقر شد و به امر لشکرها نظارت می کرد. (5)لشکرهای مرابطین تمام ولایات آندلس به جز مملکت ابن هود در ثغراعلی را تصرف کردند و پس از آن،دیگر اثری از ملوک الطوایف،باقی نماند. (6)ابن هود،با نوشتن نامه ای به یوسف بن تاشفین از او خواست تا«بنی هود»را به عنوان سد بین مسلمین و مسیحیان باقی بگذارد،تا بنی هود،عیون مسلمین در سرزمین مسیحیان باشند.به این ترتیب،تنها بنی هود با سیاست ترساندن دائمی مسلمین و مسیحیان از یکدیگر،توانستند مدتی باقی بمانند. (7)

در بین نیروهای اعزامی از سبته،لشکر سیربن ابوبکر لمتونی به اشبیلیه رسید و از ابن عباد خواست که شهر را به او تسلیم،ابن عباد نپذیرفت؛ (8)سیربن ابوبکر،ناگزیر اشبیلیه را در محاصره گرفت و بخشی از لشکر را به قرطبه فرستاد تا آن جا را محاصره کنند؛آنها قرطبه را که مأمون بن معتمد و الی آن بود در 484 ه گرفتند و بعد بیاسه و حصن البلاط،

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص224.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص383.
3- (3) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص72.
4- (4) .همان،ص73.

5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص468.
6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص385.
7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص73،74،75.
8- (8) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص98،99.

مدور،صخیره (1)و شقوره را گرفتند و اشبیلیه را نیز به محاصره خود درآوردند.بدین ترتیب کار بر ابن عباد سخت شد و از الفونس کمک خواست؛الفونس،سردار خود را با سپاهی بالغ بر بیست هزار سوار و چهل هزار پیاده به اشبیلیه فرستاد. (2)سیربن ابوبکر،که از حرکت مسیحیان خبردار شد،با سپاهی بزرگ به اشبیلیه حمله کرد و سپاه مسیحیان را در هم شکست؛معتمد و خانواده او دستگیر و به اغمات تبعید شدند.مرابطین در 484 ه وارد اشبیلیه شدند و بطلیوس را در 489 ه گرفتند و و الی آن عمربن افطس را کشتند.عبدالمجیدبن عبدون(الفهری)(م527ه)شاعر متولد بیّاسه پرتغال،در شمال باجه،چگونگی عاقبت ملوک الطوایف را در رثای خود در قصیده ای مشتمل بر شصت و هفت بیت آورده است. (3)

مرحله چهارم سیاست مرابطی-عباسی

یوسف،در آخرین ورود خود به آندلس،تحقّق اهداف اولیّه و حقیقت سیاست مغربی-عباسی خود را با اعلام نقشه امپراتوری جدید الاحداث در غرب جهان اسلام بیان کرد و از شکل گیری دوره ای از مغرب بزرگ بربری خبر داد.بسیاری از مورخان معاصر،از قلمرو حکومت«مرابطین»با عنوان امپراطوری بربر یاد کرده اند.یوسف در سال 496 ه جهت آگاهی از اوضاع آندلس،همراه دو پسرش(امیر ابوطاهر تمیم و ابوالحسن علی)وارد آن جا شد. (4)وی پس از گشت و گذار در شهرهای آندلس آن را به عقابی تشبیه کرد که سر آن طلیطله و منقار آن«قلعه ریاح»و سبته،دم آن،جیان و چنگال های آن غرناطه،و بال راست آن بلاد غرب و بال چپ آن،بلاد شرق آندلس بود.این توصیف یوسف از آندلس دلیل بر این است که او می خواست سیاستی خاص را در این کشور پیاده کند.او در سال 496 ه حکم ولایت عهدی خود را که متضمّن امر جهاد در آندلس بود،به پسرش داد. (5)متن نامه ولایت عهدی در کتاب

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص223.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص469.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص225.
4- (4) .ابن خلدون،ورود چهارم را به سال 497 ه نوشته است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص386.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص77،78،79.

الحلل الموشیه به طور کامل آمده است.از جمله شروط ولایت عهدی این بود که او را با هفده هزار نیرو در نقاطی از آندلس مستقر کند:بدین ترتیب هفت هزار سوار در اشبیلیه،هزار سوار در قرطبه،هزار سوار در غرناطه،چهار هزار سوار در شرق آندلس و باقیمانده سپاه را در سایر نقاط مرزی جهت محافظت و مرابطه در دژهای نزدیک به دشمن مستقر ساخت. (1)آخرین وصیّت یوسف راجع به آندلس به ولی عهدش سه نکته بود:

-معترض اهالی«جبل درن»نشود و آنها را تحریک نکند؛

-با بنی هود در آندلس مهادنه (2)کرده و آنها را حامل بین خود و روم قرار دهد؛

-از کارهای خوب اهل قرطبه استقبال کند و از بدی آنها در گذرد. (3)

سرانجام یوسف،در اول محرم سال پانصد هجری درگذشت و در مراکش،به خاک سپرده شد.در زمان او،محدوده مملکت«مرابطین»از افراغه(در ساحل راست نهر«سنکا»نزدیک شمال مکناسه)تا اشبونه در شرق آندلس رسید چنان که طول آن به اندازه مسیر سی و سه روز راه و همین مقدار عرض آن بود. (4)

یوسف را سیاستمدار،دوراندیش و حافظ مصالح مملکت،خیرخواهِ اهل علم و کسی که همواره در مشورت با اهل علم و دین بود،دانسته اند؛او میان قد،گندم گون و لاغر اندام بود و صدایی ظریف داشت.او خطبه به نام«بنی عباس»می خواند.خلیفه بغداد(المستظهر بالله)نامه عهد برای یوسف فرستاد و غزالی و طرطوشی نیز او را«امیرالمسلمین»نامیدند و به جهاد،عدالت و خیرخواهی خواندند. (5)

امارت علی بن یوسف

مردم بعد از مرگ یوسف،در مراکش با پسر او ابوالحسن علی (6)که بیست و سه سال

1- (1) .همان،ص80.

2- (2) .صلح کردن-آشتی کردن.
3- (3) .همان،ص82،83.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص231.
5- (5) .همان،ص230.
6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص84.

داشت بیعت کردند (1)و مرابطین(فقها،شیوخ قبایل مراکش)درحالی که وی دست در دست برادرش(ابوطاهر تمیم بن یوسف)داشت (2)با او بیعت کردند. (3)در فاس یحیی بن ابی بکربن یوسف،بر عموی خود شورید (4)و علی بن یوسف با سرداران«لمتونه»روز چهارشنبه هشتم ربیع الآخر سال 500 ه وارد فاس شد و یحیی از ترس بیعت کرد. (5)علی بن یوسف در ادامه مسیر به تلمسان رفت و مزدلی(صاحب تلمسان)با او بیعت کرد.یحیی،عموی علی نیز به مزدلی پناه برده بود؛به همین جهت مزدلی از علی خواست یحیی را عفو کند؛علی پذیرفت و او را بین سکونت در«جزیره منورقه»در شرق آندلس و بازگشت به صحرا،مخیر ساخت.او صحرا را انتخاب کرد و از آن جا به حج رفت و به مراکش بازگشت و بار دیگر به شورش متهم شد؛به همین دلیل،این بار او را به«جزیره خضرا»تبعید کردند تا این که در همان جا درگذشت. (6)علی بن یوسف در زمان فرمانروایی خود،در اوضاع آندلس تغییراتی ایجاد کرد از جمله،والی قرطبه را تغییر داد،برادر خود(تمیم بن یوسف)را از ولایت بلاد مغرب عزل و و الی غرناطه کرد.

دولت مرابطین و دولت قشتاله،هم چون تیغه های یک قیچی بودند که هرچه بیشتر در آتش جهاد با یک دیگر می دمیدند پایه های قدرت یک دیگر را استحکام بخشیده و دولت های ملوک الطوایفی آندلس که برخی از آنها پرچمدار جهاد با مسیحیان بودند را به سراشیبی سقوط نزدیک می کردند؛ به این ترتیب آندلس،برای تقسیم آماده می شد.

جنگ بین مسلمانان و الفونس(بزرگِ جلالقه)به شدت در آندلس ادامه داشت. (7)تمیم،برای جنگ با مسیحیان،در سال 502 ه/1108 م وارد آندلس شد و نزدیک طلیطله

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص235.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص99.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص237.
4- (4) .همان،ص237.
5- (5) .همان،ص237.
6- (6) .همان،ص237.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص146.

«دژ اقلیچ»(اقلیش)را در محاصره گرفت؛ (1)الفونس،فرزند خود(شانجه)را با سپاهی به کمک آنها فرستاد.جنگ بزرگی بین سپاه سه هزار نفری مرابطین و سپاه شانجه در گرفت،شانجه(پسر الفونس)در این نبرد کشته شد و مسلمانان دژ اقلیچ را فتح کردند. (2)الفونس به علت شکست و قتل پسرش،بیست روز بعد از این واقعه مرد.دو سردار مرابطین(عبدالله بن محمدبن فاطمه و محمدبن عایشه)فرماندهی نیروهای لمتونه را به عهده داشتند. (3)در همین زمان بین مسلمین و نیروهای مسیحی،درگیری های بزرگی در بلنسیه و مرسیه رخ داد که منجر به قتل سردار بزرگ مرابطین،(ابی عبدالله بن الحاج)شد. (4)

علی بن یوسف،چهار بار برای بررسی اوضاع و جهاد،وارد آندلس شد:

او در نخستین بار ورود خود در سال 500 هجری در«جزیره خضرا»مستقر شد؛فقها،رؤسا،قضات،اعیان دولت و ادبا و شعرای آندلس،نزد او جمع شدند و او را از اوضاع آندلس مطلع ساختند. (5)

علی بن یوسف نخستین بار به سال 503 ه برای جهاد با لشکری بالغ بر صد هزار نفر،وارد آندلس شد و یک سره به سمت قرطبه حرکت کرد؛ (6)او یک ماه در قرطبه اقامت کرد و سپس شهر طلایوت را گرفت؛وی آن گاه دویست و هفتاد و نُه دژ را در اطراف طلیطله تصرف کرد و سپس مجریط را فتح نمود؛ (7)

او سرانجام شهر طلیطله را محاصره نمود و خسارات زیادی به اطراف آن وارد کرد. (8)«الحلل الموشیه»این جهاد را تحت عنوان«جواز دوم امیرالمؤمنین به آندلس»ذکر کرده است. (9)

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص239.
2- (2) .همان،ص240.
3- (3) .مورخین،الفونسو را،الاُذُفونس ثبت کرده اند؛ سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص240.
4- (4) .همان،ص241.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص85.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص243.

7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج6،ص387.
8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص243.
9- (9) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص85.

در ذی القعده سال 504 ه/1110 م در ادامه جهاد،امیر سیربن ابی بکر(م507ه)شهرهای غرب آندلس(شنترین،بطلیوس،بابوره،پرتغال و لشبونه)را گرفت و در 507 ه/1113 م،امیر مزدلی به جنگ طلیطله رفت. (1)

از بین بردن ملوک الطوایفی در نواحی جنوبی و مرکزی آندلس،به وسیله مرابطین،نتایجی را برای آندلس به بار آورد:نخستین نتیجه آن،سقوط سرقسطه(بزرگ ترین خط مرزی،بین مسلمانان و مسیحیان در شمال شرق آندلس)بود،صاحب سرقسطه(احمدبن یوسف المستعین بالله)در 503 ه/1109 م سرقسطه را در مقابل هجوم ابن رذمیر (2)که شاه آراگون (3)،نبره،قشتاله و لیون بود، (4)ترک کرد و خود نیز،کشته شد.به سال 512 ه،عبدالملک بن مستعین بن هود(عمادالدوله)با حمله ابن رذمیر به سرقسطه مواجه شد.الفونسوی اول(المحارب)پسر دیگرِ دون سانشو رامیرز نیز به لارده،حمله کرد.علی بن یوسف از سپاه مرابطین مستقر در شرق آندلس خواست تا برای نجات سرقسطه و لارده حرکت کنند؛بدین ترتیب تمیم بن یوسف،با لشکری از بلنسیه به لارده رفت و با الفونس وارد جنگ شد و نیروهای او را از اطراف لارده متواری ساخت. (5)

تمیم به بلنسیه بازگشت؛اما ابن رذمیر،مسیحیان را به اطراف سرقسطه فراخواند؛بدین سان،جمعیت انبو هی از مسیحیان چون افواج مورچگان سرقسطه را محاصره کردند؛آنان برج های چوبی،بیست منجنیق و...را در اطراف شهر مستقر ساختند.سرانجام بعد از مقاومت جانکاهِ مسلمین،شهر سرقسطه در 528 ه/1118 م سقوط کرد؛سقوط سرقسطه،ضربه مهلکی بر موجودیت مسلمانان در آندلس وارد کرد و بعد از آن،الفونسوی اول آتش جنگ علیه مرابطین را در آندلس شعله ور ساخته و ارکان دولت آنان را ویران ساخت.هم زمان با این مصیبت بزرگ در آندلس،مرابطین در مغرب با جنبش عظیم ابن تومرت روبه رو شدند.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص244.
2- (2) .همان،ص245.
3- (3) - .Sancho Ramirez.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ص245.
5- (5) .همان،ص245.

در 513 ه ابن رزمیر بر سراسر شرق آندلس مسلط شد؛او«قلعه ایوب»بلندترین قلعه شرق آندلس را گرفت بدنبال این حوادث،امیرالمسلمین،(علی بن یوسف)مراکش را به قصد جهاد در آندلس ترک کرد و با سپاهی بزرگ وارد قرطبه شد.سلاوی از این ورود با عنوان ورود دوّم علی یاد کرده است. (1)«الحلل الموشیه»ورود دوّم علی در 503 ه و نتیجه آن را فتح طلبریه و هجوم به طلیطله گزارش کرده است. (2)علی بن یوسف در این مرحله از لشکرکشی،شهر شنتمریه در غرب آندلس را گرفت و سراسر غرب آندلس را در سلطه خود آورد؛در پی این فتوحات،فرنگی ها از این بلاد به قلاع مرتفع فراری شدند. (3)علی بن یوسف بعد از این جنگ،به سال 515 ه/1121 م آندلس را ترک کرد و تمیم بن یوسف را و الی آندلس نمود.بعد از مرگ تمیم در 520 ه،امیرالمسلمین،پسرش(تاشفین بن علی)را و الی آندلس ساخت و جزایر شرقی آندلس را به محمدبن علی المسوفی(ابن غانیه)داد. (4)تاشفین،با پنج هزار نیرو وارد آندلس شد،ابتدا به اطراف طلیطله حمله برد و دژهای آن را تسخیر کرد و سی دژ،از دژهای غرب آندلس را گرفت.او هم چنین در سال 530 ه جماعتی از فرنگی ها را در«دژ عطیّه»تار و مار کرد. (5)در 531 ه تاشفین،شهر کرکی را نیز با شمشیر گرفت (6)و در 532 ه بعد از فتح شهر اشکونیه،شش هزار اسیر از این شهر با خود به مغرب برد.

بربرهای برانس و مسئله قرطبه

از جمله خسارات حضور«مرابطین»در آندلس،انتقال جمعیت انبو هی از بربرهای برانس به آندلس بود.خلأ قدرت اعرابِ اموی و اعراب فاطمی در غرب اسلامی،این موقعیت را برای بربرهای مرابطین فراهم ساخت تا با تعصّب نسبت به عنصر نژاد بربر،دولتی

1- (1) .همان،ص247.
2- (2) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص86.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص247.
4- (4) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص387.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص249.
6- (6) .همان.

یک پارچه در مغرب و آندلس شکل دهند؛این اندیشه،سایر اهداف مرابطین را تحت تأثیر جدّی خود قرار داد و عنصر وحدت اسلامی را که زمینه بقای قدرت مسلمانان در آندلس بود،به شدت تضعیف نمود؛ازاین رو،مرابطین برای ادامه جهاد و استحکام دولت خود در مغرب و آندلس،حجم عظیمی از نیروهای مزدور مسیحی را به کار گرفتند.از جمله فتنه هایی که باعث آن،سیاست نژادی مرابطین بود،«فتنه قرطبه»بود که نقشی اساسی در تزلزل دولت مسلمانان در آندلس ایفا کرد:شرح ماجرا از این قرار است که در سال 515 ه کشمکشی در قرطبه بین امیر ابویحیی بن داوود و اهالی قرطبه روی داد که باعث درگیری بین اهالی شهر و مرابطین شد،در جریان این رویداد خانه های زیادی از مرابطین غارت و سوزانده شد و فتنه،تمام قرطبه را فرا گرفت.اخبار قرطبه به امیرالمسلمین رسید؛او با لشکری بزرگ و کم سابقه از بربرهای«صنهاجه»،«مصامده»،«زناته»و...وارد آندلس شد و به سمت قرطبه حرکت کرد. (1)علی،ابتدا از فقها در مورد مسئله قرطبه فتوا خواست(چون پدر او قبلاً وصیت کرده بود متعرض کار بد مردم قرطبه نشود!!)آنها فتوا دادند که:«اگر حق روشن شود که علت واقعه بین مرابطین و مردم قرطبه چه بوده است،واجب است برای پاس داشت حریم خون و مال و ناموس مرابطین اقدام کرد».علی در اطراف قرطبه مستقر شد.مردم از ترس دروازه های شهر را بستند و آماده جنگ با علی بن یوسف شدند.

شخصیت ها و اعیان قرطبه نزد او آمدند و وصیت پدرش در مورد مردم قرطبه را به او یادآوری کردند. (2)به دنبال گفت وگوهای صورت گرفته بین طرفین،سرانجام اعیان قرطبه راضی به پرداخت خسارات مالی حادثه مرابطین شده و غائله خاتمه پیدا کرد. (3)ابن اثیر،علت این حادثه را تعرّض یکی از نیروهای مرابطین به یکی از زنان قرطبه ذکر کرده است. (4)

در سال 512 ه نامه بیست و هشتمین خلیفه عباسی(المستنصربالله)به علی بن یوسف رسید که مراتب سپاس خلیفه از جهاد مرابطین در آندلس را اعلام می کرد. (5)این سیاست

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص86.

2- (2) .همان،ص87.
3- (3) .همان.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص187.
5- (5) .همان،ص87.

بغداد در مقابل سیاست های«پاپ»که دولت های صلیبی را در راستای اهداف کلیسا متحد می ساخت،دو قطب اسلامی-صلیبی بوجود آورد که تخریب غرب جهان اسلام و سقوط مرزهای شمالی آندلس،از جمله نتایج آن بود.

سرکوب مسلمانان به وسیله مرابطین که با پرچم اسلام و با ادعای نجات اسلام در آندلس قد علم کردند،مسیحیان داخلی در حوزه اسلامی آندلس و تیز«معاهدین»و«مولدین»را نسبت به مسلمانانِ آندلس جسور ساخت؛در این موقعیت،معاهدین و مولدین اخبار داخلی شهرهای خود را به دولت های مسیحی شمال آندلس،گزارش می کردند و آنها را به دخالت در آندلس تحریک و تشویق می نمودند؛از جمله ابن رذمیر در ادامه تحرکات خود در بلاد مسلمین در سال 519 ه از سوی معاهدینِ مسیحی معاهد در غرناطه تحریک شد تا به آن جا حمله کند.معاهدین اوصاف غرناطه از حیث آبادانی و منابع ثروت را به ابن رذمیر گوش زد و او را وادار کردند به قصد این شهر حرکت کند.ابن رذمیر،چهار هزار تن از سواران آراگون را برای این کار انتخاب کرد. (1)آنها به«انجیل»قسم خوردند تا آخرین نفس برای تصرّف غرناطه بجنگند.سپاه ابن رذمیر در آخر شعبان 519 ه از سرقسطه خارج شد و با عبور از بلنسیه با و الی آن(شیخ ابومحمد بدربن ورقاء)و جماعتی از مرابطین جنگید.در طی مسیر،معاهدین مسیحی به او می پیوستند (2)و در تعیین راه درست به او کمک می کردند؛این سپاه،مرحله به مرحله،شرق آندلس را پشت سر گذاشت. (3)تمیم بن یوسف و الی آندلس(که غرناطه را پایتخت قرار داده بود)بلافاصله،سپاهیان مسلمان را در اطراف شهر غرناطه مستقر نمود؛گرو هی از نیروهای کمکی نیز از مغرب به آنها پیوستند؛در این هنگام تعداد افراد سپاه ابن رذمیر در اطراف غرناطه،به پنجاه هزار تن رسیده بود. (4)

نیروهای مسیحی،در«وادی فردش»(فرتونه)و سپس در المروقه و بعد در قریه النبیل (5)

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص91.
2- (2) .همان،ص92.
3- (3) .همان،ص93.
4- (4) .همان،ص94.

.Navac. - (5) -5

در نزدیکی غرناطه،فرود آمده و چند شب در آن جا اقامت کردند.باران اجازه حرکت را به آنها نمی داد.در این مدت،معاهدین به آنها آب و غذا می رساندند.سپاه مسیحی چون نتوانست غرناطه را تصرف کند ناگزیر،آن جا را ترک کرد.امیر ابوطاهر،آنها را تعقیب کرد و در نزدیک لسانه،بین آنان جنگی درگرفت که منجر به شکست سپاه غرناطه شد. (1)سپاه ابن رذمیر در ادامه راه به بحربلش (2)رسید و بعد از توقفی کوتاه به شرق آندلس حرکت کرد و با عبور از مرسیه به شاطبه رفت و از آن جا وارد سرزمین خود شد؛این سفر جنگی،در بلاد مسلمین،یک سال و سه ماه طول کشید. (3)

مکر معاهدین مسیحی با مسلمین و نقش آنها در همکاری با ابن رذمیر در هجوم به سرزمین مسلمین،باعث خشم مسلمانان شد.قاضی ابوالولیدبن رشد(قاضی آندلس)به مراکش رفت و در خصوص حقیقت این مطلب با امیر المسلمین گفت وگو کرد و اهداف معاهدین مسیحی را برای او بازگو نمود.برخوردهایی که قاضی ابن رشد و دیگران در مورد اوضاع آندلس با امرای مرابطی در مراکش داشتند و نیز،بررسی علل همکاری،مدارا و تسامح امرای مرابطین با مسیحیان از مسائلی است که جای تحقیق بیشتری دارد.برخی از محققین،اجازه مرابطین به کلیساسازی در مغرب اقصی را در بوته نقد قرار داده اند و فتوای متقابل دو فقیه مرابطی در این خصوص را بررسی کرده اند؛به هرحال،این گونه برخورد مرابطین با مسئله آندلس،هم چنان تأکیدی بر توطئه و نقش مرابطین جهت تصرف آندلس است که در این راه حاضر شدند نیروهای اسلامی و بومی آندلس و دولت های ملوک الطوایفی را به بهانه های مختلف از صفحه روزگار محو کنند.بنابر فتوای ابن رشد،معاهدین به ترک وطن خود و مهاجرت به مغرب محکوم شدند. (4)ابی طاهر تمیم از آندلس عزل شد و قاضی ابن رشد نیز،چون مشغول تدوین کتاب البیان و التحصیل بود در سال 514 ه جای خود را به ابوالقاسم بن حمدین داد. (5)با این وصف،ابن رشد پدر و ابن رشد در عهد«موحّدین»که هم چنان سیاست مغربی و بربری مرابطین و سرسپردگی به خلافت

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص95.
2- (2) - .Velej.
3- (3) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص96.

4- (4) .همان،ص98.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص247.

عباسی را حفظ کردند،دچار محنت شده و از امور سیاسی و دولتی معزول گردیدند.

یکی دیگر از ملوک الطوایف که نقش بسیار اساسی در حفظ مرزهای شمالی داشت«بنی هود»است که قربانی سیاست مراکش شد.از جمله اقدامات مهم علی بن یوسف،این بود که بعد از مذاکره با بزرگان دولت در مراکش در مورد یکی از ملوک الطوائفِ شرق آندلس(بنی هود)تصمیم به براندازی دولت آنها گرفت.بدین ترتیب فقهای مراکش فتوا دادند که:«شرع حکم می کند بلاد آنها را تصرف کنی،چون آنها هم چنان با روم هستند و به رأی آنها عمل می کنند».علی بن یوسف نیز،لشکری از مرابطین به فرماندهی ابابکربن تیفلویت را مأمور انجام این کار کرد.ابن هود از حرکت این سپاه مطلع و آماده دفاع از سرزمین خود شد.او نامه ای به مراکش فرستاد و از علی بن یوسف خواست که از تصمیم خود صرف نظر کند و اهمیت حضور دولت بنی هود در مرز با مسیحیان را برای وی متذکر شد؛ نامه ابن هود تأثیر خود را روی علی بن یوسف گذاشت؛لذا وی دستور توقّف حمله به سرزمین بنی هود را صادر کرد. (1)

ظهور ابن تومرت

مهدی بن تومرت بعد از چند سال سفر،امر به معروف و نهی از منکر در بین عموم و کسب تجارب سیاسی،مورد توجه مردم و دولت مرابطین قرار گرفت.خبر اعلام موجودیّت ابن تومرت در سال 514 ه به مراکش رسید. (2)قاضی ابن رشد که در آن زمان برای مذاکره در مورد آندلس در مراکش به سر می برد،فتوا داد که باید در اطراف خانه او دیوار بکشند. (3)

ابن تومرت در یک روز جمعه وارد مسجد جامع مراکش شد و نزدیک منبر در صف اول به نماز ایستاد؛خدمه مسجد به او گفتند این جا جایگاه امیرالمسلمین است؛ (4)او گفت:وَأَنَّ الْمَسَجِدَ لِلَّهِ...؛ (5)در این بین،امیرالمسلمین(علی بن یوسف)وارد مسجد شد و

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص99.

2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص378؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص99،100؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص195.
3- (3) .همان،ص98.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص100.
5- (5) .جن،18.

حاضران به احترام او برخاستند؛اما ابن تومرت بلند نشد؛بعد از نماز،ابن تومرت به علی سلام کرد و به او گفت:«منکرات را در کشور خود تغییر بده،تو مسئول مردم هستی»!؛امیرالمسلمین پاسخی به وی نداد و وارد قصر خود شد.آن جا در مورد ابن تومرت سؤال کرد و دستور داد که نزد او بروند و در مورد کار او سؤال کنند!و اگر درخواستی دارد جویا شوند.ابن تومرت گفت:«من درخواستی ندارم،تنها هدف من تغییر منکرات است».فقهای دربار از علی خواستند مجلس گفت وگو با ابن تومرت منعقد شود.از جمله فقهای متکلم مالک بن وهیب بود (1)که با او در مسائل مختلفی مناظره کردند. (2)فقها نتایج مناظرات خود با ابن تومرت را به عرض علی بن یوسف رسانده و از او به عنوان مردی فتنه گر یاد کردند که مردم را فریب می دهد و بهتر است که او را دستگیر کرده و مانع از ملاقات وی با مردم شوند؛مالک بن وهیب نیز به امیر المسلمین پیشنهاد کرد که:«او را به غل و زنجیر بکش (3)و در خانه آهنی زندانی کن،والاّ به زودی باید برای غلبه بر او یک خانه طلا خرج کنی». (4)برخی فقها،رأی مالک بن وهیب را پذیرفتند و گفتند:«ای امیر!بر او غل و زنجیر بگذار پیش از آن که او بر تو طبلی بگذارد».یکی از شیوخ مرابطین که در مجلس حاضر بود نیز گفت:«او مردی ضعیف و ساده است او را به حال خود رها کنید». (5)با این وصف،دولت مرابطین،متعرض مهدی بن تومرت که چندی بعد بنیان دولت مرابطین را از بیخ کند،نشد.

انحطاط دولت مرابطین

ابن تومرت از آزادی موجود در دولت مرابطین استفاده کرده،فرصت درگیری مرابطین در آندلس را مغتنم شمرد و به سفر تبلیغی در مغرب پرداخت.چنان که گستره تبلیغی او در شهرهای مختلف،سبب سستی و اضمحلال دولت مرابطین شد. (6)او در سال 515 ه به اغمات رفت و به تبلیغ پرداخت.صاحب اغمات او را از شهر بیرون کرد و به سوس

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص196.
2- (2) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص102،103.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص130.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص101.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص131.

6- (6) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص388.

اقصی راند در آن جا بربرها در اطراف او جمع شدند؛ (1)وی بعد از مدتی سوس را ترک کرد و به«جبل دَرَن»در شهر هَرغَه،در سوس اقصی رفت.در این زمان،علی بن یوسف،برای بررسی ماجرای فتنه بین مردم قرطبه و مرابطین در حال سفر به آندلس بود که مردم هرغه اطراف مهدی بن تومرت را گرفتند.مهدی به کوهستانی رفت که دسترسی به آن بسیار دشوار بود؛و هنگامی که علی بن یوسف از آندلس بازگشت،ماجرای فعالیت های ابن تومرت به او رسید و این که مردم در سفرِ تو به وی رو آورده اند. (2)او به همین دلیل از عامل خود در سوس(ابی بکر متونی)خواست تا مهدی را دستگیر کند؛و او نیز چند بار نیروی نظامی برای دستگیری مهدی فرستاد،اما موفق نشد. (3)اداره امور مملکت،به سبب تبلیغات مهدی آشفته شد.کار مهدی در سوس اقصی بالا گرفت. (4)قبیله هنتاته و سایر قبایل اطراف او را گرفتند و اجازه نمی دادند کسی متعرض او بشود؛لذا علی بن یوسف لشکری بزرگ فراهم نموده،سیربن لمتونی بن مزدلی را فرمانده آن ساخت و آنها را برای دستگیری ابن تومرت روانه نمود؛اما یاران ابن تومرت،فرمانده لشکر مرابطین را کشتند و سپاه او را تارومار کردند.مهدی از اصحاب خود در مورد لمتونه سؤال کرد؛گفتند:«آنها ما را خوارج خوانده اند».مهدی گفت:«من هم آنها را مجسّمین و زرّاجنه می نامم» (5)و نامه ای خطاب به لمتونه و مرابطین نوشت و آنها را فریب خورده شیطان و فئه باغیه و طاغیه دانست و به تقوا و اطاعت خدا دعوت کرد.

دامنه جنگ علی بن یوسف با اصحاب مهدی توسعه پیدا کرد و همه همت دولت مرابطین در مراکش،صرف حل مسئله ابن تومرت شد.علی بن یوسف هر سپاهی که می فرستاد،یاران مهدی آن را شبانه،در پیچ وخم کوهستان بلند«دَرَن»که مهدی در یکی از شهرهای کوهستانی آن به نام تینملل پناه گرفته بود،تار و مار کرده به قتل می رساندند. (6)قلل این کوهستان همیشه برفی بود.

1- (1) .همان،ص101.
2- (2) .همان،ص102.
3- (3) .همان،ص110.
4- (4) .همان،ص107.

5- (5) .همان،ص111؛زراجنه،جمع زرجان،پرنده ای سیاه شکم و با پر سفید؛مهدی آنها را به این پرنده تشبیه کرد.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص197،198.

رفته رفته دعوت مهدی فراگیر شد و حدود چهل هزار نفر در اطراف او جمع شد؛مهدی شیخ ابامحمد بشیر را در رأس سپاهی جهت تصرف مراکش اعزام کرد.علی بن یوسف با شنیدن خبر هجوم نیروهای«موحّدین»به مراکش صد هزار تن از«مرابطین»را به جنگ آنها فرستاد.«موحّدین»مراکش را به مدت چهل روز محاصره کرده و سرانجام شهر را فتح کردند.علی بن یوسف سیصد تن از سواران شجاع و تیرانداز ماهر به فرماندهی عبدالله بن همشک را از آندلس برای مبارزه با موحّدین فراخواند و با لشکری به جنگ مصامده(موحّدین)رفت. (1)در این جنگ حدود چهل هزار تن از«موحّدین»کشته شدند و تنها چهار صد تن از آنان باقی ماندند.آنها خود را به زحمت به تینملل رساندند، (2)مهدی از آنان پرسید:«آیا عبدالمؤمن زنده است».گفتند:«بله»؛گفت:«تا او زنده است،کار باقی است».این واقعه در اخبار موحّدین به«یوم بُحیره»معروف است.

تا مرگ مهدی بن تومرت در 524 ه،«مرابطین»و«موحّدین»چهل بار با یک دیگر مصاف دادند.امر«موحّدین»بعد از مرگ مهدی،به دست عبدالمؤمن افتاد.کار موحّدین بالا گرفت و آتش فتنه در مغرب روشن شد:جنگ بعد از جنگ؛قیمت ها بالا رفت و خشک سالی و قحطی همه جا را فرا گرفت.بسیاری از نظامیان و نیروهای مستقر در آندلس به مغرب آمدند و در این فتنه نابود شدند؛فساد،آندلس را فرا گرفت و امور مسلمین در آن جا مختل شد. (3)

علی بن یوسف نیز بعد از سی و شش سال و هفت ماه حکومت در 537 ه در مراکش درگذشت؛مرگ او را سه ماه مخفی نگه داشتند و با تاشفین بن علی بیعت کردند.

تاشفین بن علی

تاشفین بن علی،در آغاز حکومت،مشغول جنگ با«موحّدین»بود؛با این حال،چند بار با مسیحیان آندلس مصاف داد.در غزوه سال 528 ه او در اطراف بطلیوس با الفونس که با سپاهی عظیم به قصد بطلیوس حرکت کرده بود،در محلی نزدیک زلاقه وارد جنگ

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص114،116.
2- (2) .تِینمَلّ.
3- (3) .همان،ص120.

شد و نیروهای الفونس را شکست داد. (1)«غزوه القصر»،از دیگر جنگ های همراه با پیروزی تاشفین در آندلس بود که فقیه شاعر آندلسی، (ابوزکریابن صیرفی)آن را به نظم درآورده است.

«موحّدین»،همه نقاط مرتفع را که سرشار از آذوقه بود در اختیار داشتند و به راحتی نیروهای دولت مرابطین را با تهاجم ناگهانی و دائمی از پای در می آوردند.تاشفین،در برابر حملات موحّدین،مستأصل شده بود و دولت او،رفته رفته رو به ضعف گذاشت.عبدالمؤمن بن علی،نیروهای خود را در کوهستان«غماره»پراکنده ساخت و از غماره به اطراف تلمسان رفت. (2)در این هنگام،اکثر«زناته»با او بیعت کردند. (3)

دولت«مرابطین»در آخرین سال های حیات خود،اقدامات گسترده ای را جهت مهار شورش«موحّدین»انجام داد؛تاشفین از سپاه سجلماسه،بجایه و نقاط مختلف کمک خواست و چهار هزار نیرو از آندلس به مغرب فراخواند و بدین ترتیب،جمع انبو هی از نیروهای«مرابطین»با نظمی خیره کننده در اطراف تلمسان برای هجوم به«موحّدین»فراهم شدند. (4)(لشکر سجلماسه و بجایه به فرماندهی طاهربن کباب و لشکر آندلس به فرماندهی ابراهیم بن تاشفین).ابن سیماک مالقی عامری (5)در کتاب خود (6)جزئیات این لشکرکشی را وصف کرده است؛ (7)تاشفین دژی در ساحل وهران ساخت و فرمانده ناوگان

1- (1) .همان،ص122،123،124.
2- (2) .همان،ص130.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص202.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص131،132؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص15.
5- (5) .مؤلف احتمالی الحلل الموشیه.
6- (6) .تحقیقات بسیاری پیرامون کتاب صورت گرفته است.عبادی در مجله تطوان(ش س)؛منونی می نویسد:در طبع اول به اشتباه به ابن خطیب نسبت دادند و برخی به ابن سماک عامری و آن را تأیید نکرده است،اما آن را آندلسی دانسته است و لذا برخی او را مالقی نامیده اند؛ ر.ک:منونی؛المصادر،ج1،ص105،حسین مونس می نویسد:ماریا و مکی بنا با تحقیقات خود او را«محمد بن سماک عامری»دانستند.(مادرید

1984)لکن با توجه به اماراتی در متن کتاب مؤلف آن حرف منونی به صواب نزدیکتر است و حیث زمانی نیز تحقیق منونی تقدم دارد.
7- (7) .همان،ص133.

مرابطین در المریه(عبدالله بن میمون)را مأمور کرد تا بیست کشتی (1)جنگی(جفن)در بندر وهران آماده نگه دارد تا هر زمان که عزیمت به آندلس ضروری بود،از آنها استفاده کند.عبدالمؤمن نیز،نیروهای خود را از تلمسان به سمت وهران انتقال داد (2)و جنگ بین نیروهای«مرابطین»و«موحّدین»به آن منطقه کشید و با استمرار جنگ،کار مرابطین رو به تیرگی گذاشت.

از زمانی که تاشفین در وهران مستقر شد،امور دولت مرابطین به کلی مختل گردید؛چهار سال و نه ماه جنگ با موحّدین او را مأیوس و خسته کرده بود. (3)او در سال 534 ه/1114 م با خواص دولت (4)و نزدیکان خود،به دژی که برای تدارک سریع نیرو به آندلس ساخته بود (5)پناه برد؛ اما«موحّدین»اطراف دژ را به آتش کشیدند، (6)تاشفین شبانه از دژ فرار کرد؛اما هنگام فرار از دژ، (7)اسب سریع او(ریحانه)به علت تاریکی شب از بلندی سقوط کرد و تاشفین کشته شد. (8)

امارت ابراهیم بن تاشفین

ابراهیم،پسر تاشفین در وهران،عهده دار دولت محتضر«مرابطین»شد و جنگ با«موحّدین»را ادامه داد.جماعتی از مرابطین در اطراف مراکش با او بیعت کردند.عموی او(اسحق بن علی)بیعت را شکست و علی رغم هجوم موحّدین به مراکش که هر روز

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص254؛ده کشتی نوشته است.
2- (2) .همان،ص252.
3- (3) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص133.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص254.
5- (5) .همان،ج2،ص255؛او در شب بیست و هفتم رمضان 539 ه به رباطی(رباط صلب الکعب)که در نقطه بلندی از ساحل دریا در وهران ساخته شده و پناهگاه اعیان و متعبدون بود پناه برد.موحّدین از تنها بودن تاشفین در آن رباط آگاه شده و رباط را به آتش کشیدند؛تاشفین خواست با اسب فرار کند،لگام اسب از دست او رها گشته،از صخره ای به دریا پرتاب و در دم کشته شد.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص202.

7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص133.
8- (8) .همان،ص134.

نزدیک تر می شدند،بنای جنگ با ابراهیم را گذاشت.در این بین،عبدالمؤمن وهران را گرفت و سپس تلمسان را به تصرّف خود درآورد. (1)در این نبردها،تعداد کشتگان به بیش از صد هزار تن رسید؛عبدالمؤمن،پس از تصرف تلمسان هفت ماه در این شهر ماند و سپس به سمت مغرب حرکت کرد (2)و فاس را نه ماه در محاصره گرفت و سرانجام با خیانت جیّانی(والی فاس)،عبدالمؤمن وارد این شهر شد و پس از آن آن جا را به قصد سلا ترک کرد (3)و با شش هزار نفر از قبایل«رقانه»و«مکناسه»آن جا را فتح کرد. (4)نیروهای موحّدین بعد از فتح شهرهای مهم مغرب با همه توان خود به مراکش(پایتخت مرابطین)عزیمت کردند. (5)در محرم سال 541 ه عبدالمؤمن با لشکر بزرگ موحّدین در«جبل جلیز»نزدیک مراکش اردو زد؛او مسجد و صومعه ای بلند مشرف بر مراکش ساخت و خود در فراز آن به کار قبایل،نظارت می کرد.قبایل مختلف موحّدین در نقاط مختلفی کمین کردند.اکثر اهل مراکش نظامی بوده و برای جنگ شهر را ترک کرده بودند.عبدالمؤمن دستور داد طبل ها را به صدا در آورند،قبایل از پناه گاه های مخفی خود خارج شده و به سوی شهر حمله کردند، (6)جمعیت انبو هی در محاصره و تسخیر مراکش کشته شدند و مراکش در روز شنبه هشتم شوال سال 541 ه فتح گردید. (7)تعداد کشته های این نبرد را بین هفتاد تا صد هزار تن نوشته اند. (8)

بدین ترتیب با مرگ ابواسحق بن ابراهیم بن تاشفین به سال 541 ه دولت هفتاد ساله

1- (1) .مرابطین،روبرتیر Roberto ،(سردار مسیحی تاشفین)را کشتند و لشکر او را غارت کردند؛روبرتیر،از اشراف برشلونه و سردار یک فرقه نظامی بود که به خدمت علی بن یوسف در آمد و مسئول سپاه مسیحی مرابطین شد؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص254.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص203.
3- (3) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص136.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص204؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص137.
5- (5) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص204.
6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص137.
7- (7) .همان،ص138.

8- (8) .همان،ص139.

«مرابطین» (1)با حکومت چهار امیر منقرض شد (2)و در سال 543 و544 ه،عبدالمؤمن،آخرین مقاومت بقایای مرابطین در دکّاله را در هم شکست. (3)

فرهنگ و تمدن اسلامی در دوره مرابطین

مورخین،عصر«مرابطین»را دوره عمران و آبادانی،ارزانی گندم،رفاه،نبودن خراج و مالیات غیر شرعی(مکوس)و پیشرفت در زمینه هنر معماری دانسته اند. (4)ظهور مرابطین،نتیجه حرکت دینی نیمه قرن پنجم هجری در مغرب اقصی بود که سراسر مغرب و آندلس را تحت تأثیر خود قرار داد و آثار آن در همه ابعاد فرهنگ و تمدن ظاهر شد.

از عبدالله بن یاسین(فقیه مالکی)به عنوان«مهدی مرابطین»نام برده اند.با توجّه به اصلاحات سیاسی،مذهبی و اجتماعی او در مغرب اقصی که کمتر از دو دهه،بخشی از قبایل صحرایی«صنهاجه»را جهت تشکیل دولت آماده ساخت،از او به عنوان نظریه پرداز و معمار دولت مرابطین می توان یاد کرد؛دولت دینی مرابطین،با حرکت مسلحانه هواداران سرسپرده عبدالله بن یاسین و شاگردان معنوی و طلاب نزدیک او به قدرت رسید.از دیگر سو،حرکت مرابطین را باید جنبش اصیل قبایل بربر و به نوعی اعلام موجودیت بربر در برابر عرب دانست.قبیله بربر«لمتونه»سایر قبایل را تحت سلطه خود در آورده،آنها را متحد ساخت و منشأ حرکت بزرگ قبیله های متعلق به بربر«صنهاجه»در مغرب اسلامی گردید.

مرابطین،تابع خلافت عباسی بوده و خود را امیر می نامیدند.مشروعیت حکومت مرابطین،خارج از دستگاه دولتی آنها و متکی بر خلافت عباسی بود.عالی ترین سطح قدرت،متعلق به امیر مرابطی بود که او را«امیرالمسلمین»می نامیدند و او ریاست عالی مرابطین را به عهده داشت.انتقال قدرت در دولت مرابطین به صورت موروثی بود.قدرت امارت در چهار تن از خانواده یوسف باقی ماند؛هر چهار تن،دوره ای را به عنوان

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص205.
2- (2) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ج1،ص139.

3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص205.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص256؛جولیان،تاریخ افریقیا الشمالیه،ج2،ص198.

ولی عهدِ مشروع پشت سر گذاشتند.امیر مرابطی،متولّی همه امور دولت از جهاد،قضا،امور دینی،مسائل اقتصادی و اجتماعی بود.مجموعه ای از شیوخ مرابطین،نقش مشورتی را در انتخاب ولیعهد بر عهده داشتند و امیر،از نظریات آنها در انتخاب ولی عهد سود می جست.مرابطین،ولیعهد خود را برای رسیدن به توانایی لازم برای حکومت،آماده می کردند و نام ولی عهد در کنار نام پدر در سکه ها ضرب می شد. (1)

وزیر

امرای مرابطین،امور دولت خود را به عهده وزرا می گذاشتند.عهد مرابطین را دوره تنوّع در وزارت نامیده اند. (2)وزرا از خانواده و قبیله معین انتخاب می شدند (3)و دارای صفات ویژه ای بودند که شایستگی و اهلیّت آنها را ثابت می کرد.آنان هم چنین به لحاظ نویسندگی افرادی ماهر بودند.ابن عبدون از جمله کُتّاب معروف در خدمت یوسف بن تاشفین بود. (4)ابوبکر عبدالعزیزبن سعیدبن عبدالعزیز نیز از کاتبان معروف مرابطین بود. (5)ابی عبدالله بن ابی خصال غافقی (6)رئیس کاتبان آندلس،کاتب یوسف بن تاشفین بود.یوسف بن تاشفین بقای امارت خود را مدیون استخدام کاتبان ماهر آندلسی بود. (7)کاتبان،معاون امرای مرابطی در شؤن مملکت بودند و امرا،مکاتبات خاص خود را به وسیله کاتبان،که حافظ سِرّ آنها بودند،می نوشتند.دولت مرابطین از آغاز در امور اداری بر جمعیتی از کاتبان تکیه کرد و شغل کتابت،بالاترین شغل اداری در دستگاه حکومتی آنان بود؛کاتبان دارای سطح بالایی از معارف و دانش اسلامی از حیث بلاغت و فصاحت و متبحّر در علوم قرآن و ادبیات عرب بودند.

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص98.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص93.
3- (3) .حرکات،اطلاق وزیر(وزیر مرکزی؛وزیر ولایات)بر کارگزاران عصر مرابطی را نوعی مجاز و بواسطه مورخین پس از مرابطین دانسته است.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص190،191.
4- (4) .همان،ص113.
5- (5) .همان،ص114.
6- (6) .همان،ص115.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص173.

برخی از کاتبان،به دو زبان عربی و زبان مرابطین(بربری)تسلط داشتند. (1)

مرابطین،وزرای خود را از بین فقهای کاتب،انتخاب می کردند.ابومحمد،عبدالغفور، (2)کاتب فقیه،وزیر یوسف بن تاشفین بود.وزیر،در مقام مسؤل امور مالی،حاجب(رئیس الوزراء)بود.یوسف بن تاشفین داماد خود(سیربن ابی بکر)را که در زمینه نظامی فعال بود،به عنوان وزیر خود برگزید و پسر او(علی بن یوسف)،وزیر خود ینتیان بن عمر را رئیس فرقه حشم(ملثمین)قرار داد. (3)او کاتب و مسئول نگارشِ مکاتباتِ«امیر المسلمین»،نامه های وارده و تسجیل مکاتبات و از سویی،مستشار خاص«امیرالمسلمین»بود؛چنان که یوسف بن تاشفین برای نخستین ورود به آندلس،با کاتب خود(عبدالرحمن بن سبط آندلسی)که از اهالی المریه بود مشورت کرد. (4)همان طور که امیرالمسلمین در مراکش(پایتخت دولت مرابطین)کاتبان را به عنوان معاونان خود انتخاب می کرد،امرا و و الیان شهرها نیز،کاتبانی به عنوان معاون خود انتخاب می کردند؛ (5)به عنوان مثال:سیر ابن ابی بکر(داماد یوسف بن تاشفین)والی اشبیلیه،ابن عبدون را به عنوان کاتب و معاون خود انتخاب کرد. (6)عنوان و شعار بالای نامه های اداری در دولت مرابطی،«العظمه اللّه»بود. (7)

ولایات دولت مرابطین،شامل مراکش(پایتخت مغربی)و اطراف آن:فاس،سوس،سجلماسه،تلمسان،صحرا،اقلیم سبته و طنجه بود.والیانِ هر اقلیم،از خانواده حاکم و توسط شخص«امیرالمسلمین»انتخاب می شد.

ابن خلدون می نویسد:«یوسف بن تاشفین،والیان را از بین پسران،امرا و خانواده و خویشان خود انتخاب می کرد». (8)سیربن ابی بکر(داماد یوسف بن تاشفین)والی شهرهای

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص117؛عقد الجمان،ج20،قسم 3،ص600.
2- (2) .همان،ص102.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص101.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص32.
5- (5) .محمود،قیام دوله المرابطین،ص353.

6- (6) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص87.
7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص17.
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص185.

مکناسه،بلاد مکلاته و بلاد فازاز بود؛عمربن سلیمان،والی فاس و اطراف آن شد؛داودبن عایشه و الی سجلماسه و پسر او تمیم بن یوسف،والی دو شهر اغمات و مراکش و نیز بلاد سوس و سایر بلاد مصامده،تادلا و تامسنا بود.

مراکز مهم اداری نیز،به فرزندان قبیله های«جداله»،«لمتونه»و«مسوفه»که از قبایل مؤسس دولت مرابطین بودند،سپرده شد. (1)امیرالمسلمین(علی بن یوسف مرابطی)،امیر ابوطاهر را به ولایت مکناسه؛امیر یحیی بن ابی بکر را به ولایت فاس؛امیر مزدلی را به ولایت تلمسان؛امیر سیربن ابی بکر را به ولایت اشبیلیه؛امیر ابوبکربن ابراهیم را به ولایت غرناطه و پسرش(عمر)را در 524 ه به عنوان و الی فاس منصوب کرد و وقتی عمر بنای ظلم و فساد گذاشت او را عزل و به جای وی امیر یحیی بن ابی بکر را قرار داد.

از جمله ویژگی های و الیان دوره مرابطین،درخشش واهلیّت آنها در امور نظامی بود.به دلیل شرایط دائمی جنگ،مرابطین مجبور بودند که و الیان را از بین افراد متبحّر در امور نظامی که در جنگ ها تجارب خود را نشان داده بودند،انتخاب کنند؛سیربن ابی بکر؛داودبن عایشه و امیر مزدلی از و الیانی بودند که از بین سرداران نظامی انتخاب شدند. (2)والیان آندلس نیز به دلیل شرایط جنگی حاکم بر آندلس،از بین نظامیان انتخاب می شدند؛ابی بکربن ابراهیم،عبدالله بن فاطمه،سیربن الحاج،عبدالله بن مزدلی،سیربن ابی بکر و...از این جمله سرداران بلند پایه نظامی بودند که به عنوان و الی،اداره امور شهرهای آندلس را به عهده داشتند؛اینان،در عین حال،مسئول جهاد و دفاع نیز بودند. (3)

رابطه دولت مرابطین با و الیانِ محلی در ولایات مختلف،به شکلی بود که و الیان در منطقه عمل خود،تا حد زیادی استقلال داشتند.چون حکومت مرابطین،نوعی حکومت اقطاعی بود که امیرالمسلمین،همه امور یک استان را به دست و الی می سپرد و به او اختیار تام می داد و در حقیقت نوعی دولت خودکفا یا«فدرالیسم»بود.والی،تدبیر امر سپاه،تعیین قضات،حکّام و جمع آوری خراج و دفاع از حریم و اقامه حدود و محافظت

1- (1) .همان،ص128.

2- (2) .حسن،الحضاره الاسلاميه،ص133؛حركات،المغرب عبر التاريخ،ج1،ص211.
3- (3) .مونس،الثغر الاعلى الاندلسى،ص97.

از شعائر دین را به عهده داشت. (1)امرای مرابطین به ولایات سرکشی و کار و الیان را از نزدیک بررسی کرده (2)و و الیان خاطی را با انتقال به دیگر نقاط مجازات می کردند.

دیوان های اداری مرابطین

در زیر مجموعه دیوان های مرابطین از«دیوان رسائل»یا«انشاء»که کارمندی عالی رتبه به نام کاتب بر آن ریاست می کرد و نیز،دیوان«غنایم»و«نفقات جند»،دیوان«مالیات ها»،دیوان«جمع آوری انواع مالیات»و«مراقبت دخل و خرج»،یاد کرده اند.

دیوان الاعمال المَخزَنیه،دیوانی مختص به امور مالی،جمع اموال عمومی و هزینه کردن آن برای عمّال و مشرفین و...بود.در کنار دیوان رسائل،دیوان جیش بود که دو دیوان فرعی را در خود داشت:دیوان نخست،«دیوان عسکر»مربوط به سپاه،جنگ و بزرگان سپاه بوده و وظیفه آن بررسی آمار جند و حوایج روزمره آنها بود؛یک نظامی بلند پایه و آشنا به امور نظامی در رأس این دیوان قرار داشت؛او چند نفر کاتب به عنوان معاون و نیروی کمک در اختیار داشت؛دیوان دوم:«دیوان تمییز»بود که به طور کلی امور سپاه را در اختیار داشت.چون بخش اعظمی از اوقات امرای مغرب و آندلس صرف امور نظامی می شد این دو دیوان،از مهم ترین دیوان ها در دولت های مغرب و آندلس محسوب می شدند. (3)

دو عنوان«صاحب اللیل»و«عریف»،اسامی دیگر«شرطه»در مغرب بودند.عریف معاون حاکم و اصحاب مظالم در اقامه حدود و تعازیر و دستگیری و جلب مردم برای این امور بود.صاحب شرطه در مغرب،مجری دستورات قاضی بوده و محافظت از شهر را به عهده داشت.رفت و آمدهای مشکوک را کنترل می کرد؛حدود ده تن،او را در انجام این وظایف یاری می کردند.افرادی از شرطه در بازار،اموال مردم را از گزند دزدان حفظ می کردند.در دستگاه قضایی مرابطین،«فقها»از نقش فوق العاده ای برخوردار شدند؛دو قاضی به عنوان«قاضی الجماعه»یکی در قرطبه و دیگری در مراکش مشغول امر داوری بین مردم بودند.نظام

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص138.

2- (2) .همان،ص128؛ابن خاقان،قلائد العقيان،ص117.
3- (3) .حسن،الحضاره الاسلاميه،ص148.

قضایی مرابطین،نظامی مستقل از سیستم اداری بود. (1)قضات توسط امیر مرابطی،انتخاب می شدند و و الیان دولت مرابطین،در شهرهای مختلف،قاضی استخدام می کردند.

«قاضی الجماعه»که در پایتخت مستقر بود،در انتخاب قضات شهرهای بزرگ دخالت تام داشت؛اما قاضی شهرهای کوچک را و الیان،خود تعیین می کردند.محل قضاوت قضات در مسجد بود. (2)قاضی مالقه ابی عبدالله محمدبن سلیمان،(م500ه)در مسجد مالقه قضاوت می کرد. (3)قاضی با همکاری چند«حاجب»و چند«کاتب»کار می کرد.قضاتِ دوره مرابطین،بعد از مشاوره با چهار فقیه،حکم صادر می کردند. (4)

دایره فعّالیّت و نفوذ قضات در دوره مرابطین گسترده بود.آنها بر همه امور روزمره شهر،مانند بنّایی و ساخت تأسیساتی از قبیل مانند دیوار شهر و مساجد و...نظارت می کردند. (5)قاضی،خود،اقدام به تعیین شخصی به عنوان«محتسب»می کرد.یوسف بن تاشفین به قاضی ابراهیم بن احمد دستور داد بر ساخت دیوار شهر سبته نظارت کند. (6)قضات،در شهرهای مختلف مغرب و آندلس به قضاوت می نشستند و انتقال آنها در شهرها به دستور امیر مرابطی یا و الی هر شهر صورت می گرفت.«امیرالمسلمین»،قضات برخی از شهرها را به پایتخت می آورد و به عنوان«قاضی الجماعه»پایتخت منصوب می کرد. (7)«ولایت مظالم»در دوره مرابطین،مختص به«امیرالمسلمین»یا نایب او یا«قاضی الجماعه»بود.«امیرالمسلمین»تاشفین بن علی بن یوسف،خود،ولایت مظالم را به عهده داشت.او در غرناطه برای مظالم دستور می نوشت؛خود نامه های شکایت را دریافت می کرد و به آنها پاسخ می داد. (8)«حسبه»از وظایف دینی بود و نقشی اساسی در

1- (1) .همان،ص156،157.
2- (2) .همان،ص163.
3- (3) .نباهی مالقی،تاریخ قضاه آندلس،ص100.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص171.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص58.
6- (6) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص168.
7- (7) .همان،ص169.

8- (8) .ابن خطیب،الاحاطه فی اخبار غرناطه،ج1،ص458.

زندگی روزمره مردم مغرب و آندلس در دوره مرابطین داشت.متصدی حسبه در دوره مرابطین،معاون قضات بود که بر اجرای قوانین مربوط به مصالح عمومی نظارت می کرد و در جلوگیری از خیانت و سوءاستفاده در معاملات،حامی مردم بود.مسئول حسبه از بین علما و فقهای مسلط بر احکام فقه،انتخاب می شد.

امور مالی

کتّاب در دروه مرابطین،مسئولیت امور مالی و تدوین مسائل آن در هر ناحیه را به عهده داشتند و عمّال ولایات،خود به جمع آوری مالیات ها اقدام می کردند.از امیرالمسلمین(علی بن یوسف بن تاشفین)به عنوان اوّلین کسی که فرنگی ها و رومی ها را در امور مالی به کار گرفت،یاد کرده اند.(1)علت این امر،تبار فرنگی مادرِ وی بود؛به همین علت او فرنگی ها را در امور مالی دخالت می داد. (2)سیاست مالی دولت مرابطین در ابتدا،حذف همه مالیات های غیر شرعی از جمله«مغارم»و«مکوس»بود.این سیاست،در بیانیه های بنیان گذار دولت مرابطین(عبدالله بن یاسین)بیان می شد؛ (3)اما مسئله آندلس و ظهور ابن تومرت،سلسله ای از جنگ ها را به دنبال داشت که نیازمند هزینه هنگفت بود؛لذا مرابطین،علی رغم خط مشی مالی که قصد اجرای آن را داشتند،اقدام به وضع انواع مالیات های جدید کردند،به طوری که موجبات ظلم و ستم بر مردم مغرب را فراهم ساخت.این مطلب انتقادات تند ابن تومرت بر علیه مرابطین را به دنبال داشت.ابن تومرت،ظلم مالیاتی مرابطین را در امر مغارم و مکوس و در انحصار گرفتن بنادر و...را متذکر شده است. (4)با این وصف،گفته ابن ابی زرع که در عصر مرابطین،هیچ گونه مالیات غیر شرعی از«مکوس»،«معونه»و...وجود نداشته است،حرف درستی نیست و احتمالا ناظر به ادعاهای نخستین مرابطین است. (5)

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص61،62؛ابن ابی زرع،روض القرطاس،ج2،ص78.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص168.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،روض القرطاس،ج2،ص37.
4- (4) .ابن قطان،نظم الجمان،ص156.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص195.

منابع مالی دولت مرابطین را«جزیه»، (1)انواع مالیات«خراج»،«زکات»،انواع«قباله»(مالیاتی که بر همه کالاهای کوچک در بازار اخذ می شد و در مغرب و آندلس،به مالیاتی که صاحبان حرف و صنایع می پرداختند اطلاق شده است)، (2)«مکوس» (3)(که بر اماکن محل رفت و آمد نصب شده بود)و«غنایم»،که از مهم ترین منابع درآمد مرابطین بود،تشکیل می دادند. (4)مرابطین،ثروت هنگفتی از تصرف بلاد ملوک الطوایف در آندلس به دست آوردند (5)و میزان درآمد آنها،تا حد بسیار بالایی افزایش پیدا کرد؛هفت و نیم میلیون درهم نقره و صدو بیست و پنج هزار دینار طلا در خزانه یوسف بن تاشفین باقی ماند. (6)

هزینه های دولت مرابطین

هزینه سپاه،در خشکی و دریا،بیشترین بخش مخارج دولت مرابطین بود.سپاه یوسف بن تاشفین را بالغ بر صد هزار تن یا چهل هزار تن نوشته اند.در معرکه زلاقه،بیست هزار تن حضور پیدا کردند.برخی آن را بین صد و سی تا صد و پنجاه هزار تن نیز،برآورد کرده اند. (7)هزینه سپاهِ مرابطین به جز هزینه سلاح،دویست هزار دینار ثبت شده است؛بخش بزرگی از هزینه نظامی،صرف نگهداری ناوگان بزرگ نظامی مرابطین می شد که جانب غربی دریای«مدیترانه»را حفظ می کرد. (8)بخشی از هزینه دولت مرابطین نیز،صرف پرداخت حقوق به فقها،علما و قضات می شد. (9)

هزینه ساختمان و تعمیر و نگهداری بناهای مختلف،مانند قلعه های نظامی،دژها،دیوارها و تأسیساتِ عام المنفعه،مانند:مسجد،حمام،بیمارستان،مسافرخانه ها،پل ها و

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص13.
2- (2) .ابن قطان،نظم الجمان،ص 156.
3- (3) .مالیات های نامشروع.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص19.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص204.
6- (6) .همان،ص208.
7- (7) .همان،210.
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ص255.

9- (9) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص216.

سدها،از هزینه های جاری مرابطین بود.علی بن یوسف،برای ساخت مسجد جامع بزرگ مراکش،هفتاد هزار دینار هزینه کرد (1)و برای ساخت دیوار شهر مراکش نیز،هفتاد هزار دینار هزینه کرد. (2)سکه در دوره مرابطین در«دارالسّکه مراکش»،«دارالسکّه سجلماسه»،فاس و تلمسان ضرب می شد؛روی سکه،نام یوسف بن تاشفین ضرب شده بود.او در 464 ه/1071 م سکه ای در مراکش ضرب کرد که نام امیر ابوبکربن عمر بر آن نقش بسته بود.در روی دیگر سکّه های مرابطی،وابستگی آنها به خلافت عباسی،با ضرب نام خلیفه عباسی،اعلام شده بود.به دلیل رواج تجارت و رونق بازرگانی مرابطین و سلطه آنها بر«مدیترانه»سکّه آنها از ارزش فوق العاده ای برخوردار بود و نقد رایج در دو سوی ساحل شرقی و غربی در«مدیترانه غربی»محسوب می شد. (3)

کشاورزی و صنعت

در مناطق ساحلی اقیانوس«اطلس»و دریای«مدیترانه»،هم چنین منطقه«الودیان»(که رودهای پرآب«ملویه»در تازا و تلمسان جاری بوده و به دریای مدیترانه می ریزد)و نیز کرانه های رودهای«سبو»،«ابورقراق»،«تانسیفت»و«سوس اقصی»(که در دامنه های کوه درن جاری است)،زمین های حاصل خیزی وجود دارد که به کشت پنبه،نی شکر،زیتون،گندم،جو،میوه و سبزیجات و نیز دامپروری رونق خاصی بخشیده بود. (4)شغل جمعیت انبو هی که در این مناطق زندگی می کردند،کشاورزی و دامپروری بود.امرای مرابطین،به امر زراعت اهمیت می دادند:علی بن یوسف روی رود«تانسیفت»با کمک صنعتگران آندلسی،سدی احداث کرد که در توزیع آب این رودخانه مؤثر واقع شد. (5)بعضی از اراضی زراعتی نیز،به عنوان«اقطاع»به بزرگان لشکر سپرده می شد.مرابطین تجربه موفقیت آمیز اقطاعِ زمین های کشاورزی در آندلس را به مغرب انتقال دادند. (6)در دوره

1- (1) .همان،ص218؛السعاده الابدیه،ج1،ص14.
2- (2) .همان،ص219؛ج1،ص97.
3- (3) .سکه آنها به قسطنطنیه نیز رسیده بود.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص215.
4- (4) .همان،ص253.

5- (5) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص364.
6- (6) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص238.

مرابطین؛مغرب با تحوّل محسوسی در زمینه صنایع روبه رو شد. (1)منابع معدنی متنوع و فراوان در این ناحیه،در رشد صنایع کمک می کرد:صنعت«نساجی»، (2)«کشتی سازی»، (3)«تولید شکر»،«استخراج روغن زیتون»،«شیشه سازی»و صنعت«ظروف مسی»رایج بود.ابن سعید مغربی،ویژگی شهر فاس را کثرت صنایع دانسته است. (4)در عهد مرابطین،شهر فاس،دارای نود و چهار دکان«طراز دوزی»،صد و بیست و شش«صبّاغی»،هفتاد و چهار«دبّاغی»،دوازده دکان«ریخته گری مس و آهن»،یازده«شیشه گری»و صد و هشت«سفالگری»،بود. (5)سبته و طنجه،دارای بزرگ ترین کارخانه های کشتی سازی بودند؛سوس اقصی به صناعت«خز»و«شکر»؛ (6)تلمسان به بافت«پارچه های پنبه ای»و«پشمی»؛شهر تونس به ساخت«سپر لمطی»،«زین»،«لگام»و«تجهیزات مربوط به شتر»؛ (7)شهر ایجلی به«ریخته گری مس»و صدور آن به سودان معروف بودند. (8)

بازرگانی داخلی و خارجی

به دنبال آرامش و استقرار سیاسی در دوره مرابطین،تجارت داخلی (9)بین شهرهای مغرب و آندلس و تجارت خارجی از رونق فوق العاده ای برخوردار شد.امرای مرابطین،اقداماتی چون:ساختن کاروانسرا،کاستن از مالیات و حمایت از تجّار را برای رونق تجارت انجام دادند؛از جمله،یوسف بن تاشفین در شهر فاس به سال 426 ه/1069 م چندین«کاروانسرا»،

1- (1) .همان،ص262.
2- (2) .همان،ص257،260.
3- (3) .همان،ص261.
4- (4) .همان،ص261.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص262؛العلوم و الفنون،ص255.
6- (6) .همان،ص264.
7- (7) .همان،ص266؛وصف المغرب،ص59.
8- (8) .همان،ص265؛بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،ص162.

9- (9) .از عوامل عمده ظهور مرابطین،پیروزی آنها در جنگ تجاری بین مملکت«غانه»و ملثمین صحرا بود که بر راه تجاری بین شمال صحرا و جنوب آن که از سجلماسه به او درغشت می رفت و کاروان ها مجبور به عبور از دیار ملثمین بود.حرکات،استفاده از این موقعیت اقتصادی بواسطه تأسیس دولت در شمال را عامل اقتصادی ظهور مرابطین دانسته است.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص157.

«استراحتگاه»،«حمام»و سایر تأسیسات،جهت اقامت و استفاده تجّار بنا نمود. (1)

رونق تجارت داخلی در شهرهای مغرب اقصی،در نتیجه شکوفایی زراعی و صنعت در دوره«مرابطین»و«موحّدین»تا پایان حکومت ناصر موحدی،هم چنان تداوم یافت. (2)فاس به عنوان بزرگ ترین مرکز تجاری در غرب اسلامی شهرت یافت.تجارت خارجی در بازارهای مغرب اقصی،از رونق بالایی برخوردار شد.بازارهای مغرب اقصی،مقصد تجّار و قافله های بازرگانی بود که از نقاط مختلف به مغرب می آمدند.این منطقه محل عبور کاروان هایی شد که از سودان به سمت آندلس و اروپا حرکت می کردند.در این بین،تشکیل ناوگان بزرگ مرابطین،نقش اساسی در تجارت خارجی داشت.

مغرب اقصی از طریق چند راه خشکی و دریا با منطقه سنگال و نیجر متصل می شد.راه ها از شهرهای جنوبی مغرب اقصی،مانند سجلماسه و دَرعه عبور کرده و به سمت اودُغشت و سپس نیجر و مناطق دور دستِ غرب ادامه یافتند. (3)بنادر حاشیه ساحلی اقیانوس«اطلس»و«دریای مدیترانه»،در دروه مرابطین،در سایه قدرت ناوگان آنها نقش اساسی در رونق تجارت در مغرب اقصی ایفا کردند. (4)

مهم ترین بندر بازرگانی سیاسی دوره مرابطین،«بندر سبته»در ساحل«دریای مدیترانه»بود.«بندر آسفی»در ساحل اقیانوس«اطلس»نیز از مهم ترین بنادر مغرب در عصر مرابطین محسوب می شد. (5)منابع جغرافیایی معاصرِ مرابطین،فهرستی از کالاهای صادراتی و وارداتی مرابطین ارائه کرده اند. (6)تسهیلاتی که ناوگان مرابطین در محافظت از راه های دریایی و بنادر ایجاد کردند،باعث روابط و مناسبات خوب تجاری با دول اروپایی از جمله:فرانسه،انگلیس و جمهوری های ایتالیا شد. (7)بنادرِ مرابطین،هم چنین

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص44.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص269.
3- (3) .همان،ص276.

4- (4) .تعداد 200 قطعه جمعی ناوگان مرابطین بود.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص212.
5- (5) .همان،ص279.
6- (6) .ابن حوقل،صوره الارض،صفحات متعدد؛بکری،المغرب فی دکر بلاد افریقیه و المغرب،صفحات متعدد.
7- (7) .حسن،الحضاره الاسلامیه،ص287.

محل رفت و آمد و خرید و فروشِ تجّار آندلسی و مصری که کالاهای شرق را عرضه می کردند،بود. (1)

ترکیب جمعیتی دوره مرابطین

«بربرها»،جمعیت غالب در جامعه مغرب اقصی را تشکیل می دادند؛بنیان گذارانِ دولت«مرابطین»نیز از بین آنها سربرآوردند.مورخین و نسب شناسان،در تبار و اصل قوم بربر اختلاف نظر دارند (2)چنان که ابن خلدون به طور مفصل به آن پرداخته است. (3)مرابطین از«بربر برانس»از قبایل«صنهاجه»بخش اعظم مغرب را تحت سلطه خود داشتند (4)و حدود هفتاد قبیله،زیر مجموعه قبایل صنهاجه بودند:مسوفه،کداله،لمطه،مسراته،تکلاته،منداسه و لمتونه،که طبقه حاکم خاندان یوسف بن تاشفین از بین این قبیله ها برخاستند. (5)یوسف بن تاشفین آنها را از صحرا فراخوانده و در امور مهم به کار گرفت.قبایل«مصامده»بعد از قبایل صنهاجه،بیشترین جمعیت مغرب اقصی را تشکیل می دادند؛لذا مرابطین،همواره به محبّت و دوستی با آنان اهمیت می دادند؛بیشترین مقدار مالیات،زکات و اعشار از این قبیله تأمین می شد.یوسف بن تاشفین در وصیت خود به فرزندش او را از تحریک قبایل مصامده و اهالی«جبل درن»بر حذر داشته بود. (6)حضور مصامده در لشکرهای آنها امکان بقای مرابطین را فراهم ساخت. (7)کمک قبایل مصامده به ابن تومرت و پیوستن مصامده به دعوت وی باعث پیروزی«موحّدین»بر مرابطین شد.زندگی اجتماعی مصامده بر خلاف قبایل«اهل اللثام»که مرابطین از آنها بودند،تنها بر پایه زراعت،دامداری و زندگی صحرایی نبود؛آنان خانه هایی زیبا می ساختند و زندگی مرفه ای داشتند (8)و بر

1- (1) .همان،ص290.
2- (2) .ابن حزم،جمهره انساب العرب،ص461.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص177.
4- (4) .برانس،هفت شاخه داشت(از داجه،مصوده،اوربه،عجیسه،کتامه،صنهاجه،اوریغه).
5- (5) .ابن ابی دینار،المونس،ص101؛ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص264.

6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص60.
7- (7) .محمود،قیام دوله المرابطین،ص195،196.
8- (8) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه عصر المرابطین و الموحدین،ص301.

خلاف«ملثمین»یکجانشین بودند.قبایل هرغه،هنتاته،تینملل،کیدمویه،نفیسه،وریکه،هزمیره،دکاله،حاجه و...از جمله قبایل مصامده محسوب می شدند. (1)

بیشترین جمعیت مغرب،بعد از بربر را«عرب»به خود اختصاص داده بود.سراسر قرن پنج هجری،پیش از ظهور بربرهای مرابطین،مغرب با بزرگ ترین مهاجرت دسته های عرب مواجه شد.مورخین به همه دسته های عرب که در طی این سال ها به مغرب مهاجرت کردند،نام عرب«بنی هلال»اطلاق کرده اند.قبایل عرب بنوسلیم،بنی هلال،جشم،صلط،معقل و...از جمله قبایل عربی بودند که در این قرن،به دنبال اختلاف سیاسی«فاطمیان»با«بنی زیری»در مغرب مستقر شدند. (2)«عرب هلالی»در مغرب اقصی،فعالیت های گسترده ای انجام دادند:آنها همراه با«مرابطین»در جهاد در آندلس شرکت جستند؛در واقعه اقلیج(501 ه/1107 م)اعراب«بنی هلال»حضور داشتند و چند تن از بزرگان آنها نیز کشته شدند.داوطلبان عرب در سپاه مرابطین حضور چشم گیری داشتند.در سپاه علی بن یوسف بن تاشفین در ورود دوّم او به آندلس،جماعت زیادی عرب وجود داشت. (3)محققین تعداد اعرابی را که در قرن پنجم هجری وارد شمال آفریقا شدند،دویست و پنجاه هزار نفر تخمین زده اند؛ (4)ورود این مقدار عرب،آثار محسوسی به دنبال داشت:گسترش زبان عربی،اختلاط خونی بربر و عرب که بسیاری از روحیه های عربی را به بربرها انتقال داد،از جمله این آثار است. (5)

سودانی،رومی،صقالبه،غز(ترک)از دیگر طبقات اجتماعی مردم در مغرب اقصی،هنگام ظهور مرابطین بودند. (6)یوسف بن تاشفین،جمعیت انبو هی را در سپاه خود استخدام کرد (7)که در این بین،تنها دو هزار نفر در کار محافظت از او بودند. (8)یوسف بن تاشفین،

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص223.
2- (2) .همان،ج4،ص62.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص89.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص319.
5- (5) .همان،ص319،320.
6- (6) .همان،ص322.

7- (7) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص167.
8- (8) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص 13.

جماعتی از صقالبه(دویست و پنجاه تن)را جزو سپاه مخصوص حراست خود قرار داد. (1)

یوسف بن تاشفین(امیرالمسلمین)برای ازدواج خود زنی رومی به نام«قمر»را به همسری برگزید که ولیعهد او از این همین زن بود. (2)

طبقات اجتماعی مردم در عصر مرابطین

طبقات اجتماعی در جامعه عصر مرابطین را می توان به شرح ذیل برشمرد:

1.طبقه حاکم(خانواده یوسف بن تاشفین)در مراکش و سایر شهرهای تحت حاکمیت دولت«مرابطین»،همه امور را در دست داشتند و قدرت در این خانواده خلاصه شده بود و به طور موروثی نیز،در این خانواده باقی ماند.

2.طبقه فقها و علما؛فقها و علما،داری بیشترین حد نفوذ در دولت«مرابطین»بودند.این دولت،بر اساس دعوت یک مصلح دینی و یک فقیه مرابطی بنا نهاده شد؛لذا فقها و علما در عصر مرابطی بالاترین جایگاه اجتماعی را در جامعه،بعد از طبقه حاکم داشتند.

یوسف بن تاشفین در دولت خود،گرو هی زیاد از فحول علما و فقها،از هر دانش را به مراکش دعوت کرد؛چنان که عبدالواحد مراکشی می نویسد: (3)دربار یوسف،از حیث تجمّع علما،مانند دارالخلافه دولت عباسی بغداد شد. (4)فقها،در تصمیم گیری های مهم سیاسی مرابطین،نقش اول را داشتند:امیرالمسلمین(یوسف بن تاشفین)در ضرورت استیلا بر آندلس به رأی فقها عمل کرد.مردم،فقیه ابن القلیعی را واسطه بین خود و امیرالمسلمین می کردند و او با نفوذی که روی امیرالمسلمین داشت،امور مردم را انجام می داد.فقهای آندلس اطاعت از یوسف بن تاشفین را منوط به عهد او از«خلیفه عباسی»می دانستند.یوسف بن تاشفین،هیچ کاری را بدون مشورت فقها انجام نمی داد. (5)

1- (1) .همان،ص13.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص78.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص115.

4- (4) .همان،ص163.
5- (5) .همان،ص171.

این طبقه،از خزانه دولتی مرابطین،حقوق ماهیانه دریافت می کردند. (1)طبقه قضات نیز،در جایگاه اجتماعی علما و فقها قرار داشتند.

3.طبقه تجار و بازرگانان؛شهرهای مراکش،فاس،سبته،طنجه،أغمات،سجلماسه و چند شهر دیگر در عصر مرابطین،گرو هی انبوه از تجّار را در خود جای داده بودند. (2)تجّار در متن حوادث سیاسی بلاد خود،حضور داشتند و در دفاع از سرزمین خود آماده بودند. (3)تجّار دوره مرابطین،«طلا»،«پوست»،«عاج»و دیگر کالاها را وارد کرده و«نمک»،«مس»و«صدف»،«آهن آلات»و«صنایع آهن»صادر می کردند.به ویژه مردم اغمات،بیشتر در کار تجارت بودند و هر خانواده اغماتی صاحب کاروانی بود (4)و انبو هی کالا برای تجارت داشت.نظام تجاری،از بازارهای مختلفی از اصناف مختلف را در خود جا داده بود:بازار مخصوص فروش«ماهی»که در آن افراد«حوّات»به خرید و فروش ماهی می پرداختند؛بازار فروش«روغن»(سمّان)«جزّار»و«بافندگان لباس»،«صنعت حلاجی»،طایفه«بنّاها»،سازندگان«آجر»،«سفال»،تولیدکنندگان«آهک»،ساز ندگان«ابزار آلات خانه»،«نانوایان»،سازندگان«سلاح»،سازندگان«ورق»،«صابون»،«پوست» و«حمّالان»و«دلاّلان»،«سقاها»،«دربانان»،«صیادان»،«حلّاق ها»و...از دیگر حرفه های موجود در این نظام تجاری محسوب می شدند. (5)

4.اهل ذمه؛گروه هایی از«یهود»و«نصاری»در مغرب اقصی به سر می بردند.تلمسان از نقاط تجمع مسیحیت (6)و فاس از مراکز مهم تجمع یهودیان بود. (7)امرای مرابطین،بر یهود مغرب اقصی و آندلس جزیه سنگینی می بستند.علی بن یوسف،مجبور شد،تعداد زیادی از نصارای آندلس را به خاطر همکاری با ابن رذمیر و تحریک او به اشغال غرناطه

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص38.
2- (2) .همان،ص38.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص344.
4- (4) .همان،ص344.
5- (5) .همان،ص342-352.
6- (6) .بکری،المغرب،ص76.

7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص187.

به مغرب اقصی تبعید کند. (1)به گفته محققین،یهود در دوره مرابطین در شرایط بدی به سر می بردند. (2)گذشته از جزیه و جرایم سنگین مالی،یهود از اقامت شبانه در مراکش ممنوع شدند؛با این حال،گروه زیادی از مزدوران یهودی و مسیحی در سپاه و دستگاه دولتی مرابطین مشغول به کار بودند و در امور مالی و جمع آوری مالیات با دولت مرابطین همکاری می کردند؛بنابراین،قوانینی که دولت مرابطین نسبت به یهود وضع می کرد و نیز،جریان تبعید مسیحیان از آندلس به مغرب را،باید در چار چوب شرایط زمانی(بحبوحه جنگ صلیبی و مجازات خیانت مسیحیان آندلس)ارزیابی کرد. (3)

بسیاری از یهودیان در شهرهای مغرب اقصی،به کارهای تجاری و صناعات مختلف مشغول بودند:«قندیل سازی»؛ (4)«تولید زیورآلات»در فاس؛ (5)بنّایی در سجلماسه از آن جمله بود.یهود در عصر مرابطین،آزادی نوشتن،بحث و حضور در جلسات علمی و درس را داشتند.عالم یهودی ساکنِ فاس در عصر مرابطین،قاموسی به زبان عبری نوشت.مباحث علمی یهود در دوره مرابطین در آندلس،تا حد زیادی شکوفا شد و به مرحله ای اساسی از پیشرفت رسید؛بنابراین،«اهل ذمّه»،مانند سایر طبقات اجتماعی در سایه تسامح (6)و عدالت و الیان مرابطی و امیرالمسلمین به سر می بردند. (7)تسامحِ مرابطین و یا تعصب آنها مورد نقد برخی از محققین قرار گرفته است.

عمران و شهرسازی در عصر مرابطین

مغرب اقصی از زمان ظهور دولت مرابطین تا دوران ناصر موحدی،شاهد رشد فزاینده در

1- (1) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص65،66.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص366؛بروکلمان،تاریخ الشعوب الاسلامیه،ترجمه جزایری،ج2،ص180.
3- (3) .همان،ص367.
4- (4) .همان،ص368.
5- (5) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه،ص148،149.
6- (6) .همان،ص367.

7- (7) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص368.

زمینه معماری و خلق آثار و تأسیسات شهری،مساجد،حمام،بیمارستان،کاروانسرا،پل (1)و...بود: (2)سیصد و هفتاد و پنج مسجد،چهل و دو وضوخانه،نود و سه حمام و سقاخانه،در فاسِ دوره مرابطین دایر بود. (3)یوسف بن تاشفین،اقدامات عمرانی زیادی در شهر تازه تأسیس مراکش انجام داد؛او مهندسین و معماران را از آندلس برای عمران و ساخت و ساز،به فاس فرا خواند و با کمک معماران آندلسی،پلی برروی رودخانه«تنسیفت»بنا نمود.ویژگی ساختمان های دوره مرابطین،عظمتِ حجم بنا و استحکام و بزرگی و خالی بودن از تزیینات است؛این ویژگی موجود در بناهای دوره مرابطی را به گرایش آنها به سادگی و هماهنگ با انگیزه دینی آنها دانسته اند. (4)

مرابطین،علی رغم میل خود به عدم کاربرد تزیینات در بناها،در برخی از مساجد آن را به کار می بردند. (5)در«جامع قرویین»شهر فاس به سال 533 ه هنگام توسعه مسجد،محراب زیبایی در آن ساختند و انواع تزیینات را در آن به کار گرفتند. (6)به طوری که زمان ورود عبدالمؤمن موحدی به فاس مردم فاس از ترس این که عبدالمؤمن(که با تزیینات در اماکن دینی مخالف بود)محراب جامع فاس را خراب کند،بلافاصله محراب را پوشاندند تا از چشم او مخفی بماند؛ (7)البته وی نیز بعد از آن که قدرت را به دست گرفت،خود در به کارگیری تزیینات در بناها تسامح نشان داد (8)و آن را امری لازم شمرده و فرزندان او نیز به همین شیوه عمل کردند؛چنان که تزیینات عصر«موحدی»در مسجد«کُتُبیاه»واقع در مراکش تا بیشترین حد ممکن خود را نشان داده است.

1- (1) .پل«تانسیفت»با 400 متر طول در عهد علی بنا شد و با تعمیرات دوره های بعد هم چنان باعث اتصال مراکش را راه های منتهی به شمال است.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص225.
2- (2) .همان،ص372.
3- (3) .همان،ص375.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص376.
5- (5) .این اظهار دکتر حسن،تا حدودی مسامحه آمیز است؛ر.ک:حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص377.
6- (6) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 18 مراجعه شود.
7- (7) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص377؛زهره الآس،ص58.

8- (8) .همان،ص378.

در حکومت مرابطین،چند شهر در مغرب اقصی ساخته شد که نقش اساسی در توسعه شهری مغرب داشته و مهاجرت های بسیاری را در پی داشت:

1.مراکش: (1)مراکش پایتخت مرابطین بود،در انگیزه بنای آن باید گفت:یوسف بن تاشفین به خاطر تأمین اهداف سیاسی-نظامی مرابطین،اقدام به تأسیس شهری جدید نمود؛او در نزدیکی أغمات که نیروهای نظامی مرابطین در آن ازدحام کرده بودند،شهر مراکش را که در حد فاصل راه های بازرگانی بود،بنا کرد.أغمات،محل سکونت بزرگ ترین گروه جمعیتی بربر در مغرب اقصی بود؛بربرهای«مصامده»به طور بالقوه عامل شورش بر علیه مرابطین بودند؛لذا یوسف،جهت کنترل آنها مراکش(پایتخت مرابطین)را در نزدیکی آنها ساخت؛رساندن اسلحه و مهمات به نیروهای مرابطین،از مراکش آسان بود و از سویی شوکت و قدرت یوسف بن تاشفین،نیاز به شهر جدیدی داشت تا پایتخت این قدرت جدید در مغرب اقصی باشد. (2)روایات موجود در منابع،بنای مراکش را به سال های مختلفی(461ه (3)/462ه (4)/459ه (5)/454ه (6)مربوط دانسته اند.از بین این روایات،سال 454 ه/1062 م بنا به قراین به صحت نزدیک تر است؛ (7)چراکه یوسف بن تاشیفن به سال 452 ه قدرت را به دست گرفت.یوسف،خود در بنای شهر شرکت می کرد.این کار باعث تشویق مردم به همکاری در بنای شهر می شد و لذا شهر مراکش با سرعت ساخته شد. (8)

2.تلمسان:شهر تاقررت یا تلمسانِ جدید از جمله بناهای ساخته شده توسط مسلمین است و محل استقرارِ نیروهای نظامی و پادگان آنها بود که از آن جا به مناطق

1- (1) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج5،ص94.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص330.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص19.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص6.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص208.
6- (6) .ابن ابی زرع فاسی،الانس المطرب بروض القرطاس،ج2،ص39.
7- (7) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص380.

8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج1،ص209؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص184.

مختلفی اشراف داشتند.یاقوت آن را محل سکونتِ سلطان مرابطین و خواص او دانسته (1)و آن را با فسطاط و قاهره در مصر مقایسه کرده است. (2)

3.شهر تاودا:از جمله شهرهایی بود که مرابطین به عنوان پایگاهی جهت کنترل قبایل«غماره»ساختند؛گویا شهرهای مرابطین از اهمیت نظامی برخوردار و تنها با اهداف نظامی بنا می شده است. (3)

4.شهر القصر:امرای مرابطی القصر را به عنوان شهری سلطنتی ساختند؛ آنها چندین کاخ و دژ در این شهر بنا کردند.امیر مرابطی،همراه با عموزادگان خود در این شهر زندگی می کرد.

از جمله دیگر بناهای عصر مرابطین،دژهای مستحکم جهت مراقبت از قبایل بود؛در این رابطه ساخت حدود هفتاد دژ را به آنها نسبت داده اند.مساجد،مدارس،کاروانسرا،حمام،از دیگر کارهای عمرانی مرابطین بود.که به عنوان نمونه می توان به ساخت مدرسه صابرین توسط یوسف بن تاشفین اشاره کرد. (4)

اوضاع اندیشه در دوره مرابطین

دولت مرابطین بر پایه دعوت و اصلاح دینی به وجود آمد و اوضاع سیاسی،اقتصادی و اجتماعی منطقه را با شعار اجرای احکام فقه مالکی و انتشار اسلام،تغییر داد.این دولت،با شعار رواج سنت رسول صلّی الله علیه و آله و کتاب اللّه از طریق امر به معروف و جهاد مسلحانه با هدف پایان دادن به منکراتی که مغرب اقصی را فراگرفته بود،برپا شد.تأکید بر سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دوری از هرگونه اندیشه خارج از سنت،شکل تعصّب آمیزی نزد مرابطین پیدا کرد.در سال 503 ه/1109 م امیرالمسلمین(یوسف بن

1- (1) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج1،ص870.
2- (2) .مسجد تلمسان از جمله آثار باقی مانده دوره مرابطین به شکل اصلی آن است که سه هزار متر مربع وسعت دارد و قبه محراب آن زیباترین تزئینات جهان اسلام است.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص223.

3- (3) .سلاوى،الاستقصاء،ص190.
4- (4) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص392؛محمود،قيام الدوله المرابطين،ص228.

تاشفین)دستور داد (1)تا کتاب احیاء علوم الدین اثر غزالی در همه شهرهای مغرب و آندلس،مراکش،قرطبه و...سوزانده شود. (2)سیاست دولت مرابطین در مورد آثار غزالی تا پایان این دولت برقرار بود.امرای مرابطی بر مذهب مالکی و سنت پیامبر صلّی الله علیه و آله و کتاب خدا اصرار داشتند و هرگونه اندیشه خارج از آنها را بدعت می شمردند. (3)تاشفین بن علی بن یوسف بن تاشفین در 538 ه/1143 م دستور داد تا مردم در سراسر مغرب و آندلس،تنها به مذهب مالکی تمسک نموده و با کتب و افکار خارج از آن به عنوان بدعت مبارزه شود. (4)

اقدام مرابطین در حمایت،تقویت و انتشار گسترده مذهب مالکی،باعث وحدت مغرب بر محور این مذهب شد.به همین علت،محبوب ترین قشر نزد امرای مرابطی،فقهای مالکی بودند؛تنها کسانی که به علم فروغ(فقه مالکی)،عالم بودند مورد اعتماد و مُقرَّب (5)امیرالمسلمین واقع می شدند.شهر بزرگ مغرب،محل رواج«مذهب مالکی»شد؛در نتیجه،علمای دوره مرابطی،در«علم فروغ»متوقف شدند و«علم اصول»و«کلام»را رها کردند. (6)

امرای مرابطین،تعصب زیادی جهت اجرای احکام دین،به ویژه مسئله نماز،زکات و جهاد داشتند. (7)جهاد مرابطین با دو هدف براندازی«برغواطه»در شمال مغرب اقصی و جهاد با کفار سودان در جنوب انجام می گرفت. (8)

دوزی از محققان خاورشناس در امر آندلس،مرابطین را افرادی با جهل و تعصب وصف کرده است.برخی از محققانِ عرب،بیان دوزی را به علت کراهت او از مغربی ها

1- (1) .حرکات کتابسوزی غزالی را به ث فقهاء در(505/500ه)دانسته و پیرامون آن بحث کرده است:ر،ک:المغرب عبر التاریخ،ج1،ص180.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص75.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص173.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص451.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص173.
6- (6) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص465.

7- (7) .همان،ص472،476.
8- (8) .همان،ص474.

دانسته که این گونه آن را در آثارش نشان داده است و یا این که دوزی تنها بر منابع دوره«موحّدین»تکیه کرده؛منابعی که ناخرسندی خود از مرابطین را با شدّت در آثارشان نشان داده اند.دوزی هم چنین در نوشته های خود،مرابطین را عامل رکود فلسفه،شعر و ادبیات در آندلس دانسته است. (1)

معارف و علوم در دوره مرابطین

انگیزه دینی مرابطین (2)در تأسیس دولت،باعث رواج علوم دینی در عصر مرابطین شد.بدین ترتیب،آنان در حوزه های علوم قرآن،علوم حدیث،فقه و تصوف،چهره های مشهوری را به دنیای فرهنگ اسلامی عرضه کردند،چنان که آثاری مکتوب نیز از این دوره به جا مانده است.علوم قرآن در درجه اوّل اهمیّت در دوره مرابطین قرار داشت. (3)تحقیق در قرآن کریم،به ویژه علم قرائت،از رشد قابل توجهی برخوردار شد.قرائت،تحقیق،تدریس و«تفسیر طبری»رایج بود. (4)علم حدیث،مورد توجه خاص و الیانِ دوره مرابطین قرار داشت و«موطّأ مالک»محور همه تحقیقات در مورد حدیث بود.

مرابطین،در زمینه«کلام»به طریقه سلفِ خود رفتند و علم کلام را بدعت شمردند.ظهور ابن تومرت با اقبال به علم کلام روبه رو شد.او خود را حامل علم کلام و اصحاب خود را«متکلمین»می نامید.آنان هر روز،همراه با قرآن،کتاب توحید او را می خواندند. (5)کتاب ابن تومرت با عنوان«اعزما یطلب»حاوی اندیشه کلامی سیاسی فقهی و اصولی اوست. (6)

«فقه مالکی»در دوره مرابطین،مصدر اصلی تشریع و مناط درس و بحث بود.زبان

1- (1) .محمود،قیام دوله المرابطین،ص444؛ Dozi ، Recherche ، vol ، I ، P ، 348.
2- (2) .حاکمیت اشراف و رواج فساد و فروپاشی اخلاقی(شرب خمر،زنا،سرقت)در سجلماسه و فساد دینی برغواطه در مناطق ساحلی اطلس؛نزاع داخلی در فاس،رواج مکوس و ظلم ثروتمندان به فقراء و...که در سراسر مغرب ریشه دوانیده بود زمینه بسیار مناسبی شد تا مرابطین

برای اقامه حدود دین،دولت تأسیس کنند.ر،ک:حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص157.
3- (3) .همان،ص484.
4- (4) .همان،ص501.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص80.
6- (6) .ابن تومرت،اعز ما یطلب،سراسر کتاب.

عربی که زبان مکاتبات و معاملات و زبان انتشار معارف اسلامی بود،گسترش فوق العاده ای پیدا کرد.در مؤسسات علمی،علوم به زبان عربی تدریس می شد.تدریس و تعلیم زبان عربی رواج داشت.هم چنین تحقیقات در علم«نحو»و«لغت»در دوره مرابطین،رشد فزاینده ای داشت.بدین سان،نهضتی ادبی در دوره مرابطین آغاز شد و در دوره موحّدین رشد کرده و به ثمر نشست. (1)

از جمله چهره های مطرح ادبیات در این دوره ابوعبدالله محمد احمدبن هشام(557 ه/1161 م)است که از محققین و دانشمندان علم نحو در دوره مرابطین محسوب می شود. (2)مدرسه خاصی در علم«نحو»و«لغت»در دوره مرابطین پدید آمد.در زمینه علم«تاریخ»و«سیره»نیز در این دوره،مورخینی به نام پدید آمدند.کتاب مفقود تاریخ الدوله اللمتونیه از ابن صیرفی و کتاب المدارک فی التعریف باعلام مذهب المالک از قاضی عیاض از جمله آثار تاریخی عصر مرابطین است.در این دوره هم چنین،شخصیت بزرگی در«جغرافیا»به نام ابوعبدالله محمد ادریسی پدید آمد که به مصر،مغرب،آندلس و افریقیّه سفر کرد.سفر او پانزده سال طول کشید.مالک بن وهیب نیز در«فلک»،«نجوم»،«هیئت»و«فلسفه»متبحّر
شد.تحولات«فلسفی»و«کلامی»مرابطین در مقاله ای از مؤلف با این نام بررسی شده است. (3)

دوره مرابطین،دوره اوج نثر عربی در مغرب است.نامه ها و توقیعات به جا مانده از امرای مرابطی،حاکی از این مطلب است.امرای مرابطی،حامی ادبا و کتّاب بودند و دربار آنها،محل حضور شاعران و کاتبان معروف،به ویژه از آندلس بود. (4)عبدالرحمن بن أسباط،از جمله کاتبان یوسف بن تاشفین بود که نامه او به معتمد(از رؤسای ملوک الطوایف)به جا مانده و از شاهکارهای نثر ادبی است.ابابکربن قصیره،دیگر کاتب یوسف بن تاشفین بود که نامه او نیز به الفونس باقی مانده است،او را از نوادر ادبیات عرب دانسته اند. (5)

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص492.
2- (2) .همان،ص503،504،505.
3- (3) .پاک،فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام،ش 8،ص42.

4- (4) .كنون،النبوغ المغربى،ص78.
5- (5) .همان،ص80،81.

فیلسوف بزرگ(ابوبکربن باجه)نیز،کاتب مخصوص امیر ابی بکر ابراهیم بود.

سرآمد کاتبان دوره مرابطین،مورّخ و ادیب صاحب دو کتاب معروف القلائد و المطمح بود که به نام امیر ابراهیم بن یوسف بن تاشفین کتابت می کرد.هجوم ادبا،کتّاب به دربار و استقبال از آنها باعث ایجاد جنبشی ادبی در عصر مرابطین شد. (1)عبدالله بن سعید الوجدی،ابراهیم بن جعفر لواقی(م513ه)ابوعبدالله تمیمی(م505ه)،قاضی عیاض(صاحب المدارک)،عیسی ملجوم(م476ه)،علی بن حرزهم(559ه)،ابوالقاسم معافری و...از جمله ادبای عصر مرابطین بودند که آثاری از آنها به جا مانده است. (2)دیوان خطب از مروان بن میمجون طنجی (3)(491ه)از جمله آثار برجا مانده از دوره مرابطین است؛یاقوت حموی درباره مروان طنجی گفته:«سی هزار بیت از اشعار عرب جاهلی را از حفظ داشت».او«صاحب صلاه»و خطیب جمعه مرابطین در عهد یوسف بود.

چکیده مرابطین در مغرب

حرکت دینی سیاسی مرابطین در صحرا واقع در جنوب مغرب اقصی رخ داد.پیدایش دولت مرابطین در حقیقت بخشی از سیاست خلافت عباسی جهت مقابله با توسعه خلافت فاطمی در غرب اسلامی بود.خلافت عباسی در شرق و غرب جهان اسلام دو دولت روی کار آورد که از توسعه تشیع جلوگیری کردند.غزنویان و سلجوقیان در شرق و دولت مرابطین در مغرب این وظیفه را به عهده گرفتند.فقیه اهل سنت متعصب به مذهب مالکی مأمور اصلاحات مذهب تسنن بین قبیله جداله شد و جماعتی متعصب از افراد این قبیله را با عقاید خود تربیت کرد و آنها را مرابطین نامید.او قبایل صنهاجه را به وسیله این افراد متحد ساخت و قبیله های لمتونه،مسوفه و لمطه پیرامون قبیله جداله جمع شدند.

مرابطین ابتدا،سجلماسه را در 445 ه تصرف کردند و سپس با سلطه بر راه تجاری صحرا شهرهای اغمات،ماسه،نفیس،تادلا؛را تصرف کردند و با براندازی برغواطه در

1- (1) .همان،ص82،83.

2- (2) .همان،ص 93،86.
3- (3) .همان،ص92،94.

450 ه سراسر مغرب اقصی زیر سلطه آنها درآمد.با قتل مهدی مرابطین(عبدالله بن یاسین)در 451 ه،ابوبکربن عمر جای او را گرفت و جنگ های مرابطین را ادامه داد و در اثنای نبرد کشته شد و یوسف بن تاشفین امور مرابطین را به دست گرفت.مهمترین اقدام او بنای شهر مراکش در 454 ه بود.این شهر در محل التقای راه های تجاری جنوب شرقی و شمال غربی مغرب قرار داشت.یوسف در 462 ه فاس را گرفت و تا سال 473 ه مرابطین بسیاری از شهرهای بنی حمّاد در مغرب اوسط تا جزائر بنی مزغنه را تصرف کردند و سلسله ای از جنگ ها بین بنی حمّاد و مرابطین آغاز شد.یوسف بن تاشفین همواره گرو هی از فقهای مالکی را دربار خود داشت و در امور مهم با آنها مشورت می کرد.

اوضاع متزلزل ملوک الطوایف و ترس از سلطه مسیحیان بر سراسر آندلس در پی تهاجم صلیبی ها منجر به دعوت یوسف بن تاشفین به آندلس شد.

یوسف بن تاشفین پیش روی مسیحیان در آندلس را به طور موقت متوقف ساخت و سلطه مرابطین بر آندلس را برقرار نمود.اتحاد سیاسی مغرب و آندلس به وسیله مرابطین محقق شد.شدت گرفتن هجوم صلیبی و پیدایش اندیشه های اشعری گری ابن تومرت و مقابله اندیشه های غزالی با سلفی گری مرابطین،مرابطین را از داخل و خارج متزلزل کرد به سال 518 ه در ایام حکومت علی بن یوسف بن تاشفین حرکت موحّدین؛آندلسی ها را به خود جذب کرد و بخش آندلسی دولت مرابطین سقوط کرد و موحدین درحالی که مرابطین را کافر می نامیدند،به بهانه اصلاح دینی در 542 ه/1147 م مراکش پایتخت آنها را تصرف کردند.اما شاخه ای از مرابطین بنی غانیه حدود یک قرن در مناطق محدودی از افریقیّه و جزایر بالئار دوام آوردند.ناوگان مرابطین سراسر دریای مدیترانه غربی و شرقی تا سواحل شام را تحت نفوذ خود داشت.

نتایج دولت مرابطین

1.تحقّق موقت اتّحاد سیاسی مغرب و آندلس؛

2.پیروزی تلاش های«خلافت عباسی»در سلطه بر آندلس؛

3.از بین رفتن ریشه های ادریسیان در مغرب اقصی؛

4.گسترش زبان عربی در بخش های جنوبی صحرا در آفریقای سیاه؛ ص:371

5.افزایش قدرت سیاسی«فقهای مالکی»؛

6.افزایش سلطه دریایی مسلمانان در«مدیترانه غربی»؛

7.توسعه فرهنگ و معارف اسلامی در زمینه«فقه مالکی»،«علوم قرآنی»و«کلام»مبتنی بر اندیشه سلف و نیز،انتشار«سلفی گری»در مغرب و آندلس؛

8.افزایش تناقض ناشی از برخورد«سلفی گری»با«عقل گرایی»و«فلسفه»در جامعه آندلس عصر مرابطین؛

9.روی کار آمدن زنان و سپردن امور به آنها و ارتباط گسترده با مسیحیان و اعمال تسامح در رابطه با آنها.

پرسش

1.در مورد واژه«مرابطین»توضیح دهید.

2.نقش«خلافت عباسی»در تأسیس دولت«مرابطین»را بررسی کنید.

3.ویژگی های سیاسی عصر«مرابطین»در مغرب و آندلس را بنویسید.

4.علت برخورد«مرابطین»با«برغواطه»را بیان کنید.

5.علل سقوط دولت مرابطین را شرح دهید.

6.روابط مرابطین با دولت های مسیحی شمال آندلس چگونه بود؟

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.تاریخ المغرب العربی،سعد زغلول.

2.موسوعه التاریخ المغرب العربی،غنیمی.

3.تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیه بالمغرب الاقصی،عثمان بن عثمان اسماعیل؛(این اثر ضمن شرح اجمالی از سلسله های حاکم در مغربِ اقصی به سیر اجمالی هنر معماری در مغربِ پیش از اسلام و دوره اسلامی پرداخته است.مؤلف در فصل سوم این اثر هنر معماری در دوره مرابطین را با ذکر آثار و تصاویری از آنها،ویژگی ها و عناصر آن ذکر کرده است.در فصل هفتم کتاب،مؤلف،کاربرد گسترده چوب در معماری و هنر دوره مرابطین را به طور مفصل بررسی کرده است.وی،از جمله،منبر«جامع قرویین»که از چوب آبنوس،صندل و نارنج ساخته شده و آیاتی از سوره حشر با عاج در مدخل ورودی منبر روی چوب آبنوس نقش شده را وصف کرده (1)و گزارشی از مقصوره چوبی«جامع تلمسان»؛منبر چوبی مرابطین در توزر؛تزئینات گچی و تزئینات روی سنگو...به دست داده است).

4.تاریخ سیاسی اسلام،ج4،حسن ابراهیم حسن.

5.مقدمه ای بر تاریخ سیاسی-اجتماعی شمال آفریقا از آغاز تا ظهور عثمانیها،عبدالله ناصری طاهری.

6.تاریخ افریقیا الشمالیه من البدء الی الفتح الاسلامی،شارل اندری جولیان.

7.قیام دوله المرابطین(تاریخ مستقل دولت مرابطین)،دکتر حسن احمد محمود.

8.دوله المرابطین فی المغرب و الاندلس،سعدون عباس نصراللّه.

9.اضواء جدیده علی المرابطین،دندش عصمت عبداللطیف.

1- (1) .به ضمائم،تصویر شماره 19 مراجعه شود.

11-موحّدین(524-667 ه /1130-1269 م)

زمینه های پیدایش موحّدین

دولت موحّدین (1)بر پایه دعوت دینی در چهار مرحله،ظهور کرد:1.مرحله دعوت سری؛2.مرحله دعوت آشکار؛3.مرحله مبارزه مسلحانه با مرابطین؛ 4.مرحله تشکیل دولت.

قبیله«مصامده»،نقش اساسی در همه مراحل ظهور موحّدین و دعوت ابن تومرت داشت،آنان از بزرگ ترین قبایل بربر در اطراف مراکش بودند که«مرابطین»شهر مراکش را به منظور کنترل آنها ساختند.دولت موحّدین،از تجمّع تعصب آمیزِ قبایل مصامده پیرامون شخصیت ابن تومرت پدید آمد. (2)

از ویژگی های دولت موحّدین،وجود مورّخین رسمی است که حوادث آن را ثبت کرده اند.موحّدین از جمله دولت هایی بودند که دوره آنها با رشد تاریخ نگاری همراه شد و مورّخین بزرگی در عصر آنها پدید آمدند.آثار متعددی،هم زمان با دولت موحّدین به حوادث صورت گرفته در عصر این دولت پرداخته که بیش از هر مطلب دیگری به شخصیت ابن تومرت پرداخته اند؛چرا که دولت موحّدین،پیرامون شخصیت ابن تومرت شکل گرفت و نفوذ او تا سقوط این دولت تا حد زیادی هم چنان حفظ شد.

بیدق یکی از مورخین معاصرِ موحّدین و دوست و همراه ابن تومرت،پیش از اعلام حکومت،کتابی را به شرح حال ابن تومرت اختصاص داد؛او مسائل مربوط به نَسَب و

1- (1) -Almohads.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص428،429،435،464.

فعالیت های ابن تومرت پیش از اعلام حکومت در مغرب را ذکر و حوادث مغرب از زمان ورود وی به مغرب را یادآور شده است.ابن عذاری مراکشی نیز،از دیگر مورخین دوره موحدی است که کتاب المعجب را در مورد دولت های مرابطین و موحّدین نوشت.المن بالامامه نیز از دیگر منابع مربوط به دولت موحّدین است که در عصر موحّدین نوشته شد.نظم الجمان از ابن القطان، (1)(از مقربان دربار یعقوب موحدی)و جذوه المقتبس و المن بلاامامه از ابن صاحب الصلاه(کاتب مهدی موحدی)،از دیگر منابع تاریخی مربوط به دولت موحّدین است. (2)ابن القطان همچنین،کتاب«الامامه الکبری»را در دفاع از مبانی و مشروعیّت موحّدین نوشت. (3)

دو مورخ رسمی معاصر موحّدین(بیدق و مراکشی)نَسَب ابن تومرت را علوی ذکر کرده اند. (4)بیدق می نویسد:«نَسَبِ صحیح او:محمدبن عبدالله بن وکلّید ابن یَامصل بن حمزه بن عیسی بن عبیدالله بن ادریس بن ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن فاطمه بنت رسول صلّی الله علیه و آله،است». (5)ابن خلدون نیز می نویسد:«اکثر مورخین می پندارند که ابن تومرت از اهل بیت است». (6)ابن خلدون به نقل از ابن نخیل(نسب شناس و مورّخ و کاتب رسمی دولت حفصی)،این نَسَب را ذکر کرده است. (7)او به وجود اضطراب در این نَسَب اشاره کرده و آن را با اقوال ابن رشیق(463ه)و ابن القطان (8)در مورد نسب ابن تومرت مقایسه کرده است،چون در این سلسله نَسَب،اسامی خالص بربری وجود دارد.ابن خلدون

1- (1) .ابن قطان،نظم الجمان،ص16.
2- (2) .همان،ص20.
3- (3) .بیدق،بحث مفصّلی را به نَسَب ابن تومرت،نَسَب ابن المومن،نَسَب مادر عبدالمؤمن و برادر و خویشان و نَسَب بعضی از اصحاب ابن تومرت اختصاص داده است؛ر.ک:بیدق،اخبار المهدی،ص24،25،26.
4- (4) .شعرای دربار موحدی او را با این نَسَب ستوده اند:«سلام علی قبر الامام،الممجَّدِ،سلالهِ خیر العالمین محمّد،مشبهه فی خلْقه،ثم فی اسمه ابیه و القضاء المسدَّد»؛ر.ک:عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص133.
5- (5) .بیدق،اخبار المهدی،ص21.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء الاخبار الدول المغرب الاقصی،ج3،ص11.

7- (7) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص464،465.
8- (8) .ابن القطان جزو مورخین رسمی دربار موحّدین نسب علوی ابن تومرت را محقق ساخته است.ر.ک:ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص.103.

سرانجام استدلال می کند:«چون فرزندان ادریس بن عبدالله از راه مصاهره در بین مصموده پراکنده شدند،اسامی بربر در نسب آنها پیدا شد.» (1)

به هرحال،نسب ابن تومرت مورد اتفاق نیست.محقّقین سنّی مخالف،آن را نَسَبی ساختگی پنداشته و آن را از لوازم ادعای مهدویّت دانسته اند که جهت ادعای مهدویّت،ادعای نسب علوی جزو ضروریات اولیّه بوده است. (2)

سلاوی به پیروی از ابن خلدون (3)عبارت اکثر مورخینی که نَسَب او را علوی دانسته اند،آورده است. (4)عبدالواحد مراکشی،او را از شرق دانسته و می نویسد:«محمّد از اهالی سوس است؛من نسب او را به خط خودش ملاحظه کردم».سوس در مغرب اقصی از قبیله«هَرغَه»از طایفه ای از این قبیله به نام«ایسَرغِینَن»بود.این کلمه به زبان بربرِ«مصامده»به معنای«شرفاء»است. (5)از میان مورّخین شرقی،ابن اثیر،نَسَب علوی او را تأیید می کند (6)و موضع او در نسب ابن تومرت مانند موضع او در نسب عبیدالله مهدی است؛ابن خلکان نیز،همین نَسَب را ذکر کرده است؛ (7)اما ذهبی بر نادرست بودنِ نَسَب وی و نیز اظهار مهدویّت به وسیله ابن تومرت ادعای اجماع کرده است.

مورّخان معاصر:آندره جولیان، (8)میکل آندره و حسن ابراهیم حسن نیز،در آثار خود به این نَسَب اشاره کرده اند؛ (9)ابراهیم حسن،مورّخین را درباره نسب مهدی به سه

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص465.
2- (2) .زرکشی،الدولتین،ص2.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص464؛«زعم کثیر من المورخین ان نسمیه فی اهل البیت...».
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص11.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص178.
6- (6) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،ص195.
7- (7) .ابن خلکان،وفیات الاعیان،ج4،ص146،ابن خلکان،روایت پیش گویی مقام مهدی را که ابن تومرت ادعا کرده،در کتاب خود آورده است.

8- (8) .جولیان،تاریخ افریقیا الشمالیه،ج3،ص121.جمله جولیان در مورد نَسَب ابن تومرت به عنوان یک مستشرق و مورّخ فرانسوی حاکی از این است که قوم و هواداران،ابن تومرت را بعد از اینکه او تقوی،زهد و شخصیت برتر دینی خود را نشان داد،از طریق ادریسیان منتسب به رسول خدا دانستند.
9- (9) .ابراهیم حسن،تاریخ سیاسی اسلام،ج4،ص309.

دسته(منکرین،مثبتین و معتدلین)تقسیم کرده است.عبدالله عنان،نسب علوی او را انکار کرده است. (1)

ابن تومرت،از آندلس تا بغداد

مهدی ابن تومرت در خانواده ای،اهل زهد و دیندار به دنیا آمد؛او از کودکی به دنبال دانش بود.خانواده او اهل مرابطه و مراقبه در مسجد بودند. (2)ابن تومرت چون در کار روشن کردن چراغ های مسجد بود به او به زبان بربری«اسافو»(نور)می گفتند. (3)او برای ادامه تحصیلات در جوانی به آندلس رفت و در قرطبه به تحصیل مشغول شد و سپس به مهدیّه رفت (4)و در درس امام مازری حاضر شد.وی هجده ساله بود که آن جا را به قصد اسکندریّه و انجام«حج»ترک کرد.در اسکندریّه در حوزه درس ابوبکر طرطوشی حاضر شد و بعد،از آن جا به بغداد رفت؛او در عراق وارد حوزه درسی غزالی شده (5)و در«نظامیّه بغداد»ساکن شد (6)و با علمایی چون:طرطوشی،کیاهراسی،ابوبکر چاچی،مبارک بن عبدالجبار از متکلمین و محدثین بغداد ملاقات کرد؛البته خبر حضور او در بغداد و ملاقات و تلمّذ از غزالی مورد اختلاف بین مورخین است.کتب رسمی تاریخ موحّدین:المعجب، (7)الحلل الموشیه (8)آن را تأیید کرده اند؛اما ابن اثیر و ابن خلدون آن را مورد تردید قرار داده اند. (9)

در گزارش عبدالواحد مراکشی از ملاقات ابن تومرت با غزالی در شام، (10)شیخ الشیوخِ

1- (1) .عنان،تاریخ دولت اسلامی در آندلس،ترجمه آیتی،ج3،ص159.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص465.
3- (3) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص103.
4- (4) .زرکشی،الدولتین،ص4.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص465.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص13.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص1270.
8- (8) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص104،105.
9- (9) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص466؛ابن اثیر گزارش ملاقات غزالی با ابن تومرت را ضعیف شمرده و قول درست را عدم اجتماع غزالی و ابن

تومرت دانسته است؛ر.ک:ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج8،195.
10- (10) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص178.

خلافت عباسی،از ابن تومرت با عنوان امید آینده مغرب یاد کرده است.

ابن تومرت،با انگیزه براندازی«مرابطین»بغداد را به قصد مغرب ترک کرد و ابن خلدون این انگیزه سیاسی را در اثر مذاکره او با غزالی دانسته است. (1)به گفته مورّخین،او با اطمینان خاطر از این که امیری آینده مغرب از آن اوست و قدرت سیاسی را سامان خواهد داد، (2)با اعتماد به نفس (3)در میان قوم خود ظاهر می شد.

ابن تومرت،مدّت زیادی در مکه به سر برد (4)و در آن جا«فقه»،«حدیث»،«اصول فقه»و«کلام»را آموخت.او مقیّد به احکام شرع بود و خود را برای تحمّل هرگونه آزار و رنج در این راه آماده کرده بود.ابن تومرت (5)در رأس سال 500 ه به مغرب بازگشت (6)درحالی که خود را مصداق حدیث«انّ الله یبعث لهذالامه علی رأس کل مائه سَنه مَنْ یجدد لها دینها»می دانست؛سفر او به مغرب،در حقیقت آغاز اقدامات اصلاحی او بود.سخت گیری او در امر به معروف و نهی از منکر بر مردم در مکه باعث خروج او از آن جا شد. (7)از مکه به مصر و اسکندریه رفت.مصرِ فاطمی،ایّام خلافت آمربن بن مستعلی را تجربه می کرد. (8)ابن تومرت در همه جا در مقام امر به معروف و نهی از منکر بود و لذا با برخورد تند مردم مواجه و زمانی که از شدت خشم مردم نگران می شد،تظاهر به جنون می کرد.

او سرانجام،اسکندریه را به قصد بلاد مغرب ترک کرد.چنان که گفته اند:سفر او به شرق،پنج سال طول کشید.هم چنین در راه،خمره شراب کشتی را شکست و به مردم گفت نماز بخوانند؛مردم او را به دریا انداختند؛نصف روز در دریا بود و آسیبی به او نرسید! (9)دریا طوفانی شد،آنها ترسیدند و او را با احترام به کشتی برگرداندند و طلب عفو کردند،لذا

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص466.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص12.
3- (3) .همان،ج3،ص13.او در خواب دید که همه آب دریا را در دو نوبت نوشیده است.
4- (4) .همان،ص13.

5- (5) .عمرو موسى،الموحدون،ص35؛اتحاف الساده المتقين بشرح اسرار احياء العلوم،ج1،ص26.
6- (6) .ابن قطان،نظم الجمان،ص620.
7- (7) .سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص13؛عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص179.
8- (8) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص179.
9- (9) .بو رويبه،عبدالمؤمن،ص10.

ابن تومرت در نظر آنان مرد بزرگی جلوه نمود.او در مسیر خود وارد بجایه شد و در این شهر شروع به تدریس و وعظ کرد.جمعیت زیادی از مردم در اطراف او جمع شدند. (1)صاحب بجایه(عزیزبن منصور ابن ناصربن مکناسی بن حمّاد صنهاجی) (2)او را از بجایه راند و او ناگزیر به ملاّله،جایی نزدیک بجایه رفت؛ (3)وی یک ماه در ملاّله بود؛ (4)در آن جا با عبدالمؤمن بن علی که همراه عموی خود به شرق سفر می کرد،آشنا شد.

عبدالواحد (5)می نویسد:«او عبدالمؤمن را با خط الرمل شناخت و به اهمیّت آینده او در حوادث سیاسی دولت موحّدین" پی برد».زرکشی می نویسد:«ابن تومرت،شیفته عبدالمؤمن شد و او را از سفر به شرق بازداشت و با خود همراه کرد.» (6)

در روایت زرکشی و ابن اثیر ابن تومرت(مهدی)بعد از ترک اسکندریه به سال 514 ه ابتدا وارد مهدیّه شد.در مهدیّه جمع انبو هی از مردم در اطراف وی جمع شدند.والی مهدیّه(امیر یحیی بن تمیم بن معزبن بادیس حمیری صنهاجی)او را احضار کرد و جماعتی از فقها با او مناظره کردند.خشوع،زهد و علم ابن تومرت او را مجذوب خود کرد؛ابن تومرت نیز برای یحیی دعا کرد. (7)مهدی از مهدیّه به تونس(در ایام حکومت بنی خراسان)و از آن جا به بجایه رفت. (8)و پس از آشنایی با عبدالمؤمن در مَلاّله آن جا را به قصد وانشریس ترک کرد که در مسیر،گرو هی قابل توجه از اصحاب،از جمله عبدالواحد مراکشی او را همراهی می کردند؛آنها از آن جا به تلمسان و سپس به فاس و مکناسه رفتند.

ابن تومرت،در تلمسان،فاس و سایر نقاطی که به نشر«عقاید اشعری»می پرداخت (9)با

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص179.
2- (2) .زرکشی،الدولتین،ص5.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص180.
4- (4) .همان،ص181.
5- (5) .همان،ص180.
6- (6) .زرکشی،الدولتین،ص5.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص128؛الدولتین،ص4.

8- (8) .زرکشی،الدولتین،ص4.
9- (9) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص195؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص131.

مخالفت علما روبه رو می شد.او تا سال 514 ه در تلمسان (1)در مسجد طریانه (2)،عوام و خواص را تحت تأثیر افکار خود قرار داد؛لذا به دستور و الی و به اشاره فقها که به امیر تلمسان گفتند:«زودتر او را از شهر دور کن که عقول مردم را فاسد می کند»!، (3)ناگزیر از فاس بیرون رفت.امیر تلمسان و فاس اخبار ابن تومرت را برای امیرالمسلمین(علی بن یوسف بن تاشفین)حاکم دولت مرابطین نوشتند.

در نیمه ربیع الاول 515 ه ابن تومرت وارد مراکش شد. (4)در مراکش،در محل نماز جمعه با امیر مرابطین علی بن یوسف برخورد تندی کرد که موجب رنجش خاطر امیر شد.هم چنین در مجلسِ فقهای مراکش برای مناظره با آنها حضور پیدا کرد؛قاضی مراکش(مالکَ بن وهیب آندلسی)که در علوم معقول و منقول آثاری داشت با او مناظره کرد و امیرالمسلمین را از وی بر حذر داشت. (5)مالک بن وهیب بر اساس معادلات علم نجوم،به امیر مرابطی گفت که حکومت خود را از او(ابن تومرت)نجات داده و پیش از آن که او شهره آفاق شود بر او زنجیری بزند چون می پندارد که او همان«صاحب الدرهم المربع»باشد.

اخبار عبدالواحد و زرکشی و بسیاری از مورخین معاصر ابن تومرت،براساس پیش گویی و خواب،جهت ترسیم چهره ای ماورالطبیعی از ابن تومرت است.این مطلب مورد توجّه محققین معاصر قرار گرفته است.ارائه چهره ای ماورایی از ابن تومرت در آثار بیدق نیز،هویداست؛ بیدق از مهدی به عنوان امام معصوم و یا معصوم یاد کرده است.آندره جولیان،یکی از نکات مهم در زندگی وی را تلاش او برای اقتدا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله در اقوال و افعال و فعالیت هایش او دانسته است. (6)

1- (1) .در تلمسان،او مورد استقبال قاضی تلمسان(ابن صاحب الصلاه صاحب کتاب«المن بالامامه»)قرار گرفت.او به ابن تومرت پیوست و در آینده از خواص کتّاب موحّدین شد و از تلمسان تا مراکش،ابن تومرت را همراهی کرد؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص17.
2- (2) .مسجد العباد؛ر.ک:عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص129.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص129.
4- (4) .زرکشی،الدولتین،ص5.

5- (5) .همان،ص5؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص130؛ابن اثیر،الکامل ابن اثیر،ج9،ص196؛الدولتین،ص5.
6- (6) .جولیان،تاریخ افریقیا الشمالیه،ج3.

سازمان دهی اصحاب

از نکات قابل توجه در حرکت مهدی(ابن تومرت)،نقش اصحاب او است که در نقاط مختلف مغرب و آندلس سازماندهی شده بودند.در گزارش های تاریخی،شخصیت او در میان هاله ای از اصحاب وفادار ترسیم شده است.این تصویر تا حد زیادی در اخبار بیدق،یار همراه(یکی از 4 صحابی اولیّه مهدی)آمده است.بیدق،تنها مورّخی است که کتابی به شخصیّت مهدی اختصاص داد و به علت نزدیکی بیدق به مهدی،می توان کار او را نوعی«بیوگرافی سیاسی»از مهدی بن تومرت دانست.بیدق نَسَب ابن تومرت،عبدالمؤمن،مادر عبدالمؤمن و برخی از اصحاب او را ذکر کرده است.پرداختن به اصحاب،جهت ارائه نظم پیچیده ای بین انبو هی از قبایل بربر بود که فعالیت ها و گرایش های آنان عامل حرکت های سیاسی و تشکیل دولت در غرب اسلامی محسوب می شد؛لذا سازمان دادن به قبایل و اصحاب،ضرورتِ اولیّه حرکت مهدی(ابن تومرت)بود.او کار سازماندهی اصحاب و هواداران از عوام و خواص را از مصر آغاز کرد.

تاریخ نگاران،تعداد قابل توجهی از اصحاب مهدی را در مصر برشمرده اند؛ این افراد،در مصر با ابن تومرت پیمان برادری بستند.در این بین محمدبن عبدالظاهر اخمیمی و چند تن دیگر،نخستین کسانی بودند که در مصر به او گرویدند. (1)بیدق نام چهل و پنج تن از اصحاب مهدی در مصر را به طور کامل ذکر کرده است. (2)این افراد در مصر،امور مختلف مهدی را اداره می کردند.در بین این افراد،رجالی از شرق و غرب اسلامی حضور دارند. (3)هم چنین در متون تاریخی،نیّت ابن تومرت در ایجاد پیوند حرکت خود در غرب با جنبش اصلاحی غزالی در شرق مورد توجه قرار گرفته است. (4)

تشکیلات«موحّدین»که در قالب نوعی حزب سیاسی، (5)پیرامون یک شخص سامان

1- (1) .بیدق،اخبار المهدی،ص31.
2- (2) .همان،ص31 و 32.
3- (3) .همان،ص32.
4- (4) .عمرو موسی،الموحدون،ص37؛سیره الغزالی،ص71؛ابن خلدون،العبر،ج6،ص466؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص127.

5- (5) .عمرو موسى،الموحدون،ص61.

یافته بود،نشان می دهد که موحّدین پیش از پیروزی و اعلام دعوت ظاهری،حزبی مخفی را شکل داده بودند؛اما محققین برآنند که حزب موحّدین بلافاصله پس از بیعت با ابن تومرت شکل گرفته است. (1)برخی از ارکان مهم حزب ابن تومرت،در سال بعد از بیعت بوجود آمد؛چنان که تکوین«اهل خمسین»طی مراحلی بعد از بیعت صورت گرفته است. (2)

بیدق در شرح چگونگی سازماندهی پیروان ابن تومرت ابتدا به تشکیلات حزبی و«تمییز»اشاره کرده (3)و سپس حرکت اصلاحی وی در شهرهای مغرب را ذکر کرده است.کاربرد کلمه حزب (4)در گزارش بیدق و حضور شخصی وی به عنوان یکی از همراهان بلند پایه ابن تومرت در همه حوادث پیش از تشکیل دولت،حاکی از این است که نوعی از پیوند و ترکیب از این افراد،پیش از تشکیل دولت موحّدین به وسیله مهدی و چند تن از نزدیک ترین اصحاب او صورت گرفته است.احتمال دیگر این که:بیدق به عنوان مورّخ رسمی دولتِ«موحّدین»قصد داشته تا تصویر منظّمی از پدیده موحّدین در غرب اسلامی ارائه دهد؛بنابراین،آن دولت را به شکلی منطقی،به صورتی که خود صلاح دیده سامان داده است.

بیدق،تاریخ موحّدین را از ورود ابن تومرت به ترتیب به تونس، (5)قسنطینه، (6)بجایه، (7)ملّاله (8)ذکر کرده است.(او در این گزارش،از عبدالمؤمن بن علی با عنوان خلیفه و از ابن تومرت با عنوان سیدنا المعصوم یاد کرده است).وی هم چنین داستان ملاقات ابن تومرت در ملّاله با خلیفه و انصراف خلیفه از سفر به شرق به درخواست معصوم را

1- (1) .همان،ص62.
2- (2) .همان،ص65.
3- (3) .بیدق،اخبار المهدی،ص48.
4- (4) .او قوم خود را به شکل عجیبی سازمان داد؛ ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص31؛برخی آن را به نوعی دموکراسی تشبیه کرده اند؛همان،ج3،ص31.
5- (5) .بیدق،اخبار المهدی،ص50.
6- (6) .همان،ص51.
7- (7) .همان،ص52.
8- (8) .همان،ص54.

ذکر کرده (1)و پس از آن،سفر او همراه عبدالواحد شرقی (2)از ملاّله به سمت مغرب اقصی،ورود به تلمسان و ملاقات با ابن صاحب الصلاه (3)و بعد،ورود او به فاس، (4)مکناسه، (5)سلا، (6)مراکش (7)و برخورد با امیرالمسلمین (8)و سپس ورود به اغمات (9)و تینمَلّ و نیز بیعت با امام مهدی در تینمَلّ را ذکر کرده است. (10)

تأسیس دولت موحّدین

محمدبن تومرت،همراه اصحاب خود مراکش را به قصد سوس ترک کرد (11)و در محلی به نام تینمَلّ مستقر شد.او در این محل،بدون این که از دعوت خود سخن به میان آوَرَد،به تدریس علم و معارف پرداخت. (12)جماعت انبو هی از مردم از«مصامده»در اطراف او جمع شدند.او مبانی عقیدتی خود را در این مدت در کتاب اعزما یطلب ارائه داد.به گزارش ابن اثیر و ابن خلکان او ابتدا به اغمات رفت و از اغمات به اشاره مردی از مصامده به تینمل مهاجرت کرد. (13)و در آن جا (14)مصامده با او براساس«توحید»و جنگ با«مجسّمین»،یعنی:«مرابطین»،بیعت کردند؛ اصحاب عشره،نخستین افرادی بودند که زیر

1- (1) .همان،ص55،56.
2- (2) .همان،ص58.
3- (3) .همان،ص60.
4- (4) .همان،ص62.
5- (5) .همان،ص63.
6- (6) .همان،ص66.
7- (7) .همان،ص67.
8- (8) .همان،ص69.
9- (9) .همان،ص70.
10- (10) .همان،ص73.
11- (11) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص187.
12- (12) .همان،ص132.
13- (13) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص196.
14- (14) .زرکشی،الدولتین،ص6.

درخت«خَروّب» (1)با او بیعت کردند و پس از آن گرو هی از بزرگان قبیله«هنتاته» (2)و همه افراد قبیله«هرغه»نیز،با او بیعت کردند و بعد از این بیعت ها او را به«مهدی»ملقب ساختند.از او به عنوان دومین مهدی بعد از عبیدالله مهدی فاطمی نام بردند. (3)بیعت عمومی با«مهدی»در روز شنبه در«جامع»انجام شد و او (4)بعد از این بیعت،به کوهستان تینمل مهاجرت کرد و در آن جا ساکن شد.

تعصّب و اطاعت مصامده از ابن تومرت،هم چنان رو به افزایش بود. (5)عبدالواحد ضمن شرح داستانی اسطوره ای به نقل از بکری،از ورود اسکندر (6)به«جبال دَرَن»(محل زندگی مصامده)یاد کرده و این که اسکندر آن جا را از ترس ترک کرد،وی ویژگی مصامده را آسان بودن خونریزی به وسیله آنها دانسته و می نویسد:«من خود در سوس شاهد این صفات بودم.خون ریزی،خصلت فطری مصامده و اقتضای وضعیت اقلیمی آنها بود». (7)

ابن تومرت عقاید خود را در سوس در کتابی منطبق با مذهب ابوالحسن اشعری تنظیم کرد و آن را«اعزمایطلب»نامید؛اکثر مسائل بر اساس«مذهب اشعری»بود؛مگر در مسئله صفات و چند مسئله دیگر که با«معتزله»همراه بود و در مسئله«امامت»او شیوه مذهب«شیعه امامیه»را برگزید و نوشته ای نیز،در«عصمت امام»دارد. (8)ابن تومرت بعد از بیعت خود را«مهدی معلوم»در روایات معرفی و ادعای«عصمت خاصه»کرد،چنان که بیدق (9)و ابن قطان،در کتاب خود از او با عنوان مهدی معلوم و معصوم نام برده اند.عبدالواحد موحدی می نویسد:«ابن تومرت به چیزی از تشیع اعتقاد داشت؛اما اعتقاد خود را از عوام

1- (1) .بیدق،اخبار المهدی،ص73.
2- (2) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص6.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص25.
4- (4) .همان،ص26.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص135.
6- (6) - .Almohad.
7- (7) .همان.
8- (8) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص466.

9- (9) .بيدق،اخبار المهدى.

مخفی کرده بود». (1)البته زرکشی می نویسد:«بدعتی از عقاید ابن تومرت،به جز وفاق او با شیعه امامیّه در مسئله عصمتِ امام،سراغ نداریم». (2)او«مرقعه»می پوشید و در زهد و عبادت یگانه و پیش رو بود.برخی از نظریات غریب در دین،از جمله اضافه کردن جمله«اصبح ولله الحمد»را به وی نسبت داده اند. (3)او به آنها تلقین کرد که در قبر،نام ابن تومرت را نیاورید در آن جا رستگاری از آن شماست. (4)

مرحله چهارم حرکت«موحّدین»که منجر به سقوط«مرابطین»و تشکیل دولت موحّدین شد،با حرکت مسلحانه ابن تومرت از«کوه تینمل»آغاز شد.بیدق و زرکشی به اقدامات گسترده نظامی رهبر موحّدین اشاره کرده و از کیفیّت و کمیّت عملیات نظامی ابن تومرت و یاران او در مغرب و آندلس یاد کرده اند؛البته اقدامات نظامی وی چهره ای از ابن تومرت را به نمایش گذاشت که ذهبی،مورّخ شرقی،از او و یارانش با عنوان سفاک و خون ریز یاد کرده است. (5)مهدی بعد از بیعت،جنگ با سپاه لمتونه را آغاز کرد.بیدق،جزئیات جنگ های ابن تومرت با مرابطین را ذکر کرده است.او از جزئیات نُه جنگِ ابن تومرت با مرابطین که خود در آنها حضور داشت یاد کرده است. (6)در این جنگ ها،ابن تومرت،مرابطین را«مجسّمین»، (7)«ملثمین»و«زَرّاجنه» (8)نامیده است.مهمترین جنگ ها،«نبرد بشیر»بود که مهدی در طی آن شکست سختی از مرابطین متحمل شد.توجه ابن تومرت به عبدالمؤمن بن علی در این جنگ که گرو هی انبوه از موحّدین در آن کشته شدند به مثابه امضای خلافت عبدالمؤمن بود. (9)

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص188.
2- (2) .زرکش،الدولتین،ص7.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص31.
4- (4) .همان،ص32.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص132؛زرکشی،الدولتین،ص6.
6- (6) .بیدق،اخبار المهدی،ص74،77.
7- (7) .همان،ص77.
8- (8) .همان،ص75؛زراجنه،مرغ سیاه شکم بال سفید،مرابطین چون این مرغ قلب سیاه با لباس سفید داشتند؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص82.
9- (9) .بیدق،اخبار المهدی،ص79؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص136.

در پایان این جنگ که چند ماه طول کشید،ابن تومرت بیمار شد.بیدق،اخباری ماوراءالطبیعی در مورد مرگ او نقل کرده است؛ (1)«روزی،هنگام بیماری از بیرون خانه صدایی لطیف شنید که با او حرف می زند،آن هاتفِ غیبی،زمان مرگ ابن تومرت را به اطلاع او رساند و او را برای موت آماده کرد». (2)بیدق می نویسد:مهدی شش روز بعد،در روز چهارشنبه یا پنج شنبه بیست و پنجم رمضان (3)524 ه درگذشت و به نقلی،در روز سه شنبه،هشتم جمادی الآخر سال 528 ه در پنجاه و یک یا پنجاه و پنج سالگی درگذشت (4)و او را در مسجدش که در کنار منزلش در تینمل بود به خاک سپردند. (5)سلاوی می نویسد:«قبور موحّدین،بعد از سقوط آنها تخریب گردید و جسدشان سوزانده شد و اکنون ویرانه ای است». (6)

1- (1) .همان،ص81.
2- (2) .همان،ص82. .صدا آمد: کانی بهذا البیت قد باد اهله و قد درستُ اعلامهُ و منازلهُ ابن تومرت با زبان شعر پاسخ داد: کذالک امور الناس یبلی جدیدها و کلٌّ منّا حقاً ستبلی خصائلَه صدا پاسخ داد: تَزوَّد من الدنیا فانک داخل و انک مسؤول فما انت قائلُه مهدی پاسخ داد: اقول بان الله حقٌ شهدته و ذلک قول لیس تخفی فضائلهُ صدا پاسخ داد: فهیأ عدّهٌ للموت[انک میّتٌ] و قد ازف الامر الذی انت نازلُهُ مهدی پاسخ داد: متی داک جَبَّرَنی هدیتَ فَّاننی سَأفْعَلُ مَا قد قُلتَ لی و أعاجِلهُ صدا پاسخ داد: تبیت ثلاثاً بعد عشرین لیله الی منتهی شهر فما انت کامُلهُ
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص194؛زرکشی،الدولتین،ص7.
4- (4) .بیدق،اخبار المهدی،ص83؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص201.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص41.
6- (6) .همان،ج3،ص41.

سال های متمادی از همراهی عبدالمؤمن بن علی با ابن تومرت می گذشت و عبدالمؤمن در این ایام،در واقع در عالی ترین سطح تصمیم گیری در دولت موحّدین حضور داشت؛او به آسانی جانشین ابن تومرت شد و سازمان اصحاب در روز پنج شنبه،دهم جمادی الآخر سال 528 ه با وی بیعت کردند. (1)مراکشی می نویسد:ابن تومرت،قبل از مرگ،جماعت خمسین را خواست (2)قبایل مختلف به نام«مصامده»نزد او جمع شدند؛او بعد از قرائت خطبه ای در توحید و مبارزه با بدعت ها و شرک و ثبات در دین گفت:«مردی را برای شما انتخاب کرده ام که شب و روز،ظاهر و باطن او را آزموده ام،او ثابت در دین و آگاه در امور خود است»؛سپس به عبدالمؤمن اشاره کرد و به آنها توصیه کرد که با او بیعت کنند.در روایت سلاوی آمده که برخی قبایل،بعد از مرگ ابن تومرت طمع خلافت داشتند و بیم انجام توطئه می رفت؛لذا موحّدین،سه سال،مرگ مهدی را مخفی نگه داشتند؛سرانجام،شیخ ابوحفص،عمربن یحیای هنتاتی آن را بر ملا ساخت و با صاحب او(عبدالمؤمن)بیعت کرد و بقیه اصحاب هم از او اطاعت کردند. (3)

عبدالمؤمن بن علی بن علوی کومی مردی از قبایل کوچک ساحل تلمسان بود؛مادر او(وحره کومیه)،منسوب به قبایل عرب بود. (4)او به سال 487ه-500 ه/1094-1106 م در ایّام امارت یوسف بن تاشفین در قریه تاجرا به دنیا آمد. (5)پدر او قاضی و یا سفال گر بود. (6)مورخان در نَسَب علوی او اتفاق نظر دارند.بیدق،نَسَبِ عبدالمؤمن و مادر او را از طریق امام حسن علیه السّلام به امام علی علیه السّلام رسانده است.اجداد او در جریان برخی از فتنه های آندلس به ساحل تلمسان مهاجرت کرده اند.نسب مادر او نیز از طریق امام حسن علیه السّلام به امام علی علیه السّلام می رسد.بیدق،خویشان او از قبیله«بنی کنونه»را در هفت پشت:

1- (1) .بیدق،اخبار المهدی،ص84.
2- (2) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص137.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص41.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص139.
5- (5) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص9.

6- (6) .همان؛سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص39.

بنی عبدالمؤمن،بنی دی یعقوب،بنی علوی،بنی حسن،بنی حسین و...ذکر کرده است. (1)مورّخین رسمی دولت موحّدی کوشیده اند تا چهره ای ماوراءالطبیعی و مقدس از عبدالمؤمن ارائه دهند.این گزارش شامل ولادت،دوران کودکی،جنگ ها و مرگ عبدالمؤمن است. (2)

عبدالمؤمن با ده سال جنگ(531-541ه)بلاد مغرب را فتح کرد. (3)در جنگ نخست،او از تینمل خارج شد و نبرد بین مسلمین در مغرب(بین مسوفه و لمتونه)شعله ور شد. (4)عامل تلمسان(یحیی بن اسحق:آنکمار)به دستور عبدالمؤمن در ماه صفر 534 ه از تینمّل خارج شد و«جبال غیاثه»در مغرب اقصی و بطویه در مغرب اوسط را فتح کرد و سپس وارد بلاد«زناته»شد و قبایل«مدیونه»و...به او پیوستند.

روبرتیر(لابرتیر) (5)سردار رومی مرابطین،قبایل«زناته»(متحد موحّدین)را قتل عام کرد؛ (6)اما عبدالمؤمن لشکر روبرتیر را شکست داده و او را کشت.تاشفین بن علی لمتونی در سال 539 ه/1144 م وارد بندر وهران شد و یک ماه منتظر ماند تا ناوگان مرابطین از بندر المریه به وهران برسد.محمدبن میمون با ده کشتی جنگی وارد وهران شد و از سوی دیگر،عبدالمؤمن از تلمسان به وهران حمله کرد (7)و با قتل تاشفین بن علی وهران (8)سقوط کرد و عبدالمؤمن در اطراف تلمسان مستقر شد و آن جا را در محاصره گرفت.

عبدالمؤمن،هم چنان تلمسان را در محاصره داشت و سپاهیان او به پاک سازی«مرابطین»در مغرب اوسط و اقصی مشغول بودند و اخبار فتوحات آنان،هم چنان به او می رسید.سرانجام وی در 541 ه/1146 م به قصد فاس حرکت کرد و تلمسان را به ابراهیم بن جامع سپرد.لشکری از موحّدین،فاس را هفت ماه در محاصره داشت؛سرانجام

1- (1) .بیدق،اخبار المهدی،ص 22،23،24.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص39؛بورویبه،عبدالمؤمن،ص9،10.
3- (3) .همان،ص45.
4- (4) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص201.
5- (5) .Robertyer.
6- (6) .بیدق،اخبار المهدی،ص87؛سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص47.

7- (7) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص202.
8- (8) .زرکشی،الدولتین،ص8.

این شهر در سال 543 ه سقوط کرد و موحّدین،شبانه وارد شهر شدند. (1)

پس از این پیروزی،عبدالمؤمن،لشکری را برای محاصره مکناسه فرستاد؛ او هم چنین،ابراهیم بن جامع(والی خود در تلمسان)که در محاصره فاس به او پیوسته بود را و الی فاس قرار داد.عبدالمؤمن در راه با شیخ«بنی مرین»مواجه شد و او را که غنایم«وهران»را با خود همراه داشت به قتل رساند. (2)در همین هنگام بود که خبر بیعت اهل سبته،به او رسید. (3)

عبدالمؤمن بعد از فتح فاس عازم مراکش شد و آن جا را در سوم شوال سال 541 ه بعد از نه ماه محاصره فتح کرد. (4)بدین ترتیب با فتح مراکش،عبدالمؤمن بر سراسر مغرب سلطه پیدا کرد و بساط دولت مرابطین را در هم پیچید. (5)عبدالمؤمن بعد از خروج از تینمل ابتدا در 526 ه مراکش را در محاصره گرفت و سپس به تادلا و بعد به سلا رفت (6)و مردم این دو شهر با او بیعت کردند. (7)وی آن گاه شهر تازا را در 527 ه گرفت و دستور ساخت رباط شهر تازا را صادر کرد (8)و خود را«امیرالمؤمنین»نامید. (9)چنان که بیدق نیز در سراسر کتاب خود از عبدالمؤمن با عنوان«خلیفه امیرالمؤمنین عبدالمؤمن»نام برده است.مردم از این که عبدالمؤمن به خود چنین لقبی داده دچار اشمئزاز و تنفر شدند؛ چنان که عبدالواحد مراکشی هم به بروز این حالت در بین مردم اشاره کرده است. (10)وقتی عبدالمؤمن به سال 526 ه/1160 م در جبل الطارق فرود آمد،رؤسای بلاد،علما و مردم در مجلس او گرد آمدند. (11)

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص203.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص49.
3- (3) .زرکشی،الدولتین،ص8.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص51؛ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص205.
5- (5) .زرکشی،الدولتین،ص8.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص20،21.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص53.
8- (8) .همان،ص54.
9- (9) .همان،ص53.

10- (10) .همان،ص54.
11- (11) .همان.

عبدالمؤمن،بعد از فتح تلسمان و فاس،لشکر بدران بن محمد مسوفی و دو لشکر به فرماندهی موسی بن سعید و عمربن صلح صنهاجی را به آندلس فرستاد.آنها در آندلس به صاحب شریش(ابی عمربن عزرون)پیوستند. (1)شریش اولین نقطه ای بود که«موحّدین»در ذی الحجه سال 539 ه/ بیست و پنجم می 1145 م فتح کردند و به پیش روی خود در آندلس ادامه دادند. (2)در این هنگام کارگزار شهر لبله،(یوسف بن احمد بطروجی)به آنها پیوست.«موحّدین»به شلب،سپس باجه و بطلیوس رفتند و در شعبان 541 ه/1147 م از دریا و خشکی به اشبیلیه حمله کردند و این مناطق را از وجود«مرابطین»پاک سازی کردند. (3)«موحّدین»در سال 543 ه نیز قرطبه (4)را از یحیی بن علی مسوفی(ابن غانیه)گرفتند.

با ورود«موحّدین»به آندلس و درگیر شدن آنان در جنگ با«مرابطین»،دولت های مسیحی آندلس،از فرصت استفاده کرده و به شهرهای مسلمانان حمله کردند؛در پی این رویداد ابن غانیه که قرطبه را در اختیار داشت،مجبور شد تا شهرهای بیّاسه، (5)أبذه، (6)اشبونه،طرطوشه،المریه، (7)ماردہ،افراغه،شنتمریه،شنترین (8)و نیز،بسیاری از دژهای مسلمین را به الفونس هفتم(سلیطن) (9)واگذار کند.عبدالمؤمن به سال 546 ه سپاهی را به سرداری شیخ ابوحفص که سید ابوسعیدبن عبدالمؤمن نیز همراه او بود،به آندلس فرستاد.آنها المریه را محاصره کردند.مردم المریه از الفونس هفتم و ابن مردنیش کمک خواستند. (10)

عبدالمؤمن در سال 545 ه/1150 م در سلا مستقر شد (11)و مردم آندلس،متشکل از پانصد فقیه،قاضی،خطیب،شیوخ و سرداران بلند پایه،نزد وی رفتند. (12)عبدالمؤمن نیز،

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص342.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص63.
3- (3) .همان،ص64.
4- (4) .همان،ص65.
5- (5) - .Baezea.
6- (6) - .Huete.
7- (7) - .Almeria.

8- (8) .سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص66.
9- (9) - .EL.Empcorador.
10- (10) .همان،ص71.
11- (11) .بورويبه،عبدالمؤمن،ص28.
12- (12) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص192.

دستور داد تا از آنها به بهترین شکل استقبال شود. (1)ابوالقاسم بن حاج،اوضاع قرطبه و آندلس را برای عبدالمؤمن توصیف کرد؛در این جلسه،رؤسای شورش های ضد مرابطین در آندلس با او بیعت کردند (2)و یک سال بعد در سال 546 ه سپاه بزرگ عبدالمؤمن،غرناطه و المریه را گرفت (3)و تا سال 548 ه حکومت مغرب و آندلس (4)به طور کامل در اختیار«موحّدین»قرار گرفت. (5)

فتوحات عبدالمؤمن در افریقیّه

اخبار آشوب افریقیّه که ناشی از درگیری بنی زیری و اعراب بود،باعث شد (6)عبدالمؤمن در مورد آن با اصحاب خاص خود چاره اندیشی و مشورت کند. (7)او ابتدا در 546 ه/1152 م به قصد سلا از مراکش خارج شد؛دو ماه در سلا ماند و سپس اعلان کرد برای جهاد به آندلس و سبته می رود.او در سبته،چنین تظاهر کرد که قصد عزیمت برای جهاد را دارد؛سپس سبته را به قصد مراکش ترک کرد.زمانی که به«القصر الکبیر»رسید،از بیراهه به سمت وادی ملویه رفت و از آن جا به تلمسان و سپس به بجایه و الجزایر وارد شد و شهر را تصرف کرد (8)و مردم شهر با او بیعت کردند.وی هم چنین بعد از جنگی خونین،«قلعه بنی حماد»را تصرف نمود؛ (9)در این جنگ،قلعه تخریب شده و هجده هزار تن کشته شدند. (10)

چنان که اشاره شد،فرنگی ها از فرصت آشوب افریقیّه استفاده کردند؛ آنان هم چنین

1- (1) .به ضمائم،ضمیمه شماره 8 مراجعه شود.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص64.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص348،370.
4- (4) .همان،ص346.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص162.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص38
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص69.
8- (8) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص145،146.
9- (9) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص272،373.
10- (10) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص69.

شهرهای مهدیّه،صفاقس،سوسه و بسیاری از شهرهای مرزی افریقیّه را گرفتند. (1)آخرین امیر«بنی زیری»(حسن بن علی صنهاجی)بعد از سقوط مهدیّه به سمت صقلیه گریخته (2)و بعد به الجزایر، (3)نزد پسر عمویش(یحیی بن عزیز)رفت.با تصرف الجزایر توسط عبدالمؤمن،حسن بن علی،به او پیوست و او را به جهاد با دشمن ترغیب کرد. (4)عبدالمؤمن در ماه صفر 554 ه/1159 م مراکش را به قصد افریقیّه ترک کرد.او از این سفر در آغاز،قصد جهاد در آندلس و سرکوب قشتاله را داشت.او با صد هزار نیرو (5)به سمت افریقیّه حرکت کرد.حسن بن علی صنهاجی(صاحب مهدیّه)پیشاپیش سپاه او حرکت می کرد.آنان در بیست و چهارم جمادی الآخر 554 ه/1159 م به تونس رسیدند؛صاحب تونس(احمدبن خراسان)با ناوگان خود که شامل هفتاد کشتی جنگی(از شینی و طریده و شلندا)بود،به مقابله با سپاه عبدالمؤمن آمد.اما سپاه عبدالمؤمن وارد تونس شد و به اهالی آن امان داد.و اسلام را بر ساکنان یهود و مسیحی آن جا عرضه کرد. (6)

نیروهای عبدالمؤمن سه روز در آن جا به سر بردند و سپس در هجدهم رجب سال 554 ه/1159 م به قصد مهدیّه حرکت کردند؛در این هنگام مهدیّه در اشغال«نرمان ها»(حاکمان صقلیه)بود. (7)ناوگان موحّدین مهدیّه را از هر سو محاصره کرد و در مدت محاصره مهدیّه،صفاقس،طرابلس، (8)سوسه،«جبال نقوسه»و«قصور افریقیّه»و فاس را آزاد کرد.مردم قفصه نیز با او بیعت کردند.در بیست و دوم شعبان 554 ه/1159 م،صاحب صقلیه با صدو پنجاه کشتی شینی و چندین کشتی طریده به کمک مهدیّه شتافت.ناوگان بزرگ عبدالمؤمن باعث وحشت فرنگی ها شد.سپاه عبدالمؤمن ناوگان آنها را در

1- (1) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص350.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص85.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص159.
4- (4) .همان،ص160.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص85.
6- (6) .همان،ص86
7- (7) .بورویبه،الدولتین،ص11.
8- (8) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص346.

هم شکست و هفت کشتی جنگی(شوانی)غنیمت گرفت. (1)مردم مهدیّه از کمک صقلیه ناامید شده و از عبدالمؤمن امان خواستند.صاحب صقلیه برای عبدالمؤمن نامه فرستاد که اگر رعایای صقلیه در مهدیّه کشته شوند،همه مسلمانان جزیره صقلیه را قتل عام می کنیم.فرنگی ها دوازده سال مهدیّه را در تصرف داشتند.عبدالمؤمن،صبح روز دهم محرم(عاشورا)555 ه/1160 م وارد مهدیّه شد (2)و امور شهر را به فرج کومی و حسن بن علی صنهاجی(والی سابق آن)سپرد. (3)به دنبال این پیروزی،شاه صقلیه،هدیه گران بهایی برای«موحّدین»فرستاد.(از جمله این هدایا یاقوتی به نام«حافر»بود که با آن روی مصحف عثمان را تزیین کردند)؛او با عبدالمؤمن صلح کرد و متعهد شد که سالیانه مبلغی به او بپردازد. (4)

شورش های زمان عبدالمؤمن

عصر عبدالمؤمن با شورش های متعددی روبه رو شد.گزارش سرکوب خونین این شورش ها در اثر بیدق آمده است.بخش عمده ای از شورش ها در آندلس و در اعتراض و انکار مهدویّتِ ابن تومرت بود.بیدق در برخی از موارد،آمار کشته های این شورش ها را نیز ارائه داده است؛وی که مورّخ رسمی و دوست وفادار ابن تومرت بود،در کتاب خود فصلی را به این شورش ها که از وسعت قابل توجهی برخوردار بودند،اختصاص داده و گزارش آن را تحت عنوان«امر الثائرین علی هذا الامر العزیز و کیف اخذهم الله اخذ عزیز مقتدر»در دو بخش:شورشیان مغرب و شورشیان آندلس،آورده است؛وی در بخش شورش های مغرب،به سیوسه شورش،با ذکر اسامی سران آن اشاره کرده است. (5)از جمله این قیام ها،می توان به شورش های ذیل اشاره نمود:

1.شورش ماسی:از جمله مهم ترین شورش های مغرب،شورش محمدبن هود

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص87.
2- (2) .همان،ص87.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص161.
4- (4) .همان،ص179.

5- (5) .بیدق،اخبار المهدی،ص122-125.

سلاوی،معروف به«ماسی»بود (1)که با انکار مهدویّت ابن تومرت،خود،ادعای مهدویّت نمود.او خود را هادی و مهدی نامید. (2)مردم سجلماسه،درعه و به تدریج،همه قبایل در مغرب به او پیوستند (3)و برای«موحّدین»جز مراکش،منطقه ای باقی نماند. (4)عبدالمؤمن،سردار خود(شیخ ابا حفص هنتاتی)را در اول ذی القعده 542 ه،بیست و سوم مارس 1148 م برای سرکوب او فرستاد.سپاه وی در محل رباط ماسه درگیر جنگ شد و سرانجام محمد بن هود،به همراه شصت هزار نفر پیاده و هفتصد سوار در جنگ کشته شد. (5)پسر اباحفص هنتاتی نیز نقاطی که به دعوت او پیوسته بودند را سرکوب کرد. (6)محمدبن هود خود را واسطه اتصال بین خدا و مردم معرفی کرده و خلق انبو هی به او گرویده بودند.

2.شورش و توطئه برادران ابن تومرت: (7)بنو مغار(برادران مهدی)که در فاس زندانی بودند،به قصد قتل عبدالمؤمن،از زندان فرار کرده و شبانه،وارد مراکش شدند؛آنان در اقدامی مخفیانه و الی شهر را کشتند؛ امّا؛توطئه آنها با شکست مواجه شد.

3.شورش مردم سَبته:اهالی سبته بعد از این که عبدالمؤمن،تاشفین بن علی را کشت و تلمسان و فاس را فتح کرد با وی بیعت کردند؛اما به دنبال قیام ابن هود و آشفتگی وضع«موحّدین»،مردم شهر به رهبری قاضی عیاض(که به یحیی بن علی مسّوفی،معروف به ابن غانیه پیوست)قیام کردند.یحیی بن علی مسّوفی در قرطبه پناه گرفته و به دعوت«مرابطین»وفادار مانده بود.قاضی عیاض از یحیی خواست برای سبته و الی تعیین کند.یحیی نیز،یکی از بزرگان مرابطین که همراه ابن غانیه از فاس به قرطبه گریخته بود را به سبته فرستاد.یحیی بن ابی بکر از فرماندهان«مرابطین»قدرت را در سبته به دست گرفت.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص55.
2- (2) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص27.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص480.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص26.
5- (5) .ابن خلدون،541 ه،آورده است؛ر.ک:ابن خلدون،العبر،ج6،ص480.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص57.
7- (7) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص32.

به دنبال قیام سبته،عبدالمؤمن،مراکش را در 542 ه/1147 م برای سرکوب برغواطه و تصرّف سبته ترک کرد.او ابتدا به سوی برغواطه حرکت کرد که سردار موحّدین(شیخ ابی حفص هنتاتی)را در نبردی شکست داده بودند. (1)اهالی برغواطه وقتی از هجوم عبدالمؤمن آگاه شدند،به یحیی بن ابی بکر(صاحب سبته)نامه نوشتند و از او کمک خواسته و با وی بیعت کردند؛یحیی بن ابی بکر با همراهان جدید خود وارد جنگ با عبدالمؤمن شد.در این نبرد،یحیی،ناگزیر به صحرا گریخت و برغواطه مجبور شدند تا رؤسای قبایل خود را نزد عبدالمؤمن فرستاده و از او امان بخواهند. (2)او به آنها امان داد و بدین ترتیب،آنان با عبدالمؤمن بیعت کردند.مردم سبته که اوضاع را چنین دیدند از کار خود اظهار ندامت کرده و با عبدالمؤمن بیعت کردند.

سلاوی می نویسد:«کاری که از قاضی عیاض سر زد،نشان می دهد که آنها به مشروعیت امامتِ«موحّدین»اعتقاد نداشته و برای آنها هیچ گونه حقی در مسئله ولایت،امامت و حکومت قائل نبوده اند».موحّدین در 543 ه،شهر قدیم مکناسه را بعد از هفت ماه محاصره گرفتند.و پس از آن،شهر جدید«مکناسه تا کرارت»را بنا نهادند. (3)

4.شورش ابن قسی:از جمله شورش هایی که با انکار مهدویّت ابن تومرت همراه بود،شورش ابوالقاسم احمدبن حسین بن قسی از مولدین شهر شلب و از کارگزاران دولت«مرابطین»بود. (4)او در سال 545 ه/1152 م با ادعای ولایت و مهدویّت از فرصت جنگ«مرابطین»و«موحّدین»با یک دیگر بهترین سود را برد.وی،از نیروی شورشیان بهره گرفت و خلق انبو هی پیرامون او فراهم شدند؛ (5)اما به زودی یاران او دچار اختلاف شدند و او به سرعت خود را به سلا نزد خلیفه موحدی(عبدالمؤمن بن علی)رساند و توبه کرد و از وی امان خواست و از کارهای خود تبرّی جست.عبدالمؤمن نیز،او را پذیرفت و اکرام کرد و او را با سپاهی بزرگ از موحّدین عازم آندلس کرد.با این وجود،در پی وقوع

1- (1) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص479.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص59.
3- (3) .همان،ص60.
4- (4) .Silve.

5- (5) .همان،ص68.

فتنه ابن هودِ ماسی در مغرب،ابن قسی،بیعت خود را شکست؛اما با شکست ابن هود،مجدداً از کار خود پشیمان و هراسناک شد و در سال 546 ه به شاه پرتغال(الفونسو هینریکس)صاحب قُلمریه (1)پناه برد.به دنبال آن،هنگامی که مردم شلب از ماجرای پناهندگی او آگاه شدند،از وی بیزاری جستند.

یوسف بن عبدالمؤمن

با مرگ عبدالمؤمن در سال 558 ه/1163 م که در اثر بیماری رخ داد، (2)پسر او(ابوحفص بن عبدالمؤمن)از خواص«موحّدین»برای برادرش یوسف بن عبدالمؤمن بیعت گرفت. (3)سردار معروف موحّدین(شیخ ابی حفص هنتاتی)از جمله خواص بیعت کنندگان بود؛بدین ترتیب عموم مردم در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 560 ه/1165 م با او بیعت کردند؛ (4)ولی با این وجود برادرش(صاحب بجایه)و برادر دیگرش(صاحب قرطبه)از بیعت با او امتناع کردند؛اما او معترض آنها نشد بدین ترتیب همه بلاد موحّدین به جز بجایه و قرطبه با بیعت،به وی اعلام وفاداری کردند. (5)با این وجود دو برادر یوسف نیز به سال 559 ه ناگزیر با وی بیعت کردند. (6)در سال 561 ه موحّدین نماد رسمی دولت خود را که در مکاتبات نیز به کار می رفت جمله«الحمدلله وحده»انتخاب کردند و تا اواخر دولت موحّدین همین عنوان باقی بود.منابع مغربی،یوسف بن عبدالمؤمن را فردی دانش دوست و عالم به علم نحو و فلسفه ونیز،حافظ حدیث و قرآن معرفی کرده اند. (7)دو تن از بزرگ ترین اعلام فلاسفه (8) (ابن طفیل و ابن صائع)در عهد او درخشیدند.دوران یوسف،عصر افزایش درآمد،خراج و ثروت موحّدین و امنیت و آبادانی و رفاه مردمِ مغرب بود؛

1- (1) - Coimbre.
2- (2) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص39.
3- (3) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص461؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص58.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص99.
5- (5) .همان.
6- (6) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص559.

7- (7) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص167؛ سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص111.
8- (8) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص169.

چنان که مراکشی آن را پدیده ای بی نظیر در افریقیّه دانسته است. (1)با این وجود شورش های متعددی نیز در زمان یوسف رخ داد؛از جمله:

در سال 561 ه/1165 م،سبع بن منغفاد در جبل«تیزیران»از بلاد غماره شورید و فتنه وی همه جا را فرا گرفت.قبایل«صنهاجه»به او پیوستند و یوسف خود با اعزام لشکری بزرگ،آنها را سرکوب کرد و سبع را کشت. (2)

«بنی رند»نیز،از اواخر دولت«زیریان»در فقصه از بلاد افریقیّه،حکومتی مستقل بر پا کرده بودند؛آنها با تأسیس دولت«موحّدین»با عبدالمؤمن بیعت کردند و در جنگ های افریقیّه به او پیوستند؛اما در سال 574 ه/1178 م بار دیگر در قفصه استبداد ورزیده و باعث اضطراب اوضاع قفصه و اطراف آن شدند؛ (3)آنان از جمله،عامل موحّدین(عمربن موسی)را به قتل رساندند.یوسف ناگزیر،در سال 576 ه با لشکری انبوه،قفصه را تصرّف کرد و بنی رند را کشت؛پس از این نبرد وی در 577 ه به مراکش بازگشت و چنان که نوشته اند هزینه لشکرکشی او به قفصه یک میلیون دینار شد. (4)

توسعه مراکش،یکی از تحولات دوره یوسف بود.او از قبایل«هسکوره»و«صنهاجه»خواست تا همراه با اهل و عیال خود در مراکش سکونت کنند؛با این اقدام جمعیت انبو هی از بربر و عرب به سوی مراکش سرازیر شدند.

جهاد در آندلس و حفظ شهرهای اسلامی،از مهم ترین وظایف خلافت موحدی بود. (5)در سال 565 ه/1169 م یوسف بن عبدالمؤمن،برادرش(اباحفص)را برای جهاد به آندلس فرستاد. (6)او از راه دریا و«قصر المجاز»با بیست هزار سپاهی وارد آندلس شد و برادر خود(اباسعید)را به بطلیوس فرستاد و او با فردیناندِو دوم شاه لیون(ملقب به بیبوج) (7)صلح کرد و سپس همه لشکر موحّدین،همراه با ابراهیم بن هَمُشْک و ابن مردنیش شورشی مرسیه،

1- (1) .همان،ص166،167،168.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص101.

3- (3) .همان،ص106.
4- (4) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج3،ص113.
5- (5) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص148،149،200،201.
6- (6) .ابن اثير،الكامل فى التاريخ،ج9،ص370.
7- (7) - .EL Bsboso.

که به موحّدین پیوسته بود،مرسیه را محاصره کردند. (1)اباحفص،بلاد ابن مردنیش را تصرف کرد؛اما اقدامات او بی فایده بود و غارت فرنگی ها ادامه داشت و یوسف بن عبدالمؤمن،آماده ورود به آندلس شد.جماعت انبو هی از اعراب افریقیّه،به وسیله ابی زکریا(صاحب بجایه)و ابی عمران(صاحب تلمسان)به او پیوستند و یوسف با صد هزار نفر از عرب و موحّدین به سال 567 ه/1171 م وارد آندلس شد.نیروهای ابوحفص نیز در اشبیلیه به او پیوستند.یوسف هم چنین وَبذَه (2)را برای مدتی محاصره کرد (3)و در ناحیه«قلعه ریاح» (4)در سال 567 ه با نیروهای فرنگ مصاف داد. (5)او به سال 567 ه،بنای«جامع اشبیلیه»را آغاز کرد و به کارهای عمرانی،از جمله ساخت پل روی رودخانه اشبیلیه و آوردن آب از«قلعه جابریّه»به اشبیلیه پرداخت.یوسف،آن گاه در سال 571 ه/1175 م اشبیلیه را به قصد مراکش ترک کرد؛او قرطبه را به برادرش(ابی الحسن)سپرد و اشبیلیه را به برادر دیگرش(ابی علی)داد. (6)به سال 573 ه شاه صقلیه با تقدیم هدایایی با یوسف صلح کرد و حاضر به پرداخت باج سالانه شد. (7)

مراکش در این هنگام به مرکز جمعیتی بسیار بزرگی تبدیل شد و خلیفه،جهت استفاده از نیروی آنها و نیز،کنترل بربر و عرب،اقدام به تفکیک نیروهای نظامی و قبایل عرب و بربر نمود و آنها را در قبیله های مختلف،دسته بندی و شناسایی نمود.این اقدامات،جهت تهیه لشکر بزرگی برای سرکوب فعالیت های مسیحیان در آندلس صورت گرفت.او هم چنین دستور ساخت چند«منجنیق»را صادر کرد و آنها را در محل مجیره در نزدیک مراکش آزمایش نمود؛به گزارش ابن عذاری:خلیفه موحدی با وجود شورش ها و مشکلاتِ مغرب همواره در صدد تدارک نیرو برای غزوات آندلس بود.علی محمد بن ازین(معروف به جزیری)که بر مذهب«خوارج»بود،گرو هی از بربرها را

1- (1) .همان.
2- (2) - .Huete.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص104.
4- (4) - .Calatrava.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص98.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص107.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص179.

فریب داده و از مراکش گریخت.سپاه موحّدین درحالی که پیشاپیش آنها مصحف عثمان سوار بر شتری سفید حرکت می کرد(مصحف مهدی نیز در کنار آن بر قاطری حمل می شد)و قبیله«هفتانه»و«تینمل»پیشاپیش آنان حرکت می کردند (1)برای مقابله با وی عازم شدند؛یوسف در فاس گرو هی از یاران او را به جرم خیانت دستگیر و محاکمه کرد.

چند سال بعد از ترک آندلس به وسیله خلیفه موحدی،مسیحیان،دور جدیدی از تهاجم را در آندلس آغاز کردند.در سال 577 ه/1181 م خبر حمله الفونس هشتم(نبیل)و شاه صغیر (2)(شاه قشتاله)به قرطبه،مالقه،غرناطه و رنده به مراکش رسید. (3)او استجه (4)و«دژ شقیله»را گرفت و نصاری را در آن جا اسکان داد.به دنبال گسترش تحرّکات مسیحیان در آندلس،موحّدین از دو جناحِ پایتخت مغربی و آندلسی خود،به غرب آندلس هجوم بردند.ابواسحق محمدبن یوسف بن وانودین از اشبیلیه به جنگ الفونس رفت و خلیفه(یوسف)نیز،به عزم جهاد،مراکش را از«باب دکّاله»به سمت افریقیّه ترک نمود و وقتی به سلا رسید،به سمت آندلس تغییر مسیر داد؛ (5)او در روز پنج شنبه،پنجم صفر سال 580 ه/1184 م وارد آندلس شد و در«جبل فتح»فرود آمد؛وی آن گاه از آن جا به«جزیره خضرا»رفت و سپس در روز جمعه بیست و سوم صفر 580 ه/1184 م وارد اشبیلیه شد. (6)پسر او(ابواسحق)به همراه فقها و بزرگان اشبیلیه به استقبال او رفتند.نیروهای«موحّدین»در اولین جنگ خود،شهر شنترین (7)در غرب آندلس را در محاصره گرفتند (8)و سپس به سمت اشبونه (9)حرکت کردند و در نزدیکی شنترین در محاصره قرار گرفتند.یوسف مجروح شد و جمع کثیری از مسلمانان نیز کشته شدند. (10)یوسف،ناگزیر،

1- (1) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص132،133.
2- (2) - .EL-Reychico.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص107.
4- (4) - .Ecija.
5- (5) .همان،ص108.
6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص257.
7- (7) - .Sataren.
8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص109؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص182.

9- (9) - .Lisboa
10- (10) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص182.

محاصره را رها کرد و به مغرب رفت.او در راه از شدت جراحت به سال 580(1) ه/1184 م در نزدیکی جزیره خضرا درگذشت. (2)

یوسف بن عبدالمؤمن را مردی،عالم به فقه و اصول و شرح و تفسیر قرآن معرفی کرده اند.پس از درگذشت،هجده فرزند پسر از او باقی ماند.

خلیفه امیرالمؤمنین،یعقوب بن یوسف(المنصور بالله)

(3)

خبر مرگ یوسف(ابویعقوب)،تا رسیدن سپاه به اشبیلیه مخفی نگه داشته شد؛«موحّدین»جسد او را روی«محفه»(وسیله حمل مجروحِ جنگی)تا اشبیلیه بردند.در اشبیلیه خبر تجدید بیعت او اعلام شد و در پی آن مردم مصامده با پسر او(المنصور بالله)بیعت کردند. (4)منصور واسطه پیوند،بین ملوک موحّدین بود.عصر او را دوران رفاه و امنیت دانسته اند.او تأسیسات زیادی از جمله:مسجد،پل،مدرسه،بیمارستان،چاه آب و...در افریقیّه،مغرب و آندلس ساخت.اقدامات فرهنگی مهمی نیز در عصر وی صورت گرفت؛او امر به معروف و نهی از منکر را در سطح گسترده ای در مغرب اعمال کرد و شیوه تهدید و انذار را به جای استفاده از زور و شمشیر به کار گرفت.منصور،با دستور مؤکد به همه و الیان خود نوشت که باید با مردم با محبت و عدالت رفتار کنند.مبارزه با شراب خواری و از بین بردن مسکرات از جمله کارهای او بود.او خود،در رجب سال 580 ه به مدت چند روز،از هنگام طلوع فجر تا ظهر در مسجد جامع،مجاور«قصرالحجر»برای مظالم و دادخواهی می نشست و به امور و شکایات مردم رسیدگی می کرد.در این ایام،وی اصلاحاتی عمرانی را در مراکش و حومه آن انجام داد؛ (5)از جمله دستور داد تا زنان مغنیّه را جمع آوری و از فعالیت آنان ممانعت به عمل آوردند.

1- (1) .همان،ص182.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص110.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص184.
4- (4) .همان،ص189.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص145،144.

مهم ترین حادثه دوره وی (1)،خروج علی بن اسحق مسوقی(ابن غانیه)از وابستگان و بازماندگان«مرابطین»بود.«بنی غانیه»جزایر شرقی آندلس:«میورقه»،«منورقه»و«یابسه»را در اختیار داشتند.علی بن اسحق و محمدبن اسحق با شنیدن مرگ یوسف بن عبدالمؤمن با ناوگان خود،بجایه را در صفر 581 ه/1185 م تصرّف کرده و سپس الجزایر،مازونه،ملیانه و قلعه را گرفتند؛ (2)ولی در قسنطینه با مقاومت«موحّدین»روبه رو شدند. (3)دولت«ایوبی»مصر با پیش روی به غرب در طرابلس غربی نیرو مستقر کرد و با«بنی غانیه»روابط دوستانه ای برقرار نمود و افریقیّه را در معرض تجزیه از پیکر دولت موحّدین قرار داد.منصور در سال 585 ه/1189 م و 586 ه مشغول سروسامان دادن به اوضاع افریقیّه بود که نیروهای قشتاله،بخش اعظم غرب آندلس(شلب (4)،باجه (5)و یابوز)را تصرف کردند. (6)ابن عذاری در کتاب خود،گزارش مفصلی با عنوان«ذکر حرکه المنصور من مدینه لحرب المیارقه و العرب و اشیاعهم و الاغزاز و اتباعهم»دراین باره ذکر کرده است. (7)

مهاجرت عرب به افریقیّه از نیمه قرن اول تا نیمه قرن پنجم هجری،پیوسته ادامه داشت.کوه،دشت و بیابان افریقیّه محل سکونت دائمی اعراب شد.اعراب در آغاز خلافت«موحّدین»و هنگام براندازی«بنی حماد»و بنی زیری از افریقیّه به وسیله عبدالمؤمن،علیه«موحّدین»پیمان بستند.رجار(شاه صلقیه)نیز به آنها کمک نظامی نمود. (8)عبدالمؤمن با لشکری انبوه در سال 548 ه اتحاد صقلیه-عرب را در هم شکست و اعراب را به مراکش انتقال داد؛این انتقال در عهد یعقوب نیز ادامه پیدا کرد؛یعقوب(المنصور)در اواخر قرن هشتم هجری،در دوره قدرت«موحّدین»،اعراب را به مغرب اقصی کوچاند و سرزمین های تحت حکومت موحّدین را به بربری و عربی تقسیم نمود. (9)

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص190.
2- (2) .همان،ص193.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص118.
4- (4) .Bodajos. -
5- (5) .Evora. -
6- (6) .همان،ص147.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص162 تا 170.

8- (8) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج9،ص390.
9- (9) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص123.

به سال 585 ه،وی از«قصر المجاز»به«جزیره خضرا»رفت و از آن جا به اشبونه لشکر کشید (1)و با گرفتن سیزده هزار اسیر در آخر رجب 585 ه/1189 م به (2)فاس برگشت.

بیماری منصور در سال 588 ه و بروز فساد در بین اعراب،باعث ایجاد تفرقه در سپاه منصور و توقّف عملیات در آندلس شد.به سال 589 ه الاشل در زاب ادعاهایی کرد و خود را«موعود»خوانده،گرو هی از اعراب نیز به وی گرویدند و در سال 590 ه اخباری از افریقیّه،مبنی بر فساد عرب به منصور رسید. (3)منصور به سال 591 ه وارد آندلس شد. (4)الفونس(صاحب طلیطله)نامه ای به منصور نوشت و موقعیت برتر دولت قشتاله نسبت به دولت«موحّدین»در آندلس و سستی و بی توجهی ملوک الطوایف،نسبت به امر مردم را متذکر شد و خود را امیر ملت مسیحی و مسلمان در آندلس خواند.منصور،پاسخ نامه الفونس را با نوشتن آیه: اِرْجِعْ إِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّةً وَ هُمْ صاغِرُونَ ؛ (5)پاسخ داد و نوشت:«جواب آن است که می بینی نه آن چه که می شنوی. (6)

نیروهای منصور،در روز پنج شنبه،سوم شعبان 591 ه/1195 م در دومنزلی نیروهای دشمن،نزدیک«دژالأرک» (7)مستقر شدند. (8)از روز شنبه پنجم شعبان،سلسله جنگ هایی بین سپاه«موحّدین»و نیروهای مسیحی(متشکّل از شاه قشتاله،الفونس ششم،شاه پرتغال و چند تن دیگر از قدرت های مسیحی و آندلس)صورت گرفت. (9)سرانجام جنگ به نفع مسلمین تمام شد.مورخین تعداد کشتگان و اسرا و غنایم این نبرد را در شمار قابل توجهی ذکر کرده اند. (10)الفونس در پی این شکست ریش و موی سر خود را تراشید و به

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص199.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص141.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص 189،190،191.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص201.
5- (5) .نمل،37.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص150.
7- (7) - .Alarcos.

8- (8) .عبدالواحد مراكشی،المعجب،ص201،202.
9- (9) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص154.
10- (10) .عبدالواحد مراكشی،المعجب،ص201.

طلیطله بازگشت و تا آخر عمر بر مرکب سوار نشد و روی فرش ننشست و درمیان درباریان نیز ظاهر نشد.منصور،سپس به طلیطله و طلمنکه حمله کرد؛و در 593 ه/1196 م وارد اشبیلیه شد و طلیطله را در محاصره گرفت.عملیات وی باعث شد تا ملوک مسیحی در خواست صلح کردند.(1)وی در اشبیلیه،خبر قیام جزیری در مراکش و شایعات مربوط به او را شنید؛ (2)منصور،بعد از فتوحاتی در اطراف طلیطله،جهت سرکوب کامل نیروهای قشتاله،مدتی در آندلس مستقر شد و اقدامات عمرانی ماندگاری را در آن جا انجام داد.

یعقوب بن یوسف(المنصور بالله)سرانجام در بیست و دوم ربیع الاول سال 595 ه/1199 م درگذشت و در مراکش به خاک سپرده شد.

محمدبن یعقوب(الناصرلدین لله)

پس از درگذشت منصور،مردم در روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سال 595 ه در مراکش با پسر وی(محمّدبن یعقوب بن یوسف)به عنوان خلیفه«موحّدین»بیعت کردند.در پی مرگ یعقوب،اوضاع«موحّدین»دچار آشفتگی شد و دولت آنها رو به سقوط نهاد؛نخستین اقدام ناصر موحدی مشورت در مورد امر افریقیّه با جماعت شیوخ«موحّدین»بود.آنها شیخ ابومحمد عبدالواحدبن ابی حفص را مأمور افریقیّه کردند.ناصر،با سپاهی از موحّدین به سمت تونس حرکت کرد و ابن غانیه با شنیدن خبر لشکرکشی ناصر،به مهدیّه گریخت.ناصر در تعقیب ابن غانیه از قیروان،قفصه و قابس عبور کرد و در مهدیّه او را محاصره کرد.شیخ عبدالواحد با چهل هزار نیرو از«موحّدین»به سال 602 ه/1105 م در نواحی قابس به جنگ یحیی بن اسحاق رفت و او را محاصره کرد و برادر او(جباره بن اسحق)را کشت.(3)یحیی بن اسحق نیز به صحرا فرار کرد و سال 603 ه/1236 م در همان جا مرد.

ناصر،هم چنان علی بن غانیه(معروف به الحاج)را در مهدیّه در محاصره داشت.موحّدین او را«الحاج الکافر»می نامید. (4)ناصر او را امان داد و«الحاج الکافی»نامید.که

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2،ص157.

2- (2) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج3،ص181.
3- (3) .سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص183.
4- (4) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص232.

بعدها جزو نیرهای ناصر در جنگ«العِقاب»در آندلس کشته شد.ناصر مهدیّه را در سال بیست و هفتم جمادی الاول 602 ه/1206 م فتح و به تونس رفت؛او یک سال در تونس به سر برد و به سال 603 ه/1207 م،شیخ عبدالواحد(پسر شیخ ابی حفص هنتاتی و جد حفصیین)را در افریقیّه حاکم ساخت (1)و در ربیع الاول سال(604 ه/1207 م)وارد مراکش شد. (2)فتح«جزیره میورقه»در سال 599 ه/1202 م به معنای پایان حضور«بنی غانیه»در این جزیره بود.ناصر،پس از پیروزی عموی خود، (السید البازید)را و الی میورقه نمود. (3)

از جمله مهم ترین شورش های دوره«موحّدین»،شورش عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن فرس از علمای آندلس معروف به«مهر»بود.او که در یکی از مجالس علمی یعقوب(منصور)سخنان تندی نسبت به او ایراد کرده بود،با خروج از آن مجلس مخفی شد و بعد از مرگ منصور،در بلاد جزوله ادعای امامت نمود و خود را«مهدی معلوم»در روایات نامید.ناصر سپاهی در تعقیب وی فرستاد و آنها او را به قتل رساندند.

از جمله شورش های دوره ناصر،شورش چند تن از بازماندگان«فاطمیان»به سال 603،600 و 612 ه در سوس و دیگر نقاط بود. (4)نیروهای«موحّدین»شخص مدعی مهدویّت در بلاد جزوله را دستگیر کردند و جسد او را در دروازه شهر فاس آویختند و سوزاندند (5)و آن دروازه فاس را«باب المحروق»نامیدند. (6)پسر محروق،در سال 610 ه در کوهستان«غماره»بر علیه«موحّدین»شورید و خود را«مهدی»نامید.ناصر سپاهی نیز برای او فرستاد وی نیز،سرانجام کشته شد. (7)

درحالی که ناصر در مغرب درگیر سرکوب شورش ها بود،خبر رسید که الفونس هشتم(که پیش تر در نبرد ارک شکست خورده بود)بنای تجاوز به مرزهای مسلمین در

1- (1) .همان،ص233.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص185.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص226،225.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص225،224.
5- (5) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص243.

6- (6) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص230.
7- (7) .سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص189.

آندلس را دارد.ناصر با سپاهی به تعداد ششصد هزار نفر،برای مقابله با او،مراکش را ترک کرد و وارد آندلس شد. (1)وی در اوایل سال 608 ه/1211 م اشبیلیه را به قصد جنگ با قشتاله ترک کرد.او دژ«شلبطره» (2)و دژ«ریاح»را در محاصره گرفت؛ (3)اما بعد از چند ماه از محاصره این دژها،مسلمانان در اثر اختلاف داخلی ضعیف شدند. (4)در اواخر ذی الحجه سال 608 ه/1212 م نیروهای ناصر در نزدیکی«حصن العقبان» (5) (عقاب) (6)مورد تهاجم قرار گرفته و مسلمانان در پانزدهم صفر 609 ه/1212 م شکست سختی را متحمل شدند.این شکست،پایان حضور«موحّدین»در آندلس بود.در منابع غربی از این نبرد با عنوان جنگ Las navas of Tolosa یاد کرده اند. (7)به گفته منابع؛آندلس با این شکست از دست رفت. (8)

ناصر،بعد از شکست«عقاب»به مراکش بازگشت (9)و برای پسرش یوسف(ملقّب به منتصر)از مشایخ«موحّدین»بیعت گرفت و خود را از مردم پنهان کرد و در چهارشنبه،یازدهم شعبان 610 ه درگذشت؛بدین ترتیب یوسف بن ناصر در شانزده سالگی به قدرت رسید و جمعی از شیوخ موحّدین،امور دولت او را بر عهده گرفتند. (10)به سال 612 ه ابراهیم بن فخار اسلامی(وزیرِ شاه قشتاله)برای انعقاد پیمان صلح،وارد مراکش شد. (11)با این وجود،دوران حکومت منتصر را آغاز سقوط موحّدین دانسته اند.ظهور«بنی مرین»در اطراف فاس به سال 613ه (12)و بی نتیجه ماندن اقدامات منتصر در مهار آنها؛ادامه

1- (1) .همان،ص191.
2- (2) - .Salva Tirra.
3- (3) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص228.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص238.
5- (5) - .Castro Ferral.
6- (6) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص230.
7- (7) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص194.
8- (8) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص161.
9- (9) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص230.
10- (10) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص161.
11- (11) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص244.

12- (12) .این عذاری سال 620 ه را آغاز ظهور بنی مرین نوشته است.ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص247.

شکست های آندلس از جمله شکست سال 614 ه در«قصر ابی دانس»که کمتر از ماجرای«عقاب»نبود و نیز تداوم تهاجم«بنی غانیه»اوضاع متزلزلی را پیش روی خلیفه جوان موحدی قرار داد که در مراکش در حال غفلت،ایام را سپری می کرد.او به جمع آوری گاو علاقه داشت و بر اثر ضربه شاخ گاو در سال 620 ه درگذشت و پس از وی حکومت به عبدالواحدبن یوسف بن عبدالمؤمن رسید.

عبدالواحد که از نوادگان منصور بود،در سن پیری قدرت را به دست گرفت. (1)وزیر«موحّدین»(ابن جامعه)و خواص آنان با وی بیعت کردند (2)و از سراسر مملکتِ«موحّدین»،نامه های بیعت به او رسید و در منابر به نام او خطبه خوانده شد.ابن ابی زرع،از خلافت عبدالواحد،به عنوان«خلافت منسوخه»نام برده است.چرا که از آغاز خلافت او،جنگ قدرت بین پایتخت آندلسی موحّدین و پایتخت مغربی آنها در گرفت و عادل،پسرِ برادرِ عبدالواحد موفق شد از قدرت شیوخ مراکش به نفع خود استفاده کند.

ابامحمد،عبدالله بن منصور ملقب به«العادل»والی مرسیه،از بیعت با عبدالواحد خودداری کرد. (3)وزیر او ابازیدابن برجان(معروف به الاصفر)که امورِ العادل را اداره می کرد به وی گفت: (4)«تو از عبدالواحد به خلافت شایسته تری(پسر منصور،برادر ناصر و عموی منتصر هستی)»و بدین سان او را برای کسب قدرت تحریک می کرد.عادل،سرانجام در مرسیه اعلام خلافت کرد و شیوخ و فقهای این شهر با او بیعت کردند.والیان شهرهای آندلس نیز،برخی به طور سری و برخی نیز،آشکارا با وی بیعت کردند.در این بین،کشمکش گسترده ای بر سر کسب قدرت بین عادل و ملوک شهرهای آندلس صورت گرفت که منجر به قتل عبدالواحد گردید.عادل،شیوخ موحّدین را در مراکش به بیعت با خود فرا خواند و به آنها وعده های بزرگ مالی و ولایات شهرها را داد و بدین ترتیب آنها را به خود متمایل ساخت.شیوخ موحّدین،به دنبال این وعده ها،عبدالواحد را تهدید به قتل کرده و او را مجبور به استعفا نمودند.وی نیز ناگزیر درخواست آنها را اجابت کرد

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص243.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص203.

3- (3) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص238.
4- (4) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص244.

و در شعبان سال 621 ه کاخ سلطنتی را ترک کرد؛یک روز پس از این ماجرا،عادل وارد کاخ شد و در حضور شیوخ موحّدین،فقها،با وی بیعت نمودند.سیزده شب پس از آن که عبدالواحد خود را خلع کرد،به قتل رسید؛ او را نخستین خلیفه مقتول بنی عبدالمؤمن دانسته اند.سلاوی،کار شیوخ موحّدین با عبدالواحد را به کاری که ترک ها با خلفای عباسی کردند تشبیه کرده است،به گفته او:«این کار شیوخ،زمینه سقوط موحّدین را فراهم کرد».بیعت اول با عادل در پانزدهم صفر 621 ه/مارس 1224 م در مرسیه صورت گرفت و وی پس از آن به«العادل فی احکام الله»ملقب شد؛بیعت دوم با وی نیز،در حضور انبو هی از موحّدین در مراکش،در اواخر شعبان 621 ه صورت گرفت.

انحطاط قدرت موحّدین

در روزهای پایانی حکومت«موحّدین»،هم زمان،آندلس و مغرب را شورش فرا گرفت و اقدامات امیر موحدی برای مهار آن بی نتیجه ماند؛خلافت مراکش یک پارچگی سیاسی خود را از دست داد و مسئله جانشینی از کنترل شیوخ موحّدین مستقر در مراکش خارج شد.دشمن با استفاده از این موقعیت،جهت تضعیف و نابودی جناح مغربی خلافتِ موحّدین،در کنار جناح آندلسی آن قرار گرفت و کوشید تا شکاف موجود را تا سر حد ممکن افزایش دهد.از این زمان به بعد،دولت قشتاله،همه توان خود را جهت نابودی مراکش انجام داد و از هر صدای مخالفت با مغرب،در آندلس حمایت کرد.

عادل که خود با استفاده از شورش در مرسیه قدرت خلافت را از آن خود کرده بود با شورش شهر بیّاسه در آندلس مواجه شد،ابومحمد عبدالله(بیّاسی)نیز قصد داشت به روش عادل،مقام خلافت را تصاحب کند.ورود قدرت های مسیحی آندلس به این نزاع،آتش فتنه قدرت،بین خانواده موحّدین را شعله ور ساخت.سید ابوزیدبن ابی عبدالله(برادر بیّاسی)نیز از بیعت با عادل خودداری کرد.شورش ابومحمد عبدالله بن محمدبن یوسف بن عبدالمؤمن بن علی بر علیه عادل و برادر او ابی العلاء(صاحب بلنسیه،شاطبه و دانیه)سه سال طول کشید و علت اصلی بسیاری از ویرانی ها و اضطراب در بخش آندلسی حکومت«موحّدین»شد.(1)بیّاسی در جریان این کشمکش ها مجبور شد تا بسیاری

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص205.

از قلاع آندلس را به مسیحیان واگذار کند.ابومحمد بیّاسی،شهر بیّاسه،اطراف قرطبه،جیّان و نیز،دژهای ثغر اوسط را تصرف کرد. (1)خبر بیعت مراکش با عادل،آتش فتنه بیّاسی را بیشتر برافروخت و عادل برای خاموش کردن فتنه بیّاسی،وارد آندلس شد و برادرش(ابی العلاء)را با سپاهی بزرگ،برای سرکوب بیّاسی فرستاد.آنها بیّاسه را محاصره کردند و بیّاسی مجبور شد با عادل بیعت کند؛ (2)امّا به مجرّد این که ابی العلاء او را آزاد کرد،او بیعت خود را با عادل شکست و با الفونس(شاه قشتاله)هم پیمان شد و در مقابل کمک الفونس،قول داد که بیّاسه و قیجاطه را به او واگذار کند.بیّاسی با این کار،نخستین شخص از موحّدین بود که بدعت واگذاری قلاع و بلاد به مسیحیان را بنیاد نهاد.

الفونس،سپاهی بیست هزار نفری به کمک بیّاسی فرستاد.ابی العلاء با این سپاه،نزدیک اشبیلیه مصاف داد و شکست خورد و لشکر او توسط فرنگی ها غارت شد.عادل که از سرایت فتنه بیّاسی از آندلس به مغرب هراس داشت،جهت مهارِ شورش اعراب در مغرب،برادر خود ابی العلاء را در برابر تهاجم مسیحیان و بیّاسی تنها گذاشت. (3)

بدین ترتیب،عادل،در برابر اعراب با شکست مواجه شد و اوضاع موحّدین در مغرب نیز،هم چنان رو به وخامت می رفت:قبایل عرب،عادل را خلع کردند؛برادر او(ابی العلاء)وقتی خبر خلع عادل را شنید،خود،در آندلس اعلام خلافت کرد؛ (4)اکثر اهالی آندلس به سال 624 ه/1227 م دعوت او را اجابت کرده و با او بیعت کردند و او را«مأمون»لقب دادند. (5)بعد از بیعت آندلس،مأمون نامه ای به مراکش نوشت و«موحّدین»را از بیعت اهالی آندلس مطلع ساخت و آنها را به بیعت خود فراخواند. (6)عبدالواحد مراکشی،مأمون را عامل فتنه های مغرب و آندلس،جهت دستیابی به خلافت معرفی کرده است. (7)

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص246.
2- (2) .سلاوی،الاستقضاء،ج3،ص205.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص246.
4- (4) .ابن سیماک،الحلل الموشیه،ص163.
5- (5) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص239.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج 3،ص 406.

7- (7) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص239.

در برخی از روایات تاریخی درباره خلع عادل و به قدرت رسیدن ابی العلاء(برادرش)آمده است که در مراکش،«موحّدین»بر بیعت ابی العلاء اتّفاق کرده و عادل را مجبور کردند تا خود را خلع کند؛ (1)او امتناع کرد و گفت:«به خدا قسم هرگز بیعت نمی کنم و امیرالمؤمنین می میرم».موحّدین نیز او را با عمامه اش خفه کردند (2)و مراتب بیعت خود را برای مأمون نوشتند؛اما بعد از این که برید،نامه بیعت آنها با مأمون را به آندلس برد،از بیعت خود با مأمون پشیمان شده و آن را شکستند. (3)و به سال 624 ه با یحیی بن ناصربن منصور بیعت کردند.اوضاع مغرب و آندلس مضطرب شد و آشوب و فتنه و فساد همه جا را فرا گرفت. (4)

مأمون بن منصور و یحیی بن ناصر،در مغرب و آندلس،بر سر میراث خلافت،در مقابل هم قرار گرفتند.«موحّدین»در مراکش با یحیی بن ناصر که شانزده ساله بود،بیعت کردند تا مطیع آنان باشد.اعراب«هَسکُوره»و«خِلط»از بیعت با او خودداری کردند.مأمون نتوانست به سرعت خود را به مراکش(پایتخت موحّدین)برساند و یحیی بن ناصر با اعراب خِلط و هَسکُوره که در بیعت با مأمون باقی مانده بودند،درگیر شد؛سپاه یحیی در این درگیری ها شکست خورد و جمع کثیری از آنان کشته شدند؛یحیی ناگزیر،به مراکش بازگشت و از همکاری ابی زیدبن برجان با عرب های هسکوره و خلط مطلع شد. (5)به دستور او،ابی زید به قتل رسید،و در پی آن اوضاع آشفته شد،قیمت ها بالا رفت،ویرانی و فساد،همه مغرب را فراگرفت؛«بنی مرین»در مرزها فعال شدند و«موحّدین»در همه شهرهای خود با شورش مواجه شدند. (6)

گزارش ابن ابی زرع،حاکی از فروپاشی دربار موحّدین در این زمان است؛ زیرا شیوخ آنان و نیز،خانواده سلطنتی،دیگر قادر به حفظ قدرت نبودند؛او می نویسد:«شیوخ

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص206.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص247.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص206.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص247.
5- (5) .همان،ص248.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص207.

موحّدین،فرزندان عبدالمؤمن را به بازی گرفتند،بیعت می کردند و می شکستند،خلع می کردند و می کشتند!». (1)با این وصف،شورش،سراسر مغرب و آندلس را فرا گرفت و آندلس در آستانه دوره جدیدی از نظام ملوک الطوایفی قرار گرفت.

به دنبال ضعف دولت موحّدین در مغرب،مدّعیان حکومت (2)و بزرگان خانواده موحّدین،هر کدام در نقطه ای از مغرب و آندلس ادعای استقلال کرده و برای پیش برد کار خود،با واگذاری بخشی از متصرّفات خود،به ویژه دژهای نظامی،از شاه قشتاله کمک می گرفتند؛این وضعیت،ناامیدی و خشم مردم مغرب و آندلس از موحّدین را به دنبال داشت.«بنی هود»در سرقسطه و«بنی الاحمر»در جنوب آندلس،به نزاع برخاستند. (3)به گفته ابن ابی زرع:«تا سال 629 ه سراسر آندلس از دایره حکومت موحّدین خارج شد». (4)بروز قیام ها و شورش ها،در آشفتگی اوضاع این دولت نقش مؤثری ایفا می نمودند؛به عنوان مثال:

1.محمدبن یوسف بن هود،از اعقاب«بنی هود»به سال 626 ه/1227 م در سرقسطه اعلام استقلال کرد و سپاه موحّدین را به سال 625 ه/1227 م در هم شکست و به نام خلیفه عباسی بغداد خطبه خواند. (5)

2.به سال 626 ه در بلنسیه که یکی از سادات موحّدین به نام ابوزید حکومت می کرد،با شورش یکی از بازماندگان زیان بن ابی الحملات بن مدافع بن ابی الحجاج بن سعدبن مردنیش،از خانواده«مردنیش»که خاندانی با سابقه در بلنسیه بودند،روبه رو شد.امیر موحدی در برابر این شورش،تاب نیاورد و به الفونس(شاه قشتاله)پیوسته و مرتد شده و به دست«پاپ»و«شاه آراگون»مسیحی گردید. (6)

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص245.
2- (2) .به سال 625 ه در جبال غماره،محمدبن ابی الطوابین الکتافی المتقی شورید و ادعای نبوت کرد؛ر.ک:سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص211.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص215.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص253.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص213.
6- (6) .همان،ص214.

3.در سال 629 ه،محمدبن یوسف بن نصر(معروف به ابن احمر)در دژ«ارجونه» (1)در اطراف قرطبه شورش کرد و به نام ابی زکریای حفصی(صاحب افریقیّه)خطبه خواند و اهل قرطبه به اطاعت او درآمدند.

برخورد مأمون با موحّدین

مأمون،هنگامی حکومت را به دست گرفت که خرابی،فتنه،قحطی،گرانی و ناامنی همه جا را فرا گرفته و دشمن بر بسیاری از بلاد آندلس غلبه پیدا کرده بود. (2)عمده ترین مشکل«موحّدین»در این زمان،بحران قدرت در انتخاب خلیفه و رفتار نادرست شیوخ موحّدین با عادل و مأمون بود.

موحّدین در مراکش،عادل را رها کردند و با برادر او(مأمون)بیعت کردند؛ اما بلافاصله،بیعت خود را شکسته با پسر برادر او(یحیی بن ناصر)بیعت نمودند.خبر بیعت موحّدین،در حالی به مأمون رسید که در اشبیلیه بود؛او بلافاصله دستور داد تا در منابرِ آندلس،مراتب بیعت موحّدین را اعلام کنند و آن گاه خود،به سرعت عازم مراکش شد.در«جزیره خضرا»به او خبر رسید که موحّدین بیعت خود را شکسته و با یحیی بیعت کرده اند.وی بلافاصله با شنیدن این خبر،با شاهِ قشتاله(فردیناند سوم)و شاه لیون ملقب به«قدیس»(سان فرناندو)مکاتبه کرد و سپاهی از فرنگی ها درخواست نمود تا با یحیی بجنگد.شاه قشتاله گفت:در صورت پذیرش شرایط،سپاهی اعزام خواهد کرد:از جمله،او باید،ده دژ در اختیار شاه قشتاله قرار می داد (3)و در مراکش،ساخت کلیسا و انجام مراسم مذهبی،قضایی و...را برای مسیحیان به طور علنی آزاد اعلام می کرد. (4)مأمون،شرایط شاه قشتاله را پذیرفت و او دوازده هزار نیرو در اختیار خلیفه موحدی قرار داد.مأمون با این سپاه به سال 626 ه وارد خاک مغرب شد.این نخستین ورود یک سپاه فرنگی به سرزمین های اسلامی بود. (5)

1- (1) -Arjona.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص250.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص218.
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص250.
5- (5) .همان،ص251.

یحیی بن ناصر(صاحب مراکش)از ترس جنگ با عموی خود(مأمون)به سال 626 ه/1229 م از تونس به تینمّل گریخت.شیوخ موحّدین،با مأمون تجدید بیعت کردند و خبر فرار یحیی را برای او نوشتند.با تأخیر مأمون،یحیی دوباره به مراکش بازگشت و آماده دفاع از شهر شد. (1)سپاه مأمون در بیست و پنجم ربیع الاول سال 627 ه/1230 م وارد مراکش شد.یحیی که خود را آماده دفاع از مراکش کرده بود،شکست خورد و به کوهستان فرار کرد. (2)

مأمون وارد مراکش شد و بر منبر«جامع منصور»در خطبه ای،مهدی بنیان گذار دولت موحدی را لعن کرد و عصمت او را منکر شد و اعلام کرد کسی حق ندارد مهدی را معصوم بخواند.او هم چنین مهدویّت ابن تومرت را انکار کرد و عیسی علیه السّلام را مصداق«مهدی موعود»دانست. (3)وی آن گاه پس از پایین آمدن از منبر دستور داد تا نام مهدی را از سکه ها،نامه ها و علایم لشکر حذف نموده و درهمی به صورت دایره ضرب کنند و به زبان بربری اذان بگویند.او هر آن چه را که مهدی سنت کرده بود،بدعت خواند.و دستوراتی را در این خصوص طی نامه ای رسمی به موحّدین و پیروان آنها به سراسر مغرب و آندلس نوشت.متن کامل این نامه در کتاب الحلل الموشیه فی اخبار المراکشیه آمده است. (4)این نامه،از متون ادبی مغرب و آندلس محسوب شده و حاکی از تبحّر مأمون در ادبیات عرب است. (5)

مهم ترین اقدام مأمون در ورود به مراکش،حذف شیوخ موحّدین از صحنه سیاست بود؛او با این کار،عالی ترین رکن قانون گذاری سنتی موحّدین را نابود کرد و در حقیقت،شیشه عمرِ دولت موحّدین را شکست.مأمون سه روز خود را از مردم مخفی نگه داشت؛آن گاه در روز چهارم،شیوخ موحّدین را جمع کرد و در حضور قاضی خود(المکیدی)

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص218.
2- (2) .همان.
3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص251.
4- (4) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص165،166.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص249.ابن ابی زرع،مأمون را فقیه،حافظ حدیث و عارف به قرائت های قرانی و

مسلط به صوت و تلاوت خوش قرآن دانسته است.

که از اشبیلیه آورده بود،گفت:«ای جماعت موحّدین!شما کینه و عناد خود را به ما ثابت کردید و پیمان شکستید و برادران و عموهای ما و...را کشتید»،وی سپس نامه بیعت موحّدین را نشان داده و آن را جلوی آنها پرت کرد. (1)موحّدین شگفت زده شدند و در مقابل او کرنش کردند.مأمون،آن گاه رأی قاضی را در مورد پیمان شکنان درخواست کرد.و سپس دستور داد تا همه شیوخ موحّدین را جمع کردند؛ (2)هم چنین به روایتی،به آنان امان داد و باعث شد آنها برای عرض سلام و بیعت شتاب کرده و مجتمع شوند؛وی همه آنها را کشت و به صغیر و کبیر رحم نکرد (3)و سرهای آنها را در دروازه های شهر آویخت. (4)تعداد کشتگان این قتل عام را تا چهار هزار تن نوشته اند. (5)

کار مأمون،کمر دولت موحّدین را شکست و آنها را مستأصل کرد.وی به نیروهای مسیحی دولت قشتاله اجازه ساخت کلیسایی در وسط مراکش را داد؛هم چنین به مسیحیان اجازه داد تا آزادانه به فعالیت بپرازند.مأمون پنج ماه در مراکش بود و سپس به کوهستان«هسکوره»برای جنگ با یحیی رفت و در رمضان سال 627 ه/1230 م او را در محل الکاعه شکست داد.

سال 626 ه عمران بن منصور در سبته علیه برادر خود(مأمون)شورید و خود را خلیفه خواند و بر خود«المؤید»لقب داد. (6)مأمون،سبته را محاصره کرد.یحیی در این هنگام،از فرصت استفاده کرده و مراکش را تصرف نمود.او کلیسای مسیحیان را ویران و بسیاری از یهودیان مراکش را کشت و وارد قصر مأمون شد و با غنایم زیادی به کوهستان بازگشت؛مأمون محاصره سبته را رها کرده،به مراکش بازگشت.عمران نیز از فرصت بهره جسته و به آندلس رفت و با ابن هود متّحد شد و سَبته را در مقابل المریه به ابن هود

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص 252.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص219.
3- (3) .ابن ابی زرع،داستان شنیدنی از قتل یک کودک سیزده ساله موحّدین در حالی که به مأمون گفت:من را به سه دلیل نکش...،نقل کرده است؛ر.ک:الانیس المطرب بروض القرطاس،ص252.
4- (4) .الحلل الموشیه این تعداد را چهارده هزار سر نوشته است؛ر.ک:ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص165.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج3،ص265.
6- (6) .ابن ابى زرع فاسى،الانيس المطرب بروض القرطاس،ص253.

واگذار کرد. (1)و خود به المریه رفت و در آن جا درگذشت. (2)مأمون نیز با شنیدن این خبر،درحالی که عازم محاصره سبته بود،در بیست و نهم ذی الحجه سال 629 ه/1232 م بدرود حیات گفت. (3)

دولت ابی محمد،عبدالواحد رشید ابن مأمون

عبدالواحد(پسر مأمون)با لقب«الرشید»قدرت موحّدین را در روز دوم وفات پدرش،در اول محرم سال 630 ه در مراکش به دست گرفت؛ عبدالواحد(رشید)مانند پدرش با تدبیر و زور به قدرت رسید.رشید از آغاز کوشید تا نام«مهدی»را مجدداً به خطبه افزوده و نقش او را در سکه های طلا و نقره ضرب کند؛او بدین ترتیب،همه رسوم موحّدین که پدرش(مأمون)آنها را از بین برده بود دوباره اعاده کرد. (4)مادر رشید، (حباب)فرنگی الاصل بود.افرادی چون کانون بن جرمون سفیانی و شعیب بن اوقاریط هسکوری و فرنیسل(سردار سپاه مسیحیان) (5)در مراکش برای عبدالواحد از موحّدین و مردم،با دادن وعده های مالی و زور شمشیر بیعت گرفتند. (6)عبدالواحد در مراکش مستقر شد.«اعرابِ خلط»و نیز،شعیب ابن اوقاریط به سال 631 ه بنای مخالفت با وی را گذاشتند و با یحیی بن ناصر بیعت کردند؛اما رشید آنها را سرکوب کرد؛در سال 632 ه وی،یحیی را در«جبال هسکوره»تعقیب کرده و سپس،از آن جا به سوی سجلماسه رفت و آن شهر را تصرّف نمود.با این وصف در سال 632 ه یحیی بن ناصر،با اعرابِ خلط و هسکوره،مراکش را در محاصره گرفت و آن را تصرّف کرد و یکی از بزرگان موحّدین(سلطان سید ابوابراهیم بن ابی حفص)ملقب به«ابی حافه»را کشت.با این حوادث،اوضاع پایتخت موحّدین متشنج شد و نظم امور از هم گسیخت.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص221.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص253.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص222.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص304،305.
5- (5) .ابن ابی زرع،آن را مرقسیل ضبط کرده است؛ر.ک:الانیس المطرب بروض القرطاس،ص254.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج 3،ص 223.

در سال 633 ه خلیفه(رشید)سجلماسه را به قصد مراکش ترک کرد و اعرابِ خلط با شنیدن خبر عزیمت وی به مراکش،بیعت خود را با یحیی شکستند و یحیی ناگزیر به اعرابِ«معقل»پناه برد؛اما با خیانت آنها مواجه شده و به دست آنان به قتل رسیده و سر او را برای رشید به مراکش بردند.رشید،با ورود به مراکش،رؤسای«خلط»را احضار کرد و آنها را کشت (1)و لشکر آنها را پراکنده ساخت. (2)مسعود حمیدان خلطی به دستور وی به مراکش فرا خوانده شد تا با دولت موحدی صلح کند؛اما جریان صلح،به قتل رهبر اعراب خلط در مراکش منجر شد. (3)در سال 635 ه اهالی اشبیلیه،بیعت خود را با«ابن هود»نقض کردند و با رشید بیعت نمودند. (4)رشید سرانجام در جمادی الآخر سال 640 ه/1242 م در برکه ای از باغ های خود در مراکش غرق شد. (5)

انحطاط قدرت«موحّدین»،افزایش تحرّکات مسیحیان در«مدیترانه»و آندلس را به دنبال داشت؛به سال 631 ه/1234 م مسیحیانِ جمهوری جنوا به شهر بندری سبته حمله کرده و شهر را در مدت کوتاهی تصرّف کردند و با اهالی شهر،در قبال پرداخت مبلغ چهارصد هزار دینار صلح کردند. (6) (شاه قشتاله)با استفاده از فرصت جنگ بین«موحّدین»،قرطبه را در بیست و سوم شوال سال 633 ه/1236 م اشغال کرد. (7)او با استفاده از سهل انگاری مسلمین در دفاع از قرطبه،آن را در محاصره گرفت و بعد از محاصره شدید،قرطبه سقوط کرد.در منابع عربی هیچ اشاره ای به جزئیات سقوط شهر نشده است.فرناند سوم با ورود به قرطبه،فاصله دستور داد تا در«جامع اعظم»شهر،صلیب برافراشته و ناقوس ها را در شهر به صدا در آورند.بدین سان طی مدت کوتاهی،قرطبه

1- (1) .اعراب خلط،تحت تأثیر سم پاشی ابن اوقاریط قرار گرفتند؛ ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص294،295،296-342.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص255.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص300،301،302.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص229.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص255.
6- (6) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص227؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص346؛ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص185.

7- (7) .سلاوى،الاستقصاء،ج3،ص231.

پایتخت سنّتی مسلمین،مهد علم و ادب اسلامی و خاستگاه بسیاری از شخصیت ها،فقها و علمای مسلمان سقوط کرد.

پس از فتح قرطبه،دولت قشتاله به سراغ اشبیلیه رفت؛با انتشار خبر سقوط لشکر«موحّدین»در تلمسان به سال 646 ه و قتل سعید(خلیفه موحدی)،تحرّکات مسیحیان در آندلس به بیشترین حد خود رسید.دولت قشتاله به سال 645 ه اشبیلیه را بعد از یک سال و پنج ماه محاصره طولانی فتح کرد و پایتخت مملکت اسلامی در آندلس از اشبیلیه به غرناطه منتقل شد.

ابی الحسن سعید علی و ظهور بنی مرین

بعد از رشید(به سال 642 ه/1248 م)قدرت به علی بن مأمون(المعتضدبالله)رسید. (1)او در ادامه سیاست مأمون،گرو هی از شیوخ«موحّدین»را سرکوب و اموال آنها را مصادره نمود.از مهم ترین حوادث دوران او،شدّت گرفتن تحرّکات«بنی مرین»بود که در زمان مأمون به قصد براندازی دولت«موحّدین»ظهور کردند؛آنان با اعراب،برعلیه موحّدین متّحد شدند. (2)سعید،در سال 642 ه/1245 م مراکش را برای سامان دادن به اوضاع مغرب و به قصد سجلماسه ترک کرد. (3)

او در نزدیکی فاس،با«بنی مرین»پیمان صلح موقت بست؛اما آنان بلافاصله در سال 643 ه پیمان صلح خود را نقض کردند (4)و امیر ابوبکربن عبدالحق مرینی،مکناسه را تصرّف کرد و با امیر حفصی(ابوزکریا)،بنیان گذارِ«دولت حفصی»که در تونس اعلام حکومتی مستقل از موحّدین کرده بود،بیعت نموده و خلع موحّدین را اعلام نمود.اهالی اشبیلیه و سبته نیز پیمان خود با موحّدین را شکستند و با امیر ابوزکریای حفصی بیعت کردند.حفصیان با استفاده از وضعیت متزلزل مراکش،خود را وارث حقیقی خلافت موحّدین معرفی نمودند؛امیر حفصی،به سمت مغرب پیش روی کرد و تلمسان را گرفت.

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص256.
2- (2) .همان،ص255.

3- (3) .عبدالله زکریا الهزرجی در سجلماسه شوریده بود؛ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص362.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص235.

جد ملوک بنی زیان(یغمراسن بن زیان)نیز با او بیعت کرد.در این هنگام ابوزکریا،خود را برای فتح مراکش و تکیه زدن بر کرسی خلافت مراکش آماده می کرد.

در ایام خلیفه موحدی(سعید)؛ولایات دولت«موحّدین»یکی پس از دیگری فرو ریخت:ابن هود،آندلس را به نام خود کرد؛ابن ابی حفص در افریقیّه اعلام استقلال نمود؛ابن احمر در غرناطه،سلسله ای جدید تأسیس کرد؛«بنی مرین»شهرهای مغرب اقصی را تصرف نموده و پایتخت موحّدین را گرفتند و«بنی زیان»در مغرب اوسط به قدرت رسیدند.خلیفه موحدی در 645 ه مراکش را ترک کرد؛هدف او به ترتیب:سرکوب«بنی مرین»و سپس سرکوب یغمراسن در تلمسان و در نهایت ابن ابی حفص در افریقیّه بود.او ابتدا به سمت مکناسه رفت و در«حصن تازا»با جماعت«بنی مرین»روبه رو شد؛آنها قدرت مقابله با خلیفه موحدی را نداشتند،امیر ابوبکربن عبدالحق مرینی،نزد سعید آمد و از او خواست تا به مراکش برگردد و کارِ یغمراسن بن زیان را به او بسپارد. (1)سعید،با وزرای خود مشورت کرد و آنها به او گفتند:«چنین نکن،چون زناتی برادر زناتی است و او را خوار و تسلیم نمی کند»؛لذا سعید به ابوبکر نامه نوشت و از او خواست تا جماعتی از قوم خود را به عنوان نیروی کمکی،به سپاه موحّدین ملحق کند.ابوبکر پانصد تن از قبایل«بنی مرین»را با سپاه موحّدین همراه کرد.

سپاه موحدی از تازا،راهی تلمسان شد.یغمراسن،با شنیدن خبر لشکرکشی سعید در«قلعه تامزردکت»پناه گرفت؛فقیه حزرون و وزیر یغمراسن با هیئتی جهت مذاکره،نزد سعید رفتند و از او درخواست عفو و امان کردند و عنوان کردند که آماده اند حاجات او را برآورده سازند؛ (2)اما خلیفه موحدی درخواست آنها را نپذیرفت و گفت:«باید خود یغمراسن بن زیان برای اعلام اطاعت نزد او بیاید».این امر بر یغمراسن،گران آمد؛سپاه سعید،در اواخر صفر سال 646 ه/1248 م«قلعه تامزردکت» (3)را در محاصره گرفت این محاصره سه روز طول کشید؛روز چهارمِ محاصره،سعید،به صورت ناشناس،اطراف قلعه را دور زد تا راهی برای نفوذ به آن پیدا کند.یکی از سربازان«بنی عبدلواد»(یوسف شیطان)از فراز

1- (1) .همان،ج3،ص236،237.

2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص257.
3- (3) .ابن ابی زرع به صورت«تامجزرت»ضبط کرده است.ر.ک:الانیس المطرب بروض القرطاس،ص257.

دیوارهای قلعه،خلیفه(سعید)را شناخت و با نیزه ای او را از پا در آورد. (1)

خبر قتل سعید،باعث آشوب در لشکر موحّدین شد.جسد سعید را در«مقبره ابی مدین»در تلمسان به خاک سپردند.سپاه موحّدین پراکنده شده و بنی عبدالواد صاحب غنایم زیادی شدند:مصحف عثمان و گردن بندی گران بها متشکل از دویست قطعه یاقوت و دُرّ،از جمله این غنایم بود.خبر شکست لشکر موحّدین در تلمسان به گوش«بنی مرین»رسید.آنان از فرصت استفاده کرده،در مکناسه و اطراف تازا دست به شورش زده و عبدالله بن سعید را کشتند و رباط را تصرّف کردند (2)و این از نخستین فتوحات«بنی مرین»بود؛آنان پس از این پیروزی،شهر فاس را نیز تصرّف کردند. (3)باقیمانده موحّدین خود را به مراکش رسانده و با ابوحفص،عمر المرتضی پسر ابی ابراهیم بن یوسف بن عبدالمؤمن بیعت کردند. (4)مرتضی،پیش از این و الی«رباط الفتح»در سلا بود. (5)

دولت مرتضی و ابی دبوس

شیوخ موحّدین در«جامع منصور»جمع شدند و مسؤلیت خلافت موحدی را به ابوحفص عمر،سپردند. (6)او به سرعت به سمت مراکش حرکت کرد؛ در راه،شیوخ عرب نیز با او بیعت کردند و او را به«مرتضی»ملقب ساختند. (7)مهم ترین مسئله دولت موحدی،«خروج بنی مرین»و قدرت طلبی آنها بود.آنها بر مکناسه،رباطِ تازا و...مسلط شدند و در 647 ه/1249 م فاس را نیز گرفتند. (8)مرتضی با ارسال سپاهی بلاد«رباط فتح»را در 650 ه پس گرفت.او سه سال بعد در 653 ه با سپاهی از هشتاد هزار«موحّدین»،عرب،ترک،

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص238.
2- (2) .همان،ج3،ص239.
3- (3) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص291،292،293
4- (4) .ابن ابی زرع فاسی،الاستقصاء،ج3،ص243.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص258.
6- (6) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص240.
7- (7) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص288.
8- (8) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص244.

اهالی آندلس و فرنگی ها به سوی فاس لشکر کشید. (1)شکوه و عظمت«بنی مرین»،سپاه بزرگ موحّدین را که در حومه فاس اردو زده بودند مرعوب نمود. (2)در این بین،حادثه ای باعث به هم ریختن اردوگاه موحّدین شد:اسب یکی از سربازان بنی مرین،به سوی چادرهای اردوگاهِ سپاه موحّدین فرار کرد؛مردم به دنبال اسب دویدند تا آن را بگیرند؛این حادثه باعث آشوب در اردوگاه موحّدین شد؛لشکر موحّدین،به تَوهّم این که بنی مرین به آنها شبیخون زده اند،بنای فرار گذاشتند؛اوضاع لشکر متشنج شد و نیروهای موحّدین از هر سو گریختند و عقب نشینی کردند. (3)ابوبکربن عبدالحق با شنیدن این خبر،بلافاصله به لشکر موحّدین حمله کرده و آن را غارت نمود.مرتضی با گروه اندکی از شیوخ موحّدین و فرنگی ها وارد مراکش شد.به سال 654 ه ابوالقاسم عزفی در سبته اعلام استقلال کرد (4)و در 655 ه،«مرینی ها»سجلماسه را تصرّف کردند و آن گاه به فرماندهی یعقوب بن عبدالحق وارد تامسنا شد.مرتضی،در سال 660 ه لشکری از موحّدین را به سوی تامسنا فرستاد؛اما نیروهای موحّدین در اثر خیانت اعراب از بنی مرین شکست خوردند.بنی مرین در پی این نبرد به سمت مراکش پیش روی کرده و درگیری با موحّدین به اطراف مراکش(پایتخت در حال احتضار موحّدین)کشیده شد؛در این هنگام عبدالله بن یعقوب بن عبدالحق مرینی درگیرودار جنگ به قتل رسید و با کشته شدن وی،جنگ خاتمه یافته و بنی مرین،اطراف مراکش را ترک کردند. (5)

یکی از سرداران مرتضی به نام ابی العلا،معروف به«ابی دبوس»(چون همواره سلاح دبوس حمل می کرد به این نام ملقب شد) (6)از خانواده بنی عبدالمؤمن،در جریان توطئه ای،به یعقوب بن عبدالحق پیوست؛برخی از وزرای مرتضی با ابی دبوس مکاتباتی داشتند و او

1- (1) .همان،ص245.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص258.
3- (3) .همان،ص259.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص245؛ابن عذاری،647 ه آورده است؛ ر.ک:ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص400،401.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص246.
6- (6) .همان،ج3،ص246؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص444.

را از اوضاع مراکش مطلع ساختند و از او خواستند تا از فرصت استفاده کند. (1)

یعقوب از او استقبال کرد؛ابی دبوس از یعقوب خواست تا او را در جنگ با مرتضی یاری کند.یعقوب فتح مراکش را برای ابی دبوس تضمین کرد؛ (2)به این شرط که نیمی از اموال سلطان بعد از فتح متعلق به او باشد. (3)بدین ترتیب،امیر یعقوب،پنج هزار نیرو از قبایل بنی مرین با تدارکات کافی در اختیار ابی دبوس قرار داد و اعراب«جشم»هم در راه به او پیوستند.سپاه ابی دبوس در نزدیکی سلا،نامه ای به مرتضی و جمیع موحّدین مراکش نوشت و آنها را به بیعت با خود دعوت کرد.در بین راه،قبایل«صنهاجه»و اعراب«هسکوره»،به او پیوستند.

ابی دبوس به همراهی اعراب«سفیان»،«بنی جابر»و«اروه»به سرعت راهی مراکش شد،شهر از مدافعین و نگهبانان خالی بود؛چرا که مرتضی از حرکت سریع ابی دبوس به سمت مراکش غافل بود.ابی دبوس در اغمات(نزدیک مراکش)اردو زد و شهر را در محاصره گرفت (4)و در بیست و یکم محرم سال 665 ه ناگهان وارد شهر شد و به سرعت کاخ سلطنتی موحّدین را تصرّف کرد (5)و لباس سلطنتی به تن کرد.مرتضی،وقتی ابی دبوس را در لباس سلطنتی دید،گریخت و اندکی بعد،به دست یکی از وزرای ابی دبوس در دهم ربیع الآخر سال 665 ه بیست و چهارم اکتبر 1266 م کشته شد. (6)

جمیع موحّدین با ابی دبوس(الواثق بالله و المعتمد علی الله)در سیزدهم محرم 665 ه در محل«جامع منصور»بیعت کردند. (7)خبر سقوط مراکش به امیر یعقوب بن عبدالحق رسید؛او نامه ای به ابی دبوس نوشت و و اجرای شروطی که او متعهد شده بود را خواستار شد.ابی دبوس در پاسخ،او را هم چون یکی از عمّال خود مخاطب ساخته و

1- (1) .همان،ص246.
2- (2) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص260.
3- (3) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص247.
4- (4) .همان،ص247.
5- (5) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص260.

6- (6) .همان،ص259.
7- (7) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص169.

نوشت:«شاکر سلامتی خود باش و مراتب بیعت خود را اعلام کن،وگرنه آن چه در اختیارداری از تو سلب خواهد شد». (1)

پیمان شکنی ابی دبوس باعث شد تا یعقوب بن عبدالحق،با جماعتی انبوه از«بنی مرین»و نیروهایی که از مغرب به او پیوسته بودند به مراکش لشکرکشی کند.در نزدیکی مراکش،ابی دبوس از مواجهه با او خودداری کرد و به کاخ سلطنتی خود پناه برد؛یعقوب،چند روز مراکش را در محاصره داشت.ابی دبوس درحالی که در محاصره بود،نامه ای به رقیب یعقوب(صاحب تلمسان)،یغمراسن بن زیان نوشت و با ارسال هدیه ای ارزشمند از او خواست تا با تهاجم به فاس،یعقوب را از تصرف مراکش منصرف کند.یغمراسن نیز،بلافاصله به فاس حمله کرد و آتش فتنه را برافروخت.خبر تهاجم بنی زیان به فاس به یعقوب رسید.او بلافاصله محاصره مراکش را رها کرد و در شعبان 666 ه به یغمراسن بن زیان حمله کرده و سپاه او را تار و مار کرد و دوباره خود را به مراکش رساند و شهر را محاصره نمود.

محاصره مجدد مراکش،دولت موحّدین را که همه استوانه های قدرت خود در سراسر مغرب و آندلس را از دست داده بود با سقوط حتمی مواجه ساخت.ابی دبوس که خود،در کشتن فرزندان مرتضی(خلیفه پیشین)درنگ نکرده بود، (2)مستأصل شده و کار بر«بنی عبدالمؤمن»دشوار گردید.ابی دبوس و وزرای او،ناگزیر برای جنگ از مراکش خارج شدند و در مدت کوتاهی،لشکر موحّدین شکست خورده و ابی دبوس کشته شد. (3)یعقوب در اول محرم سال 668 ه/1269 م مراکش را فتح کرد. (4)شیوخ موحّدین از مراکش به«کوهستان تینمل»گریختند و با برادر مرتضی(اسحق ابن ابی ابراهیم)بیعت کردند.او تا سال 674 ه در کوهستان تینمل خلیفه طفیلی موحّدین بود ولی سرانجام در 674ه«بنی مرین»او،فرزندان،حواشی و خواص وی را به قتل رساندند.با قتل آنها دولت بنی عبدالمؤمن(موحّدین)بعد از صدو بیست و پنج سال حکومت منقرض شد. (5)

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص251.
2- (2) .ابن سیماک،الحلل الموشیه،ص 169.

3- (3) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص261؛ عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص241.
4- (4) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص252.
5- (5) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص171.

تشکیلات اداری موحّدین

خلافت:در رأس هرم قدرت«موحدین»،مقام«خلافت»و سلطنت قرار داشت.امرای موحّدین خود را«خلیفه»و«امیرالمؤمنین»می نامیدند (1)و از آغاز،رقبای سرسختی برای خلافت عباسی بودند.ابن تومرت با سفر به بغداد،متوجه ضعفِ خلافت عباسی شده بود و مشروعیت دعوت اصلاحی او نیز برای شروع و تداوم،به قدرت خلافت نیاز داشت (2)و در حقیقت،عبدالمؤمن بن علی(یار و همراه ابن تومرت)بعد از مرگ ابن تومرت در اجرای وصیت وی،اعلام خلافت کرد. (3)مشروعیت قدرت ابن تومرت(بنیان گذار موحّدین)براساس ادعای«مهدویّت خاصّه»بود.از او به عنوان«مصلح دینی»یاد کرده اند؛او مبدأ قدرت خود را«امر به معروف و نهی از منکر»قرارداد؛بزرگ ترین«منکر»در نزد او«مرابطین»و بزرگ ترین معروف که به آن دعوت می کرد،«توحید»و«ایمان به مهدی»بود؛لذا دولت خود را دولت«موحّدین»نامید. (4)

دولت موحّدین و سلطه سیاسی آن،براساس نوعی دعوت دینی حاصل شد که مایه های استحکام و بقای خود را از ایمان دینی طبقات موحّدین می گرفت.ابن تومرت،برای حفظ استحکام ایمان مؤمنین و طرد شکاکان به مهدویّتِ خود،برنامه«تمییز»(تفکیک اقشار و طبقات مختلف مردم از یک دیگر)را اجرا کرد.برنامه تمییز،با چالش بزرگی در جامعه غرب اسلامی همراه بود؛چنان که برخی از مورخان به هزینه خونین انجام این برنامه اشاره کرده اند.

بشیر ونشریسی، (5)مردم مخالف را با عنوان«منافق»و«خبیث»از صف«موحّدین»جدا می کرد. (6)او مخالفین را«اهل نار»و موافقین را«اهل بهشت»معرفی می نمود. (7)جانشین

1- (1) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص41،42.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص55.
3- (3) .همان،ص70.
4- (4) .بورویبه،عبدالمؤمن،ص55.
5- (5) .از خواص و یاران نزدیک ابن تومرت.

6- (6) .ابن قطان،نظم الجمان،ص147،148،156.
7- (7) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص39.

ابن تومرت نیز،مشروعیت خود را از قدرت دینی که از ابن تومرت به ارث برده بود،کسب کرد.او خلافت را در خاندان خود موروثی کرد و مشروعیت خلفای بعد از او،براساس رویه سلطنت موروثی محقق شد.عبدالمؤمن (1)از این که ولی عهدی برای خود انتخاب کند ابا می نمود و از شیوخ موحّدین،پروا و خوف داشت. (2)تفویض قدرت از طریق«بیعت خاصّه»در حضور شیوخ موحّدین،فقها،علما و بزرگان مذهب و«بیعت عامّه»در حضور جماعت صورت می گرفت. (3)خلفای موحدی،افرادی از شیوخ موحّدین را به عنوان نایب خود انتخاب می کردند که در موارد ضروری جانشین آنها می شد. (4)

نخستین خلیفه موحدی(عبدالمؤمن بن علی)با استقرار حکومت،علاقمند به حفظ قدرت در خانواده خود بود؛او علی رغم اکراه شیوخ موحّدین از این کار(که تبدیل حکومت از خلافت به سلطنت نوعی تجرّی از اصول دعوت موحّدین است)؛خلافت را بین فرزندان خود حفظ کرد درحالی که ابن تومرت بنیان گذار دولت موحّدین،براساس شایستگی دینی و علمی و به عنوان مصلح دینی،قدرت را به دست گرفت.البته به گفته برخی از محققین،عبدالمؤمن،باانگیزه حفظ وحدت دولت موحّدین که برای جهاد در آندلس ضرورت داشت،دست به این کار زد. (5)

ولایت عهدی به اولاد بزرگ تر می رسید و ولی عهد از پیش،برای احراز مقام ولایت عهدی آمادگی لازم جسمی،علمی و دینی را کسب می کرد. (6)عزل ولی عهد به دست سلطان بود.برای نمونه،ابتدا پسر بزرگ عبدالمؤمن(محمد ولیعهد شد؛اما عبدالمؤمن او را به خاطر فساد اخلاقی(به جرم شراب خواری) (7)پس از چهل و پنج روز ولایت عهدی عزل کرد و برادر او یوسف را ولی عهد نمود.خبر ولایت عهدی،به ولایات،

1- (1) .همان،ص87.
2- (2) .عمرو موسی،الموحدون،ص145،146.
3- (3) .همان،ص132،133،134.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص82،83.
5- (5) .همان،ص85.
6- (6) .همان،ص90،91.
7- (7) .ابن صاحب الصلاه،المن بالامامه،ص216،217.

به صورت کتبی ارسال می شد و آنها هم با ارسال نامه،بیعت خود را اعلام می کردند. (1)

قدرت واقعی در دولت موحّدین در اختیار خلیفه موحدی بود و وزرا،عهده دار امور مختلف اداری،مالی و سیاسی می شدند.وزارت دولت موحّدین در قبیله و خانواده خاصی منحصر می شد.خانواده«بنی جامع»و قبیله«هنتاته» (2)که نقشی اساسی در تأسیس دولت موحّدین داشتند،مقام وزارت را به عهده می گرفتند. (3)به طبیب مخصوص دربار موحّدین، (4)شیخ قبیله و کتّاب نیز،عنوان«وزیر»اطلاق شده است. (5)کاتب در همه امور دولتی دخالت می کرد. (6)وزرا از بین کاتبان ماهر انتخاب می شدند.احمدبن عطیّه،نخستین وزیر،به معنای مصطلح«وزارت»، (7)از ادبا و فقهای عصر موحدی و کاتب مخصوص و وزیر به نام دولت موحّدین بود. (8)وزرا از منتسبین به خانواده خلافت (9)و از بین طبقه عشره که متکفّل امور مهم در دولت موحّدین بود،انتخاب می شدند. (10)در عصر ابن تومرت،گزینش وزرا،براساس طبقات موحّدین بود؛اما در عصر عبدالمؤمن،دایره گزینش وزرا از بین طبقات موحّدین،قبیله و خانواده ای معین،فراتر رفت و ملاک انتخاب،وجود برخی شایستگی ها در شخص وزیر بود. (11)

نظر به قدرت وزارت،گاهی اوقات وزرا در دولت موحّدین استبداد می ورزیدند (12)و

1- (1) .همان،ص88.
2- (2) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص275.
3- (3) .حرکات،المغرب عبر التاریخ،ج1،ص317.
4- (4) .وزیر علی بن زهر،سال ها طبیب مخصوص عبدالمؤمن بود.
5- (5) .عمرو موسی،الموحدون،ص156؛ابن سعید مغربی،اختصار القدح،ص98.
6- (6) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص102،105.
7- (7) .عمرو موسی،الموحدون،ص154.
8- (8) .ابن ابّار،اعتاب الکتاب،ص226.
9- (9) .عمرو موسی،الموحدون،ص157.
10- (10) .ابن قطان،نظم الجمان،ص124.
11- (11) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص96.

12- (12) .عمرو موسى،الموحدون،ص160.

به طور مستقل،عهده دار امور دولت می شدند. (1)وزیر اباسعیدبن جامع(وزیر سلطان ناصر موحدی)،امور سلطنت را به دست گرفت؛او شیوخ موحّدین را از اطراف خلیفه دور کرد و نامه های وارده از آندلس را از چشم خلیفه دور نگه داشت (2)این کارِ وزیر،منجر به ماجرای شکست«عقاب»در آندلس شد که زمینه سقوط موحّدین را فراهم ساخت.وزرا،وظایف مالی(اشغال)وظایف نظر در مظالم و اداره مستقل برخی از اقلیم ها را بر عهده داشتند.ابن خلدون منکر وجود مقام«حاجب»در دولت موحّدین است؛با این حال،برخی از منابع به ابعاد آن در دولت موحّدین در زمان خلیفه عبدالمؤمن،و یوسف بن عبدالمؤمن اشاره کرده اند. (3)

تقسیمات اداری موحّدین

دولت موحّدین در مغرب،به شش اقلیم تقسیم می شد:1.فاس؛ 2.سجلماسه؛3.سوس؛4.تلمسان؛5.صحرا؛6.طنجه و سبته.موحّدین،تقسیمات اداری آندلس را براساس تقسیمات دوره«مرابطین»حفظ کردند. (4)به جز سرقسطه که از دست مسلمین خارج شد.در دوره موحّدین ولایت مستقل«الغرب»پدید آمد. (5)انتخاب و الیان،طی مراسمی خاص و از طریق مشاوره خلیفه،با خواص دربار خود صورت می گرفت.خلفای موحدی،همراه هر و الی،جماعتی از شیوخ موحّدین را به عنوان هیئت مشاوره و الی می فرستادند.خلیفه در کنار این گروه مشورتی،گرو هی کاتب نیز می فرستاد. (6)والیانِ شهرها از بین خانواده عبدالمؤمن و از بزرگان موحّدین و فرزندان آنها انتخاب می شدند. (7)بنابه رسم اداری موحّدین،جهت کنترل و الیان و جلوگیری از استبداد آنها،آنان را بین شهرهای

1- (1) .همان،ص159.
2- (2) .ابن خطیب،رقم الحلل،ص59.
3- (3) .ابن خلدون،العبر،ص241.
4- (4) .عمرو موسی،الموحدون،ص174.
5- (5) .همان،ص179.
6- (6) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص135.
7- (7) .همان،ص142،143.

مختلف جابه جا می کردند،ولایت شهرها به ترتیب به افرادی از موحّدین با عنوان«سید»و«شیخ»می رسید. (1)

موحّدین،دیوان های متعددی برای انجام امور اداری خود تأسیس کردند.در دیوان انشا،نخبگان کتّاب مغرب و آندلس،به کتابت و توقیع نامه های خلفا مشغول بودند. (2)دیوان جیش نیز،مشتمل بر دیوان عسگر و دیوان تمییز می شد؛ (3)از جمله مسؤلیت های دیوان تمییز،تنظیم نیروهای موحّدین،پیش از جنگ بود؛کاتب دیوان تمییز،اسامی افراد،فرقه ها و دسته های مخصوص آنها را ثبت می کرد؛چند کتّاب جیش(هورانی-طوسی) (4)امور سپاه یعقوب موحدی را ثبت می کردند.وجود دو دیوان در امور نظامی که مسائل مالی و جنگ را به عهده داشتند،نشان می دهد امور نظامی برای آنها در درجه نخست اهمیت قرار داشت. (5)

«دیوان برید»از جمله دیوان های خاص دولت موحّدین بود که به دلیل مکاتبات زیاد دربار موحدی،به ویژه بین مغرب و آندلس و نیاز به سرعت در انتقال نامه ها در دوره موحدی،دیوان مستقل برید از رشد فوق العاده ای برخوردار شد.برید دوره موحدی شب و روز و در دریا و صحرا با نظم و سرعت در کار انتقال نامه ها بود.منصب«رقاص» (6)نقشی اساسی در ارسال نامه های سلطنتی،به ویژه در ایام جنگ داشتند. (7)عبدالمؤمن،خلیفه اولِ موحدی،اصلاحاتی را در نظام برید انجام داد.به دلیل سوء استفاده،برخی از رقاص ها از مقام خود،آنان خرج روزمره خود را از مردم طلب می کردند؛به همین منظور،عبدالمؤمن،اصلاحاتی را جهت کنترل مقام«رقاص»انجام داد و با سه شرط امنیت این کار را تأمین کرد:

1- (1) .عمرو موسی،الموحدون،ص181.
2- (2) .همان،ص147.
3- (3) .همان،ص167.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص173.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص148.
6- (6) .شخصی که با سرعت نامه های اداری را به مقصد می رساند.
7- (7) .همان،ص150،151.

1.انتخاب اهل ثقه و درست کار در امر برید؛

2.همراه ساختن آذوقه و مایحتاج سفر رقاص ها؛

3.اعمال مجازات های گوناگون در مورد رقاص های خلاف کار. (1)

حداکثر سرعت برید در دوره موحدی به حدی بود که رقاص،فاصله مرسیه در جنوب شرق آندلس تا مراکش را در شانزده روز طی می کرد. (2)

در غرب اسلامی،مسئول این شغل،«صاحب شرطه»یا«صاحب اللیل»یا«عریف»نامیده می شد و معاونِ حاکم و اصحاب مظالم در اقامه حدود،و تعازیر و احضار اشخاص و مجری اوامر قاضی بود. (3)

«شرطه»از مشاغل مهم اداری عهد موحّدین بود و رجال بلند پایه موحّدین عهده دار آن می شدند.شرطه نقش بسیار اساسی در نابودی راهزنان در عهد موحّدین ایفا کرد. (4)

بدنه اصلی سازمان قضایی موحّدین از قضات مغربی تشکیل شده بود.خانواده های معروفی چون:خانواده تادلی امر قضاوت را در اختیار داشتند.در کنار قضات مغربی،قضات آندلسی و گاهی قضات مصری در دوره موحّدین عهده دار امر قضا بودند. (5)در رأس سازمان قضایی،«قاضی الجماعه»قرار داشت که در پایتخت مستقر بود. (6)این قاضی،بر جماعت قضات سلطه داشت و تعیین قضات شهرها،به ویژه شهرهای بزرگ به عهده او بود.دایره وظایف قضات،شامل امور حسبه و تعیین محتسب نیز می شد. (7)خلفای موحّدین،به سنّت مرسوم سازمان قضایی مسلمین،مجالس بزرگ مظالم را در یکی از روزهای هفته ترتیب می دادند (8)و خلیفه یا و الی مظالم،خود در این جلسه شرکت می کرد و به شکایات مردم گوش می داد. (9)

1- (1) .ابن قطان،نظم الجمان،ص163.
2- (2) .عمرو موسی،الموحدون،ص166.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص153.
4- (4) .همان،ص154.

5- (5) .همان،ص156،157،158،159.
6- (6) .عمرو موسی،الموحدون،ص199.
7- (7) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص167.
8- (8) .عمرو موسی،الموحدون،ص205.
9- (9) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص80.

پژوهشگران غرب اسلامی،دوره ظهور«مرابطین»تا عصر منصور موحدی(610ه)را عصر شکوفایی اقتصادی مغرب قلمداد کرده اند.(1)امنیت رونق اقتصادی مغرب در عصر موحّدین تا حدود زیادی مرهون نظام گسترده مالی(دیوان أشغال،المخزن)موحّدین بود.نحوه اداره معاملات و روابط اقتصادی،توسط مأموران اداره مالی،به شکلی بود که در رشد حرکت اقتصادی شهرهای مغرب،تأثیر مستقیم داشت؛ فاس،تلمسان،تادلا،سبته،طنجه،مراکش و سوس از مناطق عمده ای بودند که رشد اقتصادی عصر مرابطین و موحّدین را تجربه کردند.

علاوه بر دیوان سنتی مالی که در دوره مرابطین در مغرب و آندلس وجود داشت، (2)موحّدین در کنار آن«دارالاشرف»را تأسیس کردند، (3)در هر شهر نیز،دیوان مالی مخصوص آن شهر وجود داشت.دارالاشرف،مخصوص نظارت و اشراف بر مناطق مالی بود و شخص«مشرف»بر آن،ریاست می کرد.ابی عمران موسی،مسئول دارالاشرف مراکش بود. (4)کارمندان امور مالی،تحت مراقبت شدید دستگاه دولت موحّدین بودند.مشرفِ به عنوان«مفتّش عام دیوان مالی»در شهرهای مغرب به همه امور مالی و معاملات نظارت می کرد.«متولی المجابی»و«متولی المستخلص»،از جمله کارگزاران بلند پایه اداره مالی در دوره موحّدین بودند.مشرِفین نیز،زیر نظر خلیفه موحّدین بودند؛منصور در سال 584 ه مشرِف شهر مرسیه را معاقبه و به دلیل سوء تصرف مالی به شلاق محکوم کَرد که مشرِف این شهر در اثر شدّت جراحات،از دنیا رفت. (5)

«خراج»،«زکات»،«جزیه»و مالیات های مختلف و غنایم و عواید حاصله از مصادره اموال،از جمله منابع مالی دولت موحّدین بودند.از جمله سیاست های دولت موحّدین که پیش رفت فوق العاده ای پیدا کرد،سیاست آنها در جمع اموال بود.مورخین،خلفای موحّدین،

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص182،183.
2- (2) .عمرو موسی،الموحدون،ص168.
3- (3) .همان،ص170.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص185.

5- (5) .ابن عذارى مراكشى،البيان المغرب،ج4،ص29.

از جمله یوسف بن عبدالمؤمن و پسر او منصور موحدی را در این خصوص ستوده اند.

خلفای موحّدین،با تکیه بر فتوای علمای عصر خود و نیروی نظامی،زمین های مرابطین را زمین های اهل کفر دانسته و بر آن خراج نهادند.و طبق فتوای ابی حنیفه بر آن دسته از اراضی که اهالی آن اسلام آورده بودند(مانند زمین های مغرب اقصی)نیز،خراج نهادند. (1)به گفته محققین (2)عبدالمؤمن بن علی به علت جهاد در آندلس و شورش های دائم داخلی،نیاز به تأمین هزینه سنگین جنگ داشت؛لذا مجبور بود با اتّخاذ چنین سیاست مالی،هزینه های مزبور را تأمین کند.دولت دینی موحّدین،تبلیغات گسترده ای درباره زکات داشت.خلیفه عبدالمؤمن بن علی،مانع زکات را مانند مانع سایر فرایض محسوب می کرد و او را مستحق مجازات مرگ می دانست.موحّدین از نقود،زیورآلات،هر نوع حبوبات،روغن زیتون،خرما،کشمش،حاصل تجارت و نیز از معادن زکات اخذ می کردند. (3)

از جمله علل ظهور دولت موحّدین،لغو نمودن بسیاری از مالیات های غیرشرعی بود که مرابطین از مردم می گرفتند.ابن تومرت و خلیفه عبدالمؤمن بن علی با صدور دستورالعمل های متعدد،انواع مالیات های غیرشرعی را لغو می کردند.از جمله این احکام،نامه صادره از ابن تومرت به سال 543 ه از تیمّل خطاب به جمیع طلاّب،مشیخه و اعیان و همه مردم آندلس بود که در آن آمده بود:«...برای ما مطالبی در امر مغارم،مکوس،قبالات و تحجیر المرسی (4)و موارد دیگر از این قبیل ذکر کرده اند؛ما آنها را از بزرگ ترین گناهان کبیره می شماریم». (5)

نامه دیگر از عبدالمؤمن بن علی به سال 547 ه است که در آن مالیات های غیرشرعی مانند انواع مکوس،قبالات و مغارم،حرام و گناه شمرده شد و و الیانی که آنها را اخذ می کردند،از اشقیا قلمداد شده اند.یوسف بن عبدالمؤمن نیز همین سیاست را در کاستن

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص197.
2- (2) .همان،ص197.
3- (3) .حسن علی حسن،حضاره الاسلامیه،ص199.

4- (4) .عمرو موسى،الموحدون،ص281.
5- (5) .ابن قطان،نظم الجمان،ص156،157.

مالیات ها و الغای مالیات های غیرشرعی ادامه داد.او اخذ قباله از یکی از پل های اشبیلیه را به سال 567 ه الغا کرد. (1)

غنایم جنگی از جمله منابع درآمد سرشار موحّدین بود.سقوط مرابطین و چند جنگ بزرگ موفقیت آمیز با مسیحیان در آندلس،انبو هی از غنایم را نصیب موحّدین ساخت. (2)غنایم جنگ«الارک»،به گفته مقری شصت هزار دروع فرنگی،تعداد غیرقابل شمارش از چهارپایان مختلف،سیزده هزار اسیر،صد و چهل و سه هزار خیمه،شش هزار اسب،هفتاد هزار سلاح و...بود.

محاسبه و مراقبه خلفای موحّدین از کارگزاران،والیان و طبقه کارمندانِ دیوان مالی،موارد متعددی از مصادره اموال کارگزاران عالی رتبه دولت را به دنبال داشت. (3)مصادره اموال محمدبن عیسی(مشرف اشبیلیه)،به سال 576 ه به امر خلیفه یوسف بن عبدالمؤمن و مصادره و محاسبه اموال عمّال فاس،مکناسه و چند شهر دیگر،به سال 579 ه چهارصدو شصت هزار دینار عاید خزانه دولت موحّدین کرد. (4)به سال 585 ه خلیفه منصور موحدی،اموال علی ابن سنان و در سال 593 ه اموال ابی سلیمان داوودابن ابی داوود را در اشبیلیه مصادره کرد.هم چنین در همین سال،از اموال اباعلی عمربن ایوب که مسئول دیوان مالی بود،پانزده هزار دینار مصادره شد؛منصور سپس این دو کارگزار را زندانی کرد.در 593 ه منصور موحدی اموال صاحب دیوان اعمال،افریقیّه را نیز مصادره کرد. (5)

عمده درآمدهای دولت موحّدین در جهاد آندلس هزینه می شد.انبوه نیروهایی که در این نبردها شرکت می کردند،مخارج هنگفتِ نظامی را برای موحّدین به همراه داشت.چنان که در یکی از لشکرکشی های موحّدین به آندلس،شصت هزار نیروی نظامی حضور داشتند و هم زمان ده هزار نیروی نظامی در مراکش مستقر بودند.پرداخت حقوق به قبایل تحت پوشش موحّدین که با آنها همکاری نظامی می کردند،حاکی از میزان بالای هزینه

1- (1) .ابن صاحب الصلاه،المن بالامامه،ص234،235.
2- (2) .مقری تلمسانی،نفخ الطیب،ج6،ص116.
3- (3) .عمرو موسی،الموحدون،ص286.

4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص59.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص207؛ زرکلی،الاعلام،ج3،ص40،41.

نظامی موحدین است. (1)آنها حقوق منظم به نظامیان و کارگزاران دولت خود پرداخت می کردند.«مرتبات»و«ارزاق»از جمله هزینه های دولت بود.«مواسات»،«احسان»،«برکات» (2)از جمله انواع نفقاتی بود که دولت به نیروهای نظامی خود پرداخت می کرد.وزرا،رجال دربار،اطرافیان سلطان،فقها،قضات و طلاب؛حقوق ماهیانه خود را از دربار موحدی دریافت می کردند.طلاب،گرو هی از فرزندان قبایل مورد اعتماد موحّدین بودند (3)که عبدالمؤمن آنها را در مدرسه خاصی گردآورده و آنها را جهت اداره امور اداری بلاد تربیت می کرد (4)و در حقیقت این گروه بدنه اصلی دستگاه اداری دولت موحّدین را تشکیل می دادند.

هزینه های ساختمانی و تعمیرات،از اقلام عمده مخارج دولت بود.فقهای موحدی در مغرب و آندلس،اقدامات گسترده ای در عمران و شهرسازی انجام دادند.نخستین خلیفه،عبدالمؤمن،شهر جبل الطارق در آندلس را ساخت و آن را شهر«فتح»نامید.بنای«جامع اشبیلیه»به وسیله یوسف بن عبدالمؤمن هزینه هنگفتی داشت. (5)در مناره جامع اشبیلیه صد هزار دینار طلا به کار رفت. (6)کاخ و ابنیه تفریحی متعددی،اعم از باغ ها و بستان ها در مغرب و آندلس ساخته شد.هزینه روزانه بیمارستان موحّدین در مراکش سی دینار و مخارج سالیانه آن یازده هزار دینار بود. (7)اقطاعات و هدایا از جمله هزینه های بزرگی بود که این دولت متحمل می شد. (8)

مراکش و فاس،از مهم ترین شهرهای محل ضرب سکه در دوره موحّدین بود.ابن تومرت،شکل جدیدی از سکه مربع شکل را در غرب اسلامی معمول کرد.در جوانب

1- (1) .همان،ص210،211؛سعدالله،تاریخ الجزایر الثقافی،ج2،ص226.
2- (2) .قلقشندی،صبح الاعشی،ج5،ص140،141.
3- (3) .عمرو موسی،الموحدون،ص94.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص217.
5- (5) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص151.
6- (6) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب الروض القرطاس،ص166.
7- (7) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص287.
8- (8) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص221.

دایره وسطِ آن«تهلیل»(لا اله الا اللّه)و«تحمید»(الحمدللّه)و در روی دیگر سکه نام خلفا و...نقش بسته بود.در منابع از ابن تومرت با عنوان«صاحب درهم المربعه»نام برده اند.«دینارهای مهدی»،«دینارهای مؤمنیّه»،«دینارهای یوسفیه»و«دینارهای یعقوبیّه»از جمله مسکوکات دوره موحّدین است. (1)وزن دینار موحدی 4/729 گرم،مانند وزن سکه در زمان عمرو برابر وزن شرعی بود؛کثرت طلا در خزانه موحّدین،باعث شد تا خلیفه موحدی(منصور)وزن دینار را افزایش دهد. (2)

صنعت و تجارت

صنعت در دوره موحدی در زمینه های«کشتی سازی»،«شیشه گری»،«نساجی»و«ساخت ظروف مسی و آهنی»رواج پیدا کرد.عبدالرحمن ابی بکر،به کثرت تولیدات در عصر ناصر موحدی اشاره کرده و از چهل و هفت صنعتگر در آن هنگام یاد کرده است. (3)سبته و شاطبه در ساخت نوعی کاغذ در این دوره،معروف بودند. (4)«موحّدین»صنعتگران ماهر را به پایتخت فرا می خواندند و از تخصص آنها بهره می گرفتند؛حاج یعیش مالقی را خلیفه عبدالمؤمن موحدی استخدام کرد تا در«جامع مراکش»،مقصوره ای مکانیکی با رعایت اسلوب هندسی بسازد.

مقری می نویسد:«افراد ماهر در صنایع،از مهندسین،صواغین،نظامین،حداثین،نقاشین،نجارین،زواقین،مجلدین و دیگران،در پایتخت موحّدین،به دستور عبدالمؤمن جمع شدند تا پوششی برای«مصحف عثمان»درست کنند». (5)

پیشرفت زراعت و صنعت و استقرار سیاسی و امنیت در دوره موحّدین،باعث گسترش روابط تجاری بین شهرهای مغرب اقصی و اوسط و افریقیّه،با آندلس و کشورها و بلاد هم جوار شد. (6)والیان،توجّه خاصی به تجارت مبذول می داشتند و تجّار را با

1- (1) .همان،ص229.
2- (2) .همان،ص229.
3- (3) .همان،ص258؛البستان فی اخبار الزمان،ص29.

4- (4) .جوليان،تاريخ افريقيا الشماليه،ج3،ص160.
5- (5) .مقرى تلمسانى،نفخ الطيب،ج2،ص141.
6- (6) .عمرو موسى،الموحدون،ص51.

إسقاط مالیات ها و ساخت مراکز مخصوص اقامت بازرگانان داخلی و خارجی(فنادق)در شهرهای مغرب،به تجارت تشویق می کردند.از جمله،موحّدین،دو مرکز اقامتی بسیار عالی در شهر قصر صنهاجه ساختند که مورد توجّه نویسنده«الاستبصار»قرار گرفته و از آن دو مرکز با عنوان«فندقین عجیبین»یاد کرده است؛این محل یک منطقه شهری پر درآمد بود که تجّار از هر سو به آن جا رو می آوردند.

منصور موحدی،چند محل اقامتی برای تجّار در مراکش بنا کرد؛این مراکزِ اقامتی،محل استراحت و اقامت تجّار و انبار کالاهای آنها بود. (1)گزارش های متعددی از رونق بازارهای شهرهای مغرب در دوره موحّدین وجود دارد که حاکی از شکوفایی تجارت در این عهد است.از جمله در بازار اغمات،هر روز،صد گاو و هزار گوسفند ذبح می شد. (2)

بازارهای شهرهای مغرب،از کالاهایی که قافله ها از نقاط مختلف خارج از مغرب می آوردند،پر بود.کاروان هایی از آندلس،سودان و کشورهای اروپایی،کالاهای این کشورها را به مغرب می آوردند و حجم انبو هی از کالا از جمله«مس»،«لباس پشمی»،«انواع لباس»،«عطر»و...را با خود می برند.راه های تجاری مغرب از مسیر خشکی و راه دریایی بود.در آغاز،مهم ترین راه بین مغرب و مصر،راه خشکی بود که با افزایش دزدی در این راه ها،راه دریایی،اهمیت بیشتری پیدا کرد؛تجار آندلس و مغرب اقصی،«غلاّت»و«انواع طعام»وارد می کردند و تجّار مغرب اقصی از آندلس«انواع میوه»،«پنبه»،به ویژه«پنبه اشبیلیه»را به افریقیّه و سجلماسه و بلاد اطراف آن صادر می کردند. (3)«طلا»؛کالایی بود که تجّار موحّدین از سودان وارد می کردند؛البته بیشترین رابطه تجاری مغرب در دوره موحّدین،با تجّار مصری بود. (4)روابط تجاری دریایی مغرب با جمهوری های ایتالیا،جنوا،ونیز،صقلیه و فلورانس از رونق خوبی برخوردار بود.مغرب به کشورهای اروپایی«گوسفند»و«شمع»صادر و از اروپا،«لباس»و...وارد می کرد. (5)

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص267؛تاریخ مدینه المریه،ص169.
2- (2) .بکری،المغرب فی ذکر بلاد افریقیّه،ص107.

3- (3) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص285؛ابن حوقل،صوره الارض،ص82؛مقديش،نزهه الانظار،ج1،ص172.
4- (4) .همان،ص290.
5- (5) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ج2،ص287.

«موحّدین»در مغرب و آندلس حرکت عمرانی وسیعی را با ساخت تأسیسات و تعمیر آنها آغاز کردند.بعضی از خلفای موحدی،چون:منصور،شیفته کارهای عمرانی بودند.از جمله اقدامات عام المنفعه عمرانی موحّدین،تأمین آب در مراکش،فاس،سلا و مکناسه بود.موحّدین،طرح های متعددی را جهت آبرسانی به این شهرها به اجرا گذاشتند.منصور موحدی«سقایه»بزرگی در وسط شهر مراکش بنا کرد؛آب شهر از سمت قبله وارد می شد و تا قسمت میانی می رسید و در مسیر،آبگیرهایی جهت بهره برداری از آن وجود داشت.

ناصر موحدی در فاس،سقایه بزرگی ساخت که آب از چاه های خارج شهر به آن می رسید. (1)عبدالمؤمن موحدی به وسیله سلسله قنات هایی در سال 545 ه آب آشامیدنی شهر سلا را تأمین کرد. (2)«موحّدین»آب آشامیدنی شهر مکناسه را از چاه هایی که در شش مایلی شهر بود تأمین کردند. (3)موحّدین در نزدیکی شهر سلا،شهر رباط الفتح را ساختند. (4)شهر بطحاره (5)از دیگر شهرهای تازه بنیاد عصر موحّدین بود.از جمله دیگر بناها تأسیسات ساخته شده در دوره موحّدین ساخت دژهای نظامی بود. (6)

«مساجد»متعددی نیز،در این دوره افتتاح گردید.نخستین خلیفه موحدی،«مسجد جامع کتبیین»را در 553 ه در مراکش ساخت که جزو آثار ماندگار اسلامی محسوب می شود.آثار مسجد جامع اعظم موحدی در اشبیلیه تا کنون باقی است که نمونه ای از معماری دوره موحدی را در خود جا داده است. (7)

«بیمارستان»مراکش،محل معالجه انواع بیماری ها بود و انبو هی از پزشکان را در خود

1- (1) .ابن ابی زرع فاسی،الانیس المطرب بروض القرطاس،ص169.
2- (2) .بیدق،اخبار المهدی،ج3،ص1؛ابن صاحب الصلاه،المن بالامامه،ص488.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص387؛الروض الهتون،ص2.
4- (4) .یاقوت حموی،معجم البلدان،ج 3،ص 109.

5- (5) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،جزء دوم،ص150.
6- (6) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص394،395.
7- (7) .به ضمائم،تصوير شماره 20 مراجعه شود.

داشت و در زمان خود،در دنیا بی نظیر بود.منصور موحدی این بیمارستان را در شکلی بدیع بنا کرد.

«حمام»از دیگر تأسیساتی بود که موحّدین در شهرهای مغرب بنا می کردند.تنها به یکی از خلفای موحدی،ساخت سیصد و نود و سه حمام را نسبت داده اند. (1)بنای«کاروان سرا»،«اقامت گاه»و«مدرسه»از دیگر تأسیسات موحّدین در شهرهای مغرب و آندلس محسوب می شود.در این عصر نمونه ای از مدارس ساخته شده که در نوع خود بی نظیر بود،«مدرسه دریایی»بود؛که در آن جا مقامات عالی رتبه دریایی،تربیت می شدند. (2)هم چنین،عبدالمؤمن بن علی در کنار کاخ خود،مدرسه ای ساخت که حافظ قرآن تربیت می کرد.

جند

بدنه اصلی ارتش«موحّدین»را قبایل«مصموده»که سرسپردگان موحّدین بودند،تشکیل می داد. (3)سایر قبایل بربر نیز در سازمان ارتش موحّدین نقش اساسی داشتند.موحّدین،اصطلاح«چشم»،«عبیدالمخزن»و«جند»را بر قبایل بربری غیر از موحّدین اطلاق می کردند.در کنار موحّدین طبقات دیگری در ارتش موحّدین حضور داشتند:بزرگان مخزن،آندلسی ها،عرب ها،غزها،کردها،رومی ها (4)و سیاه ها (5)سایر اقشار ارتش موحّدین بودند.ارتش موحّدین به«پیاده»و«رجاله»تقسیم می شد.گرو هی تیرانداز نیز به نام«غزاه»(رماه)در این سپاه حضور داشتند. (6)گرو هی طبل زن،نیز همراه ارتش موحّدین حرکت می کردند. (7)مؤذنان،قاریان قرآن و اهل حدیث در آغازِ حرکت ارتش،قرآن،حدیث و

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص403؛عمرو موسی،الموحدون،ص217؛البستان فی اخبار الزمان،ورقه 29.
2- (2) .سلاوی،الاستقصاء،ج3،ص198.
3- (3) .عمرو موسی،الموحدون،ص217،218،219،220.
4- (4) .ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص53.
5- (5) .ابن قطان،نظم الجمان،ص109؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج4،ص23،84.

6- (6) .ابن سیماک عامری،الحلل الموشیه،ص94؛ابن قطان،نظم الجمان،ص128.
7- (7) .ابن صاحب الصلاه،المن بالامامه،ص431،493،494،502،503؛ابن ابی زرع فاسی،الروض القرطاس،ص141.

عقاید مهدی را می خواندند.سطوح فرماندهی از یگان های نظامی،قبیله ای منطقه ای و فرماندهی کل به افراد مورد اعتماد از جمله شیوخ موحّدین و سادات،سپرده می شد. (1)موحّدین شکل خاصی از حرکت سپاه و تجهیزات نظامی به کار می بستند که در منابع تاریخی به جزئیات آن اشاره شده است. (2)

از واحدهای عمده نیروی نظامی موحّدین،ناوگان قدرتمند دریایی آنها در«مدیترانه»بود.ده ها دارالصناعه و کارخانه های ساخت کشتی در ساحل غرب اسلامی در کار ساخت انواع کشتی برای این ناوگان بودند.بنادر طنجه،سبته،بادس،ریف،مهدیّه،تونس،وهران،عنّابه،قادس و المریه،از مراکز سنتی کشتی سازی،در دوره موحدی محسوب می شدند. (3)فرماندهی ناوگان دریایی موحدین،با شیوخ بلندپایه موحّدین بود.عبدالله بن سلیمان از خلیفه اهل خمسین موحّدین،یکی از فرماندهان عالی رتبه ناوگان دریایی بود. (4)خانواده های«بنی جامع»و«بنی ابراهیم»از جمله فرماندهان ناوگان موحدین به شمار می رفتند.

ناوگان دریایی موحّدین،نقشی اساسی در حفظ امنیتِ تجارت،سفر و حج در«مدیترانه»داشت.این ناوگان،بارها دولت های مسیحی اسپانیا را در آب های مدیترانه شکست داد.ابن خلدون رابطه مستقیمی بین صنعت ناوگان دریایی و سقوط دولت موحّدین برقرار کرده و ناشی از ضعف ناوگان دریایی موحدین پس از مرگ منصور موحدی و شروع سلطنت ناصر موحدی دانسته است. (5)

با این وضعیّت،مسیحیان با حمله سال 607 ه/1219 م ناوگان موحّدین را با شکست مواجه ساختند و بدین سان سواحل غرب اسلامی در معرض هجوم ناوگان دریایی دول مسیحی اسپانیا که در حال قدرت گرفتن بود،قرار گرفت. (6)

1- (1) .همان،ص407،409،494،503؛ابن عذاری مراکشی،البیان المغرب،ج3،ص131،132،163،179؛عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص342؛ابن قطان،نظم الجمان،ص127.
2- (2) .ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،ج10،ص 572،576؛ابن قطان،نظم الجمان،ص102،104،114؛عمرو موسی،الموحدون،ص265.

3- (3) .عمرو موسى،الموحدون،ص 266.
4- (4) .همان،ص270.
5- (5) .ابن خلدون،العبر،ج6،ص246.
6- (6) .ابن ابى زرع فاسى،الروض القرطاس،ص183.

عمده ترین جریان در عرصه اندیشه عصر موحّدین،تحولات«کلامی»و«فلسفی»است.در رأس جریان اندیشه فلسفی و کلامی دوره موحّدین،ابن رشد قرار داشت. (1)این دوره،مرحله ای اساسی از روی کرد مسلمین به«فلسفه ارسطویی»است.که با افول دعوت دینی«مرابطین»و طلوع دعوت دینی موحّدین همراه بود.در عصر«مرابطین»و«موحّدین»برخورد مذاهب و اندیشه ها با برخورد خونین نظامی و حذف رقیب همراه شد.قیام ابن تومرت علیهِ دعوت دینی مرابطین قیامی گسترده و مسلحانه در شکل امر به معروف و نهی از منکر بود که دعوت دینی مرابطین را باطل و حکومت آنها را ساقط نمود.این معرکه کلامی بین،مرابطینِ متعصب به سلفی گری مطلق و فقه مالکی و موحّدین که کلام تأویلی اشعری را آوردند،رخ داد. (2)

قرن پنجم و ششم غرب اسلامی،حضور بزرگانی از«صوفیه»چون:ابومدین و علی بن حرزهم را تجربه می کرد؛ویژگی این متصوّفه دوری از«کلام»و«فلسفه»و روی آوردن به اذکار و عبادت صرف بود.مردم،جهت رفع ظلم،شفای بیماران و بسیاری از حوایج خود به آنها مراجعه می کردند. (3)جایگاه مردمی متصوّفه،توجّه سلاطین موحدی را به خود جلب کرده بود.منصور موحدی در حمله بزرگ خود به آندلس،همه متصوّفه و علمای قوم را جمع کرد و از آنها برای انجام حمله نظامی تبرّک جست.او در این مراسم،صوفی بزرگ ابوالعباس احمدبن جعفر خزرجی(معروف به سبتی)را مورد تکریم خود قرار داد. (4)و زمانی که بیمار شد ابوالعباس سبتی را برای معالجه و شفای خود خواست. (5)مراکشی،عهد منصور موحدی را دوران انتشار صالحین و متصوّفه و منقطعین الی الله که در نزد مردم صاحب شهرت شده بودند و مردم از آنها درخواست دعا

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص171،218.
2- (2) .تحوّلات کلامی و فلسفی عصر موحّدین،در مقاله ای از مؤلف بررسی شده است.ر،ک:پاک،مجلّه تخصصی تاریخ اسلام،ش12،سال سوم.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص477.
4- (4) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص198.
5- (5) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص 478.

می کردند،معرفی کرده است. (1)گاهی رجوع مردم به متصوّفه به ویژه برای استشفا مورد اعتراض فقها قرار می گرفت؛از جمله فقهای فاس لمس بدن زنان توسط صوفی ابی یعزی و نظر به زنان را تحریم کرده و آن را خروج از دین قلمداد کردند. (2)

رواج تصوّف و اعتقاد به قدرت ماورایی برای متصوّفه و متبرّک بودنِ آن،در دوره موحّدین،بخشی از اندیشه و فرهنگ عمومی مردم شده و تأثیر زیادی در زندگی روزمره مردم مغرب به جا گذاشت. (3)ظهور ابن تومرت و جانشین او(عبدالمؤمن)در هاله ای از قصص،راجع به قدرت ماورایی اولیای خدا و متصوّفه رخ داد. (4)

«علوم قرآن»و«حدیث»نیز در عصر موحدی از رونق خوبی برخوردار بود؛و در این زمینه ها شخصیت های بزرگی ظهور کردند. (5)ابوبکر یحیی بن محمدبن خلف هوزنی اشبیلی،مقیم سبته(602ه)و علی بن محمدبن یوسف یابری(617ه)کتاب های مختلفی در علم«قرائت»و«تجوید»تألیف کردند. (6)ابی بکر محمدبن علی بن جوزی سبتی(608ه)و ابوالحسن علی بن محمد غرناطی از جمله مفسران به نام دوره موحدی بودند.کتاب وجیز از عبدالحق بن غالب بن عطیّه(541ه)از تفاسیر مورد رجوع مردم مغرب بود.علمای حدیث در این عهد،در نزد امرای موحدی مقام والایی یافتند.قاضی عیاض سبتی در علم حدیث کتاب الاکمال المعلم فی شرح صحیح (7)و چند تألیف دیگر را ارائه نمود.عبدالمؤمن موحدی نیز دستور جمع آوری احادیث مربوط به جهاد را در مجموعه واحدی صادر کرد (8)و منصور موحدی به جمع آوری احادیث نماز در مجموعه واحدی فرمان داد. (9)

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص199.
2- (2) .التادلی،التشوف،ص196.
3- (3) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص480.
4- (4) .همان،ص480،481.
5- (5) .به ضمائم،تصویر شماره 21 مراجعه شود.
6- (6) .همان،ص484.
7- (7) .تاویت،الادب المغربی،ص130.
8- (8) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص197.

9- (9) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه،ص485.

از اولین اقدامات ابن تومرت نیز،اصلاح در زمینه«علم فقه»بود.او کتاب موّطاء را بدون اسناد تألیف کرد.او دستور داد همه کتاب فروع را به سال 555 ه سوزاندند و این کار موضع ثابت موحّدین شد.منصور موحدی نیز،همین کار را تکرار کرد و به قرآن و حدیث اکتفا نمود. (1)

عصر«موحّدین»یکی از دوره های رواج زبان بربری در غرب اسلامی است.امّا زبان«مرابطین»عربی بود و آنها از مورخان این زبان بودند و ابن تومرت برای مقابله با آنها به زبان بربری سخن می گفت. (2)

رهبران موحّدین چون که خود بربر بوده و زبان بربری،زبان مادری آنها بود به این زبان سخن می گفتند.ابن تومرتِ بربر نیز،در زندگی شخصی خود به زبان بربری سخن می گفت و متون علمی را به همین زبان می نوشت.موحّدین،تعصب خاصی نسبت به زبان بربری داشتند.خطبه های نماز جمعه به زبان بربری خوانده می شد و کتاب عقیده التوحید ابن تومرت را که به زبان بربری بود از حفظ می کردند.

ابن تومرت برای دعوت خود جهت نفوذ در قبایل بربر که بخش اعظم ساکنان مغرب بودند از زبان بربری استفاده می کرد.

نهضت ادبی موحّدین در چارچوبِ دعوت ابن تومرت و فقهای مالکی وابسته به آن صورت گرفت.در این نهضت،بسیاری از انواع«شعر»،مانند خمریات و انواع ادبیات که با روح دینی و شریعت اسلامی سازگاری نداشت،از صحنه ادبیات مغرب حذف (3)و نیز،همه صنایع لفظی معمول در ادبیات شرق،متروک گردید.در زمینه علم«نحو»و«لغت»پیشرفت های چشم گیری به وجود آمد. (4)ابوعبدالله،محمدبن احمدبن هشام لخمی سبتی(557 ه/1161 م)از جمله نحوی های این دوره بود که اثر ماندگار او در علم نحو،پس از گذشت قرن ها هم چنان از کتب درسی در محافل علمی جهان اسلام به شمار می رود.جزولی(610ه)که منزلتی عظیم نزد منصور موحدی داشت نیز،یکی دیگر از علمای

1- (1) .عبدالواحد مراکشی،المعجب،ص198،199.
2- (2) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص490.
3- (3) .همان،ص491.

4- (4) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص208،210،211،214،215.

مشهور در علم نحو در دوره موحدی است.چند مدرسه نحوی نیز،در این دوره در فاس،تلمسان و سبته ایجاد شد که حاکی از پیشرفت فوق العاده نحو در این عصر می باشد. (1)

دوره موحّدین را می توان یکی از دوره های خاص پیشرفت تاریخ نگاری مسلمین قلمداد کرد.مورخین بزرگ این دوره آثار ماندگار و ارزشمندی که آیینه تاریخ مغرب است به وجود آوردند.المعجب از عبدالواحد مراکشی،نظم الجمان از ابن القطان،المن بالامامه از ابن صاحب الصلاه و اخبار المهدی از بیدق،از مهم ترین آثار تاریخی دوره موحّدین است.در زمینه جغرافیا و علم فلک،کتاب نزهه المشتاق اثر ادریسی حاکی از پیشرفت علم جغرافیا در این دوره است.کارهای ادریسی در زمینه نقشه و تهیه نقشه کروی جهان در نوع خود بی سابقه بوده و حاکی از تکامل علم جغرافیا در این عصر می باشد.یکی دیگر از نوشته های جغرافیایی این دوره الاستبصار است که به جغرافیای تاریخی پرداخته است.

کاربرد«ریاضیات»و«هندسه»در عملیاتِ معماری و عمرانی،دوره موحدی را دوره تعالی ریاضیات ساخت و شخصیت هایی پدید آمدند که نقشی اساسی در برپایی تمدن اسلامی ایفا کردند؛قصاعی،مقیم فاس(م611ه)که عالم به هندسه بود (2)و ابومحمد عبدالله بن محمدبن حجاج(ابن یاسمین 601ه)از اهالی فاس که در خدمت منصور موحدی اشتغال داشت و در«جبر»از جوزه ای از او به جا مانده است؛ (3)هم چنین حسن مراکشی،نویسنده جامع المبادی و الغایات فی علم المیقات از جمله ریاضی دانان دوره موحدی بودند. (4)

دوره موحدی همچنین،دوره تحولی اساسی در زمینه علم«طب»است. (5)خلفای موحدی،گرو هی از اطبّای حاذق مغرب و آندلس را در دربار خود جمع کرده و زمینه تحصیل و تحقیق علمی را برای آنها فراهم کردند.این افراد،به عنوان طبیب مخصوصِ خلفای موحدی فعالیت می کردند.

1- (1) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص503.
2- (2) .حمیدی،جذوه الاقتباس،ص71.
3- (3) .همان،ص237.
4- (4) .حسن علی حسن،الحضاره الاسلامیه،ص506.

5- (5) .عبدالواحد مراكشى،المعجب،ص219.

ابن رشد نویسنده کتاب الکلیات فی الطب نظریات بدیعی را در زمینه«طب»در این کتاب مطرح کرده است.دیدگاه های ابن رشد در باب«موسیقی»خود حاکی از تداوم توجه علمی مسلمانان به موسیقی و روند تکاملی علم موسیقی در تمدن اسلامی است؛وی به جنبه هنری و زیبایی شناختی موسیقی توجه کرده و موسیقی و ارکان حزن آور و مضطرب کننده را تحریم و هدف موسیقی را سوق دادن انسان به تعادل دانسته است.

در دوره موحّدین،سبک خاص مغربی-آندلسی در«معماری»به وجود آمد.بسیاری از آثار دوره موحّدین در مغرب و آندلس به این سبک بنا می شد. (1)هنر کتابت به ویژه کتابت قرآن و ساخت جلد آن در دوره موحدی،از رشد فزاینده ای برخوردار شد. (2)

مغرب،بعد از سقوط موحّدین

میراث قدرت موحّدین در مغرب،بین«بنی حفص»،«بنی مرین»،«بنی زیان»تقسیم شد.جد اعلای«بنی حفص»از کارگزاران عالی رتبه دولت موحّدین و از یاران ابن تومرت بود و نقش زیادی در پیروزی موحّدین و تأسیس دولت آنها برعهده داشت و به پاس سرکوب«بنی غانیه»در دوران ناصر موحدی،ولایت افریقیّه را به دست گرفته و با احساس تزلزل در ارکان دولت موحّدین،به بهانه مخالفت با مأمونِ موحدی که مبانی افکار ابن تومرت را رد کرد،اعلام استقلال کردند و بر افریقیّه و بخشی از الجزایر شرقی مسلط شدند و خود را وارث حقیقی موحّدین معرفی کردند.

در مغرب اوسط نیز خانواده«بنی عبدالواد»،بر میراث موحّدین تکیه زده و تلمسان را پایتخت خود قرار دادند.هم چنین در مراکش قبایل«بنی مرین»که خود از کارگزاران موحّدین بودند،بنای مخالفت گذاشتند و با حمایت دولت«بنی حفص»ضربه نهایی را بر پیکر ضعیف دولت موحّدین وارد ساختند و خود را وارث حقیقی موحّدین دانستند؛اینان،ابتدا مدتی در مراکش مستقر شدند و سپس پایتخت خود را به فاس منتقل نمودند.این دولت ها،فرهنگ و تمدن اسلامی را به اوج شکوه و

1- (1) .همان،ص207.
2- (2) .حسن على حسن،الحضاره الاسلاميه فى المغرب والاندلس عصر المرابطين و الموحدين،ج2،ص312،.

عظمت خود رساندند و دربار آنها محل رفت و آمد دانشمندان بزرگ بود.

در این کتاب جا دارد که بخش پایانی کتاب به سه دولت بزرگ بربری مغرب اختصاص پیدا کند که آخرین دوره حکومت مسلمانان در آندلس را تجربه و مشاهده کردند و نقش اساسی در حفظ میراث اسلامی و توسعه آن ایفا کردند.

چکیده دولت موحّدین

ظهور ابن تومرت(مهدی)در مغرب،مرحله ای دیگر از توطئه خلافت عباسی،جهت کنترل جریان سیاست و اندیشه در غرب جهان اسلام بود.در اکثر منابع،گزارشی از سفر ابن تومرت به بغداد و حضور او در حوزه درس غزالی آمده است.غزالی از او به عنوان امید آینده مغرب یاد کرده است.او با بازگشت به مغرب،با شعار امر به معروف و نهی از منکر،تبلیغات گسترده ای را در شهرهای مغرب ادنی،اوسط و اقصی،علیه مرابطین به راه انداخت و به همین سبب،در مراکش محاکمه شد.او هسته حرکتی مسلحانه را کوه های تینمّل سامان داد؛در سال 518 ه امامت خود را اعلام و یاران خود را در سازمان و تشکیلات بسیار منظمی با هم مرتبط نموده و سلسله جنگ هایی را آغاز کرد که سرانجام به سقوط«مرابطین»منجر شد.جانشین مهدی نیز،این جنگ ها را تا برپایی دولت«موحّدین»در مراکش ادامه داد.عبدالمؤمن بن علی درسال 527 ه جانشین ابن تومرت شد و در جنگ های سال های 539،536،534،533 و 540 ه،شهرهای مغرب اوسط را از چنگ مرابطین خارج ساخت و در 541 ه مراکش را به تصرف خود درآورد.مردم آندلس،با شنیدن اخبار این جنگ ها بر و الیان مرابطین شوریدند.موحّدین در 546 و 547 ه شهرهای«بنی حماد»در مغرب اوسط را نیز تصرّف کردند و تا 548 ه این منطقه،تابع موحّدین شد.عبدالمؤمن سپس مغرب را متحد ساخت و در 558 ه راهی آندلس شد و با یک پارچه ساختن قدرت سیاسی در مغرب و آندلس،امپراتوری موحّدین را پدید آورد.از سال 558 تا 610 ه،سه خلیفه موحدی:ابویعقوب یوسف،یعقوب منصور و محمد ناصر حکومت کردند.مهم ترین حادثه دوران ناصر،جنگ«الارک»در 591 ه و شکست جبهه متحد دولت های مسیحی شمال آندلس بود.دولت های مسیحی در جنگ«عقاب»در 609 ه شکست سختی به موحّدین وارد کردند.با مرگ ناصر در 610 ه،یوسف دوم و سپس

عادل و ادریس(مأمون)از سال 610 تا 633 ه دولت موحّدین را به دست گرفتند.

مأمون،با برقراری ارتباط با دولت های مسیحی اسپانیا و طرد عقاید موحّدین،پایه های دولت موحّدین را متزلزل ساخت.افریقیّه از این فرصت استفاده کرده و«حفصیان»در 627 ه اعلام استقلال کردند و سپس«بنی زیان»در مغرب اوسط ادعای حکومت کردند؛و مغرب اقصی نیز به قبایل«بنی مرین»رسید و این قبایلِ شورشی سرانجام مراکش را در 668 ه تصرّف کردند.

نتایج دولت موحّدین در مغرب

1.وحدت سیاسی مغرب و آندلس نهایتاً منجر به قدرت گرفتن جبهه صلیبی در تهاجم علیه مسلمانان شد.

2.با سقوط موحّدین نیروی دریایی مسلمانان در مدیترانه تلاشی شد و مدیترانه غربی تحت نفوذ دولت های مسیحی اسپانیا قرار گرفت و دولت جدید پرتغال تلاش هایی را جهت سیادت بر دریای مدیترانه غربی آغاز کرد.

3.پیروزی ابن تومرت علیه مرابطین نشانه شکست تسنن سلف گرا به ویژه در آندلس بود.

4.پیروزی موحّدین نزاع عقیدتی در مغرب و آندلس را تا حد زیادی دامن زد.

5.موحّدین؛فرهنگ و تمدن اسلامی به ویژه در زمینه فلسفه و طب را به اوج خود رساندند.

6.موحّدین در زمینه تشکیلات اداری پیشرفته ترین نظم اداری در تمدن سازی را عرضه کردند.

7.نیروی نظامی موحّدین به ویژه نیروی دریایی آن،الگوی کارآمد نیروی نظامی دریایی در تاریخ باقی ماند.

8.وحدت سیاسی سراسر مغرب و آندلس زیر پرچم واحد دولت اسلامی محقق شد.

پرسش

1.مبانی اندیشه«ابن تومرت»را ذکر کنید.

2.رابطه«ابن تومرت»با خلافت عباسی را بررسی کنید.

ص:444

3.جایگاه اندیشه«غزالی»در دولت«موحّدین»را توضیح دهید.

4.مهم ترین جنگ های زمان«عبدالمؤمن»و«ابن تومرت»را ذکر کنید.

5.رابطه شورش های آندلس با ظهور«موحّدین»در مغرب را بررسی کنید.

6.انگیزه«موحّدین»برای سرنگونی«مرابطین»چه بود؟

7.علل سقوط«موحّدین»را بیان کنید.

ص:445

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.رسائل موحدیّه من انشاء کتاب الدوله المؤمنیه،تحقیق:لوی پرونسال.

2.المن بالامامه علی المستضعفین بان جعلهم الله ائمه و جعلهم الوارثین،ابن صاحب الصلاه.

3.الحله السیراء من عرف من علماء المائه السابعه فی بجایه،غیرینی.

4.تاریخ قضاه آندلس،ابوالحسن علی بن عبدالله نباهی.

5.دلیل المورخ المغرب الاقصی،عبدالسلام ابن سوده المری.

6.جولات فی تاریخ المغرب،عبدالقادر الصحراوی.

7.الدعوه الموحدیّه بالمغرب،علام عبدالله علی.

8.جذوه الاقتباس فیمن حل من العلماء مدینه فاس،ابن القاضی احمدبن احمد.

9.العلوم و الآداب و الفنون فی عهد الموحّدین،محمد المنونی.

10.محمدبن تومرت و حرکته التجدید فی المغرب و الاندلس،سعد زغلول.

11.المغرب عبر التاریخ،حرکات،ابراهیم،ج1،ص375،376.

12.اسلام و تمدن اسلامی،میکل،آندره.

ص:446

حفصیان

سهم واقعی مشروعیّت معنوی دولت«موحّدین»سرانجام به خانواده«حفصی»رسید که اجداد آنها در برآمدن موحدین نقشی اساسی داشتند و در اداره امور بخش آندلسی مملکت موحدین،عهده دار وظایف عالی بودند؛هم چنین جد اعلای حفصیان جزو اصحاب خاص ابن تومرت و از شیوخ موحّدین محسوب می شد.

ابومحمد عبدالواحد حفصی(م618ه)بنیان گذار«دولت حفصی»ابتدا برای حل مشکل افریقیه،از«بنی غانیه»به سال 603 ه عامل مستقل«موحدین»شد.سپس ابوزکریا با آشکار شدن نخستین نشانه های ضعف موحدان در 625 ه به دنبال اختلاف خانوادگی بین عادل موحدی و برادرش(ابوالعلا ادریس مامؤن)اعلام استقلال کرد.

ابوزکریا(اولین امیر دولت حفصی)،نخست تونس و اطراف آن را گرفت و به سال 634 ه با لشکری بزرگ تلمسان را به اطاعت وادار نمود و«مرینی ها»با او صلح نموده و مراتب بیعت خود را اعلام کردند؛وی پس از استحکام و استمرار امور داخلی خود در ارتباط با دول مجاور مغربی،با انعقاد پیمان های تجاری،پایه های دوستی خود را با دول اروپایی فعال در مدیترانه غربی استحکام بخشید.سیسیل،آراگون و جنوا نیز،با دولت حفصی روابط دوستانه ای برقرار ساختند؛بدین ترتیب،دولت حفصی در دهه اول عمر خود،بزرگ ترین شریک تجاری اروپا در منطقه مدیترانه غربی شد و از حمایت همسایگان مسلمانان خود نیز برخوردار گردید؛مسلمانان آندلس نیز در اشبیلیّه،بلنسیه،

غرناطه و شریش به اهمیّت،ثروت و قدرت دولت حفصی پی بردند و به دنبال آن«بنی الاحمر»،«بنی مرین»،«بنی عبدالواد»،«ایوبیان مصر»و نیز اکثر قبایل عرب و بربر با ابوزکریا اعلام بیعت کردند.

از جمله توصیف هایی که درباره ابوزکریای حفصی شده،برخورداری وی از ویژگی تصوّف و در عین حال،ثروت انبو هی است که از او به جا مانده است؛چنان که کتاب های الفارسیه فی مبادی الدوله الحفصیه،الادله البیّنه و الدولتین که درباره دولت حفصی است به این نکته اشاره کرده اند. (1)

احمدبن ابی زکریا ملقّب به«المستنصر بالله»امیر حفصی،همه ثروت و شکوه امارت حفصی را در اختیار گرفت؛وی با توجه به اوضاع مدیترانه غربی و خلأ قدرت در شرق جهان اسلام هم زمان با سقوط بغداد،مورد توجه تام اروپا و دنیای اسلام قرار گرفت و ازاین رو با تشریفاتی در مکه(نامه مکه)خلافت بغداد به تونس منتقل گردید.بدین ترتیب،در سال 651 ه/1253 م وی،خود را«المستنصر بالله»نامید.

«حفصیان»از آغاز کار،تشکیلات اداری بسیار منظّم«موحدین»را استحکام بخشیده و توسعه دادند و نظم اداری آنها از ویژگی های برجسته دولت حفصی است.

خلافت«مستنصر»که یک سال و اندی طول کشید در آغاز،با هجوم متّحدان صلیبی در 26 ذی الحجه سال 668 ه/ژوئیه 1270 م روبه رو شد که«نبرد هشتم صلیبی»را که پایان جنگ های کلاسیک صلیبی به شمار آمده است را به همراه داشت.

لویی نهم با عده زیادی از دولت های مسیحی،درحالی که قصد تصرف مصر و جبران شکست در«صلیبی هفتم»را داشتند به دلایل نامعلوم و درحالی که تا آخرین لحظات،اهداف حمله را پنهان داشتند،بندر«قرطاجنه»تونس را تصرّف کردند؛لوئی نهم،(شارل دانجو)،برادر او(شاه سیسیل)،فیلیپ سوم(شاه فرانسه)از فرماندهان این حمله بودند.در جریان این لشکر کشی،لوئی قدیس که به نام خدا این جنگ را آغاز کرده بود،دچار بیماری وبا شد و جمع انبو هی از نیروهای او نیز در اثر وبا جان باختند.طبق سنّت قرن دوازدهم و چهاردهم میلادی در مورد شاهان؛شارل دانجو؛امعا و احشای

1- (1) .ابن خطیب در الفارسیه؛ابن شمّا در الادله البیّنه،زرکشی در الدولتین.

لویی نهم را به بلرم برد و جسد او را در ساحل تونس در محل جنگ دفن کرد.

منابع معاصر جنگ،از معاهده«مستنصر»با لویی نهم،با عنوان پیمانی ذلت بار نام برده اند؛بیبرس(شاه ممالیک مصر)،«مستنصر»را شایسته خلافت مسلمانان ندانست. (1)منابع معاصر از جمله علل شکست لوئی را علاوه بر وبا،مسئله همکاری برخی سران دول اروپایی با«مستنصر»دانسته اند؛ بدین ترتیب،چنان که فردریک دو کاستیل(پسر عموی لوئی نهم)و فردریک لانشا(Frederic Lacia)پسر عموی کونستانس دی هوهنشتادفن(constance de hohenstafen)در کنار مستنصر حفصی بودند.چگونه می توان نبرد یاد شده را«جنگ صلیبی»دانست،درحالی که جناح اسلامی از حمایت مستشاران عالی رتبه مسیحی برخوردار بوده است؟ (2)منابع مسیحی از علل عمده جنگ،سادگی بیش از حد لوئی و شور ایمانی واقعی او و نیز گمان باطلی که مدتی به تحریک چند کشیش مسیحی در تونس بر او غلبه کرده بود دانسته اند؛او به تصور گسترش مسیحیّت در افریقیه،اقدام به تصرّف تونس نمود.

عهد مستنصر اول حفصی را باید دوره شکوه سیاسی،فرهنگی و علمی«حفصیان»دانست؛انبو هی از مهاجران اندلسی که تونس را بهشت خود می دانستند،مورد استقبال حفصی ها قرار گرفتند؛در عین حال بلنسیه در شرق آندلس،در آستانه سقوط قرار گرفت و حمایت نظامی و مالی حفصیان مانع از سقوط آن نشد.

پس از مرگ«مستنصر»اختلاف بر سر جانشینی وی بالا گرفت؛به این اختلاف،باید نزاع بین کارگزاران اندلسی و مغربی حفصیان را که از دوره مستنصر حفصی شروع شده بود،افزود؛چنان که چند تن از مقامات عالی رتبه دولت حفصی،جان خود را برسر این کشمکش از دست دادند.«دولت آراگون»در این دوره،شرق آندلس را در اختیار داشت و دولت قشتاله،نواحی مرکزی را زیر سلطه خود گرفت؛آنان هم چنین در تصرّف سواحل افریقیه از یک دیگر سبقت می جستند.

سرانجام ابواسحاق ابوزکریا یحیای دوّم(پسر مستنصر بالله اول)،در یازدهم ذی الحجّه

1- (1) .پاک،فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام،«جنگ صلیبی هشتم».
2- (2) .مجموعه مؤلفان،دائره المعارف الاسلامیه،ج7،ص198.

سال 675 ه روی کار آمد.نزاع جناح های آندلسی،مغربی و قدرت طلبی برادرِ«المستنصر بالله»باعث سقوط نخستین دولت پس از دوره شکوفایی شد و بدین سان دولت حفصی،وارد دوره ای از تشنج و پراکندگی گردید که منجر به تقسیم قدرت آن،بین شهرهای بجایه(بخش غربی)،تونس(بخش شرقی)و قسنطینه(بخش مرکزی)گردید.این آشفتگی،هم چنین ظهور مدعی مهدویّت فضل بن واثق را به سال 682 ه به دنبال داشت؛او انبو هی از شیوخ موحّدین را کشت و دولت حفصی را در بحرانی یک ساله فرو برد و در آستانه سقوط قرار داد.در این هنگام،سواحل افریقیه،بیش از گذشته مورد هجوم ناوگان های متحد سیسیلی،آراگونی و قشتاله قرار گرفت.

اعراب،در این دوره به مثابه عنصری تخریب گر بودند که به هرج ومرج شهرهای افریقیه،به ویژه نواحی دوردست از پایتخت،دامن می زدند.چنان که«حفصیان»از اعراب با عنوان«عقرب»یاد کرده اند.ابوالحسن مرینی و فرزندش(متوکّل)با استفاده از ضعف دولت مرکزی حفصی که قدرت آن به تونس محدود (1)شده بود،سرانجام آرزوی وحدت مغرب بزرگ را محقق ساختند.آنان،تونس و شهرهای دیگر افریقیّه(بجایه و قسنطینه)را متصرّف شدند،در مدّت کوتاهی دولت مرینی بر سراسر مغرب تسلّط یافت.با این وصف،توطئه اعراب و رؤسای محلی و شیخ نشین های توزر،نفطه،حامه،قفصه و زاب و نیز اوضاع نامساعد دریایی،دزدی دریایی،غارت و قدرت طلبی در نواحی مختلف اروپا و افریقیه وضعیت بسیار دشواری را برای دولت حفصی ایجاد کرد و آن را در آستانه سقوط قرار داد.آغاز حکومت ابوالعباس احمد دوم(776 ه 796ه)و ابوفارس عبدالعزیر(المتوکّل)(796 ه 837 ه/1433/1394 م)بار دیگر وحدت و قدرت را به دولت حفصی بازگردانده و سلطه حکومت حفصی را در سراسر افریقیه مستقر ساخت؛هم چنین ابوعمر عثمان بن محمد(893 ه 899ه)و ابوعبدالله محمد المتوکل(833 ه 899ه)بار دیگر شکوه دولت حفصی را تجدید کردند.با حکومت ابوعبدالله محمد الحسن بن محمد(932 ه 942ه)دولت حفصی در سراشیبی سقوط قرار گرفت؛ترک های عثمانی از جنوب و دولت های متحد اسپانیا از شمال مدیترانه غربی،دولت حفصی را در محاصره

1- (1) .در 747 ه و 758 ه.

گرفتند؛سلطان حفصی،برای نجات از سلطه ترک ها به دامن شارل پنجم(شاه اسپانیا)پناه برد و دولت حفصی از 942 ه تا980 ه با حمایت اسپانیا افریقیه را از تصرّف«عثمانی ها»حفظ کرد؛اما به سال 982 ه ابوعبدالله محمد ششم،سرانجام تونس را به ترک ها تسلیم کرد و در پی آن،دولت حفصی منقرض گردید. (1)

اوضاع سیاسی و فرهنگی دولت حفصی

محدوده دولت حفصیان افریقیه،سرزمینی وسیع بود که از برقه تا جزایر«بنی مزغنه»امتداد داشت.در این دوره تونس،قیروان،بجایه،الجزایر،قسنطینه،زاب،بسکره،جزیره جربه،طرابلس الغرب،بندر بنزرت،از جمله شهرهای مهم افریقیه محسوب می شدند.

انتقال مرکز افریقیه از قیروان به تونس از نخستین فعالیت های عمده دوره حفصی است.هجوم انبوه مهاجران آندلسی به تونس و سایر شهرهای افریقیه،باعث گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی در این سرزمین شد و در ابعاد مختلف علوم و معارف اسلامی،دوره جدیدی از فرهنگ و تمدن اسلامی آغاز گردید.

«حفصیان»که خود را وارث خلافت«موحّدین»می دانستند،از دهه های نخستین قرن هفتم هجری در افریقیه فعّال شده و رشته امور«دولت موحّدی»را به دست گرفتند و در سال 625 ه اعلام استقلال کرده و«دولت حفصی»را بر پایه اصلاح دینی بنا کردند.امیر ابو زکریای حفصی ادعای خلافت نکرد؛اما پسر او(محمد)خود را خلیفه خواند و خلافت را از بغداد به تونس منتقل کرد و بدین ترتیب«خلافت حفصی»را بنیاد نهاد.

«حفصیان»تا سال 983 ه بر افریقیه حکومت کردند.در دروه طولانی حکومت آنها،افریقیّه،شاهد تحوّلات چشم گیری در عرصه هنر،تمدن،شهرسازی،فرهنگ و علوم اسلامی بود.

چهره های شاخص علوم،در زمینه طب،مانند ابن آندراس و صقلی،ابداعاتی در زمینه طب و دارو عرضه کرده (2)و جریان طب اسلامی را در افریقیه توسعه و تکامل بخشیدند.قلصادی،مهاجر آندلسی،آخرین مراحل تکامل«علم حساب»را در افریقیه به

1- (1) .به ضمائم،ضمیمه شماره 9 مراجعه شود.
2- (2) .ر،ک:پاک،فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام؛«تاریخ طب تونسی در افریقیه دوره حفصی».

نگارش در آورد؛یکی از عمده ترین دست آوردهای«حفصیان»در عرصه«تاریخ نگاری»پدید آمد و آثار جهانی در افریقیه،به ویژه در قرن هشتم هجری خلق شد.در این نوشته به بخش مهمی از دستاورد فرهنگی و تمدن افریقیه عصر حفصی می پردازیم.

دولت حفصی سرانجام پس از چهارصد سال حکومت به علت تغییرات عمده مدیترانه غربی،سقوط آندلس،ظهور اسپانیای متحد،فعال شدن پرتغال در مدیترانه و پیش روی دولت عثمانی در افریقیه،سقوط کرد و حجم انبو هی از میراث معارف اسلامی،به ویژه در«طب»و«تاریخ نگاری»از خود به جا گذاشت؛بخش انبو هی از این آثار،هنوز به صورت مخطوط در کتابخانه های غرب اسلامی،به ویژه افریقیه وجود دارد.

اوضاع اقتصادی اجتماعی دولت حفصی

افریقیه محدوده بزرگ دولت حفصی است که بخش شرقی سرزمین بربر را فرا می گرفت و اقوام مختلف بربر و عرب با سلیقه ها و مذاهب مختلف را در خود جای داده بود؛این گروه های اجتماعی بارها نزاع های خونین داخلی را تجربه کرده بودند؛کنترل این وضع برای«حفصیان»امری طاقت فرسا بود؛چنان که بارها پایتخت از اعمال قدرت بر بسیاری از نواحی مملکت عاجز بود و قدرت آن به تونس(پایتخت جدید التأسیس بربرها در افریقیه)محدود می شد و سرانجام تشنج موجود بین بربرها و اعراب و به ویژه طغیان قبایل عرب از موجبات اصلی سقوط دولت حفصی شد.

گویا پس از سقوط دولت«فاطمی»و نابودی تمدّن سنّتی قیروان،وضعیّت شهری افریقیه به تدریج به بافت بادیه و روستایی تبدیل شد و این وضعیت،کنترل نواحی دور از تونس و نیز،نواحی کوهستانی و حواشی صحرا به ویژه مناطق طرابلس الغرب و نقاط پراکندگی خوارج را بسیار مشکل ساخته بود و دولت حفصی بر مجموعه ای از مهاجران اندلسی که از فرهنگ شهری اندلسی متأثر بودند و آن را با خود به تونس و شهرهای آن آوردند و نیز اعراب بدوی بیابانگرد و مستقر و بربر و علوج مزدور مسیحی و یهودی؛مهاجران مغرب اقصی(مجموعه مغربی منسجم و منظم در تونس)و جماعات مسیحی و یهودی در نواحی ساحلی،به ویژه شهرهای بجایه و تونس که کارهای مختلف نظامی،امور اداری و فعالیت تبشیری انجام می دادند،حکم می راند.

دامنه نفوذ مسیحیان در دولت حفصی گسترده بود؛چنان که قائد نبیل،قائد فارح،قائد ظافر و قائد صابر از مسیحیانی بودند که از مشاغل بالایی در حد«حاجب»در این دولت برخوردار بودند.خلیفه حفصی مستنصر باللهِ اوّل را هزار تیرانداز ماهر مسیحی حفاظت می کرد.یهودیان از وضعیتی متفاوت برخوردار بودند؛آنان هم چون گذشته به دولت حفصی جزیه پرداخته و لباس مشخص می پوشیدند.بنابر یک روایت تاریخی:در شهر شصت تا نود هزار نفری تونس،در اوایل دوره حفصی،یک شهرک مخصوص مسیحیان با دوهزار و هفتصد نفر جمعیت وجود داشت؛دو هزار پانصد یهودی نیز در تونس به سر می بردند که ششصد نفر آنها به کار تجارت خارجی مشغول بودند. (1)ترکیب نامتجانس و بسیار متنوّع دوره حفصی مسایل شهری خاصی را به دنبال داشت.اعراب در این ترکیب و نیز استقرار و آرامش و یا به هم خوردن آن نقش خاصی داشتند.دولت حفصی،اقداماتی را جهت اسکان اعراب بدوی که به تونس می آمدند،انجام داد که از آن جمله تأسیس«دارالنزول العربان»بود؛ (2)لیون می نویسد:«مردم تونس از ترس اعراب،جرأت کاشت گندم ندارند». (3)

در تونس،اصناف مختلفی که کار توزیع غذا،حبوبات،سبزیجات،غلاّت را بر عهده داشتند و نیز بازارهایی که تعداد آنها را تا سی هفت بازار دانسته اند وجود داشت.

لئون افریقی که از افریقیه عصر حفصی دیدن کرده است،وصف اقتصادی از تونس،بجایه و چند شهر دیگر افریقیه ارائه نموده است.او بجایه را شهری با هشت هزار نفر جمعیت ده ها حمام،مدرسه،زوایا و بازارهای بسیار زیبا توصیف کرده و اهالی بجایه را مردمی ثروتمند که در رفاه زندگی می کنند معرفی نموده است. (4)شهر قسنطینه دارای بازارهای متعدد بود که انواع پارچه،خرما،زیتون و...در آن داد و ستد می شد.بَنْزَرْت از جمله شهرهای باستانی در سی و پنج مایلی تونس بود که مردم آن از راه ماهی گیری زندگی می کردند.

1- (1) .حسن،المدینه و البادیه فی العهد الحفصی،ص161.
2- (2) .همان،ص168.
3- (3) .لیون افریقی،وصف افریقیه،ج2،ص75.
4- (4) .همان،ص50.

لیون در توصیف خود از تونس،اهالی آن را مردمی با لیاقت و خوش لباس که بر سر عمامه می گذارند و لباس بلند می پوشند معرفی می کند؛درباره پوشش زنان تونس نیز می گوید:آنان با رعایت اصول زیبایی،با حجاب کامل،همه صورت خود را می پوشانند و روی چادر،مقنعه بلندی می اندازند که همه ناحیه سینه آنها را می پوشاند و در حجاب مانند زنان فاسی هستند.

«بسیس»یکی از غذاهای مردم تونس بوده که از آرد جو تهیه می شد و مردم آن را با روغن زیتون و آبلیمو یا پرتغال می خوردند.لیون در این باره می نویسد:یک بازار فقط مخصوص فروش آرد جو ویژه بسیس در تونس وجود دارد. (1)آنان هم چنین غذای دیگری از جو با نام«بازین»دارند.

خانه هایی که با سنگ،کاشی و...تزئین شده به شهر زیبایی خاصی بخشیده است.حمام های تونس،بسیار بهتر از حمام های فاس است.اطراف تونس را باغ های لیمو،سیب،پرتقال،گل سرخ و..فرا گرفته است.هم چنین در این ناحیه باغ های بسیار گسترده«زیتون»وجود داشت که حجم عظیمی از روغن زیتون تولیدی آن به مصر صادر می گردید.از چوب زیتون نیز،برای تهیه زغال استفاده می شده است.در وصف طرابلس الغرب نیز آمده است که این شهر خانه هایی زیباتر از خانه های تونس داشته (2)و دارای بازارهای جدا از هم برای هر حرفه و شغل بوده و بیشتر مردم آن به تجارت اشتغال داشته اند.

«زیتون»رمز ثروت بادیه و شهر در افریقیه بوده است. (3)در عهد ابی فارس عبدالعزیز که از دوره های طلائی«حفصیان»بود،مالیات زیتون از موارد عمده ثروت دولت محسوب می شد؛چنان که در وصف باغ های زیتون تونس آمده:«باغ زیتون سحنون بن سعید در محله«بنی خلاف»؛ دوازده هزار و باغ عبدالحرم بن ربعی الزاهد،هفده هزار درخت زیتون دارد». (4)

نزدیک چهل بازار با اصناف و شغل های مختلف در تونس دایر بوده است.بازارها

1- (1) .همان،ص76.

2- (2) .همان،ص97.
3- (3) .ابن ناجی،معالم الایمان،ج2،ص91.
4- (4) .حسن،المدینه و البادیه فی العصر الحفصی،ص434.

نقطه اتصال بادیه و شهر محسوب می شدند.مردم و امرای حفصی و اطراف تونس و سایر شهرها در فصل گرما به باغ ها و قصور می رفتند.شهر بندری مهدیه با سی کشتی در عصر حفصی،بندری بازرگانی برای ارائه خدمات بود.دیوارهای این شهر،چند بار در این دوره تعمیر شد.

امرای حفصی باغ های سلطنتی متعددی در اطراف تونس و سایر شهرها ایجاد کردند.در محل«کاخ بار دو»عصر طلایی سلطان حفصی(ابی عمر و عثمان)،چندین باغ پرتقال،لیمو و نیز باغ گل های زیبا ایجاد شده است؛در باغ ابی فهر،درخت های خرما،عناب،انواع میوه و انجیر،انار و سدر و انواع گل یاسمن و درخت نارنج و سرو و نیلوفر،وجود داشت. (1)

برج های مسکونی از جمله تفریح گاه های حفصیان بود.مستنصر به سال 651 ه/برج«المشتی»را بنا کرد که قصبه و تفریح گاه رأس الطابیه را به یکدیگر مرتبط می کرد؛این برج تا سال 735 ه منزل و استراحتگاه سلاطین حفصی بود.مستنصر هم چنین نزدیک باغ رأس الطابیه،محلی را برای سوارکاری دایر کرد.

فرهنگ و تمدّن دوره حفصی

شاخصه دوره حفصی،انتقال فرهنگ و تمدّن آندلسی،مصری و ایرانی به افریقیه و ترکیب آنها در این منطقه است.در این عصر،دوره نوینی از فرهنگ و تمدن اسلامی در افریقیه آغاز و فرهنگ و تمدن اسلامی به رشد و توسعه خود در این ناحیه ادامه داد و به آخرین مرحله از تکامل خود،به ویژه در رشته طب،تاریخ نگاری،حساب و...نایل گردید.

در همه عرصه های علم و معارف افریقیه دوره حفصی،چهره های شاخص آندلسی به چشم می خورد.قلصادی،در علم حساب،ابن سبعین در فلسفه،عرفان و تصوّف؛ابن خلدون در تاریخ و...بدین ترتیب،توسعه نهاد آموزش اسلامی در افریقیه ثمرات مثبتی به بار آورد،نخستین مدارس اسلامی،به شکل مدارس شرقی نظامیّه در شرق،در غرب اسلامی دوره حفصی ایجاد شد،از جمله«مدرسه شمّاعیه»که از معروف ترین مدارس حفصی بود که در سال 647 ه بنا گردید.«جامع زیتونه»با دوازده قرن پرچم داری فرهنگ

1- (1) .زرکشی،الدولتین،ص38؛ابن قتفذ،الفارسیه،ص128.

و تمدن اسلامی بخش دوّم عصر طلایی خود را در دوره حفصی آغاز کرد.علوم دینی،فقه،حدیث،علوم قرآنی و نیز علوم تجربی،طب،نجوم،مکانیک در این دوره،دست آوردهای ماندگاری از خود برجا گذاشتند که اکنون نیز مورد استفاده اند.

صنعت نساجی،شیشه سازی،کشتی سازی و...در شهرهای مختلف افریقیه از رونق برخوردار بود؛هم چنین سبک خاصی در معماری با عنوان معماری حفصی به وجود آمد(تاج حفصی)که همان مکتب ترکیبی(آندلسی-مغربی-افریقیه)است.

محققان بسیاری از گذشته تاکنون،تمدن اسلامی در دوره حفصی را مرحله ای اساسی در تکامل تمدن اسلامی دانسته اند و آن را واسطه انتقال حقیقی فرهنگ و تمدن اسلامی به اروپا قلمداد نموده اند. (1)

حفصیان،تشکیلات سیاسی بسیار منظم و قدرتمندی ایجاد کردند و با اتکا به همین تشکیلات،چهارصد سال حکومت کردند؛به کارگیری گسترده آندلسی ها،از جمله ویژگی های تشیکلات دوره حفصی در عهد نخست آن است.انتقال از مفهوم«امیر»به مفهوم«امیرالمؤمنین» (2)و«خلیفه»و از آن جا به«سلطان»و اعلام سلطنت از ویژگی های دوره حفصی است،علی رغم آن که حفصی ها به پیروی از خلفای نخستینِ حجاز،خود را«راشدین»می نامیدند و گویا می خواستند در افریقیه با تعصّب بر«تسنّن»نوعی خلافت راشدین را اجرا کنند؛لکن بعدها اعلام سلطنت کردند؛چنان که منابع عربی نیز از آنها با عنوان سلاطین تونس یاد کرده اند.

1- (1) .به ضمائم،تصویر شماره 22 مراجعه شود.
2- (2) .شیخ،امیر،امیرالمؤمنین،خلیفه،سلطان. در متون اروپایی واژه«امیرالمؤمنین»بسیار مورد توجه قرا گرفته است و بالفظ Mira(Momenien)Miramolin در متون وثیقه اروپایی برای نامیدن سلاطین حفصی به کار رفته است؛به طور کلی امیرالمؤمنین جایگاه خاصی در الفاظ و اصطلاحات تاریخ تشکیلات اسلامی دارد و خلفای راشدین،دولت اموی،دولت عباسی،خود را با القاب خلافتی که د رأس آن امیرالمؤمنین است،نامیده اند. در غرب اسلامی،ابتدا فاطمیان،سپس امویان اندلس و موحدین به طور رسمی از لقب امیرالمؤمنین استفاده

کردند؛اما این کار نزد حفصیان با مستنصربالله حفصی آغاز شد و استفاده از این لقب نزد آنها از اهمیّت سیاسی فوق العاده ای برای آن دولت و سایر دولت های اسلامی همسایه آن مانند مصر برخوردار بود و لذا«مستنصر اوّل»حفصی آرزوی مهم خود را نامیده شدن به این لقب می دانست؛همین مفهوم را مورّخ سیاسی و مقرب مستنصر،در قطعه شعری منعکس نموده و ضمیر شاد مستنصر از این لقب را متذکر شده است.

در علوم و معارف دوره حفصی،«طب»در رأس دانش هایی بود که دستاوردهای نمایانی عرضه کرد.از طبیب ابن آندراس با عنوان«ابن سینای دوّم»یاد کرده اند.صقلی طبیب و گیاه شناس،کار بزرگی در عرصه«طب بالینی»در تشخیص بیماری«سل»انجام داد. (1)علم حساب آخرین مراحل تکامل خود را به وسیله مهاجر اندلسی قلصادی در تونس به انجام رساند و محققان کار وی را در حساب،حلقه پیش از پاسکال و نیوتن دانسته اند.

تصوّف در دوره حفصی در سراسر افریقیه گسترش یافت؛بنای زوایا و رباطها که سنتی معهود در معماری افریقیه بود،با شدّت بیشتری به وسیله امرای حفصی دنبال شد.تاریخ نویسان امیر ابوزکریا(بنیان گذار دولت حفصی)را از جمله متصوّفه نام برده اند.در این دوران فرقه«شاذلیه»از بزرگ ترین فرقه های تصوف مدیترانه غربی و شرقی،در تونسِ دوره حفصی پدید آمد و در سراسر مدیترانه پراکنده شد.

در علم جغرافیا و تاریخ نگاری،آثاری اساسی و کلاسیک پدید آمد.از جمله«تاریخ نگاری قرن هشتم غرب اسلامی»که در افریقیه متولد شد. (2)

ابن خلدون با ابداع علم عمران،باب جدیدی در تاریخ تفکّر اجتماعی گشود؛ (3)چنانکه به گفته محققان،تنها وجود ابن خلدون برای افتخار تمدن اسلامی کافی است.

در این دوره،در هنر موسیقی نیز،موسیقی سبک اندلسی-افریقیه،با ورود و استقرار مهاجران اندلسی در شهرهای افریقیه رواج یافت.

بنی عبدالواد(1236 م/633 ه 1550 م/962ه)

با فروپاشی دولت«موحدین»بخش میانی مملکت آنها در مغرب به«بنی زیان»تعلّق گرفت.گرو هی از قبایل«زناته» (4)از جمله قبیله«واسین»،درنواحی تلمسان که«حفصیان»

1- (1) .ر.ک:پاک،طب تونسی در افریقیه دوره حفصی،فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام.
2- (2) .ر.ک:مقاله از مؤلف:«پیدایش تاریخ نگاری اسلامی در غرب اسلامی»(قرن هشتم هجری)1-مکتب افریقیه 2مکتب مغرب و اندلس.

3- (3) .ر.ک پاک؛تحولات فلسفی کلامی دوره حفصی،فصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی،س 1،ش،3؛1383.
4- (4) .ابن خلدون بخشی را در کتاب العبر به وصف قبیله«زناته»و سیر تحولات تاریخی آنها از پیش از اسلام تا تشکیل دولت«بنی زیان»اختصاص داده است.

و«بنی مرین»چشم طمع به آن داشتند،مستقر شدند و دولتی مستقل تشکیل دادند.تلمسان به سال 666 ه در نبرد«تلاغ»به تصرّف بنی مرین درآمد؛بار دیگر نیز تلمسان(پایتخت بنی عبدالواد)در سال 753 ه به اشغال دولت مرینی درآمد؛حفصی ها نیز به سال 827 ه این شهر را تصرّف کردند.

در این دوره،سواحل دولت بنی عبدالواد از سوی دولت تازه تأسیس«آراگون»و نیز قشتاله تهدید می شد.از سویی،«دولت عثمانی»هم در مدیترانه غربی،تحرّکاتی را آغاز کرده بود؛بدین سان دولت بنی عبدالواد در منطقه بی ثباتی که هنوز آثار تخریب ناشی از هجوم اعراب«بنی هلال»در آن هویدا بود؛دولت متزلزلی را تشکیل دادند.

هجوم عثمانی ها (1)به بنادر و شهرهای ساحلی دولت«بنی زیان»و نیز هجوم«دولت مرینی»از ناحیه غرب،باعث شد تا آخرین سلطان بنی عبدالواد،به نام حسن بن عبدالله مسیحی شده و نام کارلوس بر خود گذارد.

عثمانی ها،شهرهای ساحلی مغرب میانه را به تصرّف خود درآورده و با ورود به الجزایر و اشغال تلمسان،موفق شدند تا ایالتی مستقل و ترک را در مدیترانه غربی،تأسیس کنند.

«سلطان زیانی»،از دولت متحد اسپانیا درخواست کمک کرد،اما تهاجم اسپانیایی ها به وسیله ترک ها دفع شد و نیروهای مسیحی با دادن تلفات سنگین،تلمسان و الجزایر را ترک کردند.دولت عثمانی با تصرّف مغرب ادنی و مغرب میانه،دریای مدیترانه را تحت سلطه خود قرار داد و مرزهای اروپایی خود را تا حدود مرزهای جنوبی اسپانیا گسترش داد.

یغمراسن بن زیان(بنیان گذار دولت«بنی عبدالواد»)موفق شد با کمک قبایل عرب از جمله«اعراب هلالی»؛دولت قدرتمندی تأسیس کند که مدّت سیصد سال بر یک سوّم از خاک مغرب بزرگ عربی،حکومت کردند.تلمسان پایتخت«بنی زیان»به شهری بسیار آباد و مرکز بازرگانی بین المللی در مدیترانه غربی تبدیل شد؛ (2)بنادر این شهر(هنین و هران)قطب و رابط بزرگ بازرگانی بین اروپا و افریقا بودند.برادرِ ابن خلدون،که سِمَتِ کاتب مخصوص سلطان زیّانی(ابوحمّوی دوم)را داشت،توصیفی از خاندان این سلسله

1- (1) .سردار عثمانی(عروج)که با سرمایه حفصیان در مدیترانه غربی اعمال نفوذ نظامی می کرد.
2- (2) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 23 مراجعه شود.

را با نگارش کتابی مستقل درباره«بنی عبدالواد»و بیان نَسَبِ علوی آنها آورده است.ابوحمّوی دوم(سلطان بنی عبدالواد)نیز با نگارش کتاب واسطه الملوک فی سیاسه الملوک بر این نَسَبِ علوی تصریح کرده است. (1)

بنی مرین

از جمله تحرکات ویرانگر اواخر عصر«موحّدین»که مورد حمایت معارضان موحدین قرار گرفت و منجر به سقوط آنان شد،فعالیت های قبایل بربر«مرینی»برای به دست گرفتن قدرت در مراکش بود.

عبدالحق با ادعای اصلاح دینی و تعصب بر«تسنن مالکی»مخالفت خود با موحّدین را اعلام کرد.قبایل بربر«زناتی»مرینی،قرن ها پیش،از افریقیه از«صحرای فجیج»حرکت کرده و در مغرب اقصی مستقر شده بودند؛آنان در آغاز از موحّدین اعلام اطاعت کردند؛اما با شدت گرفتن جنگ بین«مرابطین»و«موحدین»و در پی آن،ظهور آثار ضعف در دولت موحّدی و فروپاشی قدرت آنها در مغرب و آندلس؛وارد سلسله جنگ هایی با«موحّدین»شدند و در جنگ سال 613 ه معروف به«عام المشعله»شکست سختی را بر«موحّدین»وارد کردند. (2)و در پی آن،برای نخستین بار،شهر مکناسه را به سال 636 ه تصرّف کرده و با حمایت«حفصیان»که یک دهه قبل از دولت موحدین اعلام استقلال کرده بودند،تحرّکات خود را در مغرب اقصی ادامه دادند.

نخستین امیر مرینی(ابوبکر بن عبدالحق)،ولایت امیر ابوزکریا(بنیان گذار دولت حفصی)را پذیرفت؛آنها به تدریج سوس،سبته و تلمسان و...متصرّف شدند و با تصرّف شهرهای مغرب،دولت موحدی را به پایتخت آن(مراکش)محدود ساختند؛آنان سرانجام در سال 660 ه مراکش را نیز گرفتند و بدین سان«مرینی ها»در مغرب اقصی،خود را وارث خلافت«موحدین»خواندند.

یعقوب موحدی کوشید تا«بنی زیان»را در مغرب اوسط براندازد؛وی آنها را در مغرب اوسط،محدود کرد و به مقابله با تجاوزات دولت قشتاله در اراضی غرناطه

1- (1) .به ضمائم،ضمیمه شماره 10 مراجعه شود.

2- (2) .مؤلف مجهول،الذخيره السنيه،ص28.

پرداخت.در این رابطه«جنگ استجه»که در سال 674 ه رخ داد را هم چون«نبرد عقاب»برآورد کرده اند.

اشغال مالقه به وسیله یعقوب،باعث خشم«امیر غرناطه»شده و پراکندگی صفوف دول اسلامی در برابر دولت های متحد مسیحی آندلس و تصرّف«جزیره خضرا»به وسیله قشتاله را در پی داشت.او در سال 684 ه پس از جنگ دریایی با قشتاله،مجبور شد با الفونسوی دهم(EL Sabio)علیه غرناطه معاهده صلح امضا کند.

پس از یعقوب،پسرش یوسف الناصر حکومت مرینی را به دست گرفت و سیاست پدرش را در مورد«حفصیان»،«بنی زیان»،«بنی الاحمر»و«قشتاله»هم چنان ادامه داد و به توسعه حکومت خود در مغرب اوسط پرداخت.

او تلمسان را محاصره کرد و پس از هشت سال جنگ،بر سراسر مغرب اوسط مسلط شد.سپس عامربن عبدالله بن یوسف ابی ثابت،امر«دولت مرینی»را به عهده گرفت؛دولت قشتاله روابط خوبی را با دولت حفصی و دولت زیانی،برای محدود نمودن تحرکات بنی مرین در مدیترانه غربی و سواحل آندلس برقرار نمود.

بعد از دوره ای از ناتوانی،دولت مرینی،بار دیگر،در عهد الاکحل(المنصوربن علی بن عثمان بن یعقوب)قوت گرفت و کوشید تا شکوه سرزمین مغرب در عصر یعقوب المنصور را مجدداً احیا کند؛اما اوج قدرت«بنی مرین»با سلطنت ابی الحسن مرینی آغاز شد.وی در«جنگ طریف»(741ه)بر نیروهای مسیحی غلبه کرد و با ایجاد آرامش در مغرب اقصی،در سال های 748 ه تا 753 ه برای مدت کوتاهی موفق شد با تصرّف مغرب اوسط و ادنی،سراسر مغرب را جزو مملکت بنی مرین قرار دهد.

پس از ابوالحسن مرینی که چهره او در تاریخ مغرب با خدمات گسترده فرهنگی،سیاسی،نظامی و اجتماعی عجین شده است،پسرش متوکل علی الله فارس بن حسن(ابوعنان مرینی)روی کار آمد؛دولت او با ضعف نیروی نظامی«بنی مرین»به ویژه ناوگان دریایی آن مواجه شد و دریای مدیترانه غربی به تدریج زیر سلطه ناوگان های قشتاله،آراگون و دول اروپایی در آمد و مغرب،وارد دوره ای جدید از آشوب گردید؛بدین سان امرای مرینی نتوانستند کرسی قدرت در مغرب اقصی را حفظ کنند و ناگزیر،به سرعت

راه سقوط را در پیش گرفتند و آخرین خلیفه مرینی(عبدالحق بن ابی سعید بن

ص:460

ابی العباس بن ابی سالم)در اثر هجوم خارجی و توطئه داخلی وزرای خائن و فاسد خود سقوط کرد.

پرتغالی ها(خوان اول)و قشتاله(فرناندوسوا)پس از«جنگ طریف»که به سلطه دولت مرینی بر آبراهه«جبل الطارق»پایان داد،همه تلاش خود را صَرف اشغال سواحل مغرب کردند؛آنان سبته را سال 1415 م/818 ه و پس از آن طنجه را تصرف کردند.در این هنگام،شورشیان،بر آخرین سلطان مرینی(سلطان عبدالحق)در فاس شوریدند(863 ه/1458 م)و در پی کشتن وی با ابوعبدالله حفیه(از شرفاو بقایای ادریسی ها)به عنوان سلطان بعیت کردند؛ (1)سرانجام غرناطه نیز به سال 897 ه سقوط کرد و بسیاری از شهرهای ساحلی مغرب،به تصرّف دولت پرتغال درآمد. (2)

از وجوه اهمیّت«دولت مرینی»،نزدیک بودن این دولت به سرزمین آندلس بود.با آغاز مهاجرت مسلمانان آندلسی به مغرب،نزدیک ترین جایی که آنها می توانستند مستقر شوند شهرهای مغرب اقصی بود؛با این وصف،حجم عظیمی از معارف اسلامی و علم و تمدن مسلمانان اندلسی وارد مغرب شده و حوزه جدیدی از فرهنگ و تمدن اسلامی در غرب اسلامی پدید آمد.

«مرینی ها»تشکیلاتی گسترده و منظم اداری،در مغرب اقصی تأسیس کردند که در نوع خود کم نظیر بود؛ادامه جهاد در آندلس،از ویژگی های دولت«بنی مرین»بود،در تاریخ تشکیلات نظامی،تأسیس«نیروهای ویژه»برای جهاد در اندلس از ابداعات«بنی مرین است».ناوگان(اسطول)گسترده دولت مرینی در بنادر سلا،طنجه،سبته،بجایه،الجزایر و...مستقر بودند.«الحراقات»،«الشینی»،«المسطحات»و...از جمله نمونه هایی از کشتی های جنگی این دولت بودند.سپاه مرینی،مرکب از نیروهای«بربر»،«مرینی»،«زناتی»،«عرب»و«آندلسی»بود.عناوینی چون:«مشرف،صاحب القصبه،صاحب الصلاه،محتسب،صاحب الشرطه(قائد)نیز از جمله عناوین تشکیلاتی بنی مرین محسوب می شد.

1- (1) .سلاوی،الاستقصاء،ج2.
2- (2) .به ضمائم،ضمیمه شماره 11 مراجعه شود.

مغربِ عهد مرینی با رشد فوق العاده ای در عرصه آموزش مواجه شد،«مرینی ها»نهضت مدرسه سازی چشم گیری به راه انداختند که از نهضت مدرسه سازی«مرابطین»در مغرب و«ایوبی»مصر و«فاطمی»مغرب و مصر و«موحدین»پیش تر رفت.

ابوالحسن مرینی در هر شهرِ بلاد مغربِ اوسط و اقصی،مدرسه ای ساخت. (1)رشد وقف در زمینه های آموزشی که در وقف نامه های دوره مرینی باقی مانده،گواه این جریان است.ابن مرزوق بنای نخستین مدرسه را آغاز دوره مرینی و مدرسه«الحلفائیین»دانسته است؛پس از آن«الصفارین»در 670ه (2)و سپس مدرسه«العثارین»به وسیله ابوسعید مرینی تأسیس گردید.شیوه حفظ قرآن،روش اصلی آموزش در دوره مرینی بود و دانشجو برای ورود به مدارس آموزشی،نیازمند حفظ کل«قرآن»بود و تا پایان دوره تحصیلی،خود را به حفظ نصوص درسی مقید می دانست. (3)فقه مالکی،نحو،تفسیر،حدیث،منطق،بیان،طب و...از علوم رایج در مراکز آموزشی مرینی بود. (4)

هم چنین،با توجه به شرایط جنگی آن عصر،در اختراع ابزار جنگی پیشرفت هایی در عصر مرینی حاصل شد.

بافت اجتماعی شهرهای غرب اسلامی شکل سنتی بیشتری پیدا کرد و نظام قبایلی درحد گسترده برقرار بود؛قبایل در نظامی از احلاف در کنار هم زندگی می کردند. (5)همه قبایل«عرب»و«بربر»در دایره همین نظام قبایلی به سر می بردند.نشانه های اصلی جوامع مغرب،هم چنان سنتی باقی ماندند؛از جمله لباس سنتی بربر(بُرنُس)و غذای سنتی مغرب،همواره مورد علاقه مردم بوده است. (6)

1- (1) .سایح،الحضاره المغربیه،ج2،ص7.
2- (2) .همان،ج2،ص8؛ابن مرزوق،المسند الصحیح،ص35.
3- (3) .«من لم یحفظ النص لص».
4- (4) .به ضمائم،تصویر شماره 24 مراجعه شود.
5- (5) .سایح،الحضاره المغربیه،ج2،ص21.

6- (6) .لو علم ارسطو فضل...فی الغذاء و فضل موسی فی الحلق و البُرْنُس فی اللباس،لشهد للبربر بالحکمه؛ر.ک:سایح،الحضاره المغربیه،30/25.

درست در لحظاتی که مغرب شاهد سقوط آندلس و از دست رفتن قدرت مسلمانان در غرب اسلامی بود،گرو هی از علمای مسلمان به ثبت نُه قرن تاریخ تحولات اسلامی در غرب اسلامی مصمم شدند؛دانش تاریخ نگاری از قرن پنجم هجری در عصر«مرابطین»در مغرب به رشد فزاینده ای رسید و در عصر اوّل،دوّم و سوّم«موحدین»مورّخان بزرگی پدید آمدند؛اما شکل کلاسیک تاریخ نگاری در عصر اوّل مرینی با ظهور مورّخان مغربی،چون:ابن عذاری مراکشی،ابن ابی زرع فاسی،ابن بطوطه و ابن جبیر،پدید آمد.کتاب البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب،را باید شاخص مکتب تاریخ نگاری مغرب به شمار آورد،که در دهه های پایانی قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هجری در مراکش به وسیله احمدبن محمد مراکشی(معروف به ابن عذاری مراکشی)تألیف شد.این کتاب نخستین کتاب تاریخ کلاسیک مغرب و اندلس است.مقصود ابن عذاری از«مغرب»،غرب اسلامی است که شامل اندلس،مغرب ادنی مغرب اوسط و مغرب اقصی می شود.کتاب او مشتمل بر حوادث،از فتح اسلامی تا نیمه قرن هفتم هجری است و از معتبرترین منابع در خصوص دولت«اموی»آندلس،منبع خاص دولت«مرابطین»و دولت«موحدین»محسوب می شود.

نسخه های خطی البیان المغرب بیش از هر منبع دیگرِ تاریخ غرب اسلامی،مورد توجه خاورشناسان قرار گرفت:دوزی بخشی از آن را در 1848 م و بخشی دیگر را در 1851 م در لیدن منتشر کرد و پرونسال بخشی از آن را در سال 1948 م و بخشی دیگر را در سال 1951 م در این شهر،انتشار داد.

پرونسال،هم چنین بخشی از این کتاب را با نام نبذ تاریخیّه اخبار البربر فی القرون الوسطی منتشر کرد.کتاب ابن عذاری نیازمندِ نقد درونی و بیرونی است،به ویژه مواضع متعصبانه او نسبت به«تشیع»و«فاطمیان»جای تأمل بسیار دارد.

الانیس المطرب بروض القرطاس،نخستین کتاب تاریخ عمومی کلاسیک خاص مغرب است که گزارش های مختصری از ملوک مغرب و تاریخ فاس ارائه کرده است.احمدبن ابی زرع فاسی،تاریخ مغرب اقصی را از زمان پیدایش دولت«ادریسی»در سال

172 ه تا سال 726 ه با ذکر رویدادهای پنج دولت«ادریسی»،«زناته»(المغراویین،والیفرنیین)،«مرابطین»،«موحدین»و بخشی از رویدادهای«دولت مرینی»تا سال 726 ه را ذکر کرده است؛این کتاب به نام های دیگری نیز معروف است.

کتاب الذخیره السنیه فی تاریخ الدوله المرینیه از مؤلفی مجهول در احوال«دولت مرینی»تا اواخر سال 679 ه است.کتاب الذیل و التکمله لکتابی الموصول و الصله از ابن عبدالملک مراکشی اوسی(م703ه)؛کتاب برنامج از ابی القاسم تجیبی(م730ه)؛از جمله آثار مهم قرن هشتم در مکتب تاریخ نگاری مغرب است که به وسیله مؤلفان فاسی و مراکشی تألیف شده است.هم چنین الدیباج المذهب فی معرفه اعیان المذهب،اثر ابن فرحون ابراهیم بن علی بن محمد الیعمری المدنی،متوفی 799 ه،کتابی در تاریخ زندگی اعیان مالکیّه است.ابن خطیب کتاب رقم الحلل فی نظم الدول را در قالب ارجوزه ای در بیان دولت های اسلامی و نیز کتاب اعمال الاعلام را در تاریخ مغرب به مناسبت بیعت سلطان نابالغ مرینی تدوین کرد که شامل تاریخ دول شرقی و غربی جهان اسلام است.

ابن مرزوق نیز،کتاب المسند الصحیح الحسن فی مآثر مولانا ابی الحسن را در سیره سلطان ابوالحسن مرینی تألیف کرد.از جمله دیگر تألیفات مغربی ابن خطیب،کتاب روضه النسرین فی دوله بنی مرین است که نسب«بنی مرین»و قبایل«زناته»و ایام سلطنت آنها را نوشته است.جنی زهره الآس فی بناء مدینه...فاس اثر ابی الحسن،علی الجزنانی،کتابی است که در دو بخش تدوین یافته و بخش اول آن در وصف شهر فاس است و بخش دوم،شرحی از تاریخ مغرب از دولت ادریسی تا دولت موحدین است.کتاب الحلل الموشیه فی الاخبار المراکشیه،اثر دیگر ابن خطیب نیز با وصف مراکش و تأسیس آن آغاز شده و سپس به طور گسترده به«مرابطین»و«موحّدین»پرداخته است. (1)

الاحاطه فی اخبار غرناطه نیز از تألیفات تاریخی قرن هشتم هجری از ابن خطیب است که به ترجمه ملوک غرناطه و کسانی که از غرب و شرق به این شهر آمده ند،پرداخته است.به ویژه که او به ترجمه کسانی پرداخته است که در دربار سلطان ابوعنان مرینی بوده اند.

1- (1) .منوتى،المصادر العربيه لتاريخ المغرب،ج1،ص103.

نفاضه الجراب فی علاله الاغتراب کتابی دیگر از ابن خطیب است که هنگام تبعید او در مغرب نوشته شده است.او در این کتاب،مشاهدات خود از مغرب اقصی و مملکت مرینی را ثبت کرده است.

تحفه النظار فی غرایب الامصار و عجایب الاسفار معروف به«سفرنامه ابن بطوطه»،از ابوعبدالله محمد طنجی(متولد 779ه)از حواشی سلطان ابی عنان مرینی،که علاوه بر وصف سفرهای او به شرق،دولت ابی عنان مرینی و اوضاع مغرب در عصر او را آورده است.ابوالولید اسماعیل(ابن الاحمر)از مقربان سلطان ابن عنان مرینی نیز چند اثر به صورت تک نگاری تاریخی تألیف کرد.ابن الحاج غرناطی(م767ه)از بزرگان ادب آندلس،از جمله کسانی است که به خدمت سلطان ابی عنان مرینی درآمد و از بزرگان شعرای دربار او شد؛وی در سفر به افریقیه،سلطان ابی عنان را همراهی کرد.سفرنامه او فیض العباب و اجاله القداح الاداب فی الحرکه الی القسنطینه و الزاب نام دارد.

اوضاع اقتصادی عصر مرینی

دوره مرینی مغرب با شکوفایی و رونق اقتصادی در زمینه کشاورزی روبه رو شد و بنی مرین به صنعت«ناعوره»و«ساقیه»و اصلاح زمین های زراعتی اهمیّت می دادند.ابن الحاج غرناطی گزارش های مفصلی از اقدامات مهندسی و عمرانی در زمینه بهبود زراعت و تنوّع محصولات کشاورزی،میوه،غلات،گل و..در سبته،سوس،مراکش و...دارد.به گزارش او،تنها در سبته در عصر ابی عنان مرینی،یکصدوسه آسیاب فعال بوده است. (1)صنعت نساجی،تولید روغن،دباغی،ساخت کشتی و لوازم آن،سفال سازی؛ (2)ساعت سازی(ساعت آبی) (3)در شهرهای مغرب اقصی دایر بود.بازرگانی داخلی و خارجی رونق گرفت.

1- (1) .الماجی،مغرب فی عصر ابی عنان المرینی،ص177،178،179.
2- (2) .لیون افریقی،همان،ج1،ص203.
3- (3) .به ضمائم،تصویر شماره 25 مراجعه شود.

گزارش های متعددی از قیساریه(بازارهای بزرگ)در مرکز شهرهای مغرب اقصی در منابع تاریخی عهد مرینی وجود دارد؛در این میان گزارش لیون افریقی از بازار بزرگ فاس قابل توجه است؛او از آمد و شد بازرگانان پرتغالی در بنادر مغرب اقصی به ویژه انفا و دارالبیضا سخن گفته است. (1)فاس دوره مرینی از نگاه لیون در اوج شکوه و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی به سر می برد؛این شهر دارای یازده مدرسه دینی،هفتصد و مسجد جامع بود که برای برخی از بناهای آن حتی نظیری در ایتالیا هم دیده نشده است. (2)از جمله دیگر بناهای این شهر دویست مهمان خانه در نهایت زیبایی،تعداد قابل توجهی بیمارستان،حمام و چهارصد آسیاب بود.لیون می نویسد:بازار فاس مانند شهر کوچکی است (3)که با دیوارهایی احاطه شده و دوازده عدد دروازه و پانزده محله دارد و هر محله دارای یک قیصریه بازار است.وی در گزارش خود حرفه ها و اصناف فاسِ عصر مرینی را ثبت کرده است.چنان که در یک بازار سی دکّان کتاب فروشی،صدوپنجاه کفّاشی،پنجاه خرازی،پنجاه میوه فروشی،سی دکّان پنبه فروشی،هشتاد دکان علاقه بندی،چهل دکان سبزی فروشی و...وجود داشته است؛در گزارش لیون به بازار مخصوص بازرگانان نیز اشاره شده است.در این بازار،بازرگانان عمده فروش استقرار یافته اند. (4)صدوپنجاه دکان عطاری نیز در کنار این بازار وجود داشته است. (5)

در دوره مرینی،هم چنین معماری مغربی-آندلسی با رونق فوق العاده ای مواجه شد:چند شهر جدید،از جمله«فاس جدید»بنا گردید و شهر فاس نیز به صورت شهری نظامی با دو دیوار از نو بنا و به صورت قلعه ای استوار با برج هاو باروهای دفاعی درآمد.اعیاد و مراسم سنتی غرب اسلامی،در دوره مرینی بیش از هر جای دیگر با

1- (1) .لیون افریقی،همان،196،197.
2- (2) ....لایری مثله فی ایطالیا؛لیون افریقی؛همان،ج1،ص223.
3- (3) .لیون افریقی،همان،ج1،ص440.
4- (4) .لیون افریقی،همان،ج1،ص241.
5- (5) .همان،ج1،ص242.

شکوه بسیاری برگزار می شده است.این مطالب در منابع تاریخی عصر مرینی منعکس شده است.

«بنی مرین»درصدد بازآفرینی مجدّد امپراطوری«موحّدین»بودند و لذا در امور اقتصادی،رسوم دوره موحّدین را حفظ کردند،سکه های دینار آنها چون دینار موحّدی مربع شکل بود؛«دوبل»،«سکودو»،و«درهم»در سجلماسه و«حندوسِ مربع شکل»در سوس و ماسه رایج بود.مالیات های عصر موحدی کماکان برقرار بود و در این زمینه اصلاحاتی انجام شد،مانند وضع مالیات خاصّی برمردم شهرهای فاس و مکناسه؛در مقابل،اصلاح راه ها و کشاورزی مغرب عصر مرینی از رونق فوق العاده ای برخوردار شد،که از آن جمله می توان به تولید پنبه در ماسه و سلا و نیز،تولید نی شکر در سجلماسه،سوس،سبته و مراکش اشاره کرد؛هم چنین چهل کارخانه تولید شکرِ مرغوب در مراکش در عصر ابی عنان مرینی دایر بود. (1)خرمای بسیارِ مرغوب در سجلماسه،مانند خرمای بصره عراق تولید می شد که نوعی از آن به نام«ایرار»،خرمایی بی نظیر بود. (2)

ناوگان مرینی،بیشتر قطعات ناوگان بزرگ موحّدی را به ارث برد و چهارصد قطعه کشتی در اختیار داشت و در چند جنگ بزرگ دریایی،دولت اسپانیا را شکست داد.تعداد کشتی ابوالحسن مرینی به ششصد قطعه رسید.

سلا به عنوان بزرگ ترین دارالصناعه مدیترانه غربی در آغاز دوره مرینی بنا گردید و ناوگان مغربی،نقشی عظیم در ناوگان کاشف آمریکا داشت. (3)

شهر تامسنا از مراکز جمعیّتی و آباد دوره مرینی در شصت مایلی اقیانوس اطلس،در نهایت خرمی و سرسبزی بود.شالّه از شهرهای نزدیک رود ابی رقراق مقبره رسمی سلاطین موحدی و بنی مرین شد؛لیون از سی مقبره،مربوط به ملوک موحدین در شالّه یاد کرده است. (4)

1- (1) .قلقشندی،صبح الاعشی،ج5،ص175.
2- (2) .سایح،الحضاره المغربیه البلایه و الاستمرار،ج2،ص13.
3- (3) .سایح،همان،ج2،ص15.
4- (4) .لیون افریقی،همان،ج1،ص203.

شهر سلا،در عهد مرینی به نهایت آبادانی و زیبایی رسید و به شهری مرفّه،پیشرفته و متمدن تبدیل تبدیل شد؛از سلا با عنوان مناره تمدن اسلامی یاد کرده اند. (1)مهندس اشبیلی،ابن الحاج،دارالصناعه و بندر گاهی در سلا ساخت و این شهر،خود را برای ایفای نقش بزرگی در این راستا آماده ساخت.سواحل سلا،علاوه بر ایفای نقشِ مهمترین بندر بازرگانی،دارای کشتزارهای وسیع غلاّت،پنبه و انواع میوه بوده و مرکز اقتصادی مغرب و آندلس محسوب می شد.با تأسیس مدرسه ای توسط ابوالحسن مرینی،سلا مرکز فرهنگی مغرب اقصی گردید.ابن خطیب که پس از مهاجرت از غرناطه،از سال 1358 تا 1361میلادی،به مدت سه سال در این شهر به سر برد،می نویسد:«سلا جامع بین بداوت و حضارت است». (2)

چنان که در تاریخ آمده،این شهر از چهره های فرهنگی برخوردار بوده که از آن جمله می توان به ابن عاشر که در شمار علمای طبیب و ادیب سلا در عصر مرینی است اشاره کرد. (3)هم چنین تصوف در سلا با رشد فوق العاده ای مواجه شد.در این بین،سیدی عاشر از متصوّفه،صاحب کرامت بود و قبر او هم چنان ضریح و زیارتگاه است. (4)

بنی وطاس(961831ه)

بنی وطاس،شاخه ای از بربرهای مرینی بودند که پس از آنها در شمال شرق مراکش حکومت کردند و به دست شرفای سعدی (5)منقرض شدند. (6)

چکیده دولت های پس از سقوط موحّدین

فروپاشی دولت«موحّدین»خسارتی بزرگ برای جهان اسلام،به ویژه غرب اسلامی

1- (1) .براون،موجز تاریخ سلا،ترجمه جیده،ص16.
2- (2) .اوقاف ابی عنان مرینی/مدرسه سلا،تلسمان،مکناس،احباس ابی عنان بر بیمارستان ها و....
3- (3) .براون،همان،ص43،455.
4- (4) .همان،ص50-52.

5- (5) .به قسمت ضمائم،تصویر شماره 26 و 27 مراجعه شود.
6- (6) .به قسمت ضمائم،ضمیمه شماره 12 مراجعه شود.

بود؛چنان که سقوط نهایی اندلس را باید از نخستین نتایج فروپاشی موحّدین دانست.تجزیه مغرب عربی،به سه دولت«بنی زیان»،«بنی مرین»،«بنی حفص»؛(که علی رغم دوستی ظاهری،برای نابودی یک دیگر،در دوستی با دول اروپایی سبقت می گرفتند)اختلاف سنتی بین قبایل اعراب و بربرهای پراکنده در سرزمین مغرب را چنان دامن زد که این مناطق همواره جدا از هم و در حال نزاع با یک دیگر به سربردند.

حجم بیشتری از معنویّت،فرهنگ و میراث مادی«موحّدین»در اختیار«حفصیان»قرار گرفت؛اما این میراث،چند دهه پس از سقوط موحدین از بین رفت.آندلسی های مهاجر(که سه دولت متخاصم مغربی پس از سقوط آندلس نتوانستند کاری برای نجات آنها انجام دهند)در مغرب اقصی،(محل حکومت مرینی)و مغرب اوسط(محل حاکمیت بنی زیان)و نیز مغرب ادنی(محل حاکمیّت دولت حفصی)مستقر شدند و فرهنگ و تمدن اسلامی به طور مجزّا در این سه منطقه به رشد و توسعه خود ادامه داد؛ آخرین مراحل تکاملِ بسیاری از علوم و معارف اسلامی،در محدوده این سه دولت صورت پذیرفت و در این دوره چهره های نامدار و آثار ماندگار تمدن اسلامی پدید آمدند.

جهاد صوفیان و فقها در غرب اسلامی

با آغاز سقوط شهرهای آندلس و قوت گرفتن جنگ های صلیبی آندلس که به موازات جنگ های صلیبی مشرق در سرزمین شامات در جریان بود،سه قدرت به مقابله با این جریان صلیبی آندلس که سرمایه خود را از دول اروپایی اخذ می کرد،برخاستند.

جریان نخست دولت های مغربی و آندلس است که می توان تحرکات آن ها را به آغاز تشکیل نخسین دولت ها در غرب اسلامی بازگرداند که پدیده جهاد در مرزها و ثغور شمالی آندلس را همواره در دستور کار خود قرار داده بودند و آن را مبنای اساسی مشروعیت خود نزد مسلمین می شمردند.

جریان دوم جریان فقها است که از آغاز حضور مسلمانان در غرب اسلامی جریانی تأثیرگذار بودند و فتاوای بسیاری مبنی بر ضرورت و وجوب جهاد در مرزهای اسلامی

در آندلس و مغرب را صادر نمودند و در مواردی خود پیشگام بسیج مردم و تحریک رؤسای دول برای جهاد بودند.

گرده سوم متصوفه و در اصطلاح مغربی؛اولیاء خدا و بزرگان عرفانی دینی بودندکه با تأسیس فرق تصوف و بنای زوایا و رباطها زمینه تربیب نیروهای همواره آماده نبرد را فراهم می ساختند؛

بزرگترین بسیج مردمی در برابر نبرد صلیبی آندلس به وسیله این گروه سامان داده شد؛بخشی از مأموریت اجتماعی تصوف مغربی و تصوف آندلسی،وظیفه«رباط»بوده است،در این راستا دولتی با همین نام تأسیس شد،«دولت مرابطین»و پس از آن دولت

موحدین دو دولت بزرگ مغربی-آندلسی است،که بخشی از نیروهای نظامی آن ها بر اساس سنت مرابطه در صحنه های نبرد حاضر بودند.حاصل مبارزات و مقاومت های این نبرد تأخیر در سقوط نهایی آندلس و بقای همیشگی اسلام در مغرب بود.جغرافیای مبارزه در غرب اسلامی در سه منطقه جدا از هم(آندلس-افریقیه-مغرب)با اشکال متقاوتی در قالب فرق تصوف دنبال شد:

1.جهاد فقها و متصوفه آندلسی:آندلس نخستین نقطه ای که سران فتوحات آن در شمار زهاد و عرفا و با شعائر دینی فتح آن را آسان و میسر ساختند؛دخالت متصوفه و فقها در جهاد آندلس،در متون فقهی و تصوف منعکس گراییده است،محی الدین عربی بزرگ متصوفه آندلس و بنیان گذار طریقت اکبریه و پرچمدار تصوف در جهان اسلام از نخستین علمای آندلس است که نسبت به جنگ های صلیبی،حساسیت خاصی نشان داد و مردم مسلمانان و سران بلاد اسلامی را به نبرد با آن ها دعوت نمود.مجموعه ای از فتاوای فقهای آندلسی در خصوص اهمیت جهاد و افضل بودن آن بر حج از دلایل حضور فقها آندلسی در صحنه مقابله با نبرد صلیبی آندلس است.

2.افریقیه:افریقیه که بیش از سایر نقاط سواحل مدیترانه غربی در معرض تهاجم دائم نیروهای صلیبی اروپایی بود،به وسیله متصوفه و فقها مورد حمایت قرار گرفت.افریقیه به طور سنتی از نوعی سپر دفاعی سود می برد،این سپر دفاعی استحکامات نظامی بود که از دوران بسیار گذشته در دوره رومی در سواحل افریقیه بنا می شد.مسلمانان نیز به این استحکامات آن قدر افزودند که این قلاع و مراکز سیاسی نظامی و عبادی به صورت بخشی از

هنر معماری و شهرسازی اسلامی درآمد و جزء استحکامات پایدار و توسعه پایدار شهری در شهرهای ساحلی افریقیه گردید.

رباط سوسه،رباط منستیر از جمله مهم ترین رباطها است،به طوری که با سیاست ساخت رباطها و زوایا که مرکز تجمع متصوفه و آموزش نیروهای آماده دفاع و نبرد بودند نوعی جهاد ساحلی را سامان دادند و از سواحل به خوبی دفاع کردند.

مشهورترین تحرکات صوفیه در افریقیه،تحرکات محرزبن خلف است که در عصر معزبن بادیس صنهاجی امیر بنی زیری،به سال 407هظهیر و اجازه تأسیس زاویه از او گرفت.اختلافات و جنگ داخلی در افریقیه در قرن پنجم فعالیت های فرق متصوفه را کاهش داد و در قرن ششم و هفتم،افریقیه مغرب و آندلس شاهد جریان جهادی گسترده این تومرت که هاله ای از عرفان و تصوف داشت را فراگرفت.

در عصر حفصیان،ابوالحسن شاذلی(م593ه-656ه)پیشوای متصوفه آندلس،افریقیه و مغرب،برای مقابله با جنگ صلیبی هفتم برای حفاضت از شهر ساحلی اسکندریه در مصر انبو هی از مردم و پیروان خود را بسیج کرد و حضور او باعث شکست صلیبی ها در نبرد هفتم و پیروزی مسلمانان در نبرد منصوره شد.

قادریه که از مهاجران آندلس به عراق و سپس از عراق به مغرب اقصی بودند سرانجام به سال 762 ه/1360 م زاویه بزرگی در فاس تأسیس نمودند،این جریان در سال 930هوارد افریقیه شد؛جریان مستمر تصوف قادریه منجر به استمرار جهاد ساحلی صوفیان مغرب در افریقیه شد.نمونه بارز این استمرار در حرکت جهادی شیخ عبد القادر الجزایری از شرفای قادری به سال 1832 م متجلی گردید.

طریقه شوذیه از جمله طرق آندلسی تصوف است که به وسیله ابی عبدالله محمد شوذی اشبیلی که قاضی شهر اشبیلیه در آندلس بود،تأسیس شد،او با مهاجرت به افریقیه در عهد موحدین؛طریقه خود را در آن جا گسترش داد.طریقه حرالی و طریقه مرجانی از طرق آندلسی هستند که با مهاجرت به تونس زوایایی احداث کردند.انبو هی از فتاوای فقهای افریقیه و مغرب در جواز اوقاف بر دیوار و استحکامات دفاعی و تسلیحات نظامی شهرهای ساحلی از جمله وقف بر کارخانه توپ سازی دلایل بر حضور فقها در جهاد علیه صلیبیون آندلس است.

3.مغرب اقصی:مغرب اقصی که بخشی از شهرهای آن در سواحل شمالی و غربی مغرب بزرگ عربی است؛شاهد بزرگترین تحرکات نظامی و جهادی بر مبنای تصوف بوده است.از جمله آن ها تحرکات«مرابطین»است که منجر به تشکیل دولت نظامی مرابطین در آندلس و مغرب گردید؛مرابطین نقطه آغاز تأسیس خود را از حرکت تصوف رباطی در مغرب آغاز کردند.

طریقه مشیشیه منسوب به عبد السلام بن سلیمان،ملقب به مشیش از شرفای ادریسی است.این طریقه مراقبت از جهاد را از رئوس اساسی طریقت خود قرار داد،از جمله جهاد آندلسی آن ها نیز تحرکات نظامی در دفاع از سبته،قابل ذکراست.

طریقه ماکریه و زوایایی که در سواحل اقیانوس اطلس در قرن هفتم و هشتم هجری احداث کردند،نقش اساسی در استمرار فرهنگ اسلامی در سواحل مغرب داشتند،طریقه زکراویه نیز در اواخر قرن هفتم هجری بوسیله گرو هی از شرفا در عهد مرینی تأسیس شد.در عهد مرینی نوعی جهاد سازمان یافته دولتی در آندلس هدایت می شد که در تشکل نظامی به نام«مشیخه الغزاه»سامان داده شد،و هدایت آن با بزرگانی از مغرب بود.

طریقه جزولیه در قرن دهم بوسیله گرو هی از شرفا از جمله ابو عبدالله جزولی(806ه-870ه)تأسیس شد؛احمدبن زرُّق برنسی(866ه-899ه)از بربرهای قبایل برانس در مغرب اقصی جریانی از تصوف اسلامی در مغرب براه انداخت که نقش اساسی در توسعه فرهنگ اسلامی و استحکام اجتماع دینی و اسلامی در مغرب بزرگ عربی و مقابله با فرهنگ ضد اسلامی داشت.

بدین شکل با حضور گسترده متصوفه در صحنه سیاسی-اجتماعی غرب اسلامی و تأسیس صدها زاویه و رباط،تصوف همواره نیروی مبارزه با تهاجم نظامی و فرهنگی صلیبی در مغرب بود و شهرهای ساحلی مغرب به واسطه حضور گسترده آن ها،جهاد ساحلی گسترده ای را علیه صلیبی آغاز کردند.

از سنوسی پیشوای بزرگ فرقه سنوسیه و عیّاشی رئیس فرقه عیّاشیّه و بهلولی و

شاذلی که از سران متصوفه افریقیه و مغرب و آندلس هستند به عنوان پرچمداران جهاد و فرمانده هان عالی رتبه نظامی در نبرد با صلیبی ها یاد کرده اند.که سنت مرابطه در غرب اسلامی را استمرار بخشیدند،زاویه دلاء از زوایای معروف مغرب است که نقش اساسی در حفظ شکل اسلامی و هیئت سیاسی-اجتماعی محیط اسلامی و محافظت از بنیه فرهنگی و اقتصادی و اخلاقی جوامع اسلامی و هم بستگی جوامع مسلمان در مغرب داشته است.لذا حجم انبو هی از تحقیقات خاورشناسان به اهمیت تصوف مغربی و سازه های سیاسی-مذهبی-فرهنگی رباط و زاویه معطوف گردید و از آغاز تحرکات تصوف به شناسایی تصوف اسلامی و استفاده از شیوه های آن ها در نبردهای صلیبی کمک جستند و آندلس و بسیاری از نقاط کلیدی مدیترانه غربی را با همین شیوه ها در اختیار گرفتند. (1)از جمله لُول از پدران شرق شناسی،کتابی در خصوص رباطها و زوایا نوشت و عمر خود را صرف درک تصوف غرب اسلامی نمود و صلیبیون را با همان سلاحی که مسلمین از آن سود می جستند یاری داد.

مسلمانان مغربی،نوعی خاص از تصوف با عنوان«تصوف فلسفی»تأسیس کردند که این نوع از تصوف،الگوهای خاصی برای هدایت حرکت جهاد فرهنگی و نظامی جهت مقابه با صلیبی ها در خود داشته است. (2)

رباط تیط در مغرب اقصی در بلاد آزمور،در مقابله با تحرکات پرتغال؛این رباط در عهد مرابطین،موحدین،بنی مرین و بنی وطاس،نقش اساسی در حفاظت سواحل اطلس داشته است.زاویه تا مجروت و مخزن(از سال 1542 م-1914 م)و زاویه الناصریه از زوایای معروف مغرب اقصی است که نقش اساسی در حفظ تشکل اسلامی جوامع و شهرهای ساحل اقیانوس اطلس در چند قرن گذشته تا دوره معاصر داشته اند،ویژگی اساسی تصوف مغربی-آندلسی،انتماء آن ها به خانواده های شرفا و افتخار آن ها به انتساب به امیرالمؤمنین امام علی علیه السّلام است.

1- (1) .پاک،محمدرضا،تحولات فلسفی و کلامی عهد حفصیان،مجله تاریخ و تمدن اسلامی،1384،ش2،ص141.
2- (2) .در بخشی از رساله دکترای مؤلف جریان تصوف افریقیه و آندلس و برخی فرق پرچمدار آن مورد بررسی قرار گرفته است.

نتایج

ظهور چهار قدرت اسلامی در منطقه مغرب بزرگ عربی و یک دولت اسلامی در منتهی الیه بخش کوچکی از جنوب آندلس و دو دولت قدرتمند مسیحی در شمال و شرق و مرکز آندلس حاکی از آغاز دوره ای از نابسامانی و تشنّج سیاسی،نظامی،اقتصادی در مدیترانه غربی می باشد.

پرسش

1.علل فروپاشی خلافت«موحّدین»و نقش«بنی مرین»و«بنی حفص»را در آن بنویسید.

2.تقسیمات مغرب در دوره«بنی مرین»،«بنی حفص»و«بنی زیان»را ذکر کنید.

ص:475

منابع،برای مطالعه بیشتر

1.المغرب عبر التاریخ،سه جلد،ابراهیم حرکات.

2.الموسوعه المغرب العربی،غنیمی.

3.تاریخ افریقیه الشمالیه،شارل اندره جولیان.

ص:476

ضمائم و تصاویر

اشاره

ص:478

ضمائم

ضمیمه شماره 1:رؤسای خوارج بنی مدرار در سجلماسه

823/208 مستنصر بن الیَسَع،ابومالک،معروف به مدرار

867/253 میمون بن مستنصر،ابن ثقیه،ملقب به امیر

877/263 محمد بن میمون

884/270 الیسع بن مستنصر،ابوالمنصور

909/296 واسول بن فتح بن میمون ملقب به امیر

913/300 احمد بن میمون ملقب به امیر

921/309 محمدبن سارو،ابوالمنتصر،ملقب به معتزّ

933/321 سمکو بن ابی المنتصر،ملقب به منتصر،دور اول حکمرانی

943/331 محمد بن واسول الفتح،ملقب به شاکر

958/347 سمکو،ملقب به منتصر،دوره دوم حکمرانی

352تا366 یا 369/

963تا977 یا 980 عبدالله بن محمد،ابومحمد

ح 366/ح 977 خلع مدراریان از حکومت

ضمیمه شماره 2:رستمیان در بخشی از مغرب اوسط

778/161 عبدالرحمن بن رستم

788/171 عبدالوهاب بن عبدالرحمن

824/208 افلح بن عبدالوهاب،ابوسعید

872/258 ابوبكر بن افلح

874/260 محمد بن افلح،ابواليقظان

ص:480

894/281 یوسف بن محمد،ابوحاتم،دور اول حکمرانی

895/282 یعقوب بن افلح،دور اول حکمرانی

899/286 یوسف بن محمد،دور دوم حکمرانی

؟یعقوب بن افلح،دور دوم حکمرانی

907/294296-909 یقظان بن محمد

ضمیمه شماره 3:اغلبیان در افریقیه

800/184 ابراهیم اول ابن اغلب

812/197 عبدالله اول ابن ابراهیم اول،ابوالعباس

817/201 زیاده الله اول ابن ابراهیم اول،ابومحمد

838/223 اغلب بن ابراهیم اول،ابوعقال

841/226 محمد اول ابن اغلب،ابوالعباس

856/242 احمد بن محمد اول،ابوابراهیم

863/249 زیاده الله دوم ابن محمد اول

863/250 محمد دوم ابن احمد،ابوعبدالله ابوالغرانیق

875/261 ابراهیم دوم ابن احمد،ابواسحاق

902/289 عبدالله دوم ابن ابراهیم دوم،ابوالعباس

903909/290296 زیاده الله سوم ابن عبدالله دوم،ابومضر در تبعید در گذشت

ضمیمه شماره 4:ادریسیان در مغرب اقصی و اوسط

789/172 ادریس اول(الاکبر)ابن عبدالله

791/175 دوره نایب السلطنگی به نام پسرش ادریس که پس از مرگ او به دنیا آمد

803/187 ادریس دوم(ملقب به الاصغر یا الازهر)ابن ادریس اول

828/213 محمد بن ادریس دوم،ملقب به مستنصر

836/221 علی حیدره بن محمد

849/234 یحیی اول ابن محمد

863/249 یحیی دوم ابن یحیی اول

866/252 علی دوم ابن عمر

؟یحیی سوم ابن قاسم،ملقب به مقدام جوطی

905/292 یحیی چهارم ابن ادریس،در 919/307 خلع شد

927/920/313315 حسن بن محمد ملقب به حجّام

938/326 قاسم کنون بن محمد(در حجرالنصر،در ردیف و شمال غربی مراکش)

948/337 احمد بن قاسم،ملقب به ابوالعیش(در اصیلا)

954974/343363 حسن بن قاسم(در حجرالنصر)،دوره اول حکمرانی

985/375 حسن،دوره دوم حکمرانی

ضمیه شماره 5:حکومت کلبیان در صقلیه وابسته به فاطمیان

948/337 حسن بن عبدالله بن ابی الحسین کلبی

953/342 احمد بن حسن،ابوالحسین

970/359 علی بن حسن،ابوالقاسم

982/372 جاهر بن علی

983/373 جعفر بن محمد بن علی

985/375 عبدالله بن محمد بن علی

989/379 یوسف بن عبدالله،ابوالفتوح ثقه الدوله

998/388 جعفر بن یوسف،تاج الدّوله

1019/410 احمد اکحل بن یوسف،ابوجعفر تأییدالدوله،فت-1038/429

431-ح 445

1040-ح 1053 حسن صمصام بن یوسف،صمصام الدوله

1044/436 تجزیه صقلیه عرب به امیرنشین های مختلف همراه با غلبه نورمان ها که از 1060/425 آغاز شد.

ضمیمه شماره 6:بنی زیری در افریقیه

پس از 947/336 زیری بن مناد

972/361 یوسف بلگین اول ابن زیری

984/373 منصور بن بلگین اول

996/386 بادیس بن منصور،ملقب به ناصرالدّوله تقسیم قدرت

2.زیریان قیروان

1015/405 بادیس

1016/406 معزّ بن بادیس

1062/454 تمیم بن معزّ

1108/501 یحیی بن تمیم

1116/509 علی بن یحیی

543 1121/515-1148 حسن بن علی

بنی حماد در بخشی از مغرب اوسط

1015/405 حماد بن بلگین اول

1028/419 قائد بن حماد،شرف الدّوله

1054/446 محسن بن قائد

1055/447 بلگین دوم ابن محمد

1062/454 ناصر بن علناس

1088/481 منصور بن ناصر

1105/498 بادیس بن منصور

1105/498 عزیز بن منصور

515 یا 547 518/

1121 یا 1124-1152 یحیی بن عزیز،فت-1162/557

1152/547 غلبه موحدون

ضمیمه شماره 7:سلسله مرابطین در مغرب و اندلس

یحیی بن ابراهیم گدالی یا جدالی یحیی بن عمر لمتونی،

فت-447 یا 1055/448-1056

ابوبکربن عمرلمتونی،فت-1087/480

1061/453 یوسف بن تاشفین

462467/

10701075 ابراهیم بن ابی بکر،حکمران سجلماسه

1107/500 على بن يوسف

1142/537 تاشفين بن على

1146/540 ابراهيم بن تاشفين

11461147/540541 اسحاق بن على

ضميمه شماره 8:ابو يعقوب يوسف

محمد بن تومرت،فت 1130/524

1130/524 عبدالمؤمن بن على كومى

1163/558 يوسف بن عبدالمؤمن،ابو يعقوب

1184/580 يعقوب بن يوسف،ابويوسف،ملقب به منصور

1199/595 محمد يعقوب،ابوعبدالله ملقب به ناصر

ص:483

1213/610 یوسف دوم ابن محمد،ابویعقوب ملقب به مستتصر

1224/621 عبدالوحید بن یوسف اول،ابو محمد ملقب به مخلوع

1224/621 عبدالله بن یعقوب،ابو محمد ملقب به عادل

1227/624633-1235 یحیی بن محمد،ابوزکریا ملقب به مستعصم،از این زمان به بعد اقتدار موحدون در مراکش دستخوش معارضه ادریس اول ابن یعقوب،ابوالعلی ملقب به مأمون،630 1227/624-1232 و عبدالوحید بن ادریس اول،ابومحمد ملقب به رشید،1232/630 بود.

1235/633 عبدالوحید بن ادریس اول ملقب به رشید

1242/640 علی بن ادریس اول،ابوالحسن ملقب به سعید

1248/646 عمر بن اسحاق،ابوحفض ملقب به مرتضی

12661269/665668 ادریس دوم ابن محمد،ابوالعلی ابودبوس ملقب به واثق تا نیمه قرن هفتم/سیزدهم مسیحیان تمام زمینلاد اسپانیا به استثنای غرناطه را گرفتند و سرزمین های موحدون در شمال افریقا میان حفصیان،بنی عبدالوادید و مرینی ها تقسیم شد.

ضمیمه شماره 9:سلاطین بنی حفص در افریقیه

1229/627 یحیی اول ابن عبدالواحد،ابوزکریاء

1249/647 محمد اول ابن یحیی اول،ابوعبدالله ملقب به مستنصر

1277/675 یحیی دوم ابن محمد اول،ابوزکریاء ملقب به واثق

1279/678 ابراهیم اول ابن یحیی اول،ابواسحاق،مقتول در 1283/682

1282/681 غلبه غاصبانه احمد بن ابی عُماره

1284/683 عمر اول ابن یحیی اول،ابوحفض(پس از 1285/684 تنها بر تونس حکومت داشت)

1285/684 یحیی سوم ابن ابراهیم اول،ابوزکریا ملقب به منتخب(تا 1299/689 در بجایه و قسطنطنیه)

1295/694 محمد دوم ابن یحیی دوم،ابوعبدالله(یا ابوعصیده)

1309/709 ابوبکر اول ابن عبدالرحمن،ابویحیی ملقب به شهید(بعد از سال 1309/705 در قسطنطنیه و پس از 312/712 در بجایه نیز حکومت داشت)

1309/709 خالد اول ابن یحیی سوم،ابوالبقاء

1311/711 زکریای اول ابن احمد،اللحیانی،ابویحیی(در تونس)

1317/717 محمد سوم این زکریای اول،ابوعبدالله یا ابوضربه لحیانی ملقب به مستنصر(در تونس)

1318/718 ابوبکر دوم ابن یحیی سوم،ابویحیی ملقب به متوکل

1346/747 عمر دوم ابن ابوبکر دوم،ابوحفص

1348/748 نخستین اشغال تونس به دست مرینی ها

1350/750 احمد اول ابن ابوبکر دوم،ابوالعباس الفضل ملقب به متوکل

1350/750 ابراهیم دوم ابن ابوبکر دوم،ابواسحاق ملقب به مستنصر دور اول حکمرانی

1357/758 اشغال قسطنطنیه و تونس به وسیله مرینی ها برای بار دوم

1357/758 ابراهیم دوم ابن ابوبکر دوم،دور دوم حکمرانی(تا 1369/770 در تونس،امرای حفصی دیگر در بجایه و قسطنطنیه حکومت داشتند)

1369/770 خالد دوم ابن ابراهیم دوم،ابوالبقاء(در تونس)

1370/772 احمد دوم ابن محمد،ابوالعباس ملقب به مستنصر(قبلاً در بجایه و قسطنینه حکمرانی داشت)

1394/796 عبدالعزیز بن احمد دوم،ابو فارس ملقب به متوکل

1434/837 محمد چهارم ابن محمد المنصور،ابوعبدالله ملقب به منتصر

1435/839 عثمان بن محمد المنصور،ابوعمرو یا ابوعمر

1488/893 ابن محمد مسعود،ابوزکریا یحیی

1489/894 عبدالمؤمن بن ابی سالم ابراهیم،ابومحمد

1490/895 زکریای دوم ابن یحیی چهارم،ابویحیی

1494/899 محمد پنجم ابن ابو محمدالحسن،ابوعبدالله ملقب به متوکل

1526/932 حسن بن محمد پنجم،ابوعبدالله،دور اول حکمرانی

1534/941 نخستین فتح تونس به وسیله ترکان عثمانی به دست خیرالدین باربارو‌سا

1543/950 احمد سوم ابن حسن،ابوزیان یا زیان

1569/977 فتح تونس به وسیله ترکان عثمانی برای دومین بار به دست علوج علی

1573/981 محمد ششم ابن حسن،ابوعبدالله(به عنوان دست نشانده اسپانیا)

1574/982 غلبه قطعی عثمانی ها برای سومین بار بر تونس به دست سنان پاشا و گرفتن آن از دون خوان شاه اتریش

ضمیمه شماره 10:بنی عبدالواد در بخش غربی مغرب اوسط

1236/633 یغمراسن بن زیان یا زیان،ابویحیی

1283/681 عثمان اول ابن یغمراسن،ابوسعید

1304/703 محمد اول ابن عثمان،ابوزیان یا زیان

1308/707 موسی اول ابن عثمان،ابوحمو

1318/718 عبدالرحمن اول ابن موسی اول،ابوتاشفین

1337/737 نخستین غلبه مرینی ها

1348/749 عثمان دوم ابن عبدالرحمن اول،ابوسعید

زعیم بن عبدالرحمن اول،ابوثابت

1352/753 دومین غلبه مرینی ها

1359/760 موسی دوم ابن یوسف،ابوحمو

1389/791 عبدالرحمن دوم ابن موسی دوم،ابوتاشفین

1394/796 یوسف اول ابن عبدالرحمن دوم،ابوثابت

1394/796 یوسف دوم ابن موسی دوم،ابوالحجاج

1395/797 محمد دوم ابن موسی دوم،ابوزیان یا زیان

1400/802 عبدالله اول ابن موسی دوم،ابومحمد

1402/804 محمد سوم ابن موسی دوم،ابوعبدالله ملقب به واثق

1411/813 عبدالرحمن سوم ابن محمد سوم،ابوتاشفین

1411/814 سعید بن موسی دوم

1411/814 عبدالواحد بن موسی دوم،ابومالک،دور اول حکمرانی

1424/827 محمد چهارم ابن عبدالرحمن سوم،ابوعبدالله

1428/831 عبدالواحد بن موسی دوم،دور دوم حکمرانی

1430/833 احمد اول ابن موسی دوم،ابوالعباس

1462/866 محمد پنجم ابن محمد،ابوعبدالله ملقب به متوکل

1469/873 ابوتاشفین بن محمد پنجم

1469/873 محمد ششم ابن محمد پنجم،ابوعبدالله ثابتی

1504/910 محمد هفتم ابن محمد ششم،ابوعبدالله ثابتی،از 1512/918 دست نشانده فردیناند دوم شاه آراگون

1517/923 موسی سوم ابن محمد پنجم،ابوحمو

1528/934 عبدالله دوم ابن محمد پنجم،ابومحمد

1540/947 محمد هشتم ابن عبدالله دوم،ابوعبدالله

1541/947 احمد دوم ابن عبدالله دوم،ابوزیان یا زیان،دور اول حکمرانی

1543/949 غلبه اسپانیایی ها

1544/951 احمد دوم ابن عبدالله دوم،دور دوم حکمرانی به عنوان دست نشانده عثمانی ها

1550/957 حسن بن عبدالله دوم

1555/962 فتح تلمسان به دست صلاح رئیس پاشا امیر جزایر

ضمیمه شماره11:خلفای بنی مرین در مغرب اقصی

عبدالحق مرینی،ابومحمد

1217/614 عثمان اول ابن عبدالحق اول،ابوسعید

1240/638 محمد اول ابن عبدالحق اول،ابومعروف

1244/642 ابوبکر بن عبدالحق اول،ابویوسف

1258/656 یعقوب بن عبدالحق اول،ابویوسف

1286/685 یوسف بن یعقوب،ابویعقوب ملقب به ناصر

1307/706 عمرو بن یوسف،ابوثابت

1308/708 سلیمان بن یوسف،ابوالربیع

1310/710 عثمان دوم ابن یعقوب،ابوسعید

1331/731 علی بن عثمان دوم،ابوالحسن

1348/749 فارس بن علی،ابوعنان ملقب به متوکل

1358/759 محمد دوم ابن فارس،ابوزیان با زیان السعید،دور اول حکمرانی

1358/759 ابوبکر بن فارس،ابویحیی

1359/760 ابراهیم بن علی،ابوسالم

1361/762 تاشفین بن علی،ابوعمرو

1362/763 محمد دوم ابن فارس،ملقب به منتصر،بار دوم حکمرانی

1362/763 عبدالحلیم بن عمر،ابومحمد،فقط در سجلماسه

13631364/764765 عبدالمؤمن بن عمر،ابومالک فقط در سجلماسه

1366/767 عبدالعزیز اول ابن علی،ابوفارس ملقب به مستنصر

1372/774 محمد سوم ابن عبدالعزیز،ابو زیان یا زیان السعید

1373/775 احمد اول ابن ابراهیم،ابوالعباس ملقب به مستنصر

13741382/776784 عبدالرحمن بن ابی افلوسن،ابوزید،حکمران در مراکش

1384/786 موسی بن فارس،ابوفارس

1386/788 محمد چهارم بن احمد اول،ابوزیان یا زیان المنتصر

1386/788 محمد پنجم ابن علی،ابو زیان یا زیان الواثق

1386/789 احمد دوم ابن احمد اول،ابوالعباس

1393/796 عبدالعزیز دوم ابن احمد دوم،ابوفارس

1397/799 عبدالله بن احمد دوم،ابوعمرو

1398/800 عثمان سوم ابن احمد دوم،ابوسعید

14201465/823869 عبدالحق دوم ابن عثمان سوم،ابومحمد،تحت نایب السلطنگی وطاسیان و سپس حکمران اسمی تحت فرمان آنها

ضمیمه شماره 12:خاندان حکومتی و طاس(831-946)در مغرب اقصی و اوسط

1428/831 یحیی اول ابن زیان و طاسی،ابوزکریا نخست نایب الحکومه

مرینی ها و سپس حکمران حقیقی از جانب آنها

1448/852 علی بن یوسف

14581459/863 یحیی دوم ابن یحیی اول

14591469/863 869 حکمرانی مستقیم عبدالحق دوم مرینی

1472/876 محمد اول ابن یحیی اول،ابوعبدالله شیخ

1504/910 محمد دوم ابن یحیی اول،ابوعبدالله برتقالی

1526/932 علی بن محمد دوم،ابوالحسن یا ابوحسون،به عنوان حکمران رقیب،نوبت اول حکمرانی

1526/932 احمد بن محمد دوم،نوبت اول حکمرانی

1545/925 محمد سوم ابن احمد،ملقب بن قصیر،ناصرالدین

15471549/954956 احمد بن محمد دوم،نوبت دوم حکمرانی

956-1549 شریفان سعدی(شرفاء سعدیه)

1554/961 علی بن محمد دوم،گرفتن موقت فاس،نوبت دوم حکمرانی

1554/961 شریفان سعدی

ص:489

تصاوير

تصوير

ص:490

تصوير

ص:491

تصوير

تصوير

ص:492

تصوير

تصوير

ص:493

تصوير

ص:494

تصوير

ص:495

تصوير

ص:496

تصوير

ص:497

تصوير

ص:498

تصوير

تصوير

ص:499

تصوير

تصوير

ص:500

تصوير

ص:501

تصوير

ص:502

تصوير

ص:503

تصوير

ص:504

تصوير

ص:505

تصوير

ص:506

تصوير

ص:507

تصوير

ص:508

تصوير

ص:509

تصوير

ص:510

تصوير

ص:511

تصوير

ص:512

فهرست منابع

1.ابن ابی الضیاف،احمد،اتحاف اهل الزمان باخبار ملوک تونس و عهد الامان،تونس،الجزایر،الدار التونسیه للنشر،1976 م.

2.ابن ابی زرع فاس،انیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس،الرباط،دارالمنصور،1972 م.

3.ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،بیروت،دارالکتب العلمیه،1998 م.

4.ابن الابار،محمد،الحله السیراء،حسین مونس،القاهره،دارالمعارف،1985 م.

5.ابن الصغیر،اخبارالائمه الرستمیین(تاریخ بنی رستم)،ترجمه جودی،تهران،انتشارات وزارت فرهنگ اسلامی،1375ش.

6.ابن بطوطه،محمد،تحفه النظار فی غرائب الامصار،ط 3،بیروت،دارالکتب العلمیه،2003 م.

7.ابن تغری بردی،یوسف،النجوم الزاهره تبارع المصر و القاهره،بیروت،دارالکتب العلمیه،1992 م.

8.ابن جلجل،سلیمان بن حسان،طبقات الاطباء و الحکماء،قاهره،المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه،1955 م.

9.ابن حزم،ابی محمد علی،جمهره انساب العرب،بیروت،دارالکتب العلمیه،2001 م.

10.ابن حوقل،ابی القاسم،صوره الارض،(افست لیدن)بیروت،دارصادر،1938 م.

11.ابن خطیب قسنطینی،الفارسیه فی مبادی الدوله الحفصیه،تونس،1968 م.

12.ابن شمّاع،الادله البینه النوارنیه فی مفاخر الدوله الحفصیه،تونس،مطبعه العرب،1936 م.

13.ابن صاحب الصلاه،عبدالملک،المن بالامامه،ط 3،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1987 م.

14.ابن عذاری المراکشی،البیان المغرب باخبار الاندلس و المغرب،کولان،برووونسال،لیدن،1948 م.

15.-؛البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب،ط 1،بیروت،دارالثقافه،1400 ه.

16.ابوالفداء،عمادالدین،تقویم البلدان،پاریس،1840 م.

17.ابو زکریا،یحیی،کتاب السیره و اخبار الائمه الرستمین،تونس،الدار التوسیه للنشر،1985 م.

18.اسماعیل عبدالرزاق محمد،الاغالبه،القاهره،مکتبه سعید راخص،1972 م.

19.اسماعیل،محمود،الخوارج فی المغرب الاسلامی،مکتبه مدبولی،القاهره،بیروت،1976 م.

20.افریقی،لیون،وصف افریقیا،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1983 م..

21.براون،کینیکث،موجز تاریخ اسلام،ترجمه اناس لعلو و محمد حیده،الدارالبیضاء،منشورات أمل،2001 م.

22.بروکلمان،کارل،تاریخ ملل و دول اسلامی،ترجمه جزایری،چ2،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی،1383ش.

23.برونشویک،روبار،تاریخ افریقیه فی العهد الحفصی،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1988 م.

24.بکری،ابی عبید،المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب،بغداد،مکتبه المثنی،بی تا.

25.بن عبدالله،عبدالعزیز،فاس منبع الاشعاع فی القاره الافریقیه،رباط،المطبعه الملکیه،2001 م.

26.بن مراد،ابراهیم،بحوث فی تاریخ الطب و الصیدله عند العرب،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1991 م.

27.بن میلاد،الطب العربی التونس فی عشره قرون،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1999 م.

28.بوروبیه،رشید،عبدالمؤمن،الجزیره،وزاره الاعلام و الثقافه،1979 م.

29.بیدق،ابی بکر الصنهاجی،اخبارالمهدی،تحقیق:پرونسال،پاریس،1980 م، Lebrairieorjentaliste.

30.التازی،عبدالهادی،جامع القرویین،ط 1،بیروت،دارالکتب اللبنانی،1972 م.

31.تاملین،فردریک،گزیده آثار توین بی،ترجمه آریا،تهران،امیرکبیر،1385ش.

32.التاویت،الادب المغربی،بیروت،دارالکتاب اللبنانی،1960 م.

33.جولیان،شارل آندره،تاریخ افریقیا الشمالیه،ترجمه محمد مزالی،ج3،ط 6،تونس،دارالتونسیه للنشر،1985 م.

34.الحجازی،عبدالرحمن عثمان،تطوّر الفکر الاباضی،بیروت،التربوی،1976 م.

35.حسن،حسن علی،الحضاره الاسلامیه فی المغرب و الاندلس فی عصر المرابطین و الموحّدین،ط 1،مصر،مکتبه الخانجی،1980 م.

36.-،تاریخ الحضاره الاسلامیه(عصرالمرابطین و الموحّدین فی المغرب و الاندلس)،مصر،مکتبه خانجی،1980 م.

37.حقی،احسان،تونس العربیه،بیروت،دارالثقافه،بی تا.

38.الخوند،مسعود،الموسوعه التاریخیه الجغرافیه،بیروت،الشرکه العالمیه للنشر،2005 م.

39.دباغ(حاشیه،ابن ناجی)عبدالرحمن،معالم الایمان فی معرفه اهل القیروان،تونس،المطبعه الرسمیه العربیه،1320 ه.

40.رقیق،تاریخ افریقیه و المغرب،ط 1،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1990 م.

41.روجی،ادرس،(الهی دی روجی)،الدوله الصنهاجیه،ترجمه جمادی الساحلی،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1993 م.

42.الزاوی،الطاهر احمد،تاریخ الفخ العربی فی لیبیا،القاهره،دارالمعارف،بی تا.

43.زرکشی،محمد،تاریخ الدولتین الموحدیّه و الحفصیّه،تحقیق:ماضور،تونس،المکتبه العتیقه،1966 م.

44.زغلول،سعد،تاریخ المغرب العربی،اسکندریه،منشأه المعارف،1979 م.

45.زیدان،جرجی،فتاه قیروان،بیروت،الدار النموذجیه،2004 م.

46.سراج،محمد،الحلل السندسیه فی الاخبار التونسیه،تحقیق:محمد حبیب الهیله،بیروت،دارالمغرب الاسلامی،1985 م.

47.سعدالله،ابوالقاسم،تاریخ الجزایر السیاسیه،الجزایر،الشرکه الوطنیه للنشر،1981 م.

48.سلاوی،احمد،الاستقصاء لاخبار دول مغرب الاقصی،دارالکتاب،مغرب دارالبیضاء،1954 م.

49.السیوطی،جلال الدین،بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النجاه،القاهره،مطبعه عیسی،1965 م.

50.الطالبی،محمد،الدوله الاغلبیّه،تعریب:المنجی الصیادی،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1995 م.

51.-؛تراجم اغلبیه،تونس،المطبعه الرسمیه التونسیه،1968 م.

52.طبری،محمدبن جریر،تاریخ الامم و الملوک،بیروت،دارالکتب العلمیه،1997 م.

53.عامر،احمد،تونس عبرالتاریخ،تونس،مکتبه النجاح،1960 م.

54.العامری،ابن سیماک-المالقی،محمد،الحلل الموشیه فی اخبار المراکشیه،دارالبیضاء،1979.

55.عبدالعزیز،سالم و احمد سنخار العبادی،تاریخ البحریه الاسلامیه فی حوض البحر الابیض المتوسط،بیروت،دارالنهضه العربیه،1969 م.

56.عبدالمنعم،ماجد،العلاقات بین المشرق و المغرب فی العصور الوسطی،بیروت،مکتبه الجامعه العربیه،1966 م.

57.عبدالوهاب،حسن حسنی،العمر،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1990 م.

58.-؛بساط العقیق،تونس،مکتبه المنار،1970 م.

59.-؛خلاصه تاریخ التونس،تونس،الدار التونسیه،1983 م.

60.-؛ورقات،تونس،مکتبه المنار،1966 م.

61.عثمان،عثمان اسماعیل،تاریخ العماره الاسلامیه و الفنون التطبیقیّه بالمغرب الاقصی،ط 1،رباط،1992 م.

62.عزیر،احمد،تاریخ سیسیل در دوره اسلامی،ترجمه یاحقی و لطفی،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی،1362ش.

63.العکاوی،رحاب خضر،الموجز فی تاریخ الطب عندالعرب،بیروت،دارالمناهل،1995 م.

64.عمر موسی،عزالدین،الموحدون فی الغرب الاسلامی تنظیماتهم و نظمهم،ط 1،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1991 م.

65.قاضی نعمان،افتتاح الدعوه،تحقیق:فرحات دشواری،تونس،الشرکه التونسیه للتوزیع،1975 م.

66.قرچانلو،حسین،جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی،تهران،سمت،1380ش.

67.القیروانی،ابن رشیق،حسن،الموذج الزمان فی شعراء القیروان،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1991 م.

68.کعبی،منیجی،القیروان،بیروت،درالغرب الاسلامی،1990 م.

69.کندی،محمد بن یوسف،کتاب الولاه و القضاه،بیروت،مکتبه المثنی،1908 م.

70.کنون،عبدالله،النوابغ المغرب العربی،بیروت،مکتبه المدرسه،1961 م.

71.الماجی،علی حامد،المغرب فی عصر ابی عنان مرینی،بیروت،1986 م.

72.مالکی،عبدالله،ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه و زهاده،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1983 م.

73.مبرد،ابوالفضل،الکامل فی اللغه والادب،بیروت،المکتبه العصریه،2006 م.

74.محفوظ،بحمده،تراجم مؤلفین التونسیین،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1982 م.

75.محمود،حسن احمد،قیام دوله المرابطین،قاهره،مکتبه النهضه المصریه،1957 م.

76.-؛انتشارات الاسلام و الثقافه العربیه فی افریقیه،القاهره،مکتبه النهضه المصریه،1957 م.

77.المزاری،الاغابن عوده،طلوع سعد السعود،ط 1،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1990 م.

78.مسعودی،مروج الذهب،تحقیق:پلا،قم،انتشارات رضی،1422 ه.

79.مقدیش،محمود،نزهه الانظار فی عجائب التاریخ و الاخبار،بیروت،دارالغرب الاسلامی،1988 م.

80.المقریزی،تقی الدین احمد،اتعاظ الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء،تحقیق شیّال،مصر،قاهره،المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه،ط 2،1996 م.

81.مولف مجهول،الاستبصار فی عجائب الامصار،تحقیق:سعد زغلول،بغداد،دارالشؤون الثقافیه،1986 م.

82.مولف مجهول،الذخیره السنیه فی تاریخ الدوله المرینیه.

83.مونس،حسین،الثغر الاعلی الاندلسی،مکتبه الثقافه الدینیه،1992 م.

84.-؛معالم تاریخ المغرب و الاندلس،ط 1،القاهره،دار مطابع مستقبل،1980 م.

85.ناصر و مجموعه مؤلفان،معجم اعلام الاباضیه،ط 27،بیروت،دارالغرب الاسلامی،2000 م.

86.نصرالله،سعدودی عباس،دوله الادارسه فی المغرب،ط 1،بیروت،دارالنهضه العربی،1987 م.

87.یعقوبی،احمد،البلدان،افست لیدن،بیروت،دار صادر،1892 م.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109